









## فهرست مطالب

- ۱ - درآمدی بر مجموعه مقالات «امام خمینی و انقلاب اسلامی»..... ۷
- ۲ - انقلاب اسلامی ایران..... ۲۸
- ۳ - خط مشی..... ۳۸
- ۴ - در جستجوی راه..... ۴۱
- ۵ - دانش و پژوهش ایرانی پایبای انقلاب اسلامی..... ۴۶
- ۶ - به یاد ایام الله انقلاب اسلامی..... ۵۳
- ۷ - تحلیلی از حج خونین و پیام امام..... ۷۰
- ۸ - موضع ایران اسلامی در جهان و انتظار مسلمانان و مستضعفان از آن..... ۹۶
- ۹ - تعهد به «منشور برادری»..... ۱۱۷
- ۱۰ - رهنمودهای امام امت در سالی که گذشت (سال ۱۳۶۷)..... ۱۳۲
- ۱۱ - امام خمینی درگذشت..... ۱۶۵
- ۱۲ - شخصیت امام و امتیازات او..... ۱۶۹
- ۱۳ - اسلام ناب محمدی ﷺ و اسلام امریکایی..... ۱۸۸
- ۱۴ - سمینار مقدماتی تبیین حکم امام رحمة الله در باره نویسنده کتاب آیات شیطانی..... ۱۹۵
- ۱۵ - نقش امام در برابر کتاب آیات شیطانی و استبکار جهانی..... ۲۰۶
- ۱۶ - امام خمینی و احیاء تفکر اسلامی..... ۲۱۲
- ۱۷ - امام خمینی و وحدت اسلامی..... ۲۳۱
- ۱۸ - حقوق اقلیتها از دیدگاه امام خمینی رضوان الله تعالی و قرآن..... ۲۴۴
- ۱۹ - اطلاع از اوضاع جهان اسلام یک وظیفه اسلامی است..... ۲۶۰
- ۲۰ - جهان اسلام و مشکلات آن..... ۲۶۵

- ۲۱ - جهان اسلام و فاجعه بوسنی و هرزگوین ..... ۲۷۸
- ۲۲ - سه نهضت اسلام: بعثت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، انقلاب اسلامی، قیام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام ..... ۲۸۵
- ۲۳ - انقلاب اسلامی و نهضت حسینی ..... ۳۰۱
- ۲۴ - پاسداری از فرهنگ و تمدن اسلامی ..... ۳۱۳
- ۲۵ - بودجه حوزه علمیه ..... ۳۲۸
- ۲۶ - مرجعیت ..... ۳۳۹

## درآمدی بر مجموعه مقالات «امام خمینی و انقلاب اسلامی»

برای این مجموعه از مقالات خود، به نظرم رسید نام «امام خمینی و انقلاب اسلامی» را برگزینم. زیرا بخش عمده آنها به یکی از این دو عنوان اختصاص دارد. چند مقاله هم راجع به «جهان اسلام» است که آنها نیز در فضای انقلاب اسلامی و در راستای حاکمیت انقلاب، و الهام گرفته از افکار بلند امام خمینی و به منظور پیاده کردن آرمانهای والای آن امام بزرگوار نوشته شده است.

به نظر می‌رسد این دو عنوان «امام خمینی» و «انقلاب اسلامی» از هم قابل تفکیک نباشند، هر جا نام امام خمینی هست نام انقلاب اسلامی مطرح است، و از شنیدن یکی از این دو عنوان دیگری به ذهن تداعی می‌نماید. مسلماً این دو عنوان، برای همیشه هم در تاریخ اسلام و جهان، با هم ثبت و ضبط و تجزیه و تحلیل خواهد گردید و به همان اندازه که تاریخ، به انقلاب اسلامی، و آثار و تبعات ناشی از آن، اهمیت می‌دهد به همان نسبت، و شاید بیشتر از آن، برای «امام خمینی» عظمت قائل می‌شود، زیرا او را بنیانگذار و سلسله‌جنبان این انقلاب باشکوه می‌داند.

امام خمینی مرد قرن است، انقلاب اسلامی هم، انقلاب قرن است. امام خمینی، در پایان قرن چهاردهم هجری قمری، و آغاز قرن پانزدهم بطور حتم، مجدداً اسلام به شمار می‌آید، انقلاب اسلامی هم، احیای تفکر اسلامی و تجدید حیات سیاسی و فرهنگی اسلام در این قرن و سرفصلی روشن و غیرقابل تردید در تاریخ اسلام است که باید آن را مبدأ تاریخ مقطعی ایران و اسلام قرار داد و زمان و حوادث را با قبل و بعد از انقلاب مشخص کرد.

### مروری بر تحولات و انقلابات اسلامی

در اسلام، تحولات و انقلابات بسیاری رخ داده است که هر کدام از آنها به نسبت اهمیت و قدرت تأثیر خود، در سرنوشت اسلام و مسلمین مؤثر افتاده است چه تأثیر مثبت و چه تأثیر منفی زیرا به نسبت نزدیکی به اسلام و تبیین صحیح از مفاهیم آن، اوضاع و احوال مسلمین را به پیش برده

و چهره اسلام را نیکو جلوه داده است، یا به عکس، به نسبت دوری از مفاهیم و حقایق اسلامی، در وضع مسلمانها تأثیر نامطلوب گذارده و چهره‌ای ناپسند، از اسلام ترسیم نموده است. در اینجا مجال آن نیست که یک یک انقلابات و تحولات مهم و مؤثر تاریخ اسلام را ارزیابی کنیم، که خود نیاز به تألیف یک یا چند کتاب دارد، تا حق هر انقلاب را ادا و حدود کاربرد و تأثیر منفی یا مثبت آن را روشن کند، ما تنها فهرستی از آنها را یاد می‌کنیم با اشاره به برخی از آثار هر کدام.

**اولین تحول مهم** در تاریخ اسلام، هجرت رسول اکرم از مکه به مدینه بوده است، که اسلام را از انزوای بیرون آورد و برای اسلام در صحنه سیاسی جهان، جایی باز کرد و به همین خاطر به اشاره علی علیه السلام مبدأ تاریخ اسلام قرار گرفت. دوران پس از هجرت را باید دوران حاکمیت اسلام و تشریح قوانین اجتماعی و سیاسی و بلکه تشریح بخش عمده احکام عبادی دانست، این تحول، در آیات و سوره‌های مکی و مدنی و در قوانین اسلامی، کاملاً مشهود است و شرح آن معمولاً هنگام بیان فرق این دو دسته از آیات و سوره قرآنی، و گاهی، در مسأله ناسخ و منسوخ و نیز در «تاریخ فقه» در دوران نخست: (دوران تشریح) تحریر می‌گردد.

**دومین تحول**، رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است در سال یازدهم هجرت، و استقرار نظام خلافت و پیامدهای آن مانند ارتداد بسیاری از قبایل عرب و جنگهای مسلمانها با اهل رده (مرتدین) در درون جزیره العرب، و آغاز فتوحات اسلامی در بیرون از جزیره العرب بخصوص در شام و عراق و ایران. از آنجا که نظام خلافت به عقیده شیعه، عدول از نظام امامت و سرپیچی از نص خدا و رسول بوده است، دیدگاه شیعیان نسبت به آن منفی است، اما اهل سنت با استناد به مبارزه قاطع نظام خلافت با حرکت ارتداد و پیشرفتهای پیاپی لشکر اسلام در شرق و غرب جزیره العرب و به تصور این که خلافت ناشی از شورای اهل حل و عقد بوده است، آن را یک ارزش شمرده‌اند. شیعه معتقد است که اگر پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نظام امامت استقرار می‌یافت، حقایق و معارف و احکام اسلامی و مفاهیم قرآنی روشنتر می‌شد، زمینه اختلافات فقهی و سیاسی از میان می‌رفت و یا کم‌رنگ می‌گردید. و در نتیجه، سرنوشت جهان به گونه دیگری رقم می‌خورد، که بررسی این مطلب نیازمند بحثی مستوفی است.

**تحول سوم**، قیام مردم علیه خلیفه سوم و استقرار خلافت بر علی علیه السلام بود. گرچه از دیدگاه تاریخی، علی علیه السلام با اصرار و بیعت مردم به خلافت رسید و نه با معیار نص و براساس نظام امامت، ولی شیعیان بر این عقیده‌اند که این تحول، برگشت مردم از باطل به حق یعنی همان نظام امامت بوده است. و بدین ترتیب پس از گذشت سالها از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بار دیگر اسلام در مسیر واقعی خود قرار گرفته است. و این مطلب نیز بحث دامنه‌داری را می‌طلبد.

در هر حال، اگر علی علیه السلام از دیدگاه جمهور مسلمانها، خلیفه چهارم بوده و هست، و از لحاظ تاریخی خلافت او، امتداد خلافت‌های پیش از آن بوده است و او با همان معیار معمول خلافت روی



کار آمد و نه با معیار نصّ، و براساس نظام امامت، در عین حال، شیعیان خاصّ آن حضرت، قبل از ایام خلافت، او را امام می‌دانستند و در حال خلافت هم به دیده امامت (و نه خلافت) به او می‌نگریستند و باید گفت: خلافت علی علیه السلام، هر دو گروه اکثریت و اقلیت را با دو دیدگاه مختلف راضی و خشنود کرده بود. و علی القاعده باید مسلمانها در دوران خلافت علی علیه السلام روزگار خوشی را طی کرده طعم شیرین نظام ارزشمند اسلام را می‌چشیدند. ولی به عکس، با توجه به کیفیت روی کار آمدن او پس از قتل خلیفه پیش از وی و با توجه به وقایع تلخی که گروههای مختلف ناکثین و قاسطین و مارقین پدید آوردند و با انگیزه‌های گوناگون جامعه اسلامی را درگیر سه جنگ خونین (جمل، صفین و نهروان) کردند، علی علیه السلام فرصت نیافت چنان که می‌خواست به اهداف والا و بلند خود برسد و به دنبال آن، سرانجام در محراب عبادت به شهادت رسید و مسلمانها با شهادت علی علیه السلام پا به دوران تاریک و تلخی گذاشتند که قریب یک قرن ادامه یافت: دوران حکمرانی «بنی امیه» با دو تیره «سفیانی» و «مروانی» اش.

**تحول چهارم**، بنابراین، آغاز خلافت «بنی امیه» است که نه تنها شیعیان خاص علی، که دوستان و طرفداران عام اهل بیت یعنی اکثریت قریب به اتفاق مسلمانها، از آن رنج بردند.

هر چند در همین دوران استبداد سیاسی و قومی، که رنگ نژادی و برتری عرب بر عجم، به خود گرفت، دامنه فتوحات اسلام در اطراف کشور اسلام، بخصوص در غرب آن، تا اندلس، ادامه یافت و همین امر باعث گردید که عده‌ای از مورخان اسلام، این دوران را مثبت ارزیابی کنند که خود قابل تجزیه و تحلیل و جای تأمل است. به نظر می‌رسد در این دوران، ظواهر اسلام حاکم بوده و نه روح اسلام و باطن آن.

به هر حال، این دوران، با همه تحولات مثبت کم و منفی بسیار و حوادث بسیار تلخ آن، با انقراض خلافت «اموی» و روی کار آمدن خلافت «بنی عباس» سپری گردید.

**تحول پنجم**، استقرار خلافت بنی عباس بود با گرایش و تظاهر به دوستی اهل بیت پیغمبر، نه، بلکه به نام «اهل بیت علیهم السلام» و به داعیه حکومت فردی از آل محمد که مورد رضایت مسلمانها باشد (رضی من آل محمد). بنی عباس به یاری ایرانیان و با گرایش به فرهنگ ایرانی، روی کار آمدند، که شرح آن از بُعد سیاسی و فرهنگی در کتابها آمده است. از جمله در کتاب پرتو اسلام نوشته «دکتر احمد امین» مصری.

خلافت آل عباس، با همه تبعات تلخ و شیرین آن، به جای گسترش سیاسی و پیشرفت در فتوحات اسلامی که قبلاً اتفاق افتاده بود، مبدأ تحول فرهنگی عظیمی در اسلام گردید، زمینه تألیف و تأسیس و پیشرفت علوم اسلامی و آشنایی با فرهنگ و علوم یونانی و ایرانی و هندی و مصری و دیگر ملل را فراهم کرده و سرانجام باعث آغاز کار تألیف و تصنیف در اسلام گردید. پیشرفت این حرکت فرهنگی، تقریباً تا سه قرن ادامه داشت و پس از قرن چهارم تدریجاً دچار رکود و درجا زدن

گردید و با حمله «مغول» در قرن هفتم رو به ضعف و انقراض رفت.

خلافت عباسی، نه تنها باعث رونق بازار علم و دانش برای جمهور مسلمانها و اهل سنت گردید، که برای پیروان اهل بیت نیز - برخلاف خواست دستگاه خلافت - منشأ خیر شد. ما می‌دانیم که در دوران امام باقر و امام صادق علیهما السلام (نیمه اول قرن دوم) روایات و افکار اهل بیت نضج گرفت و در محیط علمی، رسمیت پیدا کرد، به طوری که در قرن سوم و چهارم با مذاهب دیگر رقابت می‌کرد. من در یک مقاله که در شماره ۳۲ همین نشریه تحت عنوان «نقش امام صادق در نهضت علمی اسلام» چاپ شد، به شرح این حقیقت پرداخته‌ام.

از لکه‌های ننگ و تاریک دوران «بنی‌عباس» همان به شهادت رسانیدن امامان معصوم و اولاد پیغمبر به دست خلفا و نیز گسترش بساط لهو و لعب و شهوترانی و میگساری است که این که از تاریکترین نقاط دوران «بنی‌امیه» فاجعه کربلا و پس از آن فاجعه شهادت «زیدبن علی بن الحسین» است که هر کدام، اثر خود را گذاشت: شهادت امام حسین، به حکومت «آل ابی‌سفیان» و شهادت «زیدبن علی» به حکومت «آل مروان» پایان داد. و هر دو جنایت و جنایات مشابه آن، زمینه را برای تبلیغات «آل عباس» و روی کار آمدن آنان فراهم کرد.

**تحول ششم**، در اوایل خلافت «آل عباس»، با حدود نیم قرن جلو و عقب تحوّل با دو گرایش متضاد، در غرب جهان اسلام اتفاق افتاد: اول، روی کار آمدن «امارت اموی» در اندلس با فرار یک تن از «بنی‌امیه» به نام «عبدالرحمن داخل» از دست «منصور دوانیقی» به «اندلس» و تأسیس حکومت مستقل از خلافت عباسی در آنجا است که باعث رونق بازار علم و فرهنگ و تمدن اسلامی بسیار جالب و جاذب گردید و آثار آن تا قرن پنجم و تا انقراض دوران «امارت» و یا «خلافت» اموی در اندلس، و حتی تا نیمه قرن نهم هجری، و انقراض حکومت اسلامی و «غروب اسلام در اندلس» ادامه داشت و شرح آن را باید در کتابهای مربوط به اسلام در اندلس، از جمله کتاب با ارزش تاریخ دولت اسلامی در اندلس تألیف «محمد عبدالله عنان» و ترجمه «عبدالمحمد آیتی» در ۵ مجلد، ملاحظه کرد. این اتفاق عجیب پلی میان اسلام و اروپا و وسیله آشنایی اروپا با «فرهنگ اسلامی» گردید.

باری، این تحول عظیم سیاسی و فرهنگی، عمده‌گرایش اموی و سنی داشت. اما اتفاق دومی که با گرایش شیعی و با عاطفه خاص به اهل بیت و به وسیله این خاندان، در غرب اتفاق افتاد، همانا نهضت علوی «ادریسیان» بود در غربی‌ترین نقطه افریقای اسلامی (کشور مغرب کنونی) که توسط «ادریس بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام» رخ داد و هر چند فکر فقهی و مذهبی آنان، سنی بود، با مذهب مالکی، اما با عواطف شدید به اهل بیت توأم بود که تا عصر حاضر این عواطف در مغرب بشدت بیچشم می‌خورد و آنان خود را شیعه می‌دانند. همین عواطف و تمایلات به اهل بیت، باعث گردید که اکثر سلسله‌های حاکم بر مغرب پس از ادریسیان، از میان

علویین و «بنی الحسن» پدید آیند، از جمله سلسله علوی کنونی با حدود چهارصد سال سابقه. کمی پس از آن در شرق و اواسط افریقا سلسله‌های خوارج با گرایشهای افراطی و غیرافراطی (در لیبی و الجزایر) پیدا شدند و یک تیره از آنان (آل رستم) چندی حکمرانی داشتند که آن نیز در این زمان تحوّل در افریقای اسلامی به شمار می‌آمد.

رقابت و درگیری این دو گرایش در میان حاکمان اندلس و حاکمان مغرب، تا چند قرن ادامه داشت و همچنین، بین حاکمان مغرب با طرفداران خلافت عباسی و با گروههای خوارج که گفتیم در افریقا روی کار آمده و از میان رفتند ولی پیروان آنان در الجزایر و تونس و لیبی هنوز باقی هستند، کما این که بقایای خوارج به نام «اباضیه» در کشور عمان هنوز حاکمیت دارند. ولی بطور کلی نقش این فرقه در قرون بعد از سه قرن اول کم‌رنگ بوده است و تنها یک تیره از آنان یعنی «اباضیه» که از همه تیره‌های خوارج معتدلتر هستند تاکنون باقی مانده‌اند.

این تضادهای سیاسی و فکری و فرهنگی، در میان مسلمانان افریقا، تا عصر حاضر، قابل لمس است، هر چند بجز کشور مغرب، در نقاط دیگر افریقا چندان مشهود نیست. البته در مغرب، حرکت موحدین رنگ شیعی داشته با گرایش «سلفی‌گری» که شرح آن مفصل است و آثار آن کم و بیش مشهود می‌باشد.

**تحوّل هفتم**، که در جهت گسترش فرهنگ «اهل بیت» اتفاق افتاد، همانا استقرار دو قدرت سیاسی با فرهنگ شیعی، در شرق و غرب جهان اسلام بود. در آغاز قرن چهارم: در شرق، به قدرت رسیدن «آل بویه» در ایران و در «بغداد» مرکز خلافت اسلامی، که تا نیمه قرن پنجم ادامه داشت. اما در غرب، استقرار خلافت و امامت «فاطمیین» بود که از وسط شمال افریقا «تونس کنونی» آغاز و در «مصر» مستقر گردید و تا قرن ششم ادامه یافت.

از قدرت «آل بویه» عمده شیعیان اثنی عشری سود بردند و حوزه‌های علمی شیعه در همه جا و از همه بیشتر در بغداد مرکز خلافت رونق پیدا کرد که در تاریخ تشیع به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است و علوم مذهب «شیعه» عمده در همان شهر رواج و گسترش یافت و تألیف و تدریس می‌گردید.

اما به قدرت رسیدن «فاطمیین» در غرب جهان اسلام، براساس فکر و اندیشه «باطنی‌گری» و به نام «اسماعیلیه» بود و گرچه این فکر، حتی در قلمرو حکومت «فاطمیین» فراگیر نگردید، اما محبت و علاقه به اهل بیت پیغمبر را در غرب جهان اسلام، و بلکه در شرق گسترش داد که تاکنون آثار آن در مصر باقی است. تحولات ناشی از حرکت «اسماعیلیه» در شرق اسلامی با حمله مغول و سقوط بغداد در سال ۶۵۶ هجری قمری، و اندکی پس از آن در سوریه، ادامه داشت و کم‌کم افول نمود، و به صورت اقلیت متفرق در هند و افریقا و ایران و یمن با چند فرقه و عمده با دو فرقه «بُهره» و «آقاخانیه» تاکنون، به حیات خود ادامه می‌دهد و هیچ نقش سیاسی و فرهنگی بارز و آشکاری

به عهده ندارد. برخلاف گرایش «شیعی امامی» که پس از «آل بویه» تا عصر حاضر همواره نقش مهمی را بازی می‌کرده که اثر آن را در تحولات پس از حمله مغول، خواهیم دید.

فرق آشکار دیگر این دو نهضت و حرکت شیعی، علاوه بر گستردگی علوم اسلامی با تمام شعباتش در مذهب امامیه از فقه و تفسیر و حدیث و رجال و جز آن و به علاوه ازدیاد پیروان آن در شرق و غرب عالم اسلام و به علاوه ادامه قدرت آن تاکنون در ایران، آن است که فرقه اسماعیلیه از آغاز، به ترور و خشونت دست زد در حالی که طائفه امامیه همواره آرامش و امانت و متانت و دعوت خود را از راه علم و دانش و منطق، رعایت نموده و می‌نماید و شاید همین امر سر بقاء و راز پیشرفت آن باشد، با این که سنت مبارزه خود را با حکومت‌های جور همواره حفظ کرده و هیچگاه تن به سازشکاری نداده است.

**تحول هشتم** در تاریخ اسلام، که سرنوشت اسلام و مسلمین را از لحاظ سیاسی و فرهنگی دگرگون کرد و اسلام را رو به انحطاط برد، همانا از حمله مغول در سال ۶۱۶ قمری و عمده پس از سقوط «بغداد» و انقضای خلافت «آل عباس» در ۶۵۶ آغاز می‌شود. درباره آثار و تبعات منفی بسیار و مثبت اندک و غیرقابل ذکر این تحول، سخن بسیار گفته‌اند و هنوز هم جای بحث دارد.

بطور کلی، قدرت سیاسی اسلام، صددرصد و بخش عمده آثار علمی و دستاوردهای فرهنگی چشمگیر مسلمانها به دست مغول از میان رفت، منس و شخصیت اسلامی و اخلاق و آداب و سنت‌های به جای مانده از صدر اسلام تا آن هنگام و همچنین، موارث قرون گذشته مسلمانها که دست‌آورد همه ملل اسلامی بخصوص ایرانیان و مصریان و دیگر عربها بود، از میان رفت و به عقیده برخی از مورخان بزرگ، خودباختگی و انحطاط روحی مسلمانها از آن هنگام آغاز شد و تا دوران کنونی همچنان آثار آن باقی است.

از لحاظ سیاسی، شیرازه سیاست و معیار وحدت امت اسلام که در خلیفه بغداد متمرکز بود از میان رفت، هر چند اقلیتهایی در اینجا و آنجا، در شرق و غرب اسلامی، تسلیم آن خلافت نبودند، ولی به هر حال، خلافت بغداد قدرتی برای اسلام شمرده می‌شد. پس از آن، در شرق اسلام، حکومت‌های متفرق و متضاد با گرایشهای مختلف سنی و شیعی و با مذاهب گوناگون فقهی و کلامی و نظامهای متفاوت سیاسی و به نامهای گوناگون پی‌درپی به وجود آمدند و از میان رفتند، هر چند قدرت عمده در شرق از آن سلاطین ایرانی و ترک‌نژاد بود. غرب جهان اسلام، نیز وضعی مشابه داشت، هر چند عنصر عربی و تفکر «سنی» بر آن غلبه داشت که تاکنون ادامه یافته است.

**تحول نهم**، این وضع، تا حدود دو قرن و اندی ادامه داشت، تا به طور معجزه‌آسا و در ناباوری تمام، دو نظام نیرومند با دوگرایش «شیعی و سنی» تدریجاً در شرق و شمال جهان اسلام، رخ نمود، و بعداً نظام سومی به آن دو، در شرقی‌ترین جهان آن روز اسلام (شبه قاره هند) پیوست. اول، نظام سلطنت و امارت و (بعداً خلافت) «آل عثمان» در آسیای مرکزی (ترکیه) کنونی در

حدود «یک قرن» پس از انقراض «خلافت عباسی» با گرایش شدید سنی بود، که پس از سیطره «سلطان سلیم» (۹۲۳ ه. ق) بر سوریه و مصر و عربستان، رسماً به عنوان «نظام خلافت اسلامی» شناخته شد و تدریجاً جای خلافت بغداد را گرفت و تا ناف اروپا و افریقا قلمرو قدرت سیاسی و فرهنگی خود را گسترش داد. خلافت عثمانی تا چند قرن در جهان اسلام، حرف اول را می‌زد تا این که پس از جنگ بین‌الملل اول، در ثلث اول قرن چهاردهم هجری قمری با نیرنگ اروپاییها و عمده «انگلیس» از هم پاشید و قلمرو آن به بیش از ۲۰ کشور عربی و یک کشور ترک، تقسیم گردید.

این نظام سنی اسلامی، از لحاظ سیاسی بسیار قوی ولی از لحاظ فرهنگی، چشمگیر نبود اما در هر حال، در پیشبرد فکر اسلامی سنی و حمایت از اسلام، ظرف چند قرن، نقش عمده را به عهده داشت.

دوم، نظام پادشاهی صفویه در پایان قرن نهم و آغاز قرن دهم هجری قمری، در ایران اسلامی باگرایش شدید و مفرط «شیعی اثنی عشری» و با ضدیت آشکار با گرایش «سنی» و با درگیریهای فراوان با همتای سنی خود «خلافت عثمانی». سلطنت صفویه با ادعای سیادت و انتساب به اهل بیت پیغمبر (که بعداً مورد بحث مورخان قرار گرفت و طرفداران و مخالفان فراوان پیدا کرد) داعیه حمایت صددرصد از مذهب شیعه امامیه داشت و بدان عمل می‌کرد.

این نظام، از لحاظ سیاسی تدریجاً دوشادوش نظام «عثمانی» در بخش عمده شرق اسلام تا ماوراءالنهر و آسیای وسطی و تا مرزهای هند گسترش پیدا کرد. اما از لحاظ فرهنگی، فرهنگ و فکر شیعی را گسترش داد، به طوری که پس از دوران طلایی آل بویه هیچ‌گاه فرهنگ و علوم شیعه امامیه تا این پایه گسترش نیافته بود. علوم فقه و اصول، حدیث و روایت و رجال، کلام و فلسفه و عرفان، فوق‌العاده پیشرفت کرد البته با فکر شیعی و با تعهد به مذهب اهل بیت (مذهب امامیه اثنی عشریه). هر چند نظام سلطنت صفوی پس از حدود دو قرن با حمله ازبکهای متعصب به ایران و تصرف پایتخت ایران (اصفهان) از میان رفت اما جای خود را به نظامهای سلطنت شیعی دیگر داد که از همه با دوام‌تر سلسله قاجاریه بود که در آغاز قرن سیزدهم هجری پدیدار و در نیمه اول قرن چهاردهم توسط «رضاخان پهلوی» منقرض گردید.

سلسله قاجار، نسبت به سلسله صفوی، هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ فرهنگی ضعیف بود و بخش مهمی از شمال و شرق کشور را از دست داد.

اما نظام سومی که سالهای پس از استقرار نظام «خلافت عثمانی» و نظام سلطنت ایرانی، روی کار آمد همانا استقرار سلطنت تیموریان، خاندان «امیر تیمور» در شبه قاره هند بود با گرایش سنی و گاهی با تمایلات شیعی که از لحاظ سیاسی نوسان داشت و از لحاظ فرهنگی چشمگیر نبود.

این سلسله، سرانجام در اواخر قرن سیزدهم هجری در تاریخ (۱۲۷۵ ه. ق) به دست «انگلیس» از میان رفت و شبه قاره در بست در قبضه آنان قرار گرفت. تا این که در نیمه دوم قرن چهاردهم هجری

با قیام مردم هند از چنگال استعمار نجات یافت اما آن کشور پهناور، به دو کشور اسلامی، و هندی و بعداً کشور اسلامی هم به دو کشور پاکستان و بنگلادش تقسیم شد، و تاکنون این وضع ادامه دارد و هنوز هم مسلمانها در آن منطقه حساس و پر آشوب، وضع اطمینان بخشی ندارند، آینده آنان در پاکستان و بنگلادش دچار ابهام و در کشور «هند» بسیار اسفانگیز و یأس آور است «ولله الأمر من قبل و من بعد».

خدا می داند که سرنوشت اسلام در «شبه قاره هند» به کجا می انجامد، مخصوصاً با نغمه های تازه و هابیت و «سپاه صحابه» که علاوه بر جنگ عقیدتی، دست به اسلحه برده است و جنگ «شیعه و سنی» و «سنّی و سلفی» راه انداخته است. در حالی که این مردم، از لحاظ فرهنگ اسلامی ضعیف، و از لحاظ سیاسی هم، قدرت در دست عناصر «لائیک» است و از سوی آنان با استقرار «نظام اسلامی» که مسلمانها به آرزوی آن، از «هند» جدا شدند، و بنیانگذاران کشور پاکستان بزرگ، به همین انگیزه مسلمانها را از هندیها، جدا کردند، بشدت مبارزه می شود بخصوص پس از استقرار نظام اسلامی در ایران. هر چند هواخواهان نظام اسلامی رو به ازدیاد هستند.

در همین دوران، قبل و بعد از شبه قاره هند، بسیاری از نقاط اسلامی افریقا و آسیا مستعمره اروپاییان بود که بعداً راجع به آزادی آنها بحث می کنم.

**تحول دهم**، معمولاً مورخان ما مشروطیت را در ایران و نیز در ترکیه عثمانی، آغاز یک تحول می دانند، که البته از لحاظ سیاسی و فرهنگی می تواند یک تحول باشد هر چند در هر دو بعد ضعیف، و از لحاظ سیاسی ضعیف تر بوده و مدت کمی هم به حیات خود ادامه داده است.

تقریباً همزمان با یکی دو دهه اختلاف، فکر مشروطیت با تأثر از اروپا و با چاشنی اسلامی در این دو کشور اسلامی اوج گرفت و به نتیجه رسید. در سال ۱۳۲۴ قمری نظام حکومت مشروطه در ایران و اندی پیش از آن در «عثمانی» رسمیت یافت، اما اسم آن از رسم آن بیشتر بود، و چون اصل فکر از بیگانه بود سرانجام کار به دست حامیان فکر غربی و نظام لائیک، افتاد و علمای دین که اکثراً بشدت از آن به عنوان بخشی از حکومت عادلّه اسلامی، حمایت می کردند از صحنه سیاست بخصوص پس از روی کار آمدن رضاخان به کمک انگلیسیها، بیرون رانده شدند بنابراین، این دوران اگر در آغاز، تحول آزادی بخش به شمار می آمد «به نظام استبداد» انجامید، که باید آن نظام را هم به عنوان یک تحول، مورد بحث قرار داد.

**تحول یازدهم**، استقرار استعمار انگلیس و فرانسه در هند و کشورهای عربی و افریقا و استقرار نظام استبداد در ایران و در ترکیه با دو چهره: در ترکیه پس از انقراض خلافت عثمانی و جدا شدن کشورهای عربی و افریقایی از آن، نظام استبدادی «آتاتورک» با گرایش مفرط «لائیک» و بیرون راندن دین بکلی از عرصه سیاست و حکومت و سرکوب کلیه حرکتهای اسلامی و جلوگیری از مظاهر دینی و تعطیل مدارس علمی اسلامی و بالاخره گسترش فرهنگ اروپایی با تمام مظاهرش در پوشش

قومیت و ملیت ترکی، روی کار آمد.

این وضع در بدنه نظام حکومت و در «سران آن» تاکنون بشدت ادامه دارد هر چند حرکت (آتاتورک) نتوانست اسلام را از میان ببرد و مردم ترکیه همچنان مسلمان هستند و ملزم به آداب و رسوم اسلامی در چهره اروپایی، کما این که فکر اسلام سیاسی هم رو به گسترش است و پیش‌بینی می‌شود که دیر یا زود، سیاست و حکومت به دست طرفداران نظام اسلامی بیفتد.

اما در ایران، استبداد رضاخانی با پوشش کم‌رنگ و مسخره نظام مشروطه، در بُعد سیاسی و فرهنگی بشدت در جهت ضدیت با اسلام و با فرهنگ و مظاهر اسلامی، پیش می‌رفت، هر چند پس از شروع جنگ بین‌المللی دوم و هجوم «متفقین» به ایران و با فرار رضاخان، این قدرت ضد اسلامی، ضعف پیدا کرد و محمدرضا تا سالها نتوانست دیگر علمای دین و اسلام‌خواهان را کنترل نماید تا این که با فرار او نیز، این سلسله پنجاه ساله ضد ارزشهای اسلامی هم، منقرض گردید و نظام اسلامی استقرار یافت که اینک، در صدد مقایسه آن با نظامهای گذشته کشورهای اسلامی هستیم.

**تحول دوازدهم** استقرار نظام جمهوری اسلامی؛ هر چند این نظام جمهوری اسلامی، در ایران حاکمیت پیدا کرد و به ظاهر تحولی است خاص ایران، اما با توضیحات ما که در این جا به اختصار و در مقالات مندرج در این مجموعه به تفصیل آمده است خواهیم دید که این انقلاب، یک انقلاب اسلامی فراگیر نسبت به کل جهان اسلام است و به محدوده ایران اختصاص ندارد و ما ترجیح می‌دهیم این مطلب را طی چند فراز بیان کنیم.

## اول زمینه‌های انقلاب اسلامی

۱- فکر اسلام سیاسی یا اندیشه استقرار نظام اسلامی فراگیر و حکومت اسلامی مستقل، همراه اسلام پدید آمده و پس از هجرت رسول اکرم عملاً در مدینه، به منصفه ظهور رسیده است و پس از آن حضرت، همان‌طور که قبلاً گفته شد تا قرن چهاردهم به گونه‌های مختلف و به نامها و عناوین متفاوت در جهان اسلام جریان داشته است و آخرین پایگاه حکومتی به نام اسلام کشور پهناور عثمانی بود که با انقراض آن، عملاً حکومتی به نام اسلام دیگر وجود نداشت بجز حکومت آل سعود در عربستان که متظاهر به اسلام و مدعی تعهد به مقررات اسلامی است.

۲- اصولاً ریشه اختلاف فریق اسلامی از جمله فرقه‌های سنی و شیعه و خوارج با تیره‌های مختلف، از صدر اسلام تاکنون، از اختلاف در حکومت نشأت گرفته است و هر کدام از آنها به نحوی از حکومت خاصی حمایت و با نظام حاکم مخالفت یا موافقت داشته است.

۳- کما اینکه تحولات یاد شده در بالا پیش از تحول اخیر یعنی «انقلاب اسلامی» عمده از یک نوع فکر سیاسی و یک نوع بینش خاص نظام حکومتی سرچشمه گرفته است.

معنی این سخن این نیست که کل اختلافات مذاهب را ناشی از سیاست و در محدوده سیاست

بدانیم بلکه مراد آن است که منشأ اصلی پیدایش فرقه‌ها، اختلافات سیاسی و دیدگاه‌های متفاوت درباره نظام حکومت بوده است که البته پس از پیدایش فرقه‌ها، هر کدام در قلمرو فقه و کلام راه خاصی را پیش گرفته‌اند و این اختلافات درون گروهی امری طبیعی است و همه ناشی از اختلاف نظر در حکومت نبوده است.

۴- باری، تفکر سیاسی مذهبی و دینی و نظام حکومت در اسلام، هیچ‌گاه از اسلام جدا نبوده است و این پدیده عصری است که نظام لائیک و جدایی دین از سیاست به تقلید از غرب، در بیشتر کشورهای اسلامی مطرح گردید و عمده طرفداران غرب و غربگرایان به آن تن داده‌اند و از آن حمایت کرده و می‌کنند. و گرنه در بستر اسلام، حتی در اوایل حمله مغول، فکر حاکمیت نظام اسلامی، همواره در بین همه مسلمین وجود داشته و جزئی از هویت اسلامی هر مسلمان شمرده می‌شده است، و مسلمانها از انقراض خلافت به دست مغول تأسف می‌خورده‌اند. حتی حکومت‌های حاکم بر کشورهای اسلامی که گرایش دینی هم نداشته‌اند برای جلب مردم زیر نفوذ خود، شعار اسلام می‌داده‌اند و پایتخت خود را «دارالخلافة» و پادشاهان خود را «اسلام مدار» و «اسلام‌پناه» می‌دانسته‌اند. و این خود حاکی از رسوخ و ارتکازی بودن فکر حکومت اسلامی در ذهن عموم مسلمانها است.

۵- کما این که قیام‌های پیاپی اشخاص به نام «مهدی موعود» و گرایش جوامع اسلامی به این دعوت‌ها همه مؤید این سخن است که مسلمانها همواره در آرزو و با انتظار حکومت صالح اسلامی، به سر می‌برده‌اند و به تصور آن که این دعوت‌ها آرزوی آنان را تأمین می‌کند به آن نداها لبیک می‌گفته‌اند. مدعیان مهدویت نیز، که بیشتر آنان از میان اهل سنت برخاسته‌اند ولی ادعای سیادت و انتساب به اهل بیت را داشته‌اند، از این آرزوی پنهانی مسلمانها باخبر بودند و دعوت خود را با آرزوهای مردم هماهنگ می‌ساختند تا مورد پذیرش عامه مردم قرار گیرد و غالباً هم قرار می‌گرفت. بررسی تاریخ این قیامها در سراسر جهان اسلام، بخصوص در افریقا این حقیقت را کاملاً روشن می‌کند و جای هیچ گونه شک و تردیدی باقی نمی‌گذارد.

۶- این فکر مقدس حکومت اسلامی، در کشاکش تاریخ اسلام با نشیب و فرازهایی راه خود را پیمود تا به قرن سیزده و چهارده هجری قمری رسید که عواملی چند زمینه نهضت‌های جدید و متشکلی را فراهم آورد و مصلحان و داعیان بزرگی را به دعوت اسلام وادار کرد.

## عامل اول، استعمار

یکی از آن عوامل، سیطره سیاسی، نظامی و فرهنگی غرب بر سراسر کشورهای اسلامی بود که قبلاً در تحول یازدهم از آن سخن گفتیم. اندونزی و کشورهای شرق اسلامی از سه چهار قرن پیش از این، شبه قاره هند از حدود دو قرن پیش از این، کشورهای اسلامی، قاره افریقا نیز در همین حدود با



کمی جلوتر و عقب‌تر، به استعمار اروپا درآمدند. کشورهای آسیای وسطی از حدود یک قرن پیش از این، رسماً مستعمره و تحت تصرف روس‌های غیرمسلمان قرار گرفت. استعمارگران، هرچه می‌توانستند دربارهٔ مسلمانان تحت سیطرهٔ خود انجام می‌دادند، دعوت تبشیر مسیحیت در همه جا از شرق و غرب عالم اسلام، مایهٔ استقرار پایه‌های استعمار غرب بود که در این رابطه کتاب نفیس «التبشیر والاستعمار» قابل ملاحظه است. مساجد و معابد، حوزه‌های علمیه، عالمان مسلمان و اوقاف اسلامی همه جا مورد تجاوز و تعدی استعمارگران قرار می‌گرفت. علاوه بر این، در کشورهای آسیای وسطی از حدود هفتادسال پیش از این، با اصل عقیدهٔ دینی اعم از اسلامی و غیراسلامی نبرد می‌کردند و چند نسل از مسلمانان در فضای الحاد و لادینی نشو و نما نمودند. مسلمانان چین، خیلی پیش از چهار قرن تحت سیطره و ستم حاکمان چین بودند.

اما کشورهای مستقل مانند ایران، کشور عثمانی، عربستان و برخی دیگر هر چند به ظاهر استقلال داشتند اما در واقع وابسته بودند و همواره کشورهای روسیه، انگلستان و گاهی هم فرانسه و سالهای آخر امریکا در سرنوشت آنها دخالت می‌نمودند.

آثار شوم استعمار رسمی و آشکار، و غیررسمی و پنهان، در این کشورها روزبه‌روز ظاهر می‌گردید و در کلیهٔ آداب و رسوم و فرهنگ و اندیشهٔ مردم نفوذ پیدا می‌کرد، منابع طبیعی این کشورها به یغما برده می‌شد و مردم، از لحاظ سیاسی و اقتصادی و فرهنگی برده‌ای بیش نبودند. این عامل استعمار و تبعات تلخ آن، مسلمانان غیور را به تلاش برای خلاصی و رهایی از شر استعمار وادار می‌کرد. صدها عالم و سیاستمدار و زمامدار مسلمان را در صد سالهٔ اخیر و حتی پیش از آن می‌توان نام برد که در حد توان خود، روبه‌روی استعمار قیام و مقاومت کرده و بسیاری از آنان شربت شهادت نوشیده‌اند.

البته نام چند تن از این رهبران در متن تاریخ بیشتر نیامده و مردم مسلمان تنها از همان چند نفر شناخت دارند، مانند امیر عبدالقادر جزایری، آیه‌الله میرزا محمدحسن شیرازی، سید جمال‌الدین اسدآبادی، آیه‌الله سید ابوالقاسم کاشانی، شیخ محمد عبده، عبدالحمیدبن بادیس، شیخ حسن بنا، سید قطب و چند تن دیگر؛ در حالی که بررسی تاریخ یک یک این کشورهای استعمارزده، نام ده‌ها رهبر ضد استعمار را به ما معرفی می‌نماید. شمه‌ای از آنان، در کتاب نهضت‌های اسلامی صد سالهٔ اخیر از استاد مطهری و پیش از آن، در کتاب «حاضر العالم الاسلامی» و ترجمهٔ آن «عالم نو اسلام یا امروز مسلمین» و در تاریخ استقلال یک یک آن کشورها به چشم می‌خورد.

به نظر من، تمام این نهضت‌ها و قیام‌ها و پیدایش آن رهبران انقلابی، همه نتیجهٔ سیطرهٔ استعمار و عکس‌العمل در برابر آن بوده است. چه خوب است باز هم این قیام‌های ضد استعماری و آن شخصیت‌های انقلابی شناسایی و دربارهٔ آنها مقاله و کتاب نوشته شود و مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند.

### عامل دوم، علوم و دانشهای جدید

عامل دیگر این قیامها و نهضتها و پیدایش آن مصلحان، که ناشی از عامل اول است، هر چند یک توطئه عمدی از سوی استعمار به شمار نمی‌آید، همانا صیانت اسلام و مسلمین بخصوص نسل تحصیل کرده و آشنا با علوم و دانشهای جدید از خطر جلب شدن و هضم شدن در جاذبه آن علوم و دانشها بود که بی‌قید و بند و بدون کنترل مذهب، در مغز جوانان مسلمان وارد می‌گردید و با توجه به عدم آمادگی ذهنیات مذهبی آنان برای تلقی صحیح آن دانشها و عدم استعداد آنان برای ایجاد هماهنگی منطقی بین آن علوم با عقاید اسلامی و متأسفانه با فقدان یا ندرت وجود عناصر عالم و واقع‌بین در بین مسلمین که بتوانند اذهان جوانان را از شبهات ناشی از ناحیه آن علوم پاک کنند. این عامل در گذشته وجود داشته هم اکنون نیز به حال خود باقی است و عقاید و آداب اسلامی را مورد خطر و هجوم قرار می‌دهد، و این بخشی از همان تهاجم فرهنگی است که اینک نه تنها در ایران اسلامی که در سطح جهان اسلام بلکه در میان همه ادیان آسمانی مطرح است و این خطر به قدری حساس و مهم است که بخشی از راهنماییهای امام راحل و رهبر انقلاب و دیگر شخصیت‌های دلسوز به حال انقلاب را به خود اختصاص داده است و همچنان این جهاد مقدس با «تهاجم فرهنگی» یا به فرموده رهبر انقلاب «شبیخون فرهنگی» ادامه دارد و باید داشته باشد. که آن، آخرین تیر ترکش استعمار و بزرگترین خطر برای اسلام و انقلاب است.

### عامل سوم، آشنایی با نظامهای غربی

اگر به دیده انصاف بنگریم استعمار غربی هر چند زیانهای فراوان به عالم اسلام وارد آورد در عین حال مایه بیداری مسلمانها هم گردید. مسلمانها رفته رفته با پیشرفتهای علوم و نظامهای غربی آشنا شدند و راه آزادی و استقلال و ترقی و تمدن را که غالباً در نتیجه غلبه جهل و نادانی و سیطره استعمار از یاد برده بودند دوباره به خاطر آوردند و لهذا بسیاری از رهبران مسلمان در قرن سیزده و چهارده مانند سید جمال‌الدین اسدآبادی از اوضاع و احوال اروپا مطلع و متأثر از حرکت‌های سیاسی و فرهنگی آن بودند. بلی این حقیقت را نباید مکتوم داشت اما نکته‌ای را باید بر آن افزود و آن نکته این است که آشنایی و تأثر آن رهبران از تمدن اروپا، به دو گونه ثمر بخشید: صورت اول این که آنان که عرق و حمیت اسلامی داشتند از ذلت و عقب افتادگی مسلمانها به خود آمدند و به سنتهای اسلامی برگشته، مردم را به استقلال و آزادی اسلامی از دست رفته دعوت می‌کردند که به نظر من سید جمال‌الدین اسدآبادی و شیخ محمد عبده و حسن البنا و ابوالاعلی مودودی و در پایان همه امام خمینی را باید از این زمره دانست. آنان از پیشرفتهای اروپا درس آموختند اما در آن غرق نشدند و در قیام خود اصالت منش و شخصیت اسلامی را حفظ کردند هر چند برخی از سخنان سید جمال‌الدین اسدآبادی حاکی از دعوت به یک نوع آزادی و دموکراسی غربی است که البته چنان که خواهیم گفت

مسئلاً روش او و بسیاری از رهبران اسلامی دیگر با روش امام خمینی فرق داشته است و حکومت اسلامی بر مبنای ولایت فقیه را در نظر نداشتند بلکه صرفاً استقلال و عظمت از دست رفته اسلام و مسلمین را طالب بودند.

صورت دوم آن بود که از غرب روش آزادی و دموکراسی را به همان مشخصات غربی آموختند هر چند به نام اسلام و مسلمین دعوت خود را آغاز کردند اما دیگر طالب برگشت به نظام حکومت اسلامی نبودند به نظر من بنیانگذاران پاکستان، جناح و دوستانش و از جمله اقبال لاهوری طراحان اصلی استقلال پاکستان، از این زمره بودند و نیز زمامداران نخست در الجزایر مستقل و مغرب و تونس و اندونزی و دیگر کشورهای استقلال یافته.

شاید بهتر است بگوییم در همه این حرکت‌های استقلال طلبانه همواره دو جناح مذهبی و غربگرا با هم همکاری و در عین حال رقابت داشته‌اند منتها جناح غربگرا پیروز گردیده‌اند که در ایران نیز چنین تضادی هم در مشروطیت و هم در انقلاب اسلامی، وجود داشت در مشروطیت نظام غربگرا، ولی در انقلاب، جناح مذهبی پیروز گردید، مسلماً در کشور الجزایر که شخصیت مسلمانی مانند عبدالحمید بادیس در رأس نهضت قرار داشت در فکر برگشت به نظام اسلامی خالص بود نه آنچه به دست جناح مخالف صورت گرفت و هنوز هم این تضاد در الجزایر و مصر و بسیاری از حرکت‌های استقلال طلبانه جهان اسلام بشدت ادامه دارد.

تضاد میان سران مشروطیت و نیز در نهضت ملی کردن صنعت نفت در بین دو جناح روحانی و ملی نمونه‌هایی از این دو گرایش بوده است. باری، این قبیل عوامل، به نضج گرفتن اندیشه ضرورت استقرار نظام اسلامی مستقل از غرب و جدا از همه نظام‌های حاکم بر کشورهای جهان، کمک کرد و نهضتها و احزاب و جمعیت‌های متشکلی را سبب گردید که به شمه‌ای از آنها اشاره می‌کنم هر چند برخی از آنها شیوه‌های غربی را الگو قرار داده بودند:

### حرکت‌های سیاسی قرن اخیر در کشورهای اسلامی

۱- حرکت اصلاحی سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی در اواخر قرن ۱۳ و اوایل قرن ۱۴ هجری قمری که عمده مبنی بر دعوت مسلمانها به بیداری، استقلال، احیای اسلام، وحدت اسلامی و این قبیل مسائل بود که به وسیله شاگردش شیخ محمد عبده دنبال گردید بخصوص در بُعد علمی.

۲- نهضت خلافت در شبه قاره هند مقارن با اواخر خلافت عثمانی و در تأیید آن در اوایل قرن چهاردهم هجری قمری.

۳- نهضت خلافت در مصر در همین زمان با دعوت شیخ ماضی ابوالعزائم مصری متوفای ۱۳۵۶ ق.

۴- قیام شیخ عبدالحمید بن بادیس در الجزایر مبنی بر سه شعار: الإسلام دیننا، العربیة لغتنا، الجزائر وطننا. که پس از درگذشت او به استقلال این کشور از استعمار فرانسه انجامید، اما به شیوه غربی و نه اسلامی.

۵- قیام مسلمانان شبه قاره هند به دعوت اقبال فیلسوف و شاعر هندی و با رهبری محمدعلی جناح که به استقلال کشور پاکستان انجامید و یک حرکت اسلامی خالص نبود.

۶- قیام علال الفاسی و حزب استقلال او برای کسب استقلال کشور مغرب از استعمار فرانسه که به استقلال آن کشور انجامید اما نه به یک نظام اسلامی.

۷- قیام مردم اندونزی و کشورهای مجاور آن جهت کسب استقلال از استعمار کشور هلند که به استقلال آن کشورها انجامید ولی با شیوه غربی.

۸- نهضت اخوان المسلمین به رهبری استاد حسن البنا در مصر که در بسیاری از کشورهای اسلامی طرفداران و شعبات و بعداً انشعابات پیدا کرد. اندیشه اخوانی هم اکنون، به نامهای گوناگون در سودان، تونس، الجزایر، افغانستان، هند، پاکستان، مالزی، اندونزی، بوسنی هرزگوین و دیگر اقطار اسلامی نفوذ و حامی دارد. و از آن جمله حرکت جماعت اسلامی شبه قاره هند به رهبری استاد ابوالاعلا مودودی می باشد.

۹- آخرین این نهضتها که مهمترین حرکتهای کسب استقلال و تجدید هویت اسلامی و تأسیس حکومت اسلامی مستقل بود، همانا انقلاب شکوهمند اسلامی ایران به رهبری حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه است که محور مقالات این مجموعه است و درباره آن تاکنون کتابها نوشته شده و شاید به طور کلی بیشترین کتابها و مقالات و تجزیه و تحلیل های مثبت و منفی، درباره آن در سطح جهان اسلام و بلکه در کل جهان صورت گرفته است و ما در اینجا درصدد نوشتن شرح حال امام خمینی رهبر این انقلاب و تاریخچه انقلاب نیستیم تنها به چند بُعد آن فهرست وار اشاره می کنیم:

### امتیازات و مشخصات انقلاب اسلامی ایران

در این خصوص بارها در ضمن مقالات این مجموعه، هم راجع به انقلاب و هم درباره شخصیت امام بحث کرده ام، از جمله در دو مقاله «شخصیت امام خمینی و امتیازات او» و «اسلام ناب محمدی و اسلام آمریکایی» همچنین در مقاله «امام خمینی و احیاء تفکر اسلامی».

در اینجا تنها به رؤوس مطالب اشاره می شود.

۱- بزرگترین امتیاز و هم عامل قطعی موفقیت و پیروزی انقلاب اسلامی، آن بود که رهبر آن، عالمی برجسته و جامع علوم اسلامی و مرجع تقلید مردم بود. مرجعیت تقلید در بین شیعه، از بالاترین احترام و قداست و نفوذ کلام برخوردار است، مردم، برحسب عقیده مذهبی خود، حکم مرجع را حکم امام و حکم خدا و رسول و تخلف از آن را حرام می دانند، مرجع تقلید، در بین شیعه

دارای استقلال در فتوی و حکم، و در اخذ و صرف و دخل تصرف در وجوهات شرعی می‌باشد و حرفی بالای حرف او و قانونی بالای فتوی او قابل قبول نیست. پس رهبری این انقلاب، بالاترین جایگاه دینی و نفوذ کلام را در بین مردم دارا بود و همین نکته عامل موفقیت او بود و همین نکته باعث اطمینان مردم مسلمان به انقلاب اسلامی گردید.

۲- یاران اصلی انقلاب هم همه از علمای دین و عالمان شریعت و بیشتر آنان از شاگردان مکتب امام و از لحاظ مبانی علمی و فقهی و اندیشه سیاسی، هماهنگ با او بودند. عناصر غیر روحانی در میان حامیان و منادیان اصلی انقلاب، زیاد بودند که اکثر آنان تبعیت و تقلید امام را پذیرفته و خود را با آراء رهبر و روحانیون همفکر او هماهنگ نموده بودند. عناصر غیر روحانی که تحت تأثیر ملیت جدای از مذهب و طرفدار نظام حکومتی دموکراسی به طرز غربی بودند، وجود داشتند که یا تسلیم انقلاب شدند و یا در انزوا قرار گرفتند و از این لحاظ تضاد اندیشه مذهبی و ملی یا اختلاف سلیقه در چگونگی نظام حاکم بین مذهبی و لائیک چنان که در اکثر انقلابهای یاد شده در بالا، و هم اکنون در سراسر کشورهای اسلامی از جمله در الجزایر و مصر بشدت وجود داشته و دارد، در مورد انقلاب اسلامی ایران با همه تلاش و کوشش که از سوی حامیان تفکر غربی و بلکه از سوی حامیان آنان در غرب، به عمل می‌آمد، کارگر نیفتاد و از این لحاظ انقلاب، از تضاد درونی مصون ماند، که این نیز معلول رهبری منحصر به فرد و بسیار قوی انقلاب بود. نمونه این تضاد را می‌توان در نام این نظام اسلامی در اولین نظرخواهی عمومی، مشاهده کرد. که امام خمینی می‌گفت: «جمهوری اسلامی» نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد، و دیگران می‌گفتند جمهوری دموکراتیک یا جمهوری دموکراتیک اسلامی.

البته باید اعتراف کنیم که غلبه اندیشه اسلامی خالص بر اندیشه دموکراسی خالص یا بر التقاط از اسلام و دموکراسی به آسانی به دست نیامد و تنها عظمت و صلابت رهبر و بنیانگذار انقلاب بود که این موفقیت را نصیب انقلاب کرد.

۳- و به همین خاطر، انقلاب صددرصد بر مبنای فقاہت و با تعهد به قوانین اسلام و به دور از التقاط و اختلاط، به ثمر رسید. و گرایشهای مخالف آن با شکست مواجه گردید.

۴- و باز به همین خاطر، قانون اساسی جمهوری اسلامی از سوی فقها و کارشناسان فقهی و منطبق با موازین اسلامی تدوین و از سوی مردم تصویب گردید به طوری که بجرأت می‌توان ادعا کرد تاکنون نه در جهان و نه در کشورهای اسلامی و نه در تاریخ اسلام، قانونی با این جامعیت و با این التزام دقیق و عمیق به موازین اسلامی، تدوین نگردیده و قابل مقایسه با هیچ یک از قوانین موجود نیست. این بحث یعنی مقایسه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با قوانین دیگر، از جمله با قانون مصوب دوران مشروطیت، تاکنون چنان که باید انجام نگرفته و شایسته بررسی می‌باشد. از خصوصیات این قانون، آن است که در بین نمایندگان مجلس مؤسسان عدّه بسیاری از فقها و

نیز عده‌ای از حقوق‌دانان وجود داشتند و از هر لحاظ جامع و کامل تدوین گردید. از امتیازات دیگر این قانون آن است که اکثریت قریب به اتفاق ملت بدان رأی دادند و تمام مراجع تقلید ایران بر آن صحنه گذاردند.

کما اینکه از مزایای این قانون، بحث رهبری انقلاب و شرایط آن و تأسیس مجلس خبرگان از مجتهدین منتخب از سوی ملت، و نیز شورای نگهبان قانون اساسی از بین مجتهدان بزرگ و قانوندانان، جهت کنترل قوانین ناشی از قانون اساسی است که برخلاف اسلام و قانون اساسی نباشد. بالاخره باید گفت یکی از امتیازات مهم انقلاب اسلامی همانا قانون اساسی آن است.

۵- علاوه بر این که مقام و شخصیت امام همه مردم را به تسلیم و اطاعت از وی وادار می‌کرد، در بین مردم عده بیشماری مرید دل‌باخته او به نام «حزب‌الله» پیدا شدند که شریان نیروهای مردمی را تشکیل می‌دادند و آنان از اول انقلاب تاکنون بخصوص در تمام دوران جنگ تحمیلی هشت ساله، جان بر کف از انقلاب حمایت می‌کردند و این هم از مزایای خاص انقلاب بود که از شخصیت رهبری آن مایه می‌گرفت.

۶- همانطور که می‌دانیم شعار اصلی انقلاب پیش از پیروزی، بر سه اصل مبتنی بود: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی. از امتیازات انقلاب آن است که این شعارها را دقیقاً در قانون اساسی و در قوانین منشعب از آن و در قوای سه گانه و در عمل، کاملاً رعایت نموده می‌نماید.

از جمله در زمینه استقلال سیاسی به هیچیک از اقطاب سیاسی جهان از جمله دو ابر قدرت سابق و تک ابر قدرت کنونی وابسته نبوده و نیست. و این قولی است که جملگی برآند و هیچ آدم منصفی نمی‌تواند این حقیقت را انکار نماید و شاید در این زمینه هم بجزأت بتوان گفت: هیچ کشوری از کشورهای جهان، وجود نداشته باشد که به یکی از ابر قدرتها وابسته نباشد، دلیل آن موضعگیری این کشورها در مسائل مهم جهانی است که کاملاً در خط یک ابر قدرت حرکت می‌کنند، سابقاً در خط شوروی یا آمریکا و الآن غالباً در خط آمریکا، حتی روسیه کنونی هم، چنین است.

البته در کشاکش تحولات سیاسی ایران، ضد انقلاب داخلی و خارجی سعی می‌کردند که برخی از دولتمردان و گاهی کل انقلاب را دنباله‌رو یکی از ابر قدرتها قلمداد کنند و اصرار هم می‌ورزیدند. رسانه‌ها و بوقهای استکبار هم به آن دامن می‌زدند، اما سیر حوادث نشان داد که آن همه واهی و افترا و جنگ روانی بود و همه نقش بر آب گردید.

در بُعد اقتصادی انقلاب، بجز قراردادهای تجاری و اقتصادی و صنعتی، با کشورهای مختلف شرق و غرب که برای هر کشوری ضرورت دارد، بدون وابستگی و بدون تأثیر گذاری آن در استقلال سیاسی، به نظر می‌رسد استقلال اقتصادی خود را محفوظ نگه داشته است.

شاید عده‌ای مایل باشند ایران انقلابی، مانند کشور کوچک آلبانی قبل از فروپاشی جناح شرق، دور خود را دیوار آهنین بکشد و با هیچ کشوری رابطه اقتصادی و صنعتی نداشته باشد و در انزوای

مطلق به سر برد، این عناصر، شاید استقلال اقتصادی را عبارت از انزوای اقتصادی بدانند که البته نه صحیح است و نه عملی.

بلی باید بر این نکته تأکید کنیم که رسیدن به خودکفایی که یکی از اصول اقتصادی جمهوری اسلامی است، باید همچنان دنبال شود که می‌شود، کما این که انحصار قراردادهای اقتصادی با یک جناح خاص سیاسی جهان تدریجاً استقلال اقتصادی و بلکه استقلال سیاسی را تحت الشعاع قرار می‌دهد و باید از آن پرهیز کرد که پرهیز هم شده و می‌شود.

در عین حال، من تأکید دارم که استقلال اقتصادی با تأمین مواد اولیه و تأمین نیازهای اولیه در داخل کشور به دست می‌آید و باید همچنان این امر در اولویت قرار گیرد که می‌گیرد. ولی بی‌نیازی مطلق از دیگران نه برای ما میسر است و نه برای دیگران. بلی اگر نیازهای اقتصادی و صنعتی کشورها دوطرفه و متقابل باشد به استقلال اقتصادی و سیاسی لطمه وارد نمی‌آورد ولی اگر این نیازها یکطرفه باشد ظاهراً هر دو نوع استقلال را زیر سؤال می‌برد. و همچنین وامها و تعهدها باید دوطرفه باشد و گرنه مشکل می‌آفریند.

اما استقلال صنعتی و علمی، ظاهراً به این آسانی به دست نمی‌آید مگر این که سطح علمی و پژوهشی دانشگاهها و قدرت صنعت و ابتکار ما به حدی برسد که قابل رقابت و شایسته بده بستان با کشورهای صنعتی پیشرفته باشد، همچنان که مثلاً بین انگلیس و آمریکا یا آلمان و فرانسه یا ژاپن با کشورهای اروپایی وجود دارد و در غیر این صورت نمی‌توان ادعای استقلال علمی و صنعتی کرد و در این حال باید سعی کنیم این نیاز، ما را وابسته و دنباله‌رو کشورهای پیشرفته نکند که به نظر می‌رسد سیاست جمهوری اسلامی ایران نیز همین است.

اما اصل آزادی، در جمهوری اسلامی ایران آزادیهای گوناگون در حد قانون اساسی رعایت می‌شود و اگر نغمه‌های مخالفی وجود دارد چه در داخل و چه در خارج، پس از بررسی و دقت نظر، آن نغمه‌ها، راجع به آزادیهای خارج از محدوده قانون اساسی است، و در حقیقت می‌خواهد اصل نظام اسلامی را زیر سؤال ببرد. مثلاً گفته می‌شود چرا هر فردی از افراد مردم حق ندارد کاندیدای نمایندگی مجلس شورای اسلامی یا کاندیدای ریاست جمهور یا منتخب برای وزارت و از این قبیل پستها بشود؟ یا صادرات و واردات بطور دلخواه و خارج از محدوده قوانین جاری باشد؟ و از این قبیل نغمه‌های نامیمون، گاه به گاه به گوش می‌رسد که در محتوا، با روح نظام اسلامی مخالف و به منظور مقابله و ضدیت با آن، ساز می‌شود که البته و صد البته، صیانت این نظام، برحسب قانون اساسی آن، جلو این قبیل آزادیها و نیز آزادیهای دیگر موجود در غرب و فسادهای اخلاقی را می‌گیرد بلکه کنترل اجتماع و محافظت آن از این آزادیها از اصول اصلی انقلاب است.

بنابراین، نظام جمهوری اسلامی، شعارهای سه گانه پیش از انقلاب و اصول مدون در قانون اساسی را دقیقاً رعایت نموده و می‌نماید که البته تخلفات اداری برخی از مسؤولان و کارگزاران را

نباید به حساب نظام گذاشت و قابل اعتراض و انتقاد و تعقیب است و در خور اغماض نیست و کسی در این خصوص حرفی ندارد ولی نباید از چنین اتفاقاتی، سوء استفاده و علیه نظام به کار گرفته شود.

۷- انقلاب اسلامی مانند صاعقه‌ای جهان‌گیر شد، آوازه و موج آن نه تنها کشورهای اسلامی که کل جهان را فراگرفت و به جرأت می‌توان گفت در چند دهه اخیر و شاید در قرن ما، پرجاذبه‌ترین حوادث جهان بوده است، و لهذا بیش از هر حادثه دیگر، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و مردم جهان را به پیگیری آثار انقلاب واداشته است. مبارزه چند ساله امام و انقلابیون با شاه، غلبه ناگهانی آنان بر وی، عکس‌العمل ابرقدرتهای جهان و صف‌آرایی آنان در قبال انقلاب، گروگانگیری جاسوسان امریکایی، جنگ تحمیلی هشت ساله و تبعات و آثار و اخبار آن و عواملی از این قبیل، موجب گردید که بر اهمیت انقلاب و بر جاذبه خبری آن، افزوده شود و مردم جهان، هر چه بهتر از ماهیت انقلاب آگاه شوند و از امام خمینی شناختی بهتر پیدا کنند.

امام، در فواید جنگ می‌فرمود: «ما در جنگ انقلاب خودمان را صادر کردیم، ما در جنگ دشمنانمان را از دوستانمان شناختیم، ما در جنگ بر ابرقدرتها پیروز شدیم...» بلی طوفان انقلاب اسلامی، جهان‌گیر شد و شاید کسی در جهان یافت نشود که از انقلاب و امام خمینی چیزی به گوشش نخورده باشد.

بنابراین، از امتیازات انقلاب اسلامی آن است که در عرصه جهانی آشکار و روباز و شناخته است و سر به مهر و سرّی مکتوم نیست. معلوم است این امتیاز، بسیاری از امتیازات دیگر را در پی دارد.

۸- مسلماً با زمینه‌های موجود از قبل در کشورهای اسلامی، که قبلاً بدان اشاره شد، انقلاب اسلامی ایران، جزء متمم علت و آخرین سنگ بنای یک حرکت جهانی اسلام گردید و پس از انقلاب، حرکت‌های آزادیبخش اسلامی و یا چنان که عربها تعبیر می‌کنند «الصحوة الإسلامية» یا آن طور که دشمنان انقلاب و صهیونیسم جهانی می‌گویند «بنیادگرایی یا اصولگرایی اسلامی» یا هر تعبیر دیگری که بکنیم این حرکتها پی‌درپی آغاز شد و آنچه از قبل بوده شتاب بیشتری پیدا کرد و همین، معنی صحیح «صدور انقلاب» بود که امام امت بر آن تأکید داشت.

۹- انقلاب اسلامی، تجدید حیات سیاسی و فرهنگی اسلامی است و همان‌طور که قبلاً گفتیم امام امت هم مجدد اسلام در رأس قرن است، تجدید حیات سیاسی همان است که قبلاً گفتیم، اما تجدید حیات فرهنگی عبارت از نوآوری در فقه، در نظام و حکومت و در اقتصاد اسلامی است که هر کدام جداگانه قابل بحث و بررسی است و در جهان قابل رقابت با مشابه خود است.

۱۰- انقلاب اسلامی بسیاری از آثار اجتماعی و فرهنگی و سیاسی دیگر را در پی داشت: از قبیل عفت زنان، اصلاح جوانان، تشویق به تعلّم علوم دینی، ایجاد عشق و علاقه به فرهنگ اصیل اسلامی، احیای جمعه و جماعت، ترویج و اشاعه روح شهادت‌طلبی و فداکاری در راه اسلام، سلامت فضای



آموزشی و بطور کلی پاکی و سلامت فضای جامعه، مبارزه اصولی با فساد، توجه نسل جوان به امدادهای غیبی و به امور اخروی، تحکیم بنیة مقاومت امت در سختیها، روح دادن و معنویت بخشیدن به فریضه حج، بخصوص مراسم برائت از مشرکین که روح حج است و احیای حج ابراهیمی، مردمی کردن حکومت و بیداری حس سیاسی عموم مردم و امتیازات دیگر را که در مقاله «به یاد ایام الله انقلاب اسلامی» و دیگر مقالات به شرح و بسط آنها پرداخته‌ام. از جمله آن آثار معنوی و فرهنگی، که شایسته تأمل است همانا، به وجود آوردن یک نوع روح عرفانی و یا تجدید بُعد عرفانی اسلام است که از روح عرفانی امام سرچشمه می‌گیرد، زیرا امام همان‌طور که یکی از بزرگترین مجتهدین و فقها بود به همین‌گونه از بزرگترین عرفا و فیلسوفان عصر خود بود و آثار عرفانی او به نثر و نظم دست کمی از آثار فقهی و اصولی او ندارد و این خود فتح باب جدیدی بود در این عصر که مانند صدر اسلام، فقه و عرفان را به هم پیوند داد و نسلی از شاگردان روحانی و غیر روحانی را به جامعه اسلامی تقدیم کرد که این بُعد انقلاب، جداگانه قابل بررسی است و تاکنون بررسی نشده است.

۱۲- انقلاب اسلامی مانند صدر اسلام یک نوع فرهنگ و ادب و شعر انقلابی و اسلامی به وجود آورد که پیش از آن بخصوص در قرون اخیر، سابقه نداشته است. البته در این زمینه کارهایی انجام گرفته و آثار ادبی انقلاب را گرد آورده‌اند و کسانی مانند «شهید سید مرتضی آوینی» که خود یکی از همان تربیت شدگان مکتب امام و انقلاب بود، آثاری از خود به یادگار گذاشته‌اند. وصیتنامه‌های شهیدان که دائماً در جراید و مجلات، انتشار می‌یابد گنجینه نفیسی از ادب انقلاب و عرفان است که باید گردآوری شود.

### مقایسه انقلاب اسلامی با حرکت‌های اسلامی گذشته و حال

با توجه به مزایای انقلاب اسلامی و خصوصیات حرکت‌های اسلامی پیش از آن، جای شک باقی نمی‌ماند که این انقلاب قابل مقایسه با هیچ‌کدام از آنها مخصوصاً با تحولات صدر اسلام و روی کار آمدن بنی‌امیه و بنی‌عباس و خلافت عثمانی و نظام‌های سلطنتی نیست. هیچ یک از آن حرکتها رهبری با خصوصیات امام خمینی و یارانی مانند یاران امام و سخن تازه‌یی مانند سخن امام نداشته است. شما سفاح و منصور دو خلیفه اول بنی‌عباس و خلفای دیگر آنان را یا خلفای اموی اندلس، یا خلفای فاطمی مصر، یا خلفای عثمانی چه برسد به شاهان سلسله‌های مختلف را بنگرید هیچ کدام مشخصات امام را نداشته‌اند و هیچ یک از آن حرکتها و نظام‌های سیاسی دارای مزایای یاد شده انقلاب اسلامی نبوده‌اند.

بلی، آنچه در آن حرکتها و نظامها مشهود است همانا موفقیت‌های نظامی و کشورگشایی بوده است که در انقلاب اسلامی وجود ندارد اما در عوض انقلاب اسلامی، کشور دلها را تسخیر نموده و به

جای پیشروی نظامی پیشرفت معنوی داشته است که گفته شد.

کما این که انقلاب اسلامی با حرکت‌های عصر ما از جمله حرکت «اخوان المسلمین» که اصیلترین و گسترده‌ترین آنها است قابل مقایسه نیست. رهبر اول اخوان المسلمین «حسن البناء» یک معلم مدرسه بود و نه یک فقیه جامع الشرایط او به لیدر حزب شبیه‌تر بود تا به یک عالم چه برسد به یک مرجع تقلید، جانشینان او و رهبران گروه‌های منشعب از آن، همه همین‌طور بوده و هستند. علاوه بر این که آنان غالباً گرایش وهابی داشتند که طبعاً از لحاظ سیاسی و فرهنگی به عربستان وابسته بوده و هستند. با این همه در هیچ جا توفیق تأسیس حکومت را نیافته‌اند و همچنان، به صورت احزاب و گروه‌های پراکنده و گاهی متضاد با هم، در مصر و چند کشور دیگر به حیات خود ادامه می‌دهند و با سیاست‌های حاکم بر آن کشورها غالباً دمخور هستند و امید پیروزی آنها نمی‌رود.

این احزاب کجا و انقلاب اسلامی با رهبری قاطع و عالم و مستقل آن کجا. حق آن است که حرکت‌های اسلامی موجود در جهان اسلام، اگر بخواهند پیروزی به دست آورند، موبه‌مو تعالیم امام امت و الگوی انقلاب اسلامی را دنبال کنند، با رهبری قاطع و عالم و وحدت کلمه و تأکید بر اسلام خالص، بدون وابستگی به حاکمان موجود به پیش بروند تا به یاری خداوند منان، توفیق کسب کنند و گرنه «در جبین این کشتی نور رستگاری نیست» نتیجه، آن که انقلاب اسلامی ایران ریشه‌دارترین، اصولی‌ترین و موفق‌ترین انقلابها و حرکت‌های اسلامی است و همین‌طور رهبر بزرگوار آن سرآمد رهبران اسلامی است. دیگر در اینجا نیازی به مقایسه امام با یک رهبران گذشته جهان اسلام، یا رهبران کنونی نیست و «چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است».

### سابقه و زیربنای فکری من

من با نوشتن این مقاله و دیگر مقالات درباره انقلاب اسلامی و امام خمینی ادعای انقلابی بودن ندارم اما وقتی درست فکر می‌کنم و به خود می‌نگرم می‌بینم از اوایل جوانی یک نوع تمایل و گرایش فطری به این نوع اندیشه اسلامی داشته‌ام، حوادث دوران کودکی من برای پدرم، مبارزه رضاخان با اسلام و با روحانیت، فاجعه خونین مسجد گوهرشاد که من خاطرات خودم را از آن مشروحاً جداگانه نوشته‌ام، خانه‌نشینی پدرم حدود چهار سال پس از آن فاجعه و سفر سه سال و نیمه من با پدر به عتبات عالیات و منبرها و دعا‌های داغ او در نجف علیه رضاخان، شادمانی او و عموم مردم، از سقوط و فرار رضاخان، آشنایی با زندگی علمای انقلابی مانند سید جمال‌الدین اسدآبادی و شاگردانش، اطلاع از مبارزات علما در صدر مشروطیت و ناکامی آنان، نهضت ملی کردن صنعت نفت و شخصیت برجسته آیه‌الله کاشانی و نقش بارز او در مبارزه با انگلیس، پیروزی جمال عبدالناصر در مصر، که من اخبار آن را در روزنامه‌ها و از رادیوی قاهره دنبال می‌کردم، هر چند حرکت او قومی بود نه اسلامی ولی به هر حال در آن روزگار، پیروزی او بر انگلیس، آبرویی برای

اسلام شمرده می‌شد، استقلال پیاپی کشورهای اسلامی پاکستان، اندونزی، الجزایر، رهایی کانال سوئز، که من خبرهای آنها را دنبال می‌کردم، تفکر باز و روشن آیه‌الله بروجردی که حدود ۱۱ سال از نزدیک در جاذبه آن قرار داشتم و همچنین جاذبه انقلابی مرحوم آیه‌الله سید محمدتقی خوانساری، و آزادمنشی مرحوم آیه‌الله سید صدرالدین صدر، و استماع بیانات بسیاری از وعاظ نامی، افکار بلند استاد ما مرحوم آیه‌الله شیخ هاشم قزوینی در مشهد و همنشینی با فضیلاى برجسته مانند مرحوم شهید مطهری و دوستان دیگر در قم، بالاخره مقاله‌نویسی در مجله مکتب اسلام و چند سال شاگردی نزد امام خمینی در قم و عواملی از این قبیل تمایل به اسلام انقلابی و تجدید حیات اسلام را در ابعاد سیاسی و فرهنگی در من شکوفا نمود، لهذا از همان آغاز که در مجله مکتب اسلام دست به قلم بردم موضوع «فتوحات مسلمین» را برگزیدم، تا روح حماسی را در خوانندگان پرورش دهم.

سفرهای پیاپی به کشورهای اسلامی و تماس با متفکران مسلمان که بخشی از خاطرات آن سفرها را در نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد نوشته‌ام، بالاخره جو دانشگاه که حدود ۳۴ سال سابقه تدریس در آن را دارم و نیز شرکت در کنگره‌های ادبی و اسلامی مختلف در داخل و خارج کشور از جمله اداره کنگره عظیم شیخ طوسی در سال ۱۳۵۰ در دانشگاه مشهد و آشنایی با بسیاری از دانشمندان مسلمان در طی آن، همه و همه مایه نشو و نمو این طرز فکر در من بوده است و لهذا از آغاز حرکت امام خمینی تا آنجا که وضع من اجازه می‌داد با آن همگام بودم، در کشاکش پیروزی به خاطر دارم متن تلگراف دانشگاهیان مشهد را به پاریس و همچنین برخی از اعلامیه‌های علمای مشهد را در کشاکش پیروزی انقلاب، من تهیه کردم، اولین مقاله را در مجله دانشکده تحت عنوان «انقلاب اسلامی ایران» که در آغاز این مجموعه از مقالات قرار دارد نوشتم و همچنین در تحولات پس از آن تا امروز بهتر آن است که درباره خود این جمله را یادآور شوم «أحبّ الصالحین ولست منهم» و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.

محمد واعظزاده خراسانی

## انقلاب اسلامی ایران<sup>۱</sup>

### معجزه انقلاب

بار دیگر معجزه‌ای در تاریخ اتفاق افتاد، بار دیگر دست توانای خدا از آستین غیب بیرون آمد، بار دیگر اراده‌ی خدای عزیز و حکیم به کار افتاد و رحمت و منت حق، ملتی مستضعف و ستمکشیده را دربر گرفت و فیض روح القدس مدد فرمود و به کالبد ملتی مرده روح و روان دمید. سرانجام آنچه بخواب شب هم نمی‌دیدیم و ناممکن می‌پنداشتیم به وقوع پیوست، ملت ما و ملت‌های مسلمان و ملل عالم را غرق بهت و حیرت و اعجاب نمود، قدرتهای داخلی و ابرقدرتهای بین‌المللی را با همه هشیاری و جاسوس‌سازی و سانسوربازی غافلگیر کرد، حسابها و نقشه‌های سیاسی و طرحهای درازمدت و تصمیم‌گیریهای مطالعه شده‌ی آنان را بهم ریخت و بالاخره ملت مسلمان ایران آزادی را بازیافت، اما هنوز مفسران سیاسی جهان، از تفسیر و توجیه آن عاجزند و «شرم قلم» دارند.

### ماهیت انقلاب

این انقلاب راستین، همانطور که دوست و دشمن بدان معترفند و در سطح جهانی شناخته شده است «انقلاب اسلامی» است. مناسب است ابتداء کمی در مفهوم و محتوای این دو کلمه «انقلاب اسلامی» دقت کنیم که تا بدانیم چه کرده‌ایم و می‌خواهیم چه بکنیم و چه باید بکنیم. انقلاب، در لغت، به معنی زیرورو شدن، دگرگون شدن، قلب و قالب چیزی عوض شدن و تغییر یافتن است، اما مفهوم جامعه‌شناسی انقلاب، عبارتست از «تغییر زیربنای اجتماعی و نهاد سیاسی و

۱- این مقاله اولین مقالات اینجانب در باره انقلاب اسلامی است که تقریباً سه ماه پس از پیروزی انقلاب در نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، شماره ۲۶-۲۷، سال ۱۳۵۷ به عنوان سرمقاله منتشر گردید.

دگرگون شدن نیرو و نظام حاکمیت». بنابراین، انقلاب راستین و حقیقی تنها جابجا شدن زمامداران و افرادی جای افرادی را گرفتن و خاندانی از کاخ بیرون رفتن و خاندانی دیگر بدان داخل شدن و سلسله‌ای منقرض گشتن و سلسله‌ای دیگر آغاز بکار کردن، نیست. و نیز انقلاب، تنها شکل حکومت و قالب و چهارچوب رژیم حاکم عوض شدن نیست، بلکه علاوه بر تغییر چهره‌ها و شکل و قالبها که البته در هر انقلابی امریست ضروری باید از بن و ریشه و اساس، دگرگونی بنیادی و همه‌جانبه‌ای در باطن و دل اجتماع صورت گیرد، باید معیارها و مقیاس‌های سابق، و ارزشها و امتیازات ناشی از آنها لغو گردد و از نو معیارهائی انسانی تر با امتیازات و ارزشهای راستین و عادلانه‌تر بر اساس ایده‌ئولوژی خاص انقلاب، طرح‌ریزی و بر جامعه حکم فرما شود. اینست معنی راستین «انقلاب».

و اما «اسلام» همان مکتب آسمانی است که چهارده‌قرن پیش از این، برای نجات انسانها با نهادها و معیارها و ارزشها و قوانین الهی، و با ایده‌ئولوژی توحیدی، جهت بیرون آوردن بهترین امت از دل تاریخ، «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» و تشکیل جامعه بدون طبقه توحیدی «طبقات معروف در جوامع غیر اسلامی» پدید آمد و گرچه غالباً از شکل و محتوای اسلام، اجمالاً با خبر هستیم. اما به لحاظ عوامل و تحولات سیاسی و اجتماعی و دخل و تصرفها و اجتهادهای شخصی و بدآموزیها و صدها علل و عوامل شناخته شده و یا ناشناخته، حقیقت آن، از دید و اندیشه اکثر ما مسلمانان پنهان مانده است چه برسد به دیگران که بقول سید جمال‌الدین اسدآبادی از لای انگشتهای مسلمین به اسلام می‌نگرند و اسلام را از چهره مسلمین می‌شناسند در حالی که بگفته همین شخص اسلام، مستور و محجوب است به وسیله همین مسلمین «الاسلام محجوب بالمسلمین» و بزرگترین خدمت به اسلام از دید این فیلسوف، آنست که مسلمین خود را از اسلام مبرئ بدانند!!!

به همین لحاظ، نهاد و باطن اسلام، نیاز به کاوش و بحث فراوان دارد و چون دریائی است ژرف که هر چه در آن فرو رویم به قعر آن نمی‌رسیم. و اینست رمز خاتمیت و سیر جاودانی بودن این مکتب آسمانی.

پس انقلاب اسلامی یعنی دگرگونی و تحول راستین در قلب و قالب اجتماع و نظام اجتماعی و سیاسی، براساس معیارها و ایده‌ئولوژی توحیدی که چون باران رحمت، پاک و دست‌نخورده از آسمان وحی الهی نازل گردید یعنی بازگشت به اسلام راستین و بقول یک نویسنده عرب «الی الاسلام من جدید»: از نو بسوی اسلام، اسلام محمد و علی و فاطمه و زینب و حسین و ابودر و سلمان و نه اسلام دست‌خورده و تحریف یافته، اسلامی که رنگ طاغوتی بخود گرفته و محتوای انسانی و توحیدی و خلق و خالق خود را از دست داده: اسلام معاویه‌ها، یزیدها، حجاجها و همه طاغوتها که یکی پس از دیگری و سلسله‌ای پس از سلسله دیگر، آن را ملعبه قرار دادند و بنام «اسلام‌پناه» و با دعای خیر «وعاظ السلاطین»: «خلدالله ملکه» بعنوان خلافت، سلطنت، شاهی،

شاهنشاهی، امامت، شیخی، امارت، حکومت، خانی، اتابکی، یا سایر عناوین، بر مردم فرمانروایی کردند و اسلام را در خدمت خود آوردند و نه این که آنان در خدمت اسلام باشند. و تفاوت از موی باریکتر اسلام راستین و اسلام طاغوتی در همین نکته است.

اینجاست که وظیفه ما پس از انقلاب، بسیار سنگین و دشوار می‌نماید:

۱- شناخت انقلاب اسلامی، یا اسلام انقلابی با همه معیارها، معارف، موازین و ابعادش، چنان که هست.

۲- پیاده کردن دقیق و درست آن، چنان که باید باشد.

### مقایسه انقلاب

انقلاب ما، در بین همه انقلابهای دو قرن اخیر جهان، بی‌نظیر است. این انقلاب کودتای نظامی نیست که در آن جمعی ارتشی در یک فرصت حساب شده زمام قدرت را بدست گیرند و آنگاه که بر اوضاع مسلط شدند، ایده‌ئولوژی خاصی را که از قبل داشتند و یا پس از پیروزی، ساخته‌اند، مطرح کنند و آن را بر مردمی که بکلی از آن بیگانه‌اند، تحمیل و به دورغ وانمود کنند که ملت، آن ایده‌ئولوژی را پذیرفته است، همانطور که در بسیاری از کشورهای خاورمیانه بخصوص چند کشور عربی اتفاق افتاد.

انقلاب ما، از قبیل غلبه یک حزب ایده‌ئولوژی انقلابی، نیست که از لحاظ نفرت، اقلیت ناچیز نیست، اما دارای تاکتیک و در پی فرصت مناسب است، تا پنهانی مسلح شود و آنگاه در قیافه انقلابی بدون سلاح، ولی در باطن تا دندان مسلح، بر اکثریت بدون تاکتیک، مسلط شود و چنان وانمود نماید که به ظاهر مردم با میل و رغبت ایده‌ئولوژی حزب را پذیرفته‌اند، چنان که در انقلاب اکتبر روسیه و در کلیه رژیمهای کمونیستی و سوسیالیستی عمل شده است<sup>۱</sup>

انقلاب ما، صرفاً نارضایتی و خشم و طغیان عمومی علیه یک رژیم و یا حاکم ستمگر نیست که خون ملت را مکیده و ملت، فقط برای رفاه و بدست آوردن آب و نان و تأمین مسکن و خوراک و پوشاک و آزادی، بدون داشتن ایده‌ئولوژی خاصی، قیام کرده باشد چنان که در انقلاب کبیر فرانسه، رخ داده است.

و حتی از قبیل انقلاب و قیام مردم الجزائر و هند و سایر کشورهای اشغال شده و استعمارزده که صرفاً برای آزادی و استقلال کشور خود، قیام کردند و دولتهای اشغالگر را بیرون راندند و مسلماً اصیل‌ترین و مقدس‌ترین انقلابات جهان، بشمار می‌روند، نیز نمی‌باشد.

خیر، این انقلاب، با هیچ یک از اینها در تمام محتوی و در اصل ماهیت، سنخیت ندارد گویا این که

۱- به کتاب «مزدوران کرملین» نوشته محمود پیرایه مراجعه شود.

شباهتها و وجوه مشترکی با هر یک از آنها می‌تواند داشته باشد، بخصوص، با انقلاب کبیر فرانسه و انقلابهای استقلال طلبانه ملل استعمارزده که هدف آنها کسب استقلال و آزادی بوده است و این دو امر، یکی از ارکان انقلاب ما است اما در انقلاب ما چیزهای دیگری هم وجود دارد و ماهیت آن، چیز دیگریست.

اصولاً انقلاب ما تنها یک بُعدی یعنی صرفاً نظامی، اقتصادی، سیاسی، ملی، مذهبی، و فرهنگی نیست بلکه همه این ابعاد را در بردارد.

از لحاظ سیاسی: استقلال ملی، آزادی، عدم تعهد کامل در برابر بیگانه و برادری اسلامی. از لحاظ اقتصادی، استقلال و خودکفائی بر اساس نظام و مکتب میانه اسلامی که نه از نوع سرمایه‌داری غربی و نه کمونیستی بلوک شرق و دور از افراط و تفریط مالی است. از لحاظ اجتماعی، الغاء کلیه امتیازات ظالمانه و طبقه‌بندیهای دوره طاغوتی و برگشت به نظام عادلانه توحیدی با رعایت استعدادها، لیاقتها و کارآمدها. از لحاظ ملی و مذهبی، حفظ ملیت ایرانی در چهره تابناک یک امت اسلامی دست نخورده و تحریف نشده.

از لحاظ نظامی، تهیه ارتشی جهت پاسداری انقلاب و نگه‌داری دقیق دست‌آوردهای آن با تمام ابعادش در قبال عوامل مخرب خارجی و داخلی.

از لحاظ فرهنگی، زنده کردن فرهنگ اصیل اسلامی با ابعاد گسترده‌اش به منظور پرورش استعدادها و پیشبرد علوم و معارف از هر نوع و هر قبیله به خیر و صلاح بشریت. و آراسته شدن به اخلاق خدائی «تَخَلَّقُوا أَخْلَاقَ اللَّهِ» و شناخت انسان و جهان و خالق جهان بر اساس جهان‌بینی اسلامی.

حقیقت اینست که انقلاب ما، قیامی و گامی بسوی مفاهیم و مقیاسهای انقلابی شناخته شده غربی و یا بلوک شرق و تقلید از آنها نیست، بلکه جوهر این انقلاب، بازگشتی است به جنبش و جهش بی‌مانند اسلامی صدر اسلام با همه ابعاد و مشخصاتش. در این انقلاب، دیکتاتوری، توارث قدرتها و ثروتها و مقامات و مناصب، و اختلاف طبقاتی وحشتناک، در سطوح گوناگون اجتماعی، وجود ندارد در انقلاب ما دیگر کاخ و کوخ وجود ندارد. اما آزادی در تمام سطوح و ابعاد گوناگون، با رعایت حقوق دیگران، وجود دارد.

## منشأ و ریشه انقلاب

پس اگر بخواهیم ریشه اصلی این انقلاب را پیدا کنیم باید از چهارده قرن پیش، آغاز نهضت اسلامی شروع کنیم. چنان که می‌دانیم انقلابی و یا تعبیر درست‌تر معجزه‌ای در دل صحرای سوزان و بی‌آب و علف و عقب‌مانده عربستان، اتفاق افتاد در بین مردمی بی‌سواد و دور از تمدن، و پس از

یکریع قرن، سراسر منطقه را فرا گرفت و دو ابر قدرت آن روز: امپراطوری ایران و روم، اولی را بکلی نابود ساخت و دیگری را از شرق بسمت غرب راند و سرانجام پس از چند قرن آن را از صحنه جهان برانداخت. این همان مکتب آسمانی چند بُعدی اسلام بود که همه معیارهای عقیدتی، اخلاقی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را عوض کرد و راهی خدائی و انسانی فراراه بشریت گشود و جامعه‌آی توحیدی بر ویرانه‌های جوامع طبقاتی و نابرابر طاغوتی پیش از خود بنا نهاد.

این مکتب، گر چه پیشرفتهای چشمگیری داشته و دست آوردهای گرانبهائی که هنوز بشریت از ثمرات آنها بهره می‌برد، تقدیم نموده اما چنان که می‌دانیم از همان آغاز، دستخوش انحراف و رکود گردید، بخصوص در بُعد سیاسی و اجتماعی که پس از چند سال، ماهیت حقیقی خود را از دست داد و همین امر باعث گردید که اقلیتهائی بیدار و متعهد، در صدد برآمدن از انقلاب، پاسداری کنند و آن را در همه ابعادش به ثمر برسانند و جلو انحراف را بگیرند.

از آن به بعد، بازگشت به اسلام راستین، یک ایده انقلابی گردید که فداکاریها، جانبازیها، قیامهای پی‌درپی، جنگها و حکومتها و تشکیل سلسله‌ها و فرقه‌هائی غالباً بنام تشیع و گاهی بعناوین دیگر را، با شعار «بازگشت به کتاب و سنت» و (وفاداری به عترت پیغمبر که مخصوص شیعه بود) در زمانها و مکانهای مختلف، در طول تاریخ پدید آورد و تاریخ اسلام، مملو از این قیامها و دولتها و جانبازیها است، هر چند هیچ‌کدام از آنها این هدف را تأمین نکردند بلکه غالباً در ادعای خود از اخلاص و صداقت و صدق نیت تهی، و عملاً پیرو سنتها و روشهای طاغوتی غیر اسلامی با تمام مفاسد آنها بوده‌اند. و آن شعار مقدس، جز بهانه‌ای برای کسب قدرت نبوده است.

بنظر اینجانب خلافت علی علیه السلام سرآغاز این قیامها است و پس از آن، قیام حسین علیه السلام و زید بن علی و سایر علویان و آنگاه دولتهای بنی عباس، ادریسیان مغرب، فاطمیان، امامان زیدی یمن و طبرستان تا برسد به خلافت عثمانی و سلسله‌ی صفویه همه همین شعار را عنوان کرده‌اند با همه انحرافی که غالباً از اسلام راستین داشته‌اند و بزرگترین انحراف این سلسله‌ها به هر نام و عنوانی که بوده، همان تشکیل سلسله و انحصار فرمانروائی قرن‌ها در یک خاندان بر سبیل توارث است، چیزی که اسلام آن را نابود ساخت.

به هر حال، اندیشه بازگشت به اسلام راستین و طرد رژیمهای طاغوتی بظاهر اسلامی، در اعماق روح و روان هر مسلمانی بخصوص شیعیان که در انتظار ظهور مهدی علیه السلام و حکومت عدل جهانی هستند، همواره وجود داشته و هیچگاه این اندیشه از میان مسلمین زائل نگشته است و بر فرض که با روی کار آمدن دولتی بنام اسلام، این عطش، موقتاً تسکین می‌یافته اما پس از کشف ماهیت طاغوتی آن دولت، دوباره امیدها بی‌أس می‌گرائیده و بسوی آینده معطوف می‌شده است.

این عطش و التهاب و آرزوی دولت عدل اسلامی، در دو قرن اخیر که دولتهای مسلمان علاوه بر فساد ذاتی و انحراف از مسیر اسلام راستین، به بیگانگان و استعمارگران اروپائی مُتکی و یا



دست‌نشانده آنان بوده‌اند و مسلمانان، علاوه بر تحمل جور و فساد و ستم این دولتها، حقارت بردگی کفار و بیگانگان را نیز باید بر خود هموار می‌کردند، شدت می‌یابد و انتظار مسلمانان به اوج می‌رسد.

## سرفصلی در انقلاب

در پایان قرن سیزدهم هجری، ضرورت تاریخ و اراده خدا به این انتظار پاسخ می‌دهد، مردی در شرق ظهور می‌کند بنام سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف به «افغانی»، با دانشی گران، و فکری روشن و نیرومند، و هشیاری خارقالعاده و بیانی توانا، و اراده‌ای تسلیم‌ناپذیر، و آگاهی وسیع از اوضاع شرق و غرب و زبونی و بدبختی مسلمانان و سرسپردگی و فساد فرمانروایان در جهان اسلام. این مرد نابغه، در کشورهای اسلامی براه می‌افتد و فرزندان اسلام را از نو به اسلام راستین و اتحاد و اخوت اسلامی و تشکیل یک نوع حکومت عدل اسلامی می‌خواند.

این ندا و فریاد انقلابی، سرفصلی جدید و سرآغازی نو در حیات مسلمین و منشأ کلیه قیامهای آزادیخواهانه قرن اخیر در جهان اسلام است. این صدا در هر گوشه از سرزمین اسلام، آهنگی و زمزمه‌ای سر می‌دهد: در مصر، الجزائر و شمال آفریقا، هند، ایران، افغانستان و در امپراطوری گسترده عثمانی، فکر بازگشت به دوران مجد و سیادت و حکومت عدل اسلامی و آزادی و رهائی از چنگال استعمار گسترش می‌یابد.

این دعوت، گرچه در هیچ جا به نتیجه مطلوب نرسید، اما جنبشها و نهضتهائی را براه انداخت که با استعمار خارجی و استبداد داخلی به درگیری پرداختند، از آن جمله در ایران، جنبش تنباکو و سپس نهضت مشروطه را باید بشمار آورد که اول، صرفاً اسلامی و تحت رهبری روحانیت بود و به نتیجه رسید، اما در حد لغو قرارداد تنباکو متوقف شد و شاید زمینه‌ای هم برای نهضت دوم فراهم کرد. و اما دوم یعنی نهضت مشروطه که تلفیقی بود از حکومت عدل اسلامی و دموکراسی غربی و علاوه بر تعصب به عقیده اسلامی از حماسه ملیت ایرانی هم برخوردار بود، به ظاهر موفق ولی در باطن و محتوا ناموفق بود و تنها نتیجه قطعی غیر قابل انکار آن، انتقال نفوذ بیگانه از روس به انگلیس و تضعیف دربار قاجار بود و پس از چند سال هم به کمک همان نفوذ بیگانه که در مشروطیت سهم بسزائی داشت، به حکومت استبدادی خاندان پهلوی منتهی گردید و همانطور که به قول نهر: «از انقلاب کبیر فرانسه ناپلئون بیرون آمد» از انقلاب مشروطیت ایران هم رضاخان بیرون آمد، البته با تفاوت‌های فراوان میان آن دو از جمله اصالت و محبوبیت و ملی بودن ناپلئون، بعکس رضاخان.

بلی، انقلاب مشروطیت، اندیشه یک نوع حکومت دموکراسی غربی را هم در قشر روشن فکر و اروپا رفته و یا غرب زده ما زنده کرد، اما در عین حال، همراه آن اندیشه، آرزوی حکومت عدل اسلامی در اعماق دل مؤمنین که اکثریت جامعه ما را تشکیل می‌دهند باقی ماند و هر اندازه بدعتها و

ستمها و قوانین ضد اسلامی دوران رضاخانی و پسرش بیشتر می‌گردید، خشم درونی همان اکثریت وفادار به اسلام، نسبت به رژیم، و عطش و التهاب ایشان به برقراری نظام عدل اسلامی، اوج می‌گرفت کما این که اندیشه نظام دموکراسی غربی هم طرفداران بیشتری پیدا می‌کرد.

این دو نوع اندیشه و آرزو، پس از شهریور بیست که به مقتضای ضرورت‌های بین‌المللی، ملت ما توانست نسیم آزادی را استشمام کند، رشد و نمو محسوسی کرد و تدریجاً بهم پیوست و طی یک سلسله تحولات با رهبری روحانیت و رجال ملی، سرانجام نهضت ملی کردن صنعت نفت و حکومت ملی دکتر مصدق را بار آورد که آن هم با کودتای ۲۸ مرداد به ناکامی گرائید و همه چیز پایان یافت، کودتائی که دوران استبداد و اختناق ۲۵ ساله را بدنبال داشت و خشک و تر را سوزانید و نَفَسها را در سینه‌ها حبس کرد.

## آغاز و تکامل انقلاب

در سال ۴۱ پس از صدور تصویبنامه ضد اسلامی انجمنهای ایالتی و ولایتی، جنبشی صرفاً مذهبی برهبری روحانیت علیه رژیم، آغاز شد و در بین چهره‌های سرشناس مراجع تقلید نجف و قم و مشهد، رهبری جنبش را، پیشوائی روشن‌بین، شجاع، صریح، مصمم، قاطع و آشتی‌ناپذیر، حضرت آیه‌العظمی امام خمینی بعهده گرفت و دیگران هم با او همگام شدند، جنبش، در ۱۵ خرداد سال ۴۲ که امام را دستگیر و زندانی کردند، اوج گرفت تدریجاً همه قشرهای ملی و آزادیخواه بخصوص عناصر مذهبی انقلابی را که پس از ۲۸ مرداد به فعالیتها و مبارزات زیرزمینی محدودی ادامه می‌دادند، به خود جلب کرد.

این جنبش، گرچه، در آغاز، در چهارچوب مخالفت با قوانین خائنانه ضد اسلامی شاه؛ که پس از انقلاب باصطلاح شاه و ملت، یکی پس از دیگری تصویب می‌گردید، منحصر بود اما کم‌کم گسترش پیدا کرد و آرمان دیرین در دلها نهفته‌ی حکومت عدل اسلامی را، مجدداً زنده کرد.

امام خمینی، با استفاده از کلیه فرصتها چه در ایران و چه پس از تبعید به ترکیه و عراق، مبارزه را ادامه داد و انقلاب را به پیش برد تا این که در ۱۹ دی ۵۶ پس از انتشار مقاله ننگین اطلاعات و اهانت به امام، نهضت، رنگ دیگری بخود گرفت ابتدا در قم و سپس در تبریز، مشهد، تهران و سایر شهرها مردم با نثار خون خود انقلاب را یاری کردند و هر چه جانبازی مردم اوج می‌گرفت، سفاکی و خونخواری رژیم هم گسترش می‌یافت و بالاخره در نتیجه فشار رژیم، امام، عراق را به سمت پاریس ترک کرد، و این هجرت امام، همچون هجرت رسول اکرم؛ سرفصلی جدید است که جهشی به وجود آورد و انقلاب را از داخل، به صحنه جهانی کشانید.

و پس از این که طی پانزده سال، انقلاب، توأم با نوسان و نشیب و فراز و رکود و حرکت بود و در مجموع رو به جلو می‌رفت، ناگهان، جهشی خارق‌العاده در آن پدید آمد که در کمتر از چهار ماه،

ارکان رژیم استبداد را لرزاند و کاخهای ستم را پی در پی واژگون ساخت و دولتهای فرمایشی را یکی پس از دیگری ساقط کرد. در پاریس بود که امام، حرف آخر خود را بزبان آورد: شاه و رژیم شاهنشاهی باید برود و «جمهوری اسلامی» بجای آن برقرار گردد. این سخن، از طرف قاطبه ملت، طی راهپیمائیهای چندصد هزار تا چند میلیون نفری بازگو شد و ملت هم رأی خود را به آن داد، امام، به ایران آمد و با استقبال بی سابقه‌ای روبرو گردید و سرانجام، انقلاب؛ در ۲۲ بهمن ۵۷ بطور اعجازآمیزی به پیروزی قطعی رسید و به رژیم ۲۵۰۰ ساله طاغوتی پایان داد.

### وظیفه ما در قبال انقلاب

آنچه انجام یافته گام اولست، و گامهای دیگری که در پیش داریم، تا نظام عدل اسلامی با تمام ابعادش مستقر و آثار شوم طاغوتی که در اعماق افکار و آداب و رسوم و سنتهای اجتماعی ما رسوخ کرده ریشه کن شود.

پیروزی اولیه انقلاب، شوق و شغفی زائدالوصف در ملت ما و ملتهای مسلمان ایجاد کرد و بهمان نسبت، سطح انتظار و توقع را بالا برد و کوهی از مشکلات را در قبال ما روی هم انباشت که ما خود مسئول رفع آنها می‌باشیم.

اولین وظیفه آنست که روحیه انقلابی را زنده نگه داریم و با روحیه بی تفاوتی و ناامیدی و کار را پایان یافته انگاشتن، که خودبخود پس از هر انقلابی بر جامعه‌ای که از تلاشهای انقلابی خسته شده و به آرامش نیاز دارد، مستولی می‌گردد، بشدت مبارزه کنیم. این اولین شرط موفقیت است.

علاوه بر این، رعایت سنت تدریج و گام‌بگام پیش رفتن، عجله نکردن، صبر و حوصله بخرج دادن، فرصت کافی برای دولت و رهبر انقلاب قائل شدن، اولویتها و امکانات را سنجیدن، از خطاهای جزئی در عزل و نصبها و در مسائل فرعی، در عین انتقاد سازنده، چشم پوشیدن، سعه صدر داشتن در تحمل کمبودها، تنگ‌نظریها، رقابتها، عقده‌ها، حُب و بغضها، انتقام‌گیریها، کنترل کردن خشم انقلابی که تر و خشک را نابود و خوب و بد و صالح و فاسد را با هم در می‌کند، خودداری از دسته‌بندی، حزب‌بازی، فتنه‌انگیزی، فرصت‌طلبی، انحصارطلبی، برتری‌جوئی؛ امتیازخواهی، سهم‌الارث انقلاب خواستن و بالاخره رعایت رشد فکری، منش انسانی و اخلاق انقلابی، همه و همه جزء وظایف انقلابی و شرط پیروزیست.

### عناصر ضد انقلاب

مسلم است ریشه فساد را یک شب نمی‌توان کند اما عناصر فاسد و ضد انقلاب را می‌توان ارزیابی و دسته‌بندی و تا حدی شناسائی نمود بدین قرار:

۱- استعمارگران و ابرقدرتها که از وضع سابق سود و از انقلاب زیان دیده‌اند، در هر حال از

کارشکنی دست‌بردار نیستند، اما در شرائط کنونی، آنان بیشتر از طریق عناصر ضد انقلاب داخلی، به ما ضربه خواهند زد، گو این که از هجوم مسلحانه امپریالیست، صهیونیست و کمونیست هم نباید خاطر جمع بود و از راههای سیاسی و نظامی باید در برابر آنان، سدّی محکم ایجاد کرد.

۲- سردمداران و هواخواهان رژیم سابق که پی فرصت می‌گردند تا اگر بتوانند انقلاب را نابود کنند. آنان از هیچ کوششی حتی توسل به بیگانگان دریغ نخواهند کرد حال اگر نتوانند خود را برای مبارزه مسلحانه آماده کنند ممکن است چهره انقلابی بخود بگیرند و در صف انقلابیون مانند آب‌زیرکاه نفوذ، و تدریجاً مراکز قدرت را قبضه نموده انقلاب را از باطن و محتوایی خاصیت و به چیزی شبیه وضع سابق تبدیل کنند و آنان که نتوانسته‌اند از دری که بیرون رانده شده‌اند بازگردند از پنجره و پشت‌بام برخوانند گشت و بلائی که بر سر مشروطیت آوردند، بر انقلاب ما نیز وارد خواهند آورد.

۳- عناصر ملی و انقلابی دارای ایده‌تولوژی غیر اسلامی چه آنان که از نظام دموکراسی غربی دم می‌زنند و یا مارکسیست‌ها و چپ‌گرایان که احیاناً چهره مذهبی هم بخود میگیرند و خلاصه کلیه طرفداران «ایسم وارداتی». اینها خود را در انقلاب، سهیم می‌دانند سهم الارث طلب می‌کنند در حالی که خوب می‌دانند که اگر در براه افتادن چرخ انقلاب، تأثیری داشته‌اند، همگام با توده ملت با همان شعارهای اسلامی و زیر فرمان همان رهبری مذهبی، گام برداشته‌اند و نه با شعار مخصوص خود، و انقلاب با چهره و ایده اسلامی و با تظاهرات مذهبی، و راه‌پیمائی در اعیاد فطر و اضحی و سوگواریهای عاشورا و اربعین، و اجتماعی در مساجد و شنیدن سخن واعظ و تکبیر نیمه‌شب، و دادن شعارهای صرفاً اسلامی از قبیل «حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله» و حمل پلاکارتهای اسلامی و مانند اینها، به نتیجه رسید.

اینک که هنوز ما در نیمه راه پیروزی هستیم طرح ایده‌تولوژیهای دیگر و کوشش در عوض کردن چهره انقلاب، نه تنها خدمتی به انقلاب نیست بلکه دانسته یا ندانسته خیانتی بدان محسوب می‌شود و ما امیدواریم به این قبیل فعالیت‌های ضد انقلابی پایان داده شود.

## پاسداری انقلاب

جهت پاسداری از انقلاب به دو نوع سپاه نیاز داریم:

اول - پاسداری مسلح، آشنا با ایده‌تولوژی انقلاب و وفادار به آن تا با نهایت هشیاری هر گونه توطئه‌ی عناصر ضد انقلاب را سرکوب نمایند.

دوم - پاسداری آگاه از فلسفه‌ی انقلاب، مسلح به سلاح تقوا و دانش. وظیفه این دسته آنست که: اولاً توده ملت و اقشار پراکنده را با انگیزه و راه و رسم انقلاب آشنا و مردم را نسبت به آن، روشن و مؤمن سازند. اصول فکری و اخلاق انقلابی را با بیان و قلم، تشریح و تفسیر نمایند و با عمل خود

مردم را آموزش و پرورش دهند.

ثانیاً با هشیاری تمام، توطئه‌ها و دسیسه‌ها را فاش سازند، انحراف را گوشزد نمایند، حوادث و مسائل روزمره را که ممکن است شک و تردید ایجاد کند بطور شایسته تفسیر و توجیه نمایند، در صورت لزوم از انتقادهای سازنده و خیرخواهانه خودداری نکنند، از نشر اخبار ضد انقلاب و تأویل و تفسیرهای ناروا، مانع شوند. و خلاصه با درایت و دلسوزی نهال انقلاب را رُشد دهند و بشمر برسانند. و این نوع پاسداری برای همیشه لازم است و هیچگاه انقلاب از آن بی‌نیاز نخواهد بود.



این مقاله در واپسین روزهای سال انقلاب، فراهم گردید و حال که از چاپ بیرون می‌آید در آغاز سال جدید، انقلاب گامی دیگر بجلو نهاده و نظام جمهوری اسلامی طی فراندوم بیست‌میلیون نفری استقرار یافته است و ما باید به برادران و خواهران ایرانی خود، سه بار تبریک بگوئیم یکی بمناسبت آغاز سال، و دو دیگر به لحاظ پیروزی انقلاب و برقراری نظام جمهوری اسلامی، به این امید که در ظرف سال جدید، ملت ما در سایه لطف پروردگار با وحدت کلمه و همبستگی و همگامی همه اقشار و با پیروی از رهبر انقلاب، مشکلات را یکی پس از دیگری حل کند و انقلاب را در همه ابعادش بشمر رساند «ان شاء الله»

---

## خط مشی<sup>۱</sup>

---

در آستانه سالگرد میلاد فرخنده امام علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء، و همزمان با دومین کنگره جهانی آن حضرت، نخستین شماره مجله مشکوة (پس از انتقال به بنیاد پژوهشهای اسلامی) منتشر می شد تا ولادت دوباره، و پیامی جهانی، و پژوهشی بنیادی از اسلام باشد. پیامی در استمرار خط رسالت و ولایت و فقاہت، پژوهشی نو در قلمرو علم و دین و فرهنگ و فضیلت، و جهشی در پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی.

آستان قدس رضوی به گفته امام بزرگوار، مرکز ایران و نهاد عقیدتی مسلمانان است. بنیاد پژوهشهای اسلامی، نهادی فرهنگی و مرکز مطالعات و تحقیقات آستان قدس است. مجله مشکوة، زبان گویای محققان تلاشگر بنیاد، و ناشر افکار و آراء متفکران جهان اسلام است. این مجله، مشکوة نور خدا و نور علم و ایمان است که با یاری خداوند متعال و همکاری پژوهشگران آگاه، بر آن است تا ارزشهای اسلامی و انوار دانش الهی را از مشکوة اهل البیت علیهم السلام تا دورترین نقاط جهان پخش کند.

در این راه گام می نهد که تحول و انقلابی عمیق در شیوه پژوهش اسلامی، هماهنگ با روند انقلاب اسلامی پدید آورد: انقلابی که براساس ولادتی جدید و حیاتی نوین برای اسلام است. انقلابی که احیای تفکر اصیل اسلامی و تجدید و تذکار ارزشهای از یاد رفته آن را برعهده دارد. خراسان، پایگاه همیشگی و قدیمی نهضت‌های سیاسی و فرهنگی اسلام است. شهر مشهد نیز، به نوبه خود، در پرتو بارگاه امام هشتم، در گذشته شاهد محققان، و مجمع فقها، حکما و ادبای بزرگ بوده است و از سرگذشت بزرگان علم و دین و محافل درس آنان داستانها به خاطر دارد. پس بجاست که بنیاد پژوهشهای اسلامی و مجله مشکوة آغازگر دوره جدیدی از پژوهش و

---

۱- اولین سرمقاله مجله مشکوة پس از تصدی اینجانب.

تحقیق باشند و شکوه گذشته را بازگردانند، و تا حد امکان انتظاری که جهان، در بعد فرهنگی و علمی از ایران انقلابی و جمهوری اسلامی دارد، برآورند، و لب تشنگان اسلام انقلابی را سیراب کنند. در راه رسیدن به این هدف، لازم است: اولاً مجله مشکوة به خود تکانی بدهد و از درون تحولی اساسی پیدا کند.

ثانیاً به زبان فارسی اکتفا نکند، با دیگران به زبان خودشان سخن گوید و پیام دهد. به همین جهت، در آینده‌ای نه چندان دور، به خواست خدا، مجله مشکوة، به زبانهای اردو، عربی و انگلیسی نیز منتشر خواهد شد، و هم اکنون زمینه این کار فراهم گردیده است.

بنیاد پژوهشهای اسلامی، با مترجمانی چیره‌دست و پژوهشگرانی زبان‌دان، آماده‌ایفای نقش خویش در این راه است.

بنابراین، دیگر عذری برای محققان ما در حوزه‌های علمیه و دانشگاهها و در هر جای دیگر، که آرزو و حسرت چنین فرصت را به دل داشته‌اند، باقی نمی‌ماند.

ما به سوی آنان دست دراز می‌کنیم، و از آنان کمک می‌خواهیم، آراء نو، نظرات و پیشنهادهای تازه، برداشتها و تفسیرهای ابتکاری از مفاهیم اسلامی، کاوشهای دست اول از موارث علمی گذشتگان، و هر نوع پژوهش ارزنده‌ای که به گونه‌ای با اسلام و ابعاد گسترده آن مرتبط باشد، همه را با آغوش باز، و با وسعت نظر می‌پذیریم.

خط مشی اصلی مجله، پژوهشهای اسلامی است، پژوهشهایی که با فرهنگ و علوم اسلامی، تاریخ و جغرافیا، اقتصاد، فقه و قانون، سیاست و حکومت، دادگستری و قضاوت، رفاه و آسایش یا رنج و تعب مسلمانان در بند و عقب‌مانده و مستضعف، کشورهای اسلامی و یا اقلیتهای مسلمان، بررسی روشهای مثبت و منفی و سیاستهای درست و نادرست حاکمان و سیاستمداران مسلمان و غیر مسلمان و ابرقدرتهای جهان، در رابطه با موجودیت اسلام، و انقلاب اسلامی، فرهنگ و تفکر اسلامی، و با سرنوشت مسلمانان مرتبط باشد. چنین مسائلی بطور کلی در محدوده خط مشی این مجله است.

مجله مشکوة همانند بنیاد پژوهشهای اسلامی، نقطه تلاقی و تبادل افکار قدیم و جدید و حوزه و دانشگاه و وسیله‌ی پخش آن اندیشه‌ها است، با شرایطی که در ذیل به نظر محققان می‌رسد.

- ۱- نوشته، حتی الامکان پرمحتوا، فشرده و محکم با الفاظی کوتاه و روشن باشد.
- ۲- آموزنده، سازنده و قابل فهم برای اکثریت خوانندگان بوده باشد، بیگانه با ابعاد اسلام یا صرفاً تخصصی که خوانندگان معدودی دارد، مانند مباحث ادبی صرف، نباشد.
- ۳- نویسنده در زمینه کار خود تخصص و آمادگی لازم را واجد، و از آخرین نظرات بهره گرفته باشد.

۴- مقاله بکر و دست اول باشد و قبلاً در جای دیگر انتشار نیافته باشد.

- ۵- منابع و مصادر دقیقاً ذکر شود، از طرح و نقل مطالب بی‌مدرک و سست خودداری گردد.
- ۶- در هر حال، باید مکتبی، و در راستای انقلاب اسلامی و اسلام انقلابی و پیام‌آور وحدت باشد، و سنگ تفرقه و اختلاف و دشمنی نیفکند.
- ۷- یادآور روزهای تاریک قبل از انقلاب، یا بیانگر پیشرفتهای چشم‌گیر پس از آن، و یا حاوی خاطرات گرانبهای مسئولان محترم کشور و جانبازان و طراحان مسائل سیاسی و اقتصادی و انقلابی جمهوری اسلامی ایران بوده باشد.



## در جستجوی راه<sup>۱</sup>

رابطه علم و دین، از قرون اولیه و از آغاز نهضت علمی و فرهنگی اسلام، همواره مورد نظر دانشمندان و محققان مسلمان بوده است.

منشأ و سرچشمه اصلی دین، وحی الهی است. در حالی که منبع و مصدر علم به معنی عام، از فلسفه و علوم عقلی و یا علوم تجربی، فکر و ذوق و کاوش بشر است. علم و دین، که مایه اصلی تمدن بشر، و از امتیازات جامعه انسانی است، به ظاهر از دو نقطه متفاوت؛ یکی از خدا و دیگری از عقل و درک بشر آغاز می‌شوند؛ ولی در مسیر خود، در بسیاری از مسائل با هم تلاقی کرده و طبعاً توافق و یا اختلاف پیدا می‌کنند.

این دو مایه حیات معنوی و مادی بشر، مانند دو نهر آب، از دو چشمه‌سار می‌جوشند و به راه می‌افتند. اما به تدریج در بستر یک کانال قرار می‌گیرند. در این هنگام گاهی بدون برخورد و تضاد، هر دو با هم در یک جهت به راه خود ادامه داده و به اصطلاح «آبشان به یک جوی می‌رود». و در این فرض غالباً در گسترش و تکامل خویش از یکدیگر بارور می‌شوند.

گاهی هم به محض برخورد با هم و یا بعدها در طول مسیر به تدریج از هم جدا می‌شوند و هر کدام به راه خود ادامه داده و احیاناً در دو جهت متقابل حرکت می‌کنند. طبعاً خطوط از هم جدا شده، پیروان آنها از هم فاصله می‌گیرند، و گاهی به جنگ و نزاع می‌پردازند. در این صورت هر قدر پیش روند از هم دورتر می‌شوند. احیاناً کسانی یافت می‌شوند که به هر دو خط علاقه دارند و در صدد آشتی و اصلاح ذات‌البین برمی‌آیند، با تأویل و توجیه یکی از دو نظر و یا هر دو، آنها را با هم تطبیق و سازش می‌دهند.

تقریباً به طور دایم و مستمر، سرگذشت علم و دین در گذشته حتی در دین یهود و مسیح چنین

بوده است. جبهه‌گیری فلاسفه و متلکمان، در قبال هم و هر دو گروه در برابر محدثان و فقیهان، خود نمونه بارز و آشکار چنین رابطه‌ای میان علم و دین است. کما این که مثلاً مواجهه و تقابل هیأت قدیم و علمی از آن قبیل با نصوص و آثار دینی نمونه دیگری از آن است.

این که گفتیم علم و دین از دو منبع شروع می‌شوند، گاهی در یک کانال، و احیاناً در مجاری مختلف و رویاروی قرار می‌گیرند، سه ادعای مهم و در خور بحث و گفتگو است؛ که گر چه از بحث اصلی ما خارج است، اما زیربنای بحث است. پس به جاست به طور گذرا و کوتاه آنها را مورد گفتگو قرار دهیم.

راجع به مطلب اول، باید گفت: دین ناشی از وحی الهی است که در تمام مراحل نزول و ابلاغ از خطا مصون است. در ذات باری جهل و خطا متصور نیست. در وسایط وحی تا برسد به پیامبر، عصمت شرط است. بنابر این اصل مسلم، وحی دست نخورده، به وسیله پیامبران به مردم ابلاغ می‌شود. پس اگر اختلاف نظری در آن بروز کند به طور حتم در مراتب پس از ابلاغ وحی است، حتی اگر در وحی، ناسخ و منسوخ قایل شویم و یا اختلاف تعبیری در لسان وحی به تناسب استعداد مردم به چشم بخورد از باب این که انبیای الهی مکلفند با مردم به قدر فهمشان سخن گویند «نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ أَمْرًا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ»، باز هم موجب آن نمی‌شود که در اصل وحی اختلاف و اشتباهی رخ دهد.

این راجع به دین، اما علم با تمام اقسام و انواعش، از عقل و فکر و حس بشر نشأت می‌گیرد. بشر، طبعاً خطاپذیر، و حس و اندیشه‌اش محدود است. قرآن می‌گوید: «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»<sup>۱</sup> هر چند برخی از مکاتب فلسفی علم را ناشی از فیض الهی می‌دانند، روایاتی از قبیل: «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدَرُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ» و آیه‌هایی از قبیل: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»<sup>۲</sup> این اصل را که عمده با فلسفه افلاطونی و مشرب اشراق وفق می‌دهد تأیید می‌کند.

در عین حال، هیچ کس ادعا ندارد این فیض قدسی در ردیف وحی الهی است و همواره، از سهو و خطا و لغزش در امان است و این سخن که: «الْإِنْسَانُ مَحَلُّ السَّهْوِ وَالنَّسْيَانِ» همچنان به اعتبار خود باقی است. تغییر نظر و اختلاف فراوان بین دانشمندان یک علم، گواهی صادق بر این ادعاست.

اما این که علم و دین با هم تلاقی می‌کنند به این علت است که قلمرو هر دو در بسیاری از اوقات موضوع واحد است. مسائل اصلی در فلسفه الهی، خصوصاً در «الهیات به معنی الاخص»، خدا و صفات اوست. پیدایش جهان، حدوث و قدم آن، بقای نفس و حیات پس از مرگ، کمالات و اخلاق نفسانی و حتی سیاست و تنظیم خانواده از مسائل اساسی فلسفه و دین است.

با توجه به این دو امر، مطلب سوم یعنی برخورد و اختلاف، یا توافق و تطابق علم و دین، در این قبیل مسائل امری است قهری و طبیعی.

۱- سوره اسراء، آیه ۸۵.

۲- سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

نکته دیگری را در این باره نباید از نظر دور داشت؛ و آن، این که علم و دین هر دو از واقع و حقیقت دم می‌زنند. دین، می‌خواهد در قلمرو خود حقیقت را بگوید و حتماً می‌گوید. علم نیز در صدد کشف حقیقت است، و اگر در تلاش خویش خطا نکرده و ابزار لازم را در اختیار داشته باشد، قهراً آن‌چه بدان دست یافته عین حقیقت است. چون واقع و حقیقت هر چیز یکی است و تعدد نمی‌پذیرد، بنابراین قاعده باید نتیجه هم یکی باشد و عقل و دین با هم موافق باشند.

در علم کلام و اصول فقه قاعده‌ای است به نام «قاعده ملازمه» که مجرای آن فقط مستقلات عقلیه است. با این تعبیر: «كُلُّمَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ وَ كُلُّمَا حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ»، که نیاز به شرح و بحث دارد. روی این حساب، اختلاف میان علم و دین در قلمرو واحد در واقع بی‌معنی، و صرفاً ناشی از یک خطا و اشتباه است. حال این خطا (علی‌الاصول) در وحی نمی‌تواند رخ دهد، بلکه یا در فهم صحیح وحی و برداشت درست از آن است، و یا در علم و یا در هر دو است. آنچه گفته شد یکی تصویر کلی و اجمالی از رابطه علم و دین است، که شرح آن را باید در کتابهای علمی مربوط مطالعه کرد.

آنچه در اینجا مورد نظر است جستجوی راه حل برای مسائلی است که اینک در سطح کل مراکز علمی و فرهنگی اسلام، مطرح است، و داغترین مباحث حوزه‌های علمیه را تشکیل می‌دهد. بنیاد پژوهشهای اسلامی، که گفتیم محل تلاقی افکار قدیم و جدید و حوزه و دانشگاه است؛ به نوبه خود درگیر این مشکل و خواهان حل آن می‌باشد.

توضیح این که خطوط مشترک علم و دین اگر در گذشته به مسائل عقیدتی و اخلاقی و احیاناً هیأت و نجوم و علوم مشابه آن اختصاص داشت؛ اینک با گسترش و بسط روزافزون علوم و سرایت و رسوخ علم به درون اجتماع و زندگی بشر، نقاط تلاقی بسیاری با دین پیدا کرده است. به خصوص با اسلام که دین جامع‌الاطراف است و قلمرو آن از مرز عقیده و اخلاق و عبادت گذشته است. به همه‌نیازهای روحی و جسمی، مادی و معنوی، فردی و اجتماعی بشر را زیر پا گرفته است. به همه‌ابعاد وجود بشر نظر دارد، علوم اسلام به معنی خاص، هر کدام مربوط به یکی از این ابعاد مختلف است. تنها علم فقه همه‌نیازهای انفرادی و اجتماعی بشر، از شخص گرفته تا خانواده و کشور و جهان، از اقتصاد تا سیاست، حکومت و قضاوت، از عبادت تا بهداشت، همه را فرا گرفته است. نظری به کتابها و ابواب فقه که بخش عمده آن مربوط به زندگی فردی و اجتماعی بشر است، و عبادت که عمده رابطه انسان با خداست سهم کمتری در آن دارد، شاهد گویای این حقیقت است. علم کلام و فلسفه الهی نیازهای عقلی، و علم اخلاق نیازهای متنوع روانی و اجتماعی را مطمح نظر قرار می‌دهد.

این در حالی است که علم بشر اینک در همه این ابعاد تبلور و جهش قابل ملاحظه پیدا کرده است. تحصیل کرده‌های ما هر کدام به تناسب رشته تحصیلی خود با یک یا چند تا از این علوم آشنا و

قهرماً مدافع آنها می‌باشند.

علم حقوق با رشته‌ها و شعب گوناگون آن، اینک چشمها و گوشها را کور و کر کرده است. علم اقتصاد با مکتبهای متعدد و رشته‌های متنوع آن، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، سیاست و حکومت که در اصل رشته‌ای از علم حقوق است، اما چیزی مستقل می‌نماید. پزشکی و بهداشت، زیست‌شناسی و زمین‌شناسی و جز آن، علمی است که در بستر کار خود با دین تلاقی پیدا می‌کند. این تلاقی را نباید امری تصادفی و اتفاقی دانست، و نباید آن را دست کم گرفت و بی تفاوت از کنار آن گذشت. این امر بیشتر وظیفه حتمی عالمان و حامیان دین است؛ تا جویندگان و آموزندگان علوم، این گروه می‌گویند: ما باید بدون دغدغه خاطر به کار خود برای دستیابی به راز طبیعت ادامه دهیم. کار ما حد و مرز نمی‌شناسد. از مخالفت یا موافقت و یا برخورد با دین، نه واهمه داریم و نه شاد می‌شویم. این همان حرفی است که از قدیم فیلسوفان در تعریف فلسفه می‌گفتند: «حکمت = علم به حقایق اشیاء است به قدر طاقت بشر.»

یک دانشمند به زبان حال می‌گوید «قلمرو کار من طبیعت است و وسیله کار هم دوربین، ذره‌بین، آزمایشگاه، آزمایش و کاوش عینی است... ما در اعماق دریاها و فضای باز و نامحدود آسمانها، مطالعه می‌کنیم؛ کار نداریم که در کتابهای آسمانی چه نوشته است. اصلاً مطالعه آنها گاهی برای ما سدّ راه است.»

اما حامیان و عالمان دین در عین حال که نباید از گسترش علم جلوگیری کنند، نباید از آن هم واهمه داشته باشند. زیرا مطالعه راز خلقت که قلمرو علم است، نه تنها کار خلاف نیست که خود امری واجب و فریضه دینی است. نظر در کاینات، علم، قدرت و حکمت بی‌منتهای خالق را در نظرها جلا می‌بخشد. خداوند موفقیت و هدایت مجاهدان و ساعیان راه حق را تضمین فرموده است. «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»، و این، شامل کوششهای علمی برای دست یافتن به راز طبیعت نیز می‌شود.

حال که چنین است آیا عالمی که نسبت به پاسداری از دین تعهد دارد، تضاد قهری علم با دین را زنگ خطر نمی‌داند؟ از این بابت که به مجرد احساس ناهماهنگی میان آن دو، آشنایان با علوم معمولاً نخست در اصالت دین تردید می‌کنند، نه در صداقت و صحت علم. به خصوص علوم تجربی که نتیجه آن را قطعی تلقی می‌کنند.

با این که علی‌الاصول دین حق، اگر دست نخورده باشد، مخالف هیچ یک از حقایق قطعی نیست، و اگر برخوردی رخ دهد همانطور که گفتیم حتماً ناشی از خطا و بدفهمی دین و یا در خط‌مشی علم و نتیجه‌گیری از آن و یا در هر دو است.

به نظر شما چه باید کرد؟ آیا به کلی شانه از زیر بار خالی کنیم و خطر را ندیده بگیریم؟ آیا بر خلاف همه اصول اسلامی عوامانه عمل کنیم و به تخطئه علم بسنده کنیم و یا با حرکتی مذبحانه از

پیشرفت آن جلوگیری کنیم؟ آیا چنان که سالهای دراز معمول بوده است دست به تأویل و توجیه دین یا علم یا هر دو بزنیم؟ یا این که واقع بین باشیم: میان مباحث قطعی و ضروری و مباحث اجتهادی دین از یک طرف و همچنین بین مسائل قطعی و فرضیات غیر قطعی علوم از طرف دیگر تفاوت قایل شویم.

دقیقاً ملاحظه کنیم آیا برخوردی میان مسائل ضروری و قطعی علم و دین وجود دارد یا همواره چنین برخوردی میان دو مسأله غیر قطعی در طرفین و یا یک طرف قطعی و طرف دیگر غیر قطعی پیش می آید؟ در این صورت برای تجدید نظر در مسائل غیر قطعی علم و دین، راه باز است، و این ناهماهنگی هشدار می دهد که متخصصان علم و دین که در اجتهاد و برداشت خود تجدید نظر کنند بخصوص متخصصان علوم دینی از این برخوردها استقبال کنند و متون دینی را با نظری عمیق تر و منطبق بر واقعیات موجود مورد بررسی قرار دهند و از تجزیه و تحلیل ها و راهگشایی علوم خصوصاً در دسته بندی و نحوه عرضه کردن مسائل دینی بهره ببرند.

در رسیدن به این هدف دانشمندانی در علوم مختلف آگاه از مبانی و اصول دین و متعهد به آن، (که متأسفانه وجودشان کمیاست) لازم است تا با همکاری آنان و با همیاری سایر علما و دانشمندان علم و دین، و با یک سلسله تحقیقات ابتکاری و نظرات توجیهی، بن بستهای موجود را از میان برداریم؛ و فرصت برداشتهای تازه از مفاهیم عمیق و جامع و جاویدان قرآن و سنت را مغتنم شماریم. در عین حال از طغیان و تک تازی برخی از طرفداران علم که با انگیزه های گوناگون دانش خود را وسیله ستیزه با دین قرار می دهند بکاهیم. این سخن همینجا ختم نمی شود و این رشته سر دراز دارد...



بازگشت به فهرست

## دانش و پژوهش اسلامی پایای انقلاب اسلامی

در تعریف انقلاب راستین باید گفت انقلاب صحیح در یک جامعه آن است که همه کارها از ریشه و به طور بنیادی در راستای اهداف انقلاب تحول پیدا کند، به گونه‌ای که محور و معیار همه امور همان نقطه اصلی و انگیزه واقعی انقلاب باشد.

در هر تلاش فردی و جمعی، علمی، صنعتی، سیاسی قانونگذاری، رفاهی، خدماتی و پژوهشی، میزان و مقیاس اصلی و الگوی کلی، رسیدن به چیزی باشد که انقلاب به خاطر آن صورت گرفته است. همه قیامها و قعودها، حرکتها و سکونها، تندبها و کندبها، تجمعهها و تفرقهها، تعاونها و تباینها، در جهت وصول به نقطه اوج و رأس مخروط انقلاب پیش رود، و اینک ما از این روند انقلابی به «انقلاب محوری» تعبیر می‌کنیم.

### فائده بزرگ انقلاب محوری:

اولاً، هماهنگی و تجمع نیروهاست در راستای انقلاب، نظر به این که همه نیروها متوجه یک نقطه است قهراً تلاشهای فردی به جمعی تبدیل می‌شود، خود به خود میان نیروها پراکنده، تعادل و تناسب به وجود می‌آید، زیرا نقطه اصلی انقلاب به منزله جهت قبله است که میلیونها نمازگزار را از چهار گوشه جهان، قهراً به یک نقطه متوجه می‌سازد و یا مانند عقربه ساعت است که همواره گرد یک محور می‌چرخد. در یک جامعه انقلابی، همه برای یک هدف تلاش می‌کنند. و دیگر تک روی و خودخواهی در آن وجود ندارد، پس برخورد و تضاد، جنگ و نزاع، هم‌چشمی، رقابت، کارشکنی، ریاکاری و عوامل دیگر تفرقه و تشتت، در آن بی‌معناست. و به جای آنها یک نظم قهری و انضباط جبری در جامعه پدید می‌آید، فی‌المثل اگر قرار باشد پرچم پیروزی در قلعه مرتفعی به اهتزاز درآید، همه تلاش می‌کنند تا پرچم در آن نقطه بلند شود، دیگر این که به دست چه کسی و به نام که باشد

مطرح نیست. در جامعه انقلابی کسی طالب نام و آوازه و شهرت، و در بند جایزه و مقام و مدال افتخار نمی‌باشد. و اگر مدالی هست، در درون سینه است نه بر سینه.

ثانیاً، تمرکز روی هدف، جامعه را از کارهای بی‌ثمر و به گفته قرآن (لَهُو و لَعِب) و نیز از کارهای صوری و تشریفاتی و تکلفی و تصنعی باز می‌دارد. و همه کارها معنای واقعی خود را پیدا می‌کند، و قهراً کارها به نحو احسن و به وجه اکمل صورت می‌گیرد، و جامعه همواره رو به کمال گام بر می‌دارد.

ثالثاً، از اسراف و تبذیر، و افراط و تفریط، ندانم کاری، دوباره کاری، بی‌کاری و کم کاری، بی مصرف ماندن نیروها و امکانات و بی کار ماندن افراد، و در نتیجه از امراض گوناگون اقتصادی جلوگیری می‌کند، و جامعه از اقتصادی سالم، و نیروی انسانی برخوردار می‌گردد. و کارها به طور سهل و ساده و از اقرب طرق و با کمترین هزینه، به نتیجه می‌رسد.

بدیهی است، چنین جامعه‌ای از کفایت و صلاحیت اخلاقی و تعالی روحی و سلامت نفس بهره‌مند و از امراض گوناگون روحی و اجتماعی نیز مصون خواهد بود، و تا جامعه چنین جهش روحی نداشته باشد جامعه انقلابی نخواهد بود.

در ثمرات «انقلاب محوری» هر چه گفته شود کم است، همین قدر کافی است که بدانیم انقلاب در همه شؤون فرزندان خود اعم از اقتصاد، اخلاق، سیاست، دانش و پژوهش، اثر می‌گذارد حتی اگر بگوییم در زندگی روزمره: در غذا خوردن، لباس پوشیدن، خانه ساختن، راه رفتن و معاشرت افراد، اثر دارد، سخن گزافی نگفته‌ایم. تنها کسانی که در کشاکش عمر در جاذبه انقلابی قرار گرفته‌اند معنای این حرف را درست درک می‌کنند. «انقلاب محوری» مانند عشق است، نه بلکه خود عشق است که عاشق را در کلیه شؤون به سمت معشوق می‌کشد و تحت الشعاع وی قرار می‌دهد. او از خود وجود مستقلی ندارد، بلکه هستی او در وجود معشوق محو است. آری انقلاب واقعی، عشقی است جانسوز و توفنده که عاشق را از خود تهی و از معشوق لبریز و در راه وصال او فدا می‌کند.



به طور حتم، عمیق‌ترین انقلابهای جهان در طول تاریخ به وسیله انبیای الهی صورت گرفته است هر پیغمبری در حریم خود انقلابی ریشه‌دار و بنیادین به وجود آورده است. اما همه دارای یک هدف واحد و مشخص بوده‌اند که زنجیروار از آدم تا خاتم ادامه یافته است، و اسلام زرین‌ترین ورق این دفتر، و برجسته‌ترین نقش این لوحه و درشت‌ترین خط این طومار است، کاملترین و جامعترین همه‌ادیان است، مزایای همه را در خود گردآورده است. «سَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي

أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ...<sup>۱</sup> کدام انقلاب فراگیرتر از دین و شریعتی است که اصول و ارکان آن، اصلاح عقیده، اخلاق، و عمل انسان، و قلمرو آن همه ارکان وجود آدمی یعنی عقل، دل، و جسم اوست.

هدف اصلی در اسلام و همه ادیان، خداست تا بشر خود را از خدا بداند و برای او زندگی کند و بمیرد. حیات و مماتش، عبادت و عملش، حرکت و سکونش همه برای خدا باشد. «قُلْ إِنْ صَلَوَتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup>. جمله‌های توحیدی: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، و مفاهیم شایع توحیدی: اخلاص، نیت، قربت، قربت به الله، وَجْه اله، فی سبیل الله، در قلمرو فرهنگ اسلامی همه همین حقیقت را در بردارد. جهاد و هجرت باید (فی سبیل الله) باشد، ارزش کار هم بر حسب نیت است «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ».

انقلاب محوری، همان تعهد است که شاخص انقلابی بودن فرد است، و معنای آن التزام کامل به اهداف انقلاب است. و اگر هدف اصلی انقلاب الهی، خداست پس، انسان متعهد الهی، همه چیز را فدای راه خدا می‌کند، و خود را به مقام «فنا فی الله» می‌رساند و اراده‌اش در اراده خدا ذوب می‌گردد.

به شهادت تاریخ، ادیان الهی، و بالخصوص اسلام، فداکارترین شخصیتها را در دامن خود پرورش داده‌اند، کسانی که شورانگیزترین حماسه‌های جانبازی را آفریده‌اند، و الگو و اسوه تاریخ آینده بشر گردیده‌اند.

شک نیست که انقلاب ما اسلامی است، سرگذشت انقلاب از آغاز تا کنون، شیوه رهبری و خط مشی یاران و انصار انقلاب، تحولات و حوادث پیش و پس از انقلاب، ماهیت دشمنان انقلاب، قانون اساسی و قوانین ناشی از آن، سخنرانیها، تبلیغات و رسانه‌های گروهی... همه گواه اسلامی بودن انقلاب است. بنابراین، باید همه فعل و انفعالات و تحویل و تحولات، از اسلام نشأت بگیرد. حکومت و سیاست، دادگستری و قضاوت، مجلس و قانون، ارتش و سپاه، تجارت و زراعت، آموزش و پرورش، کار و سرمایه، کارخانه و صنعت، کارگری و کارفرمایی، دانشگاه و حوزه، محراب و منبر همه باید اسلامی باشد و بر محور اسلام دور بزنند. و به قول حضرت امام: (مملکت اسلامی همه چیزش باید اسلامی باشد).

راه اسلامی شدن هر یک از این ابعاد، موضوع بحثهای جداگانه‌ای است و عجله از محدوده بحث ما، و بلکه از قدرت و تخصص یک یا دو نفر خارج است. بحث اصلی ما در آن است که روند انقلاب اسلامی در قلمرو دانش و پژوهشهای اسلامی چه نوع اثری می‌گذارد و اگر این بُعد از انقلاب در راه خود پیش رود، سرنوشت علوم اسلامی چه خواهد بود.

گفتیم: انقلاب راستین کارها را معنادار و متوجه هدف واقعی خود می‌کند و از اقرب طرق و کمترین مؤونه به بهترین نتیجه می‌رساند. حال ببینیم این مزیت در دانش و پژوهش اسلامی چگونه

۱- سوره شوری/ ۱۳.

۲- سوره انعام/ ۱۶۲.



باید پیاده شود.

ظاهراً جای انکار نیست که به مرور زمان و ناخواسته، علوم اسلامی گرفتار یک نوع سرگردانی و ناهماهنگی با هدف واقعی خود گردیده‌اند، که با صرف وقت بسیار به نتیجه کمی می‌رسند و در برابر پیشرفتهای علمی عصر، ضعیف و ناتوان می‌نمایند، و به طور کلی رنگ کهنگی گرفته‌اند. انقلاب باید این علوم را به سمت اهداف واقعی خود هدایت کند تا از همه مزایای «انقلاب محوری» که قبلاً گفته شد بهره‌مند گردند. و اینک چند نمونه:

**علوم ادبی** به طور کلی برای آن است که انسان، خوب صحبت کند و بنویسد و سخن دیگران را خوب بفهمد؛ حال، اگر سالها نحو و صرف و معانی و بیان بخوانیم ولی نتوانیم فصیح و درست سخن بگوییم و بنویسیم و رموز قرآن و حدیث و اشعار و کلام شعرا و فصحا را بفهمیم، این دلیل است که این علوم به هدف خود نرسیده‌اند. هنر انقلاب باید این باشد که ما بدانیم عیب کار در کجاست، و چرا این دانشها از هدف خود دور افتاده و بی خاصیت یا کم خاصیت شده‌اند و ما باید چه بکنیم که این آب رفته را به جوی بازآوریم. تا با صرف وقت و هزینه کم‌تر نتیجه مطلوب را از آموزش این علوم به چنگ آوریم.

**غرض از منطق و فلسفه** آن است که انسان با تفکر درست، مشکلات علمی و عقلی را حل کند، و به حقایق نظری برسد، حال، اگر سالها منطق و فلسفه بخوانیم اما در برابر مشکلات فلسفی و سوسه‌ها و سفسطه‌های علمی و مکتبهای الحادی عصر، ناتوان باشیم باید اعتراف کنیم که علم ما به نتیجه خود نرسیده و باری از دوش ما برداشته است، بلکه خود باری سنگین بر دوش ماست. و به قول عارفان: «العِلْمُ هُوَ الْحِجَابُ الْأَكْبَرُ» اصطلاحات و مباحث بغرنج فلسفی ما را در کوجهای پیچ در پیچ اندیشه پیشینیان سرگردان کرده است، و راه به جایی نمی‌بریم.

**هدف از علم کلام** بصیرت در عقاید اسلامی و دفع شبهه از آن است حال اگر، تنها این علم را در چهارچوب مباحث قرون گذشته و جنگ و نزاع اشاعره و معتزله محدود کنیم، لاقلاً برای زمان ما مفید نخواهد بود، و از دفع شبهات فراوان ناشی از مکاتب فلسفی و فرضیه‌های علمی و سفسطه‌های خاورشناسان عاجز خواهیم بود.

**منظور از علم فقه و اصول** قدرت استنباط صحیح احکام و اجتهاد است تا بتوانیم حوادث روزمره و غیر منصوص و به اصطلاح «مسائل مُسْتَحْدَثَه» را از ضوابط کلی استخراج کنیم، و مسلمانان را از حیرت و بلا تکلیفی و سردرگمی در برابر انبوه مشکلات ناشی از روح زمان، و برخاسته از تحولات علمی و صنعتی و اجتماعی و سیاسی جهان، نجات دهیم.

حال، اگر پس از سالیان دراز سیر در مسائل بغرنج این دو علم، به ضروری‌ترین نیازهای مردم نتوانیم پاسخ صریح بدهیم و یا به قول یکی از اساتید بزرگ، فقه را نتوانیم در بازار و در متن جامعه پیاده کنیم، باید بپذیریم که از هدف دور مانده‌ایم.

**غرض از علم حدیث و تفسیر** آشنایی مستقیم با سخن خدا و رسول و امام (و در خصوص حدیث، تشخیص صحیح از ضعیف نیز) و بالاخره هدایت به سوی اهداف واقعی دین است. سرگردانی در مسائل اجنبی و احنبی از قرآن و حدیث در آموزش این دو علم، تبعید مسافت و انحراف از هدف است. و کسانی که در قلمرو قرآن و حدیث و یا فقه و اصول و سایر علوم اسلامی دچار این سرگردانی و حیرت‌اند کم نیستند.

**هدف از علم تاریخ** عبرت از گذشته برای آینده است، مطالعه درست سرگذشت پیشینیان، به طور حتم راهگشای آیندگان است. این هدف جز با پی‌گیری علل و معلولات حوادث، و دانستن فلسفه تاریخ بدست نمی‌آید. روی هم انباشتن و تراکم منقولات، بدون توجه به پیوند و رابطه آنها و نتایج مثبت و منفی که از نقل آنها حاصل می‌گردد، نه تنها انسان را به این هدف نمی‌رساند، بلکه غالباً تأثیر معکوس دارد و سهم ما مسلمانان از این قبیل نوشته‌های تاریخی بی‌ثمر و بی‌هدف و گمراه‌کننده کم نیست و هم اکنون نیز انتشار می‌یابد.

**ترجمه رجال علمی و سیاسی** بدون تجزیه و تحلیل زندگی سیاسی و اخلاقی و روال فکری و علمی و خط مشی عملی ایشان و تأثیری که در پیشرفت و یا عقب‌گرد و یا درجا زدن چند قرن جامعه اسلامی داشته‌اند، به هیچ وجه هماهنگ با انقلاب نیست، چه بسیارند رجالی که بیش از نیم قرن، در سرنوشت یک مملکت یا یک ناحیه و یک شهر، تأثیر داشته‌اند اما در تراجم آنان، به چند عنوان علامه، جامع‌المعقول و المنقول، صدراعظم و امثال آن اکتفا شده است، و شخصیت سیاسی و اجتماعی آنان تحت الشعاع شهرت علمی و تقوا یا نفوذ اجتماعی آنان قرار گرفته است. به نظر این جانب این گونه شرح حال نویسی به منزله تحریف شخصیت افراد است، تحریف شخصیت کسان همچون تحریف کتاب خدا و سنت رسول جرمی است نابخشودنی. «انقلاب محوری» باید صریحاً و به طور قاطع تکلیف این قبیل شخصیت‌های تحریف شده تاریخی را روشن نماید.

کسانی که برای هزاران مسلمان ناآگاه، آسوه و مقتدا بوده‌اند و تدریجاً، زندگی آنان سَنَد و مُسْتَمْسِک دیگران و سرمشق اخلاف ایشان قرار گرفته است «و سُنَّتِ سَيِّئَةٌ» آنان به جای «سُنَّتِ حَسَنَةٌ» اسلام جامعه اسلامی را در حال رکود و سکوت، مرده و بی‌جان نگه داشته است. چهره واقعی این طبقه باید روشن گردد تا در آینده کسی شیوه آنان را معیار قرار ندهد.

**نوشتن سیره رسول اکرم و ائمه هدی** (که خود سلسله جنبان حرکت‌های سیاسی و اخلاقی و اجتماعی بوده‌اند) به گونه‌ای که قرن‌ها شایع بوده و صرفاً به ذکر سال و روز تولد و وفات و عدد اولاد و ازواج و مدت عمر، و نقش خاتم و لقب و کنیه بسنده می‌شده یا تنها به نقل معجزات و کارهای خارق‌العاده و یا به ارائه نیم‌رخی از وارستگی، زهد، ورع و عبادت آن بزرگواران اکتفا می‌کرده‌اند، و نقش آنان را در مبارزه با انحرافات عقیدتی، فکری، سیاسی اجتماعی عصر خود، و با طاغوتها و جباران روزگار، نادیده گرفته‌اند، آن نیز به منزله تحریف و تقطیع و تکه پاره کردن زندگی پیشوایان

است، و از قبیل «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ» است. آنان با همه ابعاد و مشخصات وجودی آسوه‌اند، شخصیت آنان تفکیک و تبعیض نمی‌پذیرد. فی‌المثل، درباره زهد و عبادت و بی‌اعتنایی رسول اکرم و علی علیه السلام به زور و زیور دنیا، داد سخن دادن، بدون دم زدن از این که رسول اکرم تمام دوران رسالتش صرف مبارزه گردیده و از جمله، حدود ده سال از عمر شریفش در میدانهای جنگ و جهاد گذشته است. تا جایی که سیره‌نویسان، ناچار شده‌اند همین بُعد از جهاد خونین او را عنوان سیره آن بزرگ مرد الهی قرار دهند، و آن را مغازی - جمع مغزی به معنای جنگ یا میدان جنگ - بنامند.

و یا علی علیه السلام را که به قول خودش از دوران نوجوانی تا پس از ۶۰ سالگی، عمر گرانبارش در میدانهای نبرد با دشمنان خدا گذشته، فردی صرفاً تارک دنیا و گوشه‌گیر و شب‌زنده‌دار، و کانون معجزات معرفی کردن، یا صرفاً دلاوری و شجاعت و زوربازوی وی را ستودن، بدون این که بر هدف والای او از آن دلاوریها و جنگها تأکید کنند، این نوع سیره‌نویسی برای پیغمبر و امام، به جز تحریف شخصیت، و تبعیض در قبول سنت آنان، چه معنا و مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ در حالی که سیره سیاسی علی علیه السلام دست کمی از معجزات او ندارد، و به همان درجه خارق‌العاده و بی‌نظیر است. با این تفاوت که معجزات او قابل پیروی و تقلید نیست، اما سیره او تا قیامت الهام‌بخش همه زمامداران و زعما و رهبران روحانی و سیاسی جامعه اسلامی و غیر اسلامی است.

آری سیره‌نویس درستکار، حتی از لقب و کنیه و نام فرزندان و نقش خاتم‌امان، و از ذکر و دعا و تعقیب نماز روزمره، و از ثواب‌گریه بر مصیبت، و زیارت قبور آنان، تحلیل سیاسی و حرکت اصلاحی و انقلابی بیرون می‌آورد. و چه بسیار است این قبیل نکات برجسته در زندگی پیشوایان، که هنوز مانند گنجی سر به مهر در دل کتابها نهفته است و در انتظار آن است که فرزندان انقلاب اسلامی به سراغش بروند و آن گنجها را استخراج کنند، و به خاطر نجات مستضعفان جهان از دست مستکبران شرق و غرب، و در راه بیداری جامعه خوابیده و پراکنده مسلمان، آن گوهرها را نثار کنند.

**شعر و ادب** جزء زندگی عادی بشر است، و در اسلام نقش عمده‌ای به عهده داشته است، اما بخش عمده سروده‌ها و نوشته‌های ادبی نوعاً فاسد و دروغ و مبالغه است چنان که درباره شعر گفته‌اند: (أَشْعَرُهَا أَكْذَبُهَا) آیا در شرایط انقلاب اسلامی می‌توان هزاران شعر عاشقانه و یا تملق‌آمیز قرون گذشته را نشخوار کرد و به عنوان پشتوانه ادب ملی و زبان فارسی رواج داد، و یا از آن تقلید کرد، و باز هم اجازه دهند در عرصه ادب فارسی و در پهنای فرهنگ اسلامی در آینده چون گذشته، صدها شاعر و نویسنده چاپلوس، متملق، شهوت‌ران، بدزبان، بلهوس و یا قلندر و بی تفاوت، عرض وجود کنند؟

یکی از شعرای معروف جاهلیت پس از اسلام گفت: «من امروز مانند گذشته نمی‌توانم شعر

بگویم زیرا اسلام به زبان من قید زده است.»

شعر و ادب اسلامی و تعهد ادبی حتماً باید حاوی و معرف مفاهیم عالی اسلام راستین، و مالمال

از عشق به خدا، و از نثار و ایثار جان و مال، و تعهد اخلاقی باشد.

**تألیف و تصنیف** مقاله‌نویسی و از همه مهمتر دائرةالمعارف‌نویسی، به طور حتم باید در شعاع انقلاب اسلامی و با تأکید بر اصول و مبانی و مفاهیم انقلاب، صورت گیرد. در کشورهای بزرگ، دائرةالمعارف آینه و نمودار ایده‌نولوژی آنهاست. در رژیم کمونیستی، با فکر سرمایه‌داری دائرةالمعارف نمی‌نویسند، بلکه همه علوم و فنون و سراسر تاریخ را از دید سوسیالیستی بررسی و تجزیه و تحلیل می‌کنند.

ما امروز اگر در نوشتن دائرةالمعارف به شرح حال بی رمق و بی‌هدف از دانشمندان، و فرازهایی خشک از تاریخ بدون تحلیل اجتماعی و سیاسی اکتفا کنیم، و افکار کهنه و پوسیده و مرده یا مغشوش و مشکوک را دوباره از کتابهای کوچک در کتابهای بزرگتر گردآوریم کار تازه‌ای برای انقلاب نکرده‌ایم، بلکه وضع افسانه‌ای و آسف بار دیرین را تا چند قرن دیگر حفظ کرده‌ایم. امید است در تدوین دائرةالمعارفها که اینک در دست تهیه است این نکته رعایت گردد و همه این امیدهایی که به این کار بزرگ داریم، با موفقیت برآورده شود.

**تصحیح متون** یکی دیگر از پژوهشهای جاری است که گاهی دچار درد بی درمان می‌گردد. کسانی خوش نیت و پرکار بدون در نظر گرفتن محتوای یک متن قدیمی و ارزش و اندازه کاربرد آن، صرفاً به خاطر احیای چند واژه متروک و مرده، آن را با رنج فراوان و هزینه کمرشکن، تصحیح و منتشر، و در حقیقت باری بر بارهای گران و بی‌ثمر، اضافه می‌کنند. در حالی که در این قبیل از کارهای علمی و فرهنگی و ادبی هم، باید تجدیدنظر شود، و آن را نیز هماهنگ، با انقلاب اسلامی، هدف‌دار، با معنا و راهگشا (و نه سد راه) سازند، و لاقلاً تعادلی و تحولی در انتشار این سری از کتابها پدید آورند، تا این همه عمرها و هزینه‌ها که می‌تواند در پژوهشهای مفیدتری صرف گردد به خاطر فائده کم و احياناً خسارت زیاد، هدر نرود.

خلاصه این که دانش و پژوهش اسلامی در پرتو انقلاب، باید صریح، بی‌پیرایه، معنادار و با هدف، دور از خودنمایی علمی، اصطلاح‌پردازی، پرگویی و تکرار مکررات، و برعکس، لبریز از بینش و منش اسلامی، و سرشار از عشق به ارزشهای والای الهی باشد. به امید چنین روزی...

## به یاد ایام الله انقلاب اسلامی

با آغاز سال نو، دوره جدید مجله مشکوۃ: نشریه بنیاد پژوهشهای اسلامی، شروع می‌شود تا به یاری خداوند متعال راه خود را مانند سال قبل ادامه دهد.

نظر به این که این طالع میمون، مقارن طلوع نهمین سال انقلاب اسلامی و همزمان با سالگرد طلوع این ستاره درخشان و حیرت‌انگیز قرن حاضر در آسمان ایران و جهان اسلام است، شایسته است دوره جدید مجله را با مروری بر گذشته انقلاب و ثمرات حاصل از آن، و زمینه‌های امیدبخشی که در آینده انقلاب، به چشم می‌خورد، آغاز کنیم، تا کار خود را با تذکار «ایام الله»، که خود عبادتی بزرگ و وظیفه‌ای اسلامی است و در عین حال الهام‌بخش و روشنگر راه آینده، است، شروع کرده باشیم.

زمان، ترکیبی است از سالها و ماهها و روزها: روزهای نیک و روزهای بد، روزهای شیرین و روزهای تلخ. اما، در واقع، روزها یکسانند، تلخ و شیرین و نیک و بد ندارند. این حوادث و سوانح و خاطرات و خطرات ایام الله است که نیک یا بدند، و لذتبخش و کامروا یا ناروا و ناکامند، که روزها را میمون و نامیوم و تلخ و شیرین می‌کنند.

### ایام الله در قرآن

بنا به توصیه قرآن به حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ «... أَنْ أَخْرَجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ ذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ»<sup>۱</sup> باید ایام بزرگ و تاریخی و سرنوشت‌ساز گذشته را همواره به خاطر آورد که باعث رهایی از ظلمات به سوی روشنی و نور است.

به مصداق آیه شریفه «قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يُعْفَرُوا وَلِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آيَاتُ اللَّهِ»<sup>۱</sup> باید در انتظار روزهای امیدبخش آینده به سر بریم، و همواره نور امید به آینده را در دل روشن نگه داریم. و باز باید این سنت لایتغیر خدا را به خاطر بسپاریم که روزهای تلخ و شیرین و سرنوشت نیک و بد در بین اقوام و ملل، در گردش است. و هر قوم و ملتی روزهای نامیمون و میمون را خواهد دید «و تِلْكَ الْآيَاتُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ»<sup>۲</sup> خوشبختی و بدبختی به نسبت و بر اساس حق و عدالت در بین مردم در گردش است. و چنین نیست که مردم بدبخت، همواره بدبخت، و مردم خوشبخت، همواره خوشبخت باشند. و این مردم هستند که با سعی و کوشش خود روزگار خود را نیک یا بد می‌کنند، و تا در مردم، تحوّل و تحرک پیدا نشود، خداوند سرنوشت آنان را تغییر نمی‌دهد «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۳</sup> «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۴</sup>.

ظاهراً معنای صحیح تذکار «ایام الله»، آن است که انسان به چگونگی و خصوصیت آن ایام پی ببرد، و به جستجو از علل حوادث و ارزیابی ثمرات و خطرات آنها بپردازد، و به فکر تجزیه و تحلیل گذشته و نتیجه درصدد استفاده از حوادث شیرین و سپاسگزاری آنها، و نیز احتراز از تکرار پیشامدهای ناگوار باشد. و تا چنین نکند، از یادآوری ایام گذشته، سودی عاید نمی‌گردد و تذکار آن ایام او را از ظلمات به نور نمی‌رساند. و این همان معنای عبرت گرفتن از تاریخ است.

### معیار ارزیابی ایام در قرآن

مسلماً، در تاریخ ملت ما و امت اسلام، روزهای پایان سال ۱۳۵۷ و آغاز ۱۳۵۸ از بزرگترین روزهای نورانی و درخشان و سرنوشت‌ساز این ملت و این امت است، که پس از روزگار صدر اسلام نظیر ندارد، یا کم نظیر است.

حال، در این فرصت کوتاه، برآنیم که با عجله و با مروری گذرا به دستاوردهای این انقلاب عظیم، نظر افکنیم. به نظر شما، باید سخن را از کجا آغاز کنیم، و کدام بُعد انقلاب را یادآور شویم؟ ما در این خصوص هم، یعنی در کیفیت یادآوری ثمرات انقلاب، از قرآن الهام می‌گیریم. قرآن بارها نعمتهای خویش را از زبان پیامبران بزرگ به مردم مسلمان و هم سایر اقوام متذکر شده است در آیاتی خطاب به مسلمانان چنین می‌گوید: «وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»<sup>۵</sup> به خاطر بیاورید نعمت خدا را بر شما آن هنگام که دشمن یکدیگر بودید، پس خداوند در بین شما الفت و دوستی برقرار و شما را به کرم خود برادر کرد. هنگامی را به یاد آورید که شما بر لب پرتگاهی

۱- جائیه / ۱۴.

۲- رعد / ۱۱.

۳- آل عمران / ۱۰۳.

۴- آل عمران / ۱۴۰.

۵- انفال / ۵۳.

از آتش بودید و خدا شما را از آن نجات داد. خداوند، این چنین آیات خود را برای شما بیان می‌کند شاید هدایت شوید.

«وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ...» نعمت خدا و این که بر شما کتاب و حکمت را نازل کرد به خاطر بیاورید.

«وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَأَوَيْكُمْ وَآيَدُكُمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمُ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»<sup>۲</sup> به خاطر بیاورید هنگامی را که شما اندک و در زمین مستضعف بودید، می‌ترسیدید که مردم شما را بربایند، پس خداوند شما را پناه داد و با نصرت و یاری خود کمک کرد و از روزیهای طیب و حلال به شما ارزانی فرمود، شاید سپاس این نعمتها را بگذارید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا...»<sup>۳</sup> ای مؤمنان! به خاطر آورید نعمت خدا را بر شما هنگامی که لشکرهایی به سراغ شما آمدند و ما (با امدادهای غیبی) بادی و لشکریانی که شما آنان را نمی‌دیدید فرستادیم.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ»<sup>۴</sup> ای مؤمنان! به خاطر آورید نعمت خدا را بر شما هنگامی که قومی همت گماشتند تا به شما دست‌درازی کنند، پس خداوند دستهای آنان را از سر شما کوتاه کرد.

«وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»<sup>۵</sup> به خاطر بیاورید نعمت خدا را بر شما و پیمانی که با شما بست، هنگامی که گفتید شنیدیم و فرمان بردیم.

قرآن به قوم یهود، دوبار در یک سوره می‌گوید: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»<sup>۶</sup> ای بنی اسرائیل به خاطر آورید نعمتی که من به شما انعام کردم و این که شما را بر همهٔ جهانیان برتری و فضیلت دادم.

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أَدْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ»<sup>۷</sup> هنگامی که موسی به قوم خود گفت: ای قوم به یاد آورید نعمت خدا را بر شما به این که در میان شما پیغمبران فرستاد و شما را پادشاهان قرار داد و آنچه به کسی از جهانیان نداده است به شما عنایت کرد.

«وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يَدْبَحُونَ أَنْبَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ»<sup>۸</sup> (به خاطر بیاورید!) هنگامی که شما را از دست فرعونیان نجات دادیم که شما را به سختی عذاب و شکنجه می‌دادند پسران شما را سر می‌بریدند و زنان شما را (برای خدمتکاری و

۱- بقره / ۲۳۱.

۲- احزاب / ۹.

۳- مائده / ۷.

۴- مائده / ۲۰.

۵- انفال / ۲۶.

۶- مائده / ۱۱.

۷- بقره / ۴۷ و ۱۲۲.

۸- بقره / ۴۹.

کام‌بری) زنده نگه می‌داشتند و در این نجات، نعمتی و آزمایشی (یا در این شکنجه، عذابی و بلایی) بزرگ بود از طرف پروردگارتان!

در این آیات و مانند آنها، به وضوح دیده می‌شود که خداوند اولاً بر نعمتهای معنوی از قبیل حکمت، معرفت، وحی و نبوت و کتاب، وحدت، قوت، نصرت و تفوق و برتری بر دیگران که به قوم موسی و یا به مسلمانان داده است تکیه کرده است، حتی اگر سخن از نعمتهای مادی آمده باز هم در رابطه با معنویات، از طیبیات و روزی حلال و پاکیزه یاد کرده است، سخن از امدادهای غیبی خداست، سخن از امنیت و کثرت و قدرت و نجات مؤمنان از دست کافران است.

ثانیاً، نسبت به هر دو قوم مسلمان و یهود یادآوری این نعمتها در مقایسه با حالت پیش از آن است. عربها پیش از اسلام در پرتگاه سقوط حتمی و انقراض و تباهی بودند خداوند آنان را با اسلام، نجات داد، قبایل عرب در ستیزه و دشمنی دائم به سر می‌بردند، خداوند، الفت و دوستی و برادری در بین آنان ایجاد کرد. نادان بودند، عالم شدند و حکمت آموختند. قوم یهود نیز، دائماً از فرعونیان شکنجه و عذاب و تحقیر می‌دیدند و در دست آن مستکبران، مستضعف و ناتوان بودند که خداوند آنان را از این رنجها و ناتوانیها نجات داد، و به آنان حکمت و کتاب و قانون عطا کرد، و انبیا و ملوک الهی از میان آنان برانگیخت، و فضیلت و برتری نسبت به همه اقوام و ملل جهان آن روز، به آنان ارزانی داشت.

### ارزشهای معنوی انقلاب اسلامی

بنابراین، ما نیز به پیروی از قرآن، بر ثمرات و دستاوردهای معنوی انقلاب یعنی همان چیزهایی که از یک انقلاب اسلامی و الهی انتظار می‌رود تکیه می‌کنیم - هر چند ثمرات مادی آن - هم، کم نیست و آمارهای رسمی و غیر رسمی گویای آن است. به علاوه، همان آثار معنوی، زیربنای یک تحول مادی و اقتصادی سالم و ریشه‌دار هم می‌باشد که، تدریجاً، آثار آن ظاهر می‌شود.

در نظامهای جهانی شرق و غرب، هدف اصلی زیربنا، اقتصاد و مادیات است. بنابراین، ارزیابی موفقیت آن نظامها هم بر اساس محاسبات اقتصادی و مادی است. اما در اسلام، و همه ادیان الهی، زیربنا و هدف، مسائل اخلاقی و سلامت روح و روان است، مادیات تنها به عنوان وسیله مطرح است و به همان اندازه اهمیت دارد و به آن بها داده می‌شود. پس اگر چنین است در انقلابی که بر اساس اسلام به وجود آمده و بر همان اساس باقی و استوار خواهد بود. غفلت از معیارهای معنوی و ارزیابی آن، با میزان و منطق نظامهای مادی درست نیست. این اشتباهی است که نه تنها مخالفان انقلاب دارند، بلکه دامنگیر بسیاری از هواخواهان انقلاب اسلامی نیز شده است. به این علت که درک درستی از انقلاب و اهداف مقدس آن ندارند. هر چند حسن نیت و ایمان و عشق و علاقه به انقلاب دارند. به نظر ما، اگر پس از انقلاب همه مردم، از همه امکانات رفاهی و مادی برخوردار



می شدند، ولی در بُعد معنوی قدمی پیش نرفته بودند، این یک فاجعه بود. زیرا معنای آن این بود که اسلام، از رسالت واقعی خود که تحول معنوی و روحی و سلامت اجتماع است بازمانده است، و یا این که انقلاب، اسلامی نیست، در حالی که چنین نیست. و اینک مروری بر آن ارزشهای معنوی:

### ۱- تجدید حیات سیاسی اسلام

تجدید حیات سیاسی اسلام، بر اساس اخوت و وحدت اسلامی و احیای آرمان عزت و قدرت مسلمین و امید دادن به شیفتگان اسلام در سراسر جهان، که دوباره مجد و عظمت از دست رفته را بازیابند و این حقیقتی است انکارناپذیر که خبر آن را از زبان دشمنان و بیگانگان، بیش از دوستان می شنویم. هفتۀ وحدت، کنگره های وحدت و چیزهایی از این قبیل به همین منظور است.

### ۲- اسلام مکتب سیاسی مستقل

مطرح کردن اسلام در سطح جهانی به عنوان یک مکتب سیاسی مستقل با ایده نولوژی خاص خود، با شعار «نه شرقی و نه غربی، جمهوری اسلامی» همان چیزی که در صدر اسلام با ناباوری تمام، در میان دو قطب جهان آن روز، و دو امپراطوری خسروان شرق و قیصران غرب، عرض وجود کرد. و اینک تاریخ تکرار شده است، و جهان غرق مادیات، ناظر سیاستی مستقل بر اساس دین الله می باشد که رو به گسترش است.

### ۳- احیای حماسه اسلامی

عرضه کردن اسلام، با حماسه و جاذبه خاص آن در بین ملت های اسلامی که به طور انکارناپذیر هم اکنون، اسلام بیش از هر مکتب و ایده نولوژی دیگر، نسل جوان را که معمولاً به اقتضای احساسات حادّ، و عواطف خام جوانی، جذب مکتب های الحادی و انحرافی می شدند، به خود جذب کرده است، و اینک در دانشگاه های کشورهای اسلامی، هزاران جوان، فریاد برقراری نظام اسلامی سر می دهند، و اسلام را بر همه مکتب های دیگر ترجیح می دهند.

این امر، به همان نسبت که مایه امید و انبساط خاطر دوستان خداست، باعث وحشت و خشم ابرقدرتها و دنیاپرستان، گردیده است. درست مانند صدر اسلام که این دین جوان و نوپا، جوانان را بیش از سالمدان، و پیش از آنان به خود جلب می کرد.

این مزیت رامی توان چنین بیان کرد که انقلاب اسلامی رنگ کهنگی و ناتوانی را از چهره اسلام زدوده و افسانۀ «دین چهارده قرن پیش از این، قادر به حل مشکلات جهان کنونی نیست» را از میان برد و امید تازه ای به عاشقان «الله» داد.

همین مزیت، حربه های بُرنده ای که در دست مذاهب باطل و گروه های منحرف بود از دست آنان گرفت، و همه را در بُهت و حیرت فرو برد، و نیز مُشتِ فلسفۀ دیالکتیک را که می گفت: «مذهب افیون توده هاست» باز، و هواخواهان آن مکتب را رسوا کرد.

#### ۴- حکومتِ مستضعفان

مطرح کردنِ شعارِ قرآنی حکومتِ مستضعفان و محرومان و صالحان، در قبالِ ادعاهای پوچ رژیمهای شرق و غرب و مستکبرانِ جهان، بخصوص ابرقدرت شرق که همواره سنگِ محرومان و گرسنگان را به سینه می‌زند - اما پایه‌های قدرت خود را جز با ستم به محرومان، در همه جا از جمله در افغانستان بنا نکرده است - بعد دیگری از این ارزش معنوی است. و اینک، این اسلام است که در ایران مطرح گردیده و امید مستضعفان را به خود جلب کرده است، و طبلِ رسوایی مکتبهای سیاسی و اقتصادی حاکم بر جهان را نواخته است و مدعیانِ دروغگوی حقوق بشر را که سالها، با نیرنگ افکار را به خود جلب کرده بودند بی‌آبرو کرده است.

#### ۵- خروج از مدار ابرقدرتها

خارج کردن ایران از مدار ابرقدرتهای شرق و غرب و کسبِ استقلالِ واقعی که پیش از آن در ایران و هم اکنون در بسیاری از کشورهای جهان سوم افسانه‌ای بیش نبوده و نیست، و به اثبات رساندن این که ملت‌های ضعیف با مقاومتِ خستگی‌ناپذیر خود می‌توانند مستقل زندگی کنند و وابسته به هیچ ابرقدرتی نباشند، این مزیت، حاصل انقلاب اسلامی ایران است. زیرا تمامی انقلابهایی که در زمان ما رخ داده است، به یکی از دو قطبِ خاص وابسته بوده است و به همین علت، آزادی واقعی را کسب نکرده است، بلکه از سلطهٔ قدرتی به قدرت دیگر پناه برده است و از چاهی برآمده و به چاهی دیگر درافتاده است.

این امر، افسانهٔ شکست‌ناپذیری ابرقدرتها را در برابر ملت‌های ضعیف از میان برد، و ثابت کرد که اگر ملتی بخواهد مستقل و آزاد زندگی کند می‌تواند در برابر قلدرهای جهان بایستد. در همین رابطه، انقلاب اسلامی ثابت کرد که می‌تواند در قبال توطئهٔ تحمیل جنگ بدون کمک ابرقدرتها، هشت سال روی پای خود بایستد و یک شاهی از کسی وام و کمک نگیرد، در حالی که دشمن ما تا فرق سر، در قرض فرو رفته و از همهٔ طاغوتها و طاغوتچه‌های جهان کمک گرفته است و باز هم ذلیل و زبون است. و این است فرقِ یک رژیم اسلامی و غیر اسلامی.

#### ۶- اخراج طاغوتیان وابسته

نجات ایران از دست طاغوتیان و سرمایه‌داران کلان که آلت اجرای مقاصد شوم ابرقدرت آمریکا در ایران بودند، و قطع پیوندهای سیاسی و اقتصادی که به دست این طاغوتیها همواره به نفع بیگانگان و به ضرر مردم ما در جریان بود، و همین طبقه باعث رواج فساد و مروج فرهنگ غرب، در بین مردم بودند.

فرار مغزهای آلودهٔ علمی و متخصصان غیر متعهد، که خود عامل مستقیم دیگری برای اسارت و وابستگی فرهنگی ایران بودند، مظهر دیگری از این امر است.

و همچنین است قطع این پیوندهای نامشروع با اخراج هزاران کارشناس امریکایی و غیر امریکایی که با کمک آن افراد طاغوتی، از پایه‌های محکم استقرار سیاست امریکا و دیگر بیگانگان، در ایران بودند.

### ۷- خودکفایی

مطرح کردن شعار خودکفایی و قطع وابستگی و تلاش پیگیر در راه رسیدن به این هدف مقدس، که علاوه بر استقلال اقتصادی، مسلماً استقلال سیاسی و فرهنگی را هم به دنبال دارد. زنده کردن روح ابتکار در افراد، و تأکید بر این که حتی الامکان از مایه خود صرف کردن و به دیگران چشم نداشتن و به قول امام بزرگوار: «ما نان و پنیر خود را می‌خوریم و زیر بار دیگری نمی‌رویم» این امر مهم، به طور حتم، زیربنای استقلال واقعی است. و زمینه هر گونه پیشرفت مادی و اقتصادی سالم را فراهم می‌کند، اما ارزش واقعی آن، معنوی است، نه مادی.

### ۸- تحریم اسرائیل و افریقای جنوبی

قطع رابطه با رژیمهای غاصب افریقای جنوبی و اسرائیل که همواره لکه ننگی بر دامن ایران اسلامی بود و امید رهایی بخشیدن به سیاه‌پوستان افریقای و فلسطینیهای ساکن اراضی اشغالی و یا آواره در جهان، و از همه مهمتر گرایش اسلامی دادن به حرکت‌های انقلابی آنان که تنها راه نجات آنان از دسایس شرق و غرب و از خطر جهتگیری و تمایل به یکی از دو قطب سیاسی جهان است، این همه از دستاوردهای با ارزش انقلاب اسلامی است. آرزوی آزادی فلسطین هم اکنون در جهان اسلام، سال بسال و روزبروز، رو به گسترش است و ما در ۲۳ رمضان امسال روز جهانی قدس، ناظر تظاهرات میلیونی مسلمانان بودیم که در شرق و غرب اسلامی با دهان روزه، فریاد مرگ بر اسرائیل سر دادند. این مراسم با شکوه، یاد قدس شریف و مسجد اقصی را زنده نگه می‌دارد تا مانند آندلس و قفقاز<sup>۱</sup> و سایر نقاط و سرزمینهای اسلامی از دست رفته در محاق نسیان قرار نگیرد.

### ۹- سنت اسلامی شهادت

زنده کردن روح ایثار و فداکاری و آرمان شهادت در راه خدا، در دل مؤمنان، بخصوص نسل جوان، در ایران، لبنان، مصر، تونس و سایر کشورهای اسلامی در بند و اسیر قدرتهای بی ایمان و حکومت‌های طاغوتی. این همان چیزی است که در صدر اسلام در بین مؤمنان رواج داشت، و اسلام جز با همین روحیه عالی خدایی، به پیروزی نرسید و در آینده نیز جز با همین انگیزه مقدس، پیروزی به دست نخواهد آورد.

هم‌اکنون، در کشور ما هزاران نفر که اکثر از نسل جوان هستند آماده شهادت می‌باشند. این یک

۱- بحمدالله هم‌اکنون، قفقاز و دیگر کشورهای آسیای میانه به ظاهر آزادی خود را بدست آورده‌اند.

ادعا نیست، یک حقیقت است که در بسیاری از خانواده‌ها به چشم می‌خورد و رو به گسترش است. ابرقدرتها و مستکبران جهان، از آن می‌ترسند که این روحیه عالی سراسر جهان اسلام را فراگیرد، و آن وقت دیگر همه امیدهای آنان برای همیشه بر باد می‌رود، و همه حربه‌های استعماری و استثماری آنان، کند خواهد شد. آنان دیگر نخواهند توانست نفت و دیگر سرمایه‌های کشورهای اسلامی را به یغما برند، و در عوض، تولیدات صنعتی خود را به طور دلخواه به این کشورها سرازیر کنند. خدا عالم است، شاید حکمت این جنگ تحمیلی و ناخواسته، پرورش همین روحیه شهادت‌طلبی باشد که هزاران هزار عاشق دل‌باخته را در دامن خود رشد داده است و اینک جبهه‌های جنگ بزرگترین دانشگاه انسان‌سازی و ملامال از روح ایتار و جانبازی در راه خداست. و از این لحاظ: «جنگ برای ما رحمت است».

### ۱۰- فرهنگ اصیل اسلامی

مطرح کردن فرهنگ اصیل اسلامی در تمام سطوح زندگی، علمی و آموزشی و بی‌رنگ ساختن فرهنگ غربی، که طی سالیان دراز، با یک برنامه دقیق و حساب شده در ایران و در سایر کشورهای اسلامی در حال گسترش بود، و می‌رفت که فرهنگ اسلامی را ریشه‌کن کند، و مسلمانان را از فرقی سر تا قدم فرنگی و از خود تهی سازد و این بزرگترین خطر برای ما و بزرگترین آمان برای بیگانگان بود.

علائم و نشانه‌های فرهنگ غرب، در کلیه شؤون ما دیده می‌شد که نیاز به شرح ندارد. و اینک، به یمن انقلاب اسلامی این پیوندهای نامشروع، یکی پس از دیگری در حال گسستن است و جای خود را به آداب و رسوم و سنتهای اسلامی می‌دهد.

### ۱۱- رونق علوم اسلامی

در همین رابطه، علوم و معارف اسلامی که در دوره پیش از انقلاب سعی بر عقب زدن و بی‌رنگ کردن آن بود، و تنها به عنوان «علوم قدیمه» مورد توجه قرار می‌گرفت، اینک از نو رونق گرفته و هزاران جوان تحصیل کرده راه خود را از دانشگاهها به سوی حوزه‌های علمیه متوجه ساخته‌اند. کتابهای مذهبی پرفروش‌ترین مطبوعات است و جای مطبوعات فاسد را گرفته است. بنا به نقل یکی از مطلعین، در سال جاری پرفروش‌ترین کتابها در نمایشگاه بین‌المللی کتاب در قاهره، کتابهای چاپ جمهوری اسلامی ایران بود. مدارس مخروبه قدیمی تعمیر و نوسازی شده و مملو از طالبان علم دین است به علاوه، صدها مدرسه و چند دانشگاه به سبک جدید و با محتوای اسلامی تأسیس گردیده است.

## ۱۲- احیای فقه اسلامی

و باز از ثمرات فرهنگی انقلاب، این که آن بخش از ابواب فقه از یاد رفته، بار دیگر حیثیت خود را بازیافته، و اینک پس از سالها نسیان و غفلت، می‌بینیم در حوزه‌های علمیه مسائل قضا و شهادت، حکومت و سیاست، حدود و دیات و قصاص و امثال اینها مطرح است، و این نشان آن است که فقه اسلامی با تمام وجود، تجدید حیات کرده و قانون اسلام حاکمیت خود را باز یافته است. یکی از مراجع تقلید می‌فرمود «بیشترین استفتائات از طرف دادگاهها و مؤسسات قضایی می‌رسد و ما هم جواب می‌دهیم، و این از برکت جمهوری اسلامی است».

منحصراً در جهان اسلام، قانون اساسی جمهوری اسلامی بر مبنای فقه، و دور از هر نوع التقاط تدوین گردیده است، و این خود مزیت مستقلی است که می‌تواند الگو و راهنمای سایر کشورهای اسلامی قرار گیرد.

همچنین بحثها و کاوشهای تاریخی و علمی در مسایل سیاسی و اقتصادی و قضایی اسلام به طور روزافزون در جریان است و نه تنها طی مقالات و مجلات و کتابها و در جلسات درس که در کنفرانسها و کنگره‌ها و مجامع علمی گوناگون، چنین بحثهایی مطرح است، هم اکنون دهها مؤسسه پژوهش اسلامی و چند نهاد و دائرةالمعارف اسلامی سرگرم تحقیق هستند. و این همه مایه امید محققان اسلامی و باعث دلگرمی و تلاش پی‌گیر آنان در پژوهشهای اسلامی است.

## ۱۳- سلامت فضای آموزشی

سالم ساختن فضاهای آموزشی و فرهنگی در تمام سطوح آموزشی از مدرسه ابتدایی تا دانشگاهها و مراکز تعلیمات عالی، و برقراری آداب و رسوم اسلامی و اعمال عبادی و معارف اسلامی در آنها، یکی دیگر از دستاوردهای انقلاب اسلامی است. این کار بسیار دشوار با ناباوری تمام، با ایجاد شورای عالی انقلاب فرهنگی، جهاددانشگاهی، انجمنهای اسلامی دانشجویان و دانش‌آموزان، هم‌اکنون به نتیجه رسیده است.

در دانشگاههای ما اینک هزاران جوان با منش اسلامی در حال تحصیل هستند. چهره مدارس پسرانه و دخترانه به کلی عوض شده است، و از آن همه فساد و تباهی اخلاقی و انحراف فکری دیگر خبری نیست.

در سابق، بزرگترین عامل خطر و تباهی جوانان، همین مدارس و دانشگاهها بود که متصدیان امور سعی می‌کردند فساد را از آن مراکز شروع کنند و گسترش دهند. مردم مسلمان، نسبت به فرزندان خود در این مراکز علمی دلهره داشتند و هم‌اکنون احساس آرامش می‌کنند. همین سلامت محیط آموزشی باعث رشد تحصیلات گردیده و به طور محسوس بچه‌ها بیش از گذشته به آموختن علاقه نشان می‌دهند، و در آینده این مراکز فرهنگی، عناصر مطمئن و سالمی تحویل جامعه خواهند داد.

### ۱۴- مبارزه اصولی با فساد

مبارزه با فساد، در سطح جامعه یکی از اهداف و آثار مهم انقلاب اسلامی است. فسادى که طبق برنامه طرح شده مانند سرطان در تمام شئون زندگی مردم سرایت داده می‌شود، و در چهره‌های گوناگون در کلیه مراکز عمومی به چشم می‌خورد. هتلها، پلاژها، پارکها و گردشگاهها، باشگاهها، دانشگاهها و مدارس، خانه جوانان، سینماها، رادیو و تلویزیون، مجلات و مطبوعات و آگهیهای بازرگانی، فروشگاهها، بازارها و خیابانها، سالنهای رقص و جشن، میخانهها، فاحشه‌خانهها، قمارخانهها، شیره‌کشخانهها و مراکز پخش و استعمال مواد مخدر، مراکز جلب توریست و جهانگردی و شب‌نشینها و صدها امثال آن، که با کمال تأسف ناچار از نام بردن بخشی از آن مراکز هستیم، تا چهره وحشتناک گذشته را به ذهن افراد فراموشکار و ناسپاس بیاوریم.

اینها همه مظاهر و وسایل فساد بود و چنان رو به گسترش می‌رفت که اگر چند سال دیگر ادامه می‌یافت همه مردم را از زن و مرد و خرد و کلان آلوده می‌کرد. آیا اینها مصداق آشکار «كُنْتُمْ عَلٰی شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ» نبود که انقلاب ما را از آن مهالک نجات داد؟

به نظر ما، اگر انقلاب اسلامی هیچ خاصیتی جز همین کار خارق‌العاده نمی‌داشت باز هم بزرگترین خدمت را به کشور کرده بود - کاری که سلامت روح و جسم مردم را تضمین می‌کند و جامعه را از سقوط حتمی می‌رهاند.

شاید کسانی باشند که از دید اقتصادی و یا با منطق اروپایی و غربی، آن همه را از مظاهر تمدن و مایه رشد اقتصاد بدانند، و بر انداختن آن را باعث زیان کشور بیندارند. ما جز این که از خدا بخواهیم چشم دل آنان را باز کند و منطق غربزدگی را از آنان بزداید سخنی دیگر با آنان نداریم. این گروه، روح اسلامی و ایرانی را از دست داده‌اند و اگر جسماً در ایران زندگی می‌کنند، روحشان در جای دیگر پر می‌زند، و با همان روحیه به داوری می‌نشینند.

سخن ما با کسانی است که هنوز عواطف اسلامی را از دست نداده‌اند، اما گاهی مانند گروه اول قضاوت می‌کنند و از همان سخنان بر زبان می‌آورند. به آنان می‌گوییم: «التزام به شیء التزام به لوازم آن است. شما اگر به اسلام پای‌بند هستید باید آن را با همه لوازم و تعهداتش بپذیرید، عقیده اسلامی با بسیاری از مظاهر زندگی فرهنگی ناسازگار است. اسلام انسان را مهار می‌کند و از آزادیهای ناروا باز می‌دارد. حال اگر به نظر شما این آزادیها که حتی خود اروپاییان، از پیامد آن رنج می‌برند به مصلحت ملت بوده است که باید در ارزیابی خودتان از اسلامی که به آن ایمان دارید تجدیدنظر کنید و از نو اسلام را بیاموزید.

### ۱۵- عفت زنان

بازگرداندن عفت زنان با رواج سنت پوشش اسلامی، یکی از موفقیت‌های معجز‌آسای انقلاب است که به یک رؤیا شبیه‌تر است تا یک واقعیت. استعمار با کوشش چندین ساله به عفت زنان

مسلمان لطمه زد، زیرا پوشش اسلامی را سدّی محکم در برابر خود می‌دید، کلید همه فسادهای اجتماعی بی‌عفتی زن است، که انقلاب اسلامی توانست این کلید را از دست بدخواهان بگیرد، و ما در آینده، ثمرات شیرین آن را خواهیم دید. سال گذشته یک دانشمند مسلمان انقلابی الجزائری ساکن فرانسه طی سخنرانی خود در دانشگاه مشهد می‌گفت: «روی آوردن زنان مسلمان در کشور فرانسه به حجاب و پوشش اسلامی، مانند خاری است در چشم استعمارگران فرانسه، زیرا می‌بینند تلاش بیش از یک قرن آنان در الجزایر و سایر کشورهای افریقای شمالی در حال نابودی است». و این نکته‌ای است که شاید اهمیت آن تا این اندازه برای ما روشن نباشد.

### ۱۶- امدادهای غیبی

امدادهای غیبی که در این چند سال، ایران اسلامی را از هجوم بیگانگان از خارج کشور و از زیان توطئه‌یادی آنان در داخل حفظ کرد از امتیازات این انقلاب است و خود یادآور همان امدادهای غیبی است که آیات ذکر شده بالا، مسلمانان را به یاد آنها می‌اندازد. حمله آمریکا به طبرس، حمله عراق به ایران، توطئه کردستان و گروه‌ها و احزاب با عناوین و نامهای گوناگون، از یک طرف، پایداری انقلاب اسلامی، از طرف دیگر، این امر، اگر امدادهایی از قبیل آنچه در «بدر» و «حُنین» اتفاق افتاد نباشد، پس باید آن را چه طور توجیه کرد؟

هم‌اکنون، جمهوری اسلامی در برابر شرق و غرب و آذنا ب و یادی آنان چون کوه ایستاده، و در همه میدانها دست بالا را دارد. و این است معنای: «و ما النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ».

### ۱۷- طرح مذهب اهل بیت و رهبری فقیه

شاید گرانبهارترین مزیت انقلاب اسلامی طرح مذهب اهل بیت در جهان و در سطح جهان اسلام باشد هم‌اکنون طبق اطلاعات واصله، تحقیقاتی در برخی از مراکز علمی جهان راجع به مذهب شیعه در جریان است که چه رمزی در آن، نهفته است که قادر است چنین حرکت عظیمی را به راه اندازد و کشوری را بر آن اساس، اداره کند.

در این باب، سابقه تاریخی تشیع، پیشوایان و امامان شیعه، معارف و علوم و فقه شیعه، تشکیلات و سازمانهای شیعه در طول تاریخ، نقش حرکت تشیع در اسلام، نقش فقا هت و رهبری و ولایت فقیه در حکومت و سیاست، کتب و آثار علمی شیعه، اینها همه مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و حتی باعث گرایش برخی از مسلمانان به این مذهب گردیده است.

امید است برخی افراد ساده‌لوح و اغفال شده، از روی انصاف قضاوت کنند و بدین حقیقت برسند که انقلاب اسلامی را در سراسر جهان اسلام، وابسته به مکتب اهل بیت، و امام امت را، که حقاً امروز رهبر همه مسلمانان است، تربیت یافته این مکتب مقدس، و از خاندان پیغمبر و وارث و

جانشین امامان می‌دانند. در قانون اساسی ایران، که به زبانهای گوناگون ترجمه شده است مسأله رهبری فقیه به نیابت از حضرت ولی عصر ارواحنا فداه جایگاه مهمی دارد و همه آن را می‌خوانند. آیا این خدمت بی نظیر تاریخی به مذهب اهل بیت را می‌توان دست کم گرفت؟

### ۱۸- نیروی مقاومت در سختیها

به نظر می‌رسد گفتار خداوند «تِلْكَ الْآيَاتُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ<sup>۱</sup>» روزهای تلخ و شیرین هر دو را در بر دارد، در انقلاب اسلامی نیز همان طور که روزهای شادی توأم با موفقیت، زیاد داشته‌ایم، ملت ما، ایام نحس و نامیمون و بسیار تلخی را نیز در این چند سال پشت سر گذاشته که از همه آنها سرفراز بیرون آمده است، و باید از گذشته درس آموزد که در آینده آن ایام، تکرار نشود، و یا اگر شد باز هم سرفراز از آنها بیرون آید. روزهایی که نیروهای اهریمنی داخل و خارج و بالاخص شیطان بزرگ و یادی وی با توطئه‌های پیاپی پیش آورد تا اگر بتواند انقلاب را از ریشه نابود و ناکام سازد، و اگر نه، لاقل، چرخ انقلاب را کند، و از جهش و شتاب آن جلوگیری کند.

این کوششهای شیطانی مسلماً به هدف اول خود یعنی نابودی انقلاب نرسید و ان شاء الله با مقاومت ملت، بعداً هم با آن نخواهد رسید. اما، ظاهراً در هدف دوم موفقیت‌هایی نصیب دشمن گردید. سنگهای بزرگی که در راه انقلاب پرتاب کرد مسلماً انقلاب را از پیشرفت سریع به سمت اهداف اقتصادی و عمرانی خود باز داشت. اما، اگر موشکاف و باریک‌بین باشیم باید اعتراف کنیم که پشت سر گذاشتن آن روزهای تلخ، و عبور از آن همه سنگلاخها و موانع پی در پی، ملت ما را آبدیده کرد، و استعداد و قدرت مقاومت مردم را در برابر مشکلات آینده و فتنه‌های تاریک به آزمایش گذاشت، فتنه‌هایی که بنا به سنت لایتغیر خداوند در آیه «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ<sup>۲</sup>» همواره وجود دارند و سر راه رهروان راه حق، و حرکت‌های الهی سبز می‌شوند، تا مؤمنان صادق، از کاذب، شناخته شوند.

آن ایام نحس و نامیمون، علاوه بر تقویت بنیه مقاومت ملت، حقانیت و مظلومیت انقلاب را در عرصه جهانی بخصوص در بین ملت‌های مسلمان و مستضعف به ثبوت رسانید.

اگر آن همه کارشکنی و جنگ‌افروزی و نفاق‌افکنی علیه انقلاب نمی‌بود به طور حتم، فرصت بررسی و مطالعه درباره حقانیت انقلاب به این گونه که هست فراهم نمی‌شد، زیرا ماهیت دشمنان انقلاب، خود بهترین معرف حقانیت آن است.

شیفتگان اسلام در سراسر جهان، با پیگیری این حوادث مستمر، هر گونه شک و شبهه را در مورد انقلاب اسلامی از دل زدودند. و تنها دل‌های مریض «وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ<sup>۳</sup>» طور دیگر

۱- آل عمران / ۱۴۰

۳- آل عمران / ۱۶

۲- عنکبوت / ۲



قضاوت می‌کنند.

حوادث تلخ و شیرین این چند سال اول انقلاب، بسیار شبیه به حوادث و اوضاع صدر اسلام و پیروزیها و شکستهای دوران رسول اکرم است. شاید به فکر کسی برسد چه خوب بود، اسلام، در آغاز، با آن همه کارشکنی و صف‌آرایی دشمنان روبرو نمی‌شد. و این دعوت الهی بدون برخورد به مانع، و بدون تضییع وقت و از دست دادن فرصتهای گرانبها پیش می‌رفت. و عمر کوتاه و با ارزش رسول اکرم در میدانهای رزم عقیدتی، و در صحنه‌های خونین جنگ هدر نمی‌رفت!!

بلی، این یک آرزوست و شاید هم آرزویی خام، اما سنت خداوند بر خلاف آن است. سنت خدا بر آن است که همواره گل از میان خار، و ظفر بر اثر صبر، و آسایش در سایه رنج، حاصل شود، و «نابره رنج، گنج میسر نمی‌شود» «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» به علاوه، طبق آیه «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا...»<sup>۲</sup> و آیات دیگر، مردم باید در راه حق آزمایش شوند، و صرف ادعا از کسی پذیرفته نیست، و طبق آیه «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ»<sup>۳</sup> باید دل‌های مریض از سالم، شناخته شوند. خداوند، مردم را آزمایش می‌کند تا مجاهدان و صابران، شناخته شوند «وَنَبْلُوكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُواخْبَارَكُمْ»<sup>۴</sup>.

و بالاخره، طبق گفته قرآن، مؤمنان راستین آناند که پس از ایمان، شک و تردید به دل راه ندهند و با مال و جان، در راه خدا جهاد کنند: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»<sup>۵</sup>.

حال، اگر باور داریم که این انقلاب، استمرار انقلاب پیغمبر و علی است - که هست - باید خود را برای این حوادث تلخ، که قطعاً میوه‌های شیرین در بر دارد آماده می‌کردیم. باید قانع شویم که راه حق، ناگزیر از این قبیل موانع است. صف‌آرایی سردمداران قریش، در مکه، و همانان، با همراهی سران قبائل عرب و اقطاب یهود، در مدینه، در برابر رسول اکرم، گرچه از پیشرفت سریع اسلام مانع شد، و گر چه عده‌ای از بهترین یاران باوفای پیغمبر را به خاک و خون کشید، اما همین جریانه‌ها، سرانجام، حقایق این دعوت را برای دیگران روشن کرد، این مصاف حق و باطل، زمینه مطالعه درباره اسلام را برای عرب جزیره فراهم کرد. درست، همین تجربه تلخ، در دوران خلافت ولی خدا علی، علیه السلام، تجدید شد و به محض روی کار آمدن وی، نیروهای اهریمنی و ریشه‌های نفاق که تصور می‌شد با رحلت پیغمبر، از میان رفته‌اند، این دفعه در زیر لوای اسلام، و با چهره مسلمانان در برابر علی صف بستند، و آن صحنه‌های خونبار را تجدید کردند و جان هزاران یار باوفای اسلام و علی را گرفتند.

۱- انشراح / ۵-۶

۳- محمد / ۲۹

۵- حجرات / ۱۵

۲- عنکبوت / ۲

۴- محمد / ۳۱

آری، باید پذیرفت که سنتِ خدا لایتغیر است، مصافِ حق و باطل ادامه دارد، نور با ظلمت، و جنود شیطان با جنود رحمن همواره در ستیزند. حال که چنین است، پس چرا در این مصافِ حق و باطلِ قرنِ ما، این تجربه تکرار نشود؟ اگر نمی‌شد، اگر نیروهای اهریمنی جهان در برابر ما نمی‌ایستادند، چهره انقلابِ خدشه‌دار می‌گردید. حقانیت انقلاب زیر سؤال می‌رفت، که اگر این سخن حق است پس چرا همه قدرتها و اقطابِ جهان، دست خود را به طرفِ آن دراز کرده‌اند، و دستِ انقلاب را فشرده‌اند؟ آیا بشر به سر عقل آمده، و تُخْمِ نفاق و نسلِ شیطان از جهان برافتاده است؟ پس، چرا شعار «نه شرقی و نه غربی» عملاً به «هم غربی و هم شرقی» تبدیل شده است؟ آیا اشتراک منافع و سنخیتی میان انقلاب و اهداف استعماری شرق و غرب وجود دارد که این طور به ما تبریک می‌گویند؟ خیر! به هیچ وجه چنین نیست! شرق و غرب به یک نسبت در برابر ما ایستاده‌اند و باید بایستند، تا هنگامی که ما تسلیم آنان شویم. قرآن می‌گوید «وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ»<sup>۱</sup> تا ما دنباله‌رو و مطیع آنان نشویم از ما خشنود نمی‌شوند. و اگر تسلیم آنان شدیم دیگر انقلاب، اسلامی نیست، انقلاب ماهیت خود را از دست داده است و اسمی بی‌مسمی خواهد بود.

باری، در این هنگام، نمی‌خواستیم از تلخیها سخن بگوییم، بلکه سخن از پیشرفتها و مزایای معنوی انقلاب بود و همین صبر و پایداری امت و امام، در سختیها از بارزترین آثار و مزایای معنوی انقلاب است. که ناچار، سخن از سختیها و ناملايمات به میان آمد.

### ۱۹- روح دادن به حج

مناسک حج، یکی از عبادات و ارکان اسلام است، که به طور حتم دارای محتوای اجتماعی و سیاسی است. نخستین حج رسمی مسلمانان، در سال نهم هجرت، یعنی اولین سال پس از فتح مکه برگزار شد. که رسول خدا آیات صدر صورت براءه را به وسیله علی علیه السلام به مشرکان ابلاغ فرمود، آیاتی که سراسر انذار و تهدید و براءت از مشرکان و تخویف سیاسی است و بر اساس این آیات، از آن به بعد شرکت مشرکان در حج، و به طور کلی دخول آنان به مکه اکیداً ممنوع گردید.

سال بعد، یعنی سال دهم هجرت، دومین حج رسمی به سرپرستی رسول اکرم با شرکت هزاران مسلمان که بر اثر اعلان عمومی پیغمبر، از گوشه و کنار جزیره العرب به شوق همگامی با آن حضرت، آمده بودند، برگزار گردید و با مهمترین توصیه‌های سیاسی و اجتماعی، از جمله اعلان خلافت علی علیه السلام از طرف پیغمبر همراه بود. در دوران خلفا نیز از این اجتماع عظیم استفاده سیاسی می‌کردند. امام حسین علیه السلام قیام خود را علیه طاغوت زمان از همین نقطه و در ایام حج آغاز کرد و پس از وی عبدالله بن زبیر داعیه خلافت را در همان مکه ادامه داد. این بود وضع حج در صدر اسلام.

اما تدریجاً حج، تبدیل به یک عمل عبادی صرف گردید، و به جای این که آن اجتماع عظیم، تجلیگاه وحدت و همبستگی و هشیاری مسلمانان باشد، به مظهر بیگانگی و یا محلی جهت بروز اختلاف و دوگانگی بدل شد.

برای اولین بار پس از قرن‌ها، انقلاب اسلامی، حج را به جایگاه خود بازگردانید و اینک، هر سال صفوف مسلمانان در ایام حج جهت اظهار براءت از شرک و طغیان جهانی و طاغوتها و طاغیان دنیا بخصوص از شیطان بزرگ و اسرائیل غاصب هر سال از سال قبل فشرده‌تر و طولانی‌تر می‌گردد. و باعث آگاهی بیش از یک میلیون حاجی بلکه میلیونها مسلمان دیگر جهان می‌شود.

### ۲۰- مردمی کردن حکومت

حرکت اسلامی در ایران، از آغاز مردمی بود. با شرکت مردم و راه‌پیمایی هزاران نفر، شروع شد و با قدرت و حرکت مردم به ثمر رسید، بر خلاف اکثر انقلابها که عمده نظامی بوده است. در مراحل بعد، گام به گام، مردمی باقی ماند، حتی جنگ هم مردمی است و بر خلاف کلیه جنگهای دیگر، جبهه‌ها و پشت جبهه‌ها مالا مال از نیروی مردمی و داوطلب است. من گمان نمی‌کنم این مزیت مردمی بودن انقلاب تا این حد در جای دیگر از جهان یافت شود و یا نظیر داشته باشد. و این همه از برکت اسلامی بودن انقلاب است، که اسلام دین مردم و توده‌ها است و چون چنین است، انقلاب آسیب‌ناپذیر است، و اگر خدای نکرده روزی این خاصیت را از دست بدهد، دیگر انقلاب اسلامی نخواهد بود.

خصلت مردمی بودن انقلاب، تنها به داخل کشور محدود نمی‌شود، بلکه از مرزها گذشته و راه خود را به درون مجامع اسلامی جهان باز کرده است. درست است جمهوری اسلامی روابط دوستانه دیپلماسی با اکثر دولتهای اسلامی برقرار کرده و این امر، جزء لاینفک سیاست ایران است. اما پیوند واقعی و مستحکم انقلاب، با ملتهای اسلامی است که حد و مرزی ندارد، و قابل توصیف هم نیست. رابطه با دولتها طبعاً در چهارچوب سیاستی است که آن دولتها دارند. و همان طور که می‌دانیم این رابطه تحت الشعاع رابطه آنان با یکی از ابرقدرتها است. اصولاً بسیاری از آنها اسماً اسلامی هستند، اما خط‌مشی سیاسی و قانونی آنان متأثر از غرب و یا شرق است. پس عواطف و روابط میان ما و آنها در همین حد، محدود خواهد بود.

اما رابطه با ملتهای مسلمان، تنها بر اساس عقاید و عواطف مشترک اسلامی است آنها هستند که حرف ما را می‌فهمند و به انقلاب عشق می‌ورزند، و تا بتوانند خود را به آن نزدیک می‌کنند و از آن درس می‌آموزند.

آری انقلاب اسلامی فریاد دل است که صدای خدا است، پس باید مردمی باشد زیرا به زبان مردم و با دل مردم مسلمان، و از زبان خدا سخن می‌گوید و سخن کز دل برآید بر دل می‌نشیند.

شما در کجای دنیا راه‌پیمایی دو تا چهار میلیونی سراغ دارید، و این حقیقتی است که در طول

سال، چند نوبت در ایران اسلامی به وقوع می‌پیوندد، آیا این دلیل مردمی بودن انقلاب نیست؟

## ۲۱- احیای جمعه و جهاد

نماز جمعه، یکی دیگر از ارکان عبادی سیاسی اسلام است. اگر حج کنگره عمومی سالانه اسلام به شمار آید، نماز جمعه را باید کنگره محلی و هفتگی اسلامی دانست که ثمرات بسیار دارد. این اجتماع عظیم اسلامی، سالها، بلکه قرن‌ها در جامعه ما به دست فراموشی سپرده شده بود، اگر هم در گوشه و کنار، نماز جمعه‌ای برگزار می‌شد چنان خشک و بی‌رمق و بدون محتوا بود که مایه شرم، و نشانه ورشکستگی اسلام بود. نماز جمعه‌ای که باید سراسر نشاط و آگاهی و هشیاری اسلامی باشد، باعث رکود و جمود و سستی بود.

اینک نمازهای جمعه، تریبون سیاست و عبادت و مسائل دنیوی و اخروی است. بخصوص مزیتی که برای نماز جمعه در فقه شیعه وجود دارد که در مسافت یک فرسخ بیش از یک نماز نباید برگزار گردد؛ این امر موجب عظمت و شکوه نماز جمعه شده است.

به طور حتم، در سراسر جهان اسلام، نماز جمعه‌ای با کمیت و کیفیت نماز جمعه دانشگاه تهران وجود ندارد. در کشورهای دیگر اسلامی، سعی بر آن است که سیاست را از مجامع مذهبی دور نگه دارند. و یا آنها را در خدمت سیاستهای غیر اسلامی حکومتها درآورند، درست، به عکس آنچه در ایران می‌گذرد. به علاوه، در کشورهای دیگر، در همه مساجد مهم نماز جمعه برگزار می‌گردد و این باعث تفرق و پراکندگی نمازگزاران می‌شود.

هم‌اکنون، بلندگوی خطبه نماز جمعه تهران، تریبون جهانی عالم اسلام و بلکه سیاست جهانی است. رادیوهای بیگانه اخبار سیاسی ایران را در رابطه با سیاست جهانی و جنگ، همواره از خطبه نماز جمعه تهران نقل می‌کنند. آیا تاکنون نماز جمعه‌ای در جهان اسلام با این کیفیت، و با آن کمیت عظیم میلیونی در تاریخ اسلام برگزار شده است؟ کجا و کی؟

اما مسأله‌ی جهاد که به قول علی ع بابی از ابواب بهشت است. چنان در بوتۀ نسیان قرار گرفته بود، که برخی از کتب فقهی و کلیه رساله‌های عملیه از آن سکوت می‌کردند. و اینک جنگ تحمیلی و مسایل آن، فقها را ناچار می‌کند که عنوان جهاد را به کتب و رسایل عملیه خود بازگردانند. اتفاقاً در یکی دو قرن اخیر، استعمار انگلیس در مستعمرات مسلمان‌نشین خود، سعی وافر به خرج می‌داد که جهاد را از قاموس اسلام طرد کند. مذاهب ساختگی به نام اسلام در هند و جاهای دیگر پیدا شدند که الغای جهاد را رسماً اعلام کردند. پس طبیعی است، این قبیل سیاستها با انقلاب اسلامی ایران که بافته‌های آنان را پنبه می‌کند، و به مسلمانان از نو حیات سیاسی و روح مبارزه و جهاد می‌بخشد درافتند. و عمال آنان، در لباسهای مختلف، و در چهره و عاظ السلاطین، مسلمانان را از دخول در سیاست و جنگ و شهادت باز بدارند.

## ۲۲- رسوائی ملی گرائی کاذب

یکی از برکات انقلاب اسلامی، بازکردن مُشت ملی گرایان نیم قرن اخیر است. بطور کلی استعمار، بهترین عامل تفرقه میان مسلمانان را تجدید و احیای قومیتها و ملیتهای اقوام و ملل اسلامی را تشخیص داده و آن را به عنوان حربه‌ای علیه حمیت و وحدت اسلامی به کار برده است. این بحث بجای خود بسیار مهم است، آنچه اینجا می‌خواهیم بگوییم این است که در ایران عده‌ای سنگِ ملیت را به دروغ به سینه می‌زدند، و تنها از مظاهر ملی به آن اندازه بسنده می‌کردند که باعث تضعیف اسلام و تقویت این سیاست استعماری بود. مثلاً آنها از تبدیل تاریخ هجری به تاریخ دوهزاروپانصد ساله شاد شدند نه از آن جهت که نام و تاریخ کورش زنده شد، بلکه از آن جهت، که نام «کورش» جای نام «محمد ﷺ» و ملیت، جای اسلام را گرفته است. در حالی که بیشتر آنان از فرق تا قدم غرب زده هستند، گرایش سیاسی و عواطف اجتماعی آنان غربی است، به نام وطن پرستی بزرگترین خیانتها را به کشور کردند، فرزندان آنان در کشورهای بیگانه بزرگ شده‌اند و فارسی بلد نیستند. متأسفانه برخی از آنان بیش از چهل سال نبض فرهنگ مملکت را در دست داشتند، سرانجام در پناه آمریکا، کتاب «از کلینی تا خمینی» نوشتند و بی‌وفایی خود را به تاریخ هزار ساله این ملت بر ملا کردند.

انقلاب اسلامی همه اینها را رسوا کرد. و کذب آنان را آشکار ساخت. این افراد گاهی قیافه اسلامی هم به خود می‌گیرند که آن داستانی دیگر دارد.

باری، در باره مزایای معنوی این انقلاب، هر چه بگوییم کم است، هر قدر می‌خواهیم سخن را کوتاه کنیم، می‌بینیم باز هم مطلب ناگفته بسیار است. ناچار سخن را قطع می‌نمائیم و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.



## تحلیلی از حج خونین و پیام امام

مراسم حج مسلمانان انقلابی ایران، سال بسال رنگینتر و با معنی تر و پرمحتواتر، و به مفهوم واقعی حج، و اهداف خدایی آن نزدیکتر می‌گردد. صفوف منظم برائت از مشرکین هر سال فشرده‌تر از سال قبل و فریاد مرگ بر آمریکا و اسرائیل حجاج، بلندتر و گیراتر می‌شود و به مسلمانان جهان آگاهی بیشتر می‌دهد.

اما حج امسال، از هر لحاظ بر سالهای گذشته برتری داشت آوازه‌اش جهانگیر گشت و همه مسلمانان و حق‌طلبان جهان را تکان داد.

حج امسال، حجی خون‌آلود و رنگین از خون مظلومان بود. حج امسال روشن کرد که انقلاب اسلامی ایران تنها در مرزهای نزدیک و در جبهه‌های جنگ تحمیلی عراق شهید نمی‌دهد و خون جوانان، ما تنها در صحنه‌های نبرد بر زمین نمی‌ریزد که در سرزمین امن خدا جایی که قرآن فرموده است: «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»<sup>۱</sup> در حرم امن الهی و در کنار کعبه خانه ناس جایی که: «سَوَاءُ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ...»<sup>۲</sup> در آن جا نیز خون مقدس مردم انقلابی ایران، بر خاک می‌ریزد.

حج امسال، روشن کرد که رژیم سعودی دوشادوش سربازان عفلقی بعثی، با ما می‌جنگیده و اینک این جنگ را به داخل عربستان و خانه خدا کشانیده است.

حج امسال، یک حقیقت مکتوم و سر به مهر را برملا ساخت و آن این که مسلمانان نه تنها باید برای نجات قدس، قبله اول اسلام تلاش کنند، که قبله دوم، کعبه شریف نیز در اسارت و اشغال بیگانه است و باید آن را نیز از اسارت برهانند.

بلی قبله اول مسلمانان در چنگال صهیونیستها و قبله دوم در چنگال آل سعود وهابی مسلک گرفتار است. اما این ظاهر امر است در حقیقت هر دو قبله، در چنگال آمریکای جهانخوار است.

۱- آل عمران / ۹۷.

۲- حج / ۲۵.

معلوم شد که صهیونیسم و سعودیسم پشت و روی یک سکهٔ قلبی هستند و این دو رژیم به منزلهٔ دو چنگال آمریکایند، همان‌طور که اعتاب مقدسهٔ معصومان اسیر چنگال دیگر آمریکا، یعنی صدام علفی است.

آمریکا که به حق میراث‌خوار استعمار لقب گرفته، جانشین انگلیس در این مناطق است. انگلیس این سرزمینها را از خلافت عثمانی جدا کرد و پس از چندی به آمریکا سپرد. آمریکا، غول خون‌آشامی است که این منطقه را یک بدین چنگ و یک بدان چنگال و یک به دندان گرفته است. آمریکا اینک ذات‌القبلتین و ذات‌الحرمین است. شاه سعودی که از سال گذشته خود را «خادم‌الحرمین» لقب داده، در حقیقت غلام حلقه‌به‌گوش آمریکاست. همان‌طور که اسرائیل و صدام غلامهای دست به سینهٔ او هستند.

مسلمانان اگر تا دیروز گمان می‌کردند باید برای رهایی قدس بکوشند امروز برایشان روشن شد که نجات قدس بدون نجات کعبه میسر نیست. انگلیس، اول سرزمین حجاز و مکه و مدینه را به آل سعود بخشید آن‌گاه فلسطین و قدس را به اسرائیل داد. معلوم شد که اشغال حجاز توسط آل سعود، مقدمهٔ اشغال قدس توسط اسرائیل و با کمک انگلیس و دیگر ابر قدرتها بوده است. و تا کعبه آزاد نشود قدس آزاد نخواهد شد.

اگر تا دیروز فریاد می‌زدیم «راه قدس از کربلا می‌گذرد» از این به بعد فریاد بکشیم: راه قدس از کربلا و کعبه می‌گذرد.

آل سعود، برای رژیم اشغالگر قدس از لحاظ نظامی سپر بلا است و از لحاظ اقتصادی نیز پشتوانهٔ مالی است. ثروتهای کلان طلای سیاه و سرخ سرزمین عربستان ظاهراً در دست و در اختیار خاندان مزدور آل سعود، و در واقع در چنگال آمریکا و اسرائیل است. این ثروتها شریان حیات استعمار غرب در منطقه است همهٔ نیازهای استعمار را همین دلارهای نفتی برمی‌آورد و همهٔ قیامهای آزادی‌خواهانه و انقلابهای راستین منطقه را، پول و نفوذ آل سعود و شمشیر و توپ و تفنگ اسرائیل و صدام علفی سرکوب می‌کنند.

نهضت مصر را دلارهای سعودی و سلاح آمریکا و اسرائیل و نفاق صدام خنثی کرد. از روز نخست، سیاست و شیطنت شیطان بزرگ آمریکا و پول سعودی، سلطان نفتی خاورمیانه که در اختیار صدام و دیگر ایادی پیدا و ناپیدای آمریکا قرار می‌گیرد، انقلاب اسلامی ایران را رنج می‌دهد.

همه می‌دانند که تنزل بهای نفت جز با تسلیم آل سعود در برابر آمریکا غیر ممکن بود و کوششهای کشورهای صادرکنندهٔ نفت اوپک، که به ابتکار ایران در جهت بالا بردن بهای نفت و پایین آوردن میزان صادرات نفتی به عمل می‌آید، با اخلال آل سعود بی‌اثر می‌شود! و گرنه، آمریکا قادر نبود با تنزل بهای نفت به ما ضربهٔ اقتصادی بزند. همان‌طور که صدام و حزب بعث علفی هم بدون

دلارهای نفتی و عطایا و کمکهای بلاعوض آل سعود و کویت، نمی توانست تا کنون در برابر سپاه اسلام مقاومت نمایند.

همه می دانند دلارهای آل سعود و امیر کویت، آن همه سلاح مخرب را به دست عفلقیان بعثی داده است. پس ما نه امروز در کنار کعبه، که از روز نخست جنگ، از دست آل سعود سیلی می خوریم.

### ابعاد مختلف نبرد آل سعود با اسلام

نبرد آل سعود با اسلام راستین و انقلاب اسلامی، ابعاد گوناگون دارد و آن رژیم منفور و مزدور در ابعاد مختلف با اسلام و انقلاب اسلامی در سرتاسر جهان اسلام، در جنگ است.

#### اول بعد اقتصادی

همان طور که گفته شد ثروتهای کلان و بی حساب این سرزمین، در راه اهداف استعماری و ضد اسلامی و در جهت ناکامی و ورشکستگی اقتصاد ما و دیگر مسلمانان به کار گرفته شده است.

#### دوم، بعد سیاسی

اهل اطلاع می دانند آخرین پایگاه سیاسی مستقل اسلام، که با همه ضعفها و ناتوانیهایش، در برابر استعمار اروپا ایستادگی می کرد، خلافت عثمانی بود. اولین صدای مخالف برای نابودی این خلافت، در قرن ۱۲ هجری - از حلقوم همین خاندان آل سعود - در ناحیه نجد جزیره العرب - بیرون آمد. این خاندان که قبلاً امارت محلی کوچکی را بر عهده داشتند، با پشتوانه عقیده وهابگری و توأم با نیرنگهای پیر استعمار یعنی، انگلیس، تدریجاً به پیشرفت خود ادامه دادند تا آن که بر تمام شرق جزیره العرب و اخیراً - در نیمه های قرن ۱۴ هجری - بر بخش مهمی از جزیره العرب استیلا یافتند و همه جا انگلیس پشت سر آنان ایستاده بود.

انگلیس، حرمین شریفین را، با موقعیت حساس و مرکزیت مذهبی اش در میان مسلمانان، و سرزمین جزیره العرب را با گنجهای سر به مهر و پنهان طلای سیاه و سرخش، به دست آن غلامان حلقه به گوش سپرد تا در راه اهداف استعماری و ضد اسلامی انگلیس و بعداً آمریکا و اسرائیل به کار رود، و از قداست و احترام حرمین، در نظر مسلمانان، استفاده ببرد و به علاوه مرکز اصلی اسلام و قبله مسلمین را برای همیشه در اختیار داشته باشد.

انگلیسها، با روی کار آوردن آل سعود وهابی مسلک، با یک تیر چند نشان زدند:

- ۱- تضعیف خلافت عثمانی که به عنوان خادم الحرمین و کلیدداران کعبه، شرعیت خود را به اثبات رسانیده بودند و سرانجام به انقراض خلافت عثمانی منجر شد و زمینه مساعدی برای تشکیل دولت اسرائیل غاصب فراهم آمد زیرا با وجود خلافت عثمانی این کار عملی نبود.
- ۲- در اختیار گرفتن آن سرزمین مقدس با مرکزیت اسلامی و خزاین گرانبهای نفتی، و این که هر



وقت بخواهند از اجتماع بیش از یک میلیون مسلمان، که برای انجام فریضه عبادی، سیاسی حج بدان جا رفته‌اند، مانع شوند تا مبادا کوچکترین برخوردی با دولت غاصب اسرائیل پیدا کنند، یعنی همان چیزی که امروز مشاهده می‌کنیم.

۳- مرکزیت دادن پوشالی اسلامی به آن خاندان، در راه اهداف استعماری که بعداً بیان خواهد شد.

۴- قبور مبارک ائمه بقیع، صحابه و تابعین، قُرَاء و خویشاوندان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و قبور عَمَّات النَّبِیِّ، زوجات النَّبِیِّ و دیگران را با خاک یکسان کردند و اگر از ترس مسلمانان نبود مرقد مطهر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نیز ویران می‌کردند، کما این که قبور شهدای بدر و احد و دیگر شهدای صدر اسلام را که در آن ناحیه بود از میان بردند. فرقه وهابی در نظر دارد آثار اسلامی اولیا، علما و بزرگان اسلام را در سراسر جهان پهناور اسلام از میان ببرد. در همین سالهای اخیر بی سروصدا قبر مقدس «عبدالله» پدر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که در یکی از کوچه‌های اطراف مسجد نبوی باقی مانده بود و من آن را زیارت کردم به بهانه توسعه اطراف مسجد، از بین بردند. گفته می‌شود قصد دارند با توسعه مسجد، آثار بجای مانده بقیع را به کلی نابود کنند.

پس، استعمار برای نابودی دین اسلام می‌خواهد این قبور و بقاع مقدس را با همه خاطرات مقدس آنها، از دیده و دل مسلمانان اعم از شیعه و سنی محو کند.

۵- انگلیس به استفاده غیر مستقیم دیگری هم دست یازید که برای ضبط در تاریخ، در این جا یاد می‌کنیم و آن روی کار آوردن غلام حلقه به گوش دیگری به نام رضاخان قلدر - با همه کارهای ضد اسلامی اش - در ایران بود.

پدر من که واعظ معروف عصر خود در مشهد مقدس بود نقل می‌کرد: «مقارن با آغاز قدرت رضاخان، گاه‌بگاه خَبَر خرابی قبور ائمه بقیع بر سر زبانها می‌افتاد. یک روز عصر، وارد مسجد جامع گوه‌رشاد شدم، دیدم داشها و سردسته‌ها که معمولاً در آن هنگام از عمال حکومت بودند، دارند مسجد را سیاهپوش می‌کنند از یکی پرسیدم چه خبر است؟ گفت فرمودند: به لحاظ خراب شدن قبور ائمه بقیع، مسجد را سیاهپوش کنیم، غوغایی بر پاشد جمعیت بی شماری گرد آمدند، سخنرانان داد سخن دادند.

پس از سه روز باز وارد مسجد شدم دیدم، پوششهای سیاه را جمع می‌کنند، از همان شخص پرسیدم چرا جمع می‌کنید؟ گفت فرمودند، بس است. چند روز پس از این واقعه، در روزنامه‌ها با عکس و تفصیلات، مراسم مسجد گوه‌رشاد را منعکس کرده بودند، به این عنوان: که مردم مشهد در مسجد جامع گوه‌رشاد گرد آمدند و می‌گویند ما «احمدشاه» را نمی‌خواهیم «رضاخان سردار سپه» را می‌خواهیم، اتفاقاً پس از مدتی معلوم شد اصل آن خبر دروغ بوده، و قبور ائمه خراب نشده است. سال بعد باز شایع شد که قبور ائمه را خراب کرده‌اند این دفعه مردم باور نکردند و گفتند دروغ است

و عکس‌العمل چندانی نشان ندادند ولی بعداً معلوم شد که راست است. این هم یک یا چند سوء استفاده دیگر.

باری، در بعد سیاسی، انگلیس، برای خوش خدمتی خانواده آل سعود آن سرزمین پهناور را که از ایران هم وسیعتر است و قبلاً بخشهای آن به نام حجاز، نجد، یمامه و جز آن نامیده می‌شد همه را یکجا به نام آنان کرد و آن را «عربستان سعودی» یا به قول خودشان «المملكة العربية السعودية» نامید. همان‌گونه که بخشی از فلسطین را از بدن اصلی «فلسطین» جدا کرد و به نام خاندان مزدور دیگری - که پیش از آل سعود بر حرمین شریفین فرمانروایی داشتند، و آنان نیز به عنوان وحدت سرزمینهای عربی و تشکیل کشور واحد عربی، علیه خلافت عثمانی قیام کردند - یعنی، خاندان شریف علی و فرزندان شریف حسین، «اردن هاشمی» نامید.

گویا این سرزمینهای متصل به هم و سپر بالای اسرائیل، ملک طلق این دو خاندان منفور و تحمیلی است.

همه می‌دانند این خاندان دوم، در قرن اخیر چه خدماتی که به استعمار نکرده‌اند! و اینک وارث منحصر به فرد این خاندان «شاه حسین اردنی» به گفته امام، «دلال دوره گرد استعمار» است که با رفت و آمدهای خود به مناطق عربی و کشورهای استعمارگر جهان، هزینه سازوبرگ جنگی صدام را از آل سعود و امیر کویت و شیوخ خلیج فارس گدایی و حمایت ابرقدرتها را از صدام جانی جلب می‌کند. همان‌طور که در کنار صدام، پشت توپهای دوزن ایستاد و فرمان شلیک صادر کرد.

### سوم، بعد عقیدتی و مسلکی

همان‌طور که اشاره شد این خاندان، با پشتوانه عقیده خاصی به نام وهابیت کار خود را آغاز کردند و هم‌اکنون نیز حامی آن عقیده هستند. در این جا فرصت بسط کلام در باره این مسلک نیست. اجمال مطلب آن که در نیمه‌ی دوم قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری، مردی در شام به نام: ابوالعباس تقی‌الدین احمد بن عبدالحلیم حرّانی دمشقی معروف به «ابن تیمیه» (۶۶۱-۷۲۸هـ) که در کودکی همراه پدرش از شهر «حرّان» به «دمشق» آمده بود، به نام مبارزه با خرافات و بدعتها قیام کرد و کلیه مذاهب اسلامی را به لحاظ بدعتهایی که از نظر وی نهاده بودند، مورد انتقاد قرار داد، و در شام و مصر و برخی از بلاد دیگر غوغایی بپا کرد و با پشتکار خستگی‌ناپذیری با بیان و قلم، به نشر افکار خود پرداخت و از میان شاگردانش کسانی شهرت یافتند و کار او را دنبال کردند و مسلک او را رواج دادند. وی با مسلک تصوّف و عرفان - که در آن هنگام توسط: محی‌الدین عربی (م ۶۳۸هـ) و شاگردانش رواج یافته بود - و نیز با فلاسفه، متکلمان، فقهای مذاهب اهل سنت بخصوص با پیروان قیاس، و از جمله با شیعه، در افتاد و کتابهایی در رد این مذاهب نوشت از آن میان، بین او و علامه حلی دانشمند معروف شیعه (م ۷۲۶هـ) مباحثاتی واقع و کتابهایی رد و بدل شد. وی کتاب «منهاج السنّة» را بر رد کتاب علامه «منهاج الکرامه» تحریر کرد و عقاید شیعه را به باد انتقاد گرفت. چند بار از

طرف حکام ایوبی در شام و مصر به زندان افتاد و سرانجام در زندان شام (قلعه دمشق) از دنیا رفت، در حالی که جمعیت انبوهی از مردم شام به حمایت از وی بازارها را تعطیل، و جنازه او را تشییع کردند.

از جمله سخنان وی آن بود که، بنای قبه و بارگاه بر روی قبور اولیا و توسل به آنان بدعت و بلکه شرک است. افکار وی کم‌وبیش در شام، عراق و مصر طرفدارانی پیدا کرد و گاه‌بگاه سروصدایی بپا می‌کرد تا این که در قرن ۱۲ هجری در نجد، عالمی به نام: محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵-۱۲۰۶هـ) پیدا شد و این مسلک را تبلیغ کرد و آل سعود را که در آن ناحیه امارت محدودی داشتند پیرو خود نمود. از آن به بعد، آل سعود با همیاری وی و خاندانش که اینک به نام «آل شیخ» زمام روحانیت عربستان را در دست دارند<sup>۱</sup>، به بسط نفوذ خود ادامه دادند تا این که در اواسط قرن ۱۴ هجری قمری، با حمایت انگلیس، بر سراسر آن سرزمین، از جمله حرمین شریفین طی جنگهایی مسلط گردیدند.

محمد بن عبدالوهاب (که وهابیت از نام او گرفته شده، هر چند خودشان از این عنوان نفرت دارند) پیروان خود را «اهل توحید» می‌نامید و گاهی صریحاً سایر مسلمانان را مشرک می‌خواند. وی طی سفرهایی میان قبایل بدوی عربستان و نیز در سفری به شام و بصره به نشر افکار خود پرداخت. آل سعود از قبایل بدوی پیروان عبدالوهاب، سپاهی نیرومند گرد آوردند و به اطراف و اکناف جزیره حمله بردند و تا مرزهای شام و عراق پیش رفتند.

وهابیان، در سال ۱۲۱۵ یا ۱۶ هجری قمری به شهر کربلا هجوم آوردند، مردم شهر را قتل عام و خانه فقیه و مرجع معروف وقت، مرحوم سیدعلی طباطبایی صاحب کتاب «ریاض المسائل» (م ۱۲۳۱هـ) را اشغال کردند و قصد جان او را داشتند که خداوند او را به نحو خارق‌العاده‌ای نجات داد. به حرم مطهر حسینی وارد شدند، اسبهای خود را در صحن مطهر بستند، ضریح حسینی را در داخل قبه شکستند و در بالای سر امام قهوه جوشانیده نوشیدند و به دیگران نوشانیدند. و انواع هتک حرمت و اسائه ادب را به آن آستانه مقدسه روا داشته و آن‌گاه از ترس مردم و دولت فرار کردند.

طرز تفکر وهابیت، بر اساس یک نوع ظاهرگرایی و اخباریت، و جمود فکری و عدم تعمق در کتاب و سنت، و عدم توجه به ارزشهای عقلی و اصول علمی مبتنی است. هر چند مذهب اشعری پیش از آن تا حدودی همین رویه را دنبال می‌کرد و اشاعره همواره در برابر عقلیون و عدلیون صف‌آرایی داشتند، اما مسلک وهابی با گرایش به روش حنبلی در این راه افراط کرده است، مسلمانان را از به کار بردن منطق و اندیشه آزاد و بینش و تعمق عقلی در نصوص کتاب و سنت، و به کار بستن قواعد اصولی در اجتهاد و استنباط احکام، و استفاده از آرای محققان، و ارج نهادن به اجماعات و شهرتهای موجود در مسائل فقهی، و بالاخره از هر نوع استدلال عقلی در عقاید و در زمینه احکام

۱- فعلاً از رده خارج شده‌اند زیرا آقای (بن‌باز) مفتی کل سعودی در حال حاضر، از خاندان آل شیخ نیست.

فرعی باز می‌دارد، و این خطر را دست کم نباید گرفت. جمود فکری و ظاهرگرایی، و نسنجیدن ظواهر کتاب و سنت با موازین عقلی، در طول تاریخ، ضربه‌های کاری به اسلام و مسلمانان، وارد آورده است و غالباً حکومت‌های اسلامی بخصوص سلسله اموی از این روش فکری حمایت می‌کرده‌اند از جمله پذیرش‌های این عقیده، اعتقاد به جبر است که بنی‌امیه از آن سوءاستفاده می‌کردند، و حکومت خود را بر اساس تقدیر الهی مشروع و مورد رضایت خدای دانستند و میان تقدیر و تشریح خلط می‌کردند.

و اینک آل‌سعود، با تکیه بر این مسلک، پرچمدار این طرز فکر در جهان اسلام است و از میان سلسله‌های گذشته حکام اسلامی، بیش از همه به سلسله اموی گرایش دارند. این بُعد عقیدتی، طبعاً یک بُعد سیاسی خطرناک را هم بدنبال دارد، و آن این که: ولی امر و خلیفه و پادشاه، نماینده خدا و مجری قضا و قدر او است و هر چه بکند مورد تقدیر و امضای الهی است و مردم جز تسلیم و رضا در برابر حکام خونخوار، نه، چاره‌ای دارند و نه حق عیبجویی و اعتراض. همین مایه فکری است که هواخواهان آل‌سعود، با علم به این که آنان، اموال بی‌شمار مسلمانان را در بسط قدرت و ارضای شهوت خواهش‌های خود صرف می‌کنند و بیش از هزار شاهزاده شهوتران و وابستگان این خاندان علاوه بر خرج‌های بی‌حساب روزمره، بانک‌های اروپا و آمریکا را از دلارهای نفتی خود پر کرده‌اند و سرمایه هر کدام سر به میلیون‌ها دلار می‌زند، در عین حال این هواخواهان به خود، حق هیچ‌گونه اعتراض را نمی‌دهند، زیرا تقدیر و رضای الهی بر این منوال جاری شده است. حتی برخی از تیره‌های اخوان‌المسلمین که در اصل مسکلی ضد استبداد و استعماری بوده است، به لحاظ گرایش فکری به مسلک و هابیت، و وابستگی اقتصادی به آل‌سعود به هیچ وجه در مجلات و مقالات و کتاب‌های خود، از این رژیم طاغوتی انتقاد نمی‌کنند. گویا مقام خلافة اللّهی آنان و حمایتشان از سنت نبوی و قیامشان در برابر بدعتها (به عقیده آنان) حریمی از عصمت و هاله‌ای از قداست به دور آنان کشیده است.

تبلیغات و پول‌های آل‌سعود، هم‌اکنون در کشورهای اسلامی، حامیانی به نام‌های «انصارالسنة» «سلفیه» (یعنی پیروان سلف صالح و صحابه و تابعین) و «اهل حدیث» برای ایشان فراهم کرده است که از آن رژیم حمایت می‌نمایند، و در آثار و مجلات و نیز در دانشگاهها و مراکز تحقیقی خود - که همه با پول آل‌سعود اداره می‌شود - برای آن رژیم آبرو به جامی‌کنند.

باری، در بُعد عقیدتی، مسلک و هابی‌گری، مسلمانان را به جمود و رکود فکری و سکوت و تسلیم سیاسی سوق می‌دهد و به همین جهت استعمار انگلیس در گذشته، و اینک آمریکا از آن حمایت کرده و می‌کند و دست او را در همه کشورهای اسلامی باز گذاشته‌اند. دولت‌های اسلامی دست‌نشانده بیگانه هم به هواخواهان سعودی اجازه تبلیغ می‌دهند، در حالی که غالباً چنین اجازه‌ای را به طرفداران انقلاب اسلامی ایران نمی‌دهند و بالاخره خطر آل‌سعود، خطر آمریکایی کردن اسلام

است و حکومت آل سعود پشتوانه اسلام آمریکایی است که نقطه مقابل اسلام انقلابی و انقلاب اسلامی است.

### بعد چهارم، بعد تبلیغی

در بعد تبلیغی، ضدیت با انقلاب اسلامی است که طرفداران زرخرید آل سعود در کشورهای اسلامی از جمله در مصر، پاکستان و هند، سدّی در قبال صدور انقلاب اسلامی محسوب می‌شوند، بسیاری از علما و وعاظ این کشورها را، سعودیها خریده‌اند و غالباً زمام تبلیغات را در دست دارند. در کشورهای غیر اسلامی، اروپا و آمریکا و آفریقا نیز اقلیتهای اسلامی غالباً از لحاظ ساز و برگ تبلیغی وابسته به کشور سعودی! هستند، با پول آنان، مسجد و مدرسه و کتابخانه و مرکز تحقیقات تأسیس می‌کنند و کتاب و مجله نشر می‌دهند.

این مؤسسات با برنامه‌های حساب شده و منظمی علیه جمهوری اسلامی ایران و شیعه سمپاشی می‌کنند و اذهان عموم را مشغول می‌سازند. گاهی اهل سنت را از شیعه‌گرایی انقلاب اسلامی می‌ترسانند و می‌گویند این یک انقلاب شیعی است و ربطی به اسلام ندارد، و عجیب است که گاهی همین قبیل مبلغان درباری در میان شیعیان عکس این را تبلیغ می‌کنند که انقلاب اسلامی سنی‌گراست. به استنباط بنده این هر دو صدا با سلسله مراتب در اصل، از یک حلقوم بیرون می‌آید و آن حلقوم آمریکا است. پولهای سعودی هم به احتمال قوی به هر دو گروه مدد می‌رساند و این احتمال را - هر چند ضعیف باشد - باید جدی گرفت و دنبال کرد. در پاکستان و هند مؤسسات و آخوندهای طرفدار آل سعود در کتابهایی که نشر می‌دهند، شیعه را به عقیده تحریف قرآن و قبرپرستی متهم می‌کنند.

در سفری که چند ماه پیش از این به هند داشتم، صف‌آرایی طرفداران سعودی و مخالفان آنان را در میان اهل سنت مشاهده کردم. معلوم شد مخالفان وهابیت، همان حامیان اصلی مذاهب اربعه‌ای اهل سنت و کسانی هستند که گرایش به تصوف و عرفان دارند همان چیزی که وهابیت، سخت با آن مخالف است. در یک دانشگاه و حوزه علمیه اهل سنت، در شهر حیدرآباد که با تهیدستی و فقر اداره می‌شود به ما گفتند سعودیها حاضرند به ما کمک کنند اما ما از آنها پول نمی‌گیریم زیرا آنان را از اسلام منحرف می‌دانیم ولی اگر شما (یعنی جمهوری اسلامی) به ما کمک کنید، می‌پذیریم.

این نکته‌ای است که مسؤولان امر تبلیغ، در خارج کشور، باید حداکثر استفاده را از آن ببرند. حمایت بی‌دریغ جمهوری اسلامی ایران از مسلمانان هند، در قتل عام چند ماه قبل که همزمان با سکوت محافل اسلامی، طرفدار سعودی هند بود بنا به گفته یکی از مسؤولان ایران در هند، اثر قابل توجهی داشته است و بگفته وی، زحمات و خرجهای چهل ساله سعودیها را بر باد داد، زیرا مسلمانان هند پی بردند که وهابیان مانند اصل رژیم سعودی، مسلمانان پوشالی هستند و هر چه استعمار بخواهد همان را انجام می‌دهند، و آنان حامیان واقعی اسلام نیستند، بر عکس جمهوری

اسلامی که بی‌باک و بی‌ملاحظه از روابط دیپلماتی، از آن مظلومان حمایت کرد، و علمای شیعه و اهل سنت طرفدار ایران، در برابر آن جنایت، مقاومت از خود نشان دادند و حتی به زندان افتادند.

## حج خونین

آنچه گفته شد حقایقی بود که تنها دست‌اندرکاران تبلیغات خارج کشور می‌دانستند این جانب به نوبه خود سالها بود که از این خط انحرافی عقیدتی سیاسی خطرناک، رنج می‌بردم و از سکوتی که همه جا را فرا گرفته بود تأسف می‌خوردم تا این که فاجعه حج خونین امسال همه چیز را روشن کرد و همه زبانه‌ها و قلمها را آزاد ساخت. و امام بزرگوار در بیانیه خود صریحاً این فرقه گمراه و رژیم جنایتکار آل‌سعود را رسوا کرد.

آری حج امسال، همه‌ی پرده‌ها را بالا زد، و همه‌ی حقایق را آفتابی کرد، گویا این هم یکی دیگر از الطاف خفیه الهی بود که با بهای خونهای پاک زایران خانه خدا، شامل حال انقلاب اسلامی گردید و معلوم شد که رژیمهای آل‌سعود و اسرائیل و صدام هر سه فرزند نامشروع یک پدر هستند، و کنار هم در برابر اسلام و انقلاب اسلامی ایستاده‌اند. و آل‌سعود هم مانند جنایتکاران اسرائیل و صدامیان عقلی، از هیچ جنایتی شرم ندارند و اگر اسرائیل سالهاست که بر سر آوارگان فلسطینی و لبنان بی‌پناه، بمب خوشه‌ای می‌ریزد، و اگر صدام، سالهاست که بر سر مسلمانان انقلابی ایران و اکراد عراق آتش می‌بارد، آل‌سعود هم بر سر آن مظلومان بی‌دفاع، سنگ و چوب و تیر و گلوله و بمب سمی می‌افشانند و همان‌طور که خون پاک حسین و فرزندانش، بنی‌امیه را رسوا کرد خون این شهیدان هم، آن رژیم طاغوتی و تحمیلی را مفتضح و رسوا خواهد کرد (وَلْتَعْلَمَنَّ نَبَأَ بَعْدَ حَیْنٍ)!

این پیروان ابوسفیان و ابولهب، روی آنان را سفید کردند، معلوم شد که اگر آل‌سعود بازارها و خیابانهای مکه شریف را به نام ابی‌سفیان و ابی‌لهب نامگذاری کرده‌اند، راه و رسم آنان را نیز در ضدیت با اسلام دنبال می‌کنند. معلوم شد که این خادمان قلبی حرمین، هیچ حرمتی برای حرمین قایل نیستند آنان در واقع «خائن‌الحرمین‌اند نه خادم‌الحرمین».

باری، حال که این فرصت، با قیمت خون صدها شهید و مجروح و مفقود به دست آمده است، لازم است همه مسلمانان جهان، بلکه همه جهانیان را از ماهیت شیطانی این رژیم منحوس و این مکتب انحرافی که خود را پرچمدار اسلام معرفی کرده است، آگاه ساخت، و این لکه ننگ را از دامن اسلام زایل کرد.

پیداست که کسی و دولتی جز نظام انقلاب اسلامی قادر نیست به طور پوست‌کننده و عریان از این قوم سخن بگوید اینک جهان، گوش و دل خود را برای شنیدن و فهمیدن باز کرده، حرمت خون

آن مظلومان هم ما را برای گفتن و نوشتن موظف و مکلف ساخته است. این گوی و این میدان... باید بگوییم، بنویسیم و ترسیم کنیم: در پرده‌ها و تابلوها، در مساجد و تکایا و بازارها، در مدارس و دانشگاهها، در مجلات و روزنامه‌ها و کتابها، در مراسم عزاداری و میدانهای ورزش و سالنهای سخنرانی، در رادیو و تلویزیون و سینماها، در شعر و نثر و خطبه و درس و در رزم و بزم... قتل عام حجاج ایرانی به دست آل سعود، همزمان با تجمع کشتیهای جنگی آمریکا و متحدانش در خلیج فارس، بُعد سیاسی فاجعه را تفسیر می‌کند. مسلماً اگر دلگرمی آل سعود، به این نیروها نبود جرأت چنین جنایتی را نداشتند، این عمل ننگین، در حقیقت لبیک و پاسخ مثبتی است به حضور آن نیروها و به‌طور حتم، از پیش طرح‌ریزی و هماهنگ با آن گردیده است و ما باید در انتظار حوادث دیگری هم در ارتباط با آن فاجعه در این منطقه باشیم، که حتماً از طرف آمریکا و امارش طرح‌ریزی شده است و تدریجاً اجراء می‌شود.

### تحلیلی از پیام امام

امتیاز دیگر حج خونین امسال، پیام مهم امام برای حجاج بیت‌الله‌الحرام است. پیامهای امام امت، هر سال، برای حجاج و همه شیفتگان اسلام و انقلاب، آموزنده و روشنگر و نسبت به دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی کوبنده و افشاگر بوده است. اما پیام امسال، مانند حج امسال، رنگ و بویی دیگر دارد، این پیام، خلاصه و فشرده اسلام و ابعاد گوناگون انقلاب اسلامی، و عصارة روح عرفانی و الهی امام است. امام، با تمام وجود و آرمانهای خدایی خود این پیام را نوشته است و هیچ مهمتی را در آن فروگذار نکرده است.

از عرفان و ولایت، تا قرآن و عترت و وحدت اسلامی، جهاد در راه خدا و شهادت، توطئه ابرقدرتها و اسرائیل و اعدان و انصار و اذنان آنان در منطقه، و تجمع احزاب اهریمنی در خلیج فارس، حمایت از محرومان و مستضعفان جهان و مسلمانان در بند و مظلوم فلسطین، لبنان، آفریقا، افغانستان، هند و عراق، اقتصاد متین اسلامی در برابر مکتبهای سرمایه‌داری و کمونیستی، نقش روحانیت در همه این صحنه‌ها، بخصوص در دفاع از محرومان و قیام بر ضد مستکبران، وارستگی روحانیت راستین، و خطر روحانی‌نماها و علمای درباری، رسالت واقع حج و ابعاد برائت از مشرکان و طاغوتها و مستکبران جهان، راهپیمایی حج و رعایت نظم و وحدت، عظمت انقلاب اسلامی و توفیق پیشرفت آن در ابعاد گوناگون و صدور انقلاب، عظمت اسلام در جهان امروز و استقبال نسل جوان از اسلام راستین، نمایاندن چهره اسلام آمریکایی، جنگ تحمیلی و انگیزه‌های شیطانی و علل تداوم آن از زمان طاغوت تاکنون، صلح تحمیلی و خطرات آن، حکام خلیج فارس و نقش آنان در جنگ...

### هجرت الی الله و شهادت

اولین نکته در این پیام آن است که در آغاز آیه شریفه «وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ... ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ...» بر قلم امام جاری شده که خود الهام گونه‌ای<sup>۱</sup> و پیامی است راجع به شهادتی که در انتظار حجاج بیت‌الله و اجر و پاداش تضمین شده آنان است.

### عرفان، اخلاص، تقوا، شهادت

این معانی در اسلام از هم جدانیستند، عرفان الهی، وارستگی و اخلاص عقیده و صدق نیت و صفای دل و تقوا، و این همه، تشنگی و عطش شهادت و فنای فی‌الله را به دنبال دارد، پیام امام که جوشش و جهش و تراوش روح عرفانی اوست مالا مال از عرفان حق و اخلاص و عشق به شهادت است در سراسر آن نثار و ایثار و فداکاری در راه خدا موج می‌زند و دلها را به سوی معشوق سوق می‌دهد:

... خالقی که با جلوه سراسر نورانی خود عوالم غیب و شهادت و سروعلن را به نعمت وجود آراسته... و با ظهور جمیلش پرده از جمالش برافکنده... و وصول به کمالات و فنای در کمال مطلق را تعلیم فرموده و سلوک الی‌الله را گوشزد کرده... در آستانه عزیمت حجاج محترم ایرانی به سوی معبد عشق و مرقد معشوق و هجرت الی‌الله و رسوله...

... خداوندا این نعمتهای بزرگ را از ما و ملت ما نگیر

خداوندا ما را به ارزش برکات خود بیشتر آشنا فرما

خداوندا بر بندگی ما و خلوص ما و اظهار عجز و ذلت ما در برابر خودت بیفز

خداوندا به ما توکل و صبر و مقاومت و رضا و توفیق جلب عنایت خود را کرامت فرما...

... زائران محترم مبدا که از احساس رشد و عظمت انقلاب خود در برابر مسلمانان دیگر کشورها به غرور و عجب گرفتار شوند...

و از شکر این نعمت بزرگ الهی که تواضع در برابر مسلمانان و مستضعفان و برادران دینی است، غافل بمانند.

... قلمها و زبانها و گفتارها و نوشتارها عاجز است از شکر نعمتهای بی‌پایانی که نصیب عالمیان شده و می‌شود...

ملاک ارزش و برتری در نزد آنان، تقوا و سبقت در جهاد گردیده است...

... من خودم را خادم یک چنین ملتی می‌دانم و به این خدمت افتخار می‌کنم و همه این برکات معنوی را از توجه پیامبر رحمة للعالمین و خاتم المرسلین می‌دانم.

۱- پیام امام پیش از آن فاجعه خونین صادر گردیده بود.



مردم و جوانان کشورهای اسلامی را به کشف و شناخت و ایجاد روابط گرم و برادرانه با این عصاره‌های فضیلت و تقوا دعوت نموده و در این فرصت، به همهٔ مسئولان کشورمان تذکر می‌دهم که در تقدّم ملاکها، هیچ ارزش و ملاکی مهمتر از تقوا و جهاد در راه خدا نیست، و همین تقدم ارزشی الهی باید معیار انتخاب و امتیاز دادن... و بالاخره جایگزین همهٔ سنتها و امتیازات غلط و مادی و نفسانی شود...

### جهاد در راه خدا و خلق و مقاومت تا مرز شهادت

صفای دل و تقوی، وارستگی نفسانی و کوشش در راه خدا و خلق تا مرز شهادت از نشانه‌های مردان خدا و سالکان راه حق است:

... که مسلمانان باید با همهٔ امکانات و وسایل لازم، به مقابلهٔ جدی و دفاع از ارزشهای الهی و منافع مسلمین برخیزند و صفوف مبارزه و دفاع مقدس خویش را محکم و مستحکم نمایند.  
... زائران عزیز، از بهترین و مقدس‌ترین سرزمینهای عشق و شعور و جهاد، به کعبهٔ بالاتری رهسپار شوند، و همچون سید و سالار شهیدان، حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام، از احرام حج به احرام حرب، و از طواف کعبه و حرم، به طواف صاحب بیت، و از تَوْضُوء زمزم به غسل شهادت و خون رو آورند...

من خون و جان ناقابلِ خویش را برای ادای واجب حق، و فریضهٔ دفاع از مسلمانان آمادهٔ نموده‌ام، و در انتظار فوز عظیم شهادتم.

... ما به این نکته نه فقط در جنگ تحمیلی، که از روز نخست شروع مبارزه، و از پانزده خرداد تاییست و دوم بهمن رسیده‌ایم، و به خوبی دریافته‌ایم که برای هدفی بزرگ، و آرمانی اسلامی الهی باید بهای سنگین پرداخت نماییم و شهدای گرانقدری تقدیم کنیم...

تجربهٔ انقلاب اسلامی در ایران، با خونهای هزاران شهید و مجروح... به دست آمده است.  
... یا دست یکدیگر را در شادی پیروزی جهان اسلام در کل گیتی می‌فشاریم، و یا همه به حیات ابدی و شهادت رو می‌آوریم و از مرگ شرافتمندانه استقبال می‌کنیم. ولی در هر دو حال، پیروزی و موفقیت با ماست و دعا را فراموش نمی‌کنیم...

... خدا را سپاس می‌گذاریم که ملت و دولت و مسئولین و ارتش و سپاه و بسیج و نیروهای مردمی و همهٔ اقشار دلاور کشورمان، در آمادگی کامل به سر می‌برند، و همه اهل جنگ و هنرآفرینان مدرسهٔ عشق و شهادتند...

... و به لطف خدا تمامی فشارها و محاصره‌های جهانی را برای نیل به این هدف بزرگ، تحمل می‌کنیم و از جنگ کردن در راه خدا خسته نمی‌شویم.

... و این ملت بزرگ ایران است که با قامتی استوار، بر بام شهادت و ایثار ایستاده است و هر روز نشاط و تحرک و فریاد او برای ادامهٔ راه بیشتر می‌شود.

... الحمد لله این کشور رسول خدا امروز میلیونها جوان داوطلب جنگ و شهادت در خود پروریده است، ودل و دیدگان ملت ما را جز رضایت حق، چیزی پر نخواهد کرد، و به همین جهت از بذل مال و جان فرزندان خویش در راه خدا لذت می‌برند.

... چرا که وقتی جوانان کشورهای اسلامی برای دفاع از مقدسات دینی خود تا سر حد شهادت پیش رفته‌اند، و برای بیرون کردن متجاوزان، خود را به دنیای حوادث و بلا زده‌اند، و زندانها و شکنجه‌ها را به جان خریدند...

... راستی وقتی پابره‌ها و گودنشینان و طبقات کم درآمد جامعه ما، امتحان و تعبد خود را به احکام اسلامی تا سرحد قربانی نمودن چند عزیز و جوان، و بذل همه هستی خود داده‌اند، و در همه صحنه‌ها بوده‌اند و ان شاء الله خواهند بود، و سرو جان در راه خدا می‌دهند، چرا ما از خدمت به این بندگان خالص حق، و این رادمردان شجاع تاریخ بشریت، افتخار نکنیم من مجدداً می‌گویم که یک این سر این کوخ‌نشینان و شهیددادگان به همه کاخ‌نشینان جهان شرف و برتری دارد.

... (خداوندا) در مسیر خدمت به بندگان ما را تا مرز قربانی خود و فرزندان و هستی‌مان، همراهی و مدد بنما...

... امت و ملت شهید داده ایران، گرچه در طول دوران مبارزه و جنگ و حوادث دیگر انقلاب، مظلومیتها و سختیها و درد و رنجهای فراوان دیده است، و جوانان و عزیزان گرانقدری را تقدیم راه خدا کرده است، ولی یقیناً وسعت مظلومیتها و سختیهایی که بر پیشوایان ما رفته است، به مراتب بالاتر از مسائل ماست.

... خداوندا تو می‌دانی که فرزندان این سرزمین، در کنار پدران و مادران خود، برای عزت دین تو به شهادت می‌رسند، و بالبی خندان و دلی پر از شوق و امید، به جوار رحمت بی‌انتهای تو بال و پر می‌کشند.

... و دل مردم ما را که برای دین تو شهید و مفقود و مجروح و اسیر داده‌اند، و سختی هجران عزیزان را به عشق لقا و رضای تو کامل کرده‌اند، شاد فرما، و همه ما را در مسیر بندگی خود عاشق و درد آشنا فرما، و شهیدان ما را از کوثر زلال ولایت خود و رسول اکرم و ائمه هدی سیراب نما.

### حمایت از محرومان و جهاد با مستکبران

دو رکن اساسی است که در سراسر این پیام تاریخی به چشم می‌خورد، و از اهداف اصلی انقلاب اسلامی و همه انبیای الهی به‌شمار آمده است:

... کتاب کریمی که ما را از برخورد انبیای معظم الهی به مستکبران جهان و جهانخواران، در طول تاریخ آگاه نموده...

... و گامهای مستکبران لرزانتر، و رسوایی کاخ سیاه برملا تر، و پریشان‌گویی و دلهره کاخ‌نشینان افزونتر...

... و لازم است در این جوی که پیش آمده است مسلمین و مستضعفان جهان، آگاهانه از آن استفاده کرده، و جمیع فرق مسلمین و مستضعفان، دست در دست هم داده، خودشان را از قید اسارت ابرقدرتها خارج نمایند.

... فریاد برائت ما، فریاد فقر و تهیدستی گرسنگان و محرومان و پابرنه‌هایی است که حاصل عرق جبین و زحمات شبانه‌روزی آنان را زراندوزان و دزدان بین‌المللی به یغما برده‌اند، و حریصانه از خون دل ملت‌های فقیر و کشاورزان و کارگران و زحمتکشان، به اسم سرمایه‌داری و سوسیالیسم و کمونیسم مکیده، و شریان حیات اقتصاد و جهان را به خود پیوند داده‌اند، و مردم جهان را از رسیدن به کمترین حقوق حقه خود محروم نموده‌اند.

... خداوندا بر ما منت بنه و انقلاب اسلامی ما را مقدمه فرو ریختن کاخ‌های ستم جباران و افول ستاره عمر متجاوزان، در سراسر جهان گردان، و همه ملت‌ها را از ثمرات و برکات، وراثت و امامت مستضعفان و پابرنه‌گان برخوردار فرما.

... صرف امتیاز لفظی و عرفی کفایت نمی‌کند که باید هم در متن قوانین و مقررات و هم در متن و عقیده و روش و منش جامعه پیاده شود...

### طرح اقتصاد اسلامی در برابر نظام اقتصادی شرق و غرب

در دفاع از محرومان و ستیز با مستکبران بین‌المللی، حضرت امام، فرهنگ منحط و ظالمانه اقتصادی شرق و غرب را به یک نسبت و با هم محکوم کرده، تأکید خود را بر حمایت از محرومان جهان و نجات آنان از شر این دو نظام استکباری و طرح نظام اقتصاد اسلامی تکرار فرموده است: و یکی از مسائل بسیار مهمی که به عهده علماء و فقهاء و روحانیت است مقابله جدی با دو فرهنگ ظالمانه و منحط اقتصادی شرق و غرب، و مبارزه با سیاست‌های اقتصادی سرمایه‌داری و اشتراکی در جامعه است، و عملاً بردگی جدیدی بر همه ملت‌ها تحمیل شده و اکثریت جوامع بشری در زندگی روزمره خود به اربابان زر و زور پیوند خورده‌اند، و حق تصمیم‌گیری در مسائل اقتصادی جهان از آنان، سلب شده است.

و علی‌رغم منابع سرشار طبیعت و سرزمین‌های حاصلخیز جهان، و آبها و دریاها و جنگل‌ها و ذخایر، به فقر و درماندگی گرفتار آمده‌اند و کمونیستها و زراندوزان و سرمایه‌داران، با ایجاد روابط گرم با جهان‌خواران، حق حیات و ابتکار عمل را از عامه مردم سلب کرده‌اند، و با ایجاد مراکز انحصاری و چند ملیتی، عملاً نبض اقتصادی جهان را در دست گرفته و همه راه‌های صدور و استخراج و توزیع عرضه و تقاضا و حتی نرخ‌گذاری و بانکداری را به خود منتهی نموده‌اند، و با القای تفکرات و تحقیقات خود ساخته، به توده‌های محروم باورانده‌اند که باید تحت نفوذ ما زندگی کرده، و الا راهی برای ادامه حیات پابرنه‌ها جز تن دادن به فقر، باقی نمانده است، و این مقتضای

خلقت و جامعه انسانی است که اکثریت قریب به اتفاق گرسنگان، در حسرت یک لقمه نان بسوزند و بمیرند، و گروهی از پرخوری و اسراف در تعیّشها، جانشان به لب آید.

به هر حال، این مصیبتی است که جهانخواران بر بشریت تحمیل کرده‌اند، و کشورهای اسلامی به واسطه ضعف مدیریتها و وابستگی، به وضعیتی اسفبار گرفتار شده‌اند.

... که این به عهده علمای اسلام و محققین و کارشناسان اسلامی است که برای جایگزین کردن سیستم ناصحیح اقتصادی حاکم بر جهان اسلام، طرحها و برنامه‌های سازنده و دربرگیرنده منافع محرومین و پابرنه‌ها را ارائه دهند، و جهان مستضعفین و مسلمین را از تنگنا و فقر معیشت، درآورند.

البته پیاده کردن مقاصد اسلام... نیازمند به زمان باشد ولی ارائه طرحها و اصولاً تبیین جهت‌گیری اقتصاد اسلام در راستای حفظ منافع محرومین و گسترش مشارکت عمومی آنان، و مبارزه اسلام با زراندوزان، بزرگترین هدیه و بشارت آزادی انسان از اسارت فقر و تهیدستی به‌شمار می‌رود.

### سیاست گرایش به محرومان و اجتناب از به قدرت رساندن ثروتمندان

امام در جابه‌جای پیام خود خطر به قدرت رسیدن ثروتمندان در نظام جمهوری اسلامی و تحویل کارهای کلیدی و سیاست اقتصادی کشور را به دست آنان، گوشزد می‌نماید:

... و باید سعی شود تا از راه رسیده‌ها و دین به دنیا فروشان، چهره کفرزدایی و فقرستیزی روشن انقلاب ما را خدشه‌دار نکنند، و لکه ننگ دفاع از مرفّهین بی‌خبر از خدا را، بر دامن مسؤولین نچسبانند.

و آنهایی که در خانه‌های مجلل، راحت و بی‌درد آرمیده‌اند، و فارغ از همه رنجها و مصیبتهای جانفرسای ستون محکم انقلاب و پابرنه‌های محروم، تنها ناظر حوادث بوده‌اند، و حتی از دور هم دستی بر آتش نگرفته‌اند، نباید به مسؤولیت کلیدی تکیه کنند، که اگر به آن جا راه پیدا کنند چه بسا انقلاب را یک شب بفروشند، و حاصل همه زحمات ملت را بر باد دهند چرا که هرگز عمق راه طی شده را ندیده‌اند و فرق و سینه شکافته نظام و ملت را به دست از خدا بی‌خبران، مشاهده ننموده‌اند، و از همه زجرها و غربت‌های مبارزان و التهاب و بی‌قراری مجاهدان، که برای مرگ و نابودی ظلم بیگانگان، دل به دریای بلا زده‌اند، غافل و بی‌خبرند.

... و بیان این حقیقت که صاحبان مال و منال، در حکومت اسلامی هیچ امتیاز و برتری از این جهت بر فقرا ندارند و ابداً اولویتی به آنان تعلق نخواهد گرفت، مسلماً راه شکوفایی و پرورش استعدادهای خفته و سرکوب شده پابرنگان را فراهم می‌کند.

و تذکر این مطلب، که ثروتمندان هرگز به خاطر تمکن مالی خود، نباید در حکومت و حکمرانان و اداره‌کنندگان کشورهای اسلامی نفوذ کنند، و مال و ثروت خود را بهانه فخرفروشی و مباحثات قرار

بدهند و بر فقرا و مستمندان و زحمتکشان، افکار و خواسته‌های خود را تحمیل کنند، این خود بزرگترین عامل دخالت دادن مردم در امور، و گرایش آنان به اخلاق کریمه و ارزشهای متعالی، و فرار از تملق‌گوییها می‌گردد. و حتی بعضی از ثروتمندان را از این که تصور کند که مال و امکانشان، دلیل اعتبار آنان در پیشگاه خداست، متنبه می‌کند.

... خلاصه کلام، این که بیان این واقعیت که در حکومت اسلامی بهای بیشتر و فزونتر، از آن کسی است که تقوا داشته باشد، نه ثروت و مال و قدرت...

و همه مدیران و کارگزاران و رهبران و روحانیون نظام حکومت عدل، موظفند که با فقرا و مستمندان و پابرهنه‌های بیشتر حشر و نشر و جلسه و مراوده و معارفه و رفاقت داشته باشند تا تمکین و مرفهین و در کنار مستمندان و پابرهنه‌ها بودن و خود را در عرض آنان دانستن و قرار دادن، افتخار بزرگی است که نصیب اولیا شده، و عملاً به القاءات و شبهات منحرفین، خاتمه می‌دهد که بحمدالله در جمهوری اسلامی ایران، اساس این تفکر و بینش در حال پیاده شدن است.

و همچنین مسئولین محترم کشور ایران، علی‌رغم محاصرات شدید اقتصادی و کمبود درآمدها، تمامی کوشش و تلاش خود را صرف فقرزدایی جامعه کرده‌اند، و همه آرمان و آرزوی ملت و دولت و مسئولین کشور ماست که روزی فقر و تهیدستی از جامعه ما رخت بر بندد و مردم عزیز و صبور و غیرتمند کشور ما از رفاه در زندگی مادی و معنوی برخوردار باشند.

خدا نیارد آن روزی را که سیاست ما و سیاست مسئولین کشور ما پشت کردن به دفاع از محرومین و رو آوردن و حمایت از سرمایه‌دارها گردد، و اغنیا و ثروتمندان، از اعتبار بیشتری برخوردار شوند.

معاذالله که این با سیره و روش انبیاء و امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام سازگار نیست، حرمت و پاکی روحانیت از آن منزّه است و تا ابد هم باید منزّه باشد.

و این از افتخارات و برکات کشور ما و انقلاب و روحانیت ماست که به حمایت از پابرهنگان برخاسته‌اند، و شعار دفاع از مستضعفان را زنده کرده‌اند.

... از آن جا که محرومیت‌زدایی، عقیده و راه و رسم زندگی ماست. جهانخواران در این مورد هم ما را آرام نگذاشته‌اند... از گرایش و روح اقتصاد اسلام، به طرف حمایت از پابرهنگان در هراسند و مسلماً هر قدر کشور ما به طرف فقرزدایی و دفاع از محرومان حرکت کند، امید جهانخواران از ما منقطع تر، و گرایش ملت‌های جهان به اسلام زیاده‌تر می‌شود، و روحانیت عزیز باید به این اصل، توجه عمیق داشته باشند...

### حمایت از مسلمانان و مستضعفان جهان و ستیز با ابرقدرتها و استعمارگران

همان‌طور که امام، از محرومان کشور ایران دم می‌زند مسلمانان در بند سایر کشورهای اسلامی و

بطور کلی مستضعفان جهان را مورد توجه قرار داده، و آن را از اصول اساسی انقلاب اسلامی دانسته و بخش وسیعی از پیام تاریخی خود را به این امر اختصاص داده است.

**فلسطین و اسرائیل:** همواره امام، زدودن لکه ننگ اسرائیل از دامن سرزمینهای اسلامی را از اهداف مقدس انقلاب اسلامی دانسته و آن اصل را زنده نگه می‌دارد که مبادا مسلمانان از آن غفلت نمایند و توطئه‌ها و سازشکاری و خیانت سران عرب و کشورهای اسلامی را نادیده انگارند:

... فریاد برائت ما فریاد برائت مردم لبنان و فلسطین و همه ملت‌ها و کشورهای دیگری است که ابرقدرتهای شرق و غرب خصوصاً آمریکا و اسرائیل به آنان چشم طمع دوخته‌اند و سرمایه آنان را به غارت برده‌اند و نوکران و سرسپردگان خود را به آنان تحمیل نموده‌اند...

ملت‌های مسلمان باید به فکر نجات فلسطین باشند و مراتب انزجار و تنفر خویش را از سازشکاری و مصالحه رهبران ننگین و خودفروخته‌ای که به نام فلسطین آرمان مردم سرزمینهای غصب شده و مسلمانان این خطه را به تباهی کشیده‌اند به دنیا اعلام، نگذراند این خائن بر سر میز مذاکره‌ها و رفت‌وآمدها، حیثیت و اعتبار و شرافت ملت قهرمان فلسطین را خدشه‌دار کنند.

این انقلابی‌نماهای کم شخصیت و خود فروخته، به اسم آزادی قدس به آمریکا و اسرائیل متوسل شده‌اند.

عجبا، که هر روز که از فاجعه خونبار غصب فلسطین بیشتر می‌گذرد، سکوت و سازش سران کشورهای اسلامی و طرح ممانعت با اسرائیل غاصب، بیشتر و حتی از تبلیغ و شعارهای بیت‌المقدس هم خبری به گوش نمی‌رسد. و اگر دولت و مردم کشوری همانند ایران، که خود در حالت دفع تجاوز و جنگ و محاصره است، به پشتیبانی از مردم فلسطین برخاسته و فریاد می‌زند و او را محکوم می‌کند، و حتی از این که یک روز هم به نام «قدس» برگزار شود وحشت نموده‌اند.

نکند که اینان تصور کرده‌اند که گذشت زمان، سیرت و صورت خیانت‌های اسرائیل و صهیونیزم را دگرگون ساخته است، و گرگهای خون‌آشام صهیونیزم، از فکر تجاوز و غصب سرزمینهای از نیل تا فرات، دست برداشته‌اند.

... مسؤولین محترم کشور ایران و مردم ما و ملت‌های اسلامی از مبارزه با این شجره خبیثه و ریشه‌کن کردن آن، دست نخواهند کشید و به یاری خداوند، از قطرات پراکنده پیروان اسلام و توان معنوی امت محمد<sup>صلی الله علیه و آله</sup> و امکانات کشورهای اسلامی، باید استفاده کرد، و با تشکیل هسته‌های مقاومت حزب الله در سراسر جهان، اسرائیل را از گذشته جنایت‌بار خود پشیمان، و سرزمینهای غصب شده مسلمانان را از چنگال آن خارج کرد.

و من همان‌گونه که بارها و در سالهای گذشته قبل و بعد از انقلاب، هشدار داده‌ام، مجدداً خطر فراگیری غده چرکین و سرطانی صهیونیزم را در کالبد کشورهای اسلامی گوشزد می‌کنم، و مراتب حمایت بی‌دریغ خود و ملت و دولت و مسؤولین ایران را از تمامی مبارزات اسلامی ملت‌ها و جوانان

غیور و مسلمان، در راه آزادی قدس اعلام می‌نمایم.

**حزب الله لبنان و مسلمانان جهان:** امام، از حزب الله لبنان، فلسطین، مردم مسلمان هند، افغانستان، آفریقا و جز آن حمایت بی‌دریغ خود را اعلام فرموده است.

... و از جوانان عزیز لبنان، که موجب سرافرازی امت اسلام، و خواری و ذلت جهانخواران گردیده‌اند تشکر می‌کنم و برای همه عزیزانی که در داخل سرزمینهای اشغالی و یا در کنار این کشور غصب شده با تکیه بر سلاح ایمان و جهاد، به اسرائیل و منافع آن ضرر می‌زنند، دعا می‌کنم. و اطمینان می‌دهم که ملت ایران، شما را تنها نخواهد گذاشت، بر خدا توکل کنید، و از قدرت معنوی مسلمانان بهره‌جویید، و با سلاح تقوا و جهاد و صبر و مقاومت، بر دشمنان حمله برید که «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»<sup>۱</sup>.

... جرم و گناه ما احیای سنت پیامبر و عمل به دستورات قرآن کریم، و اعلان وحدت مسلمانان اعم از شیعه و سنی برای مقابله با توطئه کفر جهانی و پشتیبانی از ملت محروم فلسطین و افغانستان و لبنان و بستن سفارت اسرائیل در ایران، و اعلان جنگ با این غده سرطانی و صهیونیسم جهانی و مبارزه با نژادپرستی و دفاع از مردم محروم آفریقا... بوده است.

... و همچون مسلمانان شجاع و مبارز و عزیزان حزب الله لبنان و سایر کشورها مقاومت کرده‌اند. ... امروز دولت‌ها و سرسپردگان ابرقدرتها اگر چه به جنگ جدی با مسلمانان برخاسته‌اند، و همچون دولت هند، مسلمانان بی‌گناه و بی‌پناه و آزاده را قتل عام می‌کنند.

... و از سلطه‌ای که بتخانه‌هایی چون کاخ سیاه و بر ممالک اسلامی و خون و ناموس مسلمانان و جهان سوم پیدا کرده‌اند خبر نداشته باشد.

امروز فریاد برائت ما از مشرکان و کافران، فریاد از ستم ستمگران و فریاد امتی است که جانشان از تجاوزات شرق و غرب و در رأس آنان آمریکا و اذنان آن به لب رسیده است و خانه و وطن و سرمایه‌اش به غارت رفته است.

**افغانستان:** ... فریاد برائت ما فریاد ملت مظلوم و ستم کشیده افغانستان است. و من متأسفم که شوروی به تذکر و هشدار من در مورد افغانستان، عمل ننمود و به این کشور اسلامی حمله کرد. بارها گفته‌ام و اکنون نیز تذکر می‌دهم که ملت افغانستان را به حال خود رها کنید. مردم افغانستان، سرنوشت خودشان را تعیین نموده و استقلال واقعی خود را تضمین می‌کنند. و به ولایت کرملین یا قیومیت آمریکا احتیاج ندارند.

مسلماً بعد از خروج نظامیان بیگانه از کشورشان به سلطه دیگری گردن نمی‌نهند و پای آمریکا را اگر قصد دخالت و تجاوز در کشورشان را کرده باشد، می‌شکنند.

**آفریقا:** و نیز فریاد برائت ما فریاد مردم مسلمان آفریقا است، فریاد برادران و خواهران دینی ماست که به جرم سیاه بودن، تازیانه ستم سیه‌روزان بی‌فرهنگ نژادپرست را می‌خورند...

### وحدت اسلامی در پناه قرآن و عترت

امام، در این پیام راجع به وحدت اسلامی که یک اصل مسلم اسلامی است، بسیار تأکید دارد همان‌طور که هماهنگی قرآن و عترت را که اساس مذهب و انقلاب ماست بارها یادآور گردیده است و این دو اصل مهم را از هم جدا نکرده است که هرگز جدا شدنی نیستند. امام انقلاب اسلامی را انقلاب همه امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مقدمه ظهور منجی کل، و امامت مطلقه حق می‌داند:

### قرآن و عترت... و کشور ولی الله الأعظم امام زمان ارواحنا لمقدمه الفداء

... و همه تیرها و کمانها و نیزه‌ها به طرف قرآن و عترت عظیم نشانه رفته‌اند. و هیئات که امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سیراب شدگان کوثر عشق و منتظران وراثت صالحان، به مرگ ذلت‌بار و به اسارت غرب و شرق تن در دهند.

و هیئات که خمینی در برابر تجاوز دیوسیرتان و مشرکان و کافران به حریم قرآن کریم و عترت رسول خدا و امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پیروان ابراهیم حنیف، ساکت و آرام بماند و یا نظاره‌گر صحنه‌های ذلت و حقارت مسلمانان باشد.

... که ان‌شاءالله به خدا و رسول خدا و ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلَام ... وابسته‌اند.

... ولی با تمام این احوال ما افتخار می‌کنیم که در این نبرد طولانی و نابرابر فقط بر سلاح ایمان و توکل بر خدای بزرگ و دعای بقیة الله عجل الله تعالی فرجه ... به پیروزی رسیده‌ایم...  
... و عنایات خاصه حق تعالی و توجه امام زمان ارواحنا فداء به این ملت...  
... واقعاً پیغمبر اکرم و ائمه هدی در چه غربتهایی برای...

... و به یاری خدا راه را برای منجی و مصلح کل و امامت مطلقه حق، امام زمان ارواحنا فداء هموار می‌کنیم.

... و به برکت احکام نورانی اسلام و کتاب آسمانی پیامبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پیروی از ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلَام اداره می‌شود.

... معاذالله که این با سیره و روش انبیاء و امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام سازگار نیست.

### وحدت اسلامی و قدرت مسلمانان: در این پیام بارها بر وحدت اسلامی تکیه شده است و ما

به نقل فرازهایی از آن بسنده می‌کنیم:

... جرم و گناه ما احیای سنت پیامبر و عمل به دستورات قرآن کریم، و اعلان وحدت مسلمانان اعم از شیعه و سنی برای مقابله با توطئه کفر جهانی و پشتیبانی از ملت محروم فلسطین و افغانستان و



لبنان... بوده است.

... که ان شاء الله با تحقق آن (سقوط صدام) در کنار کشورهای اسلامی سیاستی محکم و بنیادینی، برای همه کشورهای و ملت‌های اسلامی پایه‌ریزی شده است و در پرتو آن، منافع مردم از آفت و خطر مهاجمین و متجاسرین محفوظ خواهد ماند، و همه کسانی که به فکر تجاوز به حریم کشورهای اسلامی افتاده‌اند، از سرنوشت صدامیان عبرت می‌گیرند و خودشان را به خشم و غضب ملت‌ها گرفتار نخواهند ساخت.

امروز، بدون شک سرنوشت همه امت‌ها و کشورهای اسلامی به سرنوشت ما در جنگ گره خورده است...

### تجلی وحدت اسلامی در حج

... و یکی از فرصت‌های مناسب و مغتنم برای روحانیون، ارتباط با صاحب‌نظران و اندیشمندان و علمای کشورهای اسلامی است، هر چند استکبار جهانی و یا سران بعضی از کشورهای اسلامی بشدت از این نوع ملاقاتها و رابطه‌ها بیمناک، و از آن جلوگیری و مراقبت می‌نمایند، ولی برنامه‌ریزی سالم و استفاده کردن از این موقعیت مناسب برای تبادل افکار و اندیشه‌ها و پیدا کردن راه حل برای معضلات جوامع اسلامی از خواسته‌های جمهوری اسلامی ایران بوده است...

... و حج بهترین میعادگاه معارفه ملت‌های اسلامی است که مسلمانان، با برادران و خواهران دینی و اسلامی خود، از سراسر جهان، آشنا می‌شوند و در آن خانه‌ای که متعلق به تمام جوامع اسلامی و پیروان ابراهیم حنیف است گرد هم می‌آیند و با کنار گذاشتن تشخصها و رنگها و ملیتها و نژادها، به سرزمین و خانه اولین خود رجعت می‌کنند، با مراعات اخلاق کریمه اسلامی و اجتناب از مجادلات و تجملات، صفای اخوت اسلامی و دورنمای تشکّل امت محمدی را در سراسر جهان به نمایش می‌گذارند.

و مبادا... از شکر این نعم بزرگ الهی که تواضع در برابر مسلمانان و مستضعفان و برادران دینی است، غافل بمانند. در کنار خانه خدا و مرقد پیامبر اکرم بیعتها و پیوندهای دوستی و ارتباط آینده را با مسلمانان محکم کنید، و حدیث انقلاب و لطف خدا را به آنان بازگو نمایید، و از جانب من و همه ملت ایران به همه مسلمانان اطمینان بدهید که جمهوری اسلامی ایران پشتیبان شما و حامی مبارزات و برنامه‌های اسلامی شماست، و در هر سنگری علیه متجاوزان، در کنار شما ایستاده است و از حقوق گذشته و امروز و آینده شما ان شاء الله دفاع خواهد کرد، و به آنان بگویید که اقتدار و اعتبار جمهوری اسلامی ایران، متعلق به همه ملت‌های اسلامی است، و دفاع از ملت قهرمان و دلاور ایران، در حقیقت دفاع از همه ملت‌های تحت ستم است و ما با خواست خدا دست تجاوز و ستم همه ستمگران را در کشورهای اسلامی می‌شکنیم...

**رسالت و روح حج:** پیداست بخش اعظم پیام امام برای حجاج بیت‌الله در رابطه با حج است و

اینک عبوری بر محتوای آن:

اعلان برائت از مشرکان از اهداف اصلی حج است. این برائت همواره تا روز قیامت ادامه دارد. برائت از مشرکان، از برائت از ستمگران و در رأس آنان آمریکا جدا نیست، برائت از ابرقدرتها و طاغوتها فقط یک عمل سیاسی نیست که خود عین عبادت و توحید است «که مسلماً روح و پیام حج چیز دیگری غیر از این نخواهد بود.» مبارزه با جنود ابلیس از اصول اولیه توحید است و اگر مسلمانان در خانه خدا اظهار برائت نکنند پس در کجا می‌توانند اظهار نمایند، «اعلان برائت مرحله اول مبارزه و ادامه آن، مراحل دیگر وظیفه ماست و در هر زمانی جلوه‌ها و شیوه‌ها و برنامه‌های متناسب خود را می‌طلبند.» «کدام انسان عاقلی است که بت‌پرستی جدید و مدرن را در شکلها و افسونها و ترفندهای ویژه خود نشناخته باشد و از سلطه‌ای که بتخانه‌هایی چون کاخ سیاه بر ممالک اسلامی و خون و ناموس مسلمانان و جهان سوم پیدا کرده‌اند، خبر نداشته باشد...»؛ «در آن فضا و شرایط معنوی همه دلها برای تحول و پذیرفتن حق آماده است.»

**رسالت مسجد، جمعه و جماعات:** مساجد بهترین سنگر و جمعه و جماعات مناسبترین میدان تشکیل و بیان مصالح مسلمین می‌باشند. امروز دولتها و سرسپردگان ابرقدرتها اگر چه به جنگ جدی با مسلمانان برخاسته‌اند... ولی هرگز جرأت و قدرت تعطیلی مساجد و معابد مسلمین را برای همیشه ندارند و نور عشق و معرفت میلیونها مسلمان را نمی‌توانند خاموش کنند. در عین حال اگر آنان مساجد و محافل مذهبی و سیاسی علمای اسلام را به تعطیلی بکشانند...

**عظمت اسلام، انقلاب، ایران، و ملت ایران:** بخش مهمی از پیام امام در مورد رشد اسلام، در جوامع بشری از برکت انقلاب اسلامی ایران و صدور انقلاب و عظمت ملت ایران است در این زمینه فرازی چند از پیام امام استخراج کرده‌ام که تنها به برخی از آنها اکتفا می‌کنم:

... ندای اسلام براقصی بلاد جهان طنین افکنده و بیرق معنوی اسلام در اقطار عالم به اهتزاز درآمده و چشم جهانیان به سوی کشور ولی الله الأعظم ارواحنا لمقدمه الفداء دوخته شده است.

... امروز پس از سالها، کشور عزیز اسلامی ایران، از همیشه پایدارتر و ملت عظیم آن سرفرازتر...

... ملت ایران تجربه پیروزی بر کفر جهانی را در خراب شدن منازل خود بر سر کودکان در خواب، به دست آورده است و با فداکاریها و مجاهدات، انقلاب و کشور خود را بیمه نموده است...

... اسلام، موانع بزرگ داخل و خارج محدوده خود را یکی پس از دیگری برطرف و سنگرهای کلیدی جهان را فتح خواهد کرد.

ملت شریف ایران، توجه داشته باشید کاری که شما مردان و زنان انجام داده‌اید آن قدر گرانبها و پر قیمت است که اگر صدها بار ایران با خاک یکسان شود و دوباره با فکر و تلاش فرزندان عزیز شما ساخته گردد، نه تنها نکرده‌اید که سود زیستن در کنار اولیاء الله را برده‌اید، و در جهان، ابدی شده‌اید، و دنیا بر شما رشک خواهد برد، خوشا به حالتان.

... و مردم کارآزموده و متوکل ما با استعانت از ذات مقدس کبریا یگه و تنها و مظلومانه، بر مشکلات بسیاری از طرحها و عملیات و بسیج و آموزش نیروها، تا نیاز تسلیحاتی کشورمان فایق آمده‌اند...

... و از میدانهای نبرد و کارزار گرفته تا مراکز تحقیقات علمی دانشگاهها و حوزه‌ها، و از مجالس قانونگذاری و تدوین همه مقررات کشوری و لشکری، تا قوه مجریه که دست‌اندرکار حل و فصل بزرگترین مسائل اداری و اجرایی یک کشور بزرگ در حالت جنگ و جهاد و با جمعیتی متجاوز از پنجاه میلیون نفر است...

... زایران محترم کشور ایران، ارزش دستاوردهای معنوی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران را در برخورد با سایر مسلمانان بهتر درک می‌کنند...

... و از تحولی که در جوانان و اقشار دیگر ملت به وجود آمده است، و آنان را به بهشت صلابت و عفت و حیا و شرافت و آزادی و جهاد، رهنمون شده‌اند، خدا را سپاس می‌گذارند.

**جنگ تحمیلی و صلح تحمیلی:** سخن امام، در این مورد طولانی است. علل جنگ و ستیز عراق و ابرقدرتها با ما و ترس و وحشت آنان از ما تجزیه و تحلیل گردیده است و در یک کلام، جهانخواران از اسلام راستین وحشت دارند زیرا دنیای آنان را که به قیمت ستم بر محرومان به دست آورده‌اند، از دست آنان می‌گیرد. امام کشتار خونین جوانان ما را در میدانهای نبرد دنباله‌ی همان کشتارهای همگانی زمان شاه می‌داند، و همه را از آمریکای جنایتکار، و در هر حال جنگ را در رأس امور کشور دانسته است:

از آن جا که جنگ در رأس امور و برنامه‌های کشور ماست جهانخواران در آستانه پیروزی قاطع ملت ایران بر نظام پوسیده و رو به زوال عفلقیان تلاش گسترده‌ای را در جهت مشوش ساختن افکار عمومی جهانیان به کار گرفته‌اند.

دنیا از آغاز تا کنون و در تمام مراحل دفاعی ما هیچ‌گاه با زبان عدالت و بی‌طرفی با ما سخنی نگفته است...

آن روزی که صدام اولین جرقه و شعله‌های آتش جنگ را در خرمن امنیت همه کشورهای اسلامی و خلیج فارس برافروخت هیچ کس از این مدعیان صلح، جلوی آتش افروزی او را نگرفت... جرم واقعی ما از دید جهانخواران و متجاوزان، دفاع از اسلام و رسمیت دادن به حکومت اسلامی به جای نظام طاغوت ستم شاهی است...

... ولی چه کسی است که نداند شاه نوکر و مأمور آمریکا، و تمامی شهیدان و عزیزان ما خونیه و قربانیانی بودند که به خاطر آزادی، از ایران گرفته شدند... و تا توانست انتقام آمریکا را از اسلام و مسلمین گرفت، ولی کارگزار اصلی ماجرا یعنی خود آمریکا در پشت صحنه باقی مانده بود. آمریکا از اسلام راستین می‌ترسید و از قیام منتهی به حکومت عدل، واهمه داشت... دوباره آمریکا همان تیغی

را که به دست محمدرضاخان سپرده بود در کف صدام، این زنگی مست نهاد. صدام چه کرد؟ آیا صدام همان کاری را که شاه، قبل از انقلاب انجام داده بود انجام نداد؟ شاه قبرستانهای ما را از سروهای بلند آزادی پر ساخت؟ و آیا صدام... غیر از این کرد؟

... اندیشه کنند که ما در مسیر چه اهداف و آرمانی مورد تهاجم قرار گرفته‌ایم...

... و هم اکنون که به مرز پیروزی مطلق رسیده‌ایم و قدمهای آخرمان را برمی‌داریم و صدای ناآشنای صلح‌طلبی آن هم از کام ستمگران و جنگ‌افروزان، به گوش می‌رسد، و در جهان غوغا به راه انداخته‌اند و عزا و ماتم صلح‌طلبی برپا نموده‌اند و مدافع آزادی و امنیت انسانها شده‌اند... راستی چه شده است که استکبار جهانی و در رأس آن آمریکا این قدر طرفدار ملت‌ها شده است؟ و جنگ‌افروزان و آتش‌بیاران معرکه‌ها و جالادان قرن، به شرف انسانیت، و همزیستی مسالمت‌آمیز، اعتقاد پیدا کرده‌اند؟... آیا این حقیقت است یا فریب... روزی سکوت را مصلحت خویش می‌دید و امروز صلح‌طلبی را؟

... کدام انسان عاقلی است که با وجود همه شرایط مناسب و مقدمات لازم و فداکردن هزاران قربانی بزرگ، از نبرد با دشمن رو به احتضار مکتب و جامعه و کشور خود چشمپوشی نموده و به او مهلت و توان دوباره دهد تا در موقع مناسب به کشور ما حمله کند؟

### هشدار به آمریکا و کشورهای خلیج فارس!

... و من با وجود چنین شرایطی به همه‌ی سران کشورهای خلیج فارس و همه‌ی ابرقدرتهای شرق و غرب، خصوصاً آمریکا و شوروی هشدار می‌دهم و آنان را از دخالت و ماجراجویی و تصمیمات عجولانه برحذر می‌دارم... من به سران کشورهای خلیج فارس سفارش می‌کنم که به خاطر یک عنصر ورشکسته سیاسی، نظامی، اقتصادی، بیش از این، خود و مردم کشورتان را تحقیر نکنید و با توسل به دامن آمریکا، ضعف و ناتوانی خود را برملا نسازید و از گرگها و درنده‌ها برای شبانی و حفظ منافع خود، مدد نطلبید.

**سیاست ایران در خلیج فارس:** البته سیاست ما در مورد خلیج فارس از اول تاکنون صریح و روشن بوده است. جمهوری اسلامی ایران، به امنیت در خلیج فارس اهمیت زیادی می‌دهد و به همین دلیل و علی‌رغم فراهم بودن همه امکانات دریایی و هوایی و زمینی در بستن تنگه هرمز و صدمه وارد کردن به کشتیها و نفتکشها... تا به حال از سیاست صبر و انتظار و جلوگیری از گسترش جنگ پیروی نموده است...

و حتماً آمریکا باید به این نکته برسد که دخالت نظامی در خلیج فارس، صرفاً یک آزمایش نیست که یک دام بزرگ و یک بازی خطرناک است و ما و همه مسلمانان منطقه خلیج فارس حضور نظامی ابرقدرتها را نقشه و مقدمه تهاجم و حمله به ممالک اسلامی و کشور جمهوری اسلامی ایران و در ادامه حمایت از صدام تلقی می‌کنیم مسلمانان جهان با همراهی نظام جمهوری اسلام ایران، عزم

خود را جزم کنند تا دندانهای آمریکا را در دهانش خورد کنند.

**تصمیم بر ادامه جنگ تا پیروزی:** به هر حال اصرار ما در ادامه‌ی نبرد، تا رفتن صدام و حزب کثیف عراق و رسیدن به شرایط بر حق و عادلانه‌ی دیگرمان، یک تکلیف شرعی و واجب الهی است که از آن هرگز تخطی نمی‌کنیم...

... و رها کردن یک ملت و یک کشور و یک مکتب بزرگ، در نیمه راه پیروزی خیانت به آرمان بشریت و رسول خداست لذا تب جنگ در کشور ما جز به سقوط صدام فرو نخواهد نشست، و ان شاء الله تا رسیدن به این هدف، فاصله چندانی نمانده است... و از جنگ کردن خسته نمی‌شویم...  
**به خاک دیگران نظر نداریم:** ... از اول جنگ به صراحت اعلام کرده‌ایم که ایران حتی به یک وجب از خاک عراق چشم ندوخته است و مردم عراق در تصمیم‌گیریها و انتخاب حکومت خود آزادند...

**انسجام و وحدت مسئولان در مورد جنگ:** ممکن است... احیاناً آنها که خارج از مرزها نشسته‌اند. باورشان بیاید که مردم و مسئولین و ارتش و سپاه و بسیج از جنگ و ادامه آن خسته شده‌اند و یا در میان آنان بر سر جنگ، اختلاف افتاده است. و حال آن که به لطف خدا در حاکمیت جمهوری اسلامی ما اختلافی بر سر مواضع اصولی سیاسی و اعتقادی وجود ندارد و همه مصممند تا توحید ناب را در بین ملل اسلامی پیاده نموده و سرِ خصم را به سنگ بکوبانند، تا در آینده‌ای نه چندان دور به پیروزی اسلام در جهان برسند...

**مقام روحانیت و وظائف آن:** در پایان، می‌رسیم به سهمی را که امام، در پیام خود برای روحانیت و تأثیر آن در حفظ اسلام و انقلاب اسلامی قایل شده است. امام، بر نفوذ معنوی روحانیت در جامعه اسلامی و تأثیر آن در رهبری عقیدتی سیاسی مردم انگشت نهاده است و سر آن را در وارستگی و تقوی و پشت پا زدن آنان به ظواهر مادی و لذات دنیوی می‌داند:

تعجب است که چگونه بسیاری از علما و روحانیون کشورهای اسلامی از نقش عظیم و رسالت الهی و تاریخی خود در این عصری که بشریت تشنه معنویت و احکام نورانی اسلام است، غافلند. و عطش ملتها را درک نمی‌کنند...

... علما و خطبا و ائمه جمعه‌ی بلاد و روشنفکران اسلامی، با وحدت و انسجام و احساس مسئولیت و عمل به وظیفه سنگین هدایت رهبری مردم، می‌توانند دنیا را در قبضه نفوذ و حاکمیت قرآن درآورند...

... من مجدداً تأکید می‌کنم که دنیا امروز تشنه حقایق و احکام نورانی اسلام است و حجت الهی بر علما و روحانیون تمام گردیده است.

... چه حجتی بالاتر از این و چه بهانه‌ای برای سکوت و مماشات و در خانه نشستن و تقیه کردنهای بی‌مورد مانده است؟... علما و روحانیت متعهد اسلام اگر دیر عمل کنند، کار از کار می‌گذرد.

مگر نه این است که خداوند از علما پیمان گرفته است که در برابر ستم ستمکاران و ظلم جنایت پیشگان ساکت و آرام نمانند؟

مگر نه این است که علما، حجت پیامبران و معصومین بر زمین هستند؟ پس باید علما و روشنفکران و محققان، به داد اسلام برسند و اسلام را از غربتی که دامنگیرش شده است، نجات دهند...

... و آمریکا متوجه اقتدار و رهبری علما و روحانیت اسلام، و عزم جزم و اراده پولادین ملت ایران برای کسب آزادی و استقلال و رسیدن به نظام عدل اسلامی گردید...

... متأسفانه نه تنها مردم کشورها، بلکه روحانیون ممالک اسلامی اکثراً از کارایی و نقش سازنده و تعیین کننده خود در مسائل روز و سیاستهای بین المللی بی خبر هستند، و متأثر از القاءات و برداشتهای مادی. تصور می کنند که در عصر تمدن و تکنیک و صنعت و تحولات علمی و پیشرفتهای مادی، نفوذ روحانیت کم شده است و نعوذ بالله اسلام، از اداره کشورها عاجز مانده است! که به حمدالله پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری روحانیت خلاف این تصورات را ثابت نمود...

... که روحانیت ایران فقط به خطابه و وعظ و ذکر مسائل روزمره اکتفا ننموده است و با دخالت در مهمترین مسائل سیاسی کشور خود و جهان، توانسته است قدرت و مدیریت روحانیت اسلام را به نمایش بگذارد... و اتمام حجتی برای همه قایلین به سکوت و سازشکاران بی تعهد و علم فروشان بی عمل...

**ساده زیستن روحانیت:** و آخرین نکته ای که در این جا ضمن تشکر از علما و روحانیون و دولت خدمتگزار حامی محرومان، باید از باب تذکر عرض کنم و بر آن تأکید نمایم مسأله ساده زیستن و زهدگرایی علما و روحانیت متعهد اسلام است، که من متواضعانه و به عنوان یک پدر پیر از همه فرزندان و عزیزان روحانی خود می خواهم که در زمانی که خداوند بر علما و روحانیون منت نهاده است و اداره یک کشور بزرگ و تبلیغ رسالت انبیاء را به آنان محول فرموده است، از زنی روحانیت خود خارج نشوند و از گرایش به تجملات و زرق و برق دنیا که دون شأن روحانیت و اعتبار نظام جمهوری اسلامی ایران است، پرهیز کنند و بر حذر باشند که هیچ آفت و خطری برای روحانیت و برای دنیا و آخرت آنان، بالاتر از توجه به رفاه و حرکت در مسیر دنیا نیست که الحمدالله روحانیت متعهد اسلام، امتحان زهدگرایی خود را داده است، ولی چه بسا دشمنان قسم خورده اسلام و روحانیت، بعد از این خدشه دار کردن چهره این مشعلداران هدایت و نور، دست به کار شوند، و با کمترین سوژه ای به اعتبار آنان لطمه وارد سازند که ان شاء الله موفق نمی شوند...

**روحانی نماها، جاهلان متنسک و علمای درباری:** امام امت خطر روحانی نماها و آخوندهای درباری حکومتهای اسلامی را همواره گوشزد می کند و در این پیام مهم تاریخی، از این امر خطیر سکوت نفرموده است و خاطر نشان کرده که خطر این گروه در ردیف جهانخواران و

منافقان است:

... که مسلماً جهانخواران و دشمنان ملت‌ها بعد از این آرام نخواهند داشت و به حیل‌ها و تزویرها و چهره‌های گوناگون، متمسک می‌شوند، و روحانی‌نماها و آخوندهای درباری و اجیرشدگان سلاطین و ملی‌گرایان و منافقین، به فلسفه‌ها و تفسیرها و برداشتهای غلط و منحرف، رو می‌آورند و برای خلع سلاح مسلمانان، و ضربه زدن به صلابت و ابهت و اقتدار امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به هر کاری دست می‌زنند. چه بسا جاهلان متنسک بگویند که قداست خانه‌حق و کعبه‌ی معظمه را به شعار و تظاهرات و راهپیمایی و اعلان برائت نباید شکست و حج جای عبادت و ذکر است نه میدان صف‌آرایی و رزم...  
... راجع به علما و روحانیون کشورهای اسلامی... و به جای نوشتن و گفتن لاطائلات و کلمات تفرقه‌انگیز و مدح و ثنای سلاطین جور، و بدبین کردن مسضعفان به مسائل اسلام و ایجاد نفاق در صفوف مسلمین به تحقق و نشر احکام نورانی اسلام همت گمارند...

آیا برای علمای کشورهای اسلامی ننگ آور نیست که با داشتن قرآن کریم و احکام نورانی اسلام و سنت پیامبر اکرم و ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام، احکام و مقررات کفر، در ممالک اسلامی تحت نفوذ آنان پیاده شود و تصمیمات دیکته شده‌ی صاحبان زر و زور و تزویر و مخالفان واقعی اسلام اجرا گردد و سیاست‌گذاران کرملین یا واشنگتن دستورالعمل برای ممالک اسلامی صادر کنند؟...

... در توصیه به علمای متعهد... و در این راستا دو چهره‌ها، و روحانی‌نماها و دین به دنیا فروشان و قیل و قال‌کنندگان را از خود و از کسوت خود برانند و اجازه ندهند که علمای سوء و تملق‌گویان ظلمه و ستمگران، خود را به جای پیشوایان و رهبران معنوی امت‌های اسلامی بر مردم تحمیل کنند و از منزلت و موقعیت معنوی علمای اسلام، سوء استفاده کنند...

روحانیون متعهد اسلام باید از خطر عظیمی که از ناحیه‌ی علمای مزدور و سوء و آخوندهای درباری، متوجه جوامع اسلامی شده است سخن بگویند چرا که این بی‌خبران هستند که حکومت جائران و ظلم سران وابسته را توجیه، و مظلومین را از استیفای حقوق حقه خود منع، و در مواقع لزوم به تفسیق و کفر مبارزان و آزادیخواهان در راه خدا، حکم می‌دهند که خداوند همه ملت‌های اسلامی را از شرّه و ظلمت این ناهالان و دین‌فروشان نجات دهد.

باری تجزیه و تحلیل این پیام تاریخی و این منشور انقلاب اسلامی نیاز به نوشتن یک کتاب دارد و در اینجا فرصت بیش از یک اشاره نیست...



بازگشت به فهرست

## موضع ایران اسلامی در جهان و انتظار مسلمانان و مستضعفان از آن

این شماره از مجله مشکوٰة آخرین شماره سال ۶۶ به لحاظ مشکلات چاپی و جز آن با دو ماه تأخیر از وقت مقرر خود، راهی چاپخانه می‌گردد. در عین حال خدای را سپاس که تا این حد توفیق رفیق گشت و کاری انجام گرفت که تا حدود زیادی نظر محققان و صاحب‌نظران را به خود جلب کرد و نامه‌های تشویق و تقدیر آنان باعث دلگرمی و تشویق ما گردید همان‌طور که راهنمایان و انتقادشان مایهٔ سپاس و باعث توجه ما است.

### سالی که گذشت

سال گذشته مانند سالهای پیش از آن برای جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی ایران مآمال از حوادث تلخ و شیرین بود. این توالی و تتابع و استمرار تلخیها و شیرینیها و شادیها و ناکامیها برای امتی بپاخاسته و تلاشگر و انقلابی عظیم و گسترده، امری طبیعی است که انقلاب پس از پیروزی مانند روزهای پیش از پیروزی، راهی بس دراز و پر از سنگلاخ و نشیب و فراز در پیش دارد و باید همواره با مشکلات طاقت‌فرسا دست و پنجه نرم کند.

اصولاً انقلاب راستین؛ معیارها را دگرگون و امتیازات و منافع نامشروع را تهدید می‌کند و خود بخود دشمن برانگیز و در حال تحدی با رقیبان است. انقلاب اسلامی در قبال سخنان باطل، سخنی حق بر زبان دارد و بی‌وقفه با باطل در ستیز است و اگر نباشد انقلاب نیست و یا لااقل انقلاب اسلامی نیست و این سنت همیشگی حامیان حق و باطل، و راهیان خیر و شر، و جنود رحمان و شیطان است که همواره با یکدیگر گلاویز بوده و خواهند بود و این راه، تا قیام قیامت ادامه دارد،



رکود و توقف در آن، به معنی پایان حرکت انقلابی و آشتی حق و باطل است و به قول مولانا:  
 رگ است این آب شیرین و آب شور در خلائق می‌رود تا نفخ صور  
 و به قول اقبال لاهوری:

ما زنده از آنیم که آرام نداریم موجدیم که آسودگی ما عدم ماست  
 در این نبرد دائم، گاهی پیروزی و کامیابی از آن حق و گاهی به صورت ظاهر از آن باطل است اما  
 سرانجام، حق پیروز است. در این زمینه قرآن می‌فرماید: «إِنَّ يَمَسُّكُمْ فَرَحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ فَرَحٌ مِثْلُهُ وَ  
 تِلْكَ الْآيَاتُ نَدَاؤُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»<sup>۱</sup>.  
 اکنون در این فرصت کم و کوتاه از باب مقدمه بحث اصلی، بر ابعاد سیاسی و نظامی و رؤوس  
 حوادث و رویدادهای کشور در ماههای اخیر مروری گذرا می‌کنیم تا بعداً بطور روشن، موضع  
 کنونی ایران اسلامی را در جهان اسلام و انتظاری که مردم مسلمان و بطور کلی مستضعفان جهان از  
 آن دارند بازگو کنیم.

در خلال این بحثها، خوابهای پریشانی که دشمنان انقلاب اسلامی برای آن می‌بینند و نقشه‌هایی  
 که می‌کشند خودبخود برملا خواهد شد که این خود نیز در برداشت و شناخت درست موضع کنونی  
 ایران، بسیار مهم است زیرا موضع حقیقی ما را دشمنان و دوستان ما تعیین می‌کنند و تا دوست و  
 دشمن و عوامل مساعد و مخالف و زمینه‌های فتح و پیروزی و ضعف و زبونی و نظرگاههای  
 امیدبخش و یأس‌آور و افقهای روشن و تاریک و راههای سود و زیان معلوم نشود، ارزیابی صحیح  
 موقعیت کنونی ایران میسر نمی‌باشد و طبعاً توقعات و انتظاراتی که از آن هست همچنان مجهول و  
 مکتوم خواهند ماند.

### در بُعد نظامی

در یکسال گذشته در جبهه جنگ، تحولات عظیمی رخ داد؛ از آن جمله در طرف ایران  
 واپس‌گیری مهران و چند پیروزی دیگر و در رأس همه «والفجر ده» بود که بسیج همگانی مالی و  
 جانی را به دنبال داشت. اما از سوی دشمن وارد کردن ناوگان آمریکا و دوستانش در خلیج فارس بود  
 که سرانجام به یک همکاری آشکار آمریکا و کویت و رژیم حجاز در خلیج فارس و منطقه «فاو» و  
 هجوم این نیروهای مشترک از زمین و هوا و دریا به جمهوری اسلامی ایران منتهی گردید، گر چه  
 دشمن این پیروزی را به حساب شخص خود می‌گذارد اما بر کسی پنهان نیست که هجوم همزمان  
 ناوگان آمریکا به سکوهای نفتی و قایقهای ایران در دریا، و شرکت کویت از راه جزیره بویان در  
 زمین و هلیکوپترهای آمریکا در هوا و بنا به روایتی شرکت نیروی ضربتی اسرائیل و مصر که چند

روز پیش از آن در بحرین پیاده شدند، اینها همه ابعاد این همکاری را روشن کرد. همچنین از سوی دشمن، بکار گرفتن موشکهای روسی بروی شهرها از جمله تهران و قم و بمبهای شیمیایی در حلبچه و فاو و نقاط دیگر را باید به خاطر آورد.

### در بُعد سیاسی

اما در بُعد سیاسی، نخست باید از حرکت فعال دیپلماسی ایران با شرکت هیأت جمهوری اسلامی به سرپرستی ریاست جمهور و سخنرانی ایشان در جلسه مجمع عمومی سازمان ملل یاد کرد؛ این حرکت سیاسی اهداف و آرمانهای انقلاب اسلامی و موضع بحق ایران را در رسانه‌های گروهی غرب و شرق به معرض داوری افکار عمومی جهان گذاشت. مسلماً تا آن زمان رادیو و تلویزیونهای آمریکا و اروپا، چنان تحلیل منطقی از انقلاب اسلامی و دعاوی ایران علیه عراق را پخش نکرده بودند. مصاحبه‌های جنبی رئیس جمهور در جمع خبرنگاران کشورهای سراسر جهان، در زیر سقف سازمان ملل، به نوبه خود بسیار مؤثر و مکمل آن سخنرانی بود که وجدانهای خفته و یا غافل و بی‌خبر جهان را بیدار کرد و نباید آن را دست کم گرفت و یا در کشاکش انقلاب آن را فراموش کرد.

قطعه‌نامه ۵۹۸ سازمان ملل نیز به نوبه خود گامی مثبت در راه وصول به حقوق ایران بود و باید آن را یک موفقیت سیاسی به‌شمار آورد، زیرا برای اولین بار در آن، سخن از شناسائی متجاوز رفته بود؛ موضعگیری حکیمانه جمهوری اسلامی ایران که نه آن را رد کرد و نه در بست پذیرفت و تنها خواستار تسریع در پیاده کردن این ماده شد، نیز حاکی از منطق استوار و منصفانه ایران در قبال مسأله جنگ تحمیلی بود. عکس‌العمل و راه‌پیمایی میلیونی بی‌سابقه ملت ایران پس از حضور آمریکا در خلیج فارس را می‌توان حرکت سیاسی دیگری به‌شمار آورد که هدف آن، مستقیماً ضربه زدن به آمریکا بود و حقد و کینه ملت ما را از این تجاوزگر بین‌المللی به نمایش گذاشت.

اما پیش از این جریانها که صرفاً حرکت‌های سیاسی بودند، حادثه خونین سال گذشته را باید به خاطر آورد که در بُعد نظامی به دست عامل سرشناس آمریکا رژیم حجاز طی یک برنامه از پیش طرح‌ریزی شده صورت گرفت؛ اما این حرکت نظامی از طرف دشمن در خانه خدا و در حرم امن الهی در بُعد سیاسی، به سود ایران کارگر افتاد، و بیش از پیش از همکاری این رژیم با آمریکا و رژیم عفرقی بغداد و ملاً با رژیم اشغالگر قدس پرده برداشت، زیرا این حمله، صرفاً به خاطر جلوگیری از شعار مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل و مرگ بر صدام، انجام گرفت و مسلماً هر شعار دیگری از طرف حجاج ایرانی با چنان عکس‌العملی مواجه نمی‌شد.

در این فاجعه، چهره ننگین استعماری حکمرانان حجاز کاملاً نمایان شد و بیش از یک میلیون و نیم حاجی پیام رسان این واقعیت تلخ به جهان اسلام بودند؛ این حادثه چیزی شبیه به فاجعه کربلای

حسینی بود که آبروی کم رنگ حُکام بنی‌امیه را بکلی از میان برد و به سقوط یک شاخهٔ اموی (خاندان ابوسفیان) منتهی شد. همان‌طور که قطع رابطهٔ رژیم حجاز (همزمان با تحرک نظامی عراق - آمریکا در فاو و خلیج فارس) به منظور عدم شرکت حجاج ایرانی در حج، و بالتیجه جلوگیری از آن شعارها صورت گرفت و اعلان منع شرکت حجاج فلسطینی در حج امسال از طرف رژیم اشغالگر قدس، نیز مکمل این هدف بود و از توطئهٔ آمریکایی، سعودی، علفقی، اسرائیلی پرده برداشت؛ همان‌طور که پرتاب موشکهای روسی بر شهرهای ایران در راستای این همکاری چند بُعدی و اعتراف روسها به روسی بودن موشکها، و در عین حال سکوت مرگبار این ابرقدرت شرقی در این امر و نیز در مورد بمباران شیمیایی عراق، و در حضور ناوگان آمریکا در خلیج فارس و هجوم آن به منافع ایران، سکوت مسکو در برابر این حوادث (بجز شعارهای توخالی که صرفاً برای خالی نبودن عریضه بود) همه و همه از یک همکاری وسیع دو ابرقدرت شرق و غرب نیز پرده برداشت.

از این همکاری آشکار و رسوا، این نکته آشکار شد که منافع دو ابرقدرت در قبال هم هر چه باشد و به هر قیمت تمام شود ولو به بهای خارج کردن موشکهای هسته‌ای میان‌برد از اروپا از سوی آمریکا، و خروج نیروهای شوروی پس از حدود هفت سال جنگ خونین و خانمان‌برانداز و در عین حال بی‌ثمر، از افغانستان، از سوی روسها، و گذشت طرفین از هر نوع منافع دیگری در سراسر جهان و فدا کردن این منافع در برابر واهمه‌ای که دو ابرقدرت از جمهوری اسلامی ایران دارند، بسیار ناچیز و قابل گذشت است. باید هر طور شده این یخهای منجمد در روابط دو ابرقدرت آب شود تا طرفین با خیال راحت نیروهای خود را علیه این انقلاب نوپای اسلامی بسیج کنند مگر این انقلاب جوان در جهان پهناور، چه نقشی دارد که تا این حد شرق و غرب بطور یکسان از آن حساب می‌برند؟

هیچ؛ همان شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» که از روز نخست بر زبان آورد و تا این لحظه و مسلماً تا هر وقت دیگر بر سر آن ایستاده است. این سخن، به مذاق هیچ یک از دو ابرقدرت شرق و غرب و هواخواهان آنان جور نمی‌آید و تحمل شنیدن آن را ندارند و با تمام امکانات درصدد خاموش کردن این صدا هستند که دیگر کشورهای اسلامی و ملت‌های مستضعف نشنوند و از آن درس نگیرند، همان‌طور که ملت مستضعف و محروم فلسطین شنید و از آن درس گرفت.

پس، آنچه دو ابرقدرت را با همهٔ تضادها و تقابلهای عمیق بین آنان به همسویی و همیاری علیه جمهوری اسلامی، وادار کرده است همان شعار سه بُعدی «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» است. آنان می‌گویند اکنون که این انقلاب شرقی و غربی نیست برای هیچ یک از ما قابل تحمل نیست. آمریکا شعار شرقی بودن کشورهای بلوک شرق را و نیز شوروی شعار غربی بودن بلوک غرب را تحمل می‌کنند اما شعار «نه غربی، و نه شرقی» را به هیچ وجه تحمل نمی‌کنند و به قول معروف «دیگی که برای ما نمی‌جوشد بگذار نجوشد» بخصوص که این شعار، از نظر آنان عنصر ناآشنا و خطرناک دیگری را با خود دارد و آن عنصر اسلامی بودن انقلاب است. جهان سیاست و

استکبار حاکم بر شرق و غرب، جهان ضد الله است، چه طور می تواند یک انقلاب اسلامی را که صد درصد خدایی است تحمل کند و یا با آن همزیستی داشته باشد؟

باری، به نظر ما زمزمه حل اختلاف دو قطب سیاسی جهان، و به تبع آن همزیستی صلح آمیز دو بلوک شرق و غرب در چند سال گذشته، یعنی از اوایل انقلاب اسلامی که گام به گام در حال پیشرفت است و هر روز در یک نقطه از نقاط اختلاف به توافق می رسند، و یک گره کور را باز می کنند؛ بطور حتم نقشه ای است که از همان آغاز استقرار و ثبات نظام جمهوری اسلامی ایران جهت مقابله با آن طرح ریزی شده است و موضوع گفتگوی سران شرق و غرب اعم از کارتر یا ریگان با برژنف یا گرباچف، در درجه اول، همپاری علیه ایران بوده است از جمله در مسأله جنگ تحمیلی علیه ایران، به نظر می رسد هیچ یک از طرفین، گامی در این جهت برنداشته است جز با اطلاع و موافقت طرف دیگر.

مثلاً می توان اطمینان حاصل کرد در کنفرانس ژنو در مورد حل مسأله افغانستان، حمله ناوگان آمریکا به سکوه های نفتی و قایق های ایران، مورد توافق قرار گرفته است و الا شوروی در برابر آن سکوت نمی کرد. این رشوه ای است که شوروی به آمریکا داده است تا در عوض مسأله بغرنج ولاینجل افغانستان، که دامی برای روسها است همچون جنگ های کره و ویتنام برای آمریکا، این مسأله به دلخواه روسها حل شود و مسأله از حل صحیح (ملت افغانستان - شوروی) به حل استعماری (آمریکا - شوروی) بدل شود هر چند حقوق و منافع ملت مبارز و مسلمان افغانستان نادیده گرفته شود و خون بیش از یک میلیون شهید و ضایعات مالی و بدنی میلیونها آواره و مجروح هدر رود که برود مانعی ندارد.

و هر چند، این همکاری آمریکا - شوروی، ماسک ضد امپریالیستی بودن را از چهره روسها بزداید و هر چند باعث شود هواخواهان روسها در جهان (اگر هواخواه واقعی و معتقدانی داشته باشند) دست از اعتقاد و اخلاص خود بردارند زیرا برای العین می بینند که قطب و مرشد سیاسی شان آشکارا علیه منافع ملت مظلوم افغانستان و یا انقلاب نوپای ایران، با دشمن خود در یکسوی قرار گرفته است، و هر چند این میدان، به این نتیجه برسند که روس و آمریکا الگوهای سرمایه داری و سوسیالیسم، پشت و روی یک سکه هستند، هر دو به یک نسبت امپریالیست و ضد مردمی و ضعیف گشند.

از دست دادن این آبروی مصنوعی برای روسها بسیار گران تمام می شود اما در برابر خطر انقلاب اسلامی (که نشانه هایی از سرایت آن به داخل مسلمانان شوروی نیز به چشم می خورد) چاره ای از آن نیست بگذار این آبرو برباد رود.

همپاری کشورهای عضو اوپک با پادرمیانی و پافشاری رژیم آمریکایی حجاز، برای پایین آوردن بهای نفت و بالا نگهداشتن میزان صادرات نفتی نیز، همان طور که بی بی سی هم آن را در تفسیر

سیاسی خود پذیرفته صفحه دیگری از همکاری علیه اقتصاد جمهوری اسلامی ایران است هر چند این عمل باعث میلیونها دلار زیان در هر روز بر صادرکنندگان نفت و حتی خود حجاز باشد مانعی ندارد.

باری از برشمردن این حرکت‌های پنهان و آشکار و توطئه‌های شرق و غرب و اقمار آنان علیه ایران، می‌خواهیم در رابطه با موضع ایران در جهان که نیمی از بحث اصلی ما است چند نتیجه بگیریم:

### ۱- قدرت‌نمایی در جبهه‌ها نقش عمده را به عهده دارد

تلاش جوانان جان بر کف ما در جبهه‌های نبرد بیش از آنچه ما تصور می‌کنیم در مقیاس جهان، اهمیت دارد و باعث خوف و وحشت ابرقدرتها و اذنباشان گردیده است. سردمداران شرق و غرب و حتی کسانی مانند هیکل، روزنامه‌نویس معروف مصری صریحاً می‌گویند اگر ایران در این جنگ پیروز شود، دولتهای عرب تا اقیانوس اطلس به خطر خواهند افتاد، معنی این سخن این است که تنها عراق، سپر بلای این دولتهای دست نشانده است و با سقوط این رژیم بعثی، حاکمان سعودی، کویت، مصر، مراکش و تونس در برابر آن، تاب مقاومت نخواهند آورد پس عملاً همه این دولتها باید در صحنه جنگ حضور یابند تا بتوانند به حیات خود ادامه دهند.

گر چه ممکن است این سخن، صرفاً به منظور بسیج این دولتها علیه ایران به حمایت عراق گفته شده باشد، اما آمادگی ملت‌های مسلمان در این مناطق برای برقراری نظام اسلامی، دلیل است که آن گفته عبث نیست و از یک نوع واقعیتی برخوردار است.

### ۲- اسرائیل از ما چشم می‌زند

از آنهمه نزدیکی دولتهای عرب به رژیم اشغالگر قدس، که پس از انقلاب ایران روز بروز در حال گسترش است، باید به عظمت و اُبّهت این انقلاب و به کاربرد نیروی مقاومت ما در جبهه‌ها پی برد، مسلماً اسرائیل از این قدرت چشم می‌زند، چرا از آن نترسد؟ در حالی که موج انقلاب اسلامی در بیخ گوش وی تا داخل خانه‌ها و کوخها و خیمه‌های مردم مستضعف فلسطین راه یافته و نیز در همسایگی اسرائیل هزاران جوان حزب‌الله لبنانی را بسیج کرده است، کسانی که سالیانی دراز درگیر فشار حکومت مارونی لبنان احساس محرومیت سیاسی می‌کردند، و اینک روح تازه‌ای در کالبد آنان، دمیده و توانستند مهاجمان صهیونیسم و فرانسه و آمریکا را در یک لحظه از کشور خود بیرون بریزند و نقش عمده را در قلمرو منطقه بدست گیرند.

### ۳- ابرقدرتها از ما واهمه دارند

مسئلاً انقلاب اسلامی ایران، منافع ابرقدرتها را در خلیج فارس به خطر انداخته است و با پیروزی ایران در این جنگ، دیگر حتی جای قدمی برای آنان در خلیج فارس باقی نمی ماند، و این به منزله قطع رگ و تین و شریان حیات اقتصادی و سیاسی آنان است. کارشناسان می گویند ۸۰٪ نفت جهان در این نقطه از جهان ذخیره شده و مرتباً از این آبراه صادر می گردد، بنابراین، ارزش دارد که آمریکا این رسوایی را در سطح بین المللی به خود بخرد و ماسک بی طرفی در جنگ ایران و عراق را از چهره برگیرد که حتی کیسینجر هم دخالت آمریکا در خلیج فارس به بهانه حمایت از نفتکش ها را با بی طرفی اعلام شده این کشور مغایر دانست ولی به حرف او گوش ندادند. پس ما باید به اهمیت کار و وضع خود بهتر پی ببریم که گلوگاه استعمار را در دست داریم. و استعمار می خواهد به هر قیمت شده خود را از دست ما برهاند.

### ۴- طرف ما در جنگ تنها عراق نیست

باید باور کنیم که طرف ما در این جنگ تنها عراق نبوده و نیست بلکه در درجه اول ابرقدرت های جهانخوار اعم از شرقی و غربی و در درجه بعد حُکام دست نشانده آنان در منطقه هستند که با ما می جنگند، باید موضع خود را در برابر همه آنان کاملاً درک کنیم و همسوی این موقعیت گام برداریم و عمل کنیم.

### ۵- دوستان ما همه جا با ما نیستند

باید توجه داشت که حتی کشورهای اسلامی معدود عربی و غیر عربی که ظاهراً با ما روشی دوستانه دارند نمی توان آنان را صددرصد حامی نظام جمهوری اسلامی دانست بلکه آنان با ایران در پاره ای از مواضع سیاسی اش دوست هستند. مصلحت سیاسی آنان آن است که در قبال دشمنانشان با ما دوست باشند و یا لاقلاً با ما مماشات نموده و ما را تحمل نمایند، و شاید هم منافقانه رفتار کنند. ما بدون اینکه از کشور خاصی نام ببریم علت این موضع گیری را چنین توجیه می کنیم:

اول - این قبیل از کشورها در واقع یا شرقی هستند یا غربی و یا هم شرقی و غربی، معنی این سخن آن است که آنان دارای سیاست مستقلی نیستند و این در حالی است که جمهوری اسلامی ایران فریاد می زند که نه شرقی است و نه غربی، و در برابر دو بلوک شرق و غرب کاملاً مستقل و بلکه در واقع ضد قدرتهای استکباری و استعماری جهان است، در این صورت، آن دولتهای دوست، چطور می توانند همه جا و در هر شرایطی با ما در یک موضع سیاسی، چه برسد به یک سنگر نبرد قرار گیرند؟ و به اصطلاح علمی (آنان بشرط شیء اند و ما بشرط لا) و این دو با هم جمع نمی شوند،

ما به هر دو ابرقدرت «نه» می‌گوئیم و آنان به یکی یا به هر دو (بلی) می‌گویند. به قول علما آن (لا بشرط) است که (یجتممع مع الف شرط). پس آنان با ما موافق مشروط‌اند نه مطلق.

دوم - فرضاً اگر هم برخی از این کشورهای دوست صددرصد با ما موضع سیاسی مشترکی داشته و مانند ما نه شرقی و نه غربی باشند (که خیلی بعید است) اما بطور حتم، هیچ یک از آنان در عنصر سومی که ما روی آن تأکید داریم یعنی نظام حکومت اسلامی، با ما هم موضع نیستند زیرا نظام حکومتی آنان، پیرو نظامهای موجود جهان است و بر اساس اسلام و قوانین آسمانی بنا نشده است. آنان، از این بابت نه تنها با جمهوری اسلامی ایران، همسو و یا بی‌طرف نمی‌باشند که طبیعتاً مخالف هم هستند و از انقلاب اسلامی وحشت دارند و از نفوذ آن به درون کشورهای خود جلوگیری می‌کنند؛ رفتار آنان در حوادث و رویدادها، این موضع موافقت مشروط آنان را در قبال جمهوری اسلامی، کاملاً روشن می‌کند، مثلاً در جنگ تحمیلی، دشمن ما را محکوم، و ما را لفظاً یا عملاً یاری می‌دهند، حمله آمریکا را در خلیج فارس به سکوه‌های نفتی و قایق‌های ایرانی رد می‌کنند. اما در روز جهانی قدس با ایران ابداً همکاری نمی‌کنند و تاکنون به گوش ما نخورده است که مثلاً در کشورهای سوریه و لیبی که بیش از دیگران در جنگ با ما همدردی نشان می‌دهند تظاهرات و راهپیمایی صورت گرفته باشد و یا اخبار این راهپیماییها و تظاهرات ضد اسرائیلی مردم ایران را در رادیو تلویزیونها و روزنامه‌های خود، منعکس کنند؛ بعلاوه این دو کشور و الجزایر نیز در بیانیه‌های مشترک خود با ایران، سعی می‌کنند از هجوم اشغالگران شوروی به افغانستان نام نبرند. نمونه دیگر، یکی از استادان عرب که هنگام پیروزی انقلاب اسلامی ایران در الجزایر بود می‌گفت موج انقلاب اسلامی تمام الجزایر را فراگرفت و ملت و دولت همصدا با هم از آن استقبال کردند تا اینکه یکی از وزرای رژیم حجاز به الجزایر آمد و به سران آنان گفت شما می‌دانید دارید چه می‌کنید؟ با این وضع شما فردا نمی‌توانید حکومت خود را نگه دارید و مردم دیر یا زود حکومت اسلامی تشکیل خواهند داد<sup>۱</sup>. با این حرف، دولت الجزایر از خواب بیدار شد و از آن پس با شدت از انقلاب اسلامی و پی‌آمدهای آن در الجزایر ممانعت به عمل آورد، و حتی از دخول دانشجویان دختر با حجاب اسلامی به دانشگاهها که در حال گسترش بود شدیداً جلوگیری کرد.

نظیر این وضعیت، از مصر، تونس، ترکیه و بسیاری از کشورهای اسلامی دیگر نقل می‌شود که در آغاز انقلاب اسلامی همراه ملتها، دولتها نیز روی خوش به آن نشان دادند ولی تدریجاً از آن فاصله گرفتند و ترس و واهمه از گسترش آن در میان ملتهای مسلمان، همه سردمداران کشورهای اسلامی را فراگرفت و گویا سلسله جنبان و سرخیل این سیاست پیشگیری از نفوذ انقلاب اسلامی به درون کشورهای اسلامی و اقلیتهای مسلمان در سراسر جهان، کشور ضد اسلامی عربستان سعودی است که پرچمدار اسلام آمریکایی نیز می‌باشد.

۱- حوادث دو سه سال اخیر الجزایر، این گفته را تأیید کرد.

## ۶- جمهوری اسلامی ایران در خط خود تنها است

از آنچه گفته شد در رابطه با دولتهای اسلامی و ابرقدرتهای جهانخوار و بلوک شرق و غرب، این حقیقت روشن شد که جمهوری اسلامی در قلمرو سیاست جهانی، تنها است تنهای تنها، همانطور که حق در برابر باطل تنها است همانطور که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تنها است. رسول اکرم فرمود: **بُدِيَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا وَ سَيُعُودُ غَرِيبًا فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ** خدا هم فرموده است: **«وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ»**<sup>۱</sup>.

آری باید به این حقیقت تلخ کاملاً توجه داشته باشیم که ما در میان قدرتها و سیاستهای حاکم بر همه کشورهای بدون استثناء تنها هستیم زیرا آن قدرتها به رسم ستم و جور و زورگویی و برخلاف مقررات الهی، روی کار آمده‌اند، و ظلم و جور نقطه مقابل عدل، و حق نقطه مقابل باطل است، و شرک ضد توحید است و با هم جمع نمی‌شوند.

معنی این سخن این نیست که ما با همه اعلان جنگ دهیم و حتی از دولتهای دوست هم ببریم. خیر، به عکس، با علم به این واقعیت، باید عاقلانه حساب کنیم. با این تجزیه و تحلیل نمی‌خواهیم مانند برخی تندروان بگوییم پس باید به سیم آخر زد و یکسره به پرخاشگری و قطع روابط پرداخت. تاکنون این جانب چند سخنرانی از جناب آقای وزیر امور خارجه در دانشگاه علوم اسلامی رضوی و سخنرانهایی از جناب آقای مدیر کل روابط فرهنگی آن وزارتخانه در دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مشهد در باره همین روش حکیمانه سیاست خارجه ایران، شنیده‌ام و آن را می‌ستایم و با برخی تندروها که نتایج خوبی هم نداشته است موافق نیستم عمده آن است که هر روش منطقی و حکیمانه‌ای که پیش می‌گیریم باید با وقوف کامل از تنهایی سیاسی ما و با شناخت صحیح سیاست دیگران باشد و از کشورهای دیگر انتظار نابجا نداشته باشیم.

روش مدارا با دیگران از سنتهای اسلامی است و رسول اکرم به گواهی سیره درخشان آن بزرگوار در این سنت، مقتدای ما است و شواهد بسیاری از روش عملی آن حضرت را می‌توان ارائه داد که از آن جمله است **صُلِحَ حُدَيْبِيَّةَ** در سال ششم هجرت.

## ۷- از تنهایی نهراسیم

ما از این تنهایی نباید وحشت داشته باشیم. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: **«أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْجِسُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ»**<sup>۲</sup>.

اگر تنهایی در راه حق بتواند باعث وحشت کسی گردد باید پیش از همه، انبیاء الهی و وحشت می‌کردند زیرا عموماً در شرایط تنهایی و غربت قیام کردند. ابراهیم شیخ الانبیاء و سر سلسله موحدان،

۱- سبأ / ۱۳.

۲- نهج البلاغه خطبه ۲۰۱، ص ۳۱۹، ط. دکتر صبحی صالح.



به گفته قرآن تنها بود: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا»<sup>۱</sup>. یک امت در وجود یک فرد خلاصه شده بود، در عین حال، نهراسید و یک تنه به نشر کلمه توحید در زادگاه خود بابل و در کشورهای دیگر ادامه داد. چرا راه دور برویم؟ رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به تنهایی علاوه بر نشر توحید، حکومت توحیدی تشکیل داد که سرانجام بخش عمده جهان متمدن را فرا گرفت. قرآن در این زمینه بسیار سخن گفته است. در مورد قوم رنج کشیده بنی اسرائیل می‌فرماید: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»<sup>۲</sup> که به حکومت حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام نیز تأویل گردیده است.

## ۸- انعطاف معقول غیر از تسلیم است

آنچه گفته شد که باید در تنهایی روش معقول و انعطاف‌آمیز پیش گرفت معنی آن ترس، عقب‌گرد، یأس یا حتی توقف از حرکت به پیش، و سازش و دست از هدف برداشتن و به رنگ جماعت درآمدن، نیست، کما اینکه معنی صحیح «تقیه» هم اینها نیست بلکه، مراد آن است که انسان، در پیشبرد هدف با تدبیر و حکمت گام بردارد که با کمترین ضایعات و تلفات و با تحمل سبک‌ترین خسارات، بالاترین نتایج را کسب کند، و بی‌جهت خود را در مهلکه نیندازد و در هر حال، هیچ‌گاه دست از حق بردارد و مأیوس نگردد. یأس از یاری خدا گناه است خداوند وعده نصرت داده است. وعده خود را خُلف نمی‌کند اما این نصرت الهی پس از صبر بسیار و رنجهای طاقت‌فرسا، سر می‌رسد. قرآن می‌فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا»<sup>۳</sup> و بالاخره پیروزی نهایی از آن حَقِّ است. «كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي...»<sup>۴</sup>، «وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ. إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ، وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ»<sup>۵</sup>.

## ۹- ملت‌های مسلمان و مستضعفان جهان با ما هستند.

به موازات روابط با دولتها و شناخت موضع واقعی آنها باید وضع ملت‌های مسلمان و مستضعفان جهان را در قبال انقلاب اسلامی درست ارزیابی کرد، و کم و کیف آن را چنانکه باید شناخت. به طور کلی اگر موضع سیاست‌های جهانی و حاکمان کشورهای اسلامی در قبال انقلاب اسلامی چنان است که گفته شد، و از تنهایی ما حکایت دارد، و بازگو کردن آن یأس‌آور است که نباید باشد، به عکس، موضع ملت‌های مسلمان و اقلیت‌های اسلامی و همچنین ملت‌های مستضعف در بند جهان، در قبال انقلاب اسلامی بسیار امیدبخش است. این ملت‌ها معمولاً به ابرقدرت شرق که شعار خود را حمایت از محرومان قرار داده چشم دوخته بودند اما تدریجاً پی می‌برند که این شعارها، طبل تو خالی است و

۱- النحل / ۱۲۰.

۲- یوسف / ۱۱۰.

۳- الصافات / ۱۷۱-۱۷۳.

۴- القصص / ۵.

۵- المجادلة / ۲۱.

این ابرقدرت هم به اندازه ابرقدرت غرب ستمگر و ضعیف‌کش است، و همه جا در کنار آن ایستاده و زور می‌گوید. و اینک این ملت‌ها امید به جمهوری اسلامی بسته‌اند که با هر دو ابرقدرت به یک نسبت، طرف است و می‌خواهد نظام الهی حامی محرومان را پیاده کند و این خود برای ما ایجاد وظیفه می‌کند، بجز وظیفه‌ای که در برابر ملل مسلمان داریم.

و اما ملت‌های مسلمان که اکثراً تحت فشار حکومت‌های دست‌نشانده و ستمگر قرار دارند، و بطور مستقیم یا غیر مستقیم فشار ابرقدرت‌های بزرگ را تحمل می‌کنند، از فشارهای سیاسی و اقتصادی گذشته، از آداب و رسوم و سلوک ضد مذهبی دولتهایشان رنج می‌برند. خیلی طبیعی است که این مردم مسلمان، چه در کشورهای اسلامی و چه در جاهای دیگر، به جمهوری اسلامی چشم‌بدوزند و از آن حمایت کنند. آیا خبرهای پی‌درپی از حرکت‌های اسلامی آنان را می‌توان ندیده گرفت؟ حرکت‌هایی که ابرقدرت آمریکا را مجبور می‌کند تا از نوکری سالخورده و مطیع مانند «حیب بورقیبه» صرف نظر نماید، و چه معلوم که همین حرکت‌ها، سرانجام، آمریکا را وادار به کنار زدن مبارک در مصر، شاه حسن و شاه حسین در مغرب و اردن، شاه فهد در حجاز و دیگران، در جاهای دیگر، پیش از طرد آنان از سوی ملت‌هایشان، نکند؟ آیا معنی این حرکت‌ها و آن تظاهرات عظیم در کشورهای اروپا و آمریکا به مناسبت روز قدس دلیل بر صدور انقلاب اسلامی به نقاط دور و نزدیک، و جلب حمایت مسلمانان از انقلاب نیست؟

اینها همه دلیل است که اگر ما به دولتها نمی‌توانیم متکی باشیم، در عوض به ملت‌ها باید امید داشته باشیم این فریادهای معصومانه، قلب‌های مسلمان، سرانجام پاسخ موشک‌ها و توپ و تانک‌های دولتهای آنان را علیه ما خواهد داد، و روزی آن همه سلاح مخرب به دست همین مردم خواهد افتاد، و در راه برقراری نظام اسلامی در آن کشورها بکار گرفته خواهد شد. «إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ»<sup>۱</sup>. «نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ»<sup>۲</sup>. «أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ»<sup>۳</sup>.

نتیجه آنکه اگر ما از حمایت ابرقدرت‌ها و دولتها جز در موارد کمی و اهداف خاصی برخوردار نیستیم، در عوض از حمایت خلق و خالق به حد کافی برخورداریم، حمایت خالق، زیرا سخن ما حق است و خداوند بنا به وعده صریح خود سرانجام، حق را بر باطل پیروز می‌گرداند، اما حمایت خلق، که ما حامی خلق خدا هستیم و در جهان بجز ما نظامی دیگر واقعاً از حقوق مردم مستضعف حمایت نمی‌کند. بعلاوه جهان اسلام، همان‌طور که گفته شد، تنها به ما چشم دوخته است و بجز امام اُمت، رهبری برای خود نمی‌شناسد که بخواهد نظام اسلامی را صددرصد در جهان پیاده نماید، و آمال و آرزوهای مسلمانان راستین را برآورد و مجد و عظمت گذشته اسلام را تجدید کند و این آب رفته را به جوی باز آورد.

۱- هود / ۸۴.

۲- بقره / ۲۱۴.

۳- صف / ۱۳.

## ۱۰- دولتمردان پاکدل با ما هستند

نباید از خاطر ببریم که علاوه بر ملتها حتی در میان دولتمردان کشورهای شرق و غرب بخصوص کشورهای زجر کشیده آفریقا و برخی از کشورهای اسلامی، کسانی یافت می‌شوند که برخلاف مشی سیاسی دولتهای خود به حکم اعتقادات شخصی مذهبی و یا روشن بینی و انصاف و آزاداندیشی باطنی، یک نوع گرایش به خط سیاسی جمهوری اسلامی دارند، منتها نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند بطور رسمی آن را اظهار کنند، تنها در گفتگوهای خصوصی با مسؤولان بلندپایه جمهوری اسلامی از آن دم می‌زنند. یکی از سران آفریقا در دیدار خصوصی با یکی از سران کشور ما گفته بود: «این تنها شما هستید که آزادانه شعار «نه شرقی، نه غربی» سر می‌دهید و در برابر هر دو ابرقدرت ایستاده‌اید، و من از آن لذت می‌برم، اما اگر من یک بار چنین شعاری را مطرح کنم روز بعد در سیمت خود نخواهم بود!!»

مسلماً عده‌ای از سران و مسؤولان کشورهای جهان از این موضع بحق و از این شعارهای بی‌پیرایه ما لذت می‌برند و آرزو دارند در قبال فشار سیاست حاکم بر آنان، بتوانند چنین آزادانه شعار دهند و جبهه بگیرند. همین گرایش باطنی باعث آن است که در تنگناها بطور تماس خصوصی و شخصی و نه بطور رسمی و علنی ما بتوانیم از آن سود ببریم.

## ۱۱- انعطاف احزاب اسلامی نسبت به انقلاب اسلامی ایران

بجز تمایلات و هواخواهی عمومی ملتها و اقلیتهای مسلمان از انقلاب، باید نسبت به دو جریان و دو گروه دیگر در جهان اسلام بیشتر توجه داشت و از عواطف و انعطاف شدید آنان نسبت به انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران، کاملاً با خبر بود، و از آن بهره گرفت و به آن پاسخ مثبت داد. آن دو جریان، عبارت است: از احزاب اسلامی و گرایشهای عرفانی و تصوف، در سرتاسر کشورهای اسلامی.

می‌دانیم در صدساله اخیر، پس از حرکت سیاسی سید جمال‌الدین اسدآبادی و یا همزمان با آن، در جهان اسلام، احزابی اسلامی پدید آمد که عمده دارای دو هدف بوده‌اند. اول وحدت اسلامی، دوم برقراری نظام حکومت به رسم خلافت اسلامی. این قبیل احزاب و نهضتها در شبه قاره هند، مصر، و سایر کشورهای عربی و در کشورهای اسلامی آفریقا و سایر نقاط، در عرصه سیاسی ظاهر گردیده و

فعالیتهای چشمگیری داشته‌اند. در نیم قرن اخیر به طور اجمال می‌توان از حرکت ابوالغرائم برای تجدید خلافت اسلامی در مصر، حرکت سیاسی مذهبی اخوان المسلمین به رهبری حسن‌البناء در مصر، سودان، اردن و در برخی از کشورهای عربی، جنبش خلافت در بنگلادش، حرکت جماعت اسلامی به رهبری ابوالاعلی مودودی در پاکستان، حرکت اسلامی الجزایر به رهبری شیخ عبدالحمید

بن بادیس در آفریقا، و جنبش اسلامی ترکستان روس و معدودی دیگر احزاب اسلامی را نام برد. همه این احزاب، مسلمانان را اولاً به وحدت اسلامی و سپس بطور آشکار یا پنهان به برقراری حکومت اسلامی فرامی خواندند. این دعوتها مسلمانان را به یاد وحدت قومی و ملیت اسلامی از یاد رفته و مجد و عظمتی که در پناه نظام خلافت داشتند انداخته، آرمان قدیمی اسلامی را که مسلمانان، امت واحد هستند و باید به گفته قرآن «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup> قدرت برتر در جهان باشند، در دل آنان زنده کردند.

باید به خاطر داشته باشیم که برخی از این حرکتها بسیار جدی و قوی بودند و نزدیک بود زمام کار را در منطقه فعالیت خود بدست بیاورند. از آن جمله اخوان المسلمین در مصر، و حرکتهای اسلامی بنگلادش و پاکستان بود اما در برابر حرکتهای ملی‌گرایانه مورد حمایت ابرقدرتها، ناکام ماندند.

حرکت «ابن بادیس» در الجزایر، برای استقلال الجزایر نیز صرفاً اسلامی بود اما اخلاف وی در دمام پیروزی، آن را از صبغه اسلامی به رنگ ملی تحریف کردند، و این آخرین ترفندی است که استعمار در برابر حرکتهای اسلامی بکار می‌برد، یعنی اگر نتواند از اصل انقلاب جلوگیری کند و آن را از بیخ و بن براندازد، به این اکتفا می‌نماید که لاقول خاصیت اسلامی را از آن بزدايد و این سیاست، بارها در مصر، آفریقا، اندونزی، پاکستان و جاهای دیگر پیاده شده است، حتی در آغاز انقلاب اسلامی ایران، بشدت از آن پی‌گیری شد ولی با هشیاری امام امت و مردم مسلمان، عقیم ماند. هم‌اکنون نیز اگر چنین اتفاقی در ایران بیفتد همه ابرقدرتها شاد خواهند شد، و لاقول بطور موقت از آن حمایت خواهند کرد تا بعداً ریشه آن را هم اگر اصلتی داشته باشد، بخشکاند.

باری غرض از این بحث، معرفی و سرگذشت انقلابها و حرکتهای اسلامی نیست، منظور آن است که بدانیم این حرکتها در سطح جهان اسلام، اندیشه استقلال سیاسی اسلام را زنده کرده و در اینجا و آنجا میلیونها مسلمان دل‌باخته و عاشق را به اندیشه فرو برده و به کار و تلاش واداشته است ولی این آرزو در هیچ نقطه‌ای از جهان اسلام چنانکه باید برآورده نشده است، و همین ناکامی بر شور و التهاب و حسرت هواخواهان آن افزوده است.

در چنین جوی مسلمانان، از حرکت اسلامی ایران و سپس پیروزی چشمگیر آن در کشورهای طاغوتی مثل ایران، که آمریکا آن را جزیره ثابت برای خود می‌دانست، با خبر می‌شوند. شعارهای وحدت اسلامی، نظام جمهوری اسلامی، روابط صمیمانه و سخاوتمندانه این نظام با مسلمانان جهان، برای همه بخصوص رهبران و اعضاء و افراد وابسته به آن احزاب و حرکتهای اسلامی یاد شده نقطه امید است.

ما باید به همه این زمینه‌های مساعد که از صد سال قبل و در حقیقت از صدر اسلام، برای پذیرش

این انقلاب فراهم آمده است بیندیشیم و برای پاسخ به آن خود را مهیا کنیم. این جانب، به چشم خود دل‌بستگی و عشق جانسوز مسلمانان هند را دیدم که میلیون‌ها مسلمان و اکثراً از اهل سنت چه طور همه آرزوهای خود را در عشق و امید به جمهوری اسلامی ایران خلاصه کرده‌اند و با علاقه مسائل و اخبار ایران را دنبال می‌کنند به حدی که گاهی از خود ما مسائل ایران را بهتر می‌دانند.

بجز هند، از سایر نقاط نیز راجع به احزاب اسلامی چیزهای زیادی می‌دانیم. یکی از علمای هند در اوایل پیروزی انقلاب از قول ابوالاعلی مودودی که هنوز در قید حیات بود، برای من نقل کرد که این دانشمند مسلمان به مریدان و هم‌مسلمانان حزبی خود گفته است: «انقلاب و نظام اسلامی همین است که در ایران اتفاق افتاده و بی‌جهت به فکر چیز دیگری نباشید. هر نوع انقلاب اسلامی که اتفاق بیفتد همین مسائل انقلاب ایران را خواهد داشت و نمی‌تواند بهتر از آن باشد».

از وضعیت سیاسی مذهبی حاکم بر کشور سودان در رابطه با انقلاب اسلامی خبرهای امیدبخش می‌رسد. سه حزب عمده سودان هر کدام به گونه‌ای با انقلاب اسلامی ایران هماهنگی و انعطاف نشان می‌دهند که شرح آن نیاز به نوشتن یک مقاله دارد. اجمالاً در سودان از لحاظ تفکر سیاسی و معلومات اسلامی خلأیی احساس می‌شود که جمهوری اسلامی باید حتماً آن خلأ را پر کند. یکی از مسؤولان روابط بین‌الملل اسلامی ایران، اظهار داشت: نخست‌وزیر سودان به من گفت: «شما کتابهای مذهبی خود را بیاورید و در سودان منتشر کنید که ما بسیار فقر علمی داریم»<sup>۱</sup>.

از کشورهای آفریقایی تانزانیا، نیجریه، تونس، الجزایر و حتی ترکیه و اندونزی نیز نظیر این مژده‌ها می‌رسد اینها همه برای ما ایجاد وظیفه می‌کند و بی‌اعتنایی به آن جایز نیست.

## ۱۲- انعطاف طرق تصوف و عرفان نسبت به انقلاب اسلامی

از میان فرق اسلامی اهل سنت، نزدیکتر از همه به فکر تشیع، طرق و فرقه‌های تصوف هستند. اکثر آنان سلسله طریقت خود را به مولا علی علیه السلام می‌رسانند و او را سرحلقه طریقه خود می‌دانند، بسیاری از اعتقادات خاص شیعه به گونه‌ای در میان آنان رواج دارد و شاید بسیاری از آنان، نخست شیعه بوده‌اند که به مرور زمان از اصل خود دور افتاده‌اند و فشارهای سیاسی حاکم بر آن مناطق، ایشان را به تقیه وادار کرده است ولی در هر حال عواطف و گرایشهای باطنی آنان به اهل البیت علیهم السلام هنوز باقی است.

من در سفرهای متوالی به مصر این عواطف پاک را در پیروان طرق تصوف آن جا لمس کرده‌ام<sup>۲</sup>،

۱- حوادث سیاسی چند سال اخیر سودان که به روی کار آمدن یک دولت حامی و هواخواه نظام اسلامی انجامید گواه زنده این گفته است که پیش از آن به قلم آمده است.

۲- بعداً در کشور سودان هم این گرایش را حتی قوی‌تر از مصر، مشاهده کردم، یک دانشجوی سودانی در ایران

در کشورهای مغرب و ترکیه و از همه جا بیشتر در هند و پاکستان نیز وضع چنین است. در این کشورها مسأله تصوف حتی در بین پیشوایان دینی شیوع دارد و کمتر کسی است که به یکی از این طُرُق، وابسته نباشد، مشایخ آنان غالباً نسبت خود را به خاندان پیغمبر و به امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام می‌رساند.

حال، این مسلمانان به ظاهر سنی با عواطف تشیع می‌شنوند پیشوایی از خاندان پیغمبر با علم و تقوا و عرفانی گسترده در ایران زمام امر را به دست آورده و به تجدید حیات اسلام، تصمیم گرفته تا آن را صددرصد پیاده کند. او در مسند فقاہت فقیهی زبردست، در سلوک و ارشاد عارفی واصل، و در حکمت اسلامی استادی مسلم، و در قلمرو سیاست بسیار جدی و قاطع است و مانند کوه در برابر استکبار جهانی و ابرقدرتها ایستاده است آیا آن فرقه‌ها به چنین کسی و چنین نظامی دل نمی‌بندند؟ آنچه نوشته شد عین واقع است و ذره‌ای در آن مبالغه و وجود ندارد.

در این جا باید این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که همین گرایشهای عرفانی و طرق تصوف، اهل سنت را در سراسر جهان اسلام به دو دسته متمایز تقسیم نموده است. تبلیغات و پولهای کلان رژیم وهابی حجاز، در بین این گروه عارف‌پیشه ابداً کارگر نیست زیرا وهابیت در اول، با عرفان و تصوف ضدیت نشان داده و بالاترین انتقادات را شخص (ابن تیمیه) بنیادگزار مسلک وهابیت از تصوف نموده است. وهابیت در همه جا تبلیغ می‌شود اما تنها آنان که پیرو طریقت نیستند تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند.

مثلاً در کشور هند چند دانشگاه اسلامی تحت تأثیر وهابیت قرار دارد، و از طرف حاکمان حجاز کمکهای زیادی به آنها می‌شود، ولی در «جامعه اسلامی حیدرآباد» که در حقیقت حوزه علمیه اهل سنت است با نظام دانشگاهی و در نهایت عسرت و فقر اداره می‌شود و بنیادگزار آن عالمی عارف بوده است. یکی از اساتید آن جا به ما گفت: «رژیم سعودی حاضر است به ما کمک کند ولی ما نمی‌گیریم زیرا وهابیت را یک نوع انحراف از اسلام می‌دانیم ولی اگر شما یعنی جمهوری اسلامی به ما کمک کند می‌گیریم».

این واقعیتهای را باید مدّ نظر داشت و از آنها بهره برد.

## موضع شیعیان جهان در قبال جمهوری اسلامی

شیعیان در هر جا هستند بجز ایران در اقلیت می‌باشند. آنان قرن‌ها یا زیر شکنجه دیگران قرار داشتند و یا لاقلاً از قدرت سیاسی و احیاناً از آزادی مذهبی محروم بوده‌اند. این محرومیت طولانی همواره آنان را رنج می‌داده و در انتظار بسر می‌برده‌اند. طبعاً ایران که مهد تشیع است باید برای آنان

به من گفت در کشور سودان هفت طریقه‌ی اصلی وجود دارد که تقریباً همه‌ی مردم سودان را فرا می‌گیرند و همه‌ی این هفت طریقه معتقدند «فیض ربّانی» از طریق علمی و خاندانش به سالک می‌رسد.

نقطه امید و مایه پشت گرمی باشد، ولی ایران جز در برخی از دورانهای پیشین، به این انتظار پاسخ نداده است بخصوص در رژیم گذشته نه تنها دولت ایران مایه سربلندی و افتخار و نقطه امید برای اقلیتهای شیعه نبوده که موضع سیاسی رژیم، در قبال دشمنان اسلام از جمله دوستی و حمایت آشکار او از اسرائیل، برای آنان مایه شرمندگی و حقارت بوده و نمی توانستند میان مسلمانان دیگر، سر بلند کنند.

به عکس، اهل سنت در این کشورها غالباً به یکی از دولتهای مسلمان وابسته و مورد حمایت آن بوده و هستند. به خاطر دارم در دوران قدرت جمال عبدالناصر مسلمانان سنی لبنان به وی می نازیدند و حتی بیش از خود مصریان از وی حمایت و تجلیل می کردند، ولی در همان وقت، شیعیان لبنان نمی توانستند چنین موضعی را نسبت به شاه ایران داشته باشند.

این بود وضع اقلیتهای شیعه پیش از انقلاب، اما پس از انقلاب، وضع به کلی معکوس شده و این شیعیان هستند که به این انقلاب عظیم افتخار می کنند و آن را انقلاب خود می دانند که حقاً چنین است.

هر فرد شیعی در هند، پاکستان، بنگلادش، لبنان، اروپا و آمریکا طبعاً و به خودی خود هواخواه انقلاب اسلامی است، مگر اینکه عامل دیگری او را از این راه بازدارد که این قبیل عوامل از جمله گرایشهای سیاسی غیر اسلامی مسلماً کم و بیش وجود دارد ولی شیوع ندارد و نتوانسته است شیعیان را از انقلاب اسلامی جدا کند.

بنابراین، انقلاب اسلامی ایران می تواند روی حدود صد میلیون شیعه پراکنده در جهان حساب کند به شرطی که بتواند به انتظار آنان نیز پاسخ مساعد بدهد.

## توقع و انتظار از جمهوری اسلامی

به نظر می رسد طی بیان موقعیت انقلاب اسلامی از نظر گروههای مختلف، توقع و انتظار آنان از این جمهوری نوپا تا حدودی دانسته شده باشد، در عین حال هر چند مختصر نیاز به توضیح دارد. رویهمرفته می توان این انتظارات را به چند دسته تقسیم کرد: سیاسی، مالی و بهداشتی، علمی و فرهنگی، حقوقی و قانونی.

## انتظارات سیاسی

با موج عظیمی که از انقلاب اسلامی در میان مسلمانان جهان به راه افتاده است بلااستثنا همه مسلمانان اعم از آنان که در کشورهای اسلامی زندگی می کنند و یا اقلیتهای اسلامی سایر کشورها، از جمهوری اسلامی به عنوان یک قدرت صددرصد اسلامی موجود در جهان، توقع دارند که در مسائل سیاسی همواره در کنار آنان و حامی و پناه ایشان باشد. فشارهای سیاسی را از آنان

برطرف و از حقوق و منافع ایشان دفاع کند، و هیچ‌گاه مانند دیگر دولتهای اسلامی، سرِ مصالح و منافع آنان با دشمنان اسلام و ابرقدرتها معامله نکند.

در جهان اسلام، متأسفانه در گذشته‌های دور و نزدیک و در زمان حاضر، ما شاهد چنین معاملات سیاسی حاکمان مسلمان بوده و هستیم از جمله معامله سران عرب با آمریکا در مورد حقوق فلسطینیها در فلسطین اشغال شده، و در مورد مسلمانان لبنان در برابر مارونیهای متعصب، و در مورد بسیاری از اقلیتهای مسلمان در اقصی نقاط جهان. و از جمله روش سازشکارانه‌ی بسیاری از دول اسلامی در مورد افغانستان در برابر شوروی یا مسلمانان هند در برابر هندوهای بت پرست. از انصاف نباید گذشت، روشی را که تاکنون ایران در این بُعد سیاسی پیش گرفته کاملاً با انتظار این قبیل ملت‌های مسلمان تطابق دارد. در قتل عام سال گذشته مسلمانان توسط هندوها تنها جمهوری اسلامی ایران و شخص حضرت امام بود که صریحاً اعتراض کردند و بسیار مؤثر افتاد. در حالی که سایر دول اسلامی از جمله شاه فهد «خادم الحرمین»!! و هواخواهان وی در هند، در قبال آن حادثه ناگوار سکوت کردند.

موضع ایران اسلامی در قبال فلسطینی‌ها از روز اول انقلاب حتی در سخنان امام از بیست سال قبل معلوم است که بی‌ریا و مخلصانه و بدون حیل‌های سیاسی از آن مظلومان حمایت کرده و می‌کنند.

همچنین، موضع ایران در قبال افغانستان بسیار روشن و صریح است. به نظر ما ایران اسلامی در اتخاذ چنین موضع سیاسی از هیچ کوششی دریغ نکرده است<sup>۱</sup> و بسیاری از فشارها و مضایق را هم در این راه تحمل نموده است. مثلاً اگر چنان جدی از مردم فلسطین حمایت نمی‌کرد شاید آمریکا هم، چنان آشکارا با جمهوری اسلامی در نمی‌افتاد. آنچه نوشته شد برای ارشاد مسئولان نیست آنان به وظایف خود حتی المقدور عمل کرده‌اند بلکه هدف از آن، اقناع کسانی است که شاید فکر می‌کنند ما باید به خاطر حفظ منافع خودمان، با ستمگران جهان کنار بیاییم ولو بطور موقت، از حمایت مسلمانان در بند دست برداریم. اما چنین سازش و یا سکوتی با منطق اسلام و اخوت اسلامی سازگار نیست. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مَنْ سَمِعَ مُسْلِمًا يَقُولُ يَا لَلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يَجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ». حال چه طور ممکن است ما طرفدار اسلام ناب محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشیم ولی به شیوه طرفداران اسلام آمریکایی رفتار کنیم؟

۱- حمایت بیدریغ ایران اسلامی از مردم مظلوم بوسنی‌هرزگوین در حوادث خونبار دو سال اخیر، گواه زنده‌ی دیگری است بر آنچه در بالا نوشته‌ام. من خود از رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیه‌الله خامنه‌ای مدظله‌العالی شنیدم که در پاسخ برخی از دیپلمات‌های کشور که در خصوص پیروزی مسلمانان بوسنی آیه‌ی یأس می‌خواندند می‌فرمودند: «این حرف‌ها چیست؟ ما وظیفه داریم از آن مردم مظلوم بی‌پناه حمایت کنیم» و همان‌طور که می‌دانیم ایران اسلامی همه نوع حمایت را از آنان کرده و می‌کند. کنفرانس حمایت از مردم بوسنی‌هرزگوین در شهریور سال جاری ۱۳۷۳ در تهران گواه صادقی است بر این حمایت‌های همه‌جانبه.



این مسؤولیت سنگین، ایجاب می‌کند که اداره‌ای با بودجه‌ای کافی برای تشخیص گرفتاریها و فشارهای مسلمانان جهان و توقعات به حق آنان از ایران، وجود داشته باشد و کارش صرفاً حل مشکلات سیاسی مسلمانان باشد.

## ۲- توقعات مادی و بهداشتی

فقر مالی و محرومیت و نیز ابتلای به امراض و ناتوانی‌های جسمی که نتیجه قهری فقر است، در بسیاری از کشورهای اسلامی بیداد می‌کند، همان‌طور که در کشور خود ما هم کم نیست، البته جمهوری اسلامی آن‌قدر امکانات ندارد که نیاز همه نیازمندان مسلمان را برآورد، شاید چنین توقعی هم از آن نباشد، اما آیا یک دولت صددرصد اسلامی می‌تواند نسبت به این مسأله بی‌تفاوت باشد؟ آیا با برنامه‌ریزی صحیح و با مسؤولیت افرادی دلسوز در درازمدت، نمی‌توان تا حدودی به این فرزندان اسلام و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از هر ملت و مذهب که باشد کمک کرد؟ چرا، می‌توان با ایجاد کار و تعلیم صنعت و کمک رایگان به بهداشت آنان تدریجاً گامهای بلندی برداشت.

عمده آن است که دولت اسلامی باید خود را کفیل مسلمانان به‌شمار آورد و برای این کار حسابی باز کند. مرزبندیهای جغرافیایی در اسلام، نمی‌تواند این مسؤولیت را از گردن زمامداران مسلمان بردارد. اسلام مرز نمی‌شناسد، فرضاً مرزهای سیاسی در جهان اسلام، به عنوان حکم ثانوی و از باب رعایت مصلحت، به رسمیت شناخته شود اما به هیچ‌وجه وظایف مسؤولان را نسبت به مردم مسلمان شرق و غرب جهان از بین نمی‌برد. سخنانی از قبیل: «ما خودمان هزار و یک درد بی‌درمان داریم» و یا «چراغی که در خانه روا است در مسجد روا نیست»، سخن یک مسلمان راستین نیست چه برسد به یک دولت اسلامی، به خاطر بیاوریم که علی عَلَيْهِ السَّلَام در دوران خلافت خود می‌فرمود: «أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بَأَنَّ يُقَالَ: هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا أَشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَكُونُ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُسُوبَةِ الْعَيْشِ؟<sup>۱</sup>» رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در باره مسؤولیت مشترک مسلمانان فرمود: «يَسْعَى بِدِمْتِهِمْ أَدْنَاهُمْ وَ هُمْ يَدُّ عَلَيَّ مَنْ سَوَاهُمْ». کسب اطلاع از حال مسلمانان خود نیاز به تشکیلات دارد، و از وظایف مهم دولت اسلامی است در سطحی وسیع، تا بتواند به فراخور حال خود آن نیازها را برآورد. مسلماً تاکنون دولت اسلامی ما در این راه، گامهایی برداشته است و با همه گرفتاریهایش طرحهایی برای آینده دارد که انشاءالله توفیق حاصل خواهد کرد.

### ۳- انتظارات علمی و فرهنگی

در کنار فقر مالی و شاید بیش از آن، فقر فرهنگی و علمی بخصوص در زمینه معارف اسلامی در سراسر جهان اسلام غوغا می‌کند، خوب است لااقل بنا به آیه «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ» به خاطر وقوف بر وضعیت هواخواهان اسلام، طول و عرض بلاد اسلامی را سیر کنند تا به عمق فاجعه پی ببرند. اینک مسلمانان تا کنون هر چه انتظار کشیده‌اند کسی به دادشان نرسیده است، حالا تمام امیدها به ایران است که به این انتظار پاسخ گوید، کتاب، مجله، روزنامه، فیلم، اسلاید، مبلّغ و استاد و معلّم برایشان بفرستد و آنان را از این فقر نجات دهد. این خود سازمانی اقلّاً پنجاه برابر سازمان تبلیغات اسلامی کنونی و هزاران انسان عالم و زبان‌دان و با اخلاص لازم دارد. از تانزانیا خبر می‌رسد که مسلمانان، حتی دسترسی به قرآن ندارند و یک جلد قرآن را باید با بهای کلان بخرند. در چین، شوروی، استرالیا وضع از این بهتر نیست. مسلمانان آفریقایی پی‌درپی از ایران معلّم قرآن طلب می‌کنند، آنان مدرسه برای سوادآموزی بچه‌های خود ندارند چه برسد به قرآن و علوم اسلامی. بسیاری از نقاط، نیاز به یک حوزه علمیه دارند تا طبق نیاز خود طلبه پرورش دهند. در گذشته صدها مسلمان دل‌سوخته و عالمان دین، در پی این امر داد زدند و سرانجام این آرزو را با خود به گور بردند. نکند در نظام جمهوری اسلامی، این قبیل فریادها و توقعات که قهراً صد برابر شده است و جز در موارد کم و ناکافی که انجام شده است، باز هم ناکام بماند و همچنان با حسرت راهی گور گردد.

مسلمانان انتظار دارند جمهوری اسلامی ایران در همه دانشهای بشری به سرعت تا حد خودکفایی پیش رود و دیگر مسلمانان را هم خودکفا کند. تا کی باید سلطه فرهنگی، علمی و صنعتی غرب و شرق را مسلمانان تحمل کنند؟ با این وابستگی بی‌حدّ و حصر هرگز نمی‌توان دعوی استقلال کرد. خوب است چشم باز کنیم و به اطراف خود نگاه کنیم دولتهای غیر اسلامی هر کدام دارند گلیم خود را از آب بیرون می‌کشند تنها این مسلمانان هستند که حرکت معکوس دارند، دولتهای دست‌نشاندهی آنان هم مأمور ادامه این عقب‌ماندگی و ازدیاد این وابستگی هستند، تنها ایران است که عزت اسلام و مسلمین را می‌خواهد و این جز با استقلال علمی و صنعتی ممکن نیست.

### ۴- توقعات حقوقی و قانونی

شاید این عنوان به خودی خود گویا نباشد مراد آن است که در سراسر جهان اسلام پیشوایان مذهبی و سیاسی چشم براه‌اند که از ایران اسلامی در زمینه حقوق سیاسی و اقتصادی و قانونی منطبق با موازین اسلامی چه مطلب تازه‌ای عاید آنان می‌شود. ایران این همه مشکلات اقتصادی و حقوقی و سیاسی را در مقایسه با راه و رسم غربی یا شرقی و با قوانین و نظامهای جهانی چگونه

حل و فصل می‌کند<sup>۱</sup>؟

آیا شعار «نه شرقی نه غربی» را در بُعد سیاست، اقتصاد، قانون چه طور پیاده می‌کند؟ به خاطر دارم در حدود پانزده سال پیش از این، مدتی در کشور مصر سرگرم مطالعات علمی بودم و به دانشگاهها سر می‌زدم از جمله در دانشگاه بزرگ «عین‌الشمس» قاهره روزی با رئیس دانشکده حقوق تماس گرفتم به مجرد نشستن گفت من دارم رسیدگی می‌کنم که چطور می‌شود احکام فقهی را به صورت قانون درآورد (این کار را «تقنین الشریعة الاسلامیة» می‌نامند و این اصطلاح در سالهای اخیر در کشورهای عربی رواج دارد) آن‌گاه ادامه داد آیا شما هم در ایران چنین کاری کرده‌اید؟ اتفاقاً همان اوقات از یکی از استادان فقه در دانشکده حقوق دانشگاه تهران شنیده بودم که می‌گفت با بیرون رفتن ما چند نفر از استادان قدیمی، حقوق اسلامی هم از دانشگاه بیرون می‌رود و جای آن را حقوق اروپایی می‌گیرد. من مدتی به فکر فرو رفتم که چه جواب او را بدهم و چقدر تفاوت است میان آن جا و این جا؟

اکنون به خواست خدا نه تنها شریعت و احکام اسلام در ایران بصورت قانون در آمد که در نظام جمهوری اسلامی پیاده هم شده و یا در شرف آن است. آن قبیل استادان که مسلماً منحصر به مصر نیستند، می‌خواهند بدانند ما چه طور اسلام را با نیازهای عصر حاضر تطبیق داده‌ایم؟ بانکداری را با همه مسائلش چه طور طبق احکام اسلام حل نموده‌ایم؟ مسأله زمین و کشاورزی را که شرق و غرب هنوز در پیچ و خم آن هستند ما چگونه حل آن را از اسلام استنباط و در عمل پیاده کرده‌ایم. خلاصه، استقرار نظام صددرصد اسلامی با هزاران مشکل قانونی روبرو است که متفکران اسلامی را در این صدساله اخیر به خود مشغول کرده است و هنوز هم راه حل جامع و مطمئنی ارائه نداده‌اند. مایلند بدانند ما چه طور یک روزه این ره صدساله را طی کرده‌ایم؟ این است توقعات حقوقی و قانونی که مسلمانان از ما دارند تا راه‌گشای آنان در برقراری نظام اسلامی بوده باشد.

## ۵- چشم داشت شیعیان

نیازها و کمبودهای شیعیان جهان در ابعاد گوناگون آنقدر زیاد است که نیاز به یک کتاب دارد و نمونه‌ای از آن را در مقاله «وضع شیعیان هند» در شماره ۱۵ مجله مشکوة لابد خوانده‌اید. اگر قرار باشد آنچه در باره اقلیتهای شیعه در کشورهای اروپا، آمریکا، کانادا، استرالیا، آفریقا و شبه قاره هند

۱- سه سال پیش از این سفری به سودان کردم، در اثنای توقف در خرطوم، با شورای قضائی سودان تماس حاصل شد آنان می‌گفتند: ما به تجربیات و معلومات شما در قضا و احکام جنائی اسلام نیاز داریم و بدون هیچ تعصبی آنها را همراه احکام دیگر مذاهب اسلامی بکار می‌بندیم. در مراجعت به ایران با آقای آیه‌الله یزدی این تقاضا را در میان گذاشتم و قرار شد در این خصوص کتاب برای آنان بفرستند.

می‌دانیم بازگو کنیم «مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود» پس بهتر آن است که آن را به فرصتی دیگر موکول نمائیم.<sup>۱</sup>

اصولاً انقلاب اسلامی ایران متعلق به شیعیان است شیعیان هم ایتام آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند و علمای شیعه کفیل این ایتام‌اند که اکنون به فضل الهی در مسند قدرت نشسته‌اند طبیعی است که شیعیان جهان چشم براه ایران باشند تا به این انتظار و التماس پاسخ گوید، به امید آن روز.

---

۱- در این خصوص در مقاله‌ای راجع به «مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی» و «مجمع جهانی اهل بیت» را مفصلاً بحث کرده‌ام. این مقاله در شماره مشکوة چاپ گردیده و انشاءالله در زمره مقالات وحدت اسلامی چاپ خواهد شد.

## تعهد به «منشور برادری»

چندی قبل، نامه امام خمینی در تجزیه و تحلیل جریانها و موضعگیریهای سیاسی موجود در کشور، بسیاری از مسائل مهم مملکتی و ریشه اختلاف نظرها را روشن کرد، و بحق نام «منشور برادری» بخود گرفت که به لحاظ اهمیت فراوان، و اشتمال آن بر مسائل حیاتی و ضروری امروز کشور، روانیست از آن با سکوت بگذریم.

این منشور، تاکنون مورد تفسیر و تجزیه و تحلیل و تقدیر فراوان مسؤولان محترم نظام جمهوری اسلامی و ارباب جراید قرار گرفته و همه با زبان توقیر و اعجاب، فرازاها و نکات برجسته آن را مورد بحث قرار داده‌اند.

هر چند، در این منشور، به مسائل بسیاری تصریح یا اشاره شده است، ولی مسأله اصلی و محور سخن، همان است که مورد سؤال قرار گرفته بود و آن، وجود اختلاف نظرها و جریانها از یک طرف، و حمایت حضرت امام از همه آنها از طرف دیگر، نقطه ابهام و جای سؤال که ذهن بسیاری از مردم انقلابی و متعهد را به خود مشغول کرده است. ما نیز برآنیم که در باره همین امر مهم و سؤال برانگیز، بحث کنیم؛ اما پیش از آغاز بحث، لازم است اول مطالب منشور رادسته‌بندی و خلاصه کنیم که ما آن را در سه بخش زیر تلخیص کرده‌ایم:

**بخش اول منشأ اختلاف:** ۱- امام، منشأ بسیاری از اختلافات موجود را به اختلاف نظر فقهی برگردانیده، اختلاف نظر فقها در مسائل مورد نیاز نظام جمهوری اسلامی را: از مالکیت و اقسام و حدود آن گرفته تا مسائل مربوط به پول و بانکداری، محیط زیست، معادن، حقوق بین‌الملل، پیوند اعضا، نقش زنان در جامعه اسلامی و غیر اسلامی، حدود آزادی فردی و اجتماعی، نحوه برخورد با التقاط و کفر و شرک، کیفیت انجام فرایض در سفرهای هوایی و فضایی، و بالاخره حاکمیت ولایت فقیه، برشمرده است.

۲- صریحاً اعلام داشته باب اجتهاد در این قبیل مسائل همواره باید باز باشد، طبیعت انقلاب هم اقتضا می‌کند که نظرات مختلف در این زمینه‌ها آزادانه عرضه شود.

۳- امام اضافه فرموده است که اجتهاد موجود و جاری در حوزه‌ها کافی نیست، بلکه علاوه بر آن، صاحب‌نظران در این رشته از مسائل، باید از بینش سیاسی و اجتماعی برخوردار باشند، و تنها چنین مجتهدین صاحب‌نظری می‌توانند در این قبیل مسائل، تصمیم بگیرند. و بالاخره به این نتیجه می‌رسد که خیلی از اختلافات موجود ناشی از اختلاف نظر فقهی است.

۴- این اختلافات قبلاً هم وجود داشتند ولی بخاطر عدم احساس نیاز به آنها در حکومت‌های طاغوتی و غیر اسلامی، به میان جامعه و بازار کشانده نشده، مردم عادی از آن اختلافات، با خبر نمی‌شده‌اند، و در چهار دیواری مدارس حوزوی و در بطن کتب فقهی محصور و مدفون بوده است. و اینک پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی، این بخش‌های فراموش شده فقهی، قدم به میدان اجتماع و حکومت و قانون، گذارده، مناظرات و مباحثات مدرسه به بازار اقتصاد و سیاست راه یافته است، اسراری که سالها فقط معتکفان مدرسه سرگرم آن بودند و کسی از آن خبر نداشت اینک داستانی است که بر سر هر کوچه و برزنی ورد زبانها است، و این خود یکی از برکات انقلاب اسلامی است.

۵- از این بحثها چاره‌ای نیست و اختلاف هم باید باشد و خواهد بود ولی سرانجام در مقام اجرا و عمل، باید به وحدت برسد. و از میان نظرهای مختلف و گرایشهای فقهی گوناگون، تنها آن نظری که موافق با مصلحت نظام است و علاوه بر اتقان استدلال فقهی، توأم با بینش اجتماعی و سیاسی عمیق و پخته می‌باشد همین نظر باید پیاده و اجرا گردد، و بر طبق آن عمل شود.

**بخش دوم:** موضعگیری و اختلاف نظر چه فقهی و چه سیاسی و اجتماعی مشروط به چند شرط است: اول، پافشاری و موضعگیری در یک مسأله تا هنگامی رواست که تهدیدی متوجه کل نظام و انقلاب و اسلام، نباشد و مورد بهره‌برداری دشمنان داخلی و خارجی انقلاب، قرار نگیرد، و گرنه ادامه اختلاف و میدان‌داری در بحث جایز نیست.

دوم، همه جناحهای طرف بحث، به اصول اسلام و انقلاب از جمله سیاست (نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی) متعهد و ملتزم باشند، و در کشاکش بحثها و در عین حرارت دفاع از نظر خود، ذره‌ای از آن اصول، عدول نکنند و گرنه باز هم ادامه اختلاف جایز نیست.

سوم، هیچ یک از افراد در جناحهای درگیر، گرفتار هوای نفس و خودخواهی و حُب جاه و مال و مقام و پست نباشد. و این مرضی است که هیچ کس مصون از آن نیست، و همه مقامات و مسؤولان، اعم از روحانی و غیر روحانی، ریاست جمهور و نخست‌وزیر و دیگران، دانشجو و بازاری، زن و مرد همه در معرض ابتلای به این مرض هستند. و دواي آن تنها ریاضت و جهاد با نفس امّاره و استعانت از خداوند است تا انسان را از شرّ آن نجات دهد.

پس اگر اختلافها، هر چند ظاهراً بصورت اختلاف نظر فقهی و سیاسی و اجتماعی خودنمایی کند، اما در باطن ناشی از خودخواهی باشد، یا در آغاز امر، صرفاً علمی باشد اما تدریجاً ناخودآگاه به داعیه هوای نفس و حمایت از منافع شخصی و گروهی، آلوده شود، باز هم ادامه چنین اختلافی جایز نیست. بنابر این همواره باید مسئولان و صاحب‌نظران نظام جمهوری اسلامی، مراقب نفس خود باشند که مبدا در موضعگیری و جبهه‌بندی، یا اتخاذ نظر فقهی و سیاسی آنان، خدای نکرده هوای نفس رخنه کند و بدانند که:

این نفس بداندیش به فرمان شدنی نیست وین کافر بدکیش، مسلمان شدنی نیست چهارم، هیچ‌کس نباید خود را مطلق و مبرا از عیب و دور از انتقاد بداند و به همین جهت در مسائل حیاتی کشور، و بطور کلی در همه مسائل نظری، اعم از فقهی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و جز اینها همواره باید باب اجتهاد و بحث و انتقاد، باز باشد تا به نتیجه مفید برسد، مطلق‌گرایی در این قبیل مسائل با طبیعت علم و تحقیق و حق‌جویی سازگار نیست. و قهراً باید در بحثها تنها روح انصاف و حق‌طلبی، حاکم باشد، نه حفظ شخصیت و دفاع از موضع، کما این که تبادل نظر و مشورت و برخورد افکار، قهراً رقابتها را از آلودگی و انحراف و تفریط پاک، و جو بحث را سالم می‌سازد.

پس انتقاد سازنده باید باشد، اما انتقاد سالم، به معنی ایجاد اختلاف و دامن زدن به آن، و مبارزه و جنگ با طرف مخالف نیست و هیچ‌گاه نباید انتقاد به این منظور باشد و یا از طرف مخالف، به این معنی تلقی شود.

پنجم؛ در موضعگیری و اختلاف نظرها، هیچ‌کس نباید در صدد تخریب و حذف دیگران برآید، و خط خود را بر خط انقلاب، و مصلحت خویش را بر مصلحت انقلاب ترجیح دهد که در این صورت، پیش از این که به رقیب و رقبا ضربه بزند، به اسلام و انقلاب لطمه زده است. پس اگر در بین طرفهای درگیر، احساس شود کسی یا کسانی از یک طرف یا از همه طرف، در صدد کوبیدن طرف مخالف و حذف وی از صفحه سیاست، و بیرون راندن وی از میدان قدرت است، این امر، خودبخود، حاکی از خروج آنان از خط انقلاب است، دیگر این اختلاف نظر را نمی‌توان ناشی از عشق به اصول انقلاب و اسلام، و مصلحت نظام دانست، بلکه حتماً ناشی از هوای نفس و خودخواهی و زیر پاگذاشتن اصول انقلاب و اسلام است. مگر این که مدعی شوند که اختلاف مبنایی اصولی است و هر یک دیگری را از خط خارج بداند و بگوید: به همین خاطر با وی مخالف است. این مسأله را بعداً باید دنبال کنیم که آیا شاخصی برای شناخت خط‌گرایی از انتقاد سازنده وجود دارد یا خیر؟

ششم، اختلاف نظر در پاره‌ای از مسائل به این معنی نیست که طرفداران یک نظر، همه تابع یک جریان باشند و برای خود تشکیلات جدید به وجود آورند، کما این که مخالفت با یک جریان هم به

معنی ایجاد اختلاف نمی‌باشد. به این معنی که اختلاف نظرها نباید حتماً به دسته‌بندی و خط‌بازی و جریان‌های مختلف و متعدد بینجامد، و موضع‌گیری در یک مسأله نظری به موضع‌گیری در یک جریان کلی در کلّ مسائل مملکتی تبدیل شود، و پیروان و طرفداران یک جریان، بجای حمایت مستدلّ و بی‌شائبه از نظر خود در مسأله و یا مسائل مورد اختلاف، همه از یک جریان حمایت کنند و اگر نشانه‌های چنین موضع‌گیری، در سخن و عمل و تبلیغات و انتشارات آنان به چشم بخورد، می‌تواند شاهد بر انحراف از خط اصلی انقلاب باشد و این هم نکته مهمی است که بعداً باید روی آن بحث کنیم.

**بخش سوم:** حضرت امام، در بخشی از نامه خود راجع به جناح‌های موجود در سطح بالای نظام

جمهوری اسلامی و ایجاد برادری بین آنان سخنانی گفته‌اند که در چند امر خلاصه می‌شود:

۱- اختلافات موجود عمده ناشی از اختلاف عقیده در اصول نیست، همه در اصول کلی مشترک‌اند و نسبت به اسلام و قرآن و انقلاب وفادار، و به استقلال کشور علاقه‌مند، و از سلطه سودجویان و ضد انقلاب داخلی و استعمار خارجی بیزار، و به شرافت و صلاحیت همه مردم از کارمند و بازاری و کشاورز و اداری، و به نظم و انضباط ادارات و دستگاه‌های دولتی و به رشد اقتصادی و فرهنگی، و عدالت اجتماعی در کشور، و به قدرت جهانی اسلام عشق می‌ورزند.

۲- این اختلافات عمده سیاسی و بر اساس تشخیص مصلحت است؛ به این معنی که نظرها در تشخیص مصلحت، وحدت ندارد و با هم وفق نمی‌دهد، و راه رسیدن به وحدت نظر همان تبادل نظر و شنیدن و دل دادن به نظرات مخالف با نهایت انصاف و بی‌طرفی و با اجتناب از هوای نفس و خط‌گرایی است.

۳- تألیف قلوب و تلاش جهت زدودن کدورت‌ها و نزدیک ساختن موضعها، خدمت به انقلاب و به یکدیگر است و باید همه جناحها در این راه تلاش کنند.

۴- از واسطه‌ها که کارشان ایجاد بدبینی و فتنه‌انگیزی است باید پرهیز کنند.

۵- آنان، آنقدر دشمنان مشترک دارند که باید تمام توان خود را مصروف دفع آن دشمنان کنند نه این که در برابر هم بایستند.

۶- اگر کسی از اصول تخطی کرد باید همه در برابر وی بایستند.

۷- کشور در مرحله سازندگی به تفکر سالم، و وحدت نظر و برادری نیاز دارد. و خداوند به همه کسانی که دلشان برای احیای اسلام ناب محمدی و نابودی اسلام امریکایی می‌طپد توفیق عنایت فرماید و آنها را حفظ کند.

اینک لازم می‌بینم راجع به چند عنوان از عناوین این منشور بحث کنیم تا عمل به آن آسانتر شود

و دیدگاهها به هم نزدیکتر و روح اخوت و مودت میان برادران انقلابی نیرومندتر گردد.



## راه حل اختلافات فقهی و سیاسی

امام، در آغاز، بخش عمده اختلاف نظرهای موجود را فقهی و بعداً بخشی از آنها را سیاسی و غیر اصولی دانست، اختلاف نظر فقهی طبعاً ناشی از استنباطهای گوناگون از ادله فقهی است؛ اما بسیاری از آنها هم مسبب از آن است که همه صاحب‌نظران، واجد شرایط لازم نیستند زیرا گفتیم، علاوه بر تخصص فقهی در مسائل مورد ابتلای نظام، بینش اجتماعی و سیاسی و تخصص علمی هم در آن مسائل، لازم است، حال چه در این صورت، و چه در فرضی که همه واجد همه شرایط باشند، اگر باز هم اختلاف نظر باقی بماند چاره چیست؟ همان‌طور که بارها دیدیم میان مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان، اختلاف نظر باقی می‌ماند و کار قانون‌گذاری به بن بست می‌رسید!!

امام، تأکید فرمود حتماً باید نظرها در مقام عمل، به وحدت برسد، و میزان در انتخاب یک نظر واحد آن است که با مصلحت نظام جمهوری اسلامی موافق باشد. پس مآلاً آنچه حاکم بر اختلافات فقهی و سیاسی است همان تشخیص مصلحت است که قهراً این تشخیص، کار فقها و یا کارشناسان، هر یک جدای از دیگری نیست. کما اینکه کار مجریان مملکت هم به تنهایی نمی‌باشد زیرا ممکن است آنان چیزی را مصلحت بدانند که بر خلاف اصول مسلم فقهی باشد، هر چند در موارد اضطراری به عنوان ثانوی می‌توان طبق مصالح نظام از عناوین اولی دست برداشت، اما همین امر هم بسته به نظر فقها و دایر مدار ولایت فقیه است.

پس چاره چیست؟ امام، چاره را در آن دانست که شورایی به نام «مجمع تشخیص مصلحت» مرکب از فقهای شورای نگهبان، ریاست جمهور، ریاست مجلس، نخست‌وزیر، رئیس دیوان عالی کشور و نماینده امام تشکیل شود و در صورت ضرورت، وزیران و مسئولان مربوط هم در آن شورا شرکت نمایند، تصمیمات این شورا قطعی خواهد بود و دیگر کسی را نرسد که بر خلاف آن عمل کند<sup>۱</sup>

## جریان سالم و ناسالم

امام، در نامه خود به وجود دو جریان در کشور و تعهد و وفاداری آنها به اصول، اعتراف می‌فرماید و موارد و وجوه اشتراک آن دو را بر می‌شمارد:

- هر دو به اسلام و انقلاب وفادارند.
- هر دو به استقلال کشور عشق می‌ورزند.
- هر دو خواستار سلامت و شرافت همه طبقات و نظم ادارات هستند.

۱- این مجمع، هنگام تجدید نظر در قانون اساسی به فرمان امام، در قانون اساسی مطرح شده که البته با حذف عنوان نخست‌وزیری از قانون اساسی عنوان «نخست‌وزیر» از اعضای مجمع برداشته شد.

- هر دو به رشد فرهنگی و اقتصادی علاقه‌مندند.

- در نهاد هر دو جریان اعتقاد و عشق به خدا و خدمت به خلق نهفته است.

اختلاف بر سر آن است که هر کدام عقیده دارد راه او زودتر به هدف می‌رسد. اما امام، بعداً در ادامه بیان مشترکات دو جریان وظایف مشترک آنان را نیز گوشزد می‌کند:

- هر دو باید با تلاش پی‌گیر، به سیاست «نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی» پایبند باشند.

- هر دو از مطلق‌پنداری خود اجتناب نمایند.

- هر دو به انتقاد سالم گوش دهند و از انتقاد سالم هم دریغ نورزند.

- هر دو به تبادل نظر با هم بپردازند.

- هر دو از واسطه‌ها و دلآلان فتنه‌انگیز پرهیز کنند

- هر دو از کوشش برای حذف دیگری شدیداً اجتناب نمایند.

- هر دو خشم انقلابی خود را متوجه جهان سرمایه‌داری و کمونیستی نکنند.

- هر دو از دشمنان مشترک خود بر حذر باشند و بهانه بدست آنان ندهند.

- هر دو از شرّ هوای نفس حذر کنند.

- هر دو متوجه باشند که اختلاف در چند مسأله الزاماً به معنی آن نیست که تابع یک جریان باشند.

پس امام، اصل دو جریان را پذیرفته و بر آن صحّه گذارده اما شرایط مثبت و منفی و خطرهای جریان‌گرایی را هم گوشزد، و به نشانه‌ها و علائم جریان سالم و ناسالم اشاره فرموده که هر کس و هر جریان، آنها را رعایت کند سالم، و آنکه رعایت نکند ناسالم خواهد بود.

اکنون که چهارچوب جریان سالم و ناسالم، از سخن خود امام بدست آمد برویم بر سر مطلب:

عرض می‌کنم: این که چند جریان، یا به تعبیر دیگر چند حزب در اصول با هم مشترک باشند و هیچ کدام دیگری را به انحراف از خط انقلاب و مخالفت با اصول، متهم نکنند، و به قول امام، اختلاف و موضعگیری صرفاً سیاسی باشد نه عقیدتی و بنیادی، پس اختلاف بر سر چیست و تعدد جریانها چه معنی دارد و از کجا ناشی شده است؟ آیا اصولاً چنین جریانهایی قابل توجیه است؟

لابد اگر اختلاف قابل توجیه باشد به این معنی است که دو جریان، در عین اشتراک در اصول، در پاره‌ای از مسائل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی دیدگاههای متفاوت دارند:

مثلاً یکی معتقد به سیاست اقتصادی درهای بسته و دولتی کردن تجارت خارجی و تحدید مالکیت است و علاوه بر صنایع بزرگ که به نصّ قانون اساسی در دست دولت است؛ دولت در سایر کارها و صنایع خصوصی هم دخالت نماید به گونه‌ای که درهای اقتصادی بروی مردم بسته باشد، دیگری به عکس، معتقد است بجز محدودیتهای قانونی، باید درها را بروی مردم باز نگه داشت تا نشاط و جنبش در کارها و امید در دلها پیدا شود.

یکی معتقد است مملکت دارد به طرف سرمایه‌داری و یا کمونیستی می‌رود دیگری منکر

آن است.

یکی معتقد است در مبارزه با منکرات نباید خشونت بخرج داد، دیگری طرفدار قاطعیت و سرسختی است.

یکی طرفدار نظارت و مراقبت روحانیت در نهادهای کشور است، دیگری می‌گوید لازم نیست. یکی می‌گوید کار قانون‌گذاری باید بیشتر بر عهده عالمان دین باشد، دیگری می‌گوید باید بدست متخصصین در رشته‌های مختلف مورد نیاز مملکت باشد.

یکی کنترل اخلاقی و عقیدتی دانشگاهها را وظیفه روحانیت می‌داند، دیگری می‌گوید دانشگاه محیطی آزاد است و کنترل عقیدتی لازم ندارد.

یکی می‌گوید: وزارت ارشاد و سازمان تبلیغات، باید در خارج کشور جهت نشر اسلام انقلابی معرفی اصول انقلاب، سرمایه‌گذاری کند، دیگری می‌گوید: ما چنین وظیفه‌ای نداریم «چراغی که در خانه رواست در مسجد حرام است».

یکی طرفدار مماشات و تفاهم با دولتهای اسلامی غیر انقلابی و دولتهای غیر اسلامی است، دیگری این روش سیاسی را با روح انقلابی مبین، و آن را یک نوع محافظه‌کاری می‌داند و به تعبیر دیگر، یکی، می‌گوید ما باید به جهان، خشم انقلابی نشان دهیم؛ دیگری می‌گوید: قیافه خنده و تبسم. یکی، طرفدار آزادی نسل جوان و دانشجویان در اظهار نظر و فعالیتهای سیاسی است، دیگری آن را خطرناک می‌پندارد.

یکی، بر تقسیم زمینهای کشاورزی تأکید دارد، دیگری آن را مانع رشد کشاورزی می‌داند. یکی، با دخالت بخش خصوصی در آموزش و پرورش و تأسیس دانشگاه موافق است، دیگری موافق نیست.

باری، اگر بخواهیم گرایشهای مختلف موجود یا محتمل‌الوجود را بشماریم که کم و بیش در جریانهای فعلی هم به چشم می‌خورند، فراوان است و قابل انکار نیست و نمی‌توان همه آنها را غیر مشروع و خارج از اصول انقلاب دانست، اما می‌توان چند حاشیه بر آن زد و چند نکته بر آن افزود:

۱- اولین سؤالی که به ذهن می‌رسد آن است که چطور کلیه افراد تابع یک جریان، در این قبیل مسائل هم رأی و هم عقیده هستند؟ یعنی اگر مسائل مورد اختلاف نظر را پنجاه مسأله فرض کنیم، همه افراد یک جریان، در این پنجاه مسأله رأی مثبت، و همه افراد جریان دیگر رأی منفی می‌دهند، با این که مسائل با هم چندان ربطی ندارند، و الزاماً رأی مثبت در یک مسأله همواره ملازم با رأی مثبت در مسأله دیگر نیست، و قاعده‌اً اگر دسته‌بندی خاصی وجود نداشته باشد، افراد آزاد از قید و بند خط و جریان خاص، بخواهند. در مسائل اظهار نظر کنند، حتماً افراد یک جریان نیز گاهی با هم اختلاف خواهند داشت، و چه بسا چند تن از طرفداران دو جریان، در برخی مسائل هم عقیده شوند. این امر بسیار طبیعی است.

پس اگر مشاهده شود کلیه افراد دو جریان، در تمام مسائل، روبروی هم قرار بگیرند، این خود دلیل است که اختلاف آنان، طبیعی و ناشی از تشخیص مصلحت و دور از دواعی و اغراض دیگر نمی‌باشد، بلکه نظرها قالبی و ناشی از یک جریان و تابع آن است و این است معنی «جریانگرایی» که ما آن را عنوان کردیم، و یا جریان ناسالم.

۲- این قبیل اختلافات، اگر صرفاً ناشی از تشخیص مصلحت کلی نظام باشد و توأم با عامل و داعی دیگری نباشد، تا حدود زیادی قابل حل است؛ با برگزاری سمینارها و کنفرانسها و تشکیل میز گرد و با بحثهای منطقی در جراید و رادیو تلویزیون، و یا در مجلس شورای اسلامی، مسلماً نظرها به هم نزدیک، و یا لاقلاً از برخورد تند و خشن با هم جلوگیری می‌شود.

هر کدام با استدلال، مزیت نظر خود، و نقص نظر دیگران را توضیح می‌دهد: مثلاً واقعیت عینی سیاست اقتصاد آزاد و یا محدود را بیان می‌کند، و دقیقاً می‌گوید: که ما در این چند سال پس از انقلاب، از کدام یک از این دو روش بیشتر زیان یا سود برده‌ایم. پس همان را باید برگزینیم. حال، ار واقعاً طرفین دلشان برای انقلاب می‌طپد و تحت تأثیر عوامل دیگر نیستند حتماً از روی انصاف و واقع‌بینی به سخنان یکدیگر گوش می‌دهند و به مصداق «وَبَشِّرِ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ...» نظر احسن را می‌پذیرند.

پس، اگر مشاهده شود کسانی و جریانهایی بجای این روش قرآنی و معقول، حتی بدون اطلاع کامل از نقطه نظر مقابل، به نزاع و حمایت از خط خود، آن هم در همه مسائل پراکنده و غیر منسجم، می‌پردازند؛ این خود دلیل «جریانگرایی» و ناسالم بودن جریان است.

۳- یکی از نشانه‌های جریان ناسالم، تکیه بر اشخاص و شخصیتها و دفاع از همه اقوال و اعمال آنان است، چنین کسی درست بر خلاف فرموده علی عَلَيْهِ السَّلَامُ «أَنْظُرْ إِلَى مَا قَالُوا وَلَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالُوا» رفتار می‌کند برای «جریانگرایی»، سخن و مطلب مطرح نیست، بلکه اشخاص مطرحند، زیرا جریان، بر اساس منافع فرد و گروه و بر روابط، مبتنی است و نه بر اساس مصالح نظام و ضوابط، در حالی که همه افراد در معرض خطا و اشتباه و قابل انتقادند، پس چه طور هر چه را اشخاص وابسته به یک جریان بگویند و عمل کنند مورد قبول و غیر قابل نقد و نقض، و مورد حمایت طرفداران آن جریان می‌باشد؟ این خود دلیل جریانگرایی است.

۴- یکی از نشانه‌های جریانگرایی کیفیت انتقاد از نظر مخالف است که بعداً به شرح ابعاد گوناگون آن می‌پردازیم.

۵- یکی دیگر از نشانه‌های جریانگرایی، تأکید بر حفظ پست و مقام، و اصرار بر حذف طرف مخالف است که از آن نیز بحث خواهیم کرد.

۶- نشانه دیگر آنکه یک جریان، وجود خودش را باعث شکاف در جامعه نمی‌داند، اما به مجرد تشکیل جریان دیگر، آن را انشعاب و مخالف نظام می‌داند.

۷- اگر جریان، بمعنی حزب باشد خود جای بحث دارد، و ما انشاءالله در یکی از سرمقاله‌های آینده راجع به «حزب از نظر قرآن و اسلام» و این که اصولاً در محیط اسلامی، تعدد احزاب، و دسته‌بندی‌های مختلف، روا است یا ناروا و اگر هست، پس حدود و شرائط آن چیست؟ به تفصیل سخن خواهیم گفت.

## انتقاد سالم و ناسالم

امام، اصل انتقاد سالم و سازنده را پذیرفته است که باید باشد، همه عقلا و سیاستمداران جهان هم آن را پذیرفته‌اند، در روایات آمده دوست انسان کسی است که عیب او را بگوید<sup>۱</sup>، انتقاد خود، از فروغ و راههای عملی شورا است، و می‌دانیم که شورا در اسلام و در قانون اساسی ما نیز یک اصل است، و تا انتقاد نباشد شورا به معنی واقعی محقق نمی‌شود، در این مطلب بحثی نیست. اما این را هم باید بپذیریم که همه انتقادهای سالم و یا سازنده نیست.

انتقاد سالم از دل پاک و قلب سلیم، و انتقاد ناسالم از دل بیمار و مریض (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) سر می‌زند.

انتقاد سالم و سازنده آن است که به انگیزه تشخیص مصلحت جامعه و به داعی خیرخواهی و رفع اشتباه طرف، و در راستای «النَّصِيحَةُ لِلْأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ» صورت گیرد. اما انتقاد ناسالم، چیز دیگری است و هدفهای دیگری را دنبال می‌کند. حال، ما انتقاد سالم و ناسالم را از کجا باید تشخیص دهیم؟ آیا راهی برای آن هست یا خیر؟ آیا از نحوه انتقاد، و لحن سخن انتقادکننده، و تناقضها و تضادهای موجود در آن، می‌توان سالم و ناسالم را تشخیص داد؟ بلی می‌توان و اینک توضیح:

**۱- تبعیض در انتقاد:** دو تن و یا دو جریان هر دو کار خلاف کرده‌اند: مثلاً در انتخابات، از اصول قانونی و اخلاقی تخطی، و تبلیغات ناروا علیه رقیب خود کرده‌اند، که قاعدهً انتقادکننده اگر واقعاً سلامت انتخابات، و مصلحت نظام را در نظر داشته باشد باید از هر دو انتقاد کند نه از یکی. حال، اگر بجای این کار، فقط انگشت روی کارهای ناروای طرف مخالف بگذارد، و از جریان مربوط به خودش دم نزند، این دلیل است که او در انتقاد خود مخلص و بی‌نظر نمی‌باشد و تنها «یکطرف دیوار را کلاه گل می‌کند» و بجای این که اول، عیب خود را ببیند بعد عیب دیگران را، و یا «یک سوزن به خود بزند یک جوالدوز به دیگری»، همه جوالدوزها، و اگر نه، همه تیرها و شمشیرها را به دیگری حواله می‌دهد و بر جان و فرق وی فرود می‌آورد. از این قبیل تبعیضها در انتقادات روزنامه‌ها و سخنرانیهای سیاسی، کم نیست، و انسان نمی‌داند چطور باید آنها را توجیه کند؟

**۲- انتقاد بدون تقدیر:** از قدیم گفته‌اند: «عیب آن جمله بگفتی هنرش نیز بگو» اگر انتقاد صرفاً

۱- قال الصادق عليه السلام: أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عَيْبِي، تحف العقول ص ۲۷۰.

به منظور رفع نقصها و خطاها است، پس خوبیهای طرف هم باید به نظر آید و مورد تقدیر و سپاس قرار گیرد. حال، اگر کسی تنها به ذکر عیب دیگران اکتفا کند و از خوبیهای آنان دم نزند، باید گفت او تنها دارای حسّ عیب‌جویی و چشم‌عیب‌بین است و با یک چشم به دیگران نگاه می‌کند نه با دو چشم: مثلاً کارهای دولت و حکومت جمهوری اسلامی را مورد انتقاد قرار می‌دهد، اما هیچ‌گاه از کارهای خوب و سازنده‌ی وی نام نمی‌برد نقصها و کمبودها را به رخ وی می‌کشد اما خدمتها و کارهای سازنده‌ی او را کتمان می‌کند؛ انگشت روی گرانی، تورّم، چند قیمتی اجناس، سوءاستفاده‌ها، می‌گذرد - و حق هم هست - اما از کارهایی نظیر راههای شوسه جدید الاحداث فراوان، و لوله‌کشی گاز در شهرها که پس از انقلاب با وجود جنگ، در سطح وسیعی از مملکت و چند برابر کارهای پیش از انقلاب، صورت گرفته ابداً دم نمی‌زند!!

از کمبود فضای آموزشی در شهرها و دهات انتقاد می‌کند که انتقاد بجائی است، اما از ارقام و آماری که مسؤولان می‌دهند مبنی بر این که در این چند سال اخیر، با وجود همه گرفتاریهای گوناگون، فضای آموزشی در سطح کشور دو برابر شده، که آن نیز حق است، ابداً نام نمی‌برد!!

از کم و کاستیها داد می‌کشد، ولی چشمش هزینه‌های سنگین جنگ، محاصره اقتصادی، تنزل بهای نفت، خودداری دولت از گرفتن وامهای کلان، که پشت دشمن ما را در جنگ و پشت همه کشورهای اطراف ما، و بلکه جهان سوم را خم کرده است و ما بحمدالله از آن بار سنگین فارغ هستیم ابداً حرف نمی‌زند!!<sup>۱</sup>

دلار روزنامه‌ها نوشتند: هر نوزاد که در ترکیه به دنیا می‌آید ۹ هزار دلار بدهی دارد!! الجزایر ۲۳ میلیارد بدهکار است و سالی ۵ میلیارد دلار یعنی تقریباً پس از تنزل بهای نفت تمام عایدات نفتی خودش را باید بهره‌ی وام بدهد... عراق دشمن ما، به جز سرشکستی و زیونی اخلاقی در برابر کشورهای عرب به قول او «امپریالیست» که میلیاردها دلار کمک بلاعوض به او داده‌اند، و چند سال میلیونها بشکه نفت خود را به حساب عراق فروخته‌اند، علاوه بر این، شصت هفتاد میلیارد دلار یا بیشتر بدهی دارد. در حالی که ما یک دینار بدهی به کسی نداریم (یعنی هنگام نوشتن این سطور).

جریانگرایی، تنها در انتقاد بی‌تقدیر، از دولت و مسؤولان نمی‌باشد، از دیگران هم هست: سال جاری<sup>۲</sup> در مشهد مقدس، از طرف بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی کنگره اقتصاد اسلامی با هزار زحمت و خون دل، و با موفقیت چشمگیر و مزایای فراوان (که استادان شرکت‌کننده آن را با بزرگترین کنگره‌های اقتصاد اسلامی جهان مقایسه کرده و بر آنها ترجیح می‌دهند) برگزار گردید، این کنگره مورد انتقاد قرار می‌گیرد حتی از طرف کسانی که هیچ اطلاعی از کم و کیف آن ندارند، آن هم انتقادات واهی و دور از حقیقت! چه طور می‌توان این قبیل انتقاد را حمل بر صحت کرد؟

۱- البته وامهای صنعتی که در سالهای هفتادویک به بعد مطرح شده لابد از این امر مستثنی و قابل توجیه

است.

۲- مقصود سال ۱۳۶۷ است.

**۳- فرصت طلبی برای انتقاد:** انتقاد سالم، طبعاً حدی دارد و نامحدود و همه وقت و در هر پیش آمدی نمی تواند باشد. و این که به نظر می رسد که یک جریان، هشیار و بیدار ایستاده و از هر فرصتی برای کوبیدن طرف و انتقاد از وی استفاده بکند، این خود انسان را در اخلاص و حسن نیت طرف انتقاد کننده به شک می اندازد، اگر نگوییم گاهی به مرز یقین هم می رسد.

از باب نمونه؛ در کشاکش انقلاب و تحولات سیاسی ممکن است کسی از مسئولان بالا مورد هشدار و یا انتقاد و توبیخ امام بزرگوار قرار گیرد، که به گفته خود امام از باب تذکر پدرا نه نسبت به فرزندان خود او است، نظیر آنچه در مورد اختلاف نظر بین شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی پیش آمد، که حقیقتاً جز رهنمایی و ایفای نقش رهبری از طرف حضرت امام چیز دیگری نبود، ولی ما دیدیم به مجرد اظهار نظر امام، قلمها و زبانها برای بی حیثیت کردن آن شورا به کار افتاد، مثل اینکه همه انتقادکنندگان قلم بدست و زبان در کام در انتظار انتقاد ایستاده بودند و فوراً وارد فعالیت شدند. ای کاش دایره انتقاد را به همان مسأله مورد نظر محدود می کردند و دامنه آن را به اصل شخصیت آن شورا و عملکرد آن گسترش نمی دادند!!

آری، گسترش انتقادات و نادیده گرفتن نقاط مثبت فراوان آن شورا، امام را زود متوجه خطر کرد و جلو گفتار و تبلیغات مخالف را گرفت و آن را جبران و ترمیم فرمود. بطوری که آنان که درانتقاد، داد سخن داده بودند با نهایت شرمندگی از ادامه راه خوددست برداشتند، اما مسلماً باز هم در انتظار ایستاده اند تا فرصت دیگری به دستشان بیفتد و شورای نگهبان را متهم به (کارشکنی) در کار مجلس شورا بکنند چنان که کردند.

عین این ماجرا، در همان وقت راجع به ریاست جمهور و اندکی بعد البته خیلی مؤدب تر در مورد استعفای دولت ورد و بدلهای فیما بین، تکرار شد.

حال، اگر شما از یک آدم بی طرف، و فارغ از حلقه «جریانگرایی» که دلش صرفاً برای انقلاب می تپد و مصلحت نظام را در نظر دارد و اهل خط و خطوط نیست، پرسید: حق با کیست؟ می گوید: مسلماً مسئولان، در مسائل و حوادث مملکتی حق اظهار نظر و تصمیم گیری دارند، امام هم به عنوان روح پبندۀ انقلاب و به حکم و مقتضای مقام رهبری و ولایت فقیه، حق دارد هشدار دهد و حتی احیاناً از کسی گله کند، مردم هم باید در همین حد و نه بیشتر، آن سخن را بشنوند، و از آن عبرت بگیرند، نه، حتی آن قبیل سخنان را دلیل علاقه امام به فرد یا افراد مورد خطاب بدانند، اما از این حد تجاوز نمایند، وله و علیه جریان و یا گروه و فرد یا افراد مورد بحث، میدان داری نکنند. و چهره های برجسته انقلاب که عمری را در این راه سر کرده اند، به این بهانه که امام حرفی زده خدشه دار و بی حیثیت نکنند، بر سخن امام، صدها حاشیه و شرح و تفسیر از پیش خود نزنند بلکه آن را بر معنی خودش حمل کنند لا غیر.

این قبیل پیش آمدها را از مراحل عادی و سیر طبیعی انقلاب و سیاست کشور به حساب آورند.

بدانند که امام مصلحت‌اندیشی و راهنمایی می‌کند، نظرش به تخریب و یا حذف کسی یا جریانی نیست. من از منشور برادری این را می‌فهمم. آیا اگر پدری نسبت به یکی از فرزندان عتاب کند و یا پند تلخی به او بدهد، سایر فرزندان حق دارند او را از فرزند پدر نفی و از خانواده خود طرد کنند؟ فرصت را مغتنم شمارند و رقابتها و حسدهای معمول خانوادگی را برملا سازند و فاش کنند، و راه تجدید شخصیت و ترمیم حیثیت آن برادر را بکلی سد نمایند؟

آیا همین است معنی انتقاد سالم و سازنده روح سالم و قلب سلیم؟

**۴- انتقاد توأم با تحریف حقایق:** یکی از نشانه‌های انتقاد ناسالم آن است که فرد منتقد، حقایق را تحریف و سخن یا عمل دیگری را وارونه جلوه دهد یا حرف او را تقطیع و تکه پاره کند و آنگاه به انتقاد از او بپردازد.

این جانب با وقت کمی که برای مطالعه جراید و مقالات انتقادی، صرف می‌کنم می‌توانم نمونه‌های بسیاری از این نوع انتقاد را ذکر کنم، ولی ممکن است حمل بر جریانگرایی و خطبازی شود، لهذا تنها به ذکر یک نمونه که مربوط به سخن امام بزرگوار می‌شود اکتفا می‌کنم. حضرت امام در بیانیه پذیرش قطعنامه ۵۹۸ با اینکه تصریح فرمودند: مصالح مملکتی اجازه نمی‌دهد علل و موجبات آن را فاش کنند و بعداً در وقت مناسب علنی خواهد شد، و علاوه بر این، آن را بسیار تلخ و به منزله نوشیدن کاسه زهر معرفی کردند، که به لحاظ رعایت مصالح کشور و انقلاب، به آن تن داده‌اند. حوادث پس از آن هم کمابیش مبین آن علل و اسباب بود که حق با امام بوده و چاره‌ای از آن نبوده است مع الوصف برخی، سخن امام را حمل بر تحمیل و اجبار کردند و برای امام دلسوزی می‌کنند که برخی بر او فشار آورده‌اند و او را مجبور کردند، و از این راه سوءظن مردم را به سلطه مسؤلان و ناتوانی امام، می‌خواهند برانگیزند. البته این نیرنگ شیطانی و تحریف حقیقت، نخست در رادیوهای استعماری عنوان شد ولی می‌بینیم در برخی از سخنرانیهای داخل کشور هم عنوان می‌شود و یک چنین دروغ شاخدار و اتهام رسوا را مرتکب می‌شوند.

مسلماً این نوع انتقاد، سالم نیست، و از دل‌های مریض و زبانهایی که به تبلیغات برون‌مرزی بیش از گفته خود امام، دل بسته‌اند، سر می‌زند.

این یک نمونه را به عنوان مثال و به حکم وظیفه دفاع از امام گفتم و الا از این نمونه‌ها فراوان است.

**۵- انتقاد بی‌فایده و غیر عملی:** پیداست انتقاد سازنده آن است که مفید و قابل عمل و مثمر

ثمر است نه این که صرفاً حق باشد اما تنها مرکبی و کاغذ و صوتی در هوا و بلافایده باشد، در این صورت این قبیل انتقادات نمی‌تواند از روی دلسوزی و مصلحت‌سنجی سرزند، بلکه صرفاً به منظور افشا کردن نقطه ضعف طرف مقابل مطرح می‌شود و مفید که نیست بماند، ضرر هم دارد.

چرا همه دیپلمه‌ها نمی‌توانند به دانشگاه راه یابند؟



چرا ما به سهمیه‌بندی آپک پایبند هستیم؟ باید مانند سیل، نفت را به بازارهای جهان سرازیر کنیم و دلار به کف آوریم.

چرا جلو دلالان مرگ و باندهای پخش مواد مخدر را نمی‌گیرند؟  
چرا کتاب گران است؟ چرا کاغذ کمیاب است؟

چرا فلان جریان سیاسی را آن طور که هست فاش نمی‌کنند؟ چرا و چرا و چرا!!! که البته بر سبیل مثال گفته شد و الا ممکن است این انتقادات مفید و قابل عمل باشد.

اگر به سخن منتقدان گوش دهی، صدی پنجاه انتقادشان غیر عملی و بی‌فایده است، حال اگر شخص، متعهد باشد، اول می‌اندیشد بعد انتقاد می‌کند، فکرش بر سخنش مقدم است نه برعکس، علی‌السلام فرمود: «لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَ قَلْبُ الْجَاهِلِ وَرَاءَ لِسَانِهِ»<sup>۱</sup> حرفی که عملی نیست چرا گفته شود؟ بلی مگر این که گوینده بخواهد بازار را آشفته و آب را گل‌آلود کند و ماهی بگیرد، عقب بهانه بگردد که رقیب را بکوبد و از میدان به در کند...

یکی از همین منتقدان، نوشته بود «چرا جنگ را پایان نمی‌دهید» داخل پرانتز (البته عراق باید غرامت بدهد)!! آیا آن آدم نمی‌فهمد کمه تمام دعوها سر همین مطلب داخل پرانتز است؟ و حالا که جنگ متوقف شده و طرفین قطعنامه را پذیرفته‌اند، این عراق است که حتی یک قدم پیش نیامده و هنوز بند اول قطعنامه را کاملاً اجرا نکرده است چه برسد به پرداخت غرامت.

**۶- انتقاد کور:** مقصود آن است که انتقاد بکنند اما راه چاره ارائه ندهند. کلیه کسانی که روی کشاورزی تأکید دارند و رشد کشاورزی آمریکا و کانادا را مثلاً به رخ مامی‌کشند، در حالی که می‌دانند کشاورزی مانند کارخانه‌های مهم در آنجا غالباً در دست مالکان کلان است و این امر، در سیاست و حکومت آنان اثر می‌گذارد و همان سرمایه‌داران بزرگ هستند که مقدرات کشور را تعیین می‌کنند. اگر ما هم همان راه را برویم که باید فاتحه انقلاب را بخوانیم، مملکت را به دست یک عده سرمایه‌دار بدهیم، آنها هم که خط خود را با خط سرمایه‌داران بین‌المللی و از جمله شیطان بزرگ متصل می‌کنند و خواهی نخواهی دو مرتبه کشور به چنگال آمریکا می‌افتد، پس اصلاً چرا انقلاب کردید؟  
به عکس، عده دیگر طرفدار تقسیم اراضی کشاورزی هستند بدون این که پاسخ این سؤال را بدهند که تجربه نشان داده خرده‌مالکی و زمینهای کوچک از رشد کشاورزی می‌کاهد.

هیچ یک از این دو دسته از نقادان و نظریه‌پردازان، طرحی ارائه نمی‌دهند که فاقد این دو نقص باشد نه کشور را به سوی سرمایه‌داری سوق دهد و نه زمینه کمونیستی را فراهم کند همان نظامی که به اعتراف خودشان در کشاورزی شکست خورده‌اند!!<sup>۲</sup>

۱- نهج البلاغه کلمات قصار شماره ۳۹.

۲- این مقاله پیش از فروپاشی شوروی نوشته شده، و حالا سستی اصل آن نظام در ابعاد گوناگون روشن گردید نه تنها در بُعد کشاورزی.

کسی که می‌گفت بهترین نظام اقتصادی، اقتصاد کشور سوئد است. گفتم در آنجا مانند غالب کشورهای اروپایی رقم موالید محدود است، اکثریت مردم معلومات دانشگاهی دارند، و از رشد فکری برخوردارند، شرایط آب و هوا هم مساعد است، ما با این رشد سریع جمعیت، و آن اکثریت بی‌سواد و رشد نیافته و این زمینهای بی‌آب، چطور می‌توانیم بابای مردم سوئد پیش برویم و یک شبه از رشد اقتصادی آنجا برخوردار شویم؟ بلی، اگر ما درست عمل کنیم و با برنامه‌ریزی صحیح و همه‌جانبه پیش رویم، شاید نیم‌قرن دیگر به سوئد برسیم و شاید هم در بعضی جهات هیچ وقت، زیرا آب و هوا و وضع اقلیمی را نمی‌توان عوض کرد!!

باز هم می‌توان درباره انتقاد سالم و ناسالم و سازنده و بی‌فایده بحث کرد، عجلاله همین قدر بس است.

### سیاست حذف دیگران

یکی از نشانه‌های جریانگرایی و عدم تعهد به اصول انقلاب، تلاش و کوشش برای حذف عناصر انقلابی از صحنه‌ی سیاست است. حال، از کجا می‌توان پی برد چه کسی درصدد حذف دیگران است؟ ظاهراً خیلی زود و آسان می‌توان به این امر دست یافت: دولتی تازه روی کار آمده تمام مسئولان رده‌ی اول را از یک کنار عقب می‌زند و کسان دیگر را به کار می‌گمارد. این عمل نسبت به دوران بعد و قبل از انقلاب، قابل توجیه است؛ یعنی این بجا است که پس از انقلاب، همه‌ی مسئولان رده‌ی بالا که کارهای کلیدی را در دست دارند از کار برکنار کنند، برای یک نظام انقلابی چاره‌ای جز این نیست. زیرا بطور حتم افراد سابق، مورد اطمینان نظام قبلی و همکار و همیار او بوده‌اند، پس آنان، در همان خط سابق مغایر خط انقلاب هنوز باقی هستند و چون خط کلی عوض شده باید دولت‌مردان سابق هم عوض شوند و کار را به نیروهای متعهد و انقلابی و مطمئن واگذارند. این یک امر طبیعی است.

بگذریم از افراد استثنایی و نادر که ممکن است بطور پنهان قبلاً با عناصر انقلابی همداستان بوده و در کارهای فاسد و طاغوتی، سعی و کوششی بخرج نمی‌داده‌اند. این قبیل افراد را تنها همان عناصر انقلابی و مبارزان اولیه می‌توانند شناسایی و معرفی کنند، به لحاظ اینکه در کشاکش مبارزات خود، با آنان در تماس و احیاناً مورد حمایت و معاضدت آنان بوده‌اند.

کما اینکه در بین مسئولان دیروز، مسلماً مردمی سالم و صحیح‌العمل هم می‌توان یافت که گرچه قبلاً هم متصدی کار مهمی بوده‌اند، اما همه بر صحت عمل آنان گواهی می‌دهند و چنین پیدا است که او در هر شرایطی به وظیفه و وجدانی خود عمل می‌کند و چنین عناصری اصولاً کارهایی را به عهده می‌گیرند که با سیاست، کمتر ربط داشته باشد، از این افراد هم بعد از انقلاب بخصوص اگر دارای تخصص مورد نیاز کشور باشند باید استفاده کرد. ولی به دیگر متصدیان کارهای کلیدی سابق، به این زودی نمی‌توان در این قبیل کارها اعتماد کرد.

اما پس از انقلاب، طبعاً مسئولان درجه بالا، از میان افراد انقلابی سابقه دار برگزیده می شوند؛ هر دولتی روی کار آید قاعده باید از همین افراد استفاده کند و تا هنگامی که نادرستی و بی لیاقتی و کار ضد انقلابی، از آنان سر نزده، موجبی برای تعویض و کنار زدن آنان نیست. (بگذریم از خط مخالفی که در سالهای اول انقلاب بر مملکت حاکم شد و تا توانستند طرفداران خود را بر سر کار گماشتند) اما پس از تغییر وضع، قاعده با عوض شدن دولت و یا تغییر سمت یک وزیر، منطقی نیست که همه مسئولان دولت و یا وزارتخانه عوض شوند. پس اگر مشاهده شود دولت و یا وزارت جدید، درصدد عوض کردن و حذف عناصری است که عمری در راه انقلاب و امام سرکرده اند، این خود دلیل آشکار بر پیروی از سیاست «حذف و جریانگرایی» است.

حال، اگر این کار پس از بررسی و مطالعه و مصلحت سنجی و پی بردن به عدم شایستگی افراد سابق، یا عدم رضایت مردم از آنان، انجام گیرد باز هم قابل توجیه است، اما این که گفته شود: «همه آنان فاقد شایستگی و جانشینان آنان همه از شایستگی لازم برخوردار هستند» قابل قبول نیست و باعث سوء ظن و بدگمانی است.

این قبیل حذف و تغییر و تبدیلهای دسته جمعی، نمی تواند خالی از غرض و ناشی از روحیه انقلابی محض باشد. بگذریم از این که مسئولان جدید هم تا مدتها قهراً با شخصیت‌های ذی نفوذ محلی و ارگانهای انقلابی درگیر خواهند بود، و جو را ناسالم و آلوده خواهند کرد، هنوز به کار مشغول نشده اند مشخص می شود که آنان نیامده اند، تا نقصی را بر طرف، و خللی را جبران، و نارضایتی را زایل کنند، بلکه آمده اند تا نفوذ و سلطه یک جریان را جایگزین جریان دیگر کنند.

### سیاست تألیف قلوب

امام، تأکید بر ایجاد مودت و تألیف قلوب بین جریانهای موجود کشور فرمود: «یکی از راههای تألیف قلوب آن است که هر کدام در سخنرانیها و نوشته های خود از دیگران به نیکی و عظمت و با لحن برادری یاد کنند و خدمات آنان را بر زبان آورند» مطلب مربوط به دیگران را در روزنامه خود، تمام و کمال با عکس و تفصیلات بیاورند، چنین نباشد که از آنچه مربوط به جریان خود است در صفحه اول و با عناوین درشت و عکسهای بزرگ، و آنچه مربوط به دیگران است، در صفحات وسط، با عناوین ریز و کلمات مبهم و عکسهای کوچک، درج کنند، این نوع زرنگی خیلی زود فاش می شود، و بر کسی پنهان نمی ماند، و حرف آخر این که به قول قرآن «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَ لَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ»<sup>۱</sup> هر کس در پیش خود بهتر می داند چه می کند، مردم نیز می فهمند، خداوند هم که از نیات آگاه است «وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا»<sup>۲</sup>.

۱- سوره القیامه / ۱۴.

۲- سوره نساء / ۱۰۸.

## رهنمودهای امام امت در سالی که گذشت (سال ۱۳۶۷)

هر چند دستخط امام به رهبر شوروی که زینت بخش این شماره مجله مشکوة<sup>۱</sup> است ما را از نوشتن سرمقاله بی نیاز می کند، ولی به مناسبت همین نامه، بجا است نگاهی به محتوای آن و سایر سخنان و پیامهای حضرت امام در سال ۶۷ در این شماره پایانی این سال بیندازیم، تا از این راه مسیر انقلاب و شرایط کنونی آن را بهتر دریابیم و به منویات و آرمانهای مقدس رهبر انقلاب، نسبت به آینده، بیشتر واقف شویم.

### فهرست پیامها و سخنان امام در سال ۶۷

تا جایی که توانستیم، رهنمودهای امام را در سال ۶۷ اعم از پیام و نامه و سخنان شفاهی بدست آوردیم، شمار آنها به چهارده رقم می رسد که به ترتیب زمانی چنین است:

۱- پیام شفاهی امام به مناسبت حلول سال جدید.

۲- در ۶۷/۱/۱۴، سخنان امام در ملاقات سران کشور با ایشان، به مناسبت میلاد مسعود حضرت ولی عصر عجل الله فرجه و در آستانه انتخابات سومین دوره مجلس شورای اسلامی، مبنی بر این که استقرار نظام اسلامی یک ضرورت است و این که دشمنان می خواهند مردم از این امر ضروری غافل شوند تا کار به دست آمریکا بیفتد.

۳- در ۶۷/۴/۲۹، پیام امام در سالگرد حج خونین و به مناسبت پذیرش قطعنامه ۵۹۸ که به «منشور دوم انقلاب» مشهور شد و شامل حساسترین مسائل مورد نیاز کشور بود.

۴- در ۶۷/۶/۸، سخنان امام در دیدار رئیس جمهور و هیأت دولت با ایشان، بمناسبت

۱- متن نامه امام در پایان همین مقاله آمده است.

هفته وحدت.

- ۵- در ۶۷/۶/۱۵، نامه امام به نخست‌وزیر، در مورد استعفای وی.
- ۶- در ۶۷/۶/۳۰، نامه امام در مورد هنر اسلامی، و این که تنها هنری مورد قبول قرآن است که صیقل‌دهنده اسلام ناب محمد ﷺ باشد.
- ۷- نامه امام در پاسخ آقای انصاری، در زمینه گرایشهای موجود بین مسئولان کشور که به نام «منشور برادری» شهرت یافت و در سرمقاله شماره ۸ به تفصیل مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت.
- ۸- در ۶۷/۷/۱۱، در مورد بازسازی کشور و تأکید بر این که جمهوری اسلامی، تحت هیچ شرایطی از اصول و آرمانهای مقدس خود دست برندارد و همان‌گونه که در جنگ، همه در کنار هم بودند، در صلح و سازندگی هم باید در کنار یکدیگر باشند.
- ۹- در ۶۷/۹/۲، پیام امام، در سالگرد تأسیس بسیج که در آن آمده بود: بسیج مدرسه عشق است، ملتی که در خط اسلام ناب محمدی ﷺ و مخالف با استکبار و پول‌پرستی و تحجرگرایی و تقدس‌نهایی است؛ باید همه افرادش بسیجی باشند.
- ۱۰- در ۶۷/۱۰/۱۰، نامه امام، به آقای سید عبدالحمید روحانی راجع به تدوین تاریخ انقلاب اسلامی که باید بر دوش پابرهنگان مغضوب قدرتها و ابرقدرتها باشد و چهره کسی از رجال نامی و روحانی خدمتگذار گذشته در آن، خدشه‌دار نگردد.
- ۱۲- نامه امام به گورباچف رهبر شوروی که کراور آن عیناً در آغاز این شماره آمده است.
- ۱۳- در ۶۷/۱۱/۲۵، فتوای کفرستیز و قاطع امام، به وجوب اعدام سلمان‌رشدی نویسنده کتاب «آیات شیطانی» و ناشران آن با علم به محتوای کتاب.
- ۱۴- در ۶۷/۱۲/۱۳، پیام مهم امام در باره مسائل مملکتی که به «منشور سوم انقلاب» یا «منشور روحانیت» معروف شد و زمینه‌ساز مسائل مهم آغاز سال ۶۸ در رابطه با قائم مقام رهبری گردید.

## سال اوج رهنمودها

با توجه به کمیّت و کیفیت این پیامها؛ سال ۶۷ نسبت به سالهای پیش از آن را می‌توان اوج رهنمودهای امام در ضروری‌ترین مسایل سیاسی و اجتماعی جمهوری اسلامی، و هشدار در مورد لغزشهای قطعی یا احتمالی مسئولان، در امور داخلی و خارجی کشور دانست، که در مقایسه با سال قبل از آن، بسیار چشمگیر و پرمحتوا است.

ما در اینجا نمی‌خواهیم و فرصت آن را هم نداریم که در باره همه این رهنمودها صحبت کنیم، بخصوص که راجع به «منشور برادری»، قبلاً به تفصیل بحث کرده‌ایم، بنابراین تنها به تعدادی از آنها که به نظر ما مهمتر است اکتفا می‌کنیم:

## منشور دوم انقلاب در سالگرد حجّ خونین و پذیرش قطعنامه ۵۹۸

محتوای این پیام، به تناسب زمان صدور آن بیشتر راجع به سه مسأله بود:

اول - بیان روح و هدف حج و لزوم اعلان براءت از دشمنان اسلام در آن و تأکید بر این نکته: حجّی که جنبه سیاسی و براءت از مشرکان در آن نباشد حجّ نیست: «حجّ بی روح، بی تحرّک و قیام، حجّ بی براءت، حجّ بی وحدت و حجّی که از آن، هدم کفر و شرک برنیاید، حجّ نیست.»  
«این همان فریاد ملت ماست که در ایران شاه را و در بیت المقدس غاصبان را به نومیدی کشاند».

دوم - مبارزه اسلام با کفر همیشگی است.

«تا شرک و کفر هست، مبارزه هست، تا مبارزه هست، ما هستیم؛ اگر بندگان استخوانهایمان را جدا سازند، اگر سرمان را بالای دار برند، اگر زن و فرزندان و هستیمان را جلو دیدگانمان به اسارت و غارت برند، هرگز امان نامه کفر و شرک را امضا نمی‌کنیم. انقلاب اسلامی ما تا کنون، کمینگاه شیطان و دام صیادان را به ملت‌ها نشان داده است. بحمدالله از برکت انقلاب اسلامی ایران، دریچه‌های نور و امید به روی همه مسلمانان باز شده است، و می‌رود تا رعد و برق حوادث آن، رگبار مرگ و نابودی را بر سر همه مستکبران فرو ریزد».

سوم - انگیزه پذیرش قطعنامه و قبول آتش بس و این که این امر مانند ادامه جنگ، مبنی بر تشخیص مصلحت و عمل به تکلیف الهی بوده است، در این باره می‌فرماید:  
«مردم عزیز و شریف ایران من فرد فرد شما را چون فرزندان خویش می‌دانم و شما می‌دانید که من به شما عشق می‌ورزم و شما را می‌شناسم، شما هم مرا می‌شناسید، در شرایط کنونی آنچه موجب این امر شد، تکلیف الهی ام بود.»

شما می‌دانید که من با شما پیمان بسته بودم که تا آخرین قطره خون و آخرین نفس بجنگم، اما تصمیم امروز، فقط برای تشخیص مصلحت بود، تنها به امید رحمت و رضای او؛ از آنچه گفتم گذشتم، و اگر آبرویی داشته‌ام با خدا معامله کرده‌ام» این پیام، قبل از هر مطلب دیگر، گواه آن بود که امام، همان‌طور که مرد جنگ است، مرد صلح نیز هست و در هر دو امر، به یک نسبت جدی و صمیمی و قاطع و تابع مصلحت اسلام و مسلمین و خیر و صلاح دولت و ملت است، تا هنگامی که به تشخیص ایشان، مصلحت ادامه جنگ بود، با شجاعت تمام، بر آن تأکید داشت و به مجرد تشخیص مصلحت در قطع جنگ، با نهایت شهامت، دندان سر جگر گذاشت (و این کاسه زهر را نوشید و آبروی خود را با خدا معامله کرد).

حوادث پس از آن، نشان داد که تشخیص امام بسیار بجا و مفید و بلکه لازم بوده است و گرنه ممکن بود صدها هزار بی‌گناه با بمبهای شیمیایی استکبار جهانی که در اختیار عراق گذارده و نمونه آن را در حلبچه به چشم دیدیم، نابود می‌شدند و نیز دهها فروند کشتی جنگی ما غرق، و هواپیماهای مسافربری ایران سرنگون و هزاران مرد و زن و کودک عشایری و شهری مناطق مرزی بدست منافقان خودفروخته و تا دندان مسلح، قتل عام می‌گردیدند. امام، با یک اقدام انقلابی بسیار سنجیده و پربرکت، جلو آن نابودیها و خسارتها را گرفت و همان‌گونه که گاهی در جنگها، عقب‌نشینی تاکتیکی به مصلحت است و کسی آن را شکست نمی‌داند، اعلان آتش‌بس نیز چنین است.

علاوه بر این، پذیرش قطعنامه، ماسک صلح‌خواهی را از چهره فریبده دشمن زدود و این مدعی دروغگو را که سالها فریاد صلح می‌زد، ولی پس از قبول قطعنامه بلافاصله به یورش و حشیانه خود در جبهه جنوب و غرب و پیشروی در سرزمینهای ما ادامه داد، رسوا کرد و برای همیشه حربه صلح‌طلبی را از دست دشمن گرفت و به گفته امام:

«با اعلان این تصمیم، حربه تبلیغات جهانخواران علیه ما کُند شده است.»

هر چند آتش‌بس، نه تنها به کام امام بلکه در ذائقه دلاوران رزمنده ما هم، بسیار تلخ و چون زهری ناخواسته و غیر قابل انتظار بود، اما خیر بسیار و برکات فراوان دربر داشت.

حقیقه همان‌طور که در آن موقع زبازد عام و خاص گردید، پذیرش قطعنامه، از جهاتی شبیه به صلح حدیبیه از طرف رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود، که با کراهت و نارضایتی جمهور انصار و مهاجر، مواجه شد که نمی‌توانستند نتایج گرانبهای آن را درک کنند، مع ذالک خداوند در سوره فتح که به همین مناسبت نازل گردید آن را (فتح مبین) نامید و رسول اکرم آن را پیروزی بزرگ و صف‌ناشدنی (فتح و ای فتح) دانست. حوادث پس از آن، از جمله فتح خیبر و غلبه بر یهود بدون این که یاران و هم‌پیمانان مکئی آنها پس از این صلح بتوانند آنها را یاری دهند، سپس عمره‌القضاء در سال هفتم و روبرویی دو گروه و تماس مسلمانان با مشرکان مکه، و نرمش و انعطافشان نسبت به مسلمین، آنگاه فتح مکه در سال هشتم و گرایش مکئیان به اسلام، همه از برکات این صلح بود.

### تقدیر از شهدا

امام در این پیام، به یاوه‌گویانی که اشک تمساح برای شهدای ریختند پاسخ گفت و مانند همیشه از مقام والای شهادت و شهدا دفاع فرمود:

«خوشا به حال آنانی که با شهادت رفتند.

خوشا به حال آنان که در این قافله نور، جان و سرباختند.

خوشا به حال آنهایی که این گوهرها را در دامن خود پروراندند.

خداوندا، این دفتر و کتاب شهادت را همچنان به روی مشتاقان باز و ما را هم از وصول به آن محروم مکن.

من در برابر عظمت فداکاری این ملت بزرگ احساس شرمساری می‌کنم».

### توصیه بر حفظ انقلاب

آنگاه امام، چند سفارش مهم راجع به حفظ انقلاب به مردم و جوانان و استادان می‌کند: «من در میان شما باشم یا نباشم، به همه شما وصیّت و سفارش می‌کنم که نگذارید انقلاب، به دست ناهلان و نامحرمان بیفتد. نگذارید پیش‌کسوتان شهادت و خون، در پیچ و خم زندگی روزمره، به فراموشی سپرده شوند.

مردم ما که در طول جنگ و مبارزه، ابعاد کینه و قساوت و عداوت دشمنان خدا و خود را لمس کرده‌اند، باید خطر تهاجم جهان‌خواران در شیوه‌ها و شکل‌های مختلف را جدی‌تر بدانند.

من در اینجا به جوانان عزیز کشورمان، به این سرمایه‌ها و ذخیره‌های عظیم الهی و به این گلهای معطر و نوش‌گفته جهان اسلام، سفارش می‌کنم که قدر و قیمت لحظات شیرین زندگی خود را بدانید و خودتان را برای یک مبارزه علمی و عملی بزرگ، تا رسیدن به اهداف عالی انقلاب اسلامی آماده کنید.

مبادا اساتید و معلمینی که به وسیله معاشرت‌ها و مسافرت‌ها به جهان (به اصطلاح متمدن)، جوانان ما را که تازه از اسارت استعمار رهیده‌اند، تحقیر و سرزنش نمایند و خدای ناکرده از پیشرفت و استعداد خارجی، بت تراشند و روحیه پیروی و تقلید و گداصفتی را در ضمیر جوانان تزریق نمایند».

### پیامد پذیرش قطعنامه

پیامدهای نیک و رضایتبخش پذیرش قطعنامه، در سطح جهان و در رسانه‌های دنیا و نیز در داخل ایران، از جمله مقاومت مردم و ارتش در حادثه شیرین مرصاد، راهپیمایی بی‌سابقه بیعت با امام، بسیج همگانی و پرشور و حضور همه طبقات از سراسر کشور، در جبهه‌ها، نمونه‌های بارز آن است.

### منشور برادری

این منشور، موضع امام را در برابر گرایش‌های سیاسی گوناگون کشور روشن ساخت، معلوم شد امام کاملاً از وجود این جریانها و اختلافها، از نقاط ضعف و قوت و خطرات احتمالی و یا قطعی و



در عین حال از مزایا و فواید جنبی آنها با خیر است. و تا جایی که صلاح بدانند از همه حمایت می‌کند. با بینش عمیق خود این جریانها را ارزیابی و تجزیه و تحلیل فرموده است، انتقادهای بیجا و مفید و خرده‌گیریهای بی‌جا و زیانبخش را از هم تفکیک می‌کند، در عین حال، از روح انحصارطلبی و تخریب یا حذف دیگران بشدت انتقاد و نکوهش می‌نماید. امام، با این بیانات، در حقیقت چهارچوب سالم و بی‌ضرر برای فعالیت احزاب و جریانها را در نظام اسلامی، ترسیم فرموده است که مبادا کسی از محدوده آن چهارچوب خارج شود؛ اما وجود اختلاف غیر اصولی و فرعی، اعم از سیاسی و عقیدتی و فقهی را در داخل آن محدوده، قابل قبول دانسته و آن را تصویب کرده است، فرق فقه سنتی و فقه پویا و امتیاز فقیه صاحب نظر در مسائل سیاسی و مجتهد جامد و متحجر را بیان می‌کند، همان‌طور که اسلام ناب محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اسلام آمریکایی را کاملاً از هم جدا و روحانی واقعی را از روحانی نمایان، و خادم را از خائن باز می‌شناساند.

روح این منشور، حفظ تعادل و هماهنگی و برادری بین عناصر انقلابی کشور در راه حفظ انقلاب و تدوام نظام جمهوری اسلامی است که از خط «نه شرقی نه غربی» منحرف نشوند، دستخوش حذف و تخریب دیگران و تقدیم مصلحت گروهی بر مصلحت عمومی نظام، نگردند، باب اجتهاد به معنی صحیح و باب انتقاد سالم همواره باز بماند، از پیروی هواهای نفسانی در فعل و انفعالات کشور، جلوگیری بعمل آید؛ و هیچ کس خود را مصون از خطا و اشتباه نداند و هرگز از اصول اسلام و انقلاب عدول نکنند:

هیچ کس نباید خود را مطلق و مبرا از انتقاد ببیند.

هر دو جریان باید تلاش کنند که ذره‌ای از سیاست نه شرقی و نه غربی جمهوری اسلامی، عدول نشود.

طبیعت و نظام انقلاب، همواره اقتضا می‌کند که نظرات اجتهادی و فقهی در زمینه‌های مختلف ولو مخالف با یکدیگر آزادانه عرضه شود.

موضعگیرها باید در عین حفظ اصول اسلام، حافظ خشم و کینه انقلابی مردم علیه آمریکای جهانخوار و شوروی متجاوز باشد: «اگر در این نظام، کسی یا گروهی خدای نکرده در فکر حذف یا تخریب دیگران برآید و مصلحت جناح و خط خود را بر مصلحت انقلاب مقدم بدارد، به اسلام و انقلاب لطمه وارد کرده است».

کشور ما در مرحله بازسازی و سازندگی، به تفکر و به وحدت و برادری نیاز دارد».

### نامه امام به رهبر شوروی

اگر در پیامدهای دیگر، روی سخن امام بیشتر محافل سیاسی و روحانی و مردم داخل کشور و هدف آنها بیان وظایف درون‌مرزی بود؛ در این نامه، امام امت، نظر خود را متوجه یکی از بزرگترین

پایگاههای استکبار جهانی برون مرزی کرده است.

در اتحاد شوروی که هنوز هم قبله آمال اکثر مارکسیستهای جهان و نقطه امید کشورهای سوسیالیستی است، تحوّل رخ داد و عنصری روی کار آمد که تظاهر به تجدید نظر در روش اقتصادی و بافت اجتماعی و سیاسی کشور می‌کند.

به مناسبت این که میلیونها مسلمان در اتحاد شوروی زندگی می‌کنند امام، که در عین عمل به وظایف خود در داخل کشور، همواره به فکر سایر مسلمانان و بلکه همه مستضعفان جهان است و به حق، امام امت و پیشوای اسلام جهان شمول است، فرصت را مغتنم شمرد و این تکلیف الهی سنگین را هم، انجام داد و طی نامه‌ای مستدلّ و منطقی، با قدردانی از تسهیلاتی که آقای گورباچف برای مناطق مسلمان‌نشین آن کشور، قائل شده و اجازه اذان گفتن در مناره مساجد را پس از هفتاد سال به آنان داده است، روی چند نکته تکیه فرموده است:

اولاً، نظام بلشویکی را ورشکسته اعلام کرد و گفت:

«رهبر چین ضربه اول را به کمونیسم در بُعد اقتصادی وارد آورد و شما ضربه دوم را» و این عجیب است که رهبر شوروی در پاسخ امام، این مطلب را رد نکرد و در برابر آن، موضع دفاعی به خود نگرفت، با این که در بُعد عقیدتی، تا حدّی موضع گرفت، و این خود یک اعتراف ضمنی است که امام از گورباچف گرفته است.

ثانیاً، در بُعد عقیدتی؛ امام، درد اصلی نظام اتحاد شوروی را انکار خدا و الحاد می‌داند نه اقتصاد، و صریحاً می‌گوید: «سران شوروی در این باره باید تجدید نظر نمایند و با تکیه بر مسلک مادی ارزش انسان را با آن همه کمالات بالقوه و بالفعل، که حاکی از تجرّد نفس و بقای آن است به مرتبه نازل حیوانیت تنزّل ندهند که نیازش در آب و نان خلاصه شود. مسلک مادی، این بُعد نامحدود و بسیار متعالی شخصیت انسان را، نادیده گرفته است».

امام، این مطلب را با دلیل و برهان در حدودی که مجال بوده به روش محققان اسلامی از دو طریق استدلال بُرهانی، و کشف و شهود عرفانی بیان کرده است.

در روش استدلال عقلی، اوج تفکر اسلامی، حکمت متعالیه صدرالمُتألّهین شیرازی، و در کشف و شهود، اوج عرفان اسلامی، طریقه محی الدین بن عربی را معرفی و مطالعه آثار این دو دانشمند را توصیه فرموده است.

در اینجا باید به شبهه‌ای که برخی از عناصر متحجّر القا کرده‌اند، پاسخ گفت: شنیدیم که یکی از

آنان گفته است: چرا امام، بجای ملاصدرا و محی الدین از امام باقر و صادق علیهما السلام نام نبرده است؟

ما در عین اعتراف به این که ملاصدرا و محی الدین، معصوم از خطا نبوده‌اند و هیچ‌گاه فلسفه و فکر بشری مصنوع از خطا نیست، یادآور می‌شویم: آن آدم معترض، از این نکته غافل است که اساس مکتب مارکسیسم بر فلسفه خشک دیالکتیک و تضاد هگل مبتنی است، در برابر آن فلسفه که سراسر

گفتگو از بحثهای فلسفی است، با قرآن و حدیث نمی‌توان سخن گفت، مگر بر اساس فلسفه الهی که اساس فلسفه هگل و مارکس را از هم پاشیده، مغز متفکر این مکتب، شخصی مانند احسان طبری را به خدا و اسلام معتقد کرده است.

اشتباه دیگر در این شبهه آن است که فلسفه ملاصدرا و عرفان محی‌الدین را روبروی قرآن و حدیث و ضد آن دو قرار داده در حالی که فلسفه و عرفان اسلامی در حقیقت، شرح قرآن و حدیث است با روش خاص؛ فلاسفه و عرفا، خویش را مفسر و مبین حقایق عقلی و عرفانی اسلامی می‌دانند و به این افتخار می‌کنند. آیاملاصدرا که تفسیر قرآن و شرح اصول کافی نوشته و آن همه آیات و احادیث مشکل را بیان کرده که حتی علامه مجلسی در کتاب «مرآت العقول» از آن بهره برده است، یا محی‌الدین که ولایت اهل بیت را در مسلک عرفانی خود پذیرفته، این دو نفر خواسته‌اند در برابر قرآن و حدیث صف‌آرایی و عرض‌اندام کنند و یا مثلاً منکر مقام ولایت بوده‌اند؟

با مروری بر آثار این دو دانشمند می‌توان یقین کرد که قدر و منزلت و مقام ولایت علی و خاندانش را به مراتب از شیعیان معمولی، والاتر می‌دانند و به آن روح تازه‌ای بخشیده‌اند. این طرز تفکر و تحجرگرایی در اصول اعتقادی، عیناً شبیه مسلک اخباریین است که روش مجتهدین و اصولیین را چیزی در قبال و ضد مسلک اهل بیت می‌دانند، در حالی که بزرگان مجتهدین از قبیل شیخ طوسی، محقق حلّی، علامه، شهیدین، وحید بهبهانی و شیخ مرتضی انصاری از مخلص‌ترین پیروان اهل بیت بوده‌اند.

در عین حال، هیچ یک از این بزرگان خود رامصون از خطا نمی‌دانسته‌اند و اساس مسلک ایشان بر تخطئه است نه تصویب. داوری در باره بزرگان باید مبتنی بر نقاط مثبت اندیشه ایشان باشد نه منفی که هیچ کس جز سلسله معصومین خالی از نقاط منفی نمی‌باشد و بطور حتم ملاصدرا و محی‌الدین هم از این قانون مستثنی نیستند. البته در پایان این بحث، صریحاً می‌گویم در صدد دفاع از کلیه افکار ملاصدرا و محی‌الدین نیستم، عرضم آن است که آن دو نفر در صدد ضدیت با اسلام نبوده‌اند، بلکه روش ایشان اوج تفکر فلسفی و عرفانی اسلام است که محصول تلاش قرن‌ها متفکران اسلام است بازیربنای فلسفه و منطق، و نباید یکسره از آن چشم پوشید و آن را غیر اسلامی دانست. باری؛ رهبر شوروی پس از بررسی نامه امام، و پرسشهای پیاپی از فرستاده امام، راجع به نقاط مبهم آن، به ایشان گفته بود ما نیز فلسفه‌ای داریم، ولی نامه امام را مطالعه می‌کنیم و پاسخ می‌گوییم، بعداً هم فرستاده وی اظهار داشت که نوشته امام را بین اعضای هیأت رئیسه اتحاد شوروی جهت مطالعه و بررسی، پخش کرده‌ایم. خیلی جای خوشوقتی است که در جوابیه گورباچف، نه تنها در ردّ فلسفه الهی و اثبات فلسفه مادی، سخنی دیده نمی‌شود، بلکه از آن تقدیر هم شده است:

«در پیام شما، ملاحظات عمیق راجع به سرنوشت بشریت وجود دارد» نماینده‌وی نیز به امام گفت:

«پیام جنابعالی خطاب به دبیر کل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، از مفاهیم فراوان

سرشار است».

در این نامه، حتی رهبر شوروی توصیه نکرده است که امام نیز فلسفه آنان را مطالعه کند و یا این که آن فلسفه نیز مانند فلسفه اسلام، سرشار از مفاهیم عالی است، بلکه تنها به نقاط مشترک و انقلاب روسیه و ایران در بُعد سیاسی و اجتماعی، مبارزه پی‌گیر، و انقلاب با امپریالیزم و سرمایه‌داری، براندازی نظام استبدادی سلطنتی و حمایت از محرومان اشاره شده است و این خود، یعنی سکوت وعدم دفاع از فلسفه مارکسیستی، در برابر سخنان امام، خود یک اعتراف ضمنی دیگری است که امام، از رهبر شوروی گرفته است. در عین حال، امام در پاسخ گورباچف از ردّ ادعای وجوه اشتراک هم، سکوت نکرد و از این که او بحث را از جنبه عقیدتی و توحیدی به میدان سیاست و اجتماع و اقتصاد کشانیده، صریحاً انتقاد کرد و به سفیر شوروی فرمود:

«از قول من به آقای گورباچف بگویید: من می‌خواستم جلوی شما دریچه‌ای به دنیای جاویدان باز نمایم».

و این خود یک ردّ ضمنی بر ادعای اشتراک دو نظام در بُعد اجتماعی و سیاسی بشمار می‌رود. زیرا نظام حاکم بر شوروی عمده یک رژیم اقتصادی است، در حالی که انقلاب اسلامی، روحاً یک انقلاب عقیدتی و الهی است.

### فتوای اعدام سلمان رشدی

فتوای پرآوازه و عالمگیر و حیرت‌برانگیز امام به مناسبت انتشار کتاب کفرآمیز «آیات شیطانی» نوشته سلمان رشدی مسلمان‌زاده هندی‌الاصول تبعه انگلیس، و عضو شورای فرهنگی سلطنتی آن کشور، یکی دیگر از رهنمودهای بسیار مهم امام، در سال گذشته بود، که موجی از حمیت اسلامی را در میان مسلمانان جهان، برانگیخت. متن فتوا چنین است:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می‌رسانم؛ مؤلف کتاب «آیات شیطانی» که علیه اسلام و پیامبر و قرآن تنظیم و چاپ و منتشر شده است، همچنین ناشرین مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می‌باشند. از مسلمانان غیور می‌خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند سریعاً آنها را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هر کس در این راه کشته شود شهید است، انشاءالله.

ضمناً اگر کسی دسترسی به مؤلف کتاب دارد ولی خود قدرت اعدام آن را ندارد او را به مردم معرفی نماید تا به جزای عملش برسد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۶۷/۱۱/۲۵ روح‌الله الموسوی الخمینی

این فتوای چند سطری، چنان انفجاری در سطح جهان ایجاد کرد که شاید تاکنون هیچ فتوای دیگری از هیچ عالم مسلمان، چنین انعکاس جهانی نداشته است. مثلاً فتوای معروف میرزای شیرازی راجع به تحریم تنباکو، تنها در سطح ایران و احتمالاً در برخی از کشورهای مسلمان همجوار، چنین موج سهمگینی را برانگیخت که دامنه آن، دربار ناصرالدین شاه را هم فرا گرفت. اتفاقاً در مورد هر دو فتوا، انگلیس، این پیراستعمار، نقش داشته و در هر دو بار، از فتوا سیلی خورده و بی اعتبار شده است، با این تفاوت، که فتوای تحریم تنباکو، تنها از طرف یک مرجع تقلید که ابداً سمت رهبری سیاسی نداشت صادر گردید، در حالی که فتوای قتل سلمان رشدی، از طرف کسی صادر شد که علاوه بر مقام مرجعیت مذهبی، رهبر سیاسی یکی از عظیمترین انقلابهای عصر حاضر و بنیان‌گذار نظام جمهوری اسلامی در ایران است.

فرق دیگر میان این دو فتوا آن است که فتوای قتل سلمان رشدی در محتوای خود صرفاً مذهبی بود و در آغاز ابداً جنبه سیاسی و اقتصادی نداشت و تنها جهت دفاع از حریم قرآن و رسول اکرم و مقابله با هتک حرمت اسلام، صدور یافت، در صورتی که تحریم تنباکو رأساً یک فتوای سیاسی و اقتصادی بود و بُعد مذهبی آن، تحت الشعاع آن دو بُعد دیگر قرار داشته است.

بلی، فتوای امام، در متن خود صرفاً مذهبی و دفاع از قرآن و پیغمبر بود و حتی تصور نمی‌شد بُعد سیاسی و اقتصادی پیدا کند، ولی عکس‌العمل انگلستان و به دنبال او کشورهای عضو بازار مشترک، که بظاهر یک اتحادیه صرفاً اقتصادی است، ابعاد دیگری به این فتوا داد که حتی می‌توان گفت در سیاست جهانی اثر گذاشت.

واکنش کشورهای مختلف، از آمریکا و کشورهای بلوک غرب گرفته تا شوروی و بلوک شرق و نیز عکس‌العمل و عملکرد سران کشورهای اسلامی، در برابر این فتوا، در حقیقت موضع آن کشورها را در برابر اسلام عموماً و جمهوری اسلامی ایران خصوصاً، مشخص کرد.

از موضعگیری بازار مشترک در برابر ایران، سرانجام دم خروس نمودار شد و کاشف بعمل آمد که این اتحادیه، بیش از این که اقتصادی باشد سیاسی است آن هم سیاست ضد اسلامی. بازار مشترک، ثابت کرد که اسلام انقلابی، برای او خطر دارد، گسترش چنین اسلامی، حتی در وضع اقتصادی این بازار تأثیر می‌گذارد. معلوم شد سیاست و اقتصاد و مذهب بر خلاف گفته مدعیان جدایی دین از سیاست، در هم تأثیر متقابل دارند و از هم جداشدنی نیستند، بلکه هم اکنون نیز مذهب، و لامذهبی در سیاست و اقتصاد جهان نقش عمده را ایفا می‌کند.

از طرف دیگر، انگلیس، این پیر فرتوت سیاست، بر خلاف انتظار، این بار هم قافیه را باخت و چهره زیر نقاب هم‌پیمانان خود را آشکار کرد. با عجله و سراسیمه بازار مشترک را که به ظاهر بُعد سیاسی و به طریق اولی بُعد مذهبی هم ندارد با خود به میدان کشید و معلوم شد داستان سلمان رشدی و کتاب «آیات شیطانی» ریشه‌دار است، نه تنها ریشه اقتصادی که ریشه سیاسی هم دارد.

معلوم شد که انتشار این کتاب شیطانی، یک امر تصادفی نبوده است، بلکه طرحی است از پیش ساخته جهت کوبیدن اسلام سیاسی، اسلام ناب محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که در حال گسترش است و روشنفکران جهان، حتی جهان کمونیست را به خود جلب کرده است و حالا مسلمانان قرنهای خفته را دوباره بیدار کرده و خواهد کرد.

اسلامی که امام بزرگوار بارها فرموده است «جهانخواران از اسلام می ترسند» اسلامی که همچون رقیبی نیرومند، ناگهان در صحنه جهانی، در قبال دو بلوک دیگر عرض وجود کرده است و تقسیم بندی جهان را به جناح چپ و راست سرمایه داری و کمونیستی برهم زده است. و اینک، در قبال آن دو نظام مادی و غیر الهی، در جهان اسلام عموماً و در کشورهای غیر اسلامی بطور غیر رسمی، سخن از بلوک سومی به نام اسلام با ایده نولوژی الهی و زیربنای توحیدی مطرح است.

باری، این فتوا، در جهان اسلام با آن چنان استقبالی روبرو شد که ابداً قابل پیش بینی نبود، ناگهان امام خمینی را دوباره در سطح جهان مطرح کرد و او را از رهبری جمهوری اسلامی ایران به رهبر کل جهان اسلام، تبدیل کرد؛ بطوری که مسلمانان اعم از مخالف و مؤلف طوعاً و یا کرهاً پشت سر او قرار گرفتند و اگر کسی کوتاه آمد یا نظر مخالف ابراز کرد از طرف مسلمانان طرد و از صحنه خارج گردید.

این سخن یکی از دانشمندان و رهبران مذهبی هند است که به من گفت: نامه امام خمینی به رهبر شوروی و فتوای سلمان رُشدی، در هند غوغا پیا کرد و چنان انفجاری در بین مسلمانان هند بوجود آورد، که همه علمای اهل سنت، حتی ابوالحسن ندوی طرفدار سعودی و حامی مسلک وهابی در هند، که قبلاً صریحاً بر ضد امام و جمهوری اسلامی و بطور کلی علیه شیعه مطالبی نشر داده بود، در رد سلمان رُشدی، از امام خمینی تجلیل، و فتوای امام را تأیید کرد و اگر نکرده بود بکلی موقعیتش در بین مسلمین هند، به خطر می افتاد و آبرویش می رفت. یکی از استادان ایرانی که اخیراً از مصر دیدن کرده بود، عیناً همین گونه عکس العمل را از مصر نقل می کرد.

وضع، در کشورهای اسلامی و اقلیتهای مسلمان اروپا و آمریکا و افریقا و آسیا عموماً چنین است. مسأله به این صورت در آمده که مسلمانان و پیروان قرآن و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همه پشت سر امام امت، در سطح جهان در یک طرف، و دشمنان اسلام در طرف دیگر قرار گرفته اند؛ چیزی که طراحان این نقشه شیطانی، ابداً گمانش را نمی بردند. این جریان، درست مصداق آیه شریفه قرآن است:

«يُرِيدُ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»<sup>۱</sup>.

اما در کشورهای غیر اسلامی، مانند آمریکا، اسرائیل و کشورهای اروپایی، وضع طور دیگری است؛ سران این کشورها به بهانه آزادی بیان و دفاع از حقوق بشر! ابتدا از این فتوا انتقاد کردند و آن را

منافی آزادی بیان دانستند و به دنبال آنها مشتکی از نویسندگان و ارباب جراید و از جمله (متأسفانه) برخی از مسلمانان و ایرانیان غربزده و خودباخته که همواره چشمشان به دهن روشنفکران اروپایی است، در کشورهای مختلف به صحنه وارد شدند و آنچه لازمۀ غربزدگی بود انجام دادند و آنچه را دیگران گفته بودند نشخوار کردند.

در داخل ایران نیز، برخی از عناصر ملی‌گرا و بی‌تفاوت و ضد انقلاب و لیبرالیست و یا بظاهر انقلابی در مجالس خصوصی بدون این که متوجه باشند موضع نادرستی بخود گرفته‌اند که آنها را به نقطه‌ای نزدیک می‌کند که بگفته قرآن «هُم لِّلْکُفْرِ یَوْمَئِذٍ اَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْاِیْمَانِ».

آنان، همان سخنان روشنفکران اروپایی و اسرائیلی را مزه‌مزه می‌کردند، و انسان نمی‌دانند این گونه طرفداری از دشمنان خدا و تمایل به سکوت، در برابر اهانت آشکار به ساحت مقدس پیغمبر اسلام و قرآن کریم، با ادعای مسلمانی و یا طرفداری از انقلاب، چه طور جمع می‌شود! مگر اینکه بر عدم توجه به واقعیتها حمل شود.

جالب اینجاست که این نوع داوری عجولانه در قبال حوادث و تحولات مربوط به انقلاب، که بلا انقطاع و بطور مستمر یکی پس از دیگری اتفاق می‌افتد، نه تنها ضد انقلاب را به موضعگیری فوری، علیه انقلاب و امام و جمهوری اسلامی و به انتقاد و گاهی به استهزاء و ا می‌دارد، که گاهی بسیاری از عناصر انقلابی را به قضاوت نادرست و عجولانه تحت تأثیر جو فراهم آمده از طرف ضد انقلاب و تبلیغات بیگانه و بوقهای استعماری، وادار می‌کند و انسان از زبان این عناصر ضعیف‌الایمان و مردّد و یا متظاهر به انقلابی بودن، همان سخنان را منتها در غالب دلسوزی و خیرخواهی می‌شنود، و این یک خطر جدی برای انقلاب و یک نوع عقب‌گرد و بازگشت غیر عمدی از انقلاب و از اسلام ناب محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است.

اگر قرار می‌شد مسلمانان، در حیات رسول اکرم، در قبال هر شکست و یا هر شایعۀ دروغ از طرف منافقان، در گرماگرم مبارزه با کفر و شرک، چنین سستی از خود نشان می‌دادند و تحت تأثیر جو، قرار می‌گرفتند، فاتحه اسلام خوانده می‌شد. اتفاقاً در پاره‌ای از حوادث از قبیل صلح حدیبیه، داستان اِفک، شکست اُحد، شکست خُنین، چنین ضعفهایی از مسلمانان دیده شد که شدیداً در قرآن محکوم می‌گردید و آنان را به توبه و استغفار وادار می‌کرد.

چطور ممکن است کسی پیرو و مقلد امام باشد و علی‌الاصول عقیده داشته باشد «الرَّادُّ عَلَیْهِ کَالرَّادِّ عَلَیْنَا وَالرَّادُّ عَلَیْنَا کَالرَّادِّ عَلَیَّ اللّٰهِ» و نه تنها در مسائل سیاسی که در یک چنین امر اسلامی صرف، که با موجودیت اسلام در برابر کفر ربط دارد، با تبلیغات صهیونیزم جهانی و روشنفکران ملحد اروپا، که حتی از اهانت به حضرت مسیح، پیغمبر خودشان هم باک ندارند و از شنیدن آن، ناراحت نمی‌شوند، همصدا شود و گفته آنان را بازگو نماید.

فتوای امام، علاوه بر این که فتوای شرعی مورد اتفاق همهٔ مسلمین است، یک حکم قطعی ولی فقیه است که بر همهٔ مسلمین حتی مجتهدین دیگر و مقلدانشان واجب‌الاتباع است، و این نکته‌ای است که خیلی‌ها از آن غفلت دارند. شخصی می‌گفت این مطلب در همهٔ کتب فقهیه و رساله‌های عملیه نوشته شده که دشنام دادن به پیغمبر حکمش قتل و باعث ارتداد یک مسلمان است، دیگر این که گفتن ندارد؟

آیا این افراد جاهلند یا تجاهل می‌کنند؟ آیا وجود این مسأله در کتابها همین موج عظیم که این فتوا در بین مسلمین و در سطح جهانی به وجود آورد می‌توانست داشته باشد؟ آن هم با لحن قاطع که شامل نویسنده و ناشران کتاب «آیات شیطانی» در سطح جهان بود و حتی مسلمان غیور را تا مرز شهادت جهت اجرای آن فتوی پیش برد. آیا بین فتوای کلی و یک حکم مشخص نسبت به یک موضوع خاص، فرقی نیست؟

خیلی طبیعی است که استکبار جهانی و وابستگان آنان در کشورهای اسلامی و بطور کلی جبههٔ کفر و نفاق در سطح جهان، از سلمان‌رشدی و افکار شیطانی وی حمایت کنند. انتظار از عناصر غربزده و خودباخته و لیبرالهای بی تفاوت و ضد انقلاب هم جز دنباله روی از آنان چیزی نیست، اما از مسلمانان راستین طرفدار انقلاب اسلامی، چنین انتظار نمی‌رود. خداوند همهٔ ما را از لغزش مصون دارد که مبدا با اتخاذ این روشها، ادعای پیرویمان از اسلام انقلابی و دعوی اطاعت از ولایت فقیه را بی‌اعتبار کنیم و مآلاً ادعای مسلمانی ما هم زیر سؤال برود.

باید از این نکته غفلت نکنیم که ما مسلمانها با تعهد و حفظ صبغهٔ اسلامی، هر کاری می‌کنیم مورد اعتراض و ریشخند غربیها قرار می‌گیریم، پس چرا چشممان را در حساسترین مسائل اسلامی به دهن و قلم آنان بدوزیم تا ما را تأیید یا انکار کنند؟

جای بسی خوشوقتی است که کنفرانس اسلامی جدّه هم با امام امت، همصدا شد و ارتداد سلمان‌رشدی را که در حقیقت تأیید حکم اعتدال او است، اعلام کرد. گویا آقایان اعضاء، از سران کشورهای خود و قهراً از قدرتهای بالاتر، چشم زده‌اند و گرنه باید صریحاً همان حکم اعدام مورد اتفاق همهٔ فقهای اسلامی را تأیید می‌کردند، به هر حال، این امر خود یک موفقیت برای اسلام و جمهوری اسلامی ایران بود که نقش نمایندهٔ محترم ایران حجة‌الاسلام والمسلمین تسخیری را در آن نبایداز نظر دور داشت و خدمات مخلصانه و بی‌سروصدای این شخصیت روحانی را باید ارج نهاد.

### منشور سوم انقلاب یا منشور روحانیت

همزمان با پایان دهمین سال انقلاب اسلامی در تاریخ ۶۷/۱۲/۳، پیام مهم امام، بسیاری از حقایق پشت پردهٔ روحانیت و حوزه‌های علمیه و مسائل مملکتی و وضع آیندهٔ رهبری را روشن کرد. این پیام، زمینه‌ساز تصمیم امام در طلیعهٔ سال ۶۸ در مورد مسألهٔ رهبری بود و بسیاری از سرفصلها و



فرازهای آن، مبین علل و اسباب این تصمیم‌گیری مهم است که بجزرد صدور این پیام، افراد باریک‌بین که سررشته جریانها و تحولات انقلاب را در دست دارند و حوادث را با بصیرت دنبال می‌کنند، حدس زدند که هدف اصلی از آن چیست و بعداً چه اتفاقی خواهد افتاد. بنظر این‌جانب، سایر پیامهای امام در سال گذشته همین حال و هوا را داشته و همین هدف را دنبال می‌کرده است. اگر در «منشور برادری» سخن از گرایشهای سیاسی و اختلاف سلیقه مسؤولان و گروهها و احزاب هواخواه انقلاب بود، در این منشور، امام بزرگوار، راجع به گرایشها و اختلاف سلیقه حوزه‌ها داد سخن داده است، موضعگیری مقدس مآبان و ظاهری مسلکان و متحجران، در قبال اندیشمندان و عقلگرایان را، برملا کرده است.

شاید این اولین بار است که این برخوردهای فکری و سلیقه‌ای که وجود آن در داخل حوزه‌ها در میان طلاب و مدرسان، امر عادی بود، در سطح عمومی مطرح می‌شود و مردم بطور روشن از این گرایشهای متضاد علمی داخل حوزه‌ها باخبر می‌شوند.

نکته خیلی مهم در این پیام، رابطه این دو طرز تفکر از یک طرف با سیاست جهانی اسلام، و از طرف دیگر با مقام مرجعیت بود که امام روی آن انگشت گذارد که متحجران مقدس مآب، مآلاً همان ناشران اسلام آمریکا هستند و قولاً و عملاً دین را از سیاست، جدا می‌دانند و با ترویج از یک اسلام بی‌خطر و بی‌ضرر و ساکت و سر براه، راه را برای استکبار جهانی هموار می‌سازند.

این قماش از گرایشهای خطرناک، پیش از انقلاب و پس از آن، گاهی دانسته و گاهی ندانسته به سود استعمار عمل کرده و می‌کند. پیش از انقلاب، در چهره مقدس مآبی و انتظار فرج و اجتناب شدید از دخالت در سیاست به بهانه این که دخالت در سیاست و تشکیل حکومت، وظیفه امام زمان علیه السلام است و فقط در عصر ظهور آن حضرت مشروع است، با این اندیشه و عمل منفی، جلو حرکتهای اسلامی را سد می‌کرده یا از شتاب آن جلوگیری بعمل می‌آوردند.

این دسته، پس از انقلاب، ناگهان تغییر روش داده رویه سابق را رها کرده و مهر سکوت پیش از انقلاب را شکسته سراپا سیاسی شده‌اند و به همه کارها اعتراض دارند: به قانون اساسی؛ به مقام رهبری، به دولت، به اقتصاد، به سیاست خارج و داخل، به جنگ و صلح، به همه چیز.

آیا آن سکوت و حالت تسلیم پیش از انقلاب، و این فریادها و حرکتهای موزیانه پس از انقلاب، گواه آن نیست که خط آنان، از آغاز تاکنون یک خط مشکوکی است به نفع دیگران، منتها این خط، در هر زمان، به اقتضای وقت، نقش خود را ایفا می‌کند.

متأسفانه این نوع گرایش، غالباً زیر پوشش و نقاب ولایت، خودنمایی می‌کند، اما نه ولایت علی پسند که آمریکاپسند. آنان به نام ولایت، بزرگترین ضربه را به ولایت واقعی می‌زنند و از سیاست [مذهب علیه مذهب] پیروی می‌کنند و به قول شاعر:

و یُکَبِّرُونَ بَأْسًا قُتِلَتْ وَإِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَا

آنان، کاربرد ولایت را محدود به زمان علی و امام زمان می‌کنند و دیگر هیچ؛ و با این کار، میدان سیاست و اقتصاد و حکومت را برای تاخت و تاز طاغوتها و ابرقدرتها بازمی‌گذارند. کسانی که در حکومت‌های طاغوتی با سکوت خود عملاً آنها را تأیید و یا لاقلاً تحمل کردند و علیه او دم نزدند حالا جمهوری اسلامی و ولایت فقیه را تحمل نمی‌کنند و آن را به باد انتقاد می‌گیرند. قبلاً محور تبلیغ و موعظه برخی، تنها مسائل اخلاقی مقطعی بود، حالا که آرزوی آنان بطور اعجاز‌آمیز نه فقط در هر کوی و برزن و کوچه و بازار بلکه، در درون ادارات و دانشگاهها و گردشگاهها به برکت استقرار نظام اسلامی برآورده شده، ابداً از آن دم نمی‌زنند. بعکس، هر جا می‌نشینند از اقتصاد، از رادیو تلویزیون، از دستگاه قضائی و از همه چیز دیگر دولت، انتقاد می‌کنند. خاموشان دیروز، سیاست‌بافان امروز و گوشه‌نشینان دیروز، میدان‌داران امروز شده‌اند. این تضادها را چه طور توجیه کنیم؟ جز اینکه بگوییم اکثراً ساده‌اندیش و خوش نیت هستند ولی آلت دست و وسیله اجرای مقاصد کسان دیگر، یعنی بازیگران و معرکه‌گیران اصلی این خط، قرار گرفته‌اند.

هشدار امام به طلاب جوان، نسبت به خطر این طرز تفکر، برای اسلام و انقلاب، که این هشدار، قطعاً برای هواخواهان آن خط، خوش آیند نیست، یکی از ضروری‌ترین نیازهای امروز حوزه‌ها است.

متأسفانه، همان‌طور که از خلال سخنان امام بدست می‌آید، یک پیوند و پیمان نامیمون بین این نوع از تحجر فکری جاهلان متنسک، و ضدیت با اندیشه فلسفی و بینش عقلی و احیاناً بین طرفداری از حکومت‌های طاغوتی و استکبار جهانی و سرمایه‌دارن داخلی و روحانیت بی‌درد، به چشم می‌خورد و در هر جا رد پای یکی دیده می‌شود، آن دیگری هم بگونه‌ای آنجا حضور دارد. آیا این هماهنگی تنگاتنگ، میان این عناصر به ظاهر از هم بیگانه، اتفاقی است؟ البته هستند مردمان مجاهدی که روی خوشی با فلسفه ندارند، و این سخن، و بسیاری از سخنان دیگر، شامل آنان نمی‌شود.

باری، این یک برنامه شیطانی از پیش طرح‌ریزی شده است که در بیش از یک قرن، پیاده می‌شده و غالباً از معرکه، پیروز بیرون می‌آمده است. هر چند در صدساله اخیر از روحانیت بیدار و هوشیار، گاه‌بگاه محکم سیلی می‌خورده و احیاناً عقب‌نشینی می‌کرده و یا پیشرفت آن کند می‌شده است.

تنها در عصر ما با قیام عظیم و ابراهیم‌وار امام، این بت و بت‌های دیگر، شکسته شد و این خط سیاسی نامرئی، زمام امر را از دست داده ولی به حرکت مذبوحانه خود ادامه می‌دهد و خطر آن هنوز بکلی از میان نرفته است و اگر آنی غفلت شود ممکن است این طرز تفکر دوباره میان طلاب جوان کم تجربه و بی‌مایه، گسترش یابد و در آینده تداوم انقلاب را تهدید کند و سرانجام حتی عناصری از پیروان این خط را به مرجعیت هم برسانند.

بخاطر دارم در حدود سی سال پیش، یک از افراد وابسته و مرتبط با رجال سیاسی سطح بالای آن

روزگار می‌گفت: کسانی که در حوزه‌های علمیه زمینه مرجعیت و ریاست دارند هم اکنون از طرف مقامات، ارزیابی شده و از طرز تفکر آنان کاملاً تحقیق بعمل آمده است تا مبادا کسی به این سمت برسد که برای آنان خطرناک باشد و نتوانند او را کنترل کنند.

حال، باید گفت: «و مَكْرُوا وَ مَكَرَالله وَ اللهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»، در برابر اراده و مشیت الهی مکر و حيله و تزویر انسانها تاب مقاومت ندارد؛ آنچه را نمی‌خواستند واقع شد و آن خط خطرناک، شکست خورد، اما مسلماً ناامید نیست و همچنان تلاش می‌کند تا آب رفته را به جوی باز آورد و این گنج تاراج شده را دوباره به چنگ آورد.

در اینجا، فرصت را مغتنم شمرده مطالبی را که بارها راجع به آن اندیشیده‌ام یادآور شوم: استعمار، در راه پلید خود، در درجه نخست تا توانسته و تا بتواند از راه اشاعه فساد و نشر غرب‌گرایی و غربزدگی بین مسلمین بخصوص در نسل جوان احساساتی و بین طبقه تحصیل کرده تجددطلب و ترقی‌خواه که قهراً زمامداران آینده کشورهای اسلامی خواهند بود، کوتاهی نکرده و نخواهند کرد.

برای اجرای این نقشه شوم، عناصری خودفروخته و لامذهب و تا حدی تجددطلب مانند آتاتورک در ترکیه، رضاخان در ایران، امان‌الله خان در افغانستان و دیگران را در جاهای دیگر به قدرت رسانیده تا این برنامه را پیاده کنند و کردند.

استعمار، به موازات آن، به قشر مذهبی و متدین که اکثریت مسلمانان را تشکیل می‌دهند نیز توجه دارد. این مؤمنان پاک‌باخته را نمی‌توان به آسانی به فساد اخلاق و غرب‌گرایی سوق داد و آنان را شیفته مظاهر پلید تمدن غرب نمود، پس چه باید کرد؟ و چه طور از خطر این قشر عظیم با ایمان و فداکار که با یک اشاره پشویان روحانی متعهد خود، جان برکف قیام کرده و توفانی از آتش علیه استعمار پیاپی می‌کنند و به منافع او صدمه می‌زنند، باید در امان ماند؟

هیچ، از راه خود مذهب و بهره‌گیری از احساسات پاک مذهبی و پیروی از سیاست «مذهب علیه مذهب». پس از این مقدمه وارد اصل مطلب می‌شویم:

استعمار در مورد این قشر مسلمان و مؤمن ترفند دیگری بکار بسته، هم در بین اهل سنت و هم در بین شیعه.

در اهل سنت، مسلک متحجر و ظاهرگرا و ضد تفکر و تعقل و متعبد سرسخت ظواهر روایات و آیات را مشهور به وهابیت که اصل آن، مذهب حنبلی با پیرایش ابن تیمیه فقیه حنبلی قرن هشتم است، این مسلک را پیدا کرده و با نفوذ روحانی محمد بن عبدالوهاب و سلطه آل سعود، آن را در عربستان نشر داده است و اینک آل سعود، با پولهای سرشار نفت، به ترویج این مسلک در همه کشورهای اسلامی پرداخته و هم اکنون، اکثر مجامع مذهبی اهل سنت، چه در کشورهای اسلامی و چه اقلیت‌های مسلمان کشورهای دیگر، تحت نفوذ مسلک وهابیت، اسیر درهم و دینار آل سعود

هستند. و این رشته سرِ دراز دارد.

اساس مسلک وهابی، از طرفی پیروی از حدیث و نفی هر گونه تفکر و تعقل است و حتی ظاهر آیات متشابه را که با اصول عقلی مباین است می‌پذیرد و به همین جهت، با همه مذاهب اسلامی اعم از مذاهب فقهی و کلامی که نتیجه فکر و اندیشه و ابتکار و اجتهاد هزاران دانشمند و متفکر مسلمان در طول هزار و چهارصد سال است، از در مخالفت درآمده و همه را بدعت می‌داند؛ نه تنها مذهب شیعه، که مذاهب مختلف اهل سنت را نیز و این خود، علوم و فرهنگ اسلامی را برباد خواهد داد.

بر این اساس، بسیاری از آداب و رسوم اسلامی از جمله زیارت و توسل و بنای قبه و بارگاه بر قبور پیشوایان دین را بدعت و شرک می‌داند که باید از بین برود، در حوزه قدرت و نفوذ خود اقدام به تخریب بقاع متبرکه ائمه و صحابه و بزرگان دین، کرده است و بر آن است که سایر آثار اسلامی را نیز اگر دستش برسد ویران کند. خود این برنامه، بخش عظیمی از آثار اسلامی و نام شخصیت‌های مسلمان را از صفحه روزگار محو خواهد کرد.

از سوی دیگر، وهابیت، معتقد به اطاعت و تسلیم مطلق در برابر ولی امر می‌باشد که هم اکنون مصداق آن، شاه فهد است، هیچ نوع انتقاد از او و از گرایش‌های سیاسی او را روا نمی‌داند، و قهراً قیام علیه او را هم که اینک حافظ مناع آمریکا در منطقه است، جایز نمی‌شمرد.

در یک کلام؛ مسلک وهابیت و حکومت آل سعود، پایه نیرومند استعمار و پایگاه اصلی «اسلام آمریکایی» است که امام، دائماً خطر آن را گوشزد می‌کند.

اما در بین شیعه؛ با مطالعاتی که مستشرقین، جاسوسان فرهنگی استعمار، در دو قرن اخیر کرده‌اند، به وجود یک گرایش خشک ظاهرگرای مخالف فلسفه و کلام و ضد هر نوع اظهار رأی و توسل به عقل، و متعبد به روایات اهل بیت را به نام «مسلک اخباری» کشف کردند. آنان با این کشف ارزشمند! مطلوب خود را به موازات مسلک وهابی در اهل سنت، در بین طایفه شیعه که اینک تعداد آنان بیش از یک پنجم مسلمین تخمین زده می‌شود، پیدا کردند.

اساس این تفکر بر آن است که اجتهاد در احکام عملی، با این عرض و طول که در کتاب جواهر و در کتابهای اصول، امثال رسائل انصاری و کفایه آخوند خراسانی دیده می‌شود، بدعت است. حتی کلمه اجتهاد و مجتهد را هم بدعت (و سنی می‌دانند)، فقیه حق ندارد از ظواهر روایات اهل بیت علیهم‌السلام تخطی کند، اعمال رأی و تمسک به علم اصول، با آن بحث‌های پُر پیچ و خم و نامفهوم، همان عمل به قیاس ابوحنیفه است و لااقل دست کمی از آن ندارد. باید آن را کنار گذاشت و مسائل نوپیدا را با رأی و سلیقه حل نکرد بلکه اضافه بر ظواهر روایات، هر جا گیر کردند احتیاط کنند.

این مسلک می‌گوید: در اصول عقاید کتابهای کلامی و به طریق اولی کتابهای فلسفی را باید بدور ریخت که محتویات آنها ساخته فکر بشر است، فلاسفه و متکلمان در برابر اهل بیت و عصمت دکان باز کرده‌اند، در این دکان را باید تخته کرد.

این طرز تفکر، در فقه و در اصول اعتقادی با شکل دیگر و خیلی معتدلتر از این، در بین محدثین شیعه در قرن سوم و چهارم وجود داشت که با همّت اندیشمندانی چون شیخ مفید، سید مرتضی علم‌الهدی، شیخ طوسی و پیروان ایشان، از رواج افتاد و تقریباً نام و نشانی از آن، باقی نماند، تا این که در قرن یازدهم هجری همزمان با استقرار قدرت صفویه در ایران، دوباره زنده شد و طرفدارانی پیدا کرد و حتی بزرگانی امثال فیض کاشانی در فقه و نه در اصول عقیدتی از آن حمایت کردند گاهی به حد افراط و گاهی بسیار معتدل و بیرون از طرد و لعن طرف مخالف. در دوره قاجاریه بخصوص در دوران فتحعلیشاه قاجار، نزدیک بود این خط، نظر او را هم جلب کند و قدرتی به چنگ آورد و حاکم بر حوزه‌های علمیه شود، که ناگهان، شخصیت علمی مقتدری به نام وحید بهبهانی قد علم کرد و کمر همّت را علیه این فکر خطرناک محکم بست و در نتیجه کوششهای وی و شاگردانش از قبیل شیخ جعفر کبیر کاشف الغطاء، علامه بحرالعلوم، ملا مهدی نراقی، میرزای قمی و افراد دیگر؛ حوزه‌های علمیه و مرجعیت شیعه، از این خطر و این انحراف، نجات یافت.

همان‌طور که ظهور متفکرانی از قبیل شیخ بهائی، میرداماد، ملاصدرا، ملامحسن فیض کاشانی، لاهیجی در آن عصر، و پیروان ایشان که تا همین اواخر، زنجیره‌وار ادامه داشتند، بساط فلسفه و اندیشه اسلامی را با گرایش نو تشیع، گسترش داد و روح تازه‌ای به تفکر اسلامی بخشید که پیش از آن وجود نداشت و عامل مهمی در پیشرفت تشیع گردید.

گر چه اخباری‌گری اسماً از میان رفت و جز اقلیت معدودی در گوشه و کنار ایران و عراق و حجاز؛ کسی خود را اخباری نمی‌داند و از این نسبت، ابا دارد؛ اما اصل این گرایش، بکلی از میان نرفته و گاه‌بگاه نه به اسم اخباری‌گری، بلکه به نام دفاع از ولایت و اخبار اهل بیت، در چهره تقدّس، خودنمایی می‌کند. همواره در میان طلاب و مدرسین، کسانی با این شیوه از تفکر هستند که حساسیت خاصی نسبت به فلسفه و کلام که بخش عمده آن فلسفه است دارند. کلامی که آنان از آن دم می‌زنند، یک سلسله بحثهای عقیدتی متّخذ از روایات است و خود آنها هم آن را کلام نمی‌نامند؛ تفاوت میان آن بحثها، با کلام شرح تجریدی، خیلی زیاد است. ناگفته نماند بسیاری از این افراد از اختیار و مجاهدان هستند که در صف مقدم جبهه‌ها حضور داشته‌اند.

باری؛ این طرز تفکر پراکنده در حوزه‌ها و میان طلاب، در چند دهه اخیر یک نوع تشکّل پیدا کرده و برای خود مکتبی شده است. طرفداران این مکتب، خیلی بیش از علمای ربّانی و متکلمان آگاه، دم از ولایت می‌زنند، گویا دیگران ضد ولایتند.

به عقیده من، آنان در عقیده خود تا حدود زیادی مُخلص هستند، اما به هر حال، به کاروان علم و دانش صدمه می‌زنند. این گرایش تاکنون نتوانسته است در برابر فلسفه و کلام اثر قابل توجهی که جلب نظر متفکران اسلام را بکند، عرضه کند بجز این که علم و دانش هزار ساله اسلامی را از آن سطح بالا و اوج خود پایین می‌کشاند و هر نوع فکر نو اسلامی را که ریشه فلسفی و کلامی دارد، رد

می‌کند؛ در حالی که خود، جای آن را هم نمی‌تواند پُر کند. آنان صرفاً به برشمردن نقاط ضعف فلسفه و کلام و شطحاتِ متصوّفه اکتفا می‌کنند بدون اینکه با منطق علمی بتوانند اساس آن را بی‌اعتبار کنند. فی‌المثل، فلسفه اسلامی در سه دهه اخیر به جنگ فلسفه مادی رفت و اصول مکتب ماتریالیسم دیالکتیک را ویران کرد. اما این مکتب، در برابر آن فلسفه الحادی چیزی به میدان نیاورد که در بازار علم و دانش، قابل طرح باشد.

من خود از همه مسائل فلسفی دفاع نمی‌کنم و حتی نسبت به برخی از مسائل نظر مخالف دارم، ولی اساس این تفکر را هم روا نمی‌دانم تضعیف کنم، زیرا می‌بینم همین تفکر، افرادی مانند استاد مطهری، علامه طباطبائی، شهید صدر، از همه بالاتر حضرت امام خمینی و شاگردان انبوه او را در دامن خود پرورش داده است. ما اگر تفکر فلسفی را از آنان بگیریم آثار علمی و حتی نظر سیاسی آنان، این رنگ و بو را ندارد و نمی‌تواند در برابر فلسفه‌های غرب و شرق اظهار وجود کند؛ پس چرا با این شدت و صلابت آن را بکوییم و طلاب را از آن فراری دهیم و از خواندن آن محروم کنیم؟ باری، از همه این حرفها که بگذریم، مبارزه با فلسفه و کلام و اجتهاد پویا، اگر در گذشته صرفاً بُعد علمی داشت، اینک بُعد سیاسی پیدا کرده است زیرا انقلاب اسلامی، از میان علما و دانشمندان متفکر فلسفه‌دان و عارف و مجتهدان شجاع صاحب‌نظر و روشن‌فکر، پدید آمد و رشد یافت و با حمایت آنان ادامه دارد و اگر خدای نکرده روزی آنان حمایت خود را از انقلاب بردارند یا دست آنان از آن کوتاه شود، آن گرایش دیگر، مرد میدان نیست و به آسانی انقلاب را به باد فنا می‌دهد و تدریجاً همان مساعدت قبلی خود را هم از آن دریغ خواهد کرد. در حقیقت موفقیت کنونی انقلاب برای آنان وظیفه ایجاد کرد که آن را یاری دادند ولی بعداً شاید احساس چنین وظیفه‌ای نکنند و سکوت را بر قیام ترجیح دهند.

شاید وحید بهبهانی و شاگردان او، توجه نداشتند که کار آنان، بُعد سیاسی هم دارد یا بعداً پیدا خواهد کرد. و آنان با گشودن افق وسیع اجتهاد بروی طلاب، در حقیقت دارند جلو یک نوع تحجّر سیاسی را هم می‌گیرند، اما امروز و حتی دیروز، این حقیقت آفتابی گردیده که این نوع تحجّر فکری در میان شیعه، مآلاً نظیر همان گرایش وهابیت، در اهل سنت است یعنی زیربنای فکری یکی است و نتیجه‌ای هم که استعمار از آن می‌گیرد نیز یکی است. او بند تشیع و تسنن و نام علی و عمر نیست. استعمار مصمم است کاری کند که مسلمانان از مبارزه و تفکر دست بردارند و دیگر مزاحم او نشوند، یا اقلاً در قبال یکدیگر صف‌آرایی و هر کدام یکدیگر را تکفیر و تفسیق کنند و احیاناً به قتال با هم بپردازند، زهر طرف که بود کشته سود استعمار است.

دوباره تأکید می‌کنم که ضدیت با فلسفه و کلام در شرایط کنونی، صرفاً یک حرکت سیاسی علیه انقلاب اسلامی است و بیش از همه، طلاب جوانِ جان بر کف که حضورشان در نبرد حق علیه باطل جبهه‌ها را زینت داده و خون پاکشان به اسلام آبرو بخشیده است، باید توجه کنند که اگر زیربنای

فکری آنان تغییر کند، گرایش سیاسی آنان هم دگرگون خواهد شد و بدین وسیله اخلاص، صدق نیت و اطاعت از امام است را از دل آنان بیرون خواهند برد.

اگر این حرکت ضد فلسفه بُعد سیاسی نداشت، امام با آن صراحت آن را عنوان و از آن درد دل نمی‌کرد، ما نیز تا این حد بر آن پافشاری نمی‌کردیم، زیرا در گذشته و حال عالمان مبارز و فداکار و با تقوی اما مخالف فلسفه کم نبوده و نیستند.

کسی نمی‌گوید که کورکورانه از گرایش فلسفی تقلید کنند بلکه آن را به عنوان یکی از علوم اسلامی، از کسی که فلسفه را خوانده و فهمیده و نقاط قوت و ضعف آنرا منصفانه و بدون جبهه‌گیری بیان می‌کند، بیاموزند، آنگاه آن را با روشهای دیگر بسنجند و خود دست به انتخاب بزنند «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»<sup>۱</sup> نه این که از آغاز، تحت تلقین ضد فلسفه باشند، که هیچ علمی را از این چنین نمی‌توان آموخت. و به طور حتم، چنین فلسفه آموختن، شهید مطهری، تحویل جامعه اسلامی نمی‌دهد که مرد همه میدانهای علمی باشد. نتیجه این که تقاضا از افراد با تقوی هر چند هم گرایش فلسفی ندارند آن است که عجاله از هماهنگی با این حرکت مشکوک خودداری کنند.

### خلاصه سخنان امام در منشور روحانیت

این پیام مهم با این جمله آغاز شده است:

«خدمت حضرات روحانین سراسر کشور و مراجع بزرگوار اسلام و مدرسین گرام و طلاب عزیز حوزه‌های علمیه و ائمه محترم جمعه و جماعات دامت برکاتهم و سلام و درود بر روان شهدا، خصوصاً شهدای عزیز حوزه‌ها و روحانیت»

### پایگاه روحانیت

پس مخاطب اصلی در این پیام، روحانیت و طلاب هستند، نخست امام بر پایگاه محکم روحانیت و حوزه‌ها در طول تاریخ اسلام، تأکید فرموده که تلاش آنان در حفظ و تأسیس و ترویج علوم اسلامی و اجتهاد آنان، هم سنگ با جهاد فی سبیل الله است کما این که روحانیت، صدها سال است که تکیه‌گاه محرومان و مستضعفان، و مدافع حریم اسلام است و در این راه مرارتهای دیده است: «تردیدی نیست که حوزه‌های علمیه و علمای متعهد، در طول تاریخ اسلام و تشیع مهمترین پایگاه محکم اسلام در برابر حملات و انحرافات و کجرویها بوده‌اند. علمای بزرگ اسلام، در همه عمر خود تلاش نموده‌اند تا مسائل حلال و حرام الهی را بدون دخل و تصرف ترویج نمایند.

اگر فقهای عزیز نبودند، معلوم نبود امروز چه علومی به عنون علوم قرآن و اسلام و اهل بیت علیهم السلام به خورد توده‌ها داده بودند.

... که بحمدالله امروز نتیجه آن زحمات را در آثار و کتب با برکتی همچون کتب اربعه و کتابهای دیگر متقدمین و متأخرین، از فقه و فلسفه و ریاضیات و نجوم و اصول و کلام و حدیث و رجال و تفسیر و ادب و عرفان و لغت و تمامی رشته‌های متنوع مشاهده می‌کنیم. اگر ما نام این همه زحمت و مرارت را جهاد فی سبیل الله نگذاریم چه باید بگذاریم؟ تصور نمی‌کنم برای بررسی عمیق همه‌جانبه علوم اسلامی، طریقه‌ای مناسبتر از شیوه علمای سلف یافت شود.

بیش از هزار سال تحقیق و تتبع علمای راستین اسلام، گواه بر ادعای ما در راه بارور ساختن نهال مقدس اسلام است.

صدها سال است که روحانیت اسلام، تکیه‌گاه محرومان بوده است و همیشه مستضعفان از کوثر زلال معرفت فقهای بزرگوار سیراب شده‌اند. از مجاهدت علمی و فرهنگی آنان که بحق، از جهاتی افضل از دماء شهیدان است که بگذریم، آنان در هر عصری از عصار برای دفاع از مقدسات دینی و میهنی خود، مرارتها و تلخیهایی متحمل شده‌اند و همراه با تحمل سارتهای و تبعیدها، زندانها و اذیت و آزارها و زخم زبانها، شهدای گران قدری را به پیشگاه مقدس حق تقدیم نموده‌اند».

### مقاومت، قناعت و احساس مسؤولیت

امام، روی مقاومت روحانیت در برابر طاغوتها و سرمایه‌داران و نیز فقر و قناعت روحانیت و احساس مسؤولیت آنان تکیه فرموده است:

«علمای اصیل اسلام، هرگز زیر بار سرمایه‌داران و پول‌پرستان و خوانین نرفته‌اند و همواره این شرافت را برای خود حفظ کرده‌اند و این ظلم فاحش است که کسی بگوید: دست روحانیت اصیل طرفدار اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله با سرمایه‌داران در یک کاسه است. خداوند کسانی را که این گونه تبلیغ کرده و یا چنین فکر می‌کنند نمی‌بخشد.

روحانیت متعهد، به خون سرمایه‌داران زالو صفت، تشنه است و هرگز با آنان سر آشتی نداشته و نخواهد داشت.

آنها با زهد و تقوی و ریاضت، درس خوانده‌اند و پس از کسب مقامات علمی و معنوی نیز، به همان شیوه زاهدانه و با فقر و تهیدستی و عدم تعلق به تجملات دنیا، زندگی کرده‌اند و هرگز زیر بار منت و ذلت نرفته‌اند. در ترویج روحانیت و فقاہت، نه زور سرنیزه بوده است نه سرمایه پول‌پرستان و ثروتمندان، بلکه هنر و صداقت و تعهد خود آنان بوده است که مردم آنان را برگزیده‌اند.



به هر حال، خصوصیات بزرگی چون قناعت و شجاعت و صبر و زهد و طلب علم و عدم وابستگی به قدرتها و مهمتر از همه، احساس مسؤولیت در برابر توده‌ها، روحانیت را زنده و پایدار و محبوب ساخته است و چه عزتی بالاتر از این که روحانیت، با کمی امکانات، تفکر اسلام ناب را بر سرزمین افکار و اندیشه مسلمانان، جاری ساخته است و نهال مقدس فقاقت، در گلستان حیات و معنویت هزاران محقق، به شکوفه نشسته است».

### شهادی روحانیت

امام، همان‌طور که سخن خود را با درود به شهادی روحانیت آغاز کرده، در سراسر این پیام از آن شهیدان گرانقدر یاد می‌کند:

«درود بر حاملان امانت وحی و رسالت، پاسداران شهیدی که ارکان عظمت و افتخار انقلاب اسلامی را بر دوش تعهد سرخ و خونین حمل نموده‌اند؛ سلام بر حماسه‌سازان همیشه جاوید روحانیت که رساله علمیه و عملیه خود را به دم شهادت و مرکب خون نوشته‌اند و بر منبر هدایت و وعظ و خطابه ناس، از شمع حیاتشان، گوهر شب چراغ ساخته‌اند.

افتخار و آفرین بر شهادی حوزه و روحانیت که در هنگامه نبرد، رشته تعلقات درس و بحث و مدرسه را بریدند و عقال تمنیات دنیا را از پای حقیقت علم برگرفتند و سبکبالان به میهمانی عرشیان رفتند و در مجمع ملکوتیان شعر حضور، سرودند...

آنان که حلقه ذکر عارفان و دعای سحر مناجاتیان حوزه‌ها و روحانیت را درک کرده‌اند در خلصه حضورشان، آرزویی جز شهادت ندیده‌اند و آنان از عطایای حضرت حق، در میهمانی خلوص و تقرّب جز عطیه شهادت نخواسته‌اند.

البته همه مشتاقان و طالبان هم به مراد شهادت نرسیده‌اند. یکی چون من عمری در ظلمات حصارها و حجابها مانده است و در خانه عمل و زندگی جز ورق و کتاب منیت نمی‌یابد... شهادی روحانیت، منحصر به شهادی مبارزه و جنگ در ایران نیستند، یقیناً رقم شهادی گمنام حوزه‌ها و روحانیت که در مسیر نشر معارف و احکام الهی به دست مزدوران و نامردمان، غریبانه جان باخته‌اند، زیاد است.

در هر نهضت و انقلاب الهی و مردمی، علمای اسلام، اولین کسانی بوده‌اند که بر تارک جبینشان، خون و شهادت نقش بسته است. کدام انقلاب مردمی اسلامی را سراغ کنیم که در آن، حوزه روحانیت پیش‌کسوت شهادت نبوده‌اند و بر بالای دار نرفته‌اند و اجساد مطهرشان بر سنگ‌فرشهای حوادث خونین، به شهادت نایستاده است؟ بیش از دو هزار و پانصد نفر از طلاب علوم دینی در سراسر ایران در جنگ تحمیلی، شهید شده‌اند و این رقم، نشان می‌دهد که روحانیت برای دفاع از اسلام و کشور اسلامی ایران تا چه حد مهیا بوده است. امروز نیز همچون گذشته، شکارچیان استعمار در سرتاسر جهان از مصر و پاکستان و افغانستان و لبنان

و عراق و حجاز و ایران و اراضی اشغالی، به سراغ شیردلانِ روحانیت مخالف شرق و غرب و متکی به اصول اسلام ناب محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رفته‌اند و از این پس نیز جهان اسلام، هر چندگاه شاهد انفجار خشم جهانخواران، علیه یک روحانی پاک‌باخته است.

راستی اگر کسی فکر کند که استعمار، روحانیت را با این همه مجد و عظمت و نفوذ، تعقیب نکرده و نمی‌کند، ساده‌اندیشی نیست؟

یقیناً اگر جهانخواران می‌توانستند ریشه و نام روحانیت را می‌سوخند؛ ولی خداوند همواره حافظ و نگهبان این مشعل مقدس بوده است و ان‌شاءالله از این پس نیز خواهد بود، به شرط آن که حيله و مکر و فریب جهانخواران را بشناسیم. خداوندا، شهدای روحانیت و حوزه‌ها را از نعم بیکران و رزق حضور خویش بهره‌مند فرما. خداوندا، به جانب‌زانشان شفا مرحمت کن و به خانواده‌های شهیدایشان صبر و اجر مرحمت فرما و مفقودین و اسرایشان را هر چه زودتر به اوطانشان برگردان.»

### شهیدان دیگر

امام بزرگوار در این پیام، در کنار شهدای روحانیت، دیگر شهدا را از یاد نبرده و والاترین سپاس و تقدیر خود را از آنان و از پدران و مادرانشان ابراز داشته است:

«... همه اینها از برکت خونهای پاک شهدای عزیز هشت سال نبرد بود، همه اینها از تلاش مادران و پدران و مردم عزیز ایران در ده سال مبارزه با آمریکا و غرب و شرق، نشأت گرفت. من در اینجا از مادران و پدران و خواهران و برادران و همسران و فرزندان شهدا و جانبازان، به خاطر تحلیلهای غلط این روزها از شما معذرت می‌خواهم و از خداوند می‌خواهم مرا در کنار شهدای جنگ تحمیلی بپذیرد.»

چه کوه‌نظرند آنهایی که خیال می‌کنند چون ما در جبهه به آرمان‌نهایی نرسیده‌ایم پس شهادت و رشادت و ایثار و از خودگذشتگی و صلابت بی‌فایده است؟...»

### پیروزی انقلاب در همه ابعاد، حتی جنگ

امام، در این پیام مانند همیشه با قامتی رسا و صلابتی مخصوص به خود، فریاد می‌زند که ما از جنگ یک لحظه پشیمان نیستیم و پیروزی از آن ما بوده است:

«من امروز بر این عقیده‌ام که مقتدرترین افراد در مصاف با آن همه توطئه‌ها و خصومتها و جنگ‌افروزیها که در جهان علیه انقلاب اسلامی است، معلوم نبود موفقیت بیشتری از افراد موجود بدست می‌آوردند.»

در یک تحلیل منصفانه از حوادث انقلاب، خصوصاً از حوادث ده سال پس از پیروزی، باید عرض کنم که انقلاب اسلامی ایران، در اکثر اهداف و زمینه‌ها موفق بوده است و به یاری

خداوند بزرگ در هیچ زمینه‌ای مغلوب و شکست خورده نیست. حتی در جنگ، پیروزی از آن ملت ما گردید و دشمنان، در تحمل آن همه خسارت چیزی به دست نیاوردند.

البته اگر همه علل و اسباب را در اختیار داشتیم در جنگ به اهداف بلندتر و بالاتری می‌نگریستیم و می‌رسیدیم ولی این بدان معنا نیست که در اهداف اساسی خود که همان رفع تجاوز و اثبات صلابت اسلام بود، مغلوب خصم شده‌ایم. هر روز ما در جنگ برکتی داشته است که در همه صحنه‌ها از آن بهره جستیم: ما انقلابمان را در جنگ به جهان صادر نموده‌ایم. ما مظلومیّت خویش و ستم متجاوزان را در جنگ ثابت نموده‌ایم. ما در جنگ، پرده از چهره تزویر جهانخواران کنار زده‌ایم. ما در جنگ، دوستان و دشمنانمان را شناخته‌ایم. ما در جنگ، به این نتیجه رسیدیم که باید روی پای خود بایستیم. ما در جنگ، اُبّهت دو ابرقدرت شرق و غرب را شکستیم. ما در جنگ، ریشه‌های انقلاب پُرّیار اسلامیمان را محکم کردیم. ما در جنگ، حسّ برادری و وطن‌دوستی را در نهاد یک‌ایک مردم بارور کردیم. ما در جنگ، به مردم جهان و خصوصاً مردم منطقه نشان دادیم که علیه تمامی قدرتها و ابرقدرتها سالیان سال می‌توان، مبارزه کرد. جنگ ما، کمک به فتح افغانستان را به دنبال داشت. جنگ ما، فتح فلسطین را به دنبال خواهد داشت. جنگ ما، موجب شد که تمامی سردمداران نظامهای فاسد، در مقابل اسلام احساس ذلّت کنند.

جنگ ما، بیداری پاکستان و هندوستان (و همه ملت‌های مسلمان مصر، اردن، ترکیه و دیگران را) به دنبال داشت.

تنها در جنگ بود که صنایع نظامی ما از رشد آن‌چنانی برخوردار بود... جنگ ما جنگ حق و باطل بود و تمام‌شدنی نیست. جنگ ما جنگ فقر و غنا بود. جنگ ما جنگ ایمان و ردالت بود. و این جنگ، از آدم تا ختم زندگی وجود دارد».

### خطر تحجرگرایی و تقدس‌نمایی

امام، حوزه‌های علمیه را از تحجرگرایی و فریب تحجرگرایان که قبلاً به تفصیل راجع به آن بحث شد برحذر داشته است و خون دل چند ساله را از دست این گروه، از نیش قلم خود بیرون ریخته است:

«در حوزه‌های علمیه هستند افرادی که علیه انقلاب و اسلام ناب محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فعالیت دارند، امروز با ژست تقدس‌مآبی چنان تیشه به ریشه دین و انقلاب و نظام می‌زنند که گویی وظیفه‌ای غیر از این ندارند.

خطر تحجرگرایان و مقدس‌مآبانِ احمق، در حوزه‌های علمیه کم نیست، طلاب عزیز لحظه‌ای از فکر این مارهای خوش خط و خال کوتاهی نکنند. اینها مروج اسلام آمریکایی‌اند و دشمن رسول‌الله، آیا در مقابل این افعیها، نباید اتحاد طلاب عزیز حفظ شود؟ عده‌ای مقدس‌گرای واپس‌گرا همه چیز را حرام می‌دانستند و هیچ‌کس قدرت این رانداشت که در مقابل آنها قد علم کند.

خونِ دلی که پدر پیرتان، از این دسته متحجر خورده است هرگز از فشارها و سختیهای دیگران نخورده است.

حماقت روحانی در معاشرت با مردم، فضیلت شده بود.

به زعم بعض افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سرپای وجودش بیارد و الا عالم سیاست و روحانی‌کاردان و زیرک کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه داشت و این از مسائل رایج حوزه‌ها بود که هر کس کج راه می‌رفت متدین‌تر بود.

یادگرفتن زبان خارجی، کفر و فلسفه و عرفان‌گناه و شرک به شمار می‌رفت، علمای دین‌باور در همین حوزه‌ها تربیت شدند و صفوف خویش را از دیگران جدا کردند. قیام بزرگ اسلامی مان نشأت گرفته از همین بارقه است».

### تحجر فکری و جدایی دین از سیاست

«البته هنوز حوزه‌ها به هر دو تفکر آمیخته‌اند و باید مراقب بود که تفکر جدایی دین از سیاست از لایه‌های تفکر اهل جمود، به طلاب جوان سرایت نکند، و یکی از مسائلی که باید برای طلاب جوان ترسیم شود همین قضیه است که چگونه در دوران و انفسای نفوذ مقدسین نافهم و ساده‌لوحان بی‌سواد، عده‌ای کمر همت بستند و برای نجات اسلام و حوزه و روحانیت، از جان و آبرو سرمایه گذاشتند.

اوضاع مثل امروز نبود، هر کس صددرصد معتقد به مبارزه بود زیر فشارها و تهدیدهای مقدس‌نماها از میدان به در می‌رفت.

ترویج تفکر شاه سایه خدا است، و یا با گوشت و پوست نمی‌توان در مقابل توپ و تانک

ایستاد، و این که ما مکلف به جهاد و مبارزه نیستیم، و یا جواب خون مقتولین را چه کسی می‌دهد، و از همه شکننده‌تر، شعار گمراه‌کننده «حکومت قبل از ظهور امام زمان علیه السلام باطل است» و هزاران ان قلبِ دیگر، مشکلات بزرگ و جان‌فرسایی بودند که نمی‌شد با نصیحت و مبارزه منفی و تبلیغات، جلو آنها را گرفت.

تنها راه حل، مبارزه و ایثار و خون بود که خداوند وسیله‌اش را آماده نمود. علما و روحانیت متعهد، سینه را برای مقابله با هر تیر زهرآگینی که به طرف اسلام شلیک می‌شد، آماده نمودند و به مسلخ عشق آمدند.

واقعاً روحانیت اصیل در تنهایی و اسارت، خون می‌گریست که چگونه آمریکا و نوکرش پهلوی، می‌خواهند ریشه دیانت اسلام را برکنند و عده‌ای روحانی مقدس‌نمای ناآگاه یا بازی خورده و عده‌ای وابسته که چهره‌شان بعد از پیروزی روشن گشت، مسیر این خیانت بزرگ را هموار نمودند. آنقدر که اسلام، از این مقدسین روحانی نما ضربه خورده است از هیچ قشر دیگر نخورده است...

استکبار، وقتی که از نابودی مطلق روحانیت و حوزه‌ها مأیوس شد، دو راه را برای ضربه زدن انتخاب نمود: یکی راه ارباب و زور و دیگری راه خدعه و نفوذ. در قرن معاصر، وقتی حربۀ ارباب و تهدید چندان کارگر نشد، راههای نفوذ تقویت گردید.

اولین و مهمترین حرکت، ابقای شعار جدایی دین از سیاست است که متأسفانه این حربه، در حوزه روحانیت، تا اندازه‌ای کارگر شده است تا جایی که دخالت در سیاست، دون شأنِ فقیه، و ورود در معرکهٔ سیاسیون، تهمتِ وابستگی به اجانب را به همراه می‌آورد. ضربات روحانیت ناگاه وابسته به مراتب کاری‌تر از اغیار بوده و هست، در شروع مبارزات، اگر می‌خواستی بگویی شاه خائن است بلافاصله جواب می‌شنیدی که «شاه شیعه است».

### خطر اختلاف روحانیت مبارز

«مسألهٔ دیگر، این که امروز مقابله و تجزیه روحانیت انقلابی به سود کیست؟ دشمنان، از دیرباز برای اختلاف‌افکنی میان روحانیون آماده شده‌اند، غفلت از آنان، همه چیز را بر باد می‌دهد، حال اختلاف به هر شکلی باشد، بدبینی شدید نسبت به مسئولین بالا باشد یا مرزبندی فقه سنتی و پویا و امثال آن. اگر طلاب و مدرسین حوزه علمیه با یکدیگر هماهنگ نباشند، نمی‌توان پیش‌بینی نمود که موفقیت از آن کیست و اگر بر فرض محال، حاکمیت فکری از آن روحانی‌نماها و متحجّرین گردد، روحانیت انقلابی جواب خدا و مردم را چه می‌دهد؟

اگر خدای ناکرده اینها شکسته شوند چه نیرویی جای آنان را خواهد گرفت و آیا ایادی استکبار، روحانی‌نماهایی را که تا حد مرجعیت تقویت نموده است یا فرد دیگری را بر

حوزه‌ها حاکم نمی‌کنند؟

خلاصه؛ اختلاف به هر شکلی کوبنده است، وقتی نیروهای مؤمن به انقلاب حتی به اسم فقه سنتی و فقه پویا، به مرز جبهه‌بندی برسند، آغاز باز شدن راه استفاده دشمنان خواهد بود، جبهه‌بندی نه‌ایه معارضه پیش می‌آورد.

البته هیچ‌گاه نگران مباحثات تند طلبگی در فروع و اصول فقه نبوده‌ام، ولی نگران تقابل و تعارض جناح‌های مؤمن به انقلابیم که مبدا منتهی به تقویت جناح رفاه طلب بی‌درد و نق بزن گردد.

نتیجه می‌گیریم که اگر روحانیون طرفدار اسلام ناب و انقلاب دیر بجنبند ابرقدرتها و نوکرانشان مسائل را به نفع خود خاتمه می‌دهند».

### فقه سنتی و پویا و اجتهاد جواهری

«اما در مورد روش تحصیل و تحقیق حوزه‌ها، این‌حانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم و تخلّف از آن را جایز نمی‌دانم، اجتهاد به همان سبک صحیح است ولی بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست.

زمان و مکان، دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند، مسأله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر، همان مسأله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام، ممکن است حکم جدیدی پیدا کند. بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، همان موضوع اول، که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد. مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد. برای مردم و جوانان و حتی عوام هم قابل قبول نیست که مرجع و مجتهدش بگوید من در مسائل سیاسی اظهار نظر نمی‌کنم.

حکومت، در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است. حکومت، نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است. فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است».

### خطر لیبرالها برای انقلاب اسلامی

گروهی که به عمق انقلاب اسلامی پی نبرده و به آن اعتقاد نداشته‌اند و هم‌آهنگی آنان با انقلاب، به منظور رسیدن به اهداف لیبرالی خودشان بوده است، در اول انقلاب، از باب قحط‌الرجالی و مصلحت‌اندیشی، روی کار آمدند و ضربه‌های کاری به انقلاب زدند. اخیراً نیز سکوی مطمئنی برای خود یافته بودند و با نزدیک شدن به یک مرکز قدرت روحانیت، خواب بقدرت رسیدن دوباره

می‌دیدند، که امام بزرگوار به موقع، از این خطر جلوگیری کرد و فرازهایی از پیام روحانیت، ناظر به همین جریان است تا عناصر پاک دل و خوش‌باور، دوباره گول آنان را نخورند و بلندگوی منویات آنان نگردند. و این یکی از علل تصمیم جدید امام در باره رهبری آینده است:

«امروز بعد از ده سال پیروزی انقلاب اسلامی، همچون گذشته اعتراف می‌کنم که بعضی تصمیمات اول انقلاب در سپردن پستها و امور مهمه کشور به گروهی که عقیده خالص و واقعی به اسلام ناب محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نداشته‌اند، اشتباهی بوده است که تلخی آثار آن به راحتی از میان نمی‌رود. گرچه در آن موقع هم من شخصاً مایل به روی کار آمدن آنان نبودم ولی با صلاح‌دید و تأیید دوستان، قبول نمودم و الآن هم سخت معتقدم که آنان به چیزی کمتر از انحراف انقلاب از تمامی اصولش و حرکت به سوی آمریکای جهانخوار، قناعت نمی‌کنند در حالی که در کارهای دیگر نیز جز حرف و ادعاهنری ندارند.

امروز، هیچ تأسفی نمی‌خوریم که آنان در کنار ما نیستند چرا که از اول هم نبوده‌اند انقلاب به هیچ گروهی بدهکاری ندارد، و ما هنوز هم چوب اعتمادهای فراوان خود رابه گروهها و لیبرالها می‌خوریم.

آغوش کشور و انقلاب همیشه برای پذیرفتن همه کسانی که قصد خدمت و آهنگ مراجعت داشته و دارند گشوده است، ولی نه به قیمت طلبکاری آنان از همه اصول که چرا مرگ بر آمریکا گفتید؟ چرا جنگ کردید؟ چرا نسبت به منافقین و ضد انقلابیون حکم خدا را جاری می‌کنید؟ چرا شعار «نه شرقی و نه غربی» داده‌اید؟ چرا لانه جاسوسی را اشغال کرده‌ایم؟ و صدها چرای دیگر.

و نکته مهم در این رابطه این که نباید تحت تأثیر طرحهای بی‌جا و بی‌مورد نسبت به دشمنان خدا و مخالفین و متخلفین نظام به گونه‌ای تبلیغ کنیم که احکام خدا و حدود الهی زیر سؤال بروند.

من بعضی از این موارد را نه تنها به سود کشور نمی‌دانم که معتقدم دشمنان، از آن بهره می‌برند. من به آنهایی که دستشان به رادیو و تلویزیون و مطبوعات می‌رسد و چه بسا حرفهای دیگران را می‌زنند صریحاً اعلام می‌کنم:

«تا من هستم نخواهم گذاشت حکومت به دست لیبرالها بیفتد».

تا من هستم نخواهم گذاشت منافقین، اسلام این مردم بی‌پناه را از بین ببرند.

تا من هستم از اصول نه شرقی و نه غربی عدول نخواهم کرد.

تا من هستم دست ایادی آمریکا و شوروی را در تمام زمینه‌ها کوتاه می‌کنم».

### افسانه تجدید نظر در سیاست کشور

«آنان که هنوز بر این باورند و تحلیل می‌کنند که باید در سیاست و اصول دیپلماسی خود تجدید نظر نماییم و ما خامی کرده‌ایم و اشتباهات گذشته را نباید تکرار کنیم و معتقدند که شعارهای تند با جنگ، سبب بدبینی غرب و شرق نسبت به ما و نهایتاً انزوای کشور شده است و اگر ما واقع‌گرایانه عمل کنیم آنان با ما برخورد متقابل انسانی می‌کنند و احترام متقابل به ملت ما و اسلام و مسلمین می‌گذرانند، این یک نمونه‌ای که خدا می‌خواست پس از انتشار کتاب کفرآمیز «آیات شیطانی» در این زمان، اتفاق بیفتد و دنیای تفرعن و استکبار و بربریت، چهره واقعی خود را در دشمنی دیرینه‌اش با اسلام بر ملا سازد تا ما از ساده‌اندیشی به درآییم و همه چیز را به حساب اشتباه و سوء مدیریت و بی‌تحرکی نگذاریم و با تمام وجود درک کنیم که مسأله اشتباه ما نیست، بلکه تعهد جهان‌خواران به نابودی اسلام و مسلمین است و الاً مسأله فردی سلمان‌رُشدی آن‌قدر برایشان مهم نیست که همه صهیونیستها و استکبار پشت سر او قرار بگیرند.

روحانیون و مردم عزیز حزب‌الله و خانواده شهدا، حواسشان را جمع کنند که با این تحلیلها و افکار نادرست، خون عزیزانشان پایمال نشود.

ترس من این است که تحلیل‌گران امروز، ده سال دیگر بر کرسی قضاوت بنشینند و بگویند که باید دید فتوای اسلامی و حکم اعدام سلمان‌رُشدی مطابق اصول و قوانین دیپلماسی بوده است یا خیر؟ و نتیجه‌گیری کنند که چون بیان حکم خدا، آثار و تبعاتی داشته است و بازار مشترک و کشورهای غربی علیه ما موضع گرفته‌اند، پس باید خامی نکنیم و از کنار اهانت‌کنندگان به مقام مقدس پیامبر ﷺ و اسلام و مکتب بگذریم!!»

نکات و دقایق این پیام مانند همه پیامهای دیگر امام، آن‌قدر زیاد و عمیق است که هر جمله آن، شرح و تفسیر لازم دارد و از حوصله یک مقاله خارج است، همین قدر هم بیش از حد انتظار و توقع خوانندگان می‌باشد که باید از تطویل آن پوزش خواست. والحمدلله اولاً و آخراً.

### متن نامه امام به گورباچف

جناب آقای گورباچف صدر هیئت رئیسه اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی

با امید خوشبختی و سعادت برای شما و ملت شوروی

از آنجا که پس از روی کار آمدن شما چنین احساس می‌شود که جنابعالی در تحلیل حوادث سیاسی جهان خصوصاً در رابطه با مسائل شوروی، در دور جدیدی از بازنگری و تحول و برخورد قرار گرفته‌اید و جسارت و گستاخی شما در برخورد با واقعیات جهان، چه بسا منشأ تحولات و موجب به هم خوردن معادلات فعلی حاکم بر جهان گردد، من هم دیدم نکاتی را



یادآور شوم.

هر چند ممکن است حیطة تفکر و تصمیمات جدید شما تنها روشی برای حلّ معضلات حزبی و در کنار آن حلّ پاره‌ای از مشکلات مردمتان باشد، ولی به همین اندازه هم شهامت تجدید نظر در مورد مکتبی که سالیان سال فرزندان انقلابی جهان را در حصارهای آهنین زندانی نموده بود قابل ستایش است. و اگر به فراتر از این مقدار فکر می‌کنید اولین مسئله‌ای که مطمئناً باعث موفقیت شما خواهد شد اینست که در سیاست اسلاف خود دائر بر خدازدائی و دین‌زدائی از جامعه که تحقیقاً بزرگترین و بالاترین ضربه را بر پیکر مردم کشور شوروی وارد کرده است، تجدید نظر نمائید و بدانید که برخورد واقعی با قضایای جهان جز از این طریق میسر نیست.

البته ممکن است از شیوه‌های ناصحیح و عملکرد غلط قدرتمندان پیشین کمونیسم در زمینه اقتصاد، باغ سبز و زیبای غرب رخ بنماید ولی حقیقت جای دیگری است. شما اگر بخواهید در این مقطع تنها گره‌های کور اقتصادی سوسیالیسم و کمونیسم را با پناه بردن به کانون سرمایه‌داری غرب حل کنید. نه تنها دردی از جامعه خویش را دوا نکرده‌اید، که دیگران باید بیایند و اشتباهات شما را جبران کنند. چرا که هر قدر اگر مارکسیسم در روشهای اقتصادی و اجتماعی به بن‌بست رسیده است، دنیای غرب هم در همین مسائل البته به شکل دیگر و نیز در مسائل دیگر گرفتار حادثه است.

جناب آقای گورباچف

باید به حقیقت رو آورد. مشکل اصلی کشور شما مسئله مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست. مشکل شما عدم اعتقاد واقعی به خدا است، همان مشکلی که غرب را هم به ابتدال و بن‌بست کشیده و یا خواهد کشید. مشکل اصلی شما مبارزه طولانی و بی‌پایان با خدا و مبدأ هستی و آفرینش است.

جناب آقای گورباچف

برای همه روشن است که از این پس کمونیسم را باید در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد. چرا که مارکسیسم جوابگوی هیچ نیازی از نیازهای واقعی انسان نیست، چرا که مکتبی است مادی، و با مادیت نمی‌توان بشریت را از بحران عدم اعتقاد به معنویت که اساسی‌ترین درد جامعه بشری در غرب و شرق است، به در آورد.

حضرت آقای گورباچف

ممکن است شما اثباتاً در بعضی جهات به مارکسیسم پشت نکرده باشید و از این پس هم در مصاحبه‌ها اعتقاد کامل خودتان را به آن ابراز کنید، ولی خود می‌دانید که ثبوتاً اینگونه نیست. رهبر چین اولین ضربه را به کمونیسم زد و شما دومین و علی‌الظاهر آخرین ضربه را بر پیکر آن

نواختید. امروز دیگر چیزی به نام کمونیسم در جهان نداریم. ولی از شما جداً می‌خواهم که در شکستن دیوارهای خیالات مارکسیسم، گرفتار زندان غرب و شیطان بزرگ نشوید. امیدوارم افتخار واقعی این مطلب را پیدا کنید که آخرین هدیه‌های پوسیده هفتاد سال کوره‌ی جهان کمونیسم را از چهره تاریخ و کشور خود بزدا کنید. امروز دیگر دولتهای همسو با شما که دلشان برای وطن و مردمشان می‌طلبند، هرگز حاضر نخواهند شد بیش از این منابع زیرزمینی و روزمینی کشورشان را برای اثبات موقعیت کمونیسم - که صدای شکستن استخوانهایش به گوش فرزندانیشان رسیده است - مصرف کنند.

#### آقای گورباچف

وقتی از گلدسته‌های مساجد بعضی از جمهوریهای شما پس از هفتاد سال، بانگ الله اکبر و شهادت به رسالت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله وسلم بگوش رسید، تمامی طرفداران اسلام ناب محمدی ۹ را از شوق به گریه انداخت. لذا لازم دانستم این موضوع را به شما گوشزد کنم که بار دیگر به دو جهان بینی مادی و الهی بماندیشید.

مادیون معیار شناخت در جهان بینی خویش را «حس» دانسته و چیزی را که محسوس نباشد از قلمرو علم بیرون می‌دانند و هستی را همتای ماده دانسته و چیزی را که ماده ندارد موجود نمی‌دانند. قهرأ جهان غیب مانند وجود خداوند تعالی و وحی و نبوت و قیامت را یکسر افسانه می‌دانند. در حالی که معیار شناخت در جهان بینی الهی اعم از «حس و عقل» می‌باشد و چیزی که معقول باشد داخل در قلمرو علم می‌باشد گر چه محسوس نباشد، لذا هستی اعم از غیب و شهادت است و چیزی که ماده ندارد می‌تواند موجود باشد. و همان طور که موجود مادی به «مجرد» استناد دارد، شناخت حسی نیز به شناخت عقلی متکی است. قرآن مجید اساس تفکر مادی را نقد می‌کند و به آنان که بر این پندارند که خدا نیست و گر نه دیده می‌شد «لن تؤمنن لک حتی نری الله جهره» می‌فرماید: «لا تدركه الابصار و هو یدرک الانصار و هو اللطیف الخبیر» از قرآن عزیز و کریم و استدلال آن در موارد وحی و نبوت و قیامت بگذریم که از نظر شما اول بحث است اصولاً میل نداشتم شما را در پیچ و تاب مسائل فلاسفه، بخصوص فلاسفه اسلامی بیندازم. فقط به یکی دو مثال ساده و فطری وجدانی که سیاسیون می‌توانند از آن بهره‌ای ببرند بسنده می‌کنم: این از بدیهیات است که ماده و جسم، هر چه باشد، از خود بی‌خبر است. یک مجسمه سنگی یا مجسمه مادی انسان، هر طرف آن از طرف دیگرش منحجوب است. در صورتیکه به عیان می‌بینیم که انسان و حیوان، از همه اطراف خود آگاه است. می‌داند کجاست، در محیطش چه می‌گذرد، در جهان چه غوغائی است، پس در حیوان و انسان، چیز دیگری است که فوق ماده است و از عالم ماده جدا است و با مردن ماده نمی‌میرد و باقی است.

انسان در فطرت خود هر کمالی را بطور مطلق می‌خواهد، و شما خوب می‌دانید که انسان

می‌خواهد قدرت مطلق جهان باشد و به هیچ قدرتی که ناقص است دل نیست است. اگر عالم را در اختیار داشته باشد و گفته شود: جهان دیگری هم است، فطرتاً مایل است آن جهان را هم در اختیار داشته باشد، انسان هر اندازه دانشمند باشد و گفته شود: علوم دیگری هم هست، فطرتاً مایل است آن علوم را هم بیاموزد. پس قدرت مطلق و علم مطلق باید باشد تا آدمی دل به آن ببندد. آن خداوند متعال است که همه به آن متوجه ایم گر چه خود ندانیم.

انسان می‌خواهد به «حق مطلق» برسد تا فانی در خدا شود. اصولاً اشتیاق بزندگی ابدی در نهاد هر انسانی نشانه وجود جهان جاوید و مصون از مرگ است.

اگر جناب‌عالی میل داشته باشید در این زمینه‌ها تحقیق کنید می‌توانید دستور دهید که صاحبان اینگونه علوم، علاوه بر کتب فلاسفه غرب، در این زمینه به نوشته‌های فارابی و بوعلی سینا رحمه‌الله علیهما در حکمت مشاء مراجعه کنند تا روشن شود که: قانون علیت و معلولیت که هر گونه شناختی بر آن استوار است معقول است نه محسوس، و ادراک معانی کلی و نیز قوانین کلی که هر گونه استدلال بر آن تکیه دارد، معقول است نه محسوس. و نیز به کتابهای سهروردی رحمه‌الله علیه در حکمت اشراق مراجعه نموده و برای جناب‌عالی شرح کنند که: جسم و هر موجود مادی دیگر به نور صرف که منزله از حس می‌باشد، نیازمند است، و ادراک شهودی ذات انسان از حقیقت خویش، میرا از پدیده حسی است. و از اساتید بزرگ بخواهید تسابیه حکمت متعالیه صدرالمتألهین رضوان‌الله تعالی علیه و حشره الله مع النبیین و الصالحین مراجعه نمایند تا معلوم گردد که: حقیقت علم، همانا وجودی است مجرد از ماده و هر گونه اندیشه از ماده منزله است و به احکام ماده محکوم نخواهد شد.

دیگر شما را خسته نمی‌کنم و از کتب عرفا بخصوص معینی الدین ابن عربی نام نمی‌برم، که اگر خواستید از مباحث این بزرگمرد مطلع گردید تنی چند از خبرگان تیزهوش خود را که در این گونه مسائل قویاً دست دارند، راهی قم گردانید تا پس از چند سالی با توکل بخدا، از عمق لطیف باریکتر زموی منازل معرفت آگاه گردند. که بدون این سفر آگاهی از آن امکان ندارد.

جناب آقای گورباچف

اکنون بعد از ذکر این مسائل و مقدمات، از شما می‌خواهم در باره اسلام بصورت جدی تحقیق و تفحص کنید و این نه به خاطر نیاز اسلام و مسلمین به شما، که به جهت ارزشهای واحد و جهان شمول اسلام است که می‌تواند وسیله راحتی و نجات همه ملت‌ها باشد و گیره مشکلات اساسی بشریت را باز نماید. نگرش جدی به اسلام ممکن است شما را برای همیشه از مسئله افغانستان و مسائلی از این قبیل در جهان نجات دهد، ما مسلمانان جهان را مانند مسلمانان کشور خود دانسته و همیشه خود را در سرنوشت آنان شریک می‌دانیم.

با آزادی نسبی مراسم مذهبی در بعضی از جمهوریهای شوروی، نشان دادید که دیگر این

گونه فکر نمی‌کنید که مذهب مخدّر جامعه است. راستی مذهبی که ایران را در مقابل ابرقدرتها چون کوه استوار کرده است، مخدّر جامعه است؟ آیا مذهبی که طالب اجرای عدالت در جهان، و خواهان آزادی انسان از قیود مادی و معنوی است مخدّر جامعه است؟ آری مذهبی که وسیله شود تا سرمایه‌های مادی و معنوی کشورهای اسلامی و غیر اسلامی، در اختیار ابرقدرتها و قدرتها قرار گیرد و بر سر مردم فریاد کشد که دین از سیاست جدا است، مخدّر جامعه است. ولی این دیگر، مذهب واقعی نیست، بلکه مذهبی است که مردم ما آن را مذهب امریکائی می‌نامند.

در خاتمه صریحاً اعلام می‌کنم که جمهوری اسلامی ایران به عنوان بزرگترین و قدرتمندترین پایگاه جهان اسلام به راحتی می‌تواند خلأ اعتقادی نظام شما را پر نماید. و در هر صورت کشور ما همچون گذشته به حسن هم‌جواری و روابط متقابل معتقد است و آنرا محترم می‌شمارد والسلام علی من اتبع الهدی.

## امام خمینی درگذشت

نظر به این که سال ۶۸ با میلاد مسعود حضرت بقیة الله مهدی موعود (عج) آغاز می‌گردید، با طرح قبلی برخی از دوستان، قرار شد چند مقاله در شماره آغاز سال، به آن وجود مقدس اختصاص یابد و طبعاً در نظر بود سرمقاله هم در همین زمینه تحریر گردد و این سال را با نام فرخنده آن ولیّ زمان آغاز کنیم. در این باب مطالبی هم در نظر گرفته شده بود.

اما، اما هنوز آن مقاله نوشته نشده بود و این شماره از مجله به موقع از چاپخانه بیرون نیامده بود که طرحها همه نقش بر آب شد. این یادبود مسرت‌بخش و شادی‌آفرین، ناگهان به عزامبدل گردید، و بجای یاد ولی خدا به سوک نایب او نشستیم! همه شادیهها به غم و همه امیدها به یأس و همه تبسمها به گریه و ناله و همه شعارهای پیروزی به نوحه‌سرایی و فریادهای جانسوز مبدل شد.

پرچمهای سیاه، بجای علمهای جشن و سرور برفراز ساختمانها، منزلها و همه جا نصب شد. کوچه و بازار، مسجد و تکیه، اداره و منزل، دانشگاه و مدرسه، ستاد ارتش و کارخانه، همه و همه عزاخانه و حسینیه شد. جامه سیاه و گرد عزا، مردم شهر را از پیر و جوان و خرد و کلان فراگرفت. از آسمان ایران و دیگر کشورهای اسلامی سرود غم به گوش می‌رسید. و اشک حسرت می‌بارید حقیقتاً عاشورای دیگری پیا شد، که قطعاً در تاریخ اسلام کم‌نظیر و به احتمال قوی بی‌نظیر بود.

داستانی است وصف‌ناشدنی و غمی است نگفتنی! در بامداد روز ۱۴ خرداد ماه، تلاوت قرآن از صدای جمهوری اسلامی ایران قطع نمی‌شد و با سابقه عموم مردم از کسالت امام، نگرانی دلها را فرا گرفت، تا این که در ساعت هفت با تلاوت این آیه، رحلت امام را اعلام کرد: «یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتٍ».

این خبر، در یک لحظه جهان‌گیر شد. جهان، آن را به عنوان مهمترین خبر تلقی کرد و تا چند روز در صدر اخبار رسانه‌های گروهی و روزنامه‌های جهان قرار داشت. اگر چه واکنشهای گوناگون از

خود نشان می‌دادند اما همه بر عظمت آن تأکید داشتند. این فاجعه، مسلمانان جهان را در غم ماتم فرو برد و همه را به سوک نشانند، بلکه از دیگر مردم جهان، آنان که شیفته آزادی، حق‌خواهی، دلاوری، مقاومت و سرسختی امام، در برابر زورگویان جهان بودند، آنان نیز با مسلمانان در این غم شریک و با آنان در این سوک بزرگ همصدا و هم‌نوا شدند.

درباره علی علیه السلام گفته‌اند: کسی نیست او را بشناسد و شیفته او نباشد. زیرا مجسمه حقیقت و راستی بود و هر کسی ناچار است او را دوست بدارد. این فرزند علی هم در جهان معاصر همین‌گونه بود. کیست که نام و آوازه او را شنیده باشد و شیفته او نگردد؟ در این جا اسلام و دین مطرح نیست. حقیقت‌خواهی مطرح است. هر کس طالب حق و حقیقت است، ناچار است در برابر این مرد حق و اُسوه مقاومت سر تعظیم فرود آورد.

کدام عالم مسلمان و غیر مسلمان و رهبر روحانی در جهان یافت می‌شود که نسبت به این رهبر قرن، احساس عظمت نکند؟ کدام رهبر سیاسی در غرب و شرق وجود دارد که درس رهبری سیاسی را از امام، بهتر آموخته باشد و یا در پیشگاه او خضوع نماید؟ کدام روان‌شناس و جامعه‌شناس را پیدا می‌کنید که بهتر از امام، نبض جامعه را در دست داشته و موقع شناستر از او باشد؟

کیست که به تنهایی و با دست خالی، اما با هوشی سرشار و علمی ژرف و عزمی استوار و دلی لبریز از عشق خدا، در برابر همه زورمندان تا دندان مسلح جهان، بایستد و بر همه پیروز شود و اثر زور و تزویرشان را بر باد دهد؟

کیست که همه نقشه‌های غرب و شرق را نقش بر آب نماید؟

کیست در جهان کنونی، که تا این پایه همه جا مطرح باشد؟ و با این که هزاران کتاب و مقاله در باره او نوشته‌اند باز هم شخصیت او مطلب برای نوشتن و تجزیه و تحلیل نویسندگان و تحلیل‌گران جهان دارد؛ مگر او وجودی نامتناهی و شخصیتی خارق‌العاده بود؟

باز راجع به علی علیه السلام گفته‌اند: دوستانش از ترس، فضایل او را پنهان کردند و دشمنانش از خشم، مع‌ذکب فضایل او کتابها را پر کرده است.

امام خمینی، دوستانش در کشورهای مسلمان و در ایران پیش از پیروزی انقلاب، از ترس جهان‌خواران، استعمارگران و حکومت‌های دست‌نشانده، مقام و عظمت او را با هم سرگوشی می‌کردند. دشمنانش هم صدها کتاب و مقاله و هزاران ساعت در سال، از وقت رادیو و تلویزیونهای خود را صرف بدگویی و دشنام و شایعه‌سازی برای او کردند، اما به وضوح می‌بینیم که شخصیت او همچنان می‌درخشد و از این همه معرکه‌ها پیروز بیرون آمده است. باز هم او همچنان در اوج قداست و طهارت و در قله عظمت قرار دارد.

استعمار، کوشش کرد که او را از صحنه سیاست و از رواق روحانیت، بیرون براند، و کاری کند که هنگام مرگ دیگر یک قهرمان نمیرد. اما به این آرزو نرسید و او همچنان، قهرمان یکه‌تاز جهان

سیاست و روحانیت است. و نام او قرن‌ها، در درون دل‌ها و روی صفحات تاریخ، زنده و جاوید خواهد بود.

براستی او نور خدا بود که در این عصر ظلمانی طلوع کرد و جهان را روشنی بخشید. او روح خدا بود که در کالبد بی‌جان جهان مادی دمید و آن را زنده کرد. او با شخصیت روحانی خود، وجود خدا و حقایق اسلام و جاودانگی این دین را ثابت کرد و نظریه مهدی موعود و غلبه او بر همه ادیان و بر جهان را توجیه نمود.

او با ایمان و مقاومت خود میلیون‌ها انسان را در جهان، با ایمان و مقاوم کرد. او به ملت‌های مستضعف یاد داد که چگونه از ذلت و استضعاف و از زیر یوق مستکبران بیرون آیند. او به روحانیان و مبلغان مذاهب یاد داد که از چه راه مردم را به خدا و دین سوق دهند. او به فقیهان و مجتهدان، درس فقهت و اجتهاد، به سیاستمداران جهان، درس سیاست، به رزمندگان میدانها درس رزم، به انقلابیون درس انقلاب، به زاهدان درس زهد، به عارفان درس عرفان، به رهبران جهان درس رهبری، به اقتصاددانان جهان درس اقتصاد سالم، و به زورگویان جهان هم نوید مرگ و نابودی داد. او با روحانی‌نماها، سیاست‌بازان، زورگویان، مال‌اندوزان، فتنه‌انگیزان و بدخواهان جهان درافتاد و بر همه پیروز گردید.

می‌گویند علی عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَ مِيزَانُ حَقِّ وَ بَاطِلِ اسْت. امام نیز در عصر ما و اعصار آینده، میزان حق و باطل خواهد بود. هر کس به راه او برود حق است و هر کس از راه او فاصله بگیرد باطل است.

او در مقیاس جهانی، میزان عدالت و حق خواهی و اسلام راستین است و همه باید او را شاخص راه و دلیل سعادت و معیار واقعیت بشناسند و از او تبعیت کنند. خط او خط خدا و رسول است و جز آن بیراهه است.

سعه وجودی امام، با یک مقاله و یک کتاب تبیین نمی‌شود و در این شماره از مشکوٰه که همزمان با رحلت امام هنوز اسیر چاپخانه است نمی‌توان بیش از این سخن گفت. پس همان بهتر که شماره بعد را به یاد امام اختصاص دهیم و کمی از بسیار و نمونه‌ای از خروار را در وصف امام از زبان گویندگان و نویسندگان باز گوئیم.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمِطِيعُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ».

در این جا، این مصیبت عظمی را به همه حق‌جویان، عدالت‌خواهان، عالمان دین، پژوهندگان راه حق، حوزه‌های علمیه، استادان و دانشجویان دانشگاه، مستضعفان، کارگران، عاشقان حقیقت، شیفتگان راه خدا، طالبان اسلام ناب محمدی، ستیزگران با اسلام آمریکایی و استعماری و بالاخره به همه شاگردان و خاندان محترم امام، پاسداران فداکار و شهیدان زنده انقلاب بخصوص حضرت آیت

الله خامنه‌ای رهبر معظم و محبوب جمهوری اسلامی ایران صمیمانه و با تمام وجود تسلیت می‌گوییم: «عَظَّمَ اللهُ لَنَا وَلَكُمْ الْأَجْرَ بِمُضَابَنَاتِنَا بِالْإِمَامِ الْحَمِينِ رِضْوَانُ اللهِ تَعَالَى عَلَيْهِ وَقَدَسَّ اللهُ نَفْسَهُ الزَّكِيَّةَ».



## شخصیت امام و امتیازات او<sup>۱</sup>

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى اشْرَافِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَ خَيْرِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ».

سخن گفتن در سوک امام، آن هم در حضور استادان و بخصوص در حضور دانشجویان و جوانانی که در طول زندگی رهبری امام، بساری از آنها ثابت کردند که به بیانات امام و به اهداف مقدس امام، عینیت بخشیده‌اند؛ و آنها را باید فرزندان واقعی راه امام دانست. در حضور این جمع و در چنین سوکی، سخن گفتن بسیار مشکل است و بخصوص با تأثرات روحی که طبعاً در بین سخن ممکن است بر انسان غلبه کند و زمام سخن از دست خارج شود.

سخن من خلاصه می‌شود در سه فراز: اول راجع به ولی خدا و عباد مخلص خدا که عینیت کاملش امام بود؛ سپس سیری گذرا در زندگی امام، از آن نظر که خودم شاهد بوده‌ام؛ و بعد ذکر صفات و مشخصات و امتیازاتی که این مرد بزرگ دارا بود. و صلاحیت رهبری او در همین صفات خلاصه می‌شود.

**اما راجع به ولی الله:** خدا می‌فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»<sup>۲</sup>.

سخن از اولیاء الله و اولیاء الشیطان و ولایت خدا و ولایت طاغوت است. خدا ولی مؤمنین است. ولی یعنی سرپرست، یعنی متولی امر، یعنی زمامدار، یعنی همه کاره؛ خدا با مؤمنین راستین چه می‌کند **يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ** آنها را از ظلمات بیرون می‌آورد و به عالم نور وارد می‌کند، چه

۱- متن سخنرانی اینجانب در دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد به مناسبت مراسم چلمین روز

۲- بقره / ۲۵۷

درگذشت امام.

ظلماتی و چه نوری؟ ظلمات جهل، ظلمات حسد، ظلمات بدخلقی، ظلمات خودخواهی، ظلمات تقلید، ظلمات بدبختی و سرشکستگی و بردگی. خداوند مؤمنین را از این ظلمات و هزاران امثال این ظلمات که به گفته قرآن **ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ** بیرون می آورد و آنها را به جهان نور؛ نور تقوا، نور صفا، نور معرفت، نور حریت، نور استقلال... وارد می کند.

این جناح مؤمنین در برابر جناح دیگری است به نام جناح کافران و دشمنان خدا، آنها هم ولی دارند و بلکه اولیاء دارند، مؤمنین فقط یک ولی دارند، و او خدا است. اما کافران اولیاء دارند **وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ** این کلمه طاغوت خیلی گسترده است: طغیانگر، ظالم، ستمگر، شیاد، بی وجدان، بی عاطفه، قانون نشناس و هر چه از این مضامین که می شود در ردیف ظلمات و در محتوای ظلمات جا بگیرد، در طاغوت جمع است و کافران، اولیاءشان طاغوت است. طاغوت نسبت به کسانی که ولایت آنها را به عهده دارد چه می کند؟ **«يُخْرِجُهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»** اگر فرضاً مردمی که زیر سرپرستی طاغوت قرار گرفته اند؛ بر حسب فطرت، بر حسب وجدان، بر حسب ترتیب، بر حسب دین و آیینی که قبلاً داشتند دارای نوری هم باشند، همان ذره نور را هم طاغوت از آنها می گیرد. خاصیت طاغوتی گری این است که پیروان خویش را از نور خارج و به ظلمات وارد می کند. انسان طاغوتی انسانی است تاریک **يُخْرِجُونَهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ**.

توجه بفرمایید در طرف مؤمنین، ولی، واحد است و در طرف کافران اولیاء متعدد؛ در طرف ولایت خدا، سخن از نور است، نور واحد است، اما در طرف ولایت طاغوت و شیطان، ظلمات در قبال نور قرار دارد. نور یکدست است. مؤمنین هم که دارای نور هستند یکدستند، واحدند، امت واحد هستند، ید واحد هستند، برادرند، **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ**<sup>۲</sup>؛ چرا؟ چون همه در تشعشع یک نور زندگی می کنند. ولایت خداوند همین سرپرستی است، دست بنده خود را می گیرد و او را گام به گام و پله پله به سوی خود بالا می برد. او را راهنمایی می کند به صراط مستقیم. **إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** که همان راه انبیا است، راه بزرگان است، راه صدیقین است. **فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّدُقِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا**<sup>۳</sup>.

بنابراین، مؤمنین در جهان، یک حزب اند «حزب الله» لیدر حزبشان خدا است، در حالی که کافران، احزاب اند<sup>۴</sup> با لیدرها و اولیاء گوناگون، خدا مؤمنین را از ظلمات بیرون می آورد و به نور وارد نموده، آنها را هدایت می کند، همان طور که کسانی را که بر آنها انعام کرده، هدایت کرده؛ و آنان انبیا هستند و صدیقین و شهدا و صالحین، در دنیا چنین اند و در آخرت هم با همین دسته محشورند. ولایت، مثل عشق و مثل محبت، طرفینی است، لهذا در قرآن، خدا ولی مؤمنین است، مؤمنین هم

۱- نور / ۴۰

۳- نساء / ۷۱

۲- حجرات / ۱۰

۴- در قرآن هر جا احزاب بکار رفته در مقام نکوهش از گروههای گمراه است.

اولیاء الله می باشند: أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَآخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ<sup>۱</sup>. کفار هم اولیاء یکدیگرند: بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ<sup>۲</sup>.

## ولی کیست؟

در آن طرف، ولی مطلق خدا است، در طرف مؤمنین که اولیای خدا هستند باید به چه مرحله‌ای برسند تا به آنها گفته شود ولی خدا؟ طبعاً باید از عالم ظلمات خارج و به جهان نور وارد شده باشند. چه وقت چنین می‌شود؟ وقتی که انسان عبد بشود و به قول علامه طباطبایی به پیروی از علمای سیر و سلوک: بنده خودش را در مقام عبودیت نصب کند، بشود بنده مطلق خدا؛ درباره عبد و عبادت، از قدیم این بحث در تفسیرها مطرح بوده و هست، مخصوصاً در ذیل آیه شریفه: إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ<sup>۳</sup> که آیا اصل کلمه، مفهوم عبد است و یا مفهوم عبادت؟ غالب مفسرین و لغویین می‌گویند اصل عبد، همان عبادت است، عبادت در اصل به معنی خضوع، کوچکی و خشوع است. بنده را هم که عبد گفته‌اند چون خاضع و مطیع است نسبت به مولا.

اما علامه طباطبایی (رض) می‌گوید: اصل کلمه معنی عبد است، عبد یعنی مملوک، عبادت هم به معنای واقعی وقتی محقق می‌شود که انسان خودش را در موضع عبد قرار دهد و برده و مملوک خدا بداند إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ<sup>۴</sup> اما این که انسان به این حقیقت اعتراف کند و به این عبودیت عینیت بدهد، کاری مشکل و راهی طولانی است، مگر این که خداوند کمک کند تا انسان به این مقام برسد: إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ یعنی ما می‌خواهیم عبد تو باشیم و در این راه از تو استعانت جوییم و تو ما را به این صراط مستقیم هدایت کن، و اگر تو ولایت و رهبری و ارشاد ما را به عهده نگیری، ما خودمان این راه پر پیچ و خم و دور و دراز را نمی‌توانیم طی کنیم.

بنابراین، عبادت کامل، عبادت عباد و بندگان خدا است، بندگان خدا وقتی بنده خدا هستند که مطیع خدا باشند إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ<sup>۵</sup>.

این جمله را در قرآن بخصوص در سوره صافات درباره انبیا می‌گوید: إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ<sup>۶</sup> این جمله یا جمله إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ<sup>۷</sup> یعنی چه؟ مسأله عبد بودن با مسأله مُخْلِص بودن چه رابطه دارد؟ گفتیم عبد، یعنی مطیع مطلق و مملوک مطلق خداوند؛ و این نمی‌شود جز این که خالص بشود برای خدا، اراده او در اراده پروردگار فانی شود. مطیع مطلق نسبت به خدا باشد، تخلف از اراده او نکند، از خودش خواستی نداشته باشد. جمله وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ<sup>۸</sup> را علامه طباطبایی همین

۱- یونس / ۶۲

۲- فاتحه‌الکتاب / ۵

۳- صافات / ۴۰

۴- صافات / ۱۳۲

۵- مائده / ۵۱

۶- بقره / ۱۵۱

۷- یوسف / ۲۴

۸- دهر / ۳۰

طور معنی می‌کند، یعنی کسی که مشیتش در مشیت ذات باری تعالی ذوب شده است و در حقیقت، آن مسأله فنائی را که عرفا می‌گویند همین است، یعنی در قبال خدا برای خودش شخصیتی قائل نیست، چیزی نیست، اراده‌ای ندارد، نه در عالم تشریح، و نه در عالم تکوین؛ آنچه را پیش بیاید می‌پذیرد چه شیرین باشد چه تلخ! برای این که خدا خواسته است و هر چه از دوست می‌رسد خیر است:

یکی درد و یکی درمان پسندد      یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران      پسندم آنچه را جانان پسندد

اگر او می‌گوید: باید عمری مثل ایوب مریض باشی می‌گوید: «سمعاً و طاعة»، اگر می‌گوید: تو باید در دنیا از ما خیلی دور باشی می‌گوید: «سمعاً و طاعة»، اگر می‌گوید: نزدیک باشی، می‌گوید: «سمعاً و طاعة»، او آنچه را که خدا می‌خواهد از آن راضی است. این در زمینه زندگی و حیات؛ و در زمینه قوانین و مقررات و احکام اجتماعی و عبادات هم همین طور است؛ سرسپرده خدا است، هر چه او بگوید همان را قانون می‌داند، از خود قانون وضع نمی‌کند، از خود اراده‌ای ندارد؛ اراده‌اش اراده خدا است... این است معنی عبد مُخْلِص.

در قرآن، هم مُخْلِص داریم و هم مُخْلِص، به نظر می‌رسد در مُخْلِص که صفت اخلاص را به بنده نسبت می‌دهد، خداوند بنده را توفیق می‌دهد که او خود در صدد اخلاص برآید، خودش را خالص کند، خودش را عبد کند و به آن عینیت بدهد. اگر این طور شد، در مرحله بعد، خداوند خودش خالص کردن او را به عهده می‌گیرد، تا آنجا که بنده می‌تواند خودش را خالص کند پیش می‌رود؛ اما انسان، نمی‌تواند کاملاً خودش را خالص کند و این خدا است که اینک خالص کردن بنده را به عهده می‌گیرد و او را زیر پوشش ولایت خود قرار می‌دهد. اینجا می‌شود مُخْلِص.

پس عبد، اولاً مُخْلِص می‌شود آنگاه مُخْلِص، و انبیا، عبادالله المُخْلِصین اند اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ<sup>۱</sup>. در مقام اخلاص، بندگان خدا اراده‌شان در اراده خدا فانی می‌شود؛ بنابراین، هیچ تعجب نکنید که در تکوینات هم اراده بنده اراده خدا بشود و امور خارق‌العاده از او سرزنند، در انبیا به عنوان معجزه و در اولیاء به عنوان کرامت؛ و این از اعتقادات قطعی ما است و قرآن روی این امر صحه گذاشته است. در حقیقت، در چنین مقامی اراده عبد اراده خدا می‌شود، اراده خدا است که در دل عبد رسوخ می‌کند و او را وادار می‌کند به تصمیم بر یک امر خارق‌العاده، و انجام می‌گیرد. و همچنین در تشریح چنین عبدی تشخیصش، اجتهادش، نظرش، نظر خدا می‌شود؛ فتوای او اراده خدا است و خداوند به او مقام رهبری خلق را می‌دهد و اگر او تصمیم بگیرد، خدا به مردم می‌گوید: بر شما اجرای تصمیم او واجب است چون تصمیم او حالا تصمیم من است، او صلاحیت دارد که از طرف من تصمیم بگیرد. البته در محدوده همان قوانین و مقرراتی که خداوند بیان کرده، و در این مقام است که

اطاعات او لازم می‌شود مانند اطاعت خدا: *أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ*<sup>۱</sup> اطاعت رسول یک چیزی است غیر از اطاعت خدا، اطاعت خدا در مورد قوانین و احکام او است، اما اطاعت رسول، در مورد اوامر خود او است، این همان مقام رهبری است که خدا به او می‌دهد و او در چهارچوب اطاعت خدا و مقررات الهی، امر و نهی می‌کند. اگر مباحات را امر کرد واجب می‌شود، اگر مباحات را تحریم کرد حرام می‌شود، و اگر محدودیتهایی را برای شرایط قوانین اصلی، مصلحت بداند اطاعتش واجب است. این اطاعت رهبری است، کسی به این مقام نمی‌رسد جز انبیا، اوصیا و اولیاء الله که *مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ* شده باشند، بحث ولایت از لحاظ قرآن بسیار گسترده است، فعلاً همین قدر کافی است.

### نظری گذرا به زندگی امام

شما را به خدا، اگر قرار باشد در زمان ما مصداقی برای چنین اولیاء الهی پیدا بکنیم که عبد مُخْلِص خدا باشد، سخنش سخن خدا باشد، اراده‌اش اراده خدا باشد، عرفانش کامل باشد، اخلاقش اخلاق الهی باشد، فتوا و حکمش حکم خدا باشد، آیا یک مرد کالمتری از این پیشوای مقدس می‌توانیم پیدا بکنیم؟ او راه خدا را نشان داد و ارائه کرد. به عقیده من صدها و میلیونها نفر اکنون تحت هدایت او به مقام عبد مُخْلِص رسیده‌اند، بسیاری از این جوانهایی که ما می‌دیدیم به جبهه می‌رفتند و بر می‌گشتند در قیافه آنها سیمای اولیاء اللهی را می‌دیدیم، *أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ*<sup>۲</sup> در قیافه و عمل آنها متجلی بود و اگر امام خود از اولیاء الله نبود نمی‌توانست چنین عناصر و افرادی را بسازد.

ذات نیافته از هستی بخش      کی تواند که شود هستی بخش؟

او که توانست چنین کار بزرگی را انجام دهد، دلیل بر این است که خودش از اولیاء الله بوده است. این که من به شما گفتم ولی خدا ممکن است اراده تکوینی خدا را هم بکار ببندد، خرق عادت کند، شما خیلی تعجب نکنید، نه خود امام در این مرحله حرفی زد و نه کسی دیگر، من می‌گویم بالاترین خرق عادت که ما برای رسول خدا قائلیم بوجود آوردن یک جامعه اسلامی است با آن مشخصات که اصلاً نمی‌تواند تفسیر مفسران تاریخی این حادثه را توجیه کند که اسلام چه طور پیدا شد، چه طور پیشرفت کرد، چه طور جامعه و امت ساخت...؟ واقعاً قابل توجیه نیست؛ عین این مطلب را باید درباره امام قائل شویم؛ ما روحانی زیاد داشتیم؛ مرجع تقلید زیاد داشتیم؛ وعظ بزرگ زیاد داشتیم. ولی این روحیه‌ای که در این روح خدا بود و این تأثیری که در نفس او بود و آن رشادت و شجاعت و صفاتی که بعداً عرض می‌کنم در او بود، اینها یک مسأله‌ای نبود که آن را واقعاً دست کم بگیریم، چون

قابل توجه نیست. چه طور یک فرد توانست در ایران طاعوت زده و شاهزده قیام کند و نه تنها ایران را متحوّل کند بلکه عالم اسلام را، خدا شاهد است این را جدی می‌گویم.

حدود ۲۷-۲۸ سال است که در دانشگاه هستم ما دانشجویان قبل را دیده بودیم و شما هم دیده بودید، وضع دانشگاهها و وضع آموزش و پرورش را دیده بودید، تحوّل که پیدا شده برای من قابل تفسیر نیست که چگونه امام این روحیات طاغوتی را در استاد و دانشجوی دختر و پسر تغییر داد و آن منجلاب فساد را بکلی شست و یک اجتماع پاک (پاک نسبی) یعنی اکثریت پاک و متقی را بوجود آورد که هیچ قابل قیاس نسبت به قبل نیست. همین یک نمونه خودش اعجاز است، تا کسی اراده‌اش اراده خدا نباشد نمی‌تواند این کار را انجام دهد.

تصمیم گرفت که انقلاب صادر شود؛ یک عده گفتند بگذراید ما حالا همین ایران را درست کنیم صدور انقلاب فعلاً لازم نیست. امام فرمود: نه خیر باید انقلاب را صادر کنیم! و انقلاب صادر شد. شوخی نیست در لبنان ۶۰۰۰۰ و در لندن ۲۰۰۰۰ نفر راهپیمایی کنند یا در شرق و غرب عالم، هر جا مسلمانی است از رفتن این رهبر اظهار حزن و تأسف نماید و جامه عزرا بر تن کند، حتی دیگران هم که مسلمان نیستند؛ تقریباً هر کس دارای عقل و انصاف و وجدانی است او را می‌ستاید و در صددند که ببینند اسلامی که چنین فردی را تربیت کرده، این اسلام چه می‌گوید؟ چه رازی را به گوش او خوانده است که او را چنین ساخته و او توانسته است چنین تحوّل ایجاد کند؟ این حقیقتی است که باید گفت: امام از جمله بندگان مخلص خدا بود و جزء اولیاء الله است و همه صفاتی که خدا برای اولیاء می‌گوید: اَلَا اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ در امام بود.

اگر تمام دنیا پشت به پشت می‌کردند که با او مخالفت کنند، یا او را مسخره کنند، یا بگویند حرفت درست نیست، ذره‌ای در او تأثیر نمی‌کرد، می‌گفت: مطلب همین است انبیا هم همین طور بودند. دلشان نمی‌لرزید.

شما دیدید که در دم آخر در وصیتش گفت: «با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا از خدمت خواهران و برادران، مرخص و به سوی جایگاه ابدی سفر می‌کنم» و همین طور هم بود.

## امام از دیدگاه خودم

سال ۱۳۲۱ شمسی پس از سه سال و نیم که در عتبات درس می‌خواندم به مشهد آمده در حالی که یک حوزه ضعیف ۶۰-۷۰ نفری بیشتر نبود. کم کم از طلاب می‌شنیدیم که مدرّسینی هستند از جمله می‌گفتند: حاج آقا روح‌الله خمینی یکی از مدرّسینی است که بخصوص در فلسفه و عرفان تخصص دارد. اتفاقاً تابستانها چند سال پی در پی ایشان به مشهد می‌آمدند و یکی از طلاب مدرسه ما (مدرسه سلیمان خان) یک جلسه هفت هشت نفری دید و بازدید تشکیل می‌داد عده‌ای از علما و

مدرسین بزرگ می آمدند به دیدن ایشان؛ سالهای بعد هم همین طور. من کم کم متوجه خصوصیات ایشان شدم.

ماه رمضان در تابستان بود و مردم شبها در مسجد گوهرشاد جمع می شدند و عبادت می کردند، نماز و قرآن می خواندند، بعد هم بقیه شب را با صحبت می گذرانیدند، این رسم بود من هم جزء همانها بودم، با حال خسته و دهان روزه می آمدم به مسجد که به حرم بروم و یا نماز بخوانم می دیدم که حضرت امام عبايش را وسط مسجد گوهرشاد انداخته و مشغول نماز است، مفاتیح و قرآن را هم در مقابلشان گذاشته اند. می رفتم نیم ساعتی یا بیشتر مشغول خواندن قرآن می شدم و یا به حرم مشرف می شدم و تمام کارهایم تمام می شد بر می گشتم می دیدم ایشان مشغولند، پیش رفقا می نشستم دو ساعت یا بیشتر جلسه می کردیم بعد که می آمدم می دیدم امام باز هم مشغول زیارت، دعا و قرآن است. واقعاً برایم تعجب آور بود؛ بعد معلوم شد ایشان یک فرد استثنایی است.

می شنیدم که در قم درس اخلاقی دارد همان درس اخلاقی که مرحوم استاد شهید علامه مرتضی مطهری می گوید: که این درس تا یک هفته ما را اشباع می کرد و اثرش در روح ما باقی بود. و بعد که به قم رفتم شنیدم که اخلاق را در پرتو زندگی انبیا در قرآن بیان می کردند؛ ساختار درس ایشان راتقوا، مبارزه، شجاعت، زمامداری و رهبری، مقاومت در برابر طاغوتها و شرح قصص انبیا در قرآن تشکیل می داد.

در سال ۱۳۲۸ که برای تحصیل رفتم به قم اطلاع پیدا کردم ایشان یک درس خصوصی برای هفت هشت ده نفر می گویند از جمله آقای منتظری و آقای مطهری هم به آن درس می روند، من هم رفتم، دیدم ایشان اصولاً در تفکرات علمی غیر از دیگرانند. تمام هدفشان این است که مسائل علمی را ساده و خلاصه کنند و بحثهای زاید را کنار بگذارند و به آنچه مفید و قابل استفاده است اکتفا کنند. در طی درس مکرر می فرمودند این مباحث را ناچاریم مورد بحث قرار دهیم اما قابل پیاده کردن نیست، مثلاً مکاسب می گوئیم ولی نمی شود در بازار پیاده کرد، در بازار باید مطابق آنچه رسم و عادت آنها است مسأله گفت و عمل کرد، اینها فقط مال مدرسه است، این دقتهای فقهی و اصولی، عملی نیست؛ گاهی می فرمود این بحث یک بحث بی فایده اصولی بود. از این فارغ شدیم حالا یک بحث دیگر را شروع کنیم:

یک روز فرمودند که شما خودتان را تا آخر عمر سرگرم نکنید، من مدرّس و چاره ای ندارم ولی شما درس را که خواندید بروید به داد اسلام برسید، اسلام غریب است، فکر نکنید که این اصطلاحات اصولی باعث خوشبختی ابدی شما می شود، اگر شما از اینها نتیجه عملی برای اصلاح جامعه گرفتید بسیار خوب و گرنه اینها وزر و وبال است، برای شما یک شاهی در قیامت و قبر فایده ندارد؛ و از این قبیل بحثها.

تواضع و خضوعی که من از ایشان در برابر استاد بزرگ حوزه و مرجع عالی قدر مرحوم آیت الله

العظمی آقای بروجردی دیدم از کسی ندیدم؛ ایشان خودش حوزه داشت این حوزه بعداً به ۲۰۰ نفر و بعدها ۵۰۰ نفر و کم کم به ۱۰۰۰ نفر رسید ولی تا آخرین لحظات، ایشان در درس استاد بزرگ حاضر می شدند و گاهی همراه شاگردانشان به درس می رفتند و معتقد بودند که آقای بروجردی مشخصات علمی ای دارد که دیگران ندارند و گاهی می فرمود ایشان سی سال دیر به قم آمدند. آیت الله بروجردی هم همین نظر را داشتند، او هم می فرمود که اصطلاحات علمی ما به صورت تورم درآمده است، علم اصول متورم شده، تورم غیر از فربهی است.

بحثهای زیادی است که ما را از بحثهای اصلی که قسمت عمده فقه را تشکیل می دهد و تعطیل شده است باز می دارد، فروع علم اجمالی و شکایات ما را از بحث قضاوت و قصاص و دیات و حکومت و امثال اینها باز داشته است. او در صدد بود که این وضع را تغییر دهد و این بن بست را بشکند و از بین ببرد؛ امام هم دقیقاً همین طور بودند و از آن مرد بزرگ بسیار استفاده کرده و دقیقاً حرفهای او را می نوشتند.

این هم روش فکری ایشان بود. فکر ایشان این بود که ما باید فقه را طوری بیاموزیم که بشود تمام مباحث فقه را در جامعه پیاده کنیم و فقط به عبادات اکتفا نکنیم؛ فقط شش هفت کتاب از فقه در عبادت است؛ اما حدود شصت و چند کتاب از فقه، کتاب زندگی است: اقسام و انواع معاملات، مسأله ارث، وصیت، قضاوت، حکومت، قصاص و دیات؛ تمام اینها را کد گردیده و به ورطه نسیان سپرده شده بود. این خیلی فاجعه است برای یک دین که این طوری شود، فقط همانی که به قول صوفیها: شریعت قشر است و حقیقت پیش ما است! شده بود. نه خیر حقیقت در کل فقه است ولی قشرش همین است که فقط به مباحث عبادات اکتفا کنیم و مکرر می فرمود: اگر روحانی عبا را به سرش بکشد و برود نماز بخواند و چند تا مسأله بگوید و برگردد، خیال نکند وظیفه اش را انجام داده است، وظیفه این است که باید همه فقه را بفهمد و در جامعه پیاده کند.

امام، از جوانی دائماً در این فکر بود، این در بُعد فقه. در بُعد فلسفه و عرفان هم امام آیتی است، من توفیق آن درسها را پیدا نکردم، وقتی تصمیم گرفتم که لحظات آخر بود و ایشان درس فلسفه را تعطیل کرده بودند، اما کسانی که نزد ایشان آن درسها را خوانده بودند با تمام وجود به ایشان عشق می ورزیدند.

عرفان و فلسفه او هم به قول بعضیها فلسفه مرده نبود، فلسفه زنده بود، در این رشته هم واقع بین بود و به عمق مطلب رسیده بود، مثل فقه و اصولش و می خواست که حقیقه از طریق فلسفه و عرفان انسان به خدا واصل شود و خودش واصل شده بود.

از این مسائل که بگذریم به مسائل سیاسی می رسیم که در خلال درسها القا می فرمود. در طی حدود بیست و پنج سال عده ای از طلاب جوان را که از دوره دوم به بعد به درسش می رفتند و شاید عده آنان جمعاً به حدود دو سه هزار نفر می رسید، تربیت کرد و آنان را با فکر اسلام سیاسی، آشنا



فرمود، همین افرادی که اکنون مقامات و پستهای مهم کشور را عهده‌دار هستند و یا شهید شدند همه دست‌پرورده درس ایشان‌اند.

عده‌ای را تربیت کرد و به آنان آموخت که ما وظیفه داریم حکومت اسلامی تشکیل دهیم. مسأله ولایت فقیه را دقیقاً در فکر آنها گنجانید. قبلاً هم عده‌ای از علما بودند طرفدار ولایت فقیه، که فقیه می‌تواند حکومت تشکیل بدهد. اما فقط در همین حد بود که می‌تواند! جایز است، حق دارد.... امام می‌فرمود واجب است: این مسئله از آن مسائلی نیست که اگر جایز بود واجب نباشد؛ اگر جایز است واجب است؛ وقتی به شما می‌گویند جایز است کسی که دارد غرق می‌شود بگیریدش اگرچه نامحرم باشد، آنجا دیگر نمی‌تواند بگویند جایز است فقط مباح است؛ می‌گویند جایز که هست واجب است، جواز و اباحه‌اش از وجوبش تفکیک ندارد. ایشان می‌فرمود اگر برای ما جایز است که حکومت اسلامی تشکیل بدهیم، پس واجب است؛ برای این که مسأله حکومت اسلامی یعنی احیای زندگی اسلامی، یعنی احیای اسلام، احیای فقه اسلامی، قانون اسلامی، آیا احیای اسلام واجب نیست؟ مسلماً واجب است، و چون بستگی دارد به تشکیل حکومت، پس تشکیل حکومت واجب است.

چیزی که ایشان را از همه گذشتگان ممتاز می‌کرد در این زمینه این نبود که فقط ایشان قایل به عمومیت ولایت فقیه بود، که می‌تواند فقیه حکومت تشکیل بدهد. این را دیگران هم گفته بودند، البته بعضی هم مخالف بودند و هستند؛ ولی مسأله این بود که ایشان می‌فرمود یک فقیه اگر عقیده‌اش این است که جایز است در حکومت و سیاست دخالت کند، پس واجب است. امام این امر را بر خودش و بر دیگران واجب می‌دانست و قیام کرد و بالاخره پیش رفت.

در سال ۱۳۳۹ آیت‌الله بروجردی رحلت فرمود، ایشان مرجع کل بودند؛ حالا باید مرجعیت را چه کسی تصدی کند؟ شاه و دار و دسته‌اش همیشه در مرجعیت نقش داشتند، چه می‌کرد؟ او یک شخصی را تشخیص می‌داد که مثلاً برایش کمتر خطر دارد، به او تلگراف می‌کرد؛ شاه احساس کرده بود که در حوزه علمیه قم یک حرکت و جنبشی است؛ بخصوص که در زمان مرحوم آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام، حرکت پنهانی اسلامی مرکزش قم بود، و امام هم پنهانی از این حرکت حمایت می‌کرد و بسیاری از علمای دیگر نیز. مقامات دولتی درک کرده بودند که در قم، یک جنبش و حرکت پنهانی سیاسی بر اساس اسلام دارد اوج می‌گیرد؛ بنابراین شاه مصلحت دید که مرجعیت را از قم به نجف منتقل کند که همه مردم به آنجا توجه کنند و سیل وجوهات آنجا برود، لذا تلگراف تسلیتی به مرحوم آیت‌الله حکیم زد که امام در همان ابتدای امر در سخنرانش فرمود: مقام آیت‌الله حکیم محترم است اما این تلگراف شاه معنی‌ش این بود که قم نه! نجف بله! خوب نجف هم حوزه‌ای است که همیشه زیر چنگال حکومت اهل سنت بوده و اکنون هم زیر نظر صدام است؛ آخوندی که در آنجا هست اگر امروز به او اجازه دادند که به درس و نماز برود، می‌رود؛ اما اگر اجازه ندادند حق ندارد از

خانه بیرون برود. آن وقت هم همین طور بود، قبل از آن هم دست انگلیسیها بود و آنها یک بار چند مرجع را از آنجا بیرون کردند. بنابراین، آنجا مکان امنی برای اجرای این مقاصد بود؛ شاه می گفت اگر بتوانیم خود این مراجع را قانع کنیم که با ما همراه باشند و قیام نکنند چه بهتر و اگر نه ما آنجا تضمین شده هستیم. دولت عراق آنها را کنترل می کند و به آنها می گوید: شما حق ندارید سر و صدا راه بیندازید، حکومت از آن ما است. لذا شاه تلگراف تسلیتی به نجف زد و معنایش همین بود. در قم البته کسانی بودند و کم و بیش مرجعیتی پیدا کردند که بعضی از آنها هنوز حیات دارند ولی سعی بر این بود که از قم نامی برده نشود. این جریان ادامه داشت تا وقتی که حضرت آیت الله حکیم هم فوت کرد، در این وقت دستگاه شاه دید حالا چه بکند؟ دو نفر را از بین مراجع انتخاب کردند که یکی بکلی عقیده اش این بود که در سیاست نباید دخالت کرد و آن شخص، مرحوم آیت الله سید احمد خوانساری در تهران بود و دیگری هم در قم بالاخره به صورتی درآمد که بعدها دیدیم؛ شاه به این دو نفر تلگراف زد. در این موقع بود که سیل طلاب تربیت شده درس امام با آن سابقه علمی و بیان و علم و دانش و فکر امام دیدند دارند حقیقه حق کشی می کنند، راه افتادند به تبلیغ از امام و معرفی او به جامعه اسلامی تا این که قضیه تصویب نامه انجمنهای ایالتی و ولایتی پیش آمد، که در آنجا سخن از این بود که باید زنها در انتخابات شرکت کنند و بعد هم که نمایندگان انجمنهای ایالتی و ولایتی جمع شدند باید به کتاب مذهبی قسم بخورند، بدون این که نامی از قرآن باشد، معلوم بود دارند زمینه را برای یک کتاب مذهبی دیگر که شاید از بهاییها یا یهود و نصارا و یا زردشتها و یا همه باشد فراهم می کنند و اسمی از قرآن نبود؛ همه علما تلگراف کردند، امام هم تلگراف کرد، دیگران زود ساکت شدند، امام ساکت نشد، تلگرافاتش را نشر داد، بعد هم پی در پی اعلامیه صادر کرد، یکی از یکی داغتر! دیگران هم دیدند حالا که کار شروع شده باید تأیید کنند و کردند، اما آن کسی که این پرچم رابدست گرفت امام بود و سیل شاگردان جوان فداکار خوش فکری را که خود تربیت کرده بود در اطراف او بودند که شما در عکسهای ۱۵ خرداد می بینید، اینها راه افتادند در شهرستانها و مردم را تحریک کردند و دیگر نشد کسی جلو این حرکت را بگیرد و زمام، از دست در رفت و بالاخره تبعید امام پیش آمد.

اول او را به ترکیه تبعید کردند، بعد روی یک نقشه و توطئه ای فکر کردند اگر امام را به نجف بفرستند تحت الشعاع قرار می گیرد و علم و درسش در آنجا رونقی ندارد و از صحنه محو می شود. اتفاقاً وقتی که آنجا رفت یک عده طلاب جوان درس خوانده محقق فلسفه خوانده اطرافش را گرفتند و درسش در رأس درسها قرار گرفت و بانظم و انضباطی که در کارش بود و با زهد و تقوایی که داشت، مورد توجه قرار گرفت؛ دیگران می رفتند تابستان به کوفه جهت هواخوری ایشان می گفت نه! دیگر مردم در گرما هستند ما هم باید باشیم، مگر ما خونمان از خون این مردم بدبخت رنگین تر است؟ همانجا می ماند.

سرانجام، این نقشه هم بی نتیجه ماند؛ دستگاه به فکر افتاد که حال چه کار کنیم؟ به دولت عراق می‌گوییم که او را بیرون کند؛ آنها فکر می‌کردند که او را دوره می‌کنند و هیچ جا راهش نمی‌دهند، بالاخره به ایران می‌آید، وقتی آمد به هر شکل ممکن او را از بین می‌برند و فاتحه او خوانده می‌شود! ولی این هم عملی نشد، بالاخره به کویت رفت که از آنجا به سوریه بروند نگذاشتند، به قول خود ایشان در وصیت‌نامه: «... احمد گفت که به کشورهای اسلامی هر جا که بروید توی مشت شاه است، او اعمال نفوذ می‌کند، یا راهتان نمی‌دهند و یا اهانت می‌کنند، باید به جایی برویم که اقلاً از تحت نفوذ شاه بیرون باشد...»، بالاخره اولین هواپیما به پاریس می‌رفت و سوار شدند و رفتند و سرانجام انقلاب پیروز شد و به ایران برگشت و این دوره ده ساله‌ای را که ما دیدیم پیش آمد.

این اجمال سرگذشت امام بود که در تمام مراحل، این عبد صالح و بنده مخلص خداوند موفق بود، حقیقه موفق بود.

اراده و تصمیمش نافذ بود، علتش این بود که اراده او اراده خدا شده بود، بنده خالص خدا شده بود، مصداق *إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ* گردیده بود و از این لحاظ پیشرفت کرد تا این که مسأله فراندن پیش آمد و قانون اساسی تصویب شد و تحولات سیاسی پی در پی و درگیریها و مسأله منافقین و مسأله جنگ تحمیلی پیش آمد تا رسید به زمان کنونی.

مسأله‌ای که امام را رنج می‌داد، مسأله رهبری بعد بود که آن را هم امام با نظر واقع بین خود حل کرد.

ما در صفات امام خواهیم گفت؛ یکی از آنها واقع بینی است. واقع بینی این است که انسان واقعیتها را ببیند و غلو نکند، اغراق نکند، تفریط نکند و واقعیتها را همان طور که هست ارزیابی کند.

امام، در مورد رهبری عقیده اش این بود که اگر زمانی یک مرجع تقلید رهبر سیاسی شد، شما این را نمی‌توانید همیشه ادامه بدهید، فردا فرض کنید من می‌میرم، مراجع تقلید هر یک برای خود مقامی دارند، شخصیتی دارند، اما ممکن است صلاحیت رهبری سیاسی را نداشته باشند و یا قبول نکنند، واقعاً بعضی قبول نمی‌کنند، نباید هم قبول کنند. همه که مرد این میدان نیستند که بیایند بگویند حسین اردنی دلال دوره گرد استعمار و کارتر... بعد هم بگویند: باید به میدان بیایم و بایستیم و شهید بدهیم و صریحاً بگوییم همه شهید راه خدایند و ذره‌ای هم ندامت نداریم. عین این حرف را به علی *عَلِيٍّ* می‌گفتند که ما هفتاد هزار شهید در صفین داریم تا کی این جنگ را ادامه بدهیم؟ فرمود همین که هست راه خدا است باید این راه شهید بدهد تا باقی بماند.

امام، از اول می‌فرمود که شما مقید به مرجعیت نباشید، بگذارید کسی که فقیه هست و این خط انقلاب را هم از اول دیده و شناخته و میدانند و فهمیده است و همه مراحل را طی کرده و دنیا او رامی‌شناسد، سازمان ملل رفته و سخنرانی کرده و به هر جا رفته آبرو بجا کرده، مال طلب و جاه طلب هم نبوده، هیچ چیز نداشته و الان هم ندارد... شما چنین کسانی را بیاورید روی کار، به فکر مرجعیت

نباشید. بالاخره تصمیمش را گرفت و گفت باید مجلسی از خبرگانِ قانون اساسی تشکیل شود و چند مسأله را که تجربه کردیم و به مشکل رسیدیم حل کند. و آن مجلس را خود تشکیل داد.

در همین زمان امام رحلت کرد، گویا پیش‌بینی کرده بود که تا دو ماه بیشتر زنده نیست، لهذا فقط دو ماه به مجلس خبرگان منتخب خود مهلت داد، ولی پیش از آنکه بازنگری به آرای عمومی گذاشته شود امام از دنیا رفت؛ بعد هم دیدیم که خبرگان تا دقایق آخر نظرشان به شورای رهبری بوده است و یا به افراد دیگری که قدری عملشان بیشتر باشد به فرض آنکه خیلی هم عملشان بیشتر باشد اما صلاحیت رهبری را نداشته باشند که رهبر نمی‌شوند... دنیای امروز آنها را نمی‌پذیرد، حالا علمشان و یا سناشان زیادتر بود فایده‌اش چیست؟... این حرفها را دور بریزید.

رسول اکرم ﷺ اُسامة بن زید را هنگام مرگش فرمانده کل قوا کرد و فرمود: «مَنْ تَخَلَّفَ عَنِّ جَيْشِ اُسامةَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ»؛ می‌گفتند اسامه جوان است! فرمود پدرش صلاحیت داشت او هم صلاحیت دارد، هر کس از جیش اسامه تخلف کند ملعون است. این منطق اسلام است.

حالا هر چه بود، حقیقه به خبرگان الهام شد و آنها تصمیم خود را گرفتند و مورد قبول همگان قرار گرفت و امروز ما می‌بینیم همان مردم مسلمان چه شیعه و چه سنی که امام را رهبر می‌دانستند از دور و نزدیک، می‌بینیم که با قائم مقام او بیعت می‌کنند و اعتقاد به رهبری ایشان دارند و آن را اعلام می‌کنند.

بنابراین، کسی که می‌خواهد زمام امور مسلمانها را از جنبه مسائل سیاسی و اسلامی در دست بگیرد، باید کسی باشد که این راه را رفته باشد.

من نمی‌خواهم درباره حضرت آیه‌الله خامنه‌ای حرفی بزنم، مسأله ما بحث از امام است ولی فقط یک جمله را می‌گویم که ببینید تفاوت ره از کجا است تا به کجا!

در سالهای پیش از انقلاب، که آیه‌الله خامنه‌ای به مشهد آمده بود و تازه از زندان رها شده بود، دو سه نفر بودیم که خدمتشان رفتیم، ایشان داستانی نقل کردند که این رفیق بزرگوارمان آقای مطهری چند روز قبل به من گفت می‌خواهم برگردم به قم و تهران را ول کنم! گفتم چرا؟ گفت می‌خواهم بروم خدا را ببینم! از قال و قیل تهران و دانشگاه خلاص شوم، بروم خدا را ببینم!... من عرض کردم از همان وقتی که ما را گرفتند و به زندان بردند خدا را دیدیم؛ ایشان در فکر فرو رفت و تکان خورد.

برای انسان! حالتی پیش می‌آید که خالص می‌شود برای خدا، خدا را می‌بیند می‌خواست بگوید خدا داخل مدرسه فیضیه و درس فلسفه و آنها نیست، خدا داخل زندانها است، در میدان جنگ است، در میدان شهادت است این درس را ایشان خوانده بود، امام هم خوانده بود که عرض خواهم کرد.

## امتیازات امام

امتیازاتی که امام داشت و او را عبد مخلص خدا کرده بود یا چون عبد مخلص شده بود، آن امتیازات را به او داده بودند و همانها بود که صلاحیت رهبری او را تثبیت کرد و همانها بود که او را موفق کرد؛ آن امتیازات چیست؟ واقعاً بیایم بشماریم؛ من آنها را در ۱۲ عنوان خلاصه کردم که در هر یک مطالب بسیاری وجود دارد:

**اول، امام هدف مشخص داشت و مصمم بود:** یکی از علما در مورد قانون اساسی اول می‌گفت: من استخاره کرده‌ام که آیا رأی بدهم یا ندهم؟ به او گفتم این حرفها را زن، قانون اساسی را استخاره درست نمی‌کند، اگر مرد میدان هستی که بیایید میدان و اگر نیستید عبا را به سر بکشید و بروید عقب کارتان، چه کار دارید که ما قانون اساسی تصویب می‌کنیم! رهبر باید هدف را تشخیص داده باشد و به آن هدف ایمان داشته باشد تردید به خود راه ندهد: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ...»<sup>۱</sup>.

امام، در راه رسیدن به هدف هشیار بود، روشن بود، واقع بین بود، امکانات را در نظر می‌گرفت، او می‌دانست که با حوزه سی سال قبل نمی‌توان قیام کرد؛ باید یک نسل جوان و فداکار روشنفکر و مذهب را تربیت کرد و با مبانی اسلامی آشنا نمود و فقه واقعی را به آنها آموخت، اسرار نگفتنی را به گوش آنها گفت. تا این کار نشود نمی‌توان قیام کرد. طی حدود ۲۵-۳۰ سال این کار را کرد و این نسل را تربیت نمود؛ این آقای هاشمی رفسنجانی را که شما می‌بینید، امام ایشان را تربیت کرد، ایشان یک طلبه بود، سنش از ما کمتر بود ولی در خط امام بود. امام اینها را دلالت کرده و یادشان داده که چه باید بکنید و بعد آنان را شناسایی و آزمایش کرد و به آنها اطمینان نمود و سرانجام قیام کرد.

بنابراین، اولین قدم، هدف مشخص و هشیاری و بینش درست و واقع بینی و فراهم کردن امکانات و تدارک دیدن مقدمات کار و بعد مبارزه را شروع کردن. در همین باره من یک خصوصیات را متوجه شدم نمی‌دانم که آیا دیگری هم متوجه شده است یا خیر؟..

امام که می‌خواهد مبارزه را شروع کند باید چه کار کند؟ اول هجوم است، اول باید قدرت موجود را کوبید، اول که نمی‌آیند قانون اساسی را درست کنند، باید زمینه برای حکومت پیدا شود. همیشه امام چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی آن رأس را می‌کوبید، در ایران تا شاه بود او را می‌کوبید و از شاه تنزل نمی‌کرد که بیاید نخست‌وزیر را بکوبید، فقط شاه، چون رأس بود.

وقتی هم که در سطح بین‌المللی مبارزه را شروع می‌کند آمریکا و شوروری را می‌کوبد. حتی شاید یک بار هم انگلیس و فرانسه را به زبان نمی‌آورد. برای این که اینها فرغند. و ابرقدرتها فقط یک قطب شرق و یک قطب غرب است و مسأله «نه شرقی و نه غربی» را مطرح کرد و به این دو قطب به همان

رأش حملہ می‌کرد، حتی اسم می‌برد کارتر و او را می‌کوبید، این روش مبارزه است که به شاخ و برگ نپردازد؛ اگر او می‌خواست این استاندار، آن وزیر، آن وکیل مجلس را بکوبد نیرویی که داشت تقسیم می‌شد؛ همان طور که آهنگران یک نقطه را پی در پی می‌کوبند و پتک راهم در یک نقطه می‌زنند برای این که همانجا که جای اصلی است باید کوبیده شود. مار را باید همان سرش را بکوبیم اگر بخواهید ضربه‌تان را به بدن او پنخس کنید ممکن است سرش له نشود و بر بدنش هم کارگر نیست. این یکی از خصوصیات است برای هدف‌گیریها.

**دوم، آگاهی از اوضاع سیاسی جهان و ایران و ارزیابی درست آنها:** امام ارزیابی درست داشت، همیشه می‌گفت که این قدرتها پوشالی‌اند، اگر ما به صورت صحیح حمله کنیم از میدان فرار می‌کنند، می‌گفت همین شاه را شما می‌بینید؛ اگر ما هجوم را شروع کردیم، او از میدان فرار می‌کند فقط جانش را به سلامت در می‌برد، شما واهمه‌تان نگیرد که با این قدرتها چه بکنیم، آنها که دور او را گرفته‌اند تا وقتی هستند که امید پول و طمع مال از او دارند وقتی دیدند که نزدیک است پولشان قطع شود اطراف او را خالی می‌کنند، خود او هم میدان را خالی می‌کند؛ آمریکا هم همین طور.

مسأله مهم آن است که رهبر باید از اوضاع جهان آگاه باشد و مردم را شناخته باشد، رهبران جهان را شناخته باشد، اُبُهت آنها او را نگیرد. همان طور که ما وقتی بچه بودیم به پاسبانها آژان می‌گفتند یک آژان که می‌دیدیم خیال می‌کردیم که الان روح ما را می‌گیرند. نوع مردم دنیا، آمریکا و شوروی را آژان دنیا می‌دانند، اصلاً واهمه دارند. همین سران کشورهای اسلامی هم همین طور هستند، اینها از آمریکا می‌ترسند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای پس از بازگشت از یکی از کشورهای آفریقایی می‌فرمودند: که یکی از سران آنها به من می‌گفت: این طور که شما هجوم به آمریکا می‌کنید اگر من یک دهم این هجوم را بکنم فردا اینجا نیستم! شما این را قدر بدانید که می‌توانید هجوم کنید.

بنابراین، امام می‌دانست که سران کشورها و در رأس همه دو قدرت غرب و شرق هستند، آنها را می‌کوبید و ارزیابی درست داشت.

**سوم، اقدام گام بگام:** یک بار یورش نمی‌آورد، اگر این را بخواهم شرح دهم باید شرح پیشرفت انقلاب را بدهم. گام بگام پیش می‌رفت، اقدام به موقع می‌کرد، و فرصتها را مغتنم می‌شمرد. یک نمونه:

در ۱۵ خرداد، بعد از یورش کوماندوها به مدرسه فیضیه، آیت‌الله منتظری به مشهد آمده بود، ایشان گفتند که ما روز وفات حضرت صادق علیه السلام در خدمت امام بودیم، خبر آوردند که در مدرسه فیضیه که مجلس عزاداری بر پا بود کوماندوها هجوم کرده‌اند و مردم را زخمی کرده و طلبه‌ها را زدند و عده‌ای از آنها را از بالای پشت بام پرت کردند و عده‌ای را هم کشتند! یک مرتبه امام فرمودند: کاری را که شاه نباید بکند کرد، دیگر در برابر این کارش نمی‌تواند از خودش دفاع کند. امام، اعلامیه داد و چنان این مسأله را بزرگ کرد و چنان از این جریان استفاده نمود که هر چه خواستند از خودشان دفاع

کنند و این ننگی را که برای خود درست کرده‌اند بر آن سرپوش بگذارند، نشد. امام از آن ماجرا نهایت استفاده را کرد. و در فرصتهای دیگر همچنین درست و بجا ضربه را می‌زد، گاهی ضربه‌ها چنان پی در پی بود که بکلی گیج شده بودند، دنیا گیج شده بود! در همان اول انقلاب دنیا نمی‌دانست در مقابل این ضربه‌های پیاپی چه کار بکنند! امام سخت موقع شناس بود و فرصتها را مغتنم می‌شمرد.

**چهارم، رعایت تقوا:** عمل به تکلیف الهی بدون ملاحظه هیچ چیز دیگر؛ اگر تشخیص می‌داد که تکلیف الهی است دیگر نه به حرف کسی گوش می‌داد و نه از جار و جنجال و مسخره می‌ترسید و ما بارها نمونه این را دیدیم؛ در مسأله مبارزه با بی‌حجابی و یا بدحجابی در اوایل انقلاب و یا در مورد سلمان رشدی، قیام و فتوایش حتی در داخل ایران هم برخی از افراد روشنفکر انقلابی راتکان داده بود و نمی‌توانستند تحمل کنند و می‌گفتند: این برای ما خوب نیست، دنیا ما رابه کهنه‌پرستی و تعصب جاهلانه رمی می‌کند. ولی امام چون تکلیف را تشخیص داده بود اقدام کرد و خدا هم حمایت فرمود و دیدیم با همین فتوا جمعیت ۲۰۰۰۰۰ نفری را در مرکز استعمار دویت سائله انگلستان به راه انداخت. اینها هم شیعه بودند و هم سنی که به رگ غیرتشان بر خورده بود که می‌آیند می‌گویند پیغمبر ما چنین و چنان بوده است؛ همین هم خود یکی از نمونه‌های بارز اعتنا فرصت بود. امام دانست که اگر در اینجا با فتوای تاریخی خود ضربه را بزند تمام مسلمین در پشت سر او قرار می‌گیرند و گرفتند! همین مطلب را دنیا نفهمید، بازار مشترک نفهمید، واقعاً نفهمیدند... این درسها را نخوانده بودند ولی امام خوانده بود و عمل کرد چون تکلیف را تشخیص داده بود.

**پنجم، رعایت آداب و اخلاق و سنن اسلامی:** در رفتارش، در گفتارش، در لباسش، در زندگیش،... پاکیزه و مؤدب حرکت می‌کرد؛ در نجف شبها ساعت ۱۰ هر شب وارد حرم می‌شد که بعضی از مردم ساعتها را با ورود او تنظیم می‌کردند. رفتارش با دیگران دید و بازدیده‌ها و احتراماتش، امام به قدر اقیانوس اطلس از دست بعضی از روحانیان خون دل داشت ولی چیزی نمی‌گفت، فکر می‌کرد که اگر آنها خراب بشوند مردم نظرشان از روحانیت بر می‌گردد. این خون دلها را با خودش به گور برد و نگفت! اخلاق و سنن اسلامی را خیلی رعایت می‌کرد. من داستانها دارم که چه طور از افرادی که پاک بودند ولی اشتباه می‌کردند حمایت می‌کرد، می‌گفت این اشتباه کرده، عقیده‌اش این است، آدم خوبی است، نظر سوء ندارد، حالا کج افتاده اشتباه کرده است.

**ششم، امام هم به یارانش اعتماد داشت و هم به مردم و این اعتماد متقابل بود:** نهایت اعتماد را به آن کسانی که تربیت کرده بود داشت و آنها هم به او داشتند، بعد کم کم این اعتماد متقابل توسعه پیدا کرد، مردم ایران و امت اسلامی را در یک صف واحد قرار داد و منشأ آن اعتماد، همان دل پاک و نفس قدسی او بود. صفا داشت و این صفا اعتماد می‌آورد و این اعتماد کم کم به اعتماد متقابل تبدیل می‌شود.

**هفتم، قدرت روحی و شجاعت و صلابت لازم برای رهبری:** هر کسی نمی‌تواند رهبر

شود؛ من جریانی را عرض کنم:

شخصی نقل می‌کرد که مرحوم آیه‌الله حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم که یکی از مجتهدین بزرگ بود، مشغول ساختن طبقه بالای مدرسه فیضیه بود آن هم با چه مرارت و گرفتاریهایی که رضاخان برای اسلام به وجود آورده بود! یکی از شاگردانش که جزء علمای مبارز بود در آنجا گفت:

خانه از پای بست ویران است      خواجه در فکر نقش ایوان است

این سخن را حاج شیخ عبدالکریم شنید، نگاهی کرد و گفت حق با تو است، اما من یزدی هستم و ترسو! یعنی می‌دانیم چه می‌خواهی بگویی؛ می‌خواهی بگویی قیام کن و این مرد قلدر را از ایران بیرون کن! معروف است که در پاسخ امام خمینی می‌گفت: ما را بگذار رشته خودمان را بربسیم. وقتی علم را بدوش تو دادند هر کاری می‌خواهی بکن.

هر کسی نمی‌تواند قیام کند، هیچ کس نمی‌توانست رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»<sup>۱</sup>، این رسالت را به هر کسی نمی‌دهند.

امام، این شجاعت و صلابت و قاطعیت را داشت، و از جمله شجاعت‌هایش همین افشاگریها بود، از جمله شجاعت‌هایش این بود که اگر راهی را که رفته بود و می‌فهمید اشتباه است، علناً می‌گفت اشتباه کردم، علناً فرمود ما در آغاز انقلاب به کسانی اعتماد کردیم و هنوز که هست از این اعتمادمان داریم ضربه می‌خوریم.

در وصیتنامه‌اش فرموده است که کسانی به من نزدیک شدند و من به آنها اعتماد کردم، درباره‌شان حرفی هم گفته‌ام، ما که معصوم نیستیم، از باطنها هم خبر نداریم، اشتباه کردیم.

حالا آنها نقطه ضعفها را به رخ ملت بکشند که درباره فلان چه گفته است... همین شجاعت است. قرآن درباره اولیاء می‌گوید «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَأَخَوْفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>۲</sup>. راهی را که امام می‌رفت تند بادهای سهمگین هرگز او را نمی‌لرزانید و در حقیقت مصداق کامل «الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ» بود؛ آن قدر شجاع بود که هنگامی که پسرش را شهید کردند و به او خبر دادند گریه نکرد! فکر کرده بود راهی را که شروع کرده و در آن گام بر می‌دارد این مصیبتها را همراه دارد و باید استقامت کند تا به وظیفه الهی خود عمل کرده باشد، ندامت پیدا نمی‌کرد، شجاعتش مصداق کامل «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَأَخَوْفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» بود.

**هشتم، علم و بصیرت تمام به اصول و مبانی فقهی و اعتقادی و فلسفی و اخلاقی**

**اسلام:** همه راهها را رفته بود، در فقه تا آخر پیش رفته بود - بیشتر از دیگران - این که می‌گویم بیشتر از دیگران، نه به این معنی است که آن اصطلاحاتی را که دیگران می‌دانند او بیشتر بداند؛ خیر، بصیرت بیشتر داشت، مشکلات را بهتر درک کرده بود، او فکر می‌کرد که باید فقه را از لباسهای



اضافی که به تنش کرده‌اند در آورد تا قابل عمل باشد، مباحث فراموش شده را احیا کرد! شما رساله‌های صدسال اخیر را نگاه کنید، بحث جهاد که ندارد، بحث امر به معروف و نهی از منکر هم ندارد؛ اولین کسی که در زمان ما بحث امر به معروف و نهی از منکر را در رساله عملیه مطرح کرد امام بود. «تحریر الوسیله» را ببینید، فروع و مسایلی را که اصلاً سابقه نداشت مطرح کرده، مثلاً آخوندهایی که در اوقاف کار می‌کنند حقوقشان حرام است! مردم هم باید به آنها بی‌اعتنایی کنند، چون آنها را استخدام کرده بودند برای اجرای مقاصد شوم؛ و از این قبیل بحثها؛ البته بعد هم دیگران پیروی کردند.

مسئله این است که اگر امام این امور را رها می‌کرد فردا رساله‌ای در می‌آمد که می‌گفتند امر به معروف یک موضوع اخلاقی است کنار بگذارید، ربطی به فقه ندارد.

اگر زندگی امام ادامه می‌داشت مسئله جهاد راهم در رساله عملیه مطرح می‌کرد و اگر نکرد اما عملاً راه جهاد را نشان داد.

**نهم، اهمیت دادن به وحدت اسلامی و وحدت جامعه مسلمین:** این تنگ‌نظریهایی که اغلب دارند او نداشت؛ کاسه از آش داغتر که نمی‌شود! علی علیه السلام با همان مردم زندگی کرد و بر آنها حکومت می‌کرد، آنها اکثراً سنی بودند، حتی نزدیکان علی علیه السلام از شرح حالشان معلوم است که به خلفای قبل خوشبین بودند و کسی نمی‌توانست نزد آنان از خلفا انتقاد کند، با همین مردم علی علیه السلام مدارا کرد، با دشمنانش در نهایت قدرت جنگید و همین مردم در رکابش با دشمن او معاویه می‌جنگیدند! بنابراین، وحدت اسلامی را حفظ کرد و می‌فرمود: وحدت، یک اصل است، یک رکن است، و به قول مرحوم کاشف الغطا آن عالم روشنفکر مبارز که می‌گفت: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى كَلِمَتَيْنِ كَلِمَةِ التَّوْحِيدِ وَتَوْحِيدِ الْكَلِمَةِ». همان طور که توحید یک اصل است، در اسلام، توحید کلمه هم یک اصل است.

مسلمانان باید یکدست باشند، یک اُمت باشند و یک رهبر داشته باشند، اختلافات مذهبی نباید وحدت آنها را از هم بگسلد. بگذارید باشد، او یک مذهبی دارد که ما نمی‌توانیم او را از آن به زور برگردانیم، البته استدلال بکنید، موعظه بکنید ولی اکنون که دارای آن مذهب است او مسلمان می‌باشد، باید به عنوان یک مسلمان او را پذیرفت و به او اعتماد کرد؛ واقعاً آنها هم اعتماد کردند، این دویست سیصد هزار نفر یا یک میلیون نفر که در خارج راه‌پیمایی می‌کنند همه که شیعه نیستند، مسلمانند، باورشان شده که امام رهبر اسلام است، خود او هم همین نظر را داشت؛ این از خصوصیات او بود و این واقع‌بینی را در داخل ایران و در جناحهای دیگر انقلاب داشت، او می‌دانست که نمی‌شود همه را مثل یک تخم رنگرزی که هر چه در آن می‌رزند یک رنگ بیرون بیاید؛ یک نواخت و هم فکر نمود افراد، اندیشه و سلیقه‌شان مختلف است و در نتیجه گروههای مختلف از کار در می‌آیند، همه آنها را باید پذیرفت و به آنها توصیه کرد: که شما در اصول اولیه اختلاف نکنید،

به یکدیگر لطمه نزنید، یکدیگر رارمی به ضد انقلابی بودن نکنید؛ در مسائل جزئی بنشینید با هم بحث کنید اما تا حدی که اصول حفظ شود. اگر کسی خواسته باشد طوری جریان گرایی را دامن بزند که اصول از بین برود دیگر جایز نیست. منشور برادری، محدوده این نوع همکاری جناحهای مختلف را بیان می‌کند و انشاءالله ما هم همین راه را ادامه خواهیم داد.

**دهم، قاطعیّت و سرسختی و آشتی ناپذیری در برابر قدرتها و استقامت بر سر اصول انقلاب:** امام آشتی ناپذیر بود. او می‌گفت نباید اصول را فدا کرد، این همان امری است که قرآن نسبت به پیغمبر مکرراً بیان فرموده است. یکی از آنها استقلال سیاسی و استقلال اقتصادی ما است که به هیچ قیمتی نباید این استقلال سیاسی و اقتصادی و استقلال فرهنگی و مذهبی از بین برود؛ به هیچ قیمتی! این امر قابل معامله نیست، قابل اغماض نیست! در عین حال امام در جزئیات، خیلی اغماض می‌کرد. در همین وصیتنامه راجع به امر قضاوت آمده بود که وقتی امکانات نیست به همین مقداری که هست اکتفا می‌کنیم، انشاءالله بزودی یک سلسله قضات مؤمن و حقوقدان تربیت می‌کنیم...

ایراد نگیرید که آن وزیر چرا چنان کرده، کارهای صحیحی که انجام می‌شود چرا نمی‌گویید؟ فقط همان جای نقص را انگشت می‌گذارید؟ او واقعیات را می‌سنجید و گاهی در فروغ و جزئیات اغماض می‌کرد. البته قبول می‌کرد که کار درست نیست، اما می‌فرمود برای یک چنین نقص جزئی نباید انقلاب را فدا کرد:

ای آقایانی که به این انقلاب حمله می‌کنید! شما فکر می‌کنید اگر این انقلاب از بین برود کار را دست شما می‌دهند؟ خیر، قطب شرقی یا غربی کودتا می‌کند و حکومتی را بر سر کار می‌آورد که آن روز دیگر شما را نمی‌شناسند! اگر اکنون اسم شما برده می‌شود آن روز اصلاً نمی‌گذارند باشید! نمی‌گذارند حرف بزنید! پس حالا که این طور است قدر این انقلاب را که خون شهدا آن را آبیاری کرده بدانید. این قدر اظهار ناراحتی نکنید، این قدر عیبجویی نکنید، این قدر نق نزنید، ... بگویید، توصیه بکنید، تذکر بدهید، راهنمایی صحیح بکنید، ... اما اگر نمی‌شود پافشاری نکنید که باید انقلاب از بین برود چون فلان شخص بی جهت مالش مصادره شده است. خود رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم این طور بود زیرا در بعضی از جنگها که بدون جهت، فرمانده لشکر، کسانی را کشته بود، استغفار می‌کرد و دیه می‌داد ولی او را عزل نمی‌کرد و می‌فرمود: از او کار می‌آید و باید باشد. من خیلی شاهد دارم؛ این همان روش اداره مملکت است و جز این نمی‌شود. اصول را باید چسبید و بر سر آن معامله نکرد ولی جزئیات را تا جایی که ممکن است باید عمل کرد، اما اگر نشد چاره‌ای نیست «لَا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا».

**یازدهم، زهد و عدم علاقه به دنیا و به مادیات:** امروز می‌گفتند امام جز همان خانه مسکونی

قم دیگر هیچ چیز ندارد و فرموده است فرشها را سهم سادات بدهید. خانه جماران هم اجاره‌ای بود. امام، خیلی منظم و خوش لباس بود؛ اما زرق و برق دنیا را نمی‌پذیرفت، اصرار داشت که روحانیت اگر هم پول گیرشان بیاید نباید زرق و برق را به خودشان بخرند و باید همین سادگی که انبیا اساسش را گذاشته‌اند حفظ کنند! می‌گویند پیغمبر اسلام وقتی از دنیا رفت، آن زرهی را که در جنگها می‌پوشید در برابر چند صاع گندم در گرو یک نفر یهودی بود! امام چنین زندگی کرد، علی علیه السلام هم همین طور بود.

این روش، جزء شرایط رهبری اسلام است، اگر رهبر اسلامی بخواهد قصر درست کند و تشکیلات و بیا و برو داشته باشد که می‌شود پاپ؛ اکنون زندگی پاپ هیچ شباهتی به زندگی مسیح ندارد، مسیح خانه نداشت، زندگی نداشت، از این ده می‌رفت به آن ده با عده‌ای حواری مثل خودش؛ حالا ببیند اینها چه دستگاهی درست کرده‌اند. من رفتم واتیکان را دیدم...

به علی علیه السلام می‌گفتند: این چه زندگی‌ای است که شما دارید؟ فرمود: خداوند از رهبران و ائمه مسلمان تعهد گرفته که باید مثل پست‌ترین افراد زندگی کنند تا بتوانند مملکتشان را اداره کنند.

لذا امام مقید بود که تشریفات، در زندگی نباشد و این جزء شرایط رهبری است.

**دوازدهم، توکل و اعتماد به خدا و استعانت از او:** در بیانش، در پیامها و سخنرانیهایش، و در عبادات نیمه‌های شب، امام عبادات مستحبی را تا دم مرگ ترک نمی‌کرد. نماز شب، مفاتیح، دعا، زیارت و روضه را ترک نکرد و به همه توصیه می‌کرد. او در حقیقت یک مرد عاشق خدا بود؛ اگر صد سال دیگر خدا به او عمر می‌داد و از گرفتاریها فارغ بود از عبادت سیر نمی‌شد؛ عارفی بزرگ بود، از اولیاء الهی بود و تا وقتی از دنیا رفت وظیفه‌اش را در کمال شایستگی انجام داد، آن مقداری را هم که توفیق نیافته بود از خدا استغفار کرد؛ همان‌طور که خدای متعال به پیغمبر فرمود «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا» کار به پایان رسید؛ او هم استغفار کرد و از مردم عذر خواست که اگر قصور و یا تقصیری شده است ببخشند. و از همین جهت است که با روحی آرام و نفسی مطمئن و امیدوار به رحمت خداوند از دنیا می‌رود و به گفته حافظ:

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست روزی رخس بسینم و تسلیم او کنم  
حالا جا دارد که بگوییم «السَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمَطِیْعُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَجَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ حَتَّى اَتَیْتَکَ الْیَقِیْنَ».

خدایا؛ ما را در راه امام استوار بدار، روح او را از ما شاد گردان، تعهد ما را نسبت به او پایدار بدار. والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته.

## اسلام ناب محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اسلام آمریکایی

شماره بهار مشکوة، همزمان با سالگرد رحلت حضرت امام خمینی، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، رضوان الله تعالی علیه انتشار می‌یابد. به همین مناسبت سرمقاله را به یکی از سخنان ابتکاری و حکمت‌های جاوید آن بزرگوار (اسلام ناب محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اسلام آمریکایی) اختصاص می‌دهیم.

اگر بخواهیم ابعاد گوناگون این شخصیت عظیم و بی‌نظیر را با هم مقایسه کنیم و با اعتراف به این که همه آن ابعاد مهم است از آن میان مهمتر را برگزینیم و آن را مورد بحث قرار دهیم، به نظر شما باید روی کدام یک از ابعاد و امتیازات امام انگشت بگذاریم؟

بعد علمی امام، بسیار اهمیت دارد؛ چه این که امام، علوم و دانش‌های مختلف و متنوع اسلامی را توأم با عمق و درایت تمام در خود گردآورده و در آن رشته‌های گوناگون به درجه اجتهاد و تحقیق رسیده و به اصطلاح قرآن «راسخ در علم» و صاحب نظر بوده است، و این امر به ندرت اتفاق می‌افتد و در آحاد معدودی از علما و دانشمندان اسلام، سابقه دارد: فلسفه و عرفان، اخلاق و سیر و سلوک، فقه و اصول، حدیث و تفسیر، شعر و ادب، خطابه و قلم، این همه را در سطح عالی دارا بود و به حق اصطلاح «جامع المعقول و المنقول» بر او صادق است.

بینش سیاسی و اجتماعی، دلاوری و شجاعت، تقوا و وارستگی و دیگر کمالات اخلاقی و معنوی امام، کم‌نظیر و شاید با این جامعیت و گستردگی بی‌نظیر بود.

سرسختی و قاطعیت امام، در برابر طاغوتها و ابرقدرتها، قیام و اقدام و همت والا و عزم راسخ او در بر انداختن رژیم طاغوتی و تأسیس نظام عدل اسلامی و در تدوین و اجرای قانون اساسی صد درصد اسلامی و بدون تأثر از نظامهای شرقی و غربی، یکی دیگر از خصوصیات منحصر به فرد امام

است و مسلماً همتا و نظیر ندارد.

جمع میان دو گرایش به ظاهر متضاد، یکی عشق و علاقه بی نهایت به خاندان عصمت و طهارت و حزن و اندوه و تأسّف عمیق از ستمهایی که بر آن خاندان پاک رفته است. از طرف دیگر، تأکید و اصرار بلیغ و عنایت بی حدّ و حصر به وحدت جهان اسلام و عزّت و مجد و عظمت مسلمین، از هر مذهب و مسلک و از هر کشور و منطقه، یکی از ابعاد بی مانند شخصیت امام است که در نوع خود شگفت‌انگیز و بیرون از حیطه تصوّر است.

دیدگاه وسیع و گسترده علمی و وسعت صدر در نظرات و فتاوی فقهی، توأم با تعبّد و تعهّد شدید به رسوم، و ادعیه و اذکار و آداب و سنن رایج، خود، یکی دیگر از نوادر امور است و جمع میان این دو به ندرت اتفاق می‌افتد.

باری، بحث و تحقیق درباره هر یک از این مزایا و خصلتها، ما را به شناخت بهتر امام یاری می‌دهد و هر کدام به جای خود مفید و مهم است.

اما به نظر قاصر این حقیر، ضمن اعتراف به عظمت همه این مکارم و مزایا، آنچه از همه اینها در ترازوی سنجش، سنگین تر است، همانا معرفت و شناخت درست امام از اسلام، و وقوف کامل وی بر نقطه اساسی و خط اصلی انحراف مسلمانان از اسلام است. او اسلام راستین و مرز آن را از اسلام انحرافی، خوب شناخته بود و خیلی خوب آن را بیان می‌کرد، و به عقیده این جانب عظیمترین نقش امام در زندگی همین است.

امام، این نکته را بارها و بارها به زبان و به قلم آورده است و شاید بتوان ادعا کرد حداقل طی پنجاه سال زندگی خود آنی از آن غافل نبوده و هیچ فرصتی را در جلسات درس، منبر و خطابه و یا در نوشته‌های خود و در برخوردهای عادی با شاگردان و دوستان و خویشانش برای تبیین و توضیح این نکته، از دست نداده است.

حال، می‌خواهم بگویم: امام، این اندیشه مقدس و آرمان الهی را که با جانش گره خورده است، در دو کلمه خلاصه کرده است: «اسلام ناب محمدی ﷺ و اسلام آمریکایی».

سراسر عمر امام، در راه بیان همین نکته سپری شد، امام هرگز سخنی نگفت و عملی انجام نداد و قدمی بر نداشت جز در راه شناخت اسلام راستین و دریدن حجابهایی که قرن‌ها چهره نورانی اسلام را پوشانیده است.

و این همان رازی است که در قرن اخیر مُصلحان و رهبران عالم اسلام، در پی افشای آن بوده‌اند و هر کدام به زبانی خواسته‌اند اسلام واقعی را از اسلام تحریف شده بازشناسند، اما ظاهراً هیچ کدام توفیق چندانی نصیبشان نگردیده است و این خواست و مشیت خدا بود که این مرد بی نظیر در این کار موفق شود.

امام، بیش از هر چیز به این امر توجه داشته و همین امر هم بزرگترین کار او است. از همین راه و

به خاطر همین انگیزه نیز بیش از هر انگیزه دیگر، دشمنان وی با او مخالفت و ستیزه می‌کردند و می‌کنند. اگر امام، در تبیین اسلام از خطاها و انحرافها چشم‌پوشی می‌کرد، و هم‌رنگ جماعت می‌شد، نیروهای اهریمنی شرق و غرب و عناصر خودی در قیافه‌های گوناگون سیاسی و روحانی، با او در نمی‌افتادند، و او را برای خود خطری به شمار نمی‌آوردند؛ آنان از «اسلام ناب محمدی» که او پرچمدارش بود می‌ترسیدند!...

این جمله را بارها از امام شنیدیم که می‌فرمود: ابرقدرتهای دنیا و دشمنان ما از اسلام می‌ترسند، آنها با ما دشمن نیستند، با اسلام دشمنند. از ما نمی‌ترسند، از اسلام می‌ترسند. و از این قبیل سخنان... بلی؛ اسلام راستین منافع ابرقدرتها، طاغوتها، و عاظ السلاطین و پیروان اسلام آمریکایی را به خطر می‌اندازد! پس باید از آن بترسند!... از این سخنان، باید به این نتیجه برسیم که جوهر و جان انقلاب اسلامی، همین شناخت اسلام ناب محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، از اسلام آمریکایی است، تداوم و استمرار انقلاب هم، بستگی به این دارد که این شناخت، باقی بماند و اگر خدای نکرده روزی برسد که انقلاب تغییر چهره یا تغییر مفهوم دهد و از خطی که امام ترسیم فرموده، منحرف شود، اسلام انقلابی امام، به حالت گذشته پیش از انقلاب، و یا به چیزی شبیه آن برگردد، و از انقلاب اسلامی فقط شعار و عنوان و رسمی به جای ماند و دیگر هیچ، همان روز، روز مرگ و ختم انقلاب است؛ و باید فاتحه انقلاب را خواند و مجلس ترحیمش را برگزار کرد.

بنابراین، در جمهوری اسلامی، ضروری‌ترین آموزشها، آموزش اسلام انقلابی و بیان مرز آن با اسلام آمریکایی است. کما این که باریکترین خطر و خطرناکترین آفت نیز، لغزش و یا غفلت از آن است؛ یعنی اگر مانند گذشته که مسلمانان به طور ناخواسته و ندانسته قرنهای با حفظ مظاهر و شعائر اسلامی، از روح و جوهر آن، فاصله گرفته بودند و به همین خاطر، اسلام خاصیت خود را از دست داده بود، و دشمنان از آن احساس خطر نمی‌کردند، خدای نکرده اگر روزی برسد که به خاطر غفلت از اصول انقلاب و سرگرم شدن به مسائل فرعی و جنبی، مسلمانان تدریجاً به حالت قبل از انقلاب برگردند، و دست‌آوردهای با ارزش انقلاب را که از همه مهمتر (همان‌طور که گفته شد) شناخت اسلام راستین از اسلام آمریکایی است، از دست بدهند؛ دیگر عمر انقلاب اسلامی به پایان رسیده است.

این همان خطری است که از اول خود اسلام، نسبت به خود، آن را پیش‌بینی کرده است، و فرموده‌اند: روزی می‌آید که: «لَا يَبْقَى مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ وَلَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رِسْمُهُ».

این خطر همواره اسلام و سایر ادیان را تهدید می‌کرده است. و قرآن بارها آن را گوشزد فرموده است که پیروان ادیان دستخوش آمانی و غرور و سرگرم عناوین و القاب می‌شوند. از جمله می‌گوید:

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرَىٰ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ

وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ<sup>۱</sup>

یهود و نصاری گرفتار این پندار شدند که هر کس عنوان و لقب یهودی یا نصرانی داشته باشد، اهل بهشت است و نه دیگران؛ این خود آرزوی خامی بیش نیست و حق آن است که این عناوین، دردی را دوا نمی‌کند و باعث نجات کسی نمی‌شود. آنچه مایه نجات و سبب رسیدن به بهشت برین است، همانا تسلیم به حق و احسان به خلق است و تنها چنین کسی نزد خدا مقام و منزلت و اجر و مزد دارد و در دو سرای، خوف و حزنی بر او نیست.

من می‌گویم تنها کسی از مزایای مادی و معنوی انقلاب اسلامی بهره می‌برند، که دلشان تسلیم انقلاب و متعهد به آن باشد و خطاً انقلاب را تا آخر ادامه دهند که تنها در این صورت مشمول (لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) خواهند بود.

باری؛ مسأله انقلاب اسلامی چنین است؛ نکند ما سرگرم عناوین انقلابی شویم و از جوهر و جان انقلاب دور بیفتیم...

پس برای ما ضروری است که اسلام ناب محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اسلام آمریکایی را از هم بازشناسیم و در تبیین آن بکوشیم و اینک ما در صدد بیان آن هستیم. اما پیش از آغاز بحث، تذکر یک نکته ضروری است:

اگر چه اصطلاح «اسلام آمریکایی» جدید است اما محتوای آن چیزی نیست که تازه پیدا شده باشد، بلکه از قدیم وجود داشته، منتها نه به اسم «اسلام آمریکایی». حقیقت آن است که اسلام خلیفه پسند، شاه‌پسند، خان‌پسند، طاغوت‌پسند، سرمایه‌دارپسند، و عَظَاظِ السَّلَاطِينِ پسند، همه اینها در محتوا؛ اسلام آمریکایی است!...

شاید تا سی - چهل سال پیش از این، در قلمرو مستعمرات انگلیس بهتر بود بگوییم اسلام انگلیسی؛ و در قلمرو مستعمرات فرانسه یا ایتالیا و یا هلند و غیر آنها بگوییم اسلام فرانسوی، ایتالیایی، هلندی. و در عصر ناصرالدین شاه، اسلام ناصرالدین شاهی و هکذا «النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ». حکمرانان خارجی و داخلی، مردم را به رنگ خودشان می‌ساختند. و هر کدام به گونه‌ای اسلام مُرده و بی‌جان و بی‌رمق و بی‌خطر تحویل مردم می‌دادند؛ هر کدام نسلی را تربیت می‌کردند که اسماً مسلمان باشد ولی اسلامش صدمه‌ای به آنان نرزد و از ناحیه اسلام، خطری دامنگیرشان نشود و بنا بر داستان معروف، صوت اذان مؤذن، به گاو گوسفند شبان زیان نرساند.

این که در حال حاضر به این نوع از اسلام «اسلام آمریکایی» می‌گوییم، به این جهت است که کشورهای اسلامی بخصوص کشور ثروتمندی چون عربستان سعودی پایگاه اسلام آمریکایی است؛ حکومت سعودی مویمو نقش اسلام آمریکایی؛ یعنی اسلام آمریکاپسند را ایفا می‌کند. از اسلامی که اکنون در عربستان سعودی برقرار است، آمریکا و سایر ابرقدرتها به هیچ وجه احساس خطر نمی‌کنند

(همان طور که از اسلام و تشیع زمان شاه نمی ترسیدند). زیرامایه‌های خطر از آن نوع اسلام زدوده شده و از این بابت استرلیزه و خطرزدایی شده است. در آن جا از اسلام، تنها تشریفات و عناوین به جای مانده است. حجّی که رژیم عبرستان برگزار می‌کند نه برائت از مشرکین را در بر دارد و نه (قیاماً لِلنَّاسِ) را یدک می‌کشد، نه (لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ) را تداعی می‌کند، و نه کسی را از جبت و طاغوت - که مصداق تامّ و تمامش خود جناب «خادم الحرمین» است! - رَم می‌دهد.

حجّی است آرام و بی‌خطر و بی‌اثر...

چنین اسلامی، هیچ‌گاه کسی را به مقاومت، قیام، مبارزه، اعتراض، انتقاد و طغیان علیه جلالة‌الملک و مولا و سرور او آمریکای نفت‌خوار که هر روز میلیونها بشکه نفت سرزمین حجاز را می‌مکد، وادار نمی‌سازد. پس چرا از آن بترسند و چرا از انتشار چنین اسلامی در سراسر کشورهای اسلامی که اینک به پشتوانه دلارهای نفتی سعودی در جریان است وحشت داشته باشند؟... آن طوری که از نفوذ و گسترش اسلام انقلابی برخاسته از ایران، وحشت دارند و از آن جلوگیری می‌کنند...

خیر؛ از این اسلام نمی‌ترسند، که به انتشار آن کمک هم می‌کنند؛ زیرا این اسلام، مسلمانان را سر برآه، مطیع و منقاد و تسلیم آنان نگه می‌دارد.

پس اسلام آمریکایی، به این معنی نیست که از آمریکا آمده و یا در آمریکا ظهور کرده و یا راهبران و پشویان آن آمریکایی هستند. خیر، به هیچ وجه؛ بلکه به این معنی است که زمامداران حجاز و رهبران مذهبی درباریشان، مردم را به اسلامی سوق می‌دهند که باب دندان و راحة‌الحلقوم آمریکاست. اسلام به خودی خود به آمریکا و همقطارانش نیش می‌زند و برای آنان زهر مهلک به همراه دارد... این نوکران آمریکا، دندانِ خطرش راکشیده‌اند و دیگر این اسلام نمی‌تواند آمریکا و سایر ابرقدرتها و زورگویان را بگذرد و نابودشان کند. این است معنی اسلام آمریکایی! حال اگر خدای نکرده اسلام در آینده گرفتار قدرت دیگری بجز آمریکا شد، همان طور که در گذشته و حال در بعضی نقاط گرفتار انگلیس یا فرانسه بوده و هست آن وقت خواهیم گفت: اسلام مثلاً روسی یا آلمانی و هکذا...

### مشخصات اسلام ناب محمدی ﷺ و اسلام آمریکایی

با این مقدمه طولانی اگر شما انتظار داشته باشید که به تفصیل بدون در نظر گرفتن محدودیت سرمقاله، مشخصات و آثار و به طور کلی، علّتها و معلولها و مزایای هر یک از این دو اسلام را در این جا، بیان کنیم انتظار بی‌جایی است. پس مناسب آن است که عجاله مشخصات این دو اسلام را فهرست‌وار در جدولی روبروی هم بگذاریم تا ان شاء الله بعداً فرصت شرح و بسط هر کدام از آنها برسد:



### اسلام ناب محمدی ﷺ

و شهادت است.

### اسلام آمریکایی

- ۱- به تشریفات و ظواهر اکتفا می‌کند.
- ۲- به فکر و اندیشه، چندان روی خوش نشان نمی‌دهد.
- ۳- به علوم عقلی مجال نمی‌دهد و مجال را بر آنها تنگ می‌کند.
- ۴- روح تقلید بر آن حاکم است.
- ۵- به بُعد اخلاقی و عبادی اکتفا می‌کند.
- ۶- سیاست و حکومت، در حاشیه و غالباً بکلی جدای از آن است.
- ۷- از خواری و ذلت و زبونی مسلمین و اسلام باک ندارد و به مصالح جهان اسلام بی‌اعتنا است.
- ۸- به این دو امر فقط به طور سطحی و به مسائل غیر اصولی توجه می‌شود.
- ۹- بسیار آرام و سر به زیر است و با کسی کاری ندارد.
- ۱۰- ایستا و متوقف و راکد است و از وضع جهان، عقب مانده و به بن‌بست رسیده است.
- ۱۱- از اوضاع جهان بی‌خبر و نسبت به آنها بی‌تفاوت است.
- ۱۲- با نظم و تشکیلات مخالف و با بی‌نظمی، موافق است.
- ۱۳- با تکروی و تعصب اُنس دارد.
- ۱۴- نسبت به همه بی‌تفاوت است.
- ۱۵- با رفاه‌طلبی، تن‌پروری، محافظه‌کاری و پرهیز از خطر موافق است.

- ۱- به محتوا و روح اسلام توجه دارد.
- ۲- به تعقل و فکر، اهمیت می‌دهد.
- ۳- علوم عقلی و استدلالی، در قلمرو آن جاری است.
- ۴- روح اجتهاد با ضوابط علمی در آن حاکم است.
- ۵- جامع‌الاطراف است و به تمام ابعاد عقیدتی، عرفانی، عبادی، اخلاقی، حقوقی، سیاسی و اقتصادی توجه دارد.
- ۶- حکومت و سیاست در متن آن جای دارد.
- ۷- مردم رابه عزت و قدرت و استقلال اسلامی می‌خواند و به امور عامه و مصالح مسلمین اهمیت می‌دهد.
- ۸- امر به معروف و نهی از منکر در متن آن جای دارد.
- ۹- سلطه‌پذیر نیست و در برابر ستمگران داخلی و خارجی پرخاشگر است.
- ۱۰- پویاست و با اوضاع و احوال جهان به پیش می‌رود و هرگز به بن‌بست نمی‌رسد.
- ۱۱- از روند سیاست جهانی با خبر و مراقب آن است.
- ۱۲- به نظم و انضباط و تشکیلات پایبند است.
- ۱۳- در راه وحدت و اُلفت و اُشتی مسلمانان کوشاست و از اظهار و تعصب بیزار است.
- ۱۴- به گفته قرآن اشداء علی الکفار رُحماء بینهم پایبند و نسبت به مسلمانان مهربان و با بیگانگان، دشمن سرسخت است.
- ۱۵- مکتب رنج و صبر، نثار و ایثار، فداکاری

امید است فرصتی دست دهد تا راجع به یک یک این مشخصاتِ پانزده گانه، با دلیل و برهان و با ذکر شواهدی از کتاب و سنت و از سخنان امام رضوان الله علیه و با ارائه نمونه و مصداق برای هر کدام و بهره گیری از تاریخ و اوضاع و احوال مسلمانان در طول تاریخ و در حال حاضر در جهان اسلام و در سراسر گیتی، به تفصیل صحبت کنیم، ان شاء الله.

## سمینار مقدماتی تبیین حکم امام علیه السلام درباره نویسنده کتاب آیات شیطانی<sup>۱</sup>

از سوی بنیاد پانزده خرداد سمیناری از ۱۱ تا ۱۳ اسفند گذشته با شرکت علما و مدرسین و آیات و حجج اسلام و جمعی از صاحب نظران در حسینیه ارشاد برگزار شد که در آن سخنرانان فتوای تاریخی حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه را از لحاظ فقهی، قضایی و سیاسی مورد بحث قرار دادند. در این جا به خلاصه و نتایج آن بحثها اشاره می کنیم و سپس متن بیانیه «مجمع التقریب بین المذاهب الاسلامیه» را که پیش از برگزاری سمینار، همزمان با سالگرد آن حکم تاریخی صادر شده است، به لحاظ اهمیت موضوع می آوریم. اما پیش از آن، مناسب است از آنچه در مطبوعات کشور همزمان با این سمینار راجع به سرگذشت سلمان رشدی آمده بود یاد شود:

سلمان رشدی در سال ۱۹۴۷ درست چند هفته قبل از خروج اجباری نیروهای انگلیسی از هند در یک خانواده مرفه و مسلمان کشمیری در شهر بمبئی به دنیا آمد. پدرش مسلمانی مطلع و ثروتمند و آگاه به ادبیات ایران و عرب و زبان مادری اش اردو بود. اما به انگلیسی تکلم می کرد. سلمان رشدی تحصیلات ابتدایی را در مدرسه مبلغان مسیحی انگلیسی زبان گذرانید و به حکم علاقه والدینش به آداب و رسوم ادبیات انگلیسی در سیزده سالگی راهی انگلستان شد و دوره متوسطه را در یکی از مدارس معروف آن کشور طی کرد و به اصرار پدرش از مراجعت به هند منصرف گردید و در انگلستان در کالج «کمبریج» به مطالعه تاریخ پرداخت.

۱- در این زمینه این جانب با آقای دکتر کلیم صدیقی رئیس مؤسسه اسلامی لندن و عضو شورای عالی «مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی» مصاحبه ای انجام داده ام که در مقاله شماره ۱۶ خواهد آمد.

در سال ۱۹۶۸، پس از پایان تحصیلات دانشگاهی پس از هفت سال، به پاکستان که محل اقامت والدینش بود بازگشت و در تلویزیون پاکستان به کار مشغول شد، اما پس از یک سال، مجدداً به انگلستان بازگشت و تابعیت آن جا را پذیرفت. ابتدا در بخش خصوصی مشغول کار شد ولی ناکام گردید و به اتفاق همسر انگلیسی خود به رمان‌نویسی پرداخت.

رشدی، دوبار ازدواج کرد. اول با یک زن انگلیسی که از وی صاحب فرزند پسری شد ولی پس از چندی همسرش از وی جدا گردید و همسر بعدی او یک زن آمریکایی است که او نیز کتابی در تمسخر معتقدات مسیحیان نگاشته است. وی به لحاظ مشکلات امنیتی شوهرش خواستار طلاق از وی شده است. سلمان رشدی در حال حاضر عضو هیأت مشاوران هنرهای معاصر است و تا به حال رمانهایی به نامهای «گریموس»، «بچه‌های نیمه‌شب»، «شرم»، «لبخند یوزپلنگ» و اخیراً «آیات شیطنی» را نوشته است. برخی از کتابهای او به بیش از سی زبان از جمله به فارسی ترجمه شده و بیش از ده بار، تجدید چاپ گردیده و کتاب «بچه‌های نیمه‌شب» او برنده جایزه هم شده است.

گرچه همه کتابهای سلمان رشدی جنجال‌آفرین و توهین‌آمیز بود اما «آیات شیطنی» از همه رسواتر بود. او در این کتاب به ساحت مقدس قرآن کریم و رسول اکرم و همسران و یاران و نزدیکان آن حضرت توهین کرده و ظاهراً نام این کتاب را هم از افسانه «غرانیق» که همواره از طرف محققان اسلام مردود و ساختگی شناخته شده گرفته است.

این کتاب، دارای دو شخصیت داستانی اصلی است که عبارتند از: هنر پیشه‌ای هندی به نام «جبرئیل» و فردی به نام «صلاح‌الدین» که از هند تبعید شده است. در ابتدای داستان، این دو نفر داخل هواپیمایی که از هند به مقصد بریتانیا در پرواز است، نشسته‌اند. در بین راه هواپیما ریوده می‌شود و توسط هواپیماربایان منفجر می‌گردد، همه مسافران از بین می‌روند و تنها دو نفر نامبرده زنده می‌مانند. گرداگرد جبرئیل راه‌الهای از نور می‌گیرد و شبیه فرشته می‌شود و صلاح‌الدین شاخ و دم و موهای خشن، پیدا می‌کند و سرانجام تبدیل به شیطان می‌گردد. سپس جبرئیل به عصر ظهور اسلام گام می‌نهد و وارد کویبر (جاهلیت) می‌شود و نقش عمده را در این داستان به عهده می‌گیرد. رشدی، محور کار خود را مسئله وحی قرار می‌دهد و سعی می‌کند وحی نبی اکرم را دورخ جلوه دهد. و در این جا است که به داستان غرانیق اشاره می‌کند.

رمان آیات شیطنی پر از افترا و تهمت ناروا به یاران و صحابه پیغمبر از جمله سلمان فارسی و نیز به انبیاء عظام الهی مانند ابراهیم خلیل‌الرحمن است.

این نوشته، ابداً ارزش تاریخی و علمی ندارد که قابل نقد و نقض باشد. بلکه نمودار روح افسار گسیخته و هوسهای شیطنی و اغراض نهانی نویسنده آن است و بس و سزای آن هم همان است که بر قلم امام (ره) جاری گردید.

کتاب رشدی، باعث اعتراض وسیع مجامع اسلامی و عکس‌العمل مسلمانها در اقطار جهان

گردید و در نتیجه ورود آن به بسیاری از ممالک اسلامی ممنوع شد. حتی حکومت هند نیز انتشار آن را منع کرد. در پاکستان، در مقابل نمایندگی فرهنگی آمریکا که این کتاب را توزیع می‌کرد تعدادی از مسلمانان غیور به شهادت رسیدند.

در پی اوگیری اعتراضهای مسلمانان علیه رشدی، وی داستان خود را خیالی توصیف و موضوع آن را هجرت و عشق به لندن، معرفی کرد و با اصرار بر کفرآمیز نبودن کتاب، عواطف برانگیخته‌ی بیش از یک میلیارد مسلمان را عملاً نادیده گرفت.

کتاب آیات شیطانی، از طرف مؤسسه‌های انتشاراتی غرب، مورد استقبال قرار گرفت و همه در فکر ترجمه و نشر آن بودند و در واقع این کتاب نقطه عطفی در گسترش تهاجم غرب به ادیان الهی و بویژه مقابله با احیای اسلام در جهان به شمار می‌آید.

این کتاب با این که در غرب و به زبان انگلیسی انتشار یافته است مخاطبان اصلی خود را در کشورهای مسلمان می‌جوید و قهراً غربیها هم به شیوه نو در جریان تبلیغات علیه دین عموماً و علیه اسلام خصوصاً قرار گرفته‌اند.

در تحلیل نهایی انتشار (آیات شیطانی) آغاز یک توطئه گسترده علیه نضج و گسترش تفکر دینی و بازگشت دوباره انسان معاصر به مذهب و بخصوص، احیای اسلام‌گرایی در بین مسلمانان بود. یعنی همان راهی که انقلاب اسلامی ایران به رهبری حضرت امام خمینی (قد) پیش پای جامعه اسلامی گذارده بود.

نقش صهیونیسم در مورد این کتاب جالب است. بنا به نوشته برخی مطبوعات بین‌المللی، رشدی جزء گروههای چپ‌گرای انگلستان بود که بخشی از گروههای فشار صهیونیستی در آن کشور محسوب می‌شوند. همچنین انتشار این کتاب همزمان با نشر رمان دیگری از همسرش بود که این اهانت به مقدسات مسیحیت را هدف قرار داده بود و نیز فیلم «آخرین وسوسه مسیح» در همین شرایط ساخته شد که حاوی اهانتی سخت به حضرت مریم و عیسی مسیح علیهما السلام است.

باید گفت این کتاب آغاز یک حرکت ضد دینی توسط صهیونیستها بود و هزینه آن توسط یک شبکه صهیونیستی، تأمین می‌گردد و نیز مورد حمایت شبکه‌های تبلیغی غرب و بنگاههای فرهنگی استبکار و سیاست‌بازان غرب بود که تحت لوای آزادی بیان، به عنوان حلقه‌ای از یک زنجیره طولانی و به هم پیوسته پدید آمد.

توجه به تعدادی از مؤسسه‌های انتشاراتی وابسته به صهیونیستها که انتشار آن را به عهده گرفته‌اند از قبیل مؤسسه انتشاراتی «پنگوئن»، روزنامه معروف «ساندی تایمز»، و شش بنگاه انتشاراتی وابسته به صیونیستها از جمله انتشارات «وایکینگ» که خود شاخه‌ای از «پنگوئن» است، شاهد این امر است، کما این که از سوی کسانی که سابقه ضدیت با اسلام دارند نامزد جایزه ادبی گردیده است.<sup>۱</sup>

با توجه به همه این جریانها، حکم تاریخی حضرت امام قدس سره مانند صاعقه‌ای آسمانی بر سر توطئه‌گران فرود می‌آید و یکباره جهان اسلام را علیه کفر و استکبار جهانی بسیج می‌کند. همان موقع ما در یکی از سرمقاله‌های مشکوٰۃ<sup>۱</sup> راجع به این فتوای تاریخی بتفصیل به بحث پرداختیم و آن را با فتوای تاریخی میرزای شیرازی در تحریم تنباکو مقایسه کردیم و ابعاد آن دو را با هم سنجیدیم که نیاز به تکرار ندارد.<sup>۲</sup>

نکته بسیار مهم، عکس‌العمل کشورهای غربی و بازار مشترک و ایستادگی برخی از سران استکبار در اروپا در برابر این حکم بود که با همه جوسازیها و هو و جنجالها، به شکست انجامید و امام (قد) از این معرکه هم مانند معرکه‌های دیگر پیروز بیرون آمد. حال، این سابقه تاریخی نباید فراموش شود و مسلمانها نباید از توطئه‌های دیگر استکبار غفلت کنند و نیز مستکبران هم نباید این درس عبرت را از یاد ببرند و ملحدان هم از پیامد اهانت به ادیان الهی باید بیمناک باشند. بنابراین، برگزاری سمینار حکم تاریخی امام، بسیار بجا و بموقع بوده و شایسته تقدیر است.

### گزارش سمینار

این سمینار، به عنوان مقدمه بر پایی کنفرانس بین‌المللی تبیین حکم امام خمینی (قد) و در پی شایعه تصمیم برخی از محافل و مقامات روحانی مصر بر تبریئه سلمان رشدی، بر پا شد و فرصتی را فراهم آورد تا اندیشمندان و نویسندگان و مدرسین عالیقدر حوزه‌های علمیه، نظرات خود را بیان کنند.

در روز اول حجة الاسلام صانعی سرپرست بنیاد پانزده خرداد، ضمن بیان انگیزه این سمینار به بیان گوشه‌ای از خاطرات خود با حضرت امام پرداخت. وی با اشاره به حکم اعدام سلمان رشدی گفت: هر گونه فعل و انفعال دیپلماسی که در منطقه و جهان صورت پذیرد هیچ گونه تأثیری در اجرای حکم امام (قد) نخواهد داشت.

وی افزود: سلمان رشدی هر کجا باشد حکم امام جامعه عمل خواهد پوشید. زیرا امام، این حکم را در مقابله با یک جریان استکباری علیه اساس اسلام تلقی می‌کردند و آیه‌الله خامنه‌ای رهبر انقلاب نیز همان هدف را تأیید و تعقیب می‌نمایند.

سپس آیه‌الله موسوی اردبیلی به بُعد فقهی مسأله پرداخت و گفت سلمان رشدی مرتد فطری است و بر اساس حکم اسلام توبه او قبول نمی‌شود و حکم صادره الزامی است.

وی تأکید کرد قضیه سلمان رشدی حلقه‌ای از یک سلسله توطئه‌های فرهنگی - تبلیغی استکبار جهانی علیه اسلام و انقلاب بود که هر روز به صورتها و اشکال گوناگون عرضه می‌شود. موهون

۱- شماره ۲۱، ص ۱۵.

۲- رجوع شود به مقاله «رهنمودهای در سالی که گذشت» از این مجموعه.

کردن مکتب اسلام در اذهان عمومی و جلوگیری از نفوذ و پیشروی و رشد اسلام ناب محمدی، از اهداف دیگر این جریان است، که خوشبختانه این نقشه‌های شوم از سوی امام بزرگوار و جمهوری اسلامی ایران پیگیری و خنثی و با آنها مقابله شد تا دیگر کسی به خود اجازه چنین اهانتی راندهد و ان شاء الله حکم اجرا خواهد شد و در آن صورت است که به استکبار جهانی ضربه محکمی وارد خواهد آمد.

آیه‌الله موسوی اردبیلی ابعاد مختلف فتوا و آرا و نظرات گوناگون را مورد بررسی قرار داد و نتیجه گرفت که حکم امام، حکم شخصی است که با موازین کلی سازگار است و با توجه به ابعاد سیاسی و جهانی آن، امری ضروری بوده است.

در جلسه دوم سمینار، آیه‌الله یزدی رئیس قوه قضائیه ابعاد مختلف فتوای امام (قد) را مورد بحث قرار داد. وی عمده‌تر این تکیه کرد که فتوای امام یک حکم قضایی درباره سلمان رشدی بوده که به مقدسات اسلام اهانت کرده است، صرفنظر از این که او مرتد فطری است و حکمش از لحاظ فقه شیعه و سایر مذاهب اسلامی قتل است. آنگاه شواهدی از این قبیل احکام را یادآور شد که از سوی رسول اکرم و ائمه هدی صادر گردیده است. وی گفت حکم قطعی قاضی را قاضی دیگر نمی‌تواند نقض کند.

سومین جلسه، با سخنان آیه‌الله جوادی آملی آغاز شد. وی تحت عنوان مبانی قرآنی و روایی حکم حضرت امام (قد) گفت: استهزای مقدسات اسلام، مصداق خروج از دین است و وظیفه مسلمین در چنین شرایطی دفاع از دین است. وی با بیان این نکته که مسأله کتاب «آیات شیطانی» ناشی از یک جریان طراحی شده است و نه اعتقاد شخصی یک فرد، گفت: در این ماجرا هم ارتداد و هم توطئه فرهنگی به چشم می‌خورد. وی در پایان جنبه‌های فقهی و قضایی و سیاسی حکم امام (قد) و نیز توطئه سیاسی و فرهنگی کتاب را تشریح کرد.

پس از آن، میزگرد فقهی با شرکت چند تن از فقها و مدرسین حوزه علمیه: آقایان محمدی گیلانی، رضوانی و کریمی تشکیل گردید ابتدا حجة‌السلام والمسلمین تسخیری معاون بین‌الملل سازمان تبلیغات اسلامی و مجری این میزگرد، طی سخنان کوتاهی گفت: حکم تاریخی حضرت امام خمینی قدس سره شبهات موجود راجع به شیعه را رفع کرد و به مسلمانان نشان داد که رهبر و دلسوز واقعی اسلام و مسلمین کیست.

در این میزگرد، ابعاد فقهی و راههای مختلف تخفیف احکام الهی مورد بحث قرار گرفت و اعلان گردید از نظر فقهی، هیچ راهی برای عفو سلمان رشدی وجود ندارد زیرا علاوه بر این که وی مرتد فطری است و مرتد فطری بنا بر بیشتر مذاهب اسلامی توبه‌اش پذیرفته نیست، او به رسول اکرم دشنام داده و ساحت مقدس او را هتک نموده و حکم امام در این مورد به وجوب قتل او صادر شده است و دیگر راهی برای تبرئه او وجود ندارد.

آیه‌الله سید جعفر کریمی از دفتر استفتای حضرت امام قدس سره گفت: امام در «تحریر الوسیله» بصراحت حکم «سبّ النبی» را مقرر فرموده‌اند و عفو چنین حکمی فقط از عهده پیغمبر و ائمه معصومین بر می‌آید و قاضی و مفتی حق ابطال آن را ندارند.

وی خاطر نشان ساخت که همه مذاهب اربعه اهل سنت، متفق القول هستند که مجازات سبّ النبی قتل است. وی راجع به سبّ النبی گفت: حتی اگر غیر مسلمانان هم چنین جسارتی بکنند باید کشته شوند چه برسد به مسلمانان. وی در مورد این که توبه سلمان رشدی باعث تخفیف این حکم نمی‌شود گفت: علمای شیعه جملگی معتقدند که این حکم، در صورت توبه فرد اهانت‌کننده ساقط نمی‌شود و بجز شافعی دیگر پیشوایان مذاهب اربعه اهل سنت نیز چنین اعتقادی دارند.

او در مورد نحوه اجرای حکم گفت همه علمای اهل سنت و شیعه معتقدند که مجازات سبّ‌کننده نبی باید با اذن امام و ولی امر مسلمین یا نایب او باشد. او گفت: جرمی که علیه یک نظام و یا یک ملت و یک دین باشد جرم عادی نیست و عنوان بغی، طغیان و محاربه دارد.

یکی دیگر از شرکت‌کنندگان میزگرد، آیه‌الله رضوانی عضو فقهای شورای نگهبان، در پاسخ به این سؤال که آیا این عمل را باید بر اساس جرمهای مختلف فقهی و حقوقی که مؤلف کتاب آیات شیطانی مرتکب شده بررسی کرد، یا آن را یک توطئه فرهنگی جهانی علیه همه ادیان الهی دانست؟ گفت: مسلماً این عمل حکایت از یک توطئه جهانی علیه اسلام دارد و حکم آن همان است که امام خمینی قدس سره بیان داشته‌اند. او یک کافر حربی است و جزای او قتل است و دیگر نباید دنبال این بود که توبه کرده است یا نه. امام هم فرمودند: اگر سلمان رشدی توبه کند و زاهد زمانه گردد باید کشته شود، و بالاخره با تشریح ویژگیهای فتوای قتل سلمان رشدی و دست‌اندرکاران انتشار کتاب آیات شیطانی، گفت: حکم امام یک حکم والایی بوده است و امام آن را از منصب ولایت صادر فرمودند، و بنابراین نه مسأله قضاوت است و نه فتوا، و بر همه مسلمین است که از آن اطاعت کنند.

در ادامه این میزگرد، آقای سید جعفر کریمی راههای ابطال یک حکم ولایی یا قضایی را از نظر فقهی این گونه بر شمرد:

- ۱- موضوع مورد حکم از صفحه وجود محو شود (یعنی بمیرد و از بین برود)
- ۲- پایان یافتن زمان عمل به حکم، این در مورد احکامی است که در اصل پیدایش، منوط به زمان خاصی باشند مانند مقاتله با کفار و مشرکین در ماههای حرام.
- ۳- عفو و گذشت توسط کسی که این حکم، برای مصلحت او صادر شده است مانند گذشت اولیاءدم از قاتل.

وی توضیح داد که حکم صادره از سلاله رسول الله، امام خمینی قدس سره متوقف به زمان خاص



نبوده است و سلمان رشدی و همکاران او نیز هنوز به درک واصل نشده‌اند و موضوع حکم باقی است. و نیز این حکم، از جمله حقوق الناس نبوده تا با عفو صاحب حق قابل رفع باشد. بنابراین هیچ دلیلی برای ابطال حکم امام در مورد اعدام سلمان رشدی وجود ندارد. و این حکم تا موقع اجرا به قوت خود باقی است.

آیه‌الله کریمی، اضافه کرد بعضی از بزرگان گفته‌اند مجازات سلمان رشدی از باب اصل قصاص است و عده‌ای آن را از حدود الهی دانسته‌اند و هر دو آنها قابل عفو می‌باشند. وی گفت: قصاص را فرهنگ قرآن بیان کرده است (العین بالعين) و اگر در این راستا قدم برداریم قصاص فحش، فحش است و این ابدأ با فرهنگ قرآن جور در نمی‌آید. اگر جنایت جانی با بی‌تنبه و دلیل روشن شد حکم صادر می‌شود و اگر با اقرار باشد و خودش به پای خود بیاید و توبه کند بر ولی مسلمین است که او را عفو کند.

امام، مصلحت دید که این حکم را صادر کند و بعد از صدور، نه خودش و نه هیچ ولی امر دیگری و نه آحاد مسلمین حق عفو ندارند و موضوع منتفی نمی‌شود، و این حکم به قوت خود باقی است تا جوانان مسلمان و همت اسلامی آنان، او را به جزای عملش برسانند و من قسم یاد می‌کنم که پاداش مجریان این حکم، بهشت الهی خواهد بود.

آیه‌الله محمدی گیلانی عضو دیگر فقهای شورای نگهبان، نیز تصریح کرد که نه تنها بر رسول الله بلکه بر ولی امر نیز واجب است که سیادت قوانین اسلام را در مقابل کلیه موهنات حفظ کند. وی گفت: حکم حضرت امام درباره مؤلف کتاب آیات شیطانی یک حکم ولایی است و برای صیانت زعمای اسلام است. وی در پایان سخنان خود گفت: مسأله سلمان رشدی توبه‌پذیر نیست و او باید کشته شود.

### جلسه پایانی سمینار

در این جلسه حجة السلام کزویی رئیس مجلس شورای اسلامی، هیأتی از سوی آیه‌الله العظمی گلپایگانی به سرپرستی حجة الاسلام سید جواد گلپایگانی و تنی چند از مسؤولان و روحانیان کشور حضور داشتند.

ابتدا وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی جناب آقای خاتمی طی سخنانی به مقایسه مبانی آزادی از دیدگاه اسلام و غرب پرداخت و گفت: در اسلام آزادی به معنای قدرت تسلط فرد بر هوای نفس خویش است. و در نقطه مقابل آن آزادی به شکل غربی قرار دارد که در پیروی فرد از نفسانیت ظهور می‌یابد. وی گفت سالانه صدها کتاب مخالف اعتقادات اسلامی منتشر می‌شود اما در مورد مؤلفان هیچ یک از کتابها حکم اعدام صادر نمی‌شود.

کتاب آیات شیطانی نه تنها خلاف اعتقادات اسلامی است بلکه اهانت و دشنام به اساس اسلام و

مقدسات آن را هدف قرار داده است.

وی گفت: این کتاب که از لحاظ فنی بسیار ضعیف است چندین بار تجدید چاپ شده و انتشار آن در واقع یک حرکت فرهنگی نیست بلکه یک کار سیاسی و ضد امنیتی اسلام است، وی سرانجام، این کتاب را ضد آزادی و ضد حقوق بشر خواند. او به پرسشهای اعضای شرکت کننده در سمینار، با وجود ضیق وقت پاسخ گفت.

آیه‌الله جنتی رئیس سازمان تبلیغات اسلامی و عضو فقهای شورای نگهبان، نیز سخنانی ایراد کرد و طی آن گفت: کتاب آیات شیطانی یک رمان نویسی معمولی توسط یک نویسنده عادی نبود بلکه باید آن را یک توطئه عمیق جهانی علیه اسلام در نظر گرفت. وی گفت: نویسنده کتاب آیات شیطانی به اسلام فحاشی کرده و پرداخت ۸۵۰ هزار دلار به مؤلف آن قبل از نوشتن کتاب، افشاگر این حقیقت است که این حرکت، در واقع یک اقدام توطئه آمیز علیه اسلام بوده است. وی با تبیین انگیزه‌های این کتاب به جریانها و حرکت‌های ضداسلامی در طول تاریخ اشاره کرد و رویدادهای بعد از حکم تاریخی امام را مورد تحلیل قرار داد و یادآور شد که حکم تاریخی امام یک حرکت مقطعی است.

آن گاه حجة السلام و المسلمین حاج سید احمد خمینی آخرین سخنران سمینار، با تحلیلی از اداره نظامهای حاکم بر جهان، به جایگاه انقلاب اسلامی در دنیا اشاره و تأکید کرد که استکبار جهانی و دشمنان اسلام، نتوانستند با قدرت پول و یا از طریق نظامی و سیاسی، این انقلاب الهی را از بین ببرند.

وی با اشاره به نقش ابزار فرهنگی به عنوان یکی از عوامل قابل استفاده علیه ملت‌های انقلابی، تأکید کرد: کار سلمان رشدی یک رشته کوچک از یک توطئه کلی نسبت به انقلاب ما بوده است. آنچه در این میان مهم است، شکستن قداست دین می‌باشد که حضرت امام به موقع این توطئه را خنثی کرد. وی با بر شمردن تفکرات و جریان‌های سیاسی بعد از انقلاب، حرکت‌های تاریخی امام را در برخی از موارد مورد ارزیابی قرار داد.

در پایان این سمینار که به مدت سه روز در حسینیه ارشاد برگزار شد، بیانیه‌ای قرائت شد. در این بیانیه با اشاره به ترفندهای مستکبران عالم برای مقابله با حق و کرامت انسانی، جاهلیت مدرن امروز مورد نکوهش قرار گرفت و گفته شد: امام خمینی رحمه الله علیه بر خلاف تصور و عقیده ظاهرینان، در سخت ترین شرایط و به حکم اعتقاد الهی اش، بر سر کفر و ستم فریاد کشید، حکم الهی اعدام هرزه‌گر و باطل انگاری را که حریم قدس رسول گرامی اسلام را مورد هجوم و هتک قرار داده بود، اعلام کرده و با اعلام حکم خدشه‌ناپذیر خدای سبحان، فصلی نوین در حیات سیاسی اعتقادی میهن اسلامی گشود.

این بیانیه به گامهایی که از سوی همه مسلمانان و حق باوران عالم، از زمان صدور حکم برداشته

شده و اقدامهایی را که صورت گرفته ارج نهاد و خاطره شهدا و مصدومان و تمامی کسانی را که در این راه قدم برداشته‌اند گرامی داشته است.

در این بیانیه تأکید شده که حکم صادره از سوی حضرت امام درباره نویسنده کتاب آیات شیطانی غیر قابل تغییر است و از همه مؤمنان و معتقدان به ادیان الهی برای اجرای هر چه سریعتر این حکم، دعوت به عمل آمده و تأکید شده است حرکت کوبنده انقلاب اسلامی که به وسیله امام راحل امت اسلامی، بنیانگذاری شده است، توسط امت بیدار اسلامی تحت زعامت و رهبری حضرت آیه الله خامنه‌ای تا در هم شکستن تمامی توطئه‌گران، ادامه خواهد یافت.

## بیانیه مجمع التقرب بین المذاهب السلامیه

### اخطار دبیر کل مجمع التقرب بین المذاهب السلامیه

#### حکم امام خمینی در مورد سلمان رشدی قابل نقض نیست

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة على نبينا محمد وآله ومن والاهم الى يوم الدين

دعوت مقدس امام خمینی دارای ابعاد مختلف و گسترده است. و از ثمرات آن، تجدید حیات اسلام، اعاده حیثیت و منش اسلامی و ایجاد وحدت بین صفوف مسلمین است. امام، بحق مجدّد اسلام راستین و مایه اعتبار مسلمانان و منادی وحدت اسلامی بود، از دیدگاه امام، وحدت، از ارکان اسلام و ضامن تداوم حیات و سعادت مسلمین است. او همواره فریاد وحدت سر می داد و آیه وحدت به گوشها می خواند و چند نوبت، این وحدت را عملاً به منصّه ظهور رسانید و به معرض نمایش گذاشت.

یکی از این صحنه‌های حماسه‌ساز که مسلمانان را در صف واحد قرار داد، همان حکم صریح و قاطع امام راجع به نویسنده کتاب «آیات شیطانی» بود. این فرمان تاریخی که فتوای قرن بود، مسلمانان دلسوخته را که از بی احترامی به ساحت مقدس پیغمبرشان به خشم آورده بودند، در شرق و غرب جهان از هر نژاد و مذهب، بسیج کرد تا فریاد برآورند: «مرگ بر سلمان رشدی».

این ندای الهی مانند نسخ صور، انفجاری بود که طرفداران اسلام و کفر را در بر گرفت: از یک سو، حامیان کفر و مستکبران جهان را به میدان کشید تا با بهره‌گیری از توان علمی و ادبی و اقتصادی و رسانه‌های گروهی خود و از محافل فراماسونی و صهیونیسم جهانی، به نام انسان‌دوستی و آزادی عقیده و با هو و جنجال، این صیحه ملکوتی و ندای آسمانی را خاموش کنند.

از سوی دیگر، حکم امام، مسلمانان را مانند سدی آهنین «صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَّرصُوصٌ» پشت سر امام گردآورد و چنان از او حمایت کردند که حاکمان وابسته و عاظ سلاطین جیره‌خوار هم کاری از پیش

نبردند. این صف‌آرایی بین اسلام و کفر و نیروهای شیطانی و رحمانی، مانند اصل انقلاب اسلامی امری غیر مترقبه و غیر قابل پیش‌بینی و بی‌سابقه بود.

در کنفرانس اندیشه اسلامی سال گذشته، گفته شد: امام در پایان زندگی پربرکت خود با دو ابتکار مسلمانان را متحد کرد و درگذشت.

اول، نامه تاریخی او به رهبر شوروی که نه تنها به مسلمین بلکه به همه الهیون عالم روح تازه‌ای بخشید و خداپرستان رادر برابر مکتب مادی هماهنگ کرد، ثمرات و برکات آن نامه، چون ابری جهانگیر و نسیمی فراگیر همه عاشقان الله را در بر گرفت هر چند افتخار از آن مسلمین بود. دوم، همین فتوای تاریخی امام، که در حقیقت زبان حال و فریاد خروشان و مظهر خشم همه مسلمانان بود و نه تنها آبروی رسول اکرم که حیثیت همه رسولان الهی را بیمه کرد تا کسی جرئت اسائه ادب به ساحت قدس آنان را نداشته باشد.

عکس‌العمل سریع و خشن استکبار جهانی در قبال این فتوای کوبنده، هر چند زیر نقاب تزویر انسان‌دوستی و آزادی قلم صورت گرفت، اما هدف از آن همه سر و صدا و هو و جنجال، کوبیدن امام و انقلاب و اسلام ناب بود که البته با شکست روبرو گردید و اینک به گوش می‌رسد در صدند تبرئه سلمان رشدی را از برخی مفتیان بگیرند و بدین وسیله شکست خود را جبران و حکم امام را نقض کنند.

طبیعی است که سیاستمداران خودفروخته برخی از کشورهای اسلامی، به این خیانت دست بزنند، اما از صاحبان فتوی و مقامات روحانی، هیچ وقت، چنین انتظاری نمی‌رود. این امر، خلاف توقع امت اسلام و باعث خشم و عکس‌العمل شدید توده‌های مسلمان و محافل و مراکز روحانی و حوزه‌های علمی جهان اسلام خواهد گردید.

حال، اگر کسی دچار شبهه شود و بگوید: گرچه سلمان رشدی در همه مذاهب اسلامی مرتد و حکمش قتل است، اما بنابر بعضی از مذاهب فقهی که بین مرتد فطری و مرتد ملی، فرق نمی‌گذارد توبه او قبول است. یا بگویند: او بر اثر سب و دشنام و هتک حرمت رسول اکرم، زندیق گردیده اما توبه زندیق در بعضی از مذاهب پذیرفته است، و شبهاتی اغواکننده از این قبیل، که ممکن است در نظر افراد ناآگاه موجه جلوه کند. در رفع این شبهات باید گفت:

لازم است به این نکته توجه شود که حکم امام در این خصوص، یک فتوای معمولی و حکم فقهی نیست که با فتوای مجتهد دیگر یکی از مذاهب، قابل تغییر باشد. مسأله آن است که ولی فقیه، حکم قتل سلمان رشدی را صادر کرده است و حکم، غیر از فتواست، فتوا همواره حکم کلی است و بر حسب اختلاف نظر فقها قابل دگرگونی است، اما حکم، فرمان مشخص و جزئی است و کسی نمی‌تواند آن را نقض کند. بخصوص که حضرت امام پس از صدور حکم، اعلام فرمودند اگر سلمان رشدی زاهد زمانه بشود قابل عفو نیست، و نیز مقام معظم رهبری حضرت آیه‌الله خامنه‌ای

صریحاً آن حکم را غیر قابل نقض اعلام فرمودند و همه پیشوایان مذاهب اسلامی، از آن حکم حمایت کردند.

«مجمع التفریب بین المذاهب الاسلامیه» بر حسب رسالت خود در حفظ وحدت مسلمین و دفاع از حریم اسلام، اکیداً اخطار می‌کند استکبار جهانی، دشمن شکست خورده اسلام، محرک اصلی سلمان رشدی و شریک جرم او، در صدد است با فتوای یک مقام مذهبی، این نویسنده هرزه و ملحد راتبرئه کند و از کیفر قطعی او به دست مسلمانان، نجاتش دهد. دشمنان اسلام می‌خواهند ضمن این کار با یک تیر چند نشان بزنند.

۱- نویسنده دست پرورده خود را برای خدمات دیگری نگه دارند.

۲- بی احترامی به رسول اکرم را تثبیت و احساسات پاک مسلمانان را مسخره کنند.

۳- به شخصیت امام امت، دشمن آشتی ناپذیر استکبار، لطمه بزنند و انتقام خود را از او بگیرند.

۴- انقلاب اسلامی و اندیشه اسلام ناب محمدی را که یادگار امام است بی اعتبار کنند.

۵- حماسه وحدت اسلامی حاصل از حکم امام را پایمال و آن را به اختلاف کلمه امت اسلام مبدل کنند.

ما اطمینان داریم علمای ربّانی در هر پست و مقام و از هر ملت و مذهب که باشند در این شرائط حسّاس، هشیاری خود را حفظ نموده و از اغوای دشمنان اسلام مصون می‌مانند. هرگز به این خیانت عظیم تن نمی‌دهند و از پشت به اسلام خنجر نمی‌زنند تا این ننگ در تاریخ اسلام به نام آنان ثبت نشود.

## نقش امام در برابر کتاب آیات شیطانی و استکبار جهانی

گفتگوی دبیر کل مجمع‌التقرب با آقای دکتر کلیم صدیقی  
رئیس مؤسسه اسلامی لندن و عضو شورای عالی مجمع‌التقرب<sup>۱</sup>.  
(همزمان با جنگ آمریکا و متحدین وی با کشور عراق).

آقای دکتر کلیم صدیقی: یکی از عوامل اساسی که در نزدیک کردن مواضع مختلف مسلمانان نقش کلیدی خواهد داشت اختلافی است که بین کلیت اسلام و غرب وجود دارد. تضادهایی که بین اسلام و غرب وجود دارد، موجب تقرب مذاهب اسلامی خواهد شد. اولین واقعه‌ای که این رابه خوبی نشان داد جریان سلمان‌رشدی است. تمدن غرب توانسته است همه دشمنان را غیر از اسلام نابود و منهدم کند. و آنها می‌دانند تنها مانعی که در مقابل تسلط مطلق آنها بر تمامی نقاط جهان وجود دارد، اسلام است.

انتشار کتاب آیات شیطانی اولین قدم در این جهت برای از بین بردن آن مانع بود. متقابلاً یک گام مثبت، در جریان سلمان‌رشدی از سوی امت اسلام به منصف ظهور رسید که ارزشش بیش از صد سال تحقیقات علمی برای تقرب مذاهب اسلامی است. فتوای حضرت امام رضوان‌الله تعالی علیه ضربه‌ای کاری به کل تمدن غرب وارد آورد. ضربه‌ای که حضرت امام (ره) زدند ضربه‌ای نبود که به یک فرد زده باشند بلکه به کل تمدن غرب زدند. به همین دلیل واکنشی را که نشان دادند واکنش کل تمدن غرب در مقابل این ضربه بود، نه واکنش یک فرد در دفاع از یک فرد.

۱- متأسفانه در اثنای چاپ این کتاب دکتر کلیم صدیقی درگذشت و از سوی مقام معظم رهبری بیانیه‌ای صادر شد و از سوی مجمع جهانی نیز بیانیه انتشار یافت و در تهران مجلس ترحیم برگزار گردید. رحمه‌الله علیه رحمة واسعة

همچنین حمایتی که حضرت امام (ره) در برابر صدور چنین فتوایی بدست آوردند، از همه افشار مختلف مذاهب اسلامی (شیعه، شافعی، مالکی، حنبلی، حنفی) بود و کل جهان اسلام پشت سر ایشان قرار گرفت. و این امر بیش از هر چیز دیگر موجب شد که مذاهب اسلام به همدیگر نزدیک شوند.

فرصتهای بعدی برای مقابله مثبت با غرب در دهه‌ی آینده خیلی بیشتر خواهد بود.

**آقای دبیر کل:** بله این مطلبی را که فرمودید، دقیقاً ما آن را در بیانیه‌ای منتشر کردیم که نسخه‌ای از آن تقدیم می‌شود. در آن بیانیه آمده است: در کنگره اندیشه اسلامی سال گذشته گفته شد: حضرت امام رضوان‌الله تعالی علیه در پایان عمر پربرکت خود، با دو عمل ابتکاری تمام مسلمانان را پشت سر خودشان قرار دادند و از دنیا رحلت کردند: اول این فتوا بود، دوم نامه‌ای که به گورباچوف نوشتند. حال ممکن است فرض کنیم حضرت امام (ره) تنها به وظیفه شرعیشان عمل کردند و پیامدهای سیاسی آن را مد نظر نداشته و شاید تصور هم نمی‌کردند چنین عکس‌العمل و غوغایی در دنیا به پا شود، در عین حال اگر از لحاظ تاکتیک سیاسی هم حساب کنیم به عقیده من کل غرب در برابر این عمل (فتوا) شکست خورد یعنی غریبها خلاف سیاست عمل کردند که در برابر امام ایستادند. از آن طرف همه مسلمانان پشت سر امام (ره) قرار گرفتند یعنی آنها یک بی‌سیاستی در مقابل امام انجام دادند. در حالی که امام این کار را برای سیاست نکرد ولی نتیجه همین بود.

آقای دکتر کلیم صدیقی:

خیر، امام می‌دانستند. نکته‌ای را که می‌خواستم میان کلام شما بگویم این بود که واکنش غرب در واقع منبعث از منطق غریبها و واکنش ما منبعث از ایمانمان است. آنها هر علامتی را که دال بر یک حرکتی بود می‌گرفتند و بر مبنای آن واکنش نشان می‌دادند، صبح واکنش آنها یک صورت داشت، ظهر صورتی دیگر و شب صورتی جدیدتر. مرتب در نوسان بود. ولی واکنش ما چون منبعث از ایمانمان بود، یک خط مستقیم بود و ساده و بصورت منسجم و هماهنگ حرکت می‌کرد. لذا آنها شکست خوردند و ما پیروز شدیم. چون ما می‌توانستیم از عقل سلیم خودمان استفاده کنیم، می‌توانستیم درک و پیش‌بینی کنیم که واکنش بعدی آنها چه خواهد بود. در حالی که آنها نمی‌توانستند قدم بعدی ما را پیش‌بینی کنند.

آقای دبیر کل:

اصل انقلاب ایران نیز چنین بود. امام (رضوان‌الله تعالی علیه) هر قدم بر می‌داشتند آنها نمی‌دانستند چکار باید بکنند.

آقای دکتر کلیم صدیقی:

صحنه‌های نهائی نبرد در تلویزیون انگلیس رخ داد. صحنه‌های ابتدائیش در خیابانها به صورت تظاهرات و شعار «الله اکبر» بود. ما با آنها همان مفاهیم را با کلمات دیگر تکرار کرده، حرفمان را به

کرسی نشانیدیم. و آنها مرتباً حرفهای ناهمگون و متغییر بر مبنای چیزهای متضاد می‌زدند، مردم درک کردند که آنها سر درگم هستند. ولی مسلمانها حرفشان منسجم و مستقیم و همان چیزی بود که می‌گویند از این روی دشمنان قرآن شکست خوردند.

آقای دبیر کل:

این، عین روش قرآن است در برابر مشرکین، هر روز آنها دربارهٔ پیامبر و قرآن یک قضاوتی می‌کردند (این شاعر، کاذب و خائن است، و قرآن شعر کهن و افسانه‌های پیشینیان است) ولی خط اسلام همان بود که بود: قرآن وحی است و از جانب خداست و محمد رسول خدا است.

آقای دکتر کلیم صدیقی:

دقیقاً همین جور است در انگلیس هم به من می‌گفتند این دیوانه است، تروریست است و ... ولی وقتی من در تلویزیون صحبت می‌کردم دیدند من نه دیوانه‌ام نه تروریست و آنها دارند به ما نسبت نادرست می‌دهند. هر وقت از ما سئوالی می‌کردند شروع می‌کردیم: (بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين...) و هر وقت از آنها سئوال می‌کردند نمی‌دانستند چه جوابی بدهند، هر دفعه، جوابی تازه و متناقض با دفعهٔ قبل می‌دادند.

به هر حال اگر حضرت عالی آمادگی داشته باشید در این رویارویی مقدس علیه غرب مشارکت نمایید بنده آماده‌ام در خدمت شما باشم.

آقای دبیر کل:

البته ما آماده هستیم. منتهی این معنا را حتماً در اساسنامه دیده‌اید که «مجمع‌التقریب» یک مرکز فرهنگی دینی و اسلامی است و اهدافش هم در همین حد است و به طور مستقیم درگیر کارهای سیاسی نمی‌شود. جز در شرایط استثنائی که مسألهٔ سیاسی جنبهٔ عام اسلامی پیدا کند. در سالگرد فتوای امام رضوان الله تعالی علیه، «مجمع‌التقریب» با انتشار بیانیه پیشقدم شد. سپس دیگران اقدام به برپایی مراسم کردند.

من دربارهٔ فتوای امام (ره) چند بار مطلب نوشتم که در مجلهٔ مشکوة آستان قدس رضوی که زیر نظر من اداره می‌شود، منتشر شد. چند سرمقاله هم دربارهٔ تقریب و وحدت و همین فتوای امام (ره) نوشته‌ام و آنها را ان شاء الله می‌فرستم خدمتتان تا ترجمه و استفاده شود.

آقای دکتر کلیم صدیقی:

اگر این مقالات در همین جا (به انگلیسی و عربی) ترجمه شود و بفرستید مناسب است.

آقای دبیر کل:

این کار را هم می‌کنیم، در همان مشهد ترجمه می‌کنیم. من موقعی که آن فتوا صادر شد بحثی را مطرح کردم و مقایسه کردم این فتوا را با فتوای مرحوم میرزای شیرازی راجع به تحریم تنباکو، گفتم ماهیت آن فتوا (فتوای میرزا) سیاسی بود زیرا در مقابل انگلستان که می‌خواست اقتصاد ایران را قبضه



کند، صادر شد و اصلاً فتوای اقتصادی، سیاسی بود بعداً رنگ مذهبی پیدا کرد. اما فتوای حضرت امام صرفاً مذهبی بود، نه جنبه اقتصادی داشت نه جنبه سیاسی، زیرا اهانت شده بود به پیامبر اسلام و امام دفاع کرد. اما بعداً چنان رنگ سیاسی و اقتصادی به خود گرفت که بازار مشترک اروپا به میدان آمد و معلوم شد این مسأله دینی، دارد شریان اقتصاد آنان را قطع می‌کند.

**آقای دکتر کلیم صدیقی:** مجمع اگر آن کاری را که امام کردند و در مقاطعی رفتند به جنگ تمدن غرب و مسلمین را یکپارچه کردند، چنین خطی را دنبال کند، خط موفقی خواهد بود. فکر می‌کنم حضور افرادی که از جاهای مختلف جهان در اینجا هستند یک بعد علمی دارد ولی بعد مهمتر اینکه بتوانند با حضور در جوامع مختلف، نقاط ضعف و فرهنگ معارض آنها را کشف و به مجمع منتقل کنند تا مجمع با استفاده از این سوژه‌ها به مصاف با غرب بپردازد.

مهمترین نقش این آقایان، این است که این نکات و آن ارتباط را بدست بیاورند و اینجا بتوانند با توجه به آن اطلاعات و آن آشنائی، مواضع یکپارچه‌ای بگیرند. حضرت امام یک خصوصیتی که داشتند و شاید منحصر به فرد بود، بدون اینکه مشاورینی داشته باشند می‌توانستند در مقاطعی با آن تیزبینی الهی نکاتی را کشف و حرکت ایجاد کنند. این نقاط را باید بیشتر با نزدیکی و ارتباطات فکری خودمان تأمین کنیم. و آن خلاء را پر کنیم.

**آقای دبیر کل:** بله، باید به ما تذکر بدهند. اطلاعات در اختیار ما قرار دهند. ما شرایط محدودی داریم و اعوان و انصارمان کم هستند در عین حال اینجانب با تمام گرفتاریهایی که داشتم در سالگرد حضرت امام (ره) که آمریکاییها بغداد و عراق را می‌کوبیدند، متوجه یک نکته‌ای شدم و آن را طی یک مقاله در اطلاعات منتشر کردم. آن نکته این بود که دیدیم در عین حالی که آنها می‌خواهند صدام را تضعیف کنند، دارند آثار اسلامی را که در دنیا بی‌نظیر است و در عراق و بغداد وجود دارد از بین می‌برند.

مقاله عنوانش این بود «آثار اسلامی را در عراق دریابید» آن وقت شروع کردم از اول که اسلام داخل عراق شده است و بصره و کوفه ساخته شده و بعد دانشگاهها، نظامیه‌ها، حوزه‌های علمیه شیعه، سنی، آثار شیعه، آثار سنی، قبور پیشوایان شیعه، قبور بزرگان تسنن در عراق، این سوابق را مفصل نوشتم و گفتم که صهیونیسم و استعمار تا کنون نتوانسته اینها را از بین ببرد، الان مجال پیدا کرده و همه را دارند می‌کوبند و یک روزی خواهیم دید که بسیاری از آثار نفیس اسلامی از بین رفته است. ملاحظه کنید ما در لغزشگاهها و جاهای حساس این کار را کردیم و می‌کنیم. فتوکپی مقاله را خدمت شما می‌دهم و خیلی هم پر محتوی و غنی است من آن را با دقت تمام نوشته‌ام. در قسمتی از مقاله نوشته‌ام: عراق در طول تاریخ مهد تقریب بین تشیع و تسنن بوده است، اساس تشیع آنجا و مرکز تسنن هم آنجا بوده است، از هزار سال قبل تا کنون. قبور امام ابوالحنفیه، امام احمد حنبل، عبدالقادر گیلانی و شیخ کلینی در بغداد است همه بقعه دارند و پیش همه محترمند، مردم به زیارت

آنها می‌روند، اینها را می‌خواهند از بین ببرند و در کاظمین هم مقبره امام موسی بن جعفر و امام جواد علیهما السلام هست. البته من در ذیل مقاله نوشته‌ام که مسلمانها باید متوجه باشند که عراق اگر به دست آمریکای استعمارگر بیفتد در حقیقت به دست وهابیت سیاسی هم می‌افتد و آنها از قدیم الایام می‌خواهند همه آثار شیعه و سنی را در عراق از بین ببرند.

**آقای دکتر کلیم صدیقی:** مایل هستیم جناب عالی مقالاتی را که در این زمینه نوشته‌اید در سمیناری که قرار است در لندن برگزار کنیم و جناب عالی تشریف بیاورید، ارائه دهید.

**آقای دبیر کل:** آماده هستیم، اصولاً یکی از برنامه‌های ما مسافرت به نقاط دیگر دنیا جهت ابلاغ پیام تقریب است.

**آقای دکتر کلیم صدیقی:** ما این سمینار را در رابطه با همین نکته خاصی که مطرح فرمودید برگزار خواهیم کرد. حرم امام حسین و امام علی فقط متعلق به شیعه نیست، مال همه مسلمانها است.

**آقای دبیر کل:** پدر من واعظ خیلی معروفی بود، پنجاه سال قبل که من پانزده ساله بودم، با پدرم رفتیم بغداد، تمام این قبور را زیارت کردیم. از جمله قبور ابوحنیفه و دیگران و من یادم هست بالای سر در مقبره نوشته بودند: «ادعوا ربکم تضرعاً و خفیة ثم ادعوا لابی حنیفة». در همان وقت قبور نواب اربعه حضرت مهدی را که در بغداد هستند زیارت کردیم. سر قبر کلینی رفتیم. من در آن مقاله نوشتم که صلیبی‌ها دستشان به بغداد نرسید، دو بیست سال جنگ کردند ولی بر عراق و بغداد استیلا پیدا نکردند. چهل سال هم هست که صهیونیستها دارند با مسلمین می‌جنگند هنوز به بغداد نرسیده‌اند ولی حالا به این وسیله انتقام می‌گیرند. یعنی به وسیله آمریکا تمامی آثار مسلمین را در هم می‌کوبند. نوشتیم این حمله، حمله مغول را به بغداد به خاطر می‌آورد که آمدند، بستند، کشتند، سوختند و رفتند. آمریکا هم از آسمان و دریا و صحرا حمله کرد. روزنامه‌ها نوشته بودند که صدام به گنبد حضرت علی و امام حسین و حضرت عباس علیهم السلام گلوله توپ زده است، صدام هم می‌خواهد به این وسیله حمایت سعودی و صهیونیسم و آمریکا را به سوی خود جلب کند که کاری که شما می‌خواستید انجام دهید من انجام می‌دهم، پس شما من را حمایت کنید. من خودم طبعاً آن کیفیت مبارزه سیاسی که مورد نظر شما است بر روحم غالب است، لکن در شرایطی باید خودمان را کنترل کنیم، تا «مجمع‌التقریب» از هدف اصلی منحرف نگردد.

**آقای دکتر کلیم صدیقی:** سیاست، سنت رسول الله صلی الله علیه و آله است.

**آقای دبیر کل:** اصلاً رسول اسلام (رسول السیاسة الالهیه) است و دین اسلام به خاطر دارا بودن بعد سیاسی، کاملترین دینها است زیرا ادیان قبلی جنبه‌های سیاسیشان ناقص بود. و اسلام آمد آن اساس را گذاشت یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله در عین پیغمبری رئیس سیاسی هم بود، جانشینهای آن حضرت هم باید این گونه باشند.

**آقای دکتر کلیم صدیقی:** هر چه به سیاست نزدیک‌تر شویم به امت پیامبر نزدیک‌تریم، امام

فرمودند سیاست ما عین دیانت ما و دیانت ما عین سیاست ماست.

**آقای دبیر کل:** این حرف مرحوم مدرس است که سیاست ما عین دیانت ما و دیانت ما عین سیاست ما است، امام فرمودند: من در جوانی می‌رفتم مجلس شورای ملی، وقتی مدرس وارد می‌شد، مجلس رسمیت پیدا می‌کرد. سخنرانی مدرس را امام خودش حاضر بوده و شنیده است. در این مقاله که ترجمه انگلیسی و عربی آن را برای شما خواهیم فرستاد من سابقه مکتبهای علمی تشیع و تسنن را شرح داده‌ام. اولاً تشیع به صورت رسمی امروزی در شهر کوفه و در زمان خلافت علی علیه السلام تبیین شد. بیشتر مکتبهای فقهی از عراق است، ابوحنیفه، احمد بن حنبل، شافعی در آنجا درس خوانده‌اند، مکتب اعتزال و مکاتب کلامی دیگر در عراق بوجود آمده، از بصره و کوفه شروع شده‌اند. قرائت‌های قرآن، تجوید قرآن اصلش از بغداد و کوفه است. علم نحو در کوفه و بصره تأسیس شده و سوابق زیادی دارد. و اصولاً فقه، اصول و کلام شیعه هم در زمان کلینی، شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی در بغداد شکل گرفته است و آمریکا دارد همه را می‌کوبد. الان شش امام از دوازده امام شیعه قبورشان در عراق است حضرت امیر و امام حسین علیهما السلام در نجف و کربلا و دو نفر در کاظمین و دو نفر در سامرا و خانه حضرت ولی عصر که خیلی مقدس است بین کل اهل عراق اعم از شیعه و سنی، در سامرا واقع است و شاهد زنده‌ای است بر تقریب شیعه و اهل سنت.

## امام خمینی و احیاء تفکر اسلامی

ان هذه أمتكم امة واحدة و أنا ربکم فاعبدون

عنوان سخنرانی من در برنامه کنفرانس، «امام خمینی و احیاء تفکر اسلامی» است، موضوعاتی که می‌خواهم عرض کنم در همین زمینه است و در پایان و هم در اثناء با مسأله وحدت اسلامی و مجمع التقرب ار تباط پیدا می‌کند.

در آغاز بحث از احیاء تفکر اسلامی که گاهی از طرف مصلحان و نویسندگان عصر اخیر به عنوان «احیاء تفکر دینی» مطرح شده و مورد بحث قرار گرفته است باید ببینیم اسلام در ابتدا چه بوده و چه شده که نیاز به تجدید و احیاء دارد. معنی احیاء این است که اسلام اولیه نابود شده یا مرده است و اصلاً مطرح نیست، ایا اسلام مثلاً چه بوده که امام احیاء کننده آن و به اصطلاح «مجدد» آن است؟ زیرا بعضی نقل کرده‌اند که در رأس هر قرنی برای اسلام مجددی پیدا می‌شود که انصافاً و بحق باید اعتراف کنیم به این که حضرت امام مجدد قرن، در پایان قرن چهاردهم و آغاز قرن پانزدهم هجری است.

در توضیح این که اسلام چه بوده و چه تغییری یافته که به احیاء و مجدد نیاز دارد عرض می‌کنم: معمولاً در محیط خانواده، مدرسه و حتی جامعه اسلامی، اسلام را برای ما تعریف کرده‌اند و گفته‌اند: اسلام اصولی دارد و فروعی، اصول دین پنج تا است: توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت که سه تای اول: توحید و نبوت و معاد بین همه مسلمین مشترک است، ولی عدل و امامت مخصوص شیعه است (که البته عدل از اصول فرقه معتزله سنی مذهب نیز هست). در فروع دین هم نماز، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر را ذکر می‌کنند.

اینها حق است و درست است اما به نظر من معرف چهره اسلام به آن صورتی که ظهور کرده نیست؛ اسلام، در چهره تأسیس یک امت و یک مکتب با مشخصات خاصی ظهور کرد و

اینک توضیح:

### اسلام در چهره امت و مکتب

کلمه «مکتب» در مصادر اسلامی به آن مفهومی که ما امروز به کار می‌بریم وجود ندارد، اما کلمه امت به همین مفهوم معمول امروز، در قرآن و روایات مکرر آمده و حتی مشخصات امت را هم بیان کرده‌اند.

من سعی می‌کنم در اینجا مشخصات امت و مشخصات مکتب را بگویم تا بعداً ببینیم که آیا امت و مکتب اسلامی از وضع اولیه خود تکان خورده و یا فراموش شده است و اگر فراموش شده چطور و چگونه که حالا نیاز به احیاء داشته و امام آن را احیاء کرده است:

### مشخصات امت

قرآن می‌گوید: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ<sup>۱</sup> شما بهترین امتی هستید که در جامعه بشری ظهور کرده است و اولین مشخصه شما این است که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان می‌آورید. به طور کلی آیات متعددی از قرآن صفات و مشخصات مؤمنین یا متقین یا ابرار را می‌شمارد که من در سالهای اول انقلاب آنها را به عنوان «آیات جامعه قرآن» در یک کلاس تدریس کردم و خود بحث قرآنی جالبی است.

مثلاً قرآن، در آغاز سوره بقره در وصف متقین می‌گوید: هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ، أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ<sup>۲</sup> در این آیات، ایمان به غیب، اقامه نماز، انفاق، ایمان به آنچه به رسول اکرم و آنچه پیش از او نازل شده و ایمان به سرای آخرت، از مشخصات متقین شمرده شده است.

در آغاز سوره مؤمنون در وصف مؤمنان آمده است: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (تا این که می‌گوید): وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ، أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ<sup>۳</sup> در این آیات، خشوع دائم در نماز، اعراض دائم از لغو، عمل زکات دادن، حفظ فرج از حرام، رعایت عهد و امانت و محافظت بر نمازها، از اوصاف مؤمنان رستگار و وارث «فردوس» معرفی شده است.

در آیه برّ، در وصف ابرار و نیکوکاران آمده است: لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تَوَلَّوْا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ<sup>۴</sup>

۲- بقره / ۲-۵

۴- بقره / ۱۷۷

۱- ال عمران / ۱۱۰

۳- مؤمنون / ۱-۱۰

در این آیه طولانی، ایمان به خدا و به روز جزا و ایمان به فرشتگان و کتب آسمانی و پیغمبران، انفاق مال با وجود دوست داشتن آن به خویشان، ایتم، مساکین، ابن سبیل، سائلان، و در راه آزادی بردگان، و همچنین اقامه نماز، دادن زکات، وفای به عهد، صبر در بدبختیها، و خسارتها، و در جنگ، از مشخصات مؤمنان راستین و پرهیزگاران بشمار آمده است.

در این قبیل آیات فراوان قرآن، اوصافی آمده است که هم عقیده است و هم عمل و هم اخلاق و صفات روحی و چیزهای دیگر است، این مجموعه را که در سراسر قرآن پراکنده است اگر حساب کنید اینها مجموعه مشخصات امتی است که اسلام آن را تأسیس کرده و می‌گوید این امت بهترین امتهای پدید آمده در تاریخ جهان است، نکته مهم در اینجا آن است که قرآن از تحقق و فعلیت این صفات در امت اسلام خیر می‌دهد که عملاً در زمان پیغمبر، مسلمانان و مؤمنان بطور کلی به آنها آراسته بوده‌اند. نه این که باید بعداً به آنها متصف شوند، خبر از فعلیت این صفات است در مسلمانها نه بیان وظیفه نسبت به آینده، هر چند طبعاً این وظیفه از این آیات به طور مؤکد استفاده می‌شود.

### مشخصات مکتب

مکتب، یعنی اصول و مبانی و پایه‌های اساسی دین، به نظر من آنچه را که به عنوان اصول و فروع دین به ما آموخته‌اند مبین مکتب است، بخشی از آنها مربوط به اعتقادات و ایدئولوژی اسلام است، بخشی مربوط به سلوک اخلاقی و عملی و تهذیب نفس است و بخشی هم مربوط به اعمال و عبادات از قبیل نماز، روزه، حج، جهاد و امثال اینهاست. در حقیقت، اصول و فروع دین مبین مکتب است اما اسلام فقط مکتب تأسیس نکرده بلکه بر اساس مکتب، امت پرورش داده و در عرصه جهانی، آن را به منصفه ظهور رسانده است.

ما نمی‌خواهیم در این زمینه وارد بحث بشویم که امت و امام، در لغت عرب از یک ریشه است و این دو به هم ارتباط دارند، اجمالاً امت یعنی جمعیتی که پیرو یک امام، یک پیشوا و دارای یک مکتب‌اند، امام و پیشوا به معنی عام که شامل پیغمبر هم می‌شود، و هم مبین مکتب و هم مؤسس و پیشوا و راهنمای امت است، و ادامه این بحث ما را از بحث خودمان باز می‌دارد. بنابراین، اگر جمعیتی دور هم جمع بشوند، اما مکتبی و امامی نداشته باشند آن جمعیت را نمی‌توان یک امت نامید.

در عصر ما کسانی از مسلمانها به تقلید از غربیها به فکر «ملیت» افتاده‌اند و می‌خواهند از راه تقویت حس ملیت و قومیت، به خیال خود وحدتی بین افراد یک مملکت بر اساس زبان و نژاد و آب و خاک یا به قول برخی (خاک و خون) به وجود آورند و نام آن را (ملت) می‌گذارند این عملی است درست نقطه مقابل اسلام.

این قبیل وحدتها و تعصبات قومی و حمیتهای ملی که بر اساس حس قومیت به وجود آمده همواره باعث اختلاف، رقابت و درگیری و برتری طلبی و تفاخر بوده و خواهد بود، اسلام بر خلاف

این امر، ملتها و قبائل و نژادها و قومیتها را با حفظ اصل آنها زیر پوشش یک امت و پیرو یک مکتب الهی و دارای مشخصات دینی و ایمانی و روحی درآورده و نام آن را به جای ملت، (امت) نهاده است. و تفاوت ره از (ملت) به معنی مصطلح که خواسته ملیگرایان است تا (امت) به معنی ای که گفته شد از زمین تا آسمان است و آثار مترتب بر آن دو بسیار متفاوت است.

تشکل امت اسلام بر اساس رنگ و نژاد و منطقه جغرافیایی و زمین و خون نیست بلکه بر اساس همین طرز تفکر و عمل و عقیده و اخلاق است که اشاره شد و اینها موهبت اسلام است به بشر. در این زمینه قرآن می‌گوید: یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لیتعارفوا ان اکرمکم عندالله أتقاکم<sup>۱</sup> این آیه، شعوب یعنی ملتها و قبائل را به رسمیت شناخته و آن را پذیرفته است، اما آنها را ملاک امتیاز و برتری و تفوق، قرار نداده بلکه صرفاً آنها را ملاک شناخت افراد و اقوام دانسته است، اما کرامت در نزد خدا با تقوی است و ارجمندترین مردم را با تقواترین آنها نزد خدا دانسته است.

پیداست با تقواترین مردم کسی است که مشخصات یاد شده در آیات بالا را بهتر در خود تحقق داده است.

هر شعب و قوم و ملتی حق دارد قومیت خود را حفظ کند و حتماً افتخارات ملی را که از همان تقوی ریشه گرفته باشد و جزء مکارم اخلاق و فضائل بوده باشد، ملاک امتیاز بداند ولی حق ندارد آنها را وسیله تفوق بر دیگران قرار دهد.

ما در طول تاریخ می‌بینیم جنگها غالباً از تعصبات قومی و قبیله‌ای و نژادی ناشی بوده است، مگر همین الان هم فجایع عجیب و بی‌سابقه‌ای که در عراق و منطقه رخ داده مایه‌اش همین فکر قومیت عربی و (ایدئولوژی حزب بعث) نیست؟ نزاع میان عربها و یهودیها هم ناشی از تعصب نژادی یهود است.

مسلماً شدت و تقویت تعصب قومی برای بشر مضر است و باید این حس را به پیروی از یک مکتب الهی (که کاملترین مکتبها مکتب اسلام) است تبدیل کنند تا روی سعادت را ببینند.

رسول اکرم فرمود: «لا فضل لعربی علی عجمی و لا لعجمی علی عربی و لا للابيض علی الاسود الا بالتقوی».

آیه ان هذه امة واحدة و انا ربکم فاعبدون که در آغاز بدان اشاره کردم می‌گوید: شما مسلمانها یک امت هستید و یک واحد با ایدئولوژی خاص، شما امت توحید بر اساس اعتقاد به رب واحد (به معنی جامع رب: خالق، سید، بزرگ، ولی امر، تربیت کننده و خلاصه همه کاره انسان) هستید. ایدئولوژی و زیر بنای این امت واحده توحید است، رفتار و خط مشی او عبادت رب است، عبادت به معنای وسیع کلمه شامل کلیه روابط بین بندگان با خداوند و نیز روابط میان خود بندگان با همدیگر،

روابطی که بر اساس توحید و در راه خدا باشد همه را شامل می‌شود، پس آیه اجمالاً مشخصات امت و مکتب هر دو را در بر دارد.

### مشخصات امت واحده اسلام

حالا که تا حدودی با مفهوم امت و مکتب اسلام آشنا شدیم، مشخصات کلی امت اسلام را که قبلاً واجد بوده و پیشرفتهای این امت ناشی از آن مشخصات بوده و بعداً از بین رفته، و اسلام منهای آن مشخصات باقی مانده و دیگر منشأ آن پیشرفتهای و ترقیات نیست، در اینجا به طور فشرده یاد می‌کنیم تا در بحث خود (امام و احیاء فکر اسلامی) از آنها استفاده کنیم:

**اول؛ وحدت:** از بارزترین مشخصات این امت وحدت است (ان هذه امتکم امة واحدة)، آیات بسیاری بر مسأله وحدت تأکید دارد، مسأله (اخوت) و برادری در قرآن رمز وحدت آمده است (انما المؤمنون اخوة)<sup>۱</sup> از میان روابطی که بین دو انسان وجود دارد، عاطفه برانگیزتر و صمیمی‌تر از رابطه اخوت، سراغ نداریم و قرآن رابطه بین مسلمانها را تا حد برادری دانسته است و باید میان مؤمنان چنین رابطه‌ای برقرار باشد.

مسأله اخوت اسلامی خود نیاز به بحث جداگانه دارد، خلاصه این که میزان اخوت اسلامی همان است که در زمان رسول خدا و هنگام نزول آیات وجود داشت، به تعبیر دیگر اخوت اسلامی بر وجود مسائلی (اعم از عقیده و عمل و اخلاق) قرار دارد که در عصر رسول خدا مطرح بود، مسائلی که در قلمرو علم کلام و فقه و سیر و سلوک اخلاقی و جز آن بعداً بتدریج پیدا شده و مایه تفرقه مسلمین و پیدایش مذاهب گردیده هرگز نمی‌تواند در وحدت و اخوت اسلامی نقش اصلی داشته باشد و ملاک برادری مسلمانان گردد.

البته این مسائل اختلافی غالباً ریشه علمی دارد و قابل بحث است و نمی‌شود همه را به طوری که پیروان (مکتب سلفی) می‌گویند طرد کرد. اما همه را هم نمی‌توانیم ملاک این اخوت بدانیم والا مسلمانها دسته دسته می‌شوند و شیرازه امت واحده و اخوت اسلامی از هم می‌پاشد. مثلاً اگر من بخواهم همه آنچه را به آن معتقد هستم و آن را جزء مذهب خود می‌دانم آن را ملاک برادری قرار دهم فقط شامل پیروان مذهب من خواهد شد و پیروان دیگر مذاهب اسلام از محدوده آن خارج می‌شوند، و آنها دیگر برادر من نیستند، بلکه افراد هر مذهبی برادر هم هستند، نه کل مؤمنین، در حالی که کل امت با هم برادرند (انما المؤمنون اخوة) مؤمنین شامل همه پیروان اسلام در محدوده مسائل مطروحه در عصر پیغمبر می‌شود و نه در محدوده مسائل مطروحه در زمانهای بعد.

این آیه، کسانی را برادر می‌داند که هنوز این مسأله برای آنها مطرح نشده بود، و همین امر باید همواره ملاک و میزان وحدت امت و اخوت اسلامی باشد، والا هر فرقه و دسته‌ای که فکر خاص و خط‌مشی مخصوص به خود دارند اگر بخواهند همه معتقدات خود را در این وحدت و اخوت



دخالت دهند، خود باعث افتراق و حتی تعدد امت است و قهراً امت واحده به امتهای متعدده تقسیم خواهد شد؛ زیرا هر فرقه‌ای خود رایک واحد می‌دانند در برابر واحدهای دیگر، و این افتراق است نه وحدت، بیگانگی است نه برادری. پس ملاک وحدت، مشترکات و مسلمات اسلام است نه مسائل اختلافی. مسلمانها اهل هر مذهب و فرقه‌ای که هستند باید بر آن مشترکات تأکید نمایند و آنها را میزان برادری خود بدانند، اما مسائل اختلافی در چهارچوب دلیل و برهان، مورد بحث قرار گیرد و این نوع اختلاف ممنوع نیست بلکه گاهی مطلوب است.

آنچه را قرآن، در برابر امر به اتحاد و برادری از آن نهی فرموده همانا افتراق و تنازع است نه مجرد اختلاف نظر، قرآن از برخورد آراء و اختلاف نظر منع نکرده است بلکه فرموده است: «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا»<sup>۱</sup> اختلاف نظر در مسائل علمی فراوان است و الزاماً به جار و جنجال و نزاع و افتراق نمی‌کشد، اما اگر باعث نزاع و دعوا و درگیری و کشتار گردد چنین اختلافی ممنوع است «ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم»<sup>۲</sup>.

پس یکی از مشخصات امت اسلامی که رسول آن را تأسیس کرد، اصل وحدت و برادری است و در هر شرایطی باید مسلمانها بکوشند این اصل، حفظ شود اختلافات جانبی و فرعی خود را بر این اصل حاکم نسازند و اصل وحدت را تحت الشعاع هیچ مسأله اختلافی قرار ندهند. سنت علی و ائمه اهل بیت علیهم السلام همین بوده است. طرح مسأله تقیه در اسلام و در مذهب شیعه عمدتاً برای حفظ وحدت امت بوده و معنی آن همین است و نه دست برداشتن از عقیده و از ترویج معتقدات حق و یا خودداری از بحث و استدلال درباره مسائل مذهبی. بحث و استدلال در این قبیل مسائل حق مسلم هر مذهبی است و چون همه طرفدار حق و جویای حق‌اند نباید دنبال شود تا حق روشن شود، اما چگونه؟

یک وقت انسان بحثی را دنبال می‌کند برای این که طرف را بگوید، حقیرش کند، از او انتقام بگیرد، نتیجه هر چه باشد و به هر کجا برسد، اولاً این طرز بحث اسلامی نیست و مصداق مجادله به احسن که قرآن می‌گوید: «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»<sup>۳</sup> نمی‌باشد. ثانیاً با حفظ امت واحده که از اصول اسلام است تضاد دارد.

اما بحث بیطرف منصفانه و محترمانه جهت کشف حقیقت در جو دوستی و برادری، و به صورت تبادل نظر و برخورد آراء و افکار عمومی، این قبیل بحث مطلوب و مصداق «مجادله بالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» است، و در اسلام نمونه‌های فراوان دارد، مخصوصاً علمای شیعه رضوان الله تعالی علیهم در این راه پیشگام و پیشقدم بوده‌اند و هنوز هم به این راه ادامه می‌دهند. کتاب «المراجعات» مرحوم سید شرف‌الدین عاملی یکی از آن قبیل مناظرات است.

۱- آل عمران / ۱۰۳.

۲- انفال / ۴۶.

۳- نحل / ۱۲۵.

صف‌آرایی باید در برابر دشمنان اسلام باشد نه در برابر دوستان مسلمان. بنابراین آیه شریفه «محمّد رسول الله و الذّین معَهُ اشدّاءُ علی الکفّارِ رُحماءُ بینهم»<sup>۱</sup> مسلمانها در بین خودشان باید رحیم باشند، مهربان باشند در حد اخوت و برادری، اما در برابر کفار باید دشمن و سخت باشند. مراد از کافر، دشمن مخالف دین است نه هر کس مذهب و دینش غیر از دین ماست اما عداوت و مبارزه‌ای با ما ندارد، که دوستی و احسان به آنها ممنوع نیست: «ولا ینهاکم الله عن الذّین لم یقاتلکم فی الدّین ولم یخرجکم من ديارکم ان تبرؤهم و تقسّطوا الیهم ان الله یحبّ الْمُقْسِطِین. انما ینهاکم الله عن الذّین قاتلکم فی الدّین و اخرجکم من ديارکم و ظاهروا علی اخراجکم ان تولّوهم و من یتولّهم فاولئک هم الظّالمون»<sup>۲</sup>.

بلی کسانی که علیه اسلام و مسلمین فعالیت دارند آنها اعداء و دشمنان اسلام هستند و باید با آنها مبارزه کرد و در قبال آنها صف کشید، و مسلمانها همه باید صف واحد و ید واحده علیه آنان باشند، این صف محبوب خداست «ان الله یحبّ الذّین یقاتلون فی سبیلِهِ صفاً کأنهم بُیان مرصّوص»<sup>۳</sup> کسانی که مانند سدّی پولادین در قبال کفار صف می‌کشند و با آنها می‌جنگند محبوب خدا هستند، آیا اگر مسلمین بخواهند چنین باشند لازمه‌اش این نیست که هر کس اختلاف عقیده با دیگری دارد آن را محور کل اسلام قرار ندهد به طوری که اگر ذره‌ای از آن کم شود اسلامیت طرف مقابل را زیر سؤال برد؟

لازمه این امر آن است که همه فرق اسلامی یکدیگر را کافر بدانند، متأسفانه در طول تاریخ اسلام، فرقه‌هایی حتی در داخل یک مذهب، همدیگر را کافر دانسته تا چه رسد به مذاهب مختلف، مسلمانها باید این رشد را پیدا کنند که خود محور نباشند بلکه (امت محور) باشند.

باز هم تکرار می‌کنم معنی این حرف این نیست که از اختلافات علمی و عقیدتی دست بردارند، و با هم بحث و مناظره نکنند، ابدأً، اصلاً بسیاری از پیشرفتهای علمی در اسلام مرهون همین برخورد عقاید و آراء است، مثلاً اگر مسأله (قدمت کلام الله) رامطرح نمی‌کردند این همه مباحث علمی پیرامون آن وجود نداشت، اگر مسأله امامت مطرح نبود این همه بحثهای مفید در قلمرو حکومت و نظام سیاسی اسلام را که امروز مورد استفاده ماست در دست نداشتیم، بلی بحث باید بشود، از بحث نباید ترسید، بخصوص مکتب اهل بیت که بحمدالله در فقه، در تفسیر، در کلام، و در معارف بسیار غنی است. ولی بحثها نباید به جایی برسد که اگر یک طرف مورد هجوم کفار قرار گرفت دیگری خود را مسؤول نداند و بگوید به من چه، آنها که با من مذهبی نیستند. این طرز فکر بهترین وسیله و برنده‌ترین حربه است برای از بین بردن اسلام و امت اسلامی.

درباره تخریب قبور ائمه اطهار توسط نیروهای بعثی در عراق، در پی اعلام عزای عمومی از طرف مقام معظم رهبری «مجمع‌التقرب» اعلامیه داد و ضمن تنفر از این حادثه اعلام کرد سکوت

کشورها و پیشوایان مسلمان در قبال این حادثه معنی دار است و هم سو است با محافل بی‌المللی و استکبار جهانی. یعنی چه؟ یک بار امام حسین را کشتند، سکوت کردند، الان هم که قبرش را خراب می‌کنند باز هم سکوت می‌کنند. در حالی که مسأله عاشورا و امام حسین به یک فرقه اختصاص ندارد و یک مسأله اسلامی است، هر کس به اسلام و رسول اکرم تعهد دارد باید راجع به این فاجعه فریاد بکشد. امام حسین در نظر همه مقدس است و این سکوتها یک غفلت و یک گناه شمرده می‌شود، اگر وحدت اسلامی به معنی واقعی موجود می‌بود نه این سکوت و نه به طور کلی چنین حادثه‌ای اتفاق می‌افتاد، و این که اتفاق افتاد دلیل است که اصل وحدت اسلامی فراموش شده است.

من می‌خواهم بگویم امام راحل رضوان‌الله علیه به همه این مسائل که گفته شد نظر داشت و وحدت را در عمل پیاده می‌کرد و نه فقط در گفتار.

**دوم؛ جهاد با اعداء:** از مشخصات امت اسلامی همان طور که در آیه «وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» آمده جهاد و قتال با دشمنان است و قبلاً طی مسأله وحدت اسلامی از آن بحث شد اما باید اعتراف کنیم که این خود یک اصل مستقل است. در این مورد دو نکته را بر مطالب گذشته اضافه می‌کنم:

اول: این آیه (اشدء علی الکفار) را بر (رحماء بینهم) مقدم داشته است، در اینجا چهره اسلام این گونه ترسیم شده که مسلمانها در قبال دشمنان اسلام در صف واحد هستند و با آنها خشن برخورد می‌کنند، چهره اسلام نسبت به دشمنان خدا این است، از اول چنین بوده و باید همواره چنین باشد، غضب آنان نسبت به دشمنان دین بیشتر به چشم می‌خورد از دوستی میان خودشان! این آیه میزان ارتباط با دیگران را، این دو چهره، یعنی چهره غضب به دشمنان و چهره رحمت به دوستان معرفی می‌نماید.

دوم: در آیه «ان الله یحبّ الذین یقاتلون فی سبیلہ صفاً کأنهم بُنیان مَرصُوص» نسبت به مقاتلان فی سبیل الله اولاً قید شده که همه در یک صف باشند، صف، رمز وحدت و هماهنگی و نظم و انضباط است. ثانیاً باید صف بسیار مستحکم و غیر قابل نفوذ و مانند ساختمان پولادین شکست‌ناپذیر باشد، و این تشبیه بلیغ اشاره به حفظ وحدت در جنگ از لحاظ تاکتیک نظامی و فرماندهی است در همه حال، مقاومت و خودداری از فرار به طور مطلق تا پای جان. ثالثاً، با تأکید بسیار می‌گوید خدا دوست دارد مقاتلان راه خود را، شما در سراسر قرآن بگردید هیچ جا نمی‌گوید خداوند کسانی را که نماز می‌خوانند دوست دارد، کسانی را که زکات می‌دهند، به حج می‌روند یا عبادت دیگر را انجام می‌دهند دوست دارد، این موهبت عظیم الهی خاص مقاتلان در راه خداست. قرآن با این تعبیر، نهایت تشویق و در عین حال تحریک عاطفه و احساس را نسبت به این گروه روا داشته است، اگر کسی نماز خوانده، زکات داده، حج رفته وظیفه‌اش بوده، ولی جانفشانی در راه خدا بیش از انجام یک وظیفه است، این امر ناشی از عشق و محبت نسبت به خداست (این کار کار

عشق است) در برابر این عشق، خدا هم به آنها عشق می‌ورزد، دوستی طرفینی است «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ»<sup>۱</sup> چنین کسانی بیش از حدّ وظیفه کار کرده‌اند، در برابر انجام وظیفه بهشت می‌دهند ولی در برابر عشق، بهشت کافی نیست، عشق لازم است. پس قرآن روی مسأله جهاد در راه خدا بسیار حساس است.

نکته‌هایی که در مورد دو آیه بالا گفتیم تقریباً در یک آیه جمع شده است: «يا ايها الذين آمنوا من يردّ منكم عن دينه فسوف يأت الله بقوم يحبهم ويحبونه أذلة على المؤمنين أعزة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء والله واسع عليم»<sup>۲</sup>.

### سوم؛ امر به معروف و نهی از منکر:

همان طور که گفته شد قرآن، علت این که این امت بهترین امتهاست، مشخصه امر به معروف و نهی از منکر را ذکر می‌کند: «کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر»<sup>۳</sup>. این مشخصه، مشعر بر آن است که اصلاً این امت یک رسالت دارد، رسالت این امت آن است که هر چه خوب و معروف است مردم را به آن دعوت می‌کند، در حد امر و فرمان و نه موعظه و توصیه، و هر چه منکر و بد است دیگران را از آن نهی می‌کند. بدیهی است چنین امتی با تمام افرادش دائماً در حال مبارزه با بدیها و نشر و گسترش خوبیهاست. چنین امتی حتماً خودش آراسته به معروف و مبراً از منکر است و گرنه چطور می‌تواند به دیگران امر و نهی بکند.

آیا در حال حاضر، مسلمانهای عصر ما چنین هستند؟ آیا می‌توان این صفت را وصف بارز و آشکار و منحصر به فرد وضعیت کنونی این امت قرار داد؟ فکر نمی‌کنم. پس این مشخصه امت اسلام هم فراموش شده است. به این نکته باید توجه کرد که این آیه این خصلت را وصف کلّ امت می‌داند ولی خداوند امت را مورد لطف قرار داده و در چند آیه قبل از آن تنها جماعتی از آنها را به این امر مکلف کرده است: «ولتكن منكم امة يدعون إلى الخير ويأمرون بالمعروف و ينهون عن المنکر اولئك هم المفلحون»<sup>۴</sup>.

نکته دیگر این که این آیات با آیات وحدت و اخوت اسلامی در سوره مائده با هم و داخل در هم ذکر شده است از آیه (واعتصموا بحبل الله جميعاً) آغاز و به آیه (کنتم خیر امة اخرجت للناس) ختم می‌شود که قهراً ارتباط میان مشخصات امت واحده یعنی وحدت، اخوت، امر به معروف و نهی از منکر را می‌رساند.

این نکته را هم اضافه می‌کنم که امر به معروف و نهی از منکر به معنی عام شامل جهاد هم می‌شود، بعضی از فقها بحث جهاد را در کتاب امر به معروف و نهی از منکر ذکر کرده‌اند، یعنی جهاد بخشی از امر به معروف و نهی از منکر است. در آنجا می‌نویسند: نهی از منکر مراحلی دارد: اولین

۱- مائده / ۵۴

۲- مائده / ۵۴

۳- مائده / ۱۰

۴- ال عمران / ۱۰۴

مرحله این است که قلباً با منکر مبارزه کند و در دل از منکر بدش بیاید، بعداً با زبان و بعداً با دست، مرحله آخر، همان جهاد مصطلح است.

اما گاهی به عکس، امر به معروف را دنباله بحث جهاد مطرح می‌کنند چون جهاد نیز به معنی عام یعنی مبارزه و تلاش در راه حق علیه باطل، مراحل دارد: یک وقت با زبان و گاهی با دست و شمشیر و اسلحه صورت می‌گیرد، گاهی هم فقط با فکر و اندیشه با باطل مبارزه می‌کند.

تداخل این مباحث در کتب فقهیه نیز رابطه اکید میان مشخصات امت واحده را بخصوص در مورد جهاد و امر به معروف و مسأله دعوت به خیر که ذیلاً مطرح می‌شود می‌رساند.

**چهارم؛ امت خیر:** امت اسلام، خیر امت و امت خیر است، طبیعی است که خیر امت به خیر دعوت کند. در این زمینه یعنی در مسأله خیر و در برابر آن شر، آیات بسیاری در قرآن آمده است از جمله همین آیه «ولکن منکم امة یدعون الی الخیر». این آیه جامعه اسلامی را موظف می‌کند که حتماً باید در بین شما جمعیتی با هدف و پیرو مکتب و امام باشد و همواره مردم را به خیر دعوت، و امر به معروف و نهی از منکر کند.

فرق بین خیر و معروف آن است که خیر در برابر شر است و معروف در برابر منکر. خیر و شر در رابطه با سود و زیان انسانهاست، اما معروف و منکر در رابطه با خوبیها و بدیها و حسن و قبح است، چه بسا چیزی نکو است اما به خیر و شر کسی ربط ندارد اما بسیاری از معروفها که سودی نسبت به دیگران در بر دارد خیر است. پس نسبت بین خیر و معروف و همچنین بین شر و منکر می‌تواند به اصطلاح، عموم و خصوص مطلق باشد. این بحث نیاز به کنجکاوی و تحقیق بسیار بخصوص در آیات شریفه قرآن و ملاحظه همه آیات خیر و شر و معروف و منکر دارد. و به هر حال آیه یاد شده رابطه مستقیم میان دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر را در بر دارد.

**پنجم؛ مسؤولیت متقابل:** مسؤولیت متقابل میان افراد امت اسلام یکی دیگر از مشخصات امت اسلام است، رسول اکرم فرمود: «کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتة»، دیگر بهتر از این برای بیان مسؤولیت متقابل چه بفرماید، همه شما راعی و ناظر و مراقب بر جامعه اسلامی هستید و همه جامعه نسبت به هر شخص رعیت است، یعنی مورد رسیدگی و مراقبت و همه نسبت به این رعیت مسؤول هستند. کسی که در دورترین نقطه جهان اسلام و خارج از جهان اسلام در کشورهای دیگر زندگی می‌کند مسؤول کل جامعه اسلامی است.

معنی مسؤولیت آن است که اگر خسارتی، زبانی، صدمه‌ای به یک فرد جامعه اسلامی برسد همه افراد نسبت به آن مسؤولیت دارند که چرا چنین خسارتی رخ داده و آنها نتوانسته‌اند از آن پیشگیری کنند و حالا که رخ داده موظف‌اند در رفع آن بکوشند، و تا رفع نشده همه مسؤول هستند و خداوند می‌تواند آنها را مؤاخذه نماید. این همان واجب کفایی است که اصولیین می‌گویند تا انجام نگرفته بر همه واجب است و اگر یک نفر آن را انجام داد از گردن بقیه ساقط است، و اگر اصلاً انجام نگیرد همه

مؤاخذ و گنهکارند.

بنابر این سخن، همه ما در هر آن، هزاران مسؤولیت بر دوش و بر ذمه داریم که ابداً توجه نداریم، اگر در غرب و شرق عالم به یکی از افراد امت یا یک ملتِ مسلمان صدمه‌ای بخورد همه مسؤولیت آن را باید بپذیرند.

در حدیث معروف دیگر رسول اکرم فرمود: «مَنْ أَصْبَحَ وَلَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»: هر کس شب را به صبح آورد و سر از خواب بر دارد در حالی که به امور مسلمانها اهتمام نداشته باشد مسلمان نیست. در استحکام و تصلب این کلام دقت کنید، کسی به مجرد سر از خواب برداشتن و بیدار شدن باید به امور مسلمین (یعنی همه امور و همه مسلمین استثنا ندارد) اهتمام داشته باشد اهتمام یعنی همت بگمارد و تمام توان خود را برای حلّ امور مسلمین به کار برد و یا امور مسلمین بر دلش همی و بر دوشش باری سنگین باشد تا آن هم را از دل بزاید و آن بار را بر زمین نهد، ما چه فکر می‌کنیم و کی به این حدیث عمل کرده‌ایم؟

معمولاً وقتی سخن از قضاء حوائج مسلمین و اهتمام به امور مسلمین مطرح می‌شود چنین به ذهن می‌آید که انسان باید همواره به فکر برادران ایمانیش باشد، قرض آنها را ادا کند، مرضش را مداوا و گرسنگی اش را برطرف نماید، البته این یکی از مصادیق اهتمام به امور مسلمین است، اما امور مسلمین که به اهل یک شهر، یک محله و یک بازار محدود نمی‌شود، کل جهان اسلام را در بر می‌گیرد.

در این چند سال اخیر چه تحولاتی در کشورهای اسلامی یا کشورهایی که اقلیتی از مسلمین در آنجا هستند اتفاق افتاد و کسی خبردار نشد. کتابی را در باره (تانزانیا) از استاد محمود شاکر که راجع به هر یک از کشورهای اسلامی یک کتاب کوچک نوشته دیدم که نوشته بود حکومت اسلامی در این کشور از بین رفت و حکومت غیر اسلامی سرکار آمد و هیچ کس از مسلمانها آگاه نشد.

در حدیث دیگر فرمود: «مَنْ سَمِعَ مُسْلِمًا يَقُولُ يَا لَلْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»: کسی که بشنود مردی را بگوید ای مسلمانها به دادم برسید و به او جواب ندهد چنین کسی مسلمان نیست. این سخنان و تعبیرات مختلف برای آن است که پیامبر می‌خواهد یک امت واحد هماهنگ و پیوسته و دارای حس مسؤولیت متقابل درست کند. چنین امتی مگر می‌تواند در هر مسأله جزئی که بینشان مورد اختلاف نظر واقع می‌شود آن را پیراهن عثمان کنند و داد و فریاد برآورند و بر اثر آن اختلاف نظر، فرقه فرقه شوند.

پس باید اعتراف کنیم مسأله اهتمام به امور مسلمین و مسؤولیت متقابل، به آن طور که رسول اکرم فرموده است از یاد رفته است.

**ششم؛ فکر اصلاح:** در مورد فکر اصلاح و جلوگیری از فساد و افساد قرآن می‌گوید: «وَالَّذِينَ

يُمْسِكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ<sup>۱</sup>: آنان که محکم به کتاب متمسک می‌شوند و نماز را بپا می‌دارند همانا ما پاداش مصلحان راضی‌نمی‌کنیم. یادم هست در سی سال قبل هنگام رحلت آیه‌الله بروجردی در مشهد مقدس به مناسبت درگذشت ایشان در چند جلسه راجع به آن مرد بزرگ و خاطراتی که از او داشتم صحبت کردم، اتفاقاً درباره شهید مطهری نیز در دانشگاه مشهد سخن گفتم و در هر دو جا همین آیه را درباره آن دو مرد بزرگ عنوان سخن خودم قرار دادم. جمله (يُمْسِكُونَ بِالْكِتَابِ) از باب تفعیل یعنی بشدت به کتاب خدای چسبند و سخت به حقایق قرآن ملتزم هستند.

اقامه نماز هم که در زیارتنامه‌ها می‌خوانیم یعنی نماز را در جامعه زنده کردن، مفاهیم نماز را تحقق بخشیدن، چنین کسانی مصلح هستند ملاحظه نمایید میان تمسک به قرآن و اقامه نماز با مفهوم اصلاح، رابطه هست و در پناه این دو امر اصلاح محقق می‌شود. مسأله صلاح و فساد و مفسدین و مصلحین از نظر قرآن خود موضوع سخنرانی مستقلی است، مرحوم شهید مطهری در کتاب (نهضت‌های صد ساله اخیر کشورهای اسلامی) بحث خوبی را مطرح فرموده می‌گوید:

اگر مفاهیم زوج قرآن را مورد دقت قرار دهیم مانند کفر و ایمان، اصلاح و افساد، مؤمنین و کافرین، اولیاءالله و اولیاءالشیطان، حزب‌الله و حزب‌الشیطان، متقین و فاسقین، خیر و شر و از این قبیل مفاهیم زوج و مقابل هم، حقایق مهمی برای ما بخصوص راجع به ماهیت این مفاهیم به دست می‌آید.

قرآن عنایت دارد این مفاهیم را در برابر هم قرار دهد مخصوصاً در سوره محمد ﷺ تقریباً همه آیات از این قبیل است، در آیه‌الکرسی می‌گوید: **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ**، معنی این قبیل آیات آن است که امت اسلام حزب‌الله‌اند نه حزب شیطان، ولی این امت خداست نه طاغوت، خدا آنها را دائماً از ظلمات به نور هدایت می‌کند و نه از نور به ظلمات.

به هر حال باز خصوصیات امت واحده اسلام آن است که آنان مصلح هستند نه مفسد، آیا این مسؤولیت با معنی وسیع خودش در جامعه اسلامی باقی مانده و یا فراموش شده است؟

**هفتم؛ غیرت اسلامی:** غیرت غیر از تعصب است، تعصب حساسیت نامعقول و یا نامشروع است اما غیرت عبارت است از یک نوع حساسیت معقول و مشروع، حال اگر قبول کنیم که تعصب مطلق، مذموم باشد، اما باید بپذیریم که غیرت مسلماً ممدوح و قابل قبول و در بسیاری از موارد از جمله در مورد حفظ ناموس، حفظ مال، حفظ وطن و از همه مهمتر حفظ حقوق مسلمین و به طور کلی حفظ حریم دین اسلام، لازم است، کسانی که نسبت به مصالح مسلمین بی‌درد و بی‌تفاوت

هستند و حساسیتی از خود نشان نمی دهند مسلمان درستی نیستند.

در مشهد آقایی بود که متجاوز از ۹۰ سال عمر کرده و دارای مریدان فراوانی ولی در مسائل جهان اسلام و حوادث سیاسی بکلی بی طرف و خاموش بود، راجع به یک مسأله مهمی عده‌ای دور هم برای صحبت درباره آن گرد آمده بودند یکی از مریدان آن آقا که در آنجا حاضر بود گفت قربان آقای خودم بروم که این حرفها اصلاً سرش نمی شود.

آقای دیگری در حوادث سیاسی می گفت: (هر که خر باشد ما پالان او هستیم) بسیار خوب، پس این سیل هجوم استعمار فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را چه کسی باید به فکر جلوگیری از آنها باشد، اصلاً اگر از این مسائل سر در نمی آورند پس از وجود انواع استعمار هم بی خبر خواهند بود.

امیرالمؤمنین علیه اسلام در مورد خلخالی که سپاه شاه در شهر انبار از پای دختری یهودی اهل ذمه در آورده بودند فرمود: «لَو أَن امْرَأً مُسْلِمًا مَاتَ عَلَي هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا بَلْ كَانَ بِهِ حَقِيقًا»: اگر مسلمانی از غصه این حادثه بمیرد شایسته است و نمی توان او را ملامت کرد. این سخن درباره ستم به زن یهودی است که در پناه اسلام است چه برسد به آسیب رسیدن از طرف کفار به مصالح مسلمین که هر آن در حال انجام است.

چطور است که مسلمانها را در شرق و غرب عالم در کشمیر، در فلسطین، در هند، در آفریقا قتل عام می کنند و ما هیچ عکس العملی از خود نشان نمی دهیم و اصلاً اغلب مسلمانها از این حوادث دردناک خبر نمی شوند، آیا امت واحده اسلام که پیغمبر فرمود: «الاسلام یعلو و لایعلی علیه» همین است؟ پس بگویند اسلام منحصر است به یک سلسله اعتقادات و اعمال تقلیدی که به عنوان اصول و فروع دین به ما گفته اند و دیگر هیچ.

معنی این سخن آن است که مشخصات و امتیازات اسلام ناب محمدی که روح اسلام و منشأ حیات جامعه اسلامی است فراموش شده بود و اسلام زنده مرده بود، از حکومت اسلام خبری نبود حکومت را اول از مسیر خود منحرف کردند، بعداً هم بکلی آن را از بین بردند، از فکر اصلاحی اهتمام به امور مسلمین، مسؤولیت متقابل، امر به معروف و نهی از منکر، وحدت و اخوت اسلامی چیزی به جای نمانده بود.

### نقش امام خمینی در احیاء اسلام

حال بر می گردیم ببینیم امام در این زمینه‌ها چه نقشی داشته است، در مورد حکومت اسلامی که به دست طاغوتها و نوکران اجانب افتاده بود و هنوز هم در سایر نقاط به حال خود باقی است فریاد زد، طراحی کرد تا سرانجام با مرارات زیاد و دادن شهدای فراوان، آن را بازپس گرفت، به خاطر دارم در یک سخنرانی با نهایت حسرت فرمود: «اسلحه را از دست انبیاء و اوصیاء و دینداران گرفتند، تا وقتی قدرت در دست آنهاست ما در مقابل آنها چه می توانیم بکنیم؟»

امام، برای استقرار حکومت الهی مسأله فراموش شده ولایت فقیه را مطرح فرمود قبلاً هم کسانی



از فقها همین عقیده را ابراز می‌کردند، مرحوم ملا احمد نراقی در کتاب «عوائد» این مسأله را بتفصیل مورد بحث قرار داده و ولایت مطلقه فقیه را ثابت کرده است، و من در ایام طلبگی در مشهد مقدس آن بحث را در درس یکی از اساتید بنام حاج شیخ هاشم قزوینی فرا گرفتم. آن استاد خود مردی با تقوی و شجاع و انقلابی و معتقد به ولایت فقیه بود ولی زمانه به او اجازه اظهار نظر در جامعه نداد، ولی مضامین روایات ولایت فقیه را در پایان بحث ردیف کرد و گفت دیگر چه بگویند از این بهتر؟! یکی از حساسترین نقشه‌های استعمار همین بود که فکر تشکیل حکومت اسلامی زیر نظر ولایت فقیه را از دل‌های مسلمین بیرون کردند و کاملاً مواظب بودند که مبدا یک روحانی مجتهد و با تقوی در کارهای سیاسی دخالت کند، و کنترل امر سیاست را به دست بگیرد. امام ولایت فقیه را در قم مطرح کرد، در ایام تبعید به نجف آن را در حوزه نجف تعلیم داد و این مسأله را عربان و برهنه مورد بحث قرار داد و رساله (ولایت فقیه) محصول آن درس است.

یادم می‌آید در آن رساله نوشته‌اند: در زندان تهران، پاکروان رئیس سازمان امنیت وقت، پیش من آمد و گفت: آقا حکومت و سیاست کار کثیفی است، شأن شما بالاتر از این است که خود را به این کار پست که همه‌اش آدمکشی است آلوده کنید، این را بگذارید برای ما، من گفتم: سیاست به معنایی که شما می‌گویید همان‌طور است که گفتید کار شماسست، اما سیاستی را که اسلام گفته یک وظیفه مقدس است و کار ماست.

من عرض می‌کنم در خصوص ولایت فقیه و حکومت اسلامی نظر امام با دیگران فرق اساسی دارد، دیگران می‌گفتند: فقیه ولایت دارد و می‌تواند که حکومت تأسیس کند، این حق را دارد، اما نمی‌گفتند بر فقیه لازم و واجب است این کار بکند. امام عقیده‌اش این بود که اگر این کار جایز است پس واجب است. این حکم از آن نوع احکامی نیست که فقط جایز باشد و دیگر هیچ، خیر، واجب است هر فقیه‌ی که امکان دارد که حکومت اسلامی را قبضه کند باید اقدام کند مقدمات کار را فراهم نماید تا به هدف برسد.

کید همه اصلاحات در جامعه اسلامی همین است، و منشأ کل خرابی‌ها هم این است که حکومت از محور خودش خارج شده است، در آغاز، ولایت امام معصوم نادیده گرفته شد و بعداً تا عصر حاضر ولایت حاضر ولایت فقیه جامع الشرایط.

امام، ولایت فقیه را مطرح کرد و پای آن ایستاد، در برابر توطئه‌هایی که طاغوت‌های داخل و خارج و برخی از روحانی‌نماها و مقدسین پیش می‌آوردند ایستاد تا این که این فکر اوج گرفت، نضج یافت و بحمدالله موفق شد.

امام، در حوزه‌های علمیه ایران و بعداً در نجف حدود سی سال و بلکه بیش از سی سال که درس خارج شروع کرد موفق شد نسلی از فضلا و مجتهدین و مدرسین را با این فکر تربیت کند که مفهوم امت واحده اسلام را درک کنند. اسلام را به عنوان یک مکتب، وظیفه مسلمین در برابر کل مسلمانان

جهان، وظیفه تشکیل حکومت اسلامی، وظیفه اهتمام به امور مسلمین، فکر اصلاح و احساس مسئولیت متقابل، و از همه بالاتر غیرت اسلامی و این قبیل مطالب را کاملاً بفهمند و خود را برای انجام این وظایف مهم آماده بسازند.

شاید هزار طلبه فاضل را که هر کدام بعداً مسئولیت مهمی را به دوش گرفتند و در حوزه‌ها مدرسی عالیقدر شدند تربیت کرد. وی نخست در مسجد محمدیه قم در اول کوچه حرم با دوازده نفر درس خارج خود را آغاز کرد که مرحوم شهید مطهری از آن جمله بود من هم در آن درس حاضر می‌شدم، دوره بعد شاگردان او به حدود دویست نفر رسیدند، دوره‌های بعد از پانصد نفر تجاوز کردند به طوری که در این اواخر در مسجد سلماسی قم دیگر جای نشستن نبود، بعد هم به نجف منتقل شد و در آنجا هم عده‌ای را با این طرز تفکر آشنا فرمود.

حال اگر این توفیق حاصل نمی‌گردید و این خیل از فضلا را تربیت نکرده بود کسی نبود که اسلام ناب محمدی را برای مردم تبیین کند، مردم را از خواب غفلت بیدار نماید و امتیازات فراموش شده اسلام ناب را به یادشان بیاورد. پس امام از راهش وارد شد و پی برده بود که نخست باید این نسل جدید با فکر مسلح تربیت شوند بعداً قیام کند. نسل قبل، این فکر را نداشتند، آنها آدمهای خوبی اما هم‌رنگ مردم نبودند، عامل به وظیفه بودند ولی وظیفه‌شناس نبودند، فکر نمی‌کردند که این قدرت را می‌شود از دست طاغوتها در بیاورند، از دست استعمار انگلیس و آمریکا بگیرند و در قبال آن قدرتهای اهریمنی بایستند. یا به مردم حالی کنند که اسلام چیز دیگری بجز آن عادات و رسوم ظاهری است، شکر خدا را که این نسل تربیت شدند و پستها را قبضه کردند: از مقام معظم رهبری و ریاست محترم جمهور گرفته تا ائمه جمعه و سرپرست ارگانهای انقلابی و بسیاری از وکلای مجلس شورای اسلامی و خبرگان و دیگر مسئولین محترم از همان نسل هستند.

من یادم می‌آید اساتید، پدران، پیشکسوتان ما اصلاً این فکر را نداشتند، می‌گفتند: آخوند اصلاً نباید به فکر سیاست باشد، بعضیها هم که کمی روشن بودند می‌گفتند اگر بشود حکومت را قبضه کنیم خوب است ولی نمی‌شود، آب در هاون کوفتن است، خودتان را به خطر نیندازید.

امام، پس از این که توفیق پیدا کرد و حکوت اسلامی را به کمک همان شاگردان مخلص، سرپا کرد، برای بقای آن چند کار اساسی دیگر را انجام داد:

اول، نماز عبادی سیاسی جمعه را که اصلاً از یاد رفته و اگر هم در گوشه و کنار شهرها اقامه می‌شد بی‌محتوا بود، آن را پُر محتوا کرد، در شهر ما مشهد نماز جمعه‌ای خوانده می‌شد که خطبه‌ها از توصیه به عبادت و زهد تجاوز نمی‌کرد و ابداً به هدفی که نماز جمعه برای آن تشریح گردیده کاری نداشت. یادم می‌آید حضرت آیه الله خامنه‌ای در ایام پیش از انقلاب گفتند: در یک شهری تبعید بودم یک روز رفته نماز جمعه به آقای امام جمعه گفتم شما نماز جمعه را بکلی تحریف کردی، نمازی بی‌خاصیت و بی‌فایده خواندی، یک کلمه پاسخ نداد. الان در جهان اسلام نماز جمعه‌ای با این محتوا

که ما در ایران داریم خوانده نمی‌شود، نماز جمعه دانشگاه تهران از لحاظ کمیت و کیفیت در جهان اسلام منحصر به فرد است و نظیر ندارد.

دوم، حج ابراهیمی را که از یادها رفته بود دوباره خاطره آن را تجدید کرد، امام معتقد بود حج جای بیداری مسلمانها، جای برائت از شیطان و مشرکین و دشمنان اسلام است، چطور می‌شود آدم برود حج و برگردد هیچ به فکر اسلام نباشد، به فکر نقشه‌های استعمار نباشد، فکر نکند پول حاصل از فروش این دریای نفتی که زیر این بیابان است به کیسه کی می‌رود، دیگران دارند آن را می‌خورند، آمریکا، اسرائیل با واسطه و بلاواسطه از نفت آن سرزمین و سایر سرزمینهای نفت خیز منطقه و جهان اسلام دارند تغذیه می‌کنند، و به تعبیر بهتر دارند زندگی می‌کنند، و ما از آن بی‌خبریم، این خدمتی بود که امام به حج کرد و آن را با محتوا نمود، که البته باید روی آن کار کرد تا این فکر به همه مسلمین سرایت نماید و این جمعیت یک میلیون نفری یا بیشتر با همین اندیشه به حج بروند و برگردند، آن گاه دیگر استعمار نمی‌تواند منافع آنها را بچاپد و به یغما ببرد.

سوم، مسأله استقلال در همه ابعادش، استقلال سیاسی، استقلال فرهنگی، استقلال اقتصادی را مطرح کرد، چقدر امام راجع به دانشگاه صحبت کرده باشد، راجع به خودکفایی، راجع به استقلال سیاسی، این سخن را همه جا از قول امام نوشته‌اند: «عمده مقصد ما مکتب ماست».

مکتب ما عبارت از اسلام ناب است و استقلال در همه ابعادش، وی عقیده داشت وقتی دانشگاه دانشگاه می‌شود که فکرش تحت تأثیر دیگران نباشد، دیگران افکار استادان و دانشجویان را نخرند و آنها را استثمار نمایند.

متأسفانه دانشگاههای ما از روز نخست زیر سیطره استعمار تأسیس گردید و تنها حوزه‌های علمیه قدیم بود که جوشیده از اسلام و از خود مسلمین بود و وارداتی نبود، ولی البته روح سستی و بی‌حالی و عدم تحرک بر آنها حاکم بود. اما دانشگاهها از اول با برنامه‌های استعماری پدید آمد، سعی می‌کردند یک نفر پیدا نشود که مخترع و مکتشف شود، اگر هم پیدا می‌شدند آنها را جلب می‌کردند، این چه جور دانشگاهی است که فقط خادم و پادو دیگران باشد.

امام، به مسأله استقلال فرهنگی بسیار اهمیت داد، مطرح کردن مسأله همکاری حوزه و دانشگاه نیز در همین رابطه بود تا از این راه دانشگاهها اصالت اسلامی را از حوزه‌ها کسب نمایند، و نیز حوزه‌ها با افکار جدید آشنا شوند و از آن سستی و بی‌حالی و بی‌تفاوتی که بر آن حاکم بود بیرون بیایند و بحمدالله تا حدودی این همکاری عملی شد.

### استقلال اقتصادی

در باره استقلال اقتصادی امام چقدر صحبت کرده باشد خوب است، مسأله خودکفایی را در همین رابطه مطرح فرمود، وی می‌فرمود: دیگران به ما حالی کردند که شما عرضه ندارید کاری بکنید، حالا ما باید ثابت کنیم که عرضه داریم. همین دیشب صحبت بود که بحمدالله مهندسین عالیقدر

شرکت نفت ما قادر شدند در مدت خیلی کمی چند تا چاه نفت کویت را که عراق منفجر کرده بود مهار و آنها را خاموش کنند. این کاری بود که در دنیا منحصر به چند نفر بود، آنها پول گزافی برای این کار می گرفتند و حالا ما داریم خودمان این کار را انجام می دهیم، معلوم شد ما هم مثل دیگران بشریم، آدم هستیم اگر به ما مجال بدهند می توانیم گلیم خود را از آب بیرون بکشیم و هم گلیم دیگران را. امام راحل، با تیزبینی خاص خود، استقلال فرهنگی و استقلال اقتصادی را با هم مطرح می کرد و هر دو را با هم مورد تأکید قرار می داد.

اما، استقلال سیاسی: اصلاً قبضه کردن حکومت برای تأمین استقلال سیاسی بود، مگر می شود حکومت یک کشور دست کسانی باشد که تفکر غربی و استعماری دارند، مع ذلک آن کشور یک کشور اسلامی مستقل باشد. من یادم هست در دوران مرحوم آیه الله بروجردی که مسأله مبارزه با فرقه ضالّه بهائیت مطرح شده بود و در رادیو این مبارزه شروع گردید، بعد هم دولت از آن منصرف شد و دیگر ادامه نداد، در مشهد یکی از علمای بزرگ که طرز فکر خاصی داشت و با دولت وقت هماهنگ بود به من که از قم برگشته بودم گفت: این سر و صداها چی بود که در قم بلند کردند و به ضرر تمام شد؟ گفتم: این کار راقامات خودشان اجازه دادند و شروع شد، اما در بین یک مرتبه جولایش را گرفتند، گفتم: آنها چرا این کار را کردند، گفت: خارجیهها فشار آورده اند. گفتم: بسیار خوب، همین را صریحاً بگویند: ما تا اینجا آمدیم حالا دیگر آمریکا نمی گذارد کار را ادامه بدهیم، گفت: آخر دولت نمی خواهد بگوید که ما مستقل نیستیم، بلی آن آیه الله آشنا با سیاست گفت: دولت نمی خواهد اظهار عدم استقلال حکومت را بکند. بله آنها نگفتند که ما مستقل نیستیم، ولی تا فرق سر غرق در دریای استعمار بودند. مستقل نبودند و نمی توانستند نفس بکشند و بدون اجازه دیگران آب راحت بنوشند. امام از راه طرح ولایت فقیه و حکومت اسلامی، انگشت گذارد روی مسأله اصلی و اعلام کرد در رأس مسائل ما مسأله استعمار است، استعمار بزرگترین خطر برای جهان اسلام است و در همین راستا مسأله فلسطین را مطرح می کرد و نقشه های پیچ در پیچ استعمار را از به وجود آوردن کشور اسرائیل فاش کرد.

حالا کم کم معلوم می شود که نقشه ها چیست، استعمار قوم یهود را در جاهای دیگر مجهز می کند، سپس آن ها را به سرزمین فلسطین به منظور تأسیس و گسترش اسرائیل بزرگ گسیل می دارد. همان کاری را که از قبل آغاز کرده بودند و به واسطه دیگران زمینهای فلسطینیها را خریداری می کردند اینک در مصر و جاهای دیگر شروع کرده اند، این برای چیست؟ برای این است که جمعیت چند میلیونی که دارند در فلسطین جمع می شوند خوراک می خواهند، معلوم است زمین کم دارند، پس چه بهتر که در مصر و سایر نقاط زراعت کنند و آذوقه این جمعیت را فراهم نمایند و ملاً بدین وسیله کشور مصر و کشورهای مجاور را مستعمره خودشان خواهند کرد.

این نکته ها را امام بسیار خوب درک کرده بود و من کسی را ندیدم که مانند امام، خطر اسرائیل را

عمیقاً درک کرده و آن را جدی بگیرد و تا این اندازه راجع به آن حساس و دردمند باشد. راجع به مسؤولیت متقابل مسلمین، راجع به غیرت اسلامی و مسأله وحدت امت، و از همه جدی تر جهاد با دشمنان دین، راجع به همه این امور که آنها را از مشخصات اسلام زنده و اسلام ناب محمدی برشمردیم، حضرت امام رضوان الله تعالی علیه الگو بود، دنبال کردن مسأله فلسطین ناشی از همین بُعد روحی امام بود، او غیرت اسلامی را، جهاد با دشمنان را، وحدت امت اسلام و مسؤولیت کل مسلمین را با هم مطرح می کرد و خود مصداق بارز چنین مفاهیمی بود، او خود به تنهایی یک امت بود.

راجع به وحدت اسلامی می فرمود: کسی که امروز به اختلاف بین شیعه و سنی دامن بزند نه شیعه است و نه سنی، زمره های اختلاف تنها از حلقوم استعمار بیرون می آید و همواره به نفع استعمار است، حالا این طرز تفکر را من با آنچه متأسفانه در حدود بیست سال پیش از این در لبنان دیدم مقایسه می کنم، در هنگامی که جنگ بین فلسطینیهای مقیم بیروت و ارتش لبنان در گرفت و مرز سوریه بسته شده بود، من بناچار در حدود پنجاه روز در بیروت بسر بردم، حوادث را از نزدیک زیر نظر داشتم و روزنامه ها را می خواندم. یک روز دیدم در جلو یک کلیسا کتاب (سلیم بن قیس) را با آن محتوای اختلاف برانگیز توی گاری دستی ریخته اند و آن را به ثمن بخشی (تقریباً پنج قران) می فروشند تا میان شیعه و سنی لبنان در آن شرایط سخت اختلاف بیندازند، این در حالی است که مسیحیان با آن همه اختلافات عقیدتی همه با هم متحد بودند.

امام در رابطه با همین مسأله فلسطین با بهره گیری از روح وحدت، همکاری، غیرت و مسؤولیت اسلامی می فرمود: «اگر هر یک از مسلمانها یک سطل آب بریزد اسرائیل از بین می رود» معنی این سخن آن است که مسلمانها همه موظف هستند هر کدام به قدر یک سطل آب ریختن در نابودی اسرائیل بکوشند، پس مسلمانها باید در مورد مسأله فلسطین حساس باشند و آن را مسأله اسلام بدانند نه مسأله عرب یا مسأله ملت فلسطین.

حال، شما ببینید میان این طرز فکر و بین فکر آن آقای که گفته بود: «فلسطینیها هم دست کمی از یهودیها ندارند، آنها سنی هستند و ما شیعه» چقدر تفاوت است. از میان بردن این اندیشه های خطرناک یکی از کارهای بزرگ امام بود.

این صف واحدی که امام پیشنهاد می فرمود همان صفی است که مورد محبت خداست: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ» امام می خواست همه مسلمین در شرق و غرب عالم از هر فرقه و هر طائفه و از هر نژاد و قبیله، افتخار ایستادن در این صف الهی را پیدا کنند. امام، در جنگ تحمیلی، سنت جهاد اسلامی و رودررویی با دشمنان خدا و روح مقاومت را عملاً نشان داد.

### مجمع التقرب بين المذاهب الإسلامية

این مجمع، در سال گذشته جهت تحقق همین اهداف والا از طرف مقام معظم رهبری و ولی امر

مسلمین حضرت آیه الله خامنه‌ای متع الله المسلمین بطول بقائه تأسیس گردید. این مجمع، می‌خواهد پیروان مذاهب اسلامی را با هم آشتی دهد به این معنی که هر کسی عقیده و راه خود را ادامه دهد اما سعی کند در مسائل مشترک که صدی نود مسائل عقیدتی و فقهی و اخلاقی است با هم هماهنگ باشند و وحدت خود را بر اساس این مسائل پی‌ریزی نمایند. این مجمع در نظر ندارد شیعه را سنی و یا سنی را شیعه کند، یا اختلافات موجود را از بین ببرد و همه مذاهب را یک مذهب کند، ابداً این کار مورد نظر نیست و اصلاً عملی هم نیست و طرح آن از طرف برخی برای اخلال و خرابکاری است. نظر این است که به مسلمانها حالی کند شما با هر گرایشی که دارید بالاخره همه امت واحده هستید و مسائل عقیدتی، عملی، اخلاقی و سرنوشت مشترک اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و منطقه‌ای دارید، وجود اختلافات در داخل مذاهب مانع از آن نیست که در مشترکات همکاری داشته باشند. بحث علمی که اشکال ندارد، اختلاف نظر ضرر ندارد، اسلام هم از مطلق اختلاف منع نکرده است، من در یک سخنرانی گفتم اگر اسلام به تفکر، تدبیر و تفقه امر کرده که کرده است باید اختلاف نظر را هم بپذیرد، زیرا لازمه این امور اختلاف نظر است، اختلاف نظر در مسائل غیر اصولی و مسائل جنبی و جزئیات، اجتناب‌ناپذیر است، و اگر ناشی از دلیل و برهان باشد مفید است و ابداً ضرر ندارد و گاهی راهگشای علمی هم هست.

بلی باید از اتهامات جلوگیری کرد، مسلمانها به هم تهمت نزنند، همدیگر را همان‌طور که هستند بشناسند. من در سفرهایی که به کشورهای اسلامی کرده‌ام هر جا که رفته‌ام به من گفتند شما شیعه‌ها وقتی نماز می‌خوانید در هنگام سلام نماز دستها را بالا و پایین می‌کنید و اظهار تأسف می‌کنید و می‌گویید: «خان الامین» یعنی امن خیانت کرد، خداوند به جبرئیل امین مأموریت داد که وحی را بر علی نازل کند و خیانت کرد و سراغ محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفت. در مصر، در سوریه، در ترکیه، در مغرب راجع به این مسأله از من سؤال کردند، معلوم می‌شود روی این مسأله خیلی کار کرده‌اند.

در قاهره با دکتر (محمد الفحام) شیخ جامع‌الازهر که تازه از ایران دیدن کرده بود ملاقات کردم (قبلاً در دانشگاه مشهد او را دیده بودم) گفت: به نظر می‌رسد علمای ایران از ما به (مولی) یعنی خداوند نزدیکتر هستند. در دمشق آقای (شیخ احمد گفتارو) مفتی سوریه که او نیز از ایران دیدن کرده بود، از علماء و مراجع ایران بخصوص از مرحوم آیه الله حاج سید احمد خوانساری مرجع تقلید ساکن تهران، تعریف می‌کرد و شدیداً تحت تأثیر ملکات فاضله و روحیات آن مرجع قرار گرفته بود. این قبیل دیدارهای متقابل اثر دارد، در دیار اهل سنت نیز آدمهای ممتاز و دانشمندی یافت می‌شوند که انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهند. اینک «مجمع التقریب بین المذاهب الاسلامیه» در صدد است وسیله این دیدارها را فراهم نماید تا نتیجه بسیاری از بدبینها از میان برود.

خداند دل‌های مسلمانها را به هم نزدیک نماید، شهدای انقلاب و جنگ تحمیلی را با شهدای کربلا محشور فرماید، روح پرفروش امام امت را با ارواح مقدس انبیاء و اولیاء قرین نماید.

## امام خمینی و وحدت اسلامی<sup>۱</sup>

### بخش اول

#### بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على اشرف الانبياء و المرسلين و خير الخلائق اجمعين، سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد ﷺ و على اهل بيته الطاهرين المعصومين و صحبه المنتجبين. فرصتی پیش آمده است که به مناسبت فرا رسیدن هفته‌ی وحدت، میلاد مسعود حضرت رسول اکرم ﷺ منجی عالم بشریت و منادی توحید و وحدت و همچنين میلاد با سعادت حضرت امام جعفر صادق عليه السلام ششمین پیشوای معصوم بعد از پیامبر و رئیس مذهب اهل بیت و نیز به مناسبت برگزاری اولین دوره‌ی شورای عالی مجمع‌التقريب بين المذاهب الاسلاميه، یادی از امام بزرگوار، حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه بکنیم و یک بعد از شخصیت و ابعاد پراکنده و بسیار فراوان وجود آن بزرگوار را مورد توجه قرار دهیم. و آن، رابطه امام با وحدت اسلامی است.

اگر بخواهیم علاقه‌ی شدید امام را به وحدت اسلامی، ریشه‌یابی کنیم باید برویم سراغ دوران تحصیلات و زندگی علمی آن بزرگوار. ما می‌دانیم که امام خمینی در بین علمای بزرگ در زمان ما از یک جامعیت خاصی در رشته‌های مختلف علوم اسلامی برخوردار بود. ایشان فقیهی زبردست بود. فیلسوف بود. عارف بود. معلم اخلاق بود و از مذاهب و آراء متفکران جهان و بخصوص از مذاهب اسلامی کاملاً اطلاع داشت. اوج و حضيض ملتها و دولتهای اسلامی را کاملاً می‌دانست. مجموعه‌ی این معلومات، دیدگاه وسیعی را به امام بخشیده بود او وسعت نظر، شرح صدر، واقع‌بینی و ارزیابی درست از وضع مسلمین را در خود جمع کرده بود.

۱- گفتگو و مصاحبه با بخش برون‌مرزی صدای جمهوری اسلامی ایران در چهار بخش.

مسأله شرح صدر، نیاز به توضیح دارد، اجمالاً، هر کس که مقام رهبری برای امت یا جمعیتی را به عهده می‌گیرد باید دارای شرح صدر باشد، خداوند در باره چند پیامبر مسأله شرح صدر را مطرح فرموده است. حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام هنگامی که به نبوت و رهبری خلق منصوب و مبعوث می‌شود، از خداوند شرح صدر، می‌خواهد و عرض می‌کند: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي<sup>۱</sup>» «خدایا به من شرح صدر عطا کن و کار من را آسان کن و گره از زبانم بگشا و سختم را آنطور قرار بده که بفهمند». همچنین خداوند یکی از نعمتهای بزرگی که بوسیله آن بر پیامبر عزیزش رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منت می‌نهد مسأله شرح صدر است. در سوره (انشراح) خطاب به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا عَنَّا وِزْرَكَ<sup>۲</sup>» «آیا ما به تو شرح صدر ندادیم و بار سنگین را از دوش تو فرو نهدادیم؟» البته مقصود این است که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در برابر آن همه ناملایماتی که از سوی مشرکین به آن حضرت وارد می‌شد، باید دارای یک دیدگاه وسیع و شرح صدری باشد که بتواند آن ناملایمات را متحمل و با آراء و نظرات گوناگون روبرو شود، و همه را تحمل بکند. این لازمه رهبری است.

امام بزرگوار، از این مزیت کاملاً برخوردار بود، هر کس علومی را که یاد کردیم (علم فقه، علم فلسفه، عرفان، اخلاق، تاریخ و اطلاع از آراء و مذاهب) دارا باشد می‌داند که غالب این علوم، خود به خود، وسعت نظر و شرح صدر می‌آورد. بخصوص علم فلسفه و عرفان، که علم فلسفه صرفاً بر دلیل و برهان و رشته عرفان بر اشارات قلبی و افاضات الهی مبتنی است و در دلیل و برهان و افاضات غیبی، هیچ نوع تعصب و تنگ‌نظری وجود ندارد، و انسان به مرحله‌ای می‌رسد که در مسائل الهی و فلسفی خود، دارای مبانی متقن علمی و مستدل است، و اگر عارف است مسائل فلسفی را وجدان می‌کند و آنها را «بالعیان» یعنی با چشم دل می‌بیند، و به اصطلاح به مقام کشف و شهود میرسد. این امر باعث این می‌شود که دیگر تنگ‌نظر نباشد، در عین حال که عقاید خودش را مسلم و محکم می‌داند، نسبت به آراء و نظرات دیگران، یک حالت بیطرفی بخود می‌گیرد و می‌تواند آنها را تحمل کند. البته آنها را حق نمی‌داند و تصویب نمی‌کند، ولی به نحوی آن عقاید و صاحبان آنها را منظور می‌دارد و به آنها توجه می‌کند چرا که او به مرحله‌ای از علم رسیده که دیگران نرسیده‌اند و در عمق مسائل به آن صورتی که باید وارد نشده‌اند، آن‌طوری که او حقیقت را یافته است، آن‌ها نیافته‌اند.

حافظ شیرازی در این زمینه می‌گوید:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند.  
حقیقتاً به مرحله‌ای می‌رسد که دیگران را تصویب نمی‌کند ولی معذور می‌دارد و اگر در دلش معذور نمی‌داد در زبان با آنها مدارا می‌کند و با احترام با ایشان سلوک می‌نماید. پس یکی از صفات بارز انبیاء و اولیاء «شرح صدر» است، و امام رضوان‌الله علیه از آن برخوردار بود.



از دیگر صفات ایشان، مدارای با خلق است. شرط عدالت، مدارای با مردم است. انسان باید بداند و بفهمد که همه مردم در یک محیط رشد نکرده‌اند، شرایط زندگی‌شان یکسان نبوده است، تعلیم و تعلم، استاد، محیط و معلومات مختلف، در روح انسان اثر می‌گذارد، و قهراً به راهی می‌افتد که در عین حال که اختیار را از دست نمی‌دهد اما در اتخاذ طریق هم، آزاد مطلق نیست.

بزرگان، این حقایق را کاملاً درک می‌کنند و لهذا با دیگران مدارا نموده و عقاید و آراء آنها را تحمل می‌کنند و برای آنها تا حدودی احترام قائل هستند. و لاقلاً، سخنانشان را با خشونت رد نمی‌کنند و اگر بخواهند با دیگران سخنی بگویند با مدارا با آنها سخن می‌گویند. این مسأله لازمه علم و دانش و لازمه مقام رهبری است. هر کس خودش را در سمت رهبری قرار می‌دهد حتماً باید از این شرایط برخوردار باشد. قرآن در باره رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: **وَلَوْ كُنْتَ فَضًّا غَلِيظًا لَاقَلْبُ لَا نَفْضُوا مِنْ حَوْلِكَ**<sup>۱</sup> «اگر تو آدمی خشن و سختگیر می‌بودی هر آینه مردم، از دور تو پراکنده می‌شدند و نمی‌توانستند تو را تحمل کنند».

این که مردم آن روزگار و بعدها، مردم جهان این طور مانند نگینی گرانها وجود مقدس رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در میان خود گرفته‌اند و دور وجود او پروانه‌وار می‌چرخند، به لحاظ آن جاذبه‌ی بود که در او وجود داشت که از همان اخلاق نبوت و وسعت نظر و دیدگاه وسیع و صفت تحمل و مدارای او با خلق، سر می‌زد. و اگر این طور نبود این چنین دور او را نمی‌گرفتند. اصولاً پیامبران، انبیاء، بزرگان، رهبران، و مراجع، باید دارای چنین خلق و خوئی باشند و اگر یک پیامبر یا عالم و رهبری، بسیار بدخلق باشد، قهراً، جاذبه ندارد و نمی‌تواند مردم را دور خویش جمع کند.

این خصوصیات، به ضمیمه محیط تربیتی امام، چه در شهر خودش خمین، و چه بعد از این که در اوایل جوانی، به شهر اراک منتقل گردید، و چه در شهر قم، اینها همه، از امام شخصیتی ساخته بود که مردم پروانه‌وار گرد شمع وجودش جمع می‌شدند. و قبل از همه‌ی مردم، فضلا و طلاب حوزه علمیه.

در آن هنگام شهر اراک در اثر وجود استاد بزرگ مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری، دارای حوزه‌ای شده بود و یکی از طلاب اولیه آن حوزه، امام بود و بعدها هم مرحوم حائری به قم منتقل شد، در قم این حوزه بزرگ را تأسیس کرد یا به تعبیر صحیحتر، حوزه محدود سابق را گسترش دادند و تا حیات داشت از فکر و نظر و معلومات خود، طلاب را سیراب می‌کرد. مرحوم حائری در بین علمای عصر اخیر معروف است به وسعت نظر و شرح صدر، و خصلت و صفت مدارای با خلق و سالیان دراز، امام بزرگوار علاوه بر درسها از معاشرت و مجاورت آن مرد بزرگ استفاده کرد، و همچنین ایشان رفقا و دوستان و معاصرانی در قم داشتند و با مراجعی هم‌زمان بودند که همه آنها از این دو خصلت شرح صدر و مُدرا با خلق برخوردار بودند. از جمله مرحوم آیت‌الله سید صدرالدین

صدر، که در حقیقت دارای خوی و خصلت پیغمبری بود و من فراموش نمی‌کنم: که هرگاه به حضور او می‌رسیدم، آثار بزرگی و جلالت و سماحت را در او می‌دیدم به حدی که گویا در برابر یکی از انبیاء قرار دارم. مرحوم آیت‌الله سید محمد تقی خوانساری، آیت‌الله سید محمد حجت و دیگران.

از جمله موفقیت‌های امام، این بود که در آغاز جوانی و در دوران تحصیل، شخصیت‌های بزرگی را دیده بود، با آن‌ها نشست و برخاست کرده بود و در جلسات و محاضرات آنها حضور پیدا کرده بود، که یکی از آنها مرحوم آیت‌الله شاه‌آبادی، عارف و فقیه معروف تهران بود. و دیگر از آن بزرگان، مرحوم آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی مبارز نستوه و، قهرمان ملی شدن صنعت نفت است.

و شاید شخصیتی که از همه بیشتر در روح امام از جنبه مبارزه با طاغوتها، آزادیخواهی، و آزادی‌طلبی، در آغاز جوانی، تأثیر داشته است، همانا مرحوم آیت‌الله مدرس است. شخصیت بزرگ و روحانی معروف اوائل مشروطیت، که در چند دوره از طرف مردم، به نمایندگی مجلس شورای ملی آن روزگار، انتخاب شده بود، و در تمام ادوار زندگی سیاسی چه در مجلس و یا در خارج از مجلس، همواره مشغول مبارزه با طاغوتها و مردمان ظالم و ستمگر بود، و در عین حال، به تمام معنا یک روحانی وارسته بود که بانهایت قناعت و به صورت طلبگی زندگی می‌کرد.

امام، در عنفوان جوانی، آن مرد را، با آن همه خصال و صفات برجسته دیده بود، اینها همه در روح امام اثر گذاشته و از وجود او مردی وارسته، عارف، فقیه، مبارز، سیاستمدار و در عین حال آشنا به واقعیت‌های روزگار و با خلق و خوی مردم دارای، صفت تحمل و بردباری، ساخته بود که همه این خصوصیات او را برای رهبری آماده کرده و یا به تعبیر بهتر ذخیره نموده بود. این توفیق عظیم نصیب او شد که توانست نظام منفور شاهنشاهی راسرنگون و نظام پاک اسلامی خالص را در سرزمین ما پایه‌گذاری کند، و به اسلام ناب محمدی تحقق بخشد. که امیدوار هستیم قرن‌ها این نظام پایدار بماند و در سراسر جهان از خود آثار ارزشمندی به جای گذارد.

## بخش دوم

### بسم الله الرحمن الرحيم

در جلسه گذشته، بحث این بود که حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه. چه در دوران طلبگی و تحصیل و چه در مقام مرجعیت و سمت تدریس و استادی در حوزه علمیه قم، با عده‌ای از علمای بزرگ، معاصر بوده است و نزد بعضی از آنها تلمذ و تحصیل علم کرده است که آنها دارای افق دید وسیعی بوده‌اند و به اصطلاح، همان‌طور که قبلاً گفتیم دارای شرح صدر بودند. من کسانی را نام بردم و اینک مرجعی را نام می‌برم که شاید از این لحاظ از همه کسانی که قبلاً نام بردم در مسأله وحدت اسلامی نقش بیشتری داشته است و او مرحوم استاد بزرگ حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی (رحمة الله) است.

مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی تا حدود ۱۷ سال قبل از رحلتش، در بروجرد زندگی می‌کرد و در همان جا مقام مرجعیت و زعامت داشت. بعد از سوی عده‌ای از بزرگان از جمله و شاید مؤثرتر از همه، مرحوم امام خمینی از ایشان تقاضا شد که به حوزه علمیه قم منتقل بشوند اولاً برای تصدی ریاست و زعامت آن حوزه و بعد هم برای مرجعیت عظمای عالم تشیع. ایشان بر اثر این تقاضا به قم آمدند. یکی از کسانی که دائماً با ایشان ملازم بود و در جلسات خصوصی استفتا، شرکت داشت و در حوادث و مسائل مهم، طرف مشورت ایشان قرار می‌گرفت و نظر می‌داد، حضرت امام بودند. مرحوم امام، از باب احترام و تجلیل و شاید تا حدود زیادی برای استفاده، با اینکه خود آن بزرگوار دارای درس خارج معتبری بود، در عین حال تا آخرین روزهایی که آن مرد بزرگ زنده بود در جلسه درس او شرکت می‌کرد.

مرحوم آیت‌الله بروجردی به مسأله وحدت اسلامی و تقریب مذاهب بسیار اهمیت می‌داد، چه در درس و بحث و در ابراز نظرات علمی خودش و چه در غیر آن از حوادث و مسائل عمومی مسلمین، همواره ایشان نظر و اهتمامش را به وحدت اسلامی ابراز و اظهار می‌کرد، و من یقین دارم که مرحوم امام در این مدت حدوداً ۱۷ سال که ملازم آن مرد بزرگ بود، در این بعد نیز، یعنی دیدگاه وحدت اسلامی و تقریب بین مذاهب، تحت تأثیر آن مرد بزرگوار بوده است، و آن استاد بزرگ در کل حوزه علمیه و بر اساتید و مدرسین از این لحاظ تأثیر گذاشته بود. امام هم لاقلاً راههای تحقق بخشیدن به وحدت مسلمین را از آن مرد بزرگ فرا گرفت و بعد آنها را دنبال فرمود.

مرحوم آیت‌الله بروجردی در راه وحدت اسلامی باعث شد که رابطه‌ای بین علمای شیعه و علمای اهل سنت بخصوص علما و شیوخ الازهر برقرار بشود، و خود او در این کار پیشقدم بود و با تأیید و اشاره و راهنمایی ایشان بود که در قاهره، پایگاه مهم علمی و اسلامی، مجمعی به وجود آمد و یا لاقلاً گسترش پیدا کرد بنام «جماعة التقريب بين المذاهب الإسلامية». و مرکزی بنام «دارالتقريب بين المذاهب الإسلامية». در این مرکز عده‌ای از علمای با اخلاص اهل سنت و شیعه با هم همکاری می‌کردند، بخاطر این که محبت، و داد و رابطه بین فریقین را توسعه بدهند و دائماً در این فکر بودند که از چه راههایی می‌توان بین مذاهب اسلامی الفت و یا به تعبیر خودشان «تقريب» ایجاد کرد، که البته راههای این امر باید تبیین بشود.

و اینک ما در (مجمع التقريب) همان راه دارالتقريب را دنبال می‌کنیم.

باید تذکر داد که هدف از آن (دارالتقريب) و این (مجمع التقريب) این نیست که مذاهب اسلامی را از بین ببرند یا مردم را از یک مذهب به مذهب دیگر منتقل بکنند، خیر، بلکه نظر این است که مسلمانها یک امت هستند، قرآن می‌گوید: **إِنْ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ**<sup>۱</sup> و در آیه دیگر: **أَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ**<sup>۲</sup> شما یک امت هستید و یک خدا دارید و چون اهل توحید هستید باید اهل وحدت

باشید و آنها می‌خواستند مسلمانها را متوجه کنند که شما امت واحد و دارای مشترکات بسیاری هستید و بر اساس آن مشترکات، همه، مسلمان بحساب می‌آید، پس باید آن مشترکات را حفظ کنید و آنها را پایه وحدت خود قرار دهید و مسائل جنبی و غیر اصولی مورد اختلاف را از راههای علمی و بحث و نظر، حل کنید، و اگر هم حل نشود آنها را در آن حد بر ذهن خود، حاکم نسازید که بین شما اختلاف و نزاع ایجاد کند. در اسلام، اصل اختلاف نظر مردود نیست، بلکه تا حدود زیادی اختلاف در مسائلی که دلیلش آشکار و روشن نیست، یک امر طبیعی است. آنچه ضرر دارد و قرآن هم مکرر از آن منع می‌کند، همانا نزاع و درگیری است. قرآن می‌فرماید: *وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا، وَلَا تَنَازَعُوا وَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ*<sup>۲</sup> شما متفرق نشوید، نزاع و درگیری پیدا نکنید که نیرویتان از بین برود. «دارالتقریب» این هدف را دنبال می‌کرد و مجله‌ای بنام «رسالة الاسلام» منتشر می‌نمود. این مجله، ناشر افکار همان بزرگان از علمای مذاهب و در خط اصلاح و ایجاد وحدت و تقریب بود و مرحوم آیت‌الله بروجردی، یا در اصل به وجود آمدن آن مرکز نقش داشت که اینک شواهد قطعی بر این امر در دست نداریم، و یا لاقلاً در تقویت آن مرکز دست داشت که کاملاً مشهود بود.

در آن موقع، یعنی از سال ۱۳۲۸ که من در قم می‌زیستم تا ۱۳۳۹ ناظر بودم که ایشان چقدر به این مسأله اهمیت می‌داد و کسانی که از قاهره می‌آمدند، از اعضا یا دبیر کل (دارالتقریب) آنها را می‌پذیرفت، با آنها تماس می‌گرفت، آنها از ارشادات و راهنمایی‌های آن مرد بزرگ استفاده می‌کردند. علاوه بر این، به آن مرکز از وجوه شرعی کمک مالی می‌کرد تا آن جماعت بتوانند کارهایشان را توسعه و مجله «رسالة الاسلام» را نشر دهند. در این زمینه من خاطراتی دارم که جای ذکرش نیست. مرحوم امام خمینی رضوان‌الله تعالی علیه، از نزدیک ناظر همه این جریانها بود و کاملاً دقت می‌کرد که آن مرد سالخورده و آبدیده، از چه راههایی می‌خواهد به اهداف خود برسد. خاطریم هست مرحوم آیت‌الله بروجردی یک روزی در درس، در حضور حدود هزار نفر از شاگردان خودش به یک مناسبت، فرمود: «مسأله تقریب بین مذاهب اسلامی در عصر ما، در حال پیشرفت است و ما خدا را شکر می‌کنیم که در این کار سهمی داشتیم». این مطلب را که ایشان فرمود، نمی‌خواست خودستائی بکند، او اهل خودستائی نبود، بلکه به این جهت این را گفت تا طلاب بدانند که ایشان به این مسأله اهمیت می‌دهد و بعد هم آنها باید این رسالت را همواره به عهده داشته باشند و آن را دنبال بکنند. بنده هم یکی از همانهایی هستم که در حقیقت از افکار آن مرد بزرگ استفاده کرده‌ام و تلاشم بر این است که همان خط‌مشی را دنبال کنم. در هر حال، این نکته لازم بود که در رابطه با حضرت امام و معاصرین و اساتید ایشان که از آنها فکر و توجه به مسأله تقریب را الهام گرفته بود و با آنها همکاری و همفکری می‌فرمود، ذکر شود.

مسأله دیگر که در این جلسه لازم است آنرا تذکر بدهم این است که هر کس به عزت، مجد و

عظمت از دست رفته اسلام فکر می‌کند و مایل است که دو مرتبه، مسلمانان، همان عزت و آقایی را که داشتند به دست بیاورند. چنین کسی حتماً طرفدار تقریب مذاهب و وحدت اسلامی است و ما می‌دانیم که حضرت امام، شاید در زمان خودش از لحاظ علاقه به مجد و عزت اسلام و مسلمانان بی‌نظیر بود. در سراسر سخنرانیها، نوشته‌ها و پیامهایی که او برای حجاج بیت‌الله می‌داد و یا سخنرانی‌هایی که به مناسبت‌هایی در حضور جمعی از مردم، که با اشتیاق تمام در محضر آن حضرت در حسینیه جماران و قبل از آن در قم در مدرسه فیضیه، برای کسب فیض به حضور او می‌رسیدند، ایراد می‌فرمود، همیشه مسأله اسلام، مطرح بود. حتی ایشان می‌گفت که اصلاً کسانی که با ما مخالفت می‌کنند، آنها در حقیقت با اسلام مخالفند، می‌خواهند اسلام نباشد و وقتی ایشان می‌فرمودند اسلام، مقصود وی فقط اسلام به مفهومی که شیعه اثنی عشری قائل است نبود بلکه مراد از اسلام، همان مفهوم عام بود که شامل همان مشترکات بین مسلمین می‌شد، فرازهای مختلف وصیت‌نامه امام نیز حاکی از این امر است.

حالاً من یک فراز را می‌خوانم و جلسه را ختم می‌کنم، ایشان مرقوم فرموده‌اند:

«وصیت من به ملت‌های کشورهای اسلامی این است... که از وابستگی به قدرتهای بزرگ خارجی خود را رها کنند و با ملت خود تفاهم کنند در این صورت پیروزی را در آغوش خواهند کشید و نیز ملت‌ها را دعوت به وحدت کنند و از نژادپرستی که مخالف دستور اسلام است بپرهیزند و با برادران ایمانی خود در هر کشوری و با هر نژادی که هستند دست برادری دهند که اسلام بزرگ آنان را برادر خوانده، و اگر این برادری ایمانی با همت دولتها و ملت‌ها و با تأیید خداوند متعال، روزی تحقق یابد، خواهید دید که بزرگترین قدرت جهان را مسلمین تشکیل می‌دهند. به امید روزی که با خواست پروردگار عالم مابین برادری و برابری حاصل شود».

از این قبیل بیانات در وصیت‌نامه و دیگر بیانات حضرت امام فراوان هست که همه حکایت می‌کند از اینکه ایشان به عزت و سربلندی اسلام عشق می‌ورزیدند و تنها راه را برای رسیدن به این هدف، همانا وحدت مسلمین می‌دانسته‌اند. در این رابطه حدیثی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمود: «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ» همانا اسلام باید برترین باشد و چیزی از او برتر نباشد.

## بخش سوم

### بسم الله الرحمن الرحيم

در سومین جلسه بحث «امام خمینی و وحدت» مطلب دیگری را متذکر می‌شویم، اگر قرار باشد

که میوه درخت را دلیل بگیریم بر اصل درخت، به اصطلاح درخت را از میوه‌اش بشناسیم، شاگردان و تربیت یافتگان حضرت امام سندگویایی هستند که از افکار بلند و آرمانهای وحدت‌گرایانه ایشان حکایت می‌کنند. با نگاهی کوتاه به کارنامه علمی و عملی آنان، متوجه این نکته خواهیم شد که، آنها توجه و اهتمامشان را به وحدت مسلمین از امام (ره) به ارث برده‌اند. من به چند نفر از بزرگانی که در محضر امام درس آموخته‌اند و تقریباً بخش عمده افکار، معلومات و دیدگاههای سیاسی و اجتماعی خودشان را از امام گرفته‌اند اشاره می‌کنم.

معلوم است که در طلیعه آنها باید مرحوم استاد بزرگ، علامه مطهری، شهید بزرگوار را مثال بزینم. ایشان در سراسر کتابها، آثار، مقالات و سخنرانی‌های خود، همواره دم از وحدت اسلامی زده است و در خصوص وحدت اسلامی مقالاتی دارد. بخاطر دارم در یادنامه‌ای که برای مرحوم «علامه امینی» تهیه کرده‌اند. مرحوم استاد مطهری مقاله‌ای نوشته بودند تحت عنوان «علامه امینی و وحدت اسلامی». مرحوم علامه امینی در دفاع از مذهب شیعه و ولایت علی علیه السلام شهرت داشت و کتاب مهم «الغدیر» عمدتاً در این زمینه است و شاید کسانی فکر می‌کردند که این کتاب، با خط وحدت اسلامی سازگار نیست. مرحوم شهید مطهری روی یک بعد از کارهای مرحوم امینی انگشت گذاشته بود و آن را دلیل بر وحدت خواهی او می‌دانست. نکته‌ی مهمی که حتی خود بنده از آن الهام گرفته‌ام این بود: یکی از راههای وحدت مسلمانان این است که بدبینی‌های آنان نسبت به یکدیگر برطرف بشود، بدبینیها مولود تهمتها و افتراهایی است که مسلمانها و مذاهب اسلامی به یکدیگر نسبت داده‌اند، حال، اگر کسی سعی کند و بکوشد که این تهمتها را از میان ببرد و ثابت کند بسیاری از این چیزهایی که در اذهان نسبت به مذهب شیعه وجود دارد، دروغ، افتراء و تهمت است و همچنین کسانی بکوشند تا ثابت کنند بسیاری از بدبینی‌هایی که مثلاً شیعه یا دیگران به بعضی از فرق اهل سنت دارند، نتیجه اتهامات دروغی است که به آنها زده‌اند و این دروغها را از طرفین افشاء بکنند، این خودش خدمتی است به ایجاد الفت و وحدت بین پیروان مذاهب که به تقریب بین مذاهب می‌انجامد.

مرحوم شهید مطهری در آنجا می‌گوید: اگر از این دیدگاه نگاه بکنیم، علامه امینی بزرگترین خدمت را به وحدت اسلامی کرده. برای اینکه در سراسر کتاب نفیس الغدیر و کتابهای دیگر خواسته است این تهمتهای ناروا را که دیگران به شیعه زده‌اند، برطرف کند تا دیگر مسلمانان از این بدبینی نسبت به آنها دست بردارند، زدودن بدبینی خودگامی است بزرگ در راه وحدت و الفت.

همچنین مرحوم شهید مطهری کتابی دارد به نام «نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر» ما می‌بینیم در آن کتاب دانشمندان و بزرگانی را که در این صد ساله اخیر قیام کرده، با سیاستهای استعماری جنگیده‌اند و مسلمانها را به وحدت دعوت کرده‌اند، نام می‌برد، از مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی (که البته به عقیده ما ایرانی و شیعه بوده است) گرفته تا دوست و همکار و شاگرد بزرگوار او مرحوم شیخ محمد عبده و معاصرین او، از قبیل کواکبی و دیگران تا برسد به حسن البنا،

رهبر و مؤسس جماعت اخوان المسلمین که عمدتاً به وحدت اسلامی دعوت می‌کرد، همه‌ی این افراد را نام برده است. همچنین بعضی از دانشمندان هند و نهضت‌های اسلامی را که عمدتاً یک هدف اجتماعی و سیاسی مبنی بر وحدت اسلامی داشتند، نام برده و در بارهٔ مؤسین و پیشوایان این نهضت‌ها کاملاً بحث کرده است. ما می‌گوئیم: نمی‌شود کسی طرفدار وحدت اسلامی نباشد و از این قبیل شخصیت‌ها تمجید و تحلیل کند با اینکه کار اساسی آنان، دعوت به وحدت مسلمانان بوده است.

بنابراین، مسلم است که افق فکری مرحوم شهید مطهری خیلی وسیع‌تر از محدودهٔ مذهب خودش بوده است، با اینکه او در همهٔ نوشته‌ها و گفته‌هایش مقید و پایبند این بود که بر طبق مذهب خودش سخن بگوید، اما دیدگاه سیاسی و اجتماعی او در محدودهٔ مذهب نبود بلکه در کل منطقهٔ اسلام همیشه در حال سیر بود.

شخصیت دیگر از شاگردان امام، آیت‌الله بهشتی بود، من از همان دوران جوانی و طلبگی با ایشان معاشر بودم و از نزدیک، ایشان را می‌شناختم. او یکی از داعیان بزرگ تقریب مذاهب و از مصلحان عالم اسلام بود و شاید در حدود ۳۰ سال در این زمینه فکر کرده بود. ایشان در قم، تدریس می‌فرمود و طلاب را به این فکر دعوت می‌کرد. دبیرستانی داشت بنام «دبیرستان دین و دانش» که در آنجا حداقل بیش از هزار نفر از دانش‌آموزان را با فکر اسلامی و ایدهٔ وحدت اسلامی تربیت کرد، تربیت شدگان او، هم اکنون نیز در بسیاری از ارگانهای مملکتی دیده می‌شوند و به انقلاب خدمت می‌کنند. و این که من می‌گویم آن مرد طرفدار وحدت اسلامی بود یک سخن گزاف نیست. ایشان قبل از انقلاب، مدت چندسال در کشور آلمان امام مسجد ایرانیان در شهر «هامبورگ» بود و کسانی که اطلاع از فعالیت و نقش ایشان در آنجا دارند می‌دانند که بر اثر تبلیغات او، آن مسجد تبدیل شده بود به یک مرکز وحدت اسلامی و فقط محل تجمع ایرانیان یا شیعیان نبود، بلکه دانشجویان کل جهان اسلام که در آلمان و کشورهای اروپائی بودند با آنجا ارتباط داشتند. آقای مسیح مهاجری یکی از دوستان نزدیک شهید بهشتی در مکالمه‌ای که ترجمه آن در شماره سوم مجله «رساله‌التقریب» نشریه مجمع جهانی تقریب چاپ شده است از قول ایشان نقل می‌کند:

«هنگامی که به اروپا رفتم از یک توطئهٔ حساب شده فکری که توسط مستشرقین اروپایی طراحی شده بود با خبر شدم. آنها با استناد به تفسیق فریقین و تسری آن به رهبران آنان در صدر اسلام، نوعی اجماع مرکب بر فسق کلیهٔ اطرافیان رسول گرامی اسلام را به اثبات می‌رساندند و با این استدلال که کسی که اطرافیان فاسق باشند نمی‌تواند پیامبر خدا باشد منکر رسالت پیامبر گرامی اسلام می‌شدند و این توطئه‌ی حساب شده را ترویج می‌کردند.

شهید بهشتی، در ادامه افزود: از آن تاریخ من با خدا عهد کردم تا آنجا که در توان دارم برای تقریب پیروان مذاهب اسلامی تلاش نمایم تا این توطئهٔ خطرناک خنثی شود.

آن مرد بزرگ، دائماً در آنجا کنفرانس‌هایی تشکیل می‌داد و یا اینکه به سایر کشورهای اروپایی

سفر می‌کرد و در انجمنهای اسلامی دانشجویان به سخنرانی می‌پرداخت. اگر ما بگوئیم که مرحوم شهید بهشتی، زمینه را در بین دانشجویان مسلمان اروپا در آن مدت برای انقلاب اسلامی ایران فراهم کرد، سخن گزافی نگفته‌ایم.

هنگامی که حضرت امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه از عراق تبعید و بالاخره در پاریس مستقر شدند جمعیت‌های دانشجویان که از سراسر اروپا به سراغ ایشان می‌رفتند غالباً همان کسانی بودند که تحت تأثیر مرحوم شهید بهشتی قرار گرفته بودند و نفس گرم آن عالم مؤمن، به آنها رسیده بود.

آنها کاملاً آماده بودند با حفظ مذاهب خودشان از امام بزرگوار حمایت و با او بیعت کنند. غالب بزرگانی که بعد از انقلاب اسلامی نام و آوازه‌شان بر سر زبانها افتاد و متصدی مشاغل مهم شدند، از نخست‌وزیری و ریاست جمهوری و وزارت‌های مختلف تا سرپرستی ارگانهای گوناگون، ریاست و نمایندگی مجلس، همه اینها شاگردان حضرت امام هستند و تحت تأثیر او قرار داشتند، این توجه و علاقه‌ای که آنها نسبت به وحدت اسلامی ابراز می‌کنند در حقیقت الهام گرفته از آن رهبر بزرگ است. شخصیت دیگر، رهبر عالیقدر انقلاب، مقام معظم رهبری، حضرت آیه‌الله‌خامنه‌ای هستند. ایشان بسیار بسیار به مسأله تقریب مذاهب و وحدت اسلامی اهمیت می‌دهند و ما بارها سخنان ایشان را شنیده‌ایم. برای کسان زیادی که از داخل و خارج کشور خدمتشان می‌رسند، در این زمینه سخنرانی می‌فرمایند. سخنرانی ایشان در هفته وحدت سال گذشته در روز میلاد حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و در حضور جمع زیادی از علمای اهل سنت و علمای شیعه در حسینیه امام خمینی (ره) هنوز در خاطر ما هست. ایشان آنقدر به مسأله وحدت اسلامی اهمیت می‌دهند که سرانجام تصمیم گرفتند برای این مهم، مرکزی به نام (مجمع‌التقریب بین‌المذاهب الاسلامیه) تأسیس کنند. این مجمع تأسیس شد و هم اکنون سرگرم کارهای متعددی است و ان‌شاءالله اولین دوره شورای عالی بین‌المللی خودش را با شرکت اعضای داخلی و خارجی در همین هفته وحدت برگزار می‌کند (این شورا در وقت مقرر تشکیل گردید).

شخصیت دیگر از تربیت یافتگان امام خمینی، حضرت حجت‌السلام والمسلمین جناب آقای هاشمی رفسنجانی ریاست محترم جمهوری هستند، که در سال گذشته از سخنرانی که در مراسم هفته وحدت ایراد کردند، معلوم بود که چقدر به این کار عشق می‌ورزند و مخصوصاً خودشان به من فرمودند که شما راهی را طی می‌کنید که از آرزوهای ما در دوران جوانی بوده است و من در همه جا از این جریان حمایت می‌کنم و همه جا مؤید شما هستم.

## بخش چهارم

### بسم‌الله الرحمن الرحيم

در چهارمین جلسه از صحبت‌ما در باره نقش امام خمینی و وحدت اسلامی به این قضیه



می‌پردازیم که اصولاً انقلاب اسلامی ایران، یکی از اهداف عمده مورد نظرش همانا وحدت اسلامی است.

این انقلاب، اختصاص به مردم ایران ندارد، این انقلاب مربوط به همه مسلمانان است و همه مسلمانان هم باید انقلاب را از آن خود بدانند. وقتی که امام بزرگوار مسأله صدور انقلاب را مطرح می‌فرمود، شاید بعضی از کسانی که به عمق جریانها وارد نبودند فکر می‌کردند معنی صدور انقلاب این است که از راه نظامی، مثلاً بتوانیم کشورهای اسلامی دیگر را تسخیر کنیم. برخی از عناصر ضد انقلاب وابسته به استکبار جهانی، همین امر را بخاطر خرابکاری و ایجاد سوء تفاهم، در بوقهای تبلیغاتی شرق و غرب مطرح می‌کردند. تا کشورهای دیگر را با جمهوری اسلامی در اندازند و آنها بترسانند. در همان موقع، مرحوم امام و همچنین دیگر بزرگان و متصدیان امور، مکرراً این مسأله را این طور تبیین می‌کردند که معنی صدور انقلاب این نیست که ما بخواهیم سرزمینهای کشورهای دیگر را به کشور خودمان ملحق کنیم، ابداً، این حرف صرفاً یک توطئه و خرابکاری است که دیگران مطرح کرده‌اند، بلکه منظور این است که مسلمانهای دیگر، از جمهوری اسلامی ایران الهام بگیرند و آنها هم به فکر باشند، با حفظ چهارچوب مذهب و کشور خودشان، در کشورهای خود احکام اسلام را حاکم کنند و سعی کنند حکومتهایی در کشور خود سرکار آورند که از اسلام حمایت و بر محور آن حکمرانی کند و قانون اساسی آن کشورها، قانون اسلام باشد. این را مکرراً می‌فرمود. از جمله در وصیت‌نامه خود که در جلسه گذشته فرازی از آن را خواندم، امام فرموده است: «وصیت من به ملت‌های کشورهای اسلامی این است که انتظار نداشته باشید که از خارج کسی به شما در رسیدن به هدف که آن پیاده کردن اسلام و احکام اسلام است کمک کند خود باید به این امر حیاتی که آزادی و استقلال را تحقق می‌بخشد قیام کنند... و آنچه لازم است تذکر دهم آن است که وصیت سیاسی - الهی این جانب، اختصاص به ملت عظیم‌الشان ایران ندارد». همواره امام مسأله وحدت را مطرح می‌کردند. معنی صدور انقلاب هم همین بود که مسلمانها بخود بیایند و متوجه باشند که اگر بخواهند عظمت خودشان را باز یابند، باید حکومت اسلامی تشکیل بدهند، و حکومت اسلامی جز در سایه روی کار آمدن قشری و نسلی از کسانی که مطلع از قوانین و احکام اسلام هستند امکان ندارد باید طبقه‌ای از علما، فقها و کسانی که آگاه به قوانین اسلام هستند، زمام امور رادر همه کشورهای اسلامی بدست بگیرند و آنها مقید باشند بر اساس و بر محور فقه اسلامی و قوانین سیاسی و حقوقی اسلام، حکومت کنند و در حقیقت قانون اسلام را پیاده کنند. اگر کشورها و ملت‌های اسلامی در این راه بیفتند قطعاً به هدفی که امام دنبال می‌کرد رسیده‌اند و انقلاب، به خودی خود صدور یافته است.

من در این زمینه اطلاعات زیادی بدست آورده‌ام که بسیاری از جنبشها و حرکت‌های اسلامی در کشورهای اسلامی در حال حاضر، متأثر از حرکت و انقلاب اسلامی ایران است. در همین حج امسال (۱۳۷۰) در مسجدالنبی ﷺ یکی از دانشمندان و معلمان کشور مغرب را دیدم که به من گفت:

«هم اکنون در کشور مغرب یک حرکت داغ و حاد اسلامی در بین جوانان مسلمان اعم از دختر و پسر هست که در صدد هستند حکومت اسلامی را سرکار بیاورند» و بعد اضافه کرد و گفت: «این حرکت درست انعکاس حرکت اسلامی ایران است» در الجزایر در این چند سال اخیر، حرکت‌های عظیمی که حتی نزدیک بود قدرت سیاسی را نیز بدست گیرند بوجود آمده است. و همچنین در کشور تونس، مصر، پاکستان و در بسیاری از کشورهای دیگر.

خوشبختانه در این یکی دو سال اخیر، موجباتی فراهم آمد که در کشورهای پشت پرده آهنین، که زیر چکمه‌های سربازان روس و در سایه شوم مارکسیسم قرار داشتند، مردم این آزادی را بدست بیاورند و به این فکر بیفتند. هم اکنون چند کشور اسلامی که غالباً هم مرز ایران هستند و هنوز جزء اتحاد جماهیر شوروی محسوب می‌شوند (در آن هنگام هنوز مستقل نشده بودند)، به فکر تجدید حیات اسلام و حتی تأسیس حکومت اسلامی هستند. در آذربایجان شوروی این فکر خیلی قوی است. و نیز در ترکمنستان، در قزاقستان و در جاهای دیگر (برخی از این کشورها مانند آذربایجان استقلال خود را اعلام کردند).

در هر حال، این حرکتی که امام بزرگ، بوجود آورده است حرکتی اسلامی است. و مسلماً آنطور که دیگران می‌خواهند وانمود کنند، یکی حرکت صرفاً شیعی نبوده نیست، بلکه متعلق به همه مسلمانهاست و اثر خودش را هم در همه جهان اسلام گذاشته است. من در این رابطه چند نکته را در این جلسه یادآور می‌شوم:

نکته اول: اینکه در اصل یازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی که ترجمه هم شده و امام رضوان الله تعالی علیه آن را امضاء کرده‌اند، آمده است: بنا به آیه شریفه «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» همه مسلمانان امت واحد هستند و نیز در اصل دوازدهم آمده است: «مذهب رسمی ایران مذهب جعفری است اما مذاهب دیگر اسلامی از قبیل مذهب حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی و مذهب زیدیه نیز مورد احترام هستند».

بنابراین جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی توجه به همه عالم اسلام و همه مذاهب اسلامی دارد، و به هیچ وجه در صدد نیست که دیگر مسلمانان را دعوت به تشیع کند یا به سرزمینهای دیگران طمع داشته باشد، بلکه در صدد است که همین انقلاب عظیمی که به نام اسلام در ایران به وجود آمده به دست خود مردم مسلمان کشورها و علمای آنها و با حفظ چهارچوب ملیت خودشان و مذهب خودشان در کشورهای دیگر اسلامی بوجود بیاید. من باز تصریح می‌کنم: انقلاب اسلامی ایران بر اساس وحدت اسلامی و تقریب بین مذاهب اسلامی و ایجاد احترام متقابل بین مذاهب مبتنی بوده و هدف آن، حاکم کردن اسلام در کل کشورهای اسلامی است و همین است معنی درست «صدور انقلاب».

نکته دیگر: که از شواهد و ادله آشکار این مطلب شمرده می‌شود، این است که از آغاز پیروزی

انقلاب، جمهوری اسلامی از حرکت‌های اسلامی کشورهای دیگر حمایت کرده است. و دائماً کنگره‌هایی تشکیل داده و رهبران حرکت‌های اسلامی را به ایران دعوت کرده است، سران این حرکتها به اینجا آمده‌اند و در سمینارها و کنگره‌های اسلامی ایران شرکت کرده و می‌کنند خود آنها نیز سمینار تشکیل می‌دهند و از شخصیت‌های ایران دعوت می‌کنند. برای نمونه اهمتامی که مرحوم امام نسبت به مسأله فلسطین داشتند بسیار زیاد بود در یک جلسه دیگر در باره‌اش بحث می‌کنیم<sup>۱</sup>.

---

۱- جلسه دیگر تشکیل نگردید.

## حقوق اقلیتها از دیدگاه امام خمینی رضوان الله علیه و قرآن<sup>۱</sup>

با سیری در سخنان امام از آغاز انقلاب تا آخرین لحظات عمر پربرکت ایشان، این حقیقت روشن می‌شود که امام، در مورد اقلیتها و پیروان ادیان الهی دقیقاً شیوه قرآن را پیروی کرده و با صراحت لهجه واقعیتها را بیان فرموده است و در عین اعتراف به حقانیت اصل این ادیان، انحراف پیشوایان مذهبی و تحریفهایی که توسط آنان واقع شده و افراط و تفریطهایشان را برملا ساخته است. امام مانند انبیای عظام الهی، از ابرقدرتها و سران کشورهای مسیحی و نیز از پاپ پیشوای مسیحیت سخت انتقاد می‌کند و همیاری او را با طاغوتها و مستکبران نقطه ضعف و دلیل انحراف او از شیوه حضرت مسیح صلی الله علیه و آله می‌داند.

اینک سخن را از قرآن کریم شروع می‌کنیم و شمه‌ای از موضع‌گیری قرآن در برابر ادیان، علماء و پیشوایان مذهبی دیگر یاد می‌کنیم، و سپس به شرح نظرات و دیدگاههای امام می‌پردازیم:

### وحدت ادیان الهی از نظر قرآن

قرآن، درباره وحدت ادیان آسمانی و اهداف مشترک انبیای الهی بارها سخن گفته است؛ مسلماً نظر آن است که ضمن بیان راه خدا و دین حق بگوید این همه اختلاف و تضاد و احیاناً عداوت و تخاصم میان پیروان ادیان آسمانی؛ ناشی از خود پیروان و پیشوایان این ادیان است، نه این که مربوط به ماهیت ادیان الهی و از طرف خدا باشد.

قرآن، دین حق را همان تسلیم شدن به خدا می‌داند و صریحاً می‌گوید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»<sup>۲</sup> و حتی دین اسلام هم در اصل همان است که بر انبیای دیگر وحی شده است: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا

۱- (این سخنرانی در هشتمین کنفرانس اندیشه اسلامی در دهه فجر ۱۳۶۸ ایراد شده است)

۲- آل عمران / ۱۹

وَصِيَّ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ۗ «مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ ۗ».

مراد از وحدت ادیان، آن است که اساس و هدف همه یکی است؛ یعنی دعوت به توحید، عقاید حقه، اخلاق فاضله، حیات سعیده و عمل صالح. مسلماً ادیان آسمانی در اصول اعتقادی با هم اختلاف ندارند و سائل توحید، نبوت، معاد و سایر ارکان اعتقادی و نیز مکارم اخلاقی بین آنها مشترک است. هر چند پایه معرفت و شناخت و شیوه استدلال در این مسائل به تناسب سطح دانش و استعداد اقوام و ملل و به مقتضای مکانها و زمانها در ادیان، مساوی نیست؛ و همواره دین، سیر صعودی راهی پیموده و رو به پیشرفت و تکامل بوده است؛ تا در دین اسلام که آخرین حلقه از این سلسله نورانی است، در عالی ترین سطح بیان شده و دین خدا کامل و نعمت او بر بشریت به اتمام رسیده است و منشور مقدس «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»<sup>۳</sup> به بشریت اعلام گردیده است.

شاید آیه شریفه «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ»<sup>۴</sup> به همین نکته تکامل و سیر تدریجی دین و اوج کمال آن در اسلام ناظر باشد.

پس وحدت ادیان در مورد اعتقادات و مکارم اخلاق مسلم است، و اگر دینی با این اصول و ارکان پذیرفته شده، در اسلام و سایر ادیان آسمانی موافق نباشد، مثلاً بجای توحید ذاتی و یکتاپرستی، دو مبدأ یا بیشتر و یا پرستش چند خدا را توصیه کند، این خود دلیل بطلان آن دین است. اما در مورد عبادات و قوانین اجتماعی و سیاسی، هر چند اساس ادیان الهی از این بابت بر پایه توحید و یکتاپرستی و عدل و مصلحت فرد و اجتماع استوار است و از این لحاظ، ادیان آسمانی با هم تفاوت ندارند ولی بطور حتم به تناسب حال ملتها و به حسب مقتضیات و مصالح اقوام و ملل و اعصار در کیفیت عمل و اجرا با هم تفاوت دارند.

قرآن در این باره می گوید: «وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُومُؤَلِّيٰهَا»<sup>۵</sup> «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا»<sup>۶</sup>، «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا»<sup>۷</sup>، «لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ»<sup>۸</sup>.

اقسام و انواع عبادات: نماز، روزه، حج، جهاد، هجرت، شهادت فی سبیل الله، امر به معروف و نهی از منکر و نیز قوانین سیاسی و اجتماعی و اقسام و انواع معاملات و ازدواج در همه ادیان وجود دارد، اما با کیفیتهای گوناگون، برای این مطلب می توان شواهد بسیاری از قرآن و روایات بر شمرد:

۲- فصلت / ۴۱

۳- اسراء / ۹

۴- مائده / ۴۸

۵- حج / ۶۷

۱- الشوری / ۱۳

۲- مائده / ۳

۳- بقره / ۱۴۸

۴- حج / ۳۴

قرآن می‌گوید: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ<sup>۱</sup>». و از قول حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام نقل می‌کند که فرمود: «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزُّكُورَةِ مَا دُمْتُ حَيًّا<sup>۲</sup>». و دربارهٔ انبیاء می‌گوید: «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ<sup>۳</sup>». و لقمان به فرزندش می‌گوید: «يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ<sup>۴</sup>».

## مشترکات انبیا

قرآن اصرار دارد جابجا مشترکات ادیان و انبیای الهی را گوشزد فرماید: همه به توحید دعوت می‌کردند: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ<sup>۵</sup>»، «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ<sup>۶</sup>». همه مَبَشِّر و منذر بودند: «رُسُلًا مَّبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ<sup>۷</sup>»، «وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مَبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ<sup>۸</sup>». همه حق را برای مردم بیان کردند: «قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ مِنَّا بِالْحَقِّ<sup>۹</sup>»، «لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ مِنَّا بِالْحَقِّ<sup>۱۰</sup>». همه همراه بیانات آمدند: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ<sup>۱۱</sup>»، «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ<sup>۱۲</sup>».

همه به زبان قومشان سخن می‌گفتند: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ<sup>۱۳</sup>». همه به اذن خدا باید اطاعت شوند: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ<sup>۱۴</sup>». همه به اذن خدا معجزه می‌آوردند: «وَمَا كَانَ لِرَّسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ<sup>۱۵</sup>». همه آنان مرد بودند: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ<sup>۱۶</sup>». همه غذا می‌خوردند: «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ<sup>۱۷</sup>». همه زن و فرزند داشتند: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمُ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً<sup>۱۸</sup>». همه مأمور به ابلاغ بودند: «فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ<sup>۱۹</sup>». همه به عمل صالح و اکل طیبات مأمور بودند: «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوْا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا<sup>۲۰</sup>».

۱- بقره/ ۱۸۳	۲- مریم/ ۳۱
۳- انبیاء/ ۷۳	۴- لقمان/ ۱۷
۵- انبیاء/ ۲۵	۶- نحل/ ۳۶
۷- نساء/ ۱۶۵	۸- انعام/ ۴۸
۹- اعراف/ ۵۳	۱۰- اعراف/ ۴۳
۱۱- روم/ ۴۷	۱۲- حدید/ ۲۵
۱۳- ابراهیم/ ۴	۱۴- نساء/ ۶۴
۱۵- رعد/ ۳۸؛ غافر/ ۷۸	۱۶- یوسف/ ۱۰۹، انبیا/ ۷، نحل/ ۴۳
۱۷- فرقان/ ۲۰	۱۸- رعد/ ۳۸
۱۹- نحل/ ۳۵	۲۰- مؤمنون/ ۵۱

همه مورد تکذیب و یا قتل و شکنجه مردم قرار می گرفتند: «كَلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ<sup>۱</sup>»، «كَلَّمَا جَاءَ أُمَّةٌ رَسُولًا كَذَّبُوهُ<sup>۲</sup>».

همه مورد استهزا قرار می گرفتند: «وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ<sup>۳</sup>».

همه آنان اُمتشان و دینشان مورد اغوا و اضلال شیطان قرار می گرفت: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ<sup>۴</sup>»، «تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ<sup>۵</sup>».

همه از شدت کفر مردم دچار یأس می شدند: «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا<sup>۶</sup>».

همه امتهای انبیا به بلیات دچار می شدند: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرِيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ<sup>۷</sup>».

همه با کفر و عداوت مترفین و ثروتمندان و پیروی آنان از پدران خود روبرو می شدند: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرِيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ<sup>۸</sup>»، «وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرِيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ<sup>۹</sup>».

همه با استکبار مردم مواجه می شدند: «أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ<sup>۱۰</sup>».

## روش تبلیغ انبیا و برخوردشان با مردم

انبیا مأمور بودند در آغاز، زبان موعظه و نصیحت و گفتار ملایم و نرم را بکار ببرند، ولی هنگامی که با مستکبران و سرکشان قوم روبرو می شدند، تقریباً همه آنها با لحنی درشت و چهره‌ای گرفته با آنان برخورد می کردند و سرانجام با جبهه‌بندی و صف‌آرایی و احیاناً جنگ و جهاد و گاهی با درخواست نزول عذاب برای کافران کار را پایان می دادند و کمتر پیغمبری است که با طاغوتها و مترفین و ثروتمندان قوم با خشونت و خشم برخورد نداشته باشد.

قرآن راجع به موعظه و نصیحت و لحن ملایم در مورد چند تن از انبیا می گوید: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِيَنَّا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ<sup>۱۱</sup>»، «أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأُنصَحُ لَكُمْ<sup>۱۲</sup>»، «وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أُنصَحَ لَكُمْ<sup>۱۳</sup>»، «يَا قَوْم لَقَدْ أبلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنصحتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تَجِئُونَ النَّاصِحِينَ<sup>۱۴</sup>».

۲- مؤمنون / ۴۴

۴- حج / ۵۲

۶- یوسف / ۱۱۰

۸- سبأ / ۳۴

۱۰- بقره / ۸۷

۱۲- اعراف / ۶۱

۱۴- اعراف / ۷۸

۱- مائده / ۷۰

۳- حجر / ۱۱

۵- نحل / ۶۳

۷- اعراف / ۹۴

۹- زخرف / ۲۳

۱۱- طه / ۴۴

۱۳- هود / ۳۴

بعلاوه همه جا انبیا را برادرِ مردم معرفی می‌فرماید تا نزدیکی و خویشاوندی آنان رابه مردم گوشزد کرده باشد و مردم را برای پیام محبت‌آمیز و برادرانه آنان آماده سازد؛ در این باره می‌فرماید: «وَالِی غَادِی أَخَاهُمْ هُوداً<sup>۱</sup>»، «إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ<sup>۲</sup>»، «وَإِذْ ذُكِرَ أَخَا غَادِ<sup>۳</sup>»، «وَالِی ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً<sup>۴</sup>»، «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً<sup>۵</sup>»، «إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ<sup>۶</sup>»، «وَالِی مَدِیْنَ أَخَاهُمْ شُعَیْباً<sup>۷</sup>».

### از مردم اجر نمی‌خواستند

انبیا همواره خود را ناصح امین معرفی می‌کردند و به مردم می‌گفتند که از ایشان اجر و مزدی نمی‌خواهند، جز این که به سخن آنان گوش دهند و از ایشان اطاعت کنند. در این خصوص از قول چند تن از پیغمبران حکایت می‌کنند که به قوم خود می‌گفتند: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ<sup>۱</sup>». از جمله به رسول گرامی اسلام می‌فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى<sup>۲</sup>»، «أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ<sup>۳</sup>»، «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ<sup>۴</sup>».

### برخورد انبیا با طاغوتها و مستکبران

کمتر پیغمبری است که با مستکبران و طاغوتیان و ثروتمندان و باصطلاح قرآن با «ملاً» برخورد سختی نداشته باشد، و همواره خصومت متقابل میان این دسته از مردم و پیغمبران الهی وجود داشته و در حقیقت طبیعت رسالت انبیا با استکبار و ثروت اندوزی و تکاثر و اتراف سازگار نمی‌باشد. قرآن از قول اقوام مختلف حکایت می‌کند:

راجع به قوم نوح: «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرِيكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ<sup>۱</sup>»، «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا نَرِيكَ أَتَّبِعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا أَنْ كَفُرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ<sup>۲</sup>».

درباره قوم هود: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنُظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ<sup>۳</sup>»، «وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنَ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِإِلْقَاءِ الْآخِرَةِ...<sup>۴</sup>».

درباره قوم صالح: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ... قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ

- |                                   |                       |
|-----------------------------------|-----------------------|
| ۱- اعراف/ ۶۴                      | ۲- شعراء/ ۱۰۵         |
| ۳- احقاف/ ۲۶                      | ۴- اعراف/ ۷۲، هود/ ۶۱ |
| ۵- نمل/ ۴۵                        | ۶- شعراء/ ۱۶۱         |
| ۷- اعراف/ ۴۸، هود/ ۸۳، عنکبوت/ ۳۶ | ۸- شوری/ ۲۳           |
| ۹- شوری/ ۲۳                       | ۱۰- طور/ ۴۰، قلم/ ۴۶  |
| ۱۱- انعام/ ۹۰                     | ۱۲- اعراف/ ۶۰         |
| ۱۳- هود/ ۲۷                       | ۱۴- مؤمنون/ ۲۳        |
| ۱۵- اعراف/ ۶۴                     | ۱۶- مؤمنون/ ۳۱        |



بِه كَافِرُونَ<sup>۱</sup>».

درباره قوم شعیب: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْلَعُودٌ فِي مِلَّتِنَا<sup>۲</sup>»، «وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ<sup>۳</sup>».

درباره ابراهیم: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ الْمَلِكُ<sup>۴</sup>».

درباره موسی و هارون: «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ<sup>۵</sup>»، «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُسُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ<sup>۶</sup>»، «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُوسَى وَ هَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ<sup>۷</sup>».

### استکبار در لباس ایمان

موسی در دعوت خود، نه تنها با فرعون و هامان و فرعونیان روبرو است بلکه در میان قوم خود یعنی بنی اسرائیل نیز با این قبیل از مردم برخورد می‌کند. قرآن صریحاً می‌گوید: قارون که ثروتی بی حد و حصر داشت و خود از بنی اسرائیل و از قوم موسی بود، برخورد او با موسی عیناً همان برخورد استکباری فرعون است.

قرآن، عنایت دارد که این مرد اسرائیلی را که ظاهراً از مؤمنان به موسی بوده و گفته‌اند کسی مانند او تورات را تلاوت نمی‌کرده است، او را در ردیف فرعون و هامان نام ببرد، تا روشن شود که استکبار، در هر لباسی و با هر نوع گرایشی که باشد دارای ماهیت و خصلت و خاصیت واحد است. اینک سخن قرآن راجع به قارون:

«إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ...<sup>۸</sup>»

«وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ...<sup>۹</sup>».

«وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ<sup>۱۰</sup>».

### تقابل مستکبران و مستضعفان در مکتب انبیا

قرآن، صحنه‌های گوناگون از تقابل و جبهه‌بندی مستکبران و مستضعفان را در اتمهای گذشته و امت اسلام، و حتی در عرصه قیامت و رستاخیز آخرت، بیان و ترسیم کرده است تا روشن شود که روحیه طاغوتی‌گری و استکبار طبعاً و ذاتاً با دعوت نجات‌بخش پیغمبران و رسولان الهی ناسازگار و

۱- اعراف/ ۷۴، ۷۵

۳- اعراف/ ۸۹

۵- اعراف/ ۱۰۹

۷- یونس/ ۷۵ و ۸۸؛ هود/ ۹۷ و ۹۸ و ...

۹- عنکبوت/ ۳۹

۲- اعراف/ ۸۷

۴- بقره/ ۲۵۸

۶- اعراف/ ۱۲۶

۸- قصص/ ۷۵

۱۰- مؤمن/ ۲۳

در تضاد است.

انبیا آمده‌اند تا خلق خدا را از دست مستکبران و بشریت را از قید و بند افکار و عادات غلط و غُل و زنجیرهایی که غالباً به وسیله همان طاغوتها و مستکبران به گردن و دست و پای مردم مستضعف بسته شده است، رهایی بخشند. و همان طور که روح استکبار با دعوت انبیا مخالف است، بعکس، حالت استضعاف طبعاً مردم را به سوی انبیا سوق می‌دهد، و مستضعفان بهتر دعوت ایشان را درک و لمس می‌کنند و آن را وسیله نجات خود می‌دانند. بنابراین، هواخواهان انبیا غالباً مستضعفان و بینوایان و مستمندان و رنج‌کشیدگان بوده‌اند، و در طرف مقابل، مستکبران، سخن و دعوت انبیا را برای خود زیانبار و آن را زنگی خطری برای منافع خویش می‌پنداشتند و به همین علت، از آغاز دعوت پیغمبران، در قبال آن صف‌آرایی و ایستادگی می‌کردند. اینک سخن قرآن در این باب:

در باره قوم صالح می‌گوید: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ أَمَنَ مِنْهُمْ اتَّعَلَمُونَ أَنْ ضَالِحاً مَرَّسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ<sup>۱</sup>».  
 درباره قوم نوح: «وَمَا تَرْيَكُ أَتْبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ<sup>۲</sup>»، «قَالُوا أَنْزَلْنَاكَ مِنَ السَّمَاءِ بِالسَّيْفِ وَأَتَّبَعَكَ الْإِرْدَلُونَ<sup>۳</sup>».

درباره بنی اسرائیل: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعاً يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَتَّبِعُ آبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمَفْسِدِينَ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ<sup>۴</sup>».

تقابل موسی و فرعون و فرعونیان با قوم بنی اسرائیل نمونه واضح و آشکار مواجهه مستکبران با مستضعفان است و قرآن با تغییرات رسا این حقیقت را بیان فرموده است که در اینجا فرصت بحث از خصوصیات آن نیست.

اما گفتگوی مستکبران و مستضعفان در آخرت چنین است:

«وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعاً فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ<sup>۵</sup>»  
 «يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ وَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكَرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَندَاداً<sup>۶</sup>»، وَ إِذْ يَتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا نَصِيباً مِنَ النَّارِ. قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدِ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ<sup>۷</sup>».

از این آیات سیطره فکری مستکبران بر مستضعفان و نیرنگهای شب و روز ایشان در گمراه کردن

۱- اعراف/ ۷۴ و ۷۵

۲- شعراء/ ۱۱۱

۳- ابراهیم/ ۲۱

۴- مؤمن/ ۴۷ و ۴۸

۵- هود/ ۲۷

۶- قصص/ ۴ و ۵

۷- سبأ/ ۳۱ تا ۳۳

مردم (علاوه بر سیطره اقتصادی و برتری قدرت) آنان استفاده می‌شود و حتی برخی از اقوام که زیر نفوذ مستکبران خود بوده‌اند همه با هم با پیغمبران خود مخالفت می‌کردند و استکبار می‌ورزیدند و گویا به همین علت است که درباره برخی از اقوام به جای مستکبران و ملاً قرآن، کفر را به قوم نسبت می‌دهد، از جمله در مورد قوم لوط، گفتار قرآن چنین است: «كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِأَنْدَرٍ<sup>۱</sup>»، «كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ<sup>۲</sup>»، «فَلَمَّا جَاءَ آلُ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ<sup>۳</sup>».

مقابله مستکبران با پیغمبر اسلام و توقع آنان که پیغمبر هم مانند آنان ثروتمند باشد و یا این که فقرا را از دور خود براند، و به طور کلی انتقاد از تکاثر و کنز و طغیان و طاغوتها، بخش وسیعی از قرآن را فرا گرفته است. قرآن، در رد کسانی که از پیغمبر خواستند تا فقرا را از خود طرد کند می‌گوید: «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكُمْ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ<sup>۴</sup>».

«وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ، تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تَطْعَمْ مَنْ أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوِيَّهٖ وَكَانَ أَمْرُهُ قُرْطًا<sup>۵</sup>».

«أَمَا مِنِّي اسْتَعْنِي فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّقْتَ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكِّيَ وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى وَهُوَ يَخْشَى فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى<sup>۶</sup>».

### انتقاد از پیشوایان فاسد و تمجید از صالحان

قرآن، در مورد علما و احبار یهود و نصاری اعتدال و حق و عدل را در نظر گرفته و صراحتاً لهجه رایج کار بسته است، نسبت به گروه فاسد صریحاً می‌گوید: کتاب خدا را لفظاً تحریف و یا معنأً بر خلاف واقع تأویل کردند، یا برخی از مطالب آن را کتمان می‌کنند و یا از پیش خود کتاب می‌نویسند و به خدا نسبت می‌دهند و یا اموال مردم را به باطل و بر وجه حرام می‌خورند و یا مردم در حق پیشوایان غلو می‌کنند و آنان سکوت می‌کنند:

راجع به تحریف و تأویل کتاب خدا: «مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَوَاضِعِهِ<sup>۷</sup>»، «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِن بَعْدِ مَوَاضِعِهِ<sup>۷</sup>».

راجع به کتمان آیات: «تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا<sup>۸</sup>».

راجع به جعل کتاب: «قَوْلِيلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِن عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّأَ قَلِيلًا قَوْلِيلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ<sup>۹</sup>».

۲- شعراء / ۱۶۰  
۴- انعام / ۵۲  
۶- عبس / ۶ تا ۱۱  
۷- مائده / ۴۴  
۹- بقره / ۷۹

۱- قمر / ۳۳  
۳- حجر / ۶۱ و ۶۲  
۵- كهف / ۲۸  
چ- نساء / ۴۵، مائده / ۱۴  
۸- انعام / ۹۱

راجع به خوردن مال مردم: «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ کَثِیراً مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَیَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ ویَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَبِئْسَ لَھُمْ بَعْدَآبِ أَلْمِ»<sup>۱</sup>.

راجع به غلّو در حق پیشوایان: «اتَّخَذُوا أَخْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ<sup>۲</sup>»، «یا أَهْلَ الْکِتَابِ لَا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ<sup>۳</sup>».

اما در مورد پیشوایان صالح و به طور کلی راجع به یهود و نصاری با حفظ حدود و اندازة نزدیکی و دوری و مراتب دوستی و نزدیکی آنان با مسلمانان چنین می گوید: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الْیَهُودَ وَالَّذِینَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِکَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قَسِیْسِینَ وَرُهْبَاناً وَأَنَّهُمْ لَا یَسْتَكْبِرُونَ. وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعِیْنَهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ یَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَا کْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِینَ<sup>۴</sup>»، «وَجَعَلْنَا فِی قُلُوبِ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِیَّةً ابْتَدَعُوا مِمَّا کَتَبْنَا هَا عَلَیْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ<sup>۵</sup>»، «وَمِنْ قَوْمٍ مُوسَى أُمَّةً یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ یَعْدِلُونَ<sup>۶</sup>».

با توجه به آیات یاد شده صراحت لهجه و حقیقت گویی و میانه روی قرآن در مورد یهود و نصاری و پیشوایان آنان، کاملاً روشن می شود. آنجا که جای انتقاد و عیبگویی است می گوید: یهود در ردیف مشرکان از سخت ترین دشمنان مسلمین هستند و این که بسیاری از احبار و رهبان مال مردم را با نیرنگ و فریب می خوردند و یا کتاب را تحریف یا کتمان و یا به دورغ به خدا نسبت می دهند. و در جایی که شایسته حق شناسی و تمجید است، نصاری را اقرب مردم به مسلمانان می داند و از قسّیسا و رهبانان تعریف می کند که استکبار نمی ورزند و چون حق را بشنوند اشکهای آنان جاری می شود و در دل پیروان مسیح، رأفت و رحمتی وجود دارد و حتی بر رهبانیت ساخته آنان که به قصد خیر بوده است صحّه می گذارد.

### نیکی با نیکان و دشمنی با دشمنان از کافران

قرآن، همان طور که گفته شد حق و عدالت و میانه روی را در مورد پیروان ادیان آسمانی و سایر کفار، همواره مدّ نظر داشته است و صریحاً می گوید: «خداوند شما را از نیکی به آن گروه از آنان که با شما در راه دین قتال نکرده و شما را از شهر و دیار خود بیرون نرانده اند، منع نمی کند؛ تنها از نیکی با آنان که در راه دین با شما به قتال پرداخته و شما را آواره کرده اند منع می کند:

«لَا یَنْهَیْکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یُقَاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَلَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیَارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ. إِنَّمَا یَنْهَیْکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ قَاتَلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَأَخْرَجُوکُمْ مِنْ دِیَارِکُمْ وَظَاهَرُوا عَلَیْکُمْ إِخْرَاجَکُمْ أَنْ

۱- توبه / ۳۴

۲- نساء / ۱۷۱

۳- حدید / ۲۷

۴- توبه / ۳۱

۵- مائده / ۸۲ و ۸۳

۶- اعراف / ۱۵۸

تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ<sup>۱</sup>».

### اقلیتها در نظر امام

این بود موضع قرآن در برابر ادیان آسمانی و بخصوص یهود و نصاری که اینک آنان و زردشتیان در کشور ما اقلیت مذهبی به شمار می‌روند. و قانون اساسی جمهوری اسلامی برای آنان حقوقی قائل شده است.

حالا، بر سخنان امام امت رضوان الله علیه مرور می‌کنیم تا این نکته روشن شود که وی دقیقاً از قرآن پیروی فرموده و در این خصوص هیچ نکته‌ای را از نظر دور نداشته است. در مصاحبه‌ها، سخنرانیها، تماس با نماینده پاپ و رهبران اقلیتها و حتی در وصیتنامه خود به آنان نظر داشته است. وی در عین حال که برای آنان احترام قائل است و حقوق آنان را مورد تأکید قرار داده، از بیان حقایق تلخ و انتقاد از شیوه ابرقدرتهای مسیحی و رهبر کاتولیکهای جهان خودداری نفرموده است و اینک توضیح:

### وحدت راه انبیا از نظر امام

اولین موضوعی که در پیروی از قرآن، همواره مورد عنایت امام قرار داشته است، وحدت راه انبیا و هدف مشترک آنان در کلیه اصول عقیدتی و عملی حتی در مورد مسائل سیاسی و تشکیل حکومت است. این مطلب را مردم ما بارها از زبان امام شنیده‌اند که امام انبیا را در یک خط و همه را مُنجی و هادی بشر و راهنمای ایشان به خدا می‌دانستند. از جمله در وصیتنامه ایشان آمده است:

... اگر مراد از مظاهر تمدن و نوآورها؛ اختراعات و ابتکارات و صنعتهای پیشرفته که در پیشرفت و تمدن بشر دخالت دارد، هیچ‌گاه اسلام و هیچ مذهب توحیدی با آن مخالفت نکرده و نخواهد کرد.

... و اگر مراد از تجدد و تمدن به آن معنی است که بعضی روشنفکران حرفه‌ای می‌گویند که آزادی در تمام منکرات و فحشا؛ حتی... تمام ادیان آسمانی و دانشمندان و عقلا با آن مخالفند...<sup>۲</sup>

... و گاهی موزیانه و شیطنت‌آمیز به گونه طرفداری از قداست اسلام که اسلام و دیگر ادیان الهی سروکار دارند با معنویات و تهذیب نفوس و تحذیر از مقامات دنیایی...<sup>۳</sup>

... و آنچه گفته شده و می‌شود که انبیا علیهم السلام به معنویات کار دارند و حکومت و

۱- ممتحنه/ ۸ و ۹

۲- وصیتنامه در صحیفه امام چاپ مؤسسه فرهنگی قدس، ص ۹۹

۳- وصیتنامه، ص ۹۹

سررشته‌داری دنیایی مطرود است و انبیا و اولیا و بزرگان از آن احتراز می‌کردند و ما نیز باید چنین کنیم، اشتباه تأسف‌آوری است که نتایج آن به تباهی کشیدن ملت‌های اسلامی و باز کردن راه برای استعمارگران خونخوار است.<sup>۱</sup>

... آنچه در این حکومت اسلامی مطرح است، اسلام و احکام مترقی آن است... و بر ملت ایران است که در تحقق آن بکوشند که حفظ اسلام در رأس تمام واجبات است که انبیای عظام از آدم تا خاتم النبیین علیهم السلام در راه آن کوشش و فداکاری و جانفروایی نموده‌اند، هیچ مانعی آنان را از این فرضیه بزرگ باز نداشته...<sup>۲</sup>

... آنچه که شما ملت شریف و مجاهد برای آن بپا خاستید و دنبال می‌کنید و برای آن جان و مال نثار کرده و می‌کنید والاترین و بالاترین و ارزشمندترین مقصدی است و مقصودی است که از صدر عالم در ازل و از پس این جهان تا ابد عرضه شده است و خواهد شد و آن مکتب الوهیت به معنی وسیع آن و ایده توحیدی با ابعاد رفیع آن است که اساس خلقت و غایت آن، در پهناور وجود و درجات و مراتب غیب و شهود است؛ و آن در مکتب محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به تمام معنی و درجات و ابعاد متجلی شده و کوشش تمام انبیای عظام علیهم السلام و اولیای معظم سلام الله علیهم برای تحقق آن بوده است و راهیابی به کمال مطلق و جلال و جمال بی‌نهایت جز با آن میسر نگردد...<sup>۳</sup>

شما ای ملت مجاهد در زیر پرچمی می‌روید که در سراسر جهان مادی و معنوی در اهتزاز است بیابید آن را یا نیابید، شما راهی رامی‌روید که تنها راه تمام انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ الله و یکتا راه سعادت مطلق است، در این انگیزه است که همه اولیا شهادت را در راه آن به آغوش می‌کشند و مرگ سرخ را اَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ می‌دانند.<sup>۴</sup>

## تعریف ادیان از نظر امام

نگذارید حقیقت و ماهیت اسلام مخفی بماند و تصور شود که اسلام مانند مسیحیت اسمی و نه حقیقی، چند دستور درباره رابطه بین حق و خلق است و مسجد فرقی با کلیسا ندارد.<sup>۵</sup> مذهب مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ مسخ شده، مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ هرگز نمی‌شود که دعوتش این باشد که فقط عبادت بکنید و ظالم را بگذارید به کار خودشان، این نمی‌شود؛ نمی‌تواند این طور باشد، اینها مسخ شده است.<sup>۶</sup>

۱- وصیتنامه، ص ۱۰۰

۲- وصیتنامه، ص ۹۷

۳- وصیتنامه، ص ۱۳۰

۴- وصیتنامه، ص ۱۳۰

۵- در جستجوی راه امام دفتر ۱۷ و ۲۰، ص ۳۶۶ به نقل از رساله ولایت فقیه.

۶- از سخنرانی در قم در تاریخ ۵۷/۱۲/۱۶؛ همان کتاب، ص ۳۷۱.

من احتمال نمی‌دهم که حضرت مسیح علیه السلام به این جور باشد که الآن درستش کردند، مگر امکان دارد که حضرت مسیح علیه السلام تعلیم داده باشد که ظلم را قبول کنید، حضرت مسیح علیه السلام با زور مخالف است. اینها مبعوث شدند برای این که این ظلمها را رفع کنند<sup>۱</sup>. آیا خیال می‌کنند که مذهب مسیح علیه السلام آن است که حالا دست ما است این که الآن دست ما است مذهب مسیح علیه السلام نیست<sup>۲</sup>.

### برخورد سخت امام با مستکبران و حمایت از مستضعفان

امام در ظرف این بیست و چند سال که از آغاز قیام او می‌گذرد آن قدر به مستکبران و ابرقدرتها بخصوص امریکا حمله کرده است که واقعاً قابل گزارش نیست و باید نهضت امام خمینی را نهضت علیه استکبار و حمایت از مستضعفین دانست. با سیری در سخنان و نوشته‌های امام این حقیقت کاملاً آشکار می‌شود که عمدهٔ دو هدف داشته است:

۱- احیای اسلام ناب محمدی.

۲- نجات مستضعفان جهان از دست مستکبران.

شاید هیچ سخنرانی و یا پیامی از امام نباشد جز این که در این خصوص چیزی گفته است. حتی برخورد خشن امام با پاپ و دولتها و حکومت‌های مسیحی و یا اسلامی غالباً بر اساس سکوت و یا حمایت پاپ و علمای مسیحی و یا اسلامی از دولتهای ظالم و ستمگر و ابرقدرتها است که بعداً شمه‌ای از آنها یاد می‌شود. اینک در اینجا مروری بر وصیتنامهٔ امام می‌کنیم که واقعاً کمتر صفحه‌ای است که چند بار در آن حمایت از مستضعفان در قبال مستکبران عنوان نشده باشد.

... و ملت ما بلکه ملت‌های اسلامی و مستضعفان جهان مفتخرند به این که دشمنان آنان که دشمنان خدای بزرگ و قرآن کریم و اسلام عزیزند، درندگانی هستند که از هیچ جنایت و خیانتی برای مقاصد شوم جنایتکارانهٔ خود دست نمی‌کشند<sup>۳</sup>.

... و ملت‌های اسلامی و مستضعفان جهان مفتخرند که دشمنان آنها حسین اردنی این جنایت پیشهٔ دوره‌گرد و حسن و حسنی مبارک هم‌آخور با اسرائیل جنایتکارند<sup>۴</sup>.

و به مجلس و دولت و دست‌اندرکاران توصیه می‌نمایم که قدر این ملت را بدانید و در خدمتگزاری به آنان خصوصاً مستضعفین و محرومان و ستمدیدگان که نور چشمان ما و اولیای نعم همه هستند... فروگذار نکنید و خود را از مردم و مردم را از خود بدانید و حکومت‌های طاغوتی را که چپاولگرانی بی‌فرهنگ و زورگویانی تهی‌مغز بودند و هستند را

۱- همان کتاب، ص ۳۷۴ در سخن امام با پرفسور الگارد در تاریخ ۵۸/۱۰/۸.

۲- همان کتاب، ص ۳۶۵ از سخنرانی در مسجد اعظم در تاریخ ۴۳/۶/۱۸.

۳- صحیفهٔ انقلاب، ص ۹۳. ۴- صحیفهٔ انقلاب، ص ۹۴.

همیشه محکوم نمایید...<sup>۱</sup>

... و اما به ملتهای اسلامی توصیه می‌کنم که از حکومت جمهوری اسلامی و از ملت مجاهد ایران الگو بگیرید و حکومتهای جائر خود را در صورتی که به خواست ملتها که خواست ملت ایران است سر فرود نیاورند، با تمام قدرت به جای خود بنشانید که مایه بدبختی مسلمانان، حکومتهای وابسته به شرق و غرب می‌باشند.<sup>۲</sup>

... باید هشیار و بیدار و مراقب باشید که سیاست‌بازان پیوسته به غرب و شرق با وسوسه‌های شیطانی شما را به سوی این چپاولگران بین‌المللی نکشند.<sup>۳</sup>

... و توجه داشته باشید رئیس‌جمهور و وکلای مجلس از طبقه‌ای باشند که محرومیت و مظلومیت مستضعفان و محرومان جامعه را لمس نموده و در فکر رفاه آنان باشند نه از سرمایه‌داران و زمین‌خواران و صدرنشینان مرفه و غرق در لذات و شهوات که تلخی محرومیت و رنج گرسنگان و پابرهنگان را نمی‌توانند بفهمند.<sup>۴</sup>

وصیت این جانب به وزرای مسؤول در عصر حاضر و در عصرهای دیگر، آن است که علاوه بر آن که شماها و کارمندان وزارتخانه‌ها بودجه‌ای که از آن ارتزاق می‌کنید مال ملت است و باید همه خدمتگزار ملت و خصوصاً مستضعفان باشید... با پشتیبانی مردم خصوصاً طبقات محروم بود که پیروزی حاصل شد و دست ستم‌شاهی از کشور و ذخایر آن کوتاه گردید.<sup>۵</sup>

### انتقاد امام از رهبران فاسد

نه آنها که مسیحی هستند، مسیحی هستند و به تعلیمات حضرت عیسی علیه‌السلام عمل می‌کنند و نه آنها که یهودی هستند به تربیت حضرت موسی علیه‌السلام تربیت شدند و نه آنها که مسلمان هستند به تربیتهای اسلام تربیت شدند ادعا زیاد است... انبیا هم صلح را در جهان می‌خواستند و مردم را دعوت به صلح می‌کردند، اینها هم ادعا می‌کنند که ما صلح طلبیم، رادیو اسرائیل هم همین ادعا را دارد، امریکا هم همین ادعا را می‌کند.<sup>۶</sup>

کارهایی کردند که قداست مسیح علیه‌السلام را در نظر مردم لوث کنند، شما روحانیت مسیح علیه‌السلام باید مسیح علیه‌السلام را از این تنگنایی که رؤسای جمهور شما ایجاد کردند، نجات بدهید. مسیح علیه‌السلام چشمش به علمای مسیحیان و سایر قشرها روشن است، مسیح علیه‌السلام چشم دوخته و مطالعه می‌کند که شما با این ظالمهایی که با بشر این طور رفتار کردند چه رفتاری می‌کنید.

۱- صحیفه انقلاب، ص ۱۰۴

۲- صحیفه انقلاب، ص ۱۰۴

۳- صحیفه انقلاب، ص ۱۰۷

۴- صحیفه انقلاب، ص ۱۱۱

۵- صحیفه انقلاب، ص ۱۱۴

۶- در جستجوی راه امام، ص ۳۷۶ از سخنان امام در جمع مسئولین فرهنگی ۶۱/۶/۸



آیا در کلیساهای شما هیچ وقت راجع به این جرایم صحبتی شده است؟ به حسب آنچه در روزنامه‌ها بود آقای پاپ ما را محکوم کرده است که این گروگانها را نگه داشتیم، پاپ مطلع هست از این که اینها چه کاره بوده‌اند و چه هستند؛ آیا محکوم کردن یک ملت ضعیف درخور شأن یک روحانی است؟ آیا هیچ وقت روحانیون مسیح علیهم‌السلام از این اعمال ظالمانه‌ای که بر خلاف دستورات عیسی سلام الله علیه هست استنکار کرده‌اند...؟ چرا روحانیت بزرگ مسیح علیهم‌السلام با مظلومها این طور عمل کند؟ چرا باید روحانیت بزرگ مسیح مظلومها را محکوم کند و طرفداری از ظالم نماید؟...<sup>۱</sup>

مکتبهای توحیدی از اولی که در بین بشر بوده مع‌الأسف بواسطه کارشکنیهایی که از طرف مستکبرین شده است آن طور که باید پیاده نشده است، بخصوص مذهب عیسی سلام الله علیه، که به دست طایفه‌هایی افتاده و تحریف در آن شده است و چیزهایی که سزاوار حضرت مسیح علیهم‌السلام نیست گفته‌اند، و بدتر از آن سلاطینی که خود را به مذهب مسیح علیهم‌السلام بسته‌اند و مسیحی نبوده‌اند، مانع شدند از این که تعلیمات حضرت مسیح علیهم‌السلام تحقق پیدا کند، اگر تعلیمات انبیا مثل حضرت مسیح علیهم‌السلام و حضرت موسی علیهم‌السلام در کلیمیا و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مسلمین آن طوری که آنها می‌خواستند تحقق پیدا می‌کرد این گرفتاریهایی که الان برای همه بشر در همه جا هست پیش نمی‌آید، الان شما می‌بینید که دولتهای بزرگ به اسم مسیحیت با انتساب به مکتب مسیح چه جنایتها که در عالم نمی‌کنند.<sup>۲</sup>

### برخورد امام با نماینده پاپ

در پی تسخیر لانه جاسوسی و گروگان‌گیری جاسوسهای امریکایی، شیطان بزرگ جهت استخلاص و نجات آنان، به هر دری زد و به هر وسیله‌ای متشبث شد از جمله پاپ رهبر کاتولیکهای جهان را وادار به وساطت کرد و او نماینده خود را به ایران فرستاد و امام با این که دیگران را نپذیرفته بود اما به احترام حضرت مسیح علیهم‌السلام و مقام پاپ او را پذیرفت و در برابر وی سخنان مبسوطی را ایراد کرد که دوست و دشمن بر آن آفرین گفتند. مطالبی بر زبان آورد که شاید قرن‌ها بود کسی با پاپ چنین صریح سخن نگفته بود. اینک شمه‌ای از آن سخنان:

من اگر در این موقع حساس مقامات دیگری تقاضای ملاقات کرده بودند برای این موضوع نمی‌پذیرفتم، لکن مقام روحانیت ملت مسیح علیهم‌السلام و پاپ اعظم احترامی دارند که ما پذیرفتیم. و اتفاقاً خوشحال هم شدم از این که ایشان پیام فرستادند نزد من تا مطلبی را به ایشان تذکر بدهم:

۱- همان کتاب از ص ۳۵۱ به بعد از سخنان امام در جمع شش تن کشیش مسیحی در تاریخ ۵۸/۱۰/۴.

۲- همان کتاب، ص ۳۶۰. از سخنان امام در جمع ارامنه ایران در ۵۸/۱۰/۱۶.

برای من و ملت ما، بلکه ملت‌های مستضعف جهان اعم از مسلمین و نصاری و غیر آنها یک نقطه ابهام است که میل دارم این نقطه ابهام را تذکر دهم: گوش ۳۵ میلیون جمعیت ایران که پنجاه سال است زیر یوغ استعمار بخصوص امریکا و اخیراً فشار مخصوص آقای کارتر هستند و همچنین مستضعفین دنیا، در انتظار نوازشی از مقام روحانیت پاپ بود. نوازش پدرانه‌ای که لاقل استفسار از حال مستضعفین بکند و نسبت به مستکبرین که به اینها ظلم کرده‌اند هشداری داده باشد و میانجیگری کرده باشد... ما پنجاه سال کشته دادیم، کشته‌های دسته جمعی و در حبس بودیم، حبس‌های غیر انسانی... و آقای پاپ به فکر این نیفتادند که از این ملت مستضعف پشتیبانی کند و یا لاقل میانجیگری کند که ایشان دست از سر ملت بردارند.

چه شد که امروز ملت ما و جوانهای ما که سالهای طولانی تحت فشار و تحت رنج بوده‌اند، رفتند و چند نفری را که در آن لانه جاسوسی بسر می‌بردند و عامل توطئه و جاسوسی بر ضد ملت ما بودند و بلکه بر ضد منطقه، گرفتند. قراین و شواهد این امر زیاد است...

روحانیت مسیحی که می‌داند قرآن کریم به طرفداری مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ و طرفداری از صدیقه طاهره مریم برخاسته و آن چیزی که خلاف واقع نسبت به آن طاهره مطهره می‌دانند، با صراحت تکذیب کرد و این طور طرفداری از عیسی مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ کرده و باز طرفداری از علمای نصاری و رهبانان و قدیسین نصاری در قرآن شده است، در عین حالی که اسلام طرفداری از مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ و علمای مسیحی کرده است، ما میل داشتیم که گوش ما را یک وقت هم نغمه امثال پاپ نوازش بدهد...

ماز دست و پا کردن کارتر تعجبی نداریم... او باید این کار را بکند، لکن آقای پاپ چرا واسطه می‌شوند ما بین یک ملت مظلوم که می‌خواهد مقداری از ظلمهایی را که بر او شده است کشف کند؟...<sup>۱</sup>

## حقوق اقلیتها در سخن امام

اینک در پایان، شمه‌ای از نظرات امام را در مورد اقلیتها یادآور می‌شویم: امام، طی مصاحبه‌های مختلف چه در پاریس و چه در ایران که از حقوق اقلیتها سؤال می‌شد فرمودند:

اسلام بیش از هر دینی و بیش از هر مسلکی به اقلیتهای مذهبی آزادی داده است، آنان نیز باید از حقوق طبیعی خودشان که خداوند برای همه انسانها قرار داده است بهره‌مند شوند، ما به بهترین وجه از آنان نگهداری می‌کنیم.<sup>۲</sup>

۱- در جستجوی راه امام، دفتر ۱۷، ص ۲۴۷ به بعد.

۲- همان کتاب، از ص ۳۸۰ به بعد در پاسخ روزنامه‌نگار هندی در ۵۷/۸/۱۶.

ما مطمئناً نسبت به عقاید دیگران بیشترین احترامات را قائل هستیم...<sup>۱</sup>  
 اقلیت‌های مذهبی در اسلام احترام و حقوق دارند و حقوق آنها داده خواهد شد.<sup>۲</sup>

### اقلیتها در وصیتنامه امام

امام در وصیتنامه خود اقلیتها و حقوق آنها را فراموش نکرده است و آنان را به پایبندی به دین خود توصیه می‌نماید:

و به اقلیت‌های مذهبی رسمی وصیت می‌کنم که از دوره‌های رژیم پهلوی عبرت بگیرند و وکلای خود را از اشخاص متعهد به مذهب خود و جمهوری اسلامی و غیر وابسته به قدرتهای جهانخوار و بدون گرایش به مکتبهای الحادی و انحرافی و التقاطی انتخاب نمایند.<sup>۳</sup>

### حقوق اقلیتها در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

اصل سیزدهم: ایرانیان زردشتی، کلیمی و مسیحی تنها اقلیت‌های دینی شناخته می‌شوند که در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصی و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل می‌کنند.

اصل چهاردهم: به حکم آیه شریفه:

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»<sup>۴</sup>

دولت جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان موظفند نسبت به افراد غیر مسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنان را رعایت کنند. این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند.

اصل شصت و چهارم: زردشتیان و کلیمیان هر کدام یک نماینده و مسیحیان آشوری و کلدانی مجموعاً یک نماینده و مسیحیان ارمنی جنوب و شمال هر کدام یک نماینده انتخاب می‌کنند و در صورت افزایش جمعیت هر یک از اقلیتها پس از هر ده سال به ازای هر یکصد و پنجاه هزار نفر اضافی، یک نماینده اضافی خواهند داشت. والحمدلله أولاً و آخراً.  
 اصل شصت و هفتم: نمایندگان اقلیت‌های دینی این سوگند را با ذکر کتاب آسمانی خود یاد خواهند کرد.

۱- همان کتاب، ص ۳۷۶ در پاسخ خبرنگار فیکارو، در تاریخ ۵۷/۷/۲۲.

۲- همان کتاب، ص ۳۹۲. از سخنرانی ۵۸/۱/۹.

۳- صحیفه انقلاب، ص ۱۱۰. ۴- ممتحنه ۸/.

## اطلاع از اوضاع جهان اسلام یک وظیفه اسلامی است

سخن نورانی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمود: «مَنْ اصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ<sup>۱</sup>» اهتمام به امور و شؤون و مسائل مسلمانها را بر هر مسلمانی تا آن حد فرض و حتمی دانسته که ترک آن را ملازم و مرادف با مسلمان نبودن می‌داند. ملسمانهای بی‌درد و بی‌اطلاع از وضعیت برادران و خواهران مسلمان خود و از ملتهای اسلامی و از آلام و مصائب و گرفتاریهای آنان صرفاً نامشان مسلمان است هر چند به وظایف فردی خود هم عمل کنند اما در حقیقت عضو زنده و مؤثری از امت اسلام محسوب نمی‌شوند.

البته این بی‌اطلاعی خود یک مصیبت و یک فاجعه است، اما مهمتر از آن این است که غالباً مسلمانها از وجود چنین فرضیه الهی در شریعت اسلام، بی‌خبرند تا برای خود مسئولیت احساس نمایند.

بلی اگر اسلام یک حقیقت عینی است - که هست - پس باید این حقیقت با همه آثار و لوازم و خاصیت‌هایش، در جامعه اسلامی و در وجود فرد مسلمانها تحقق عینی پیدا کند تا «اسلام راستین» و بنا به گفته امام خمینی رضوان الله علیه «اسلام ناب محمدی» بشود.

مسلماً اهتمام به امور مسلمین هدف عمده‌اش، و یا به تعبیر بهتر، روشترین مصادیقش همانا، نصرت و یاری رساندن و رفع محرومیتها، ظلمها و ستمها، فقرها و مرضها و زدودن کمبودها و نقصها از مسلمانان است، تا برسد به سطح امت مطلوب اسلامی یعنی امت برتر که در حدیث دیگر بیان شده است: «الاسلام یعلو و لایعلی علیه». بلی باید مسلمانها از لحاظ فرهنگی اخلاقی، اقتصادی، رفاه فردی و اجتماعی، و مسلماً از لحاظ سیاسی امت و ملت برتر باشند تا گفتار خدای تعالی «وَلَن يَجْعَلَ اللهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً<sup>۲</sup>» عینیت پیدا کند.

۱- اصول کافی ۱۶۳/۲

۲- سوره نساء/ ۱۴۱

حال، این دو امر: یعنی اهتمام به امور مسلمین و یاری رساندن به آنان متوقف بر امر سوم است و آن، شناسایی و معرفت مسلمانها و اطلاع کامل از وضعیت آنان است.

بلی، اطلاع از حال مسلمین، ولو از باب مقدمه واجب هم که باشد، خود یک واجب و فریضه اجتماعی است و آحاد مسلمین اعم از حاکم و محکوم و امام و رعیت و عالم و جاهل و افراد و ملت‌های مسلمان همه در این تکلیف الهی شریکند، و هیچ طبقه و صنفی از آن مستثنی نیستند و به اصطلاح یک واجب عینی است نه کفایی. اما یک واجب مقدمی و غیره نه واجب ذاتی.

بلکه می‌توان گفت: اطلاع از وضعیت مسلمانان، خود از مصادیق بارز و آشکار (اهتمام به امور مسلمین) است. زیرا اهتمام صرفاً یک تکلیف باطنی و قلبی نیست بلکه مراحل عملی آن نیز، اهتمام شمرده می‌شود. بنابراین، علاوه بر (وجود مقدمی و غیره) و خوب ذاتی و اصیل هم دارد همان‌طور که علاوه بر وجوب کفائی، وجوب عینی هم دارد.

ما چطور می‌توانیم به درد دل مسلمانها برسیم و به امور آنها اهتمام بورزیم، در حالی که از حال ایشان، بلکه حتی از وجود آنان و جا و مکان و منطقه جغرافیایی ایشان، خبر نداشته باشیم؟

من در عمر خود و در آثار قلمی و مقالاتی که نوشته‌ام، به این مسأله یعنی شناخت جهان اسلام، اهمیت داده و می‌دهم و غفلت از آن را گناه می‌دانم، در حدود ۲۲ سال پیش، یک سفر یکساله علمی به چند کشور اسلامی و عربی مانند ترکیه، سوریه، اردن، الجزایر، مغرب، و از همه طولانی‌تر مصر کردم و گزارش سفر خود را به عنوان «گزارش از چند کشور اسلامی و عربی» طی مقالاتی مسلسل، در مجله دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد نوشتم، و پس از آن نیز در سفرهای متوالی و شرکت در برخی از کنفرانسهای علمی سعی می‌کردم از وضعیت کشور مورد بازدید خود ولو به اختصار مطلبی بنویسم.

بلی، اطلاع از وضعیت مسلمانها یک وظیفه است، که از خانواده و همسایه و همشهری و هموطن و همکیش آغاز می‌شود تا برسد به ملت‌ها و کشورها و مذاهب دیگر اسلامی.

اطلاع از مذاهب دیگر، بخصوص این نتیجه را دربر دارد که بسیاری از بدبینهای موجود میان مسلمانها را از بین می‌برد، کما این که اطلاع از محرومیتها و ناکامیها و ستمهای ملت‌های اسلامی، عواطف مسلمانها را به سود برادران و خواهران مسلمان خویش برمی‌انگیزد و به فکر کمک‌رسانی به آنان می‌اندازد.

یکی از سنتها و دست‌آوردهای بسیار با ارزش انقلاب شکوهمند اسلامی ایران همین همدردی با ملت‌های مصیبت دیده اسلامی و همین احساسات گرم مردم ما است، که نسبت به آنان، ابراز می‌دارند، تظاهرات سالانه روز قدس و راه‌پیمایی ملیونی ملت ما بخاطر مردم بوسنی و هرزگوین و تظاهراتی از این قبیل، و همچنین برگزاری کنفرانسهایی از قبیل کنفرانس دفاع از انتفاضه فلسطین در همین مقوله می‌گنجد. و به همین خاطر بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی رضوان الله

تعالی علیه و نیز رهبر انقلاب و دولتمردان جمهوری اسلامی به این مسأله یعنی حوادث جهانی اسلام و قرار دادن مردم در جریان آن حوادث، و همدردی با مسلمانان جهان، بسیار اهمیت داده و می‌دهند.

به نظر می‌رسد، این قبیل تظاهرات به چهار دیواری کشور ما محدود نمی‌شود و خواهی‌نخواهی به سایر کشورهای اسلامی سرایت می‌نماید، کما اینکه روز قدس اینک در جهان اسلام، جای خود را باز کرده و سایر مسلمانان، هر سال، تا حدی که قدرت دارند و دولتهای حاکم بر آنها اجازه می‌دهند، با برادران و خواهران خود در ایران همگامی نشان می‌دهند.

باری، اگر اطلاع از حال مسلمانان همانطور که گفته شد به عنوان (واجب ذاتی یا مقدمی) یک فریضه است باید دید مسلمانها از این تکلیف اسلامی، تا چه حد غافل بوده و هستند؟ یک نمونه این غفلت همین مسأله بوسنی و هرزگوین است که مسلماً قبل از مطرح شدن این فاجعه، بجز افراد معدودی از علما و دانشمندان وظیفه‌شناس و برخی از جغرافیدانان، غالباً مسلمانها از وجود چنین مجتمع اسلامی در ناف اروپا خبر نداشتند، و به طریق اولی از مخاطرات و تهدیدهایی که از سوی دو گروه مسیحی رقیب و دو نژاد متعصب: یعنی صربهای ارتدوکس، و کرواتهای کاتولیک، متوجه این مظلومان تاریخ است، بی‌اطلاع بودند.

همانطور که گفتیم، این بی‌اطلاعی و غفلت، گناهی نابخشودنی است و طبعاً مسؤولیت آن در درجه اول دامنگیر علما و دانشمندان و حاکمان و فرمانروایان جوامع اسلامی است، که متأسفانه شاید بسیاری از آنان خود در بی‌خبری از جهان اسلام به سر می‌برند، و این بی‌خبری را هم قصور و تقصیری برای خود نمی‌دانند.

دسته اول یعنی علما و پیشوایان مذهبی، به جای این که از مطالعه کتاب الهی و سنت نبوی و سیر در آثار و تواریخ اسلامی، به چنین وظیفه حیاتی پی ببرند و مسلمانان را از آن آگاه کنند، وقت خود را به مسائل فرعی و جانبی و بیشتر به مسائل اختلاف‌برانگیز و زنده کردن تعصبات و دشمنیها و بدبینیها که از پیشینیان برای ما به جای مانده، صرف می‌کنند، عیناً مانند کسی که نماز نخواند اما در باره شکایات نماز، شب و روز خود را بگذراند و داد سخن بدهد. یا فروع علم اجمالی، را بر اصول معلومات تفصیلی و مسلمات قطعی دین ترجیح دهد.

اما دسته دوم، یعنی حاکمان و دولتمردان مسلمان که حالشان معلوم است، غالباً سر در آخور خویش دارند و به فکر جاه و جلال خود هستند اگر دنیای اسلام را آب ببرد آنان را همچنان خواب می‌برد. متأسفانه بسیاری از آنان، از اسلام چیزی نمی‌دانند، و برای اسلام، در برنامه‌های حکومتی خود جایی باز نکرده‌اند، نه تنها مردم را در جریان حوادث اسلامی نمی‌گذارند که عمداً از نشر حوادث احساسات‌برانگیز جلوگیری هم می‌کنند.

شما فکر نکنید حوادث فلسطین و اسرائیل یا کشمیر یا حتی فاجعه بوسنی و هرزگوین و دیگر

مسائل جهان اسلام به همین داغی که در ایران و رسانه‌های گروهی ما مطرح می‌شود و از زبان رهبر انقلاب و مسئولان کشور ما شنیده می‌شود، و از سوی وزارت خارجه ما به جدیت دنبال می‌گردد، در کشورهای دیگر اسلامی مطرح است. خیر، بسیاری از دولتهای اسلامی تحت فشار ابر قدرت آمریکا و دولتهای استعمارگر و با استفاده از روشنفکران وابسته و مزدور و عالمان درباری و جیره‌خوار، با مطرح کردن مسائل بی‌اهمیت دیگر، مردم خود را از این امر مهم یعنی اطلاع از حوادث اسلامی و از اهتمام به امور مسلمین باز می‌دارند و به این غفلت عمومی کمک می‌کنند و بر آن اصرار دارند.

مفتی یکی از کشورهای اسلامی به من گفت: می‌خواستیم برای بوسنی و هرزگوین اعانه جمع کنیم دولت ما مانع شد. بلی این یک حقیقت است که بسیاری از آن حاکمان، بیداری مسلمانان را برای تاج و تخت و ریاست و مقام خود خطر جدی می‌دانند.

این قماش از حکمرانان، بخصوص در وضعیت فعلی، که مسلمانان جهان با الهام از انقلاب اسلامی ایران و تأثیرپذیری از دم عیسوی امام، می‌روند تا بیداری و هشیاری خویش را باز یابند و خود را باز شناسند، همواره با یکدیگر و با ابرقدرتهای جهان، که از هیمنه و خیزش حرکت اسلام، یا به تعبیر عربها «صحوة اسلامی» به خود می‌لرزند، با یکدیگر، پشت درهای بسته به چاره‌جویی و توطئه‌چینی می‌نشینند، و چاره از دست رفتن حکومت تدریجی خود را با نهیب جوانان و پیران و مردان وزنان، که هر روز صحنه‌های خیابانی و اجتماعات پر شور میدانی آن را شاهد هستیم از همقطاران و موالیان خویش می‌جویند.

بلی این قماش دولتمردان و عالمان درباری، آنان که برای جهان اسلام پیشیزی ارزش قائل نبودند و بی‌اعتنا از کنار حوادث می‌گذشتند، اینک از خواب غفلت بیدار شده‌اند و نسبت به امور مسلمین نهایت اهتمام را به خرج می‌دهند، اما نه به منظور عمل به تکلیف، بلکه به انگیزه جلوگیری از آن و محو آثار بیداری مسلمین و خاموش کردن شعله سوزنده آن.

در این باب هر کس حرفی می‌زند و چاره‌ای می‌اندیشد، اما همه بر خطر آن همداستانند. نام این بیداری را «اصولگرائی اسلامی» گذارده‌اند و از آن شکوه دارند.

در این میان، دولت ثروتمند عربی، که خود را قطب جهان اسلام می‌پندارد و از یک نوع اسلام بی‌خاصیت و به قول خودشان عاری از شاخ و برگها و بدعتها دم می‌زند و به قول امام راحل «اسلام آمریکائی» را تبلیغ می‌کند، پرچمدار مبارزه با اصولگرایی اسلامی یا «اسلام ناب محمدی» شده است و دائماً سراسر جهان اسلام و حتی در جوامع غربی، اسلام خود را «اسلام راستین» معرفی می‌کند و راه مبارزه با اصولگرائی را رواج همان اسلام بی‌رنگ و بوئی که پرچمش را بدوش می‌کشد می‌داند. در اخبار آمده بود که دبیر کل «رابطة العالم الاسلامی» مکه در یکی از کنفرانسهای به اصطلاح اسلامی گفته بود: راه جلوگیری از اصولگرائی اسلامی، همانا نشر وهابیت است. چنین حرفی از

چنان مقامی در حقیقت معرّف «رابطة العالم الاسلامی» است که این رابطه نه برای بیداری و هشیاری مسلمانها است بلکه برای خواب کردن و ایجاد رابطه میان مسلمانان و دولتهای اسلامی بی‌درد و بی‌اعتنا به مسائل مسلمین است تا با جهت صف‌آرایی در برابر مسلمانان بیدار و بپاخاسته همداستان شوند.

### نتیجۀ بحث

در جهان اسلام، هم اکنون دو صف در قبال هم قرار دارند: صف مسلمانان دردمند، انقلابی، اصلاح طلب، آگاه، عامل به وظیفه «اهتمام به امور مسلمین» و طرفدار اطلاع از وضع مسلمانها و افشاگری توطئه‌ها، و صف مسلمانان بی‌درد، بی‌خاصیت، رفاه طلب و ناآگاه و طرفدار عدم بیداری مسلمین و بی‌خبری از توطئه‌هایی که مستکبران برای اسلام تدارک می‌بینند.

حال، اگر این دو صف را از هم باز شناسیم ناچاریم اعتراف کنیم که پرچمدار اسلام انقلابی و طالب بیداری و هشیاری مسلمین، همانا جمهوری اسلامی ایران و رهبر هشیار آن است. اینک ایران اسلامی، برای مسلمانان دنیا الگو است و بدون این که در امور کشورهای دیگر دخالت کند رسالت بیدار کردن مسلمانان را به عهده گرفته است.

در حالی که پرچمدار اسلام آمریکائی همان دولتمردان نفتی مرفه و بی‌دردند که مرام خواب‌کننده و بی‌خاصیت و هابیت را رواج می‌دهند، و در هر قیام و حرکت اسلامی در شرق و غرب جهان اسلام و جهان کفر، رد پای آنان دیده می‌شود، آنان با دلارهای نفتی خود، در کنار ابرقدرت آمریکا و در صف مقابل ایستاده و می‌کوشند تا صف اول را شکست بدهند.

اما قرآن به ما نوید می‌دهد که در این تلاش ناکام خواهند بود: «يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نَوْرَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُنِيرَ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»<sup>۱</sup>.

اینک این وظیفه مسلمانان آگاه است که از صف خود دفاع کنند و توطئه‌های صف رقیب را خنثی سازند تا پیروز گردند. ان شاء الله.



## جهان اسلام و مشکلات آن

اگر قرار باشد با یک نظر اجمالی و یک بررسی کلی، به جهان اسلام نظر بیفکنیم و دیدگاههای نویدبخش و امیدزا و یا ابهام‌آمیز و یأس‌آور آن را ارزیابی کنیم ناچار هستیم نخست، تعریفی جامع و کلی از آن ترسیم نماییم:

### جهان اسلام

جهان اسلام، عبارت است از میلیون‌ها مردمی که نام مسلمان دارند و به سوی یک قبله نماز می‌خوانند و همه گوینده «لا اله الا الله، محمد رسول الله» هستند. توده‌هایی که در سرزمینی پهناور و بخشی گسترده از سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا زندگی می‌کنند.

حال، اگر از این سه قاره که مسکن اصلی و موطن اکثریت مسلمانان است نظر خود را گسترش بدهیم - که باید بدهیم - و کل مسلمانان عالم را به خاطر اشتراکشان در مسلمان بودن و در گرایش و عقیده اسلامی، در نظر بگیریم، طبعاً علاوه بر آن اکثریت، اقلیتهای پراکنده در پنج قاره جهان را - که عربها فعلاً از آنان به نام (الجالیات الاسلامیه) یاد می‌کنند و خود موضوع بحث چند کنگره بین‌المللی اسلامی بوده است - شامل خواهد شد. و جمعیتی نزدیک به یک میلیارد و دویست سیصد میلیون تن را دربر خواهد گرفت.

این جمعیت انبوه، که شاید قریب به یک چهارم ساکنانِ بسیط زمین را تشکیل می‌دهند، از نظر شمار، ظاهراً پس از پیروان حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ و شاید پس از نفوس بودائیان، سومین واحد مذهبی موجود در جهان شمرده می‌شوند، آنان، صرف نظر از فرقه‌های مذهبی و گرایشهای گوناگونشان - مسلماً در اصل مسلمان بودن و در بسیاری از آداب و رسوم و خصصتهای اخلاقی و مشخصات فرهنگی و در رأس آنها، در اعتقاد به یکتایی خداوند و به نبوت رسول اکرم محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و

به کتاب آسمانی او (قرآن) و به قبله واحد او (کعبه) بدون استثناء، اشتراک دارند و از قدیم به نام (اهل قبله) شناخته شده‌اند.

هنگامی که گفته می‌شود: «جامعه اسلامی» یا «جهان اسلام» دیگر عناوین و معیارهای رایج در قلمرو دو علم فقه و کلام در مورد «اسلام و کفر» مورد نظر نمی‌باشند. هر چند با توجه به این معیارها که طبعاً از دیدگاه مذاهب مختلف اسلامی بسیار متفاوت هستند، برخی از این فرقه‌ها یکدیگر را به لحاظ عقاید خاص خود، مسلمان نمی‌دانند.

آری، از دیدگاه یک مسلمان اصلاح طلب، هنگام عطف توجه به جهان اسلام و بررسی مشکلات آن، و اهتمام به رفع آن مشکلات، آن معیارهای کفر و ایمان را، - که مسلماً برخی از آنها بر اساس کتاب و سنت قطعی شکل گرفته، و صحیح هم هست - ملاک ارزیابی این مشکلات قرار نمی‌دهد، و از اسلام و کفر برخی از این فرقه‌ها سخن نمی‌گوید بلکه این بحثها را به اهلش وامی‌گذارد، تا علمای کلام و یا فقه در مدرسه بر سر آنها بحث کنند و تکلیف مسلمان بودن یا مسلمان نبودن پیروان این فرقه‌ها را که متأسفانه با احتساب فرقه‌های فرعی، شمارشان از دست در رفته است، روشن کنند. پس، مورد نظر در این بحث، کلیه اعضای جامعه بزرگ اسلامی است که نامشان مسلمان و همه فرزند اسلام و قرآن و ایتم و اتباع محمد رسول الله‌اند.

مسلماناً این تعریف و تفسیر از «جامعه اسلامی» منطبق با سخنان شخص رسول اکرم است، به نظر می‌رسد هنگامی که آن حضرت می‌فرمود: «مَنْ أَصْبَحَ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» تنها مسلمانان معدود زمان خود، آن هم منحصرأ مؤمنان خالص و پاک‌دل آنها را که خیلی کمتر از مجموع مسلمانها بودند، در نظر نمی‌گرفت. زیرا آن جامعه محدود و آن افراد معدودتر، تنها طلیعه و سرآغاز «جامعه اسلامی» بزرگ شمرده می‌شدند و قطعاً آیندگان و نسلهای نامحدود بعدی، که هزاران برابر ایشان می‌رسند، تا روز قیامت مورد نظر بوده‌اند. مسلماً مخاطب قرآن هم، در ندهای فراوانش: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» همین جامعه بزرگ، بوده است. و گواه آن این آیه است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ<sup>۱</sup>.

تکرار می‌کنم: مسأله مسأله اهتمام به امور مسلمین است نه تشخیص مؤمن کامل از مؤمن ناقص و مسلمان صالح از مسلمان فاسق و طالح، که بعداً در دوران رشد بحثهای فقهی و کلامی و در عصر برخورد افکار و عقاید فرقه‌ها، مورد عنایت پایه‌گذاران مذاهب فقهی و کلامی بوده است؛ آنها که سعی می‌کرده‌اند بهشت و دوزخ را میان مسلمانان تقسیم و بهشتیان خوشبخت و دوزخیان بدبخت را بر اساس معیارهای دقیق و خلل‌ناپذیر خود، از هم جدا کنند. و تکلیف و سرنوشت هر فرقه را در سرای دیگر روشن نمایند.

مسلماناً رسول اکرم، که با آن صراحت و قاطعیت، پیروان خود را به اهتمام به امور مسلمین امر

می‌کند، از هر کسی دانای‌تر به مراتب ایمان و کفر و معیارهای سعادت و شقاوت بوده و آنها را بیان هم کرده است، و همان بیانات، غالباً مایه و اساس کار فقها و متکلمان قرار گرفته است. در اصل این مسأله سخنی نیست، هر چند در کم و کیف و حدود سختگیری و یا تنگ‌نظری برخی از معیارگذاران یا وسعت نظر و روح سماحت و گذشت آنان، که بعداً بدان اشاره خواهد شد، تردید هست که آیا با روح اسلام و سهولت و سماحت آن، که از کلام صاحب شریعت: «بُعِثْتُ عَلَى الشَّرِيعَةِ السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ» به دست می‌آید، انطباق دارد یا نه؟

به هر حال، این مطلب از محدوده بحث ما خارج است. و از دیدگاه مصلحت‌اندیشی و دلسوزی برای جهان اسلام موقتاً باید از قالب آن معیارها بیرون آمد و با نظری جهانشمول به مسلمانان نگریم، باید بر سکوی اصلاح بایستیم و بر کرسی داوری میان مذاهب و فرقه‌ها و تقسیم بهشت و دوزخ میان مسلمانان نشینیم.

از این دیدگاه، تفاوتی میان فرقه‌های مسلمان و هم مذهبان و اغیار وجود ندارد، همان‌طور که اختلافات ملی، کشوری، قومی و قبیله‌ای و نژادی و هم‌زبانی و صدها معیارها و امتیازهای دیگر را هم، نباید در نظر گرفت، خلاصه باید با نظر جمع‌الجمعی به جامعه اسلامی و مصالح و مشکلات آنان نگریم نه با نظر فردی و فرقه‌ای.

در این جا ناچارم برای روشن شدن سخنم نمونه‌ای از این نوع اندیشه جهانی اسلام را ارائه دهم: به خاطر دارم در سالهای ۲۵، ۲۶ شمسی که در مشهد شهر خودمان طلبه بودم، تازه کشور اسلامی پاکستان، که در آن هنگام از لحاظ جمعیت، بزرگترین کشورهای اسلامی محسوب می‌شد، پس از جنگهای خونین با هندوها و از دست دادن بیش از یک میلیون شهید، استقلال یافته بود. اتفاقاً همان هنگام، نبردهای مسلمانان با صهیونیستها در فلسطین، ادامه و این هر دو حادثه تلخ جهان اسلام در آن روزگار، با هم جریان داشت و من اخبار آن دو فاجعه را در مطبوعات با علاقه تمام دنبال می‌کردم.

در آن هنگام، در برخی از درسها از جمله درس معارف مرحوم استاد نامی آیه‌الله حاج شیخ مجتبی قزوینی رحمه‌الله در مدرسه «ابدالخان» مرد فاضلی که سابقه طلبگی داشت شرکت می‌کرد که بعداً معلوم شد سر قنسول کشور نوپای پاکستان در مشهد است و من با او آشنا شدم. یک روز از پیروزی مسلمانان در پاکستان و موفقیت آنان در ایجاد کشور مستقل پاکستان پیش او اظهار خرسندی و خوشوقتی کردم و به او تبریک گفتم.

آن سید بزرگوار، در پاسخ من گفت هنوز معلوم نیست که پیروز باشیم اگر ما در فلسطین پیروز بشویم آن وقت می‌توان گفت پیروزیم و گرنه پیروز نیستیم.

این طرز تفکر در پاکستان آن روزگار، گویا ناشی از افکار بلند اقبال لاهوری و همفکران او بوده است.

یک نمونه دیگر به خاطر رسیدن هر چند در محدوده فقه است نه در عرصه سیاست: استاد ما مرحوم آیه الله العظمی بروجردی رضوان الله تعالی علیه در سال ۲۳ شمسی که به مشهد مقدس مشرف شده بود یک روز در منزل یکی از علمای مشهد در باره شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰) پیشوای بزرگ طائفه امامیه، فرمود: شیخ طوسی برخی از کتابهای فقهی خود را برای محیط تشیع نوشته است مانند کتاب نهاییه و برخی را برای محیط اسلام مانند مسائل الخلاف و مبسوط و شاید این اولین بار و نیز آخرین بار بود که از یک مجتهد بزرگ و مرجع عالیقدر تقلید، عنایت به محیط اسلام و محیط تشیع را در تدوین (فقه) می شنیدم.

بلی در عمر خود، استادان بزرگی از علمای وارسته و متصلب در مذهب را دیده ام که به فکر مسلمانان اروپا و آمریکا بودند و برای آنان دلسوزی و در برابر آنان احساس مسؤولیت می کردند. دو نمونه هم از این طرز تفکر، در صدر اسلام نقل می کنم که نمونه های فراوان داشته است: علی علیه السلام در دوران خلافت خود در کوفه، از گرسنه های حجاز و یمامه دم می زند و با شکم سیر از غذاهای لذیذ، نمی خوابد...<sup>۱</sup>

علی که امام معصوم و حجت خداست و جای خود دارد، یکی دیگر از خلفا می گفت اگر در عراق کنار فرات بزغاله کسی را برابند، من در مدینه مسؤول هستم.

حال، آنها که حاکم مسلمین بودند به جای خود، رسول اکرم همه مسلمانها را مسؤول یکدیگر دانسته است: «کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیت» پس همه باید در برابر همه مسلمانها احساس مسؤولیت بکنیم و قول خدای تعالی را که فرمود: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون»<sup>۲</sup> همواره در نظر داشته باشیم که مسلمانها از هر فرقه و از هر نژاد و در هر کشور و منطقه ای که باشند همه امت واحده اند و جزء لاینفک جامعه اسلامی و جهان اسلام محسوب می شوند و باید به فکر آنها بود و به داد آنها رسید و به سرنوشت آنها اهتمام ورزید.

## مشکلات جهان اسلام

بسیار خوب، حال که از این توضیح و اوضحات، فارغ شدیم و معلوم شد جهان اسلام چیست و ان شاء الله با وسعت نظر و شرح نظر و شرح صدر، و با سماحت و آزادمنشی، این جمعیت انبوه میلیاردری را نصب العین خود قرار دادیم و به فکر چاره جویی و حل مشکلات آنان افتادیم باید نخست اجمالاً مشکلات آنان را بشناسیم.

۱- ولو شئت لا هتدیت الطریق الی مصفی هذا العسل، و لباب هذا القمح، و نسانج هذا العز، ولكن هیئات ان یغلبنی هوای - و بقودی جشعی الی تخیر الاطعمه و لعل بالحجاز او الیمامة من لا طمع له فی القرض، و لاعهد له بالشیع!! او أبیت مبطانا و حولی بطون غزئی و اکباد حرئی... نهج البلاغه طبع فیض الاسلام، ص ۹۷۰.

۲- سورة انبیاء / ۹۳.

مشکلات جهان اسلام یکی و دو تا و صد تان نیست، نامحدود است و حل همه یا بیشتر آنها هم از عهده ما و دیگران لااقل در کوتاه مدت ساخته نیست، اما با یک نظر اجمالی می‌توان کلیات آن مشکلات را برشمرد و مشکلات اساسی و کلیدی را هم که نسبت به دیگر مشکلات، پایه و اساس است توضیح داد. تا لااقل در مخاطبین ما انگیزه و اندیشه مصلحت‌اندیشی، اهتمام‌ورزی به امور مسلمین چاره‌جویی برای حل مشکلات آنان، و حساسیت وجدانی در برابر آن مشکلات پیدا شود. و اگر شد ما به هدف خود از نوشتن این سطور پراکنده و این نثر پریشان، رسیده‌ایم، و گرنه این نوشته می‌ماند تا در آینده دور یا نزدیک طالبان آن یافت شوند.

بلی، ما با یک ارزیابی سریع و طبعاً ناقص، مشکلات را بر می‌شماریم تا برای خود و دیگران تذکره یا تبصره باشد «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ<sup>۱</sup>» و در حد مقدور، در اندیشه حل برخی از آن مشکلات باشیم و اگر توفیق حل یک مشکل را هم نداشته باشیم، لااقل اندیشه و اهتمام به آن، وجدان ما را آزار دهد و احساس درد بکنیم و از مرض مزمن بی‌دردی در برابر مسلمین برهیم. و با تمام وجود، احساس مسؤولیت کنیم، که در این فرض، قهراً عمل را هم به دنبال خواهد داشت زیرا اندیشه و تصور یک مطلوب، مقدمه خواستن است و خواستن هم که توانستن است.

## انبوه مشکلات

**مشکلات سیاسی:** وجود زنجیر آهنین استعمار و وابستگی و عدم استقلال، وجود حکومت‌های دست‌نشانده، اختلافات و رقابت‌های قومی و قبیله‌ای، و سیاسی، ملی‌گرایی سیاسی - فکر جدازیستن ملت‌های مسلمان، فقدان هشیاری سیاسی، بی‌اطلاعی از وضعیت مسلمانان جهان، بی‌اطلاعی یا غفلت از نیرنگ‌های بیگانگان، نیرنگ‌ها و توطئه‌های سیاسی اقتصادی و مذهبی در بین مسلمانان که مآلاً همه هدف استعماری دارند، هماهنگی بسیاری از رجال سیاسی در کشورهای اسلام با سیاست‌های استعماری، و به تعبیر دیگر خود فروختگی و نوکر مآبی آنان، و بطور کلی خود کم‌انگاشتن مسلمین در برابر قدرتهای جهانی، بی‌اطلاعی مسلمانها از امکانات اقتصادی و مذهبی و ملی خویش برای رهبری جهان، یا لااقل جهت رقابت با قدرتهای جهانی، غفلت از حکم صریح اسلام: «الاسلام یعْلُو و لا یُعْلَى علیه»، «لَنْ یَجْعَلَ اللهُ لِلْکَافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیْلًا<sup>۲</sup>»، «وَلَنْ تَرْضَى عَنْکَ الْیَهُودُ وَ لَا النَّصَارَی حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ<sup>۳</sup>» و امثال آن، غلبه روح یأس نسبت به امکان بازگشت مجدد و عظمت گذشته اسلام، بی‌اطلاعی از علل و عوامل سیادت و انحطاط همه جانبه مسلمین. باور کردن اکثریت رجال سیاسی و دینی و بیشتر مسلمانان افسانه «جدایی دین از سیاست». را و در یک کلام، نبودن اندیشه سیاسی اسلامی و تفکر تشکیل (حکومت اسلامی) در بین اکثریت مسلمانهای جهان.

۱- سوره الذاریات / ۵۵.

۲- سوره نساء / ۱۴۱.

۳- سوره بقره / ۱۲۰.

**مشکلات مذهبی و فرهنگی:** غلبه روح فرقه‌گرایی و تعصبات فرقه‌ای، نبود مرکزیت دینی متشکل و منظم در جهان اسلام، حساسیت بیش از حد پیشوایان مذهبی در رقابت با یکدیگر، غلبه شعور مذهبی بر شعور اسلامی یا محدودیت در چهارچوب مذهب و فقدان دیدگاه اسلام شمولی - که از آن بحث کردیم - بدبینی و تهمت زدن بیشتر پیروان و برخی از علمای مذاهب اسلامی به یکدیگر، عدم اطلاع صحیح از مبانی و اصول و فروع مذاهب و پندارهای غلط و نادرست از آنها، تحریف تاریخ اسلام و مذاهب، تأثیر سوء سیاستهای غلط حاکمان مسلمان در گذشته و حال، بر مذاهب اسلامی، عدم پایبندی مسلمانها به احکام اسلام، عدم کنترل صحیح نسبت به کتابها و نوشته‌های مذهبی، غلبه خرافات و موهومات بر حقایق و واقعیات نزد توده‌های مسلمان و برخی از علما، تهاجم فرهنگی به معنی وسیع کلمه در قلمرو اخلاق و رفتار و زندگی و اندیشه و علوم انسانی و غیر انسانی، خوشبینی بیش از حد و خودباختگی در برابر غرب (غرب‌زدگی) و گاهی «علم‌زدگی» تا حد شستشوی مغزی، فقدان آموزشگاههای سالم اسلامی در تمام سطوح از ابتدایی تا دانشگاه، و دردهای بیدرمان دیگر، که البته و صد البته نسبت به مناطق مختلف جهان اسلام و فرقه‌های گوناگون اسلامی، این مشکلات با تفاوت و با نوسان، وجود دارند و از لحاظ کمیّت و کیفیت، یکسان نیستند، اما همه مسلمانها از این مواهب نامیمون! برخوردارند.

**مشکلات اجتماعی و اقتصادی:** اختلاف طبقاتی، انحصارطلبی، تبعیض اجتماعی، عدم مدیریت صحیح، عدم رعایت نظم و ضابطه در اداره جامعه، فقر مزمن و غنای بی حد و نامشروع، کم کاری و بیکاری، عدم آگاهی از امکانات بالقوه اقتصادی جامعه اسلامی یا عدم توجه به آن، عدم هماهنگی اقتصادی میان کشورها و جوامع مسلمان، عدم استفاده از امکانات موجود اقتصادی، فقدان برنامه اقتصادی یا نقصان آن، اسرافها و تبذیرها در سطح زندگی شخصی افراد و در سطح دولتها و جوامع، سیطره اقتصاد کشورهای پیشرفته بر کشورهای اسلامی، وابستگی اقتصادی و صنعتی بیش از حد به بیگانگان، درگیریهای نظامی و تبلیغاتی دولتها و ملتها و فرقه‌های مسلمان با یکدیگر و با هزینه‌های سرسام‌آور، و در یک کلام عدم رشد اجتماعی و اقتصادی و بلای عقب‌ماندگی جوامع اسلامی که البته آن (موهبت‌ها) هم، به تفاوت به آنها تحمیل شده است و نه بطور یکسان، اما هنوز هیچ یک از کشورها و ملت‌های اسلامی نتوانسته است کمر از زیر بار مشکلات اجتماعی و اقتصادی خود راست کند. و اینک توضیح در باره چند مشکل اساسی جامعه اسلامی:

### مشکل اول، حکومت‌های اسلامی

در سخنان امام خمینی رضوان‌الله تعالی علیه بزرگترین مصلح اسلامی قرن حاضر جمله‌ای به این مضمون آمده بود: «مشکل اسلام، حکومت‌های اسلامی هستند نه ملت‌های اسلامی، ملت‌های اسلامی بخودی خود ملت‌های خوبی هستند...»

بلی، مشکل اصلی جامعه اسلامی حکومت‌های آن هستند که مآلاً آن مشکلات، به کشورها و ملت‌های اسلامی منتقل می‌گردد. اخلاق، فرهنگ، افکار و آداب حکومت‌ها قهراً به مردم سرایت می‌کند که گفته‌اند: «النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ» کما اینکه سربلندی و آقایی و رفاه و یا ذلت و فقر و نادانی و عقب‌ماندگی ملت‌ها (حدوثاً یا بقاءً) در اصل و یا در ادامه غالباً ناشی از حکومت‌ها است.

به طور کلی دو نوع مشکل از جانب حکومت‌ها برای ملت‌ها فراهم می‌شود: مشکل سیاسی و مشکل یا مشکلات ناشی از سیاست، مانند مشکلات فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی. در زمینه سیاست، همان‌طور که حکومت‌های صالح، اسلام را در بُعد سیاسی به پیش برده‌اند، حکومت‌های ناصالح و فاسد که همواره در جهان اسلام اکثریت داشته و دارند، باعث جنگ‌ها و خونریزی‌ها، شکست‌ها، تجزیه‌ها و قطعه‌قطعه شدن بلاد اسلامی و سرانجام زبونی مسلمانان در برابر بیگانگان و سیطره دشمنان بر مقدرات جامعه اسلامی بوده‌اند.

مروری بر تاریخ اسلام، از جنگ‌های داخلی صدر اول گرفته تا برخوردهای امویان و عباسیان و فاطمیان، و ایادی آنان در کشورهای اسلامی، و برخوردهای سلسله‌ها و حکومت‌های پس از ایشان تا عصر حاضر، این ادعا را که حکومت‌ها منشأ بدبختی ملت‌های مسلمان بوده‌اند، روشن می‌کند. برای نمونه، پس از انقراض حکومت واحد مسلمین بر اندلس، دوران (ملوک الطوائفی) آغاز می‌شد، امرای محلی دعوی استقلال کردند و بر سر قدرت با یکدیگر می‌جنگیدند، هر کدام که به شکست می‌رسیدند از مسیحیان کمک می‌گرفتند و قهراً به ازای هر کمک، امتیازی هم به ایشان می‌دادند که چیزی جز قطعه‌ای از کشور خود نبود. این جنایت سیاسی، بارها تکرار شد تا به انقراض اسلام در اندلس، و اخراج مسلمین از آن «بهشت مفقود» انجامید.

حکومت‌های شمال آفریقا، پس از پایان کار اندلس، قاعدتاً باید از آن عبرت می‌گرفتند اما با کمال تأسف چنین نشد، در تاریخ آن حکومت‌ها مکرراً استمداد از ساکنان آن سوی دریا (اروپاییان) به منظور حفظ خود در برابر رقیب مسلمان خویش، اتفاق افتاده است.

از جمله «مولی عبدالحفیظ» یکی از ملوک مغرب از سلسله «علوی» کنونی در قرن گذشته هجری با برادر خود «عبدالعزیز» بر سر سلطنت جنگیدند: یکی از فرانسه کمک خواست دیگری از اسپانیا، و همان کمک‌خواهی سبب شد که تا چندی پیش از این، این کشور زیبای اسلامی، مستعمره یا تحت‌الحمایه فرانسه باشد که هنوز هم آثار آن باقی است، و بخش کمتری مانند صحرا در جنوب، و چند شهر ساحلی در شمال، به دست اسپانیا افتاد که هنوز هم دو شهر «سَبْتَه» و «بلبله» در تصرف اسپانیا است.

سرگذشت مصر، سودان، سوریه، لبنان، عراق، ترکیه، شبه قاره هند و آسیای میانه هم، شبیه به (اندلس) و مغرب بوده که منتهی به غلبه استعمار اروپایی گردیده است و آنان گاهی به نام مستعمره و تحت‌الحمایه و اخیراً در عصر استعمار نو با سلطه فرهنگی و اقتصادی و صنعتی نفوذ خود را بر

غالب این کشورها حفظ کرده‌اند.

راه دور نرویم جنگ تحمیلی عراق با ایران، و جنگ خلیج فارس، چه بدبختیها که برای ملت‌های این منطقه حساس در برنداشت تا جایی که پای نیروهای بیگانه را به طور رسمی و آشکار به منطقه کشانید، و هم اکنون در آن جا مستقر هستند و ابداً فکر بیرون رفتن را هم به خود راه نمی‌دهند. چه بسیار از این جنگ‌ها که ناشی از توطئه بیگانگان بوده و به دست حکام مسلمین جریان یافته است و از اصل «فرق تسد»: جدایی بینداز و حکومت کن، نشأت گرفته است.

حکام خودخواه و سلطه‌جو یا نادان و بی‌عقل در تاریخ اسلام کم نبوده‌اند و بدبختی‌هایی برای جهان اسلام، تدارک دیده‌اند، (مانند حمله مغول) که پس از قرن‌ها هنوز آثار شوم آنها به چشم می‌خورد. و احياناً باعث جدایی سرزمین ارزنده از پیکر اسلام گردیده مانند اندلس در غرب عالم اسلامی، و کشورهای مسلمان شبه جزیره بالکان در شمال و مسلمان چین در شرق، و مسلمانان آسیای میانه در شمال شرقی، که بحمدالله به گونه معجزه‌آسا به دامن اسلام برگشتند، و مانند فلسطین اشغالی در قلب جهان اسلام که سالها است از اصل خود جدا شده و برای رهایی آن چشم‌انداز روشنی به نظر نمی‌آید.

اگر باعث این جنایات را حکام مسلمان ندانیم پس چه کسی مسؤول است؟

برای اینکه در ارزیابی حکومت‌های اسلامی بحق سخن بگوییم و از گزافه‌گویی و افراط و تفریط،

مصون بمانیم باید به چند نکته اشاره کنیم:

۱- هر چند حکومتها غالباً مشکل‌آفرین بوده‌اند اما نباید از یاد ببریم که همین حکومتها نیز باعث گسترش جهان اسلام و عامل فتح و پیروزیها بوده‌اند. ما عادت داریم مثلاً از بنی امیه عموماً بد بگوییم که حق است و به عاملان از دست دادن (اندلس) نفرین کنیم که آن هم حق است. اما از این غفلت داریم که همین حکام لعنتی، اسلام را به اندلس بردند و در قلب اروپا ندای «الله اکبر» سر دادند. آری از این غافل هستیم که طارق بن زیاد غلام موسی بن نصیر، یکی از عمال بنی امیه بود.

۲- همه وقت، خود حکومتها باعث بدبختی نبوده‌اند بلکه برخی سعی خود را برای نجات اسلام به خرج داده‌اند اما دیگران به آنان کمک نکرده‌اند مثلاً هنگام اخراج مسلمانها از «اندلس» حکومت‌های شمال آفریقا و خاورمیانه و حتی خلفای عثمانی چنان که باید به داد آنها نرسیدند.

۳- بسیاری از این بدبختیها و شکست‌ها انگیزه مذهبی و عمده رنگ تشیع و تسنن و دفاع از مذهب داشته است، مثلاً درگیری و دخالت خلفای فاطمی و شیعی شمال آفریقا در قلمرو امرای اموی (اندلس) در بر افتادن آن سلسله مقتدر نقش داشته است. رقابت و جنگ تبلیغاتی و نظامی خلفای فاطمی مصر، با خلفای عباسی بغداد زمینه غلبه مسیحیها را بر «شامات» و بطور کلی جنگ‌های دوپست سائله صلیبی فراهم نموده است.

درگیریهای پنهانی یا علنی اسماعیلیه شیعی مذهب در شرق و غرب جهان اسلام، یکی از علل



ضعف خلافت بغداد و حکام ایران آن روزگار و نتیجهٔ حمله مغول به سرزمین پهناور اسلام بوده است.

درگیریهای سلاطین صفوی شیعه مذهب با خلفای عثمانی سنی مذهب، زمینهٔ دخالت اروپاییان را در کشورهای اسلامی، و سرانجام باز شدن پای استعمار را به این کشورها فراهم آورده است. این قبیل جنگهای مذهبی در سراسر جهان اسلام عموماً و شبه قارهٔ هند خصوصاً، در تاریخ، فراوان به چشم می خورد.

۴- در لابلای تاریخ اسلام، گاهی نقطه‌های روشن و حاکی از حُسن نیت برخی از حاکمان مسلمان، دیده می شود که ما را از تندروی و افراط در بدبینی نسبت به همهٔ آنها باز می دارد. این اثر نوشته است: <sup>۱</sup>ملکشاه سلجوقی جهت جنگ با برادر خود (تکش) که علیه وی خروج کرده بود به خراسان لشکر کشید و سر راه خود به زیارت روضهٔ مقدس امام علی بن موسی الرضا علیه السلام رفت، هنگامی که از حرم امام، بیرون آمد به وزیر خود خواجه نظام الملک که همراه او بود گفت: تو چه دعا کردی؟ وزیر گفت: دعا کردم خداوند تو رانصرت دهد، ملک گفت: اما من این دعا را نکردم بلکه گفتم: خدایا هر یک از ما دو برادر را که صالح تر برای مسلمین و نافع تر برای رعیت هستیم، نصرت بده!!

باری، شایسته است که بدانیم کاری ترین فجایع سیاسی جهان اسلام در طول تاریخ، عبارتست از جنگهای صلیبی، حملهٔ مغول، غروب اسلام در اندلس، استعمار و سیطرهٔ غرب بر بلاد اسلامی بخصوص هند، انقراض خلافت عثمانی، و از همه نزدیکتر و دردآورتر، اشغال فلسطین به دست صهیونیستها و شکل گیری دولت اسرائیل در قلب جهان اسلام، و به عکس، شیرین ترین و نزدیک ترین حادثهٔ سیاسی جهان اسلام، همانا پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، در ایران است که نقطهٔ عطفی در تاریخ اسلام، و آغاز تجدید حیات سیاسی مسلمین است ان شاء الله تعالی.

### مشکلات ناشی از سیاست

آنچه گفته شد راجع به مشکلات سیاسی ناشی از حکومتها بود اما مشکلات متفرع بر مشکل سیاسی فراوان است و در رأس همه، مشکلات مذهبی و فرهنگی است، هر چند، دانشمندان و رهبران مذهبی چنانکه خواهیم گفت عمدهٔ در ایجاد مشکلات مذهبی و فرهنگی دخالت دارند، اما نباید از یاد ببریم که خود حکومتها نیز در اختلاف مذهبی و حتی در پیدایش و رواج مذاهب تأثیر داشته‌اند، کما این که در نشر فرهنگ اسلامی یا فرهنگ بیگانه، و در پیدایش و نشر علوم و دانشها یا گسترش جهل و بیسوادی و در گمراهی مردم از راه اسلام، و صراط مستقیم، مسلماً مؤثر بوده‌اند. برخی از متفکران، علل عمدهٔ بدبختی مسلمانها را اختلاف مذهبی، قومی و قبیله‌ای و ملی

می‌دانند که حق است و مسلماً این اختلافات ریشه بسیاری از درگیریها و نابسامانیها می‌باشند، اما غالباً این حکومتها هستند که جهت منافع و بسط سلطه خود و غلبه بر رقبا از این اختلافات بهره می‌برند و به آنها دامن می‌زنند.

برای نمونه، هم اکنون بر اثر انقلاب اسلامی ایران حرکت‌های آزادی‌بخش و بیداری اسلامی در اکثر نقاط اسلامی، در حال نضج است، اما به منظور مقابله با آن، تبلیغات مسموم و هابیت - که سعودیها در آن نقش محوری دارند - همه جا در حال گسترش است که به نام ضدیت با شیعه در هند و پاکستان و افریقا و اروپا از جمله در کشورهای مسلمان نوپای آسیای میانه، صورت می‌گیرد.

دو سال پیش از این، با امام جمعه عشق‌آباد در فرودگاه مشهد تصادفاً ملاقات کردم و از وضع مسلمانان ترکمنستان از وی جويا شدم. گفت: «تاکنون در عشق‌آباد پنج مسجد دو تا از آن شیعیان و سه تا از آن اهل سنت، بازگشایی شده است، ما در طول تاریخ برادروار با هم زیسته‌ایم و هیچ اختلافی با هم نداشته‌ایم، ولی اخیراً چند آخوند وهابی از شهر دوشنبه (پایتخت تاجیکستان) به عشق‌آباد آمده‌اند و بر سر زیارت بقاع متبرکه که نزد هر دو فرقه مورد احترام است بین شیعه و اهل سنت اختلاف می‌اندازند.

عین این کار، در آذربایجان شیعه مذهب رهیده از چنگ روسها، تکرار می‌گردد و مبلغان وهابی از کشور ترکیه با هزینه سعودیها به آنجا آمده‌اند و مردم را به مذهب تسنن، با گرایش وهابیت، دعوت می‌کنند، آیا عامل این قبیل اختلافات مذهبی حکومتها نیستند؟

در پاکستان سالیان دراز اهل سنت و شیعه در کنار هم به سر برده‌اند، و اهل سنت در جشنهای مذهبی شیعیان و مراسم عزاداری حسینی شرکت می‌کرده‌اند، اما حالا سپاه صحابه شیعیان را تکفیر می‌کند و جنگ مذهبی میان فریقین راه می‌اندازد. سپاه صحابه از کجا خط می‌گیرد جز از حکومت سعودی؟

علاوه بر اختلافات مذهبی، اختلافات قومی هم در سراسر شبه قاره هند، افغانستان، کردستان و دیگر مناطق جریان دارد اما غالباً دست حکومتها و قدرتهای خودی و بیگانه در کار است که سلسله جنبان حرکتهای قومی و بهره‌گیری اصلی از این ماجراها هستند.

### مشکل دوّم، پیشوایان مذهبی و دانشمندان

بدیهی است پیشوای دینی یا رهبران فکری جامعه به طبیعت حال راهنمای فکری و اخلاقی و عملی مردم مسلمانند و با رفتار و گفتار خود، می‌توانند مرّبی جامعه و پشتوانه تکامل علمی، عملی، اخلاقی، سیاسی و اقتصادی و عامل وحدت مسلمانان باشند، کما این که بعکس، می‌توانند باعث اختلاف و تعصب مذهبی و بدبینی و انحراف فکری و اخلاقی و عقب‌ماندگی فرهنگی باشند. به نظر می‌رسد عالمان مذهبی و فکری در خط انحرافی از دو راه ابزار کار قرار می‌گیرند اول، از

راه حکومتها که هر کدام این قبیل عالمان را که «علی الوردی» نویسنده عراقی آنها را «وعاظ السلاطین» نامیده، ابزار کار خود قرار می دهند، این همان قشر از روحانیان هستند که امام بزرگوار از آنها می نالید و اصطلاح (آخوندهای درباری) را در باره ایشان به کار می برد. که ما دیدیم این قماش آخوندها و یانویسندگان غیر روحانی در ضدیت با انقلاب اسلامی و با شخص امام و با فتوای او در باره سلمان رشدی مرتد، و نیز در کمک به سعودیها علیه حجاج ایرانی، و در بسیاری از حوادث تلخ دیگر دست داشتند.

از این قماش رهبران روحانی و غیر روحانی در دوران طاغوت فراوان بودند و هم اکنون هم کم نیستند این قبیل رهبران مذهبی و فرهنگی وابسته، در حقیقت مستقل نیستند و انگیزه‌ای جز جلب رضایت دربارها ندارند.

دسته دوم، کسانی هستند که مستقیماً با حکومتها و قدرتها وابسته نیستند و چه بسا بسیار باتقوا و زاهدند اما دچار نوعی جمود فکری و نادانی مذهبی و خود محوری دینی هستند آنان خود را ملاک و معیار اسلام و مذهب می دانند و روح تعصب و سختگیری مذهبی را در مردم پدید می آورند. البته حکومتها هم با زیرکی از سادگی آنان گاه‌بگاه استفاده می کنند اما خود ایشان، به انگیزه حمایت از مذهب و نه کمک به دربارها و حاکمان، به تلاش خود ادامه می دهند.

این قماش رهبران مذهبی، مرز میان مذاهب اسلامی را تا آنجا پیش می برند که فاصله میان دو مذهب را از فاصله میان دو دین بیشتر جلوه می دهند. و دیواری آهنین میان فرقه‌های مسلمان بنا می کنند. به نظر می رسد رهبران اصلی و بنیانگذاران مذاهب اسلامی خودشان تا این حد سختگیر و خود محور نبوده‌اند، اما تدریجاً عالمان حامی مذاهب، اسلام را به این روز سیاه نشانده‌اند. و این وضع، با کوشش مصلحان قابل تغییر است. از قول شیخ ازهر فعلی نقل شده که گفته است: ما پیروان مذاهب چهارگانه اهل سنت، قبلاً یکدیگر را تکفیر می کردیم و گاهی نجس می دانستیم اما فعلاً هیچ گونه دوگانگی بین خود احساس نمی کنیم.

اختلاف عارف و متشرع یا اخباری و اصولی تا آنجا شدت یافت که متشرع کتاب مثنوی را با انبر و اخباری کتاب اصول را با دستمال می گرفت مبادا دستش نجس شود. آیا این تنگ‌نظرها، با سماحت اسلام و با شریعت سمحه سهله که رسول اکرم از آن دم می زد همخوانی دارد؟ به خاطر دارم مرد روحانی آزاده‌ای که چند سال قبل مرحوم شد به من گفت فلان عالم، خود رامحور اسلام می داند و معتقد است که سایر مردم حتی علمای مبرز، در کلیات و جزئیات امور، حتی آداب و رسوم معمولی که در اصل دین، حد و حدودی ندارد، باید از او پیروی کنند، اما به چه دلیل؟ معلوم نیست.

این قماش روحانیان برای جامعه اسلامی مشکل بزرگی هستند و مدرسان و مدیران حوزه‌های علمیه باید رفته رفته طلاب را عادت دهند که در مسائل اختلافی و سلیقه‌ای تعصب بخرج ندهند و با

وسعت نظر و شرح صدر این مسائل را مورد بحث و اجتهاد قرار دهند. و سعی کنند در این قبیل مسائل نظری، به نظر دیگران در داخل مذهب یا خارج آن احترام بگذارند. شرح صدر، شرط اول اجتهاد است. لاقلاً اختلافات مدرسه را به میان بازار نکشانند و مردم عامی را بدون جهت به بدبینی نسبت به افراد وادار نسازند.

ما در تاریخ از هر دو نوع عالمان متعصب و آزاده، نمونه‌های فراوان داشته‌ایم: مرحوم وحید بهبهانی (م ۱۲۰۶) پیشوای اصولی و مرحوم شیخ یوسف بحرانی پیشوای اخباری هر کدام در رأس یکی از دو مکتب اخباری و اصولی قرار داشتند و با هم مصاف می‌دادند اما سرانجام وحید بهبهانی مکتب اصولی را که تاکنون مبنای کار مراجع تقلید است، با قدرت علمی خود به کرسی نشاند و مکتب اخباری را که در آن هنگام شیخ یوسف بحرانی پرچمدار آن بود در حوزه‌های علمیه عقب زد. نوشته‌اند روزی در کربلا این مرد بزرگ در صحن مطهر با مرحوم بحرانی برخورد کرد و مدتی در یک مسأله علمی با هم بحث کردند، هنگام نماز رسید و مرحوم بحرانی صاحب کتاب نفیس حدائق به وحید بهبهانی گفت بایست تا به تو اقتدا کنم و کرد. من در میان علمای معاصر خود نمونه‌های زیادی را از هر دو نوع دیده یا شنیده‌ام که نیازی به ذکر نمی‌بینم.

باری با مروری بر نقش حاکمان سیاسی و عالمان دینی به شرحی که گفته شد، می‌توان به محتوای ارزشمند حدیث معروف نبوی پی برد که فرمود: «صنفان من امتی اذا صلحوا صلحت امتی، و اذا فسد فسدت امتی: الأمراء و العلماء».

### مشکل اساسی سوّم و چهارم، جهل و فقر

جهل به اسلام راستین، جهل و تاریخ اسلام، بی‌اطلاعی از وضعیت سیاسی و علمی و صنعتی جهان، بی‌اطلاعی از توطئه‌های سیاسی و فرهنگی بیگانگان و خلاصه جهل به هر چه در سرنوشت امت اسلام نقش دارد.

فقر هم که نیازی به شرح ندارد: فقر مالی، فقر اخلاقی، فقر کارشناس، فقر صنعتی و بسیاری از فقرها و نیازهای دیگر. گرچه عامل جهل و فقر در اصل پیدایش و یا ادامه، چنان که گفتیم محصول عملکرد حکام و علما است ولی به هر حال، پایه و اساس بسیاری از مشکلات و بدبختیها می‌باشد و البته اگر دو مشکل اول، یعنی مشکل سیاست و روحانیت، حل شود، مشکل جهل و فقر و مشکلات ناشی از آنها بتدریج، تا حدودی حل می‌گردد و لاقلاً سر نخ راه حل به دست می‌آید.

### مسئولیت مردم روشن بین

وجود حکومت‌های فاسد و عالمان بی‌خاصیت، تکلیف را از دوش آن قشر از مردم که تا حدودی هشیاری سیاسی و بینش دینی دارند بر نمی‌دارد، و این بینش و هشیاری بحمدالله اکنون در همه جهان اسلام بقدر کافی وجود دارد، و این همان نعمت خداداد بیداری اسلامی یا بقول عربها (الصحوۃ الاسلامیة) است و خود آینده روشنی را برای اسلام نوید می‌دهد، اما به گونه‌ای محسوس یا نامحسوس، با خط انحرافی دیگری که کاملاً با آن در ستیز است دست و پنجه نرم می‌کند و هر یک از این دو خط، از سوی یک دسته از رهبران سیاسی و مذهبی مسلمان هدایت می‌شوند تا کدامین پیروز گردند.

نکته لازم به یادآوری آن است که بیداری سیاسی و بیداری مذهبی باید با هم باشند و دوشادوش هم گسترش یابند، تا برای جهان اسلام، نتیجه مطلوب به بار آورند و اگر خدای نخواستہ این دو خط، از هم جدا شوند (که استعمار برای جدایی میان آن دو تلاش می‌کند) و بیداری سیاسی منهای مذهب، یا بیداری مذهبی منهای سیاست، مطرح گردد، خود باعث درگیری دیگری میان طرفداران دو خط خواهد گردید و بر فرض یکی بدون دیگری پیروز گردد، مثلاً بیداری سیاسی بدون بیداری مذهبی و یا به عکس، قدرت را به دست گیرد باعث درد بی درمان دیگری خواهد شد که مسلماً خطها در مقابل هم قرار خواهند گرفت و جهاد و مبارزه با طاغوت‌های سیاسی و دینی به نبرد میان انقلابی سیاسی و انقلابی مذهبی تبدیل خواهد گردید. که در صورت روی کار آمدن طرفداران خط سیاسی، راه و رسم سیاستهای غرب و لائیک را پیش می‌گیرند، و فرض دوم هم، مشکلات فراوان دیگری را در پی خواهد داشت. اعاذنالله منها. متأسفانه هم اکنون این دو خط با هم رقابت دارند و بر پیشوایان و مردم مسلمان است تا در این موقعیت حساس هشیاری خود را حفظ کنند.

## جهان اسلام و فاجعه بوسنی و هرزگوین

چند ماه است که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اقمار آن و پس از تجزیه یوگسلاوی و پیدایش کشور اسلامی بوسنی و هرزگوین، برادران و خواهران مسلمان ما در این کشور نوپا، دچار یکی از فجیعترین حوادث تاریخ گردیده‌اند:

کشتارهای دسته‌جمعی، زندانهای با اعمال شاقه، هتک ناموسهای علنی، زنده سوزاندن انسانها، تَف دادن نوزادان و بچه‌های سقط شده در برابر چشم مادران، به آتش کشیدن شهرها و روستاها و هستی و نیستی مردم، و فجایعی از این قبیل که قلم یارای نوشتن ندارد و زبان از گفتنش شرم دارد. مسلمانان این بخش از اروپای شرقی، از قرن‌ها پیش به آیین مقدس اسلام گرویده و نسل اندرنسل در آنجا مرزداران اسلام بوده‌اند، و در طول تاریخ، حوادث تلخی را تحمل نموده‌اند، اما مانند کوه، در برابر آن حوادث، بخصوص هیولای وحشتناک مارکسیسم، مردانه ایستاده‌اند و به اسلام وفادار مانده‌اند.

این مردم پس از رهایی از چنگال این اهریمن، می‌رفتند که زندگی خود را سر و سامان بدهند و نفس راحتی بکشند. انتظار آنان و همه مسلمانان و بلکه کلیه جهانیان آن بود که این ملت ستمدیده و از رنج سالیان دراز رهیده، روز خوشی به خود ببیند و آب شیرینی از گلویش پایین رود. ولی هنوز جای قدم مارکسیسم محو نشده، و زخم شلاقهای این نظام خشن و بیرحم، التیام نیافته بود، که ناگهان گرفتار دشمنی درنده‌خو گردیدند.

صربها، که عداوت دیرین تاریخی با مسلمانان آن منطقه دارند و بارها آنان را قتل عام کرده‌اند، این بار نیز به قصد تصفیة نژادی و اسلام‌زدایی، و به انگیزه تشکیل «صربستان بزرگ» وارد معرکه شدند، و از زمین و هوا بر سر آنان آتش ریختند و همچنان می‌ریزند، آتش می‌زنند، می‌کُشند، خراب می‌کنند، و پیش می‌روند، و کسی هم به داد مسلمانهای مظلوم نمی‌رسد.

دو سال پیش، آقای شیخ عبدالله چلبیچ همراه نایب حزب اسلامی در مکه معظمه به بعثه مقام

معظم رهبری آمدند و با اعضای (بخش مراجعین) که همه از علمای مبرز بودند به صحبت نشستند و همه اعضا نسبت به آنها اظهار محبت و از آنان دلجویی کردند و آزادی و استقلال کشورشان را به ایشان تبریک و تهنیت گفتند. از اوضاع و احوال کشور خود و مسلمانان آن سامان اطلاعات مهمی در اختیار ما گذاردند.

از جمله گفتند: ما مسلمانان، همواره در معرض هجوم مسیحیان منطقه هستیم. صربهای یوگسلاوی ارتدکس، و کرواتها، کاتولیک هستند، و هرگاه اوضاع جهان به هم بخورد، این دو گروه با همه دشمنی که با هم دارند دست به دست هم می دهند و متفقاً ما را آماج حمله های خود قرار می دهند، در جنگ بین المللی دوم مسیحیان ما را قتل عام کردند و کسی خبر نشد.

آنان، از وضعیت نابسامان و فلاکت بار آلبانیهای ساکن یوگسلاوی، سخن می گفتند، آقای شیخ عبدالله گفت که تعداد آنان بیش از دو میلیون است و عده ای از ایشان در زمستان گذشته از گرسنگی و سرما تلف شدند، با این که امکانات خود ما ضعیف است، مع الوصف، به آنان کمک می رسانیم، حتی لباسهای کهنه خود را به آنان می دادیم. متأسفانه چنان که بعداً خواهم گفت این روحانی چند روز پیش از این شهید شده است.

شخص دیگری که از علمای آلبانی تبار ساکن یوگسلاوی بود و سالها در مصر تحصیل کرده و زبان عربی را خوب صحبت می کرد، او نیز وضع کشور آلبانی را بیان کرد و گفت آلبانیاییهای یکی دو نسل اخیر از اسلام فقط اسم آن را شنیده اند، و همین قدر می دانند که مسلمانند. اما از مفاهیم واضح دین از قبیل حرام و حلال چیزی نمی دانند و به هیچ یک از احکام اسلام عمل نمی کنند. بسیاری از آنها حتی ختنه نشده اند و در روابط جنسی هیچ ضابطه ای را در نظر نمی گیرند.

و ما آلبانی نژادهای یوگسلاوی ممنوع الورد به خاک آلبانی هستیم... آن دو نفر اول گفتند: ما هیچ کمکی نمی خواهیم جز اسلحه که بتوانیم در برابر هجوم قریب الوقوع صربها، از خود دفاع کنیم و الا یک روزی خبر خواهید شد که بار دیگر ما را قتل عام کرده اند...

اینها مطالبی بود که از سخنان آنان به خاطرمانده است، همان طور که می گفتند اینک مدتی است که ناظر این هجومهای وحشیانه هستیم. در اینجا مناسب است یادآور شوم که آقای عبدالله چلیبیچ همان سال در نخستین سمینار مجمع تقریب که روز هفت ذی الحججه همان سال ۱۴۱۱ ه در مکه برگزار گردید شرکت نموده و به زبان عربی سخنرانی کرد. وی قامتی بلند و فربه داشت و بسیار زیبا بود، و با همان لباس احرام بر کرسی خطابه نشست که بسیار جالب بود. چند روز پیش از این، رئیس العلمای یوگسلاوی سابق، آقای یعقوب سلیم اوفسکی که در رأس هیأتی به ایران آمده است با همان هیأت، از مجمع تقریب دیدن کرد و جنایات صربها را نسبت به مسلمانها شرح می داد، من حال شیخ عبدالله را از وی پرسیدم، گفت: خدا رحمتش کند، ده روز قبل او و رفیقش در (بوسنی و هرزگوین) بر اثر اصابت بمب شهید شدند، هر دو از علما بودند و شیخ عبدالله ناظر بر مشایخ

مساجد بود.

به همین مناسبت فیلم سخنرانی وی را کارمندان مجمع ارائه دادند که باعث تأثر همه گردید، یکی از ایشان گفت، نسخه‌ای از آن را بدهید ببریم، برای روحیه دادن به مجاهدان بسیار مؤثر است، که قرار شد بدهند. باری، این جنایات رخ می‌دهد، اما در جهان، کسی را نمی‌یابیم که به‌طور مؤثر به داد آنان برسد. مجامع بین‌المللی تنها به حرف زدن و قطعنامه صادر کردن و بیشتر با سکوت مرگبار، وقت را می‌گذارند.

اما مسلمانان، و جهان اسلام بجز یکی دو کنفرانس و فرستادن مقداری کمک جنسی و نقدی و آذوقه کار دیگری انجام نداده‌اند.

به گوش ما نخورده است که دولتی یا جمعیتی از مسلمانان، به فکر ارسال اسلحه باشند یا بخواهند سپاهی را جهت یاری آنان بسیج نمایند.

بلی، در خطبه‌های نماز جمعه تهران، چند بار این مسأله مطرح شد که باید جلو مسلمانها را باز گذاشت تا به یاری همکیشان خود بشتابند، گفته شد: اگر مانع نشوند میلیونها جوان جان بر کف، به راه می‌افتند. بلی، مسلماً همین طور است، جوانان حزب‌اللهی ما آزمایش خود را داده‌اند و برای جهاد در راه اسلام در هر نقطه از جهان، که پیشامد کند، آماده به خدمت هستند.

اما آیا شرایطی که مقررات دست و پاگیر بین‌المللی پیش آورده است به ما اجازه چنین حرکتی را می‌دهد؟

آیا کشورهای دیگر بین راه، از جمله کشور همسایه ما ترکیه، به ما راه می‌دهد که به کشور یوگسلاوی سابق نزدیک شویم؟

در حالی که ترکیه از همه کشورهای اسلامی، به بوسنی و هرزگوین نزدیکتر است و تنها یک دریای کم عرض میان آن دو فاصله وجود دارد. اصلاً این مناطق توسط امپراتوری عثمانی، مسلمان شده‌اند و قرن‌ها جزء کشور پهناور این امپراتوری مسلمان بوده‌اند. بدبختی آنان، از هنگامی آغاز شد که امپراتوری عثمانی از صفحه جهان محو شد و به جای آن کشوری لائیک و متکی به ملیت ترک، توسط آتاتورک، عرض وجود کرد، اما به هر حال، هنوز هم ترکیه جزء کشورهای اسلامی است و اکثریت مردم آن با تمام وجود به اسلام پایبند هستند، و عرق و حمیت اسلامی دارند. مسلماً دل‌های آنان نیز از رفتار دولت ترکیه در قبال مسلمانان هرزگوین، خون است که چرا با این نیروی عظیم و ارتش یک میلیونی، به داد آنان نمی‌رسد... اگر ترکیه تنها یک اولتیماتوم به صربها بدهد آنها یکه می‌خورند، اما مقررات بین‌المللی، و علاوه بر آن تعهدی که ترکیه در قبال ناتو و نسبت به سیاست آمریکا دارد به او جرئت این عمل را نمی‌دهد، ولو این که دولت بوسنی هرزگوین هم رسماً تقاضای کمک نظامی از ترکیه یا دیگر کشورهای اسلامی بکند.

باری گر چه در ترکیه و جاهای دیگر، کنفرانسهایی در باره این فاجعه، برگزار شد ولی از حد و



حرف و صدور قطعنامه جلوتر نرفت.

درست است که سازمان ملل، صدور اسلحه به یوگسلاوی را منع کرده است، اما آیا صدور چنین قطعنامه‌ای با وجود انبارهای اسلحه دست نخورده یوگسلاوی سابق که در اختیار صربها است در حالی که دست مردم بوسنی و هرزگوین از اسلحه خالی است مؤثر است؟ این قطعنامه خود گام اول در کمک به این جنایت است.

بگذریم از این که در اخبار آمده بود که صربها از راه رومانی مرتباً اسلحه دریافت می‌کنند و اسرائیل از این طریق و طرف دیگر به صربها کمک می‌دهد و نیازهای آنان را تأمین می‌کند، آیا کسی صحت و سقم این خبر را تحقیق کرده است؟ تا اگر صحت داشته باشد لااقل جلو آن را بگیرند. سازمانهای بین‌المللی حتی مسلمانها را از محاصره صربها به منظور دریافت کمکهای دیگران، نجات نداده‌اند تا اقل در شهرهای خود از گرسنگی و نبود دارو، و غذا و لباس، نمیرند. لعنت بر این قماش حقوق بشر، درورد بر رهبر فقید انقلاب اسلامی، امام بزرگوار که دائماً مسلمانها را به استقلال واقعی و خودکفایی در ابعاد گوناگون، دعوت می‌کرد که در هیچ یک از شؤون خود به دیگران تکیه نداشته باشند که آنان قابل اعتماد نیستند.

بیگانگان بمانند، که حتی کشورهای اسلامی وابسته به آنان هم قابل اعتماد نمی‌باشند و در حوادث بین‌المللی دنباله‌رو و مطیع و منقاد موالیان خود هستند نه به فکر همکیشان خود. من در این جا به دو مطلب اشاره می‌کنم:

اول: چندی قبل در بحبوحه جنایت صربها نسبت به مسلمانان، در حمایت از آن مظلومان تاریخ بیانیه‌ای، از سوی مجمع‌التقریب صادر شد که بخشی از آن را در این جا می‌آورم و توصیه‌ام به مسلمانان همین است:

مسلمانان غیور و با همت، ملت حزب‌الله و جانفدای ایران... در برابر فاجعه قتل عام مسلمانان بوسنی و هرزگوین، سکوت جایز نیست، رسول اکرم فرمود: «مَنْ سَمِعَ مُسْلِمًا يَقُولُ: يَا لِمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» یعنی: هر کس فریاد مسلمانی را بشنود که می‌گوید: ای مسلمانان به داد من برسید و به او جواب ندهد مسلمان نیست. همچنین فرمود: «مَنْ أَصْبَحَ وَ لَمْ يَهْتَمْ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» یعنی: هر کس شب را به صبح بیاورد در حالی که به امور مسلمانها اهتمام نمی‌ورزد مسلمان نیست.

با وجود چنین سخنان آهنین و قاطع، آیا می‌توان در این حادثه دلخراش بی‌اعتنا بود؟

آیا فریاد استغاثه آن مظلومان بیدفاع را نمی‌شنوید؟

آیا تصویر قتل‌های دسته‌جمعی را بر صفحه تلویزیون و روزنامه‌ها نمی‌بینید؟

اگر در این شرایط حساس، به داد آنان نرسیم، و استغاثه این همکیشان جنگ‌زده و این محرومان بی‌پناه را نشنیده بگیریم، پس فرق ما با سازمانهای بیدرد حقوق بشر و با سکوت

مرگبارشان چیست؟...

مطلب دوم: (که دلگرم‌کننده است) از قراین به دست می‌آید که اگر جنایت صربها تا همین حد باشد و به اسلام‌زدایی از کل منطقه شرق اروپا منجر نگردد، با همه سختیها و نامالایمات جسمی و روانی آن مردم و دیگر مسلمانان غیور، مسلماً در این جنگ، مصالحی هم نهفته است که من به طور مستند به آن اشاره می‌کنم اما نه به آن منظور که مسؤولیت خودمان راندیده بگیریم و با شنیدن این سخنان خود را تسلی بدهیم:

چندی قبل از زبان یکی از مسؤولان کشور شنیدم که از قول وزیر خارجه بوسنی و هرزگوین نقل کرد که گفته است: این جنگ یکی از الطاف خفیه خداوند نسبت به ما بود، زیرا باعث گردید جوانهای ما که غرق میگساری و فساد بودند، اسلحه بردارند و در راه اسلام به صحنه‌های نبرد بروند و در میدانهای جنگ به نماز جماعت بایستند و از خدا طلب نصرت کنند...  
خبرنگار روزنامه کیهان، که برای کسب خبر به آن ناحیه رفته و در متن جنگ قرار گرفته نوشته است:

«چه کسی می‌دانست روزی در قلب اروپا و از دل ظلمت‌آلود و تکنولوژی‌زده غرب، مردمی سر برآوردند که همه هویت و افتخار خود را در «مسلمان بودن» می‌بینند و «ما مسلمان هستیم» را زیباترین توصیف از خود می‌دانند؟»

این واقعیت، در حالی رخ نموده است که «بوسنی و هرزگوین» انواع تهاجمهای فرهنگی و سیاسی غرب و شرق را تجربه کرده است و دهها سال با آن دست به گریبان بوده است.  
«نه دیکتاتوری دهها ساله تیتو، و نه فرهنگ منحط و فسادزای غرب، که هم از سوی رژیم کمونیستی یوگسلاوی سابق، و هم از طریق ماهواره‌های تلویزیونی کشورهای اروپایی و آمریکا، ترویج می‌شد، نتوانست هویت دینی و الهی مردم مسلمان بوسنی را محو و نابود کند».  
«ما از بسیاری از مردم بوسنی اعم از زن و مرد و رزمنده و پیر و جوان، در باره آثار جنگ جاری سؤال کردیم، همه آنها ضمن انزجار از جنگ و آثار ویرانگر آن، متفق بودند که ملت بوسنی در حال شکوفا شدن و بازیابی کامل هویت اسلامی خود است».

«آن‌ها می‌گفتند: ما در این جنگ، خود را کشف کرده‌ایم و بسیاری از مفاهیم و معانی بلند اسلامی و قرآنی را که تاکنون نمی‌فهمیدیم، فهمیدیم».

«امروز مساجد بوسنی، روزبروز رونق بیشتری می‌یابد و حجاب، به عنوان یک ارزش برجسته، جای خود را در میان زنان و دختران بیشتر باز می‌کند، ما شاهد بودیم که رزمنده بوسنی، دربدر، به دنبال تسبیح، پارچه سبز، برچسب «لااله الاالله و محمد رسول الله ﷺ» و پیشانی‌بندی است که به نحوی هویت اسلامی او را نشان دهد، و این بدان معنا است که تلاش دشمنان برای اطفای نور الهی اسلام نتیجه معکوس داشته است. و این نور، تابنده‌تر و فروزاتر شده است...»

بلی، این یک واقعیت است، جنگ در راه آرمانی مقدس علاوه بر این که انسان را آبدیده می‌کند، او را در درک آن هدف، ورزیده و راسختر می‌گرداند و آن هدف در دلش متبلور می‌شود. من بارها در باره غزوات و جنگهای پیاپی و بی‌وقفه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فکر کرده‌ام، (جنگهایی که معمولاً اگر رسول اکرم در آنها حاضر بوده «غزوه» خوانده می‌شود و اگر نبود «سریه» نام دارد، و برخی از مورخان نامی، مانند مسعودی در مروج الذهب تعداد آن جنگها را تا هشتاد ذکر کرده‌اند) در حقیقت، این جنگها، تمام دوران دهساله زندگی پیغمبر را در مدینه اشغال کرده بود و به همین جهت زندگی و سیره آن حضرت را مغازی (جمع مغزی به معنی جنگ) نامیده‌اند.

باری، فکرم در این بود که این جنگهای مستمر، نیروهای نوحاسته مسلمان را تحلیل می‌برد، در حالی که در آن هنگام، اسلام نیاز به آرامش و مسلمانان نیاز به خودسازی داشتند. و گرچه این جنگها، بر آن حضرت تحمیل می‌گردید، اما در هر حال، تداوم این جنگها و زیان و سود آنها قابل ملاحظه و شایسته تحلیل است. تا این که به فکرم رسید که رسول اکرم، در کشاکش همین جنگها یاران خود را در دین متصلب و آزموده می‌کرد، این جنگهای پیاپی، مسلمانان را از جان گذشته و از دنیا بریده و هوی و هوس را زیر پا نهاده، بار می‌آورد.

این نکته را بروشنی می‌توان از خلال آیات قرآن، در مورد غزوات، بخصوص آیات سوره آل عمران، در باره جنگ احد و آیات سوره انفال، راجع به جنگ بدر، و همچنین آیات سوره فتح و صف و توبه در مورد سایر غزوات فهمید.

این همان نکته زرین است که امام بزرگوار در مورد جنگ هشت ساله بیان می‌کرد که «آن یکی از الطاف خفیه خداوند بود» یا می‌فرمود: «ما در جنگ ضرر نکردیم» بلی این جنگ برای مردم ما کلاس درس بود، جنگ، انسان تربیت می‌کند، در عین این که خسارت مالی و جانی دربر دارد اما با توجه به این ارزشها در حقیقت خسارت نیست و سراسر منفعت است.

در این جا با یادآوری چند نکته که نتیجه سخنان پیش است به این نوشته پایان می‌دهیم:

۱- اسلام، با همه مصایب و بلاهایی که در اروپا و نقاط دیگر به آن مبتلا شده است، نیروی معنوی خود را حفظ کرده و هنوز هم می‌تواند مؤمنان را بسیج کند، و به آنان روح سلحشوری و مقاومت و جهاد ببخشد.

ما، این حقیقت را در عصر خود، بارها به رأی العین دیده‌ایم: کشورهای شمال افریقا دهها سال مستعمره اروپا بودند، اروپاییها با تمام قدرت کوشیدند هویت اسلامی مردم آن منطقه را از میان ببرند، اما موفق نشدند، و روز بروز این هویت، درخشانتر و متبلورتر می‌گردد، که حوادث اخیر الجزایر و تونس و مراکش، گواه آن است.

رژیم لائیک آتاتورک و رضاخان و دیگر نوکران غرب، نتوانستند عشق و علاقه مردم ترکیه و ایران را به اسلام، نابود کنند و دیدیم که مردم ایران، پس از پنجاه سال تحمل آن نظام ضد دین،

چگونه انقلاب شکوهمند اسلامی را به پا کردند، مردم ترکیه نیز به طرف چنین انقلابی پیش می‌روند، و این نوید است که قرآن به ما داده است: «بُرِيْدُونَ لِيُطْفَنُوا نورا لله بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ<sup>۱</sup>» پس باید به آینده اسلام امیدوار بود.

۲- با وجود این امید، باید آنی از مبارزه و مقاومت در راه اسلام و آمادگی برای فداکاری غفلت نکنیم زیرا، نصرت خداوند مشروط به نصرت ماست.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ<sup>۲</sup>»

۳- به حکم دو حدیث یاد شده در اعلامیه، مسلمانان در برابر اسلام و مسلمین مسؤولیت دارند که اگر به آن عمل نکنند فقط اسماً مسلمانند و از زمره مسلمانان واقعی خارجند.

۴- به نظر می‌رسد جهان اسلام، در باره مسلمانان بوسنی و هرزگوین، خیلی کوتاهی کرده است. اگر فرضاً مردم را مقصّر ندانیم. مسلماً دولتهای مسلمان و رهبران مذهبی و سیاسی مقصّرند، و تاریخ، این تقصیر را نخواهد بخشید، همان طور که تقصیر جهان اسلام را در قبال آندلس نبخشیده است، و نیز تقصیر ما را در قبال مسأله فلسطین نمی‌بخشد. در حالی که به گفته آقای دکتر کلیم صدیقی مرد آزاده و بیدار لندن «حادثه بوسنی و هرزگوین عیناً تکرار فاجعه آندلس و بلکه ادامه آن است».

در این جا باید از مقام معظم رهبری و دولت و ملت جمهوری اسلامی ایران سپاسگزاری کنم که از فعالیتهای سیاسی و کمکهای مالی به مردم مسلمان بوسنی و هرزگوین ابداً دریغ نکرده‌اند، و بنا به فرموده رهبر انقلاب «اگر راه را باز گذارند کمک نظامی هم می‌کردیم».

۵- سازمانهای بین‌المللی و حقوق بشر به وظیفه خود عمل نکردند که بماند، با اقدامات یکجانبه خود، به ادامه این جنایت کمک هم کرده‌اند.

۶- مسلمانها، نباید به این قبیل سازمانها و دولتهای بزرگ و کوچک مدعی حقوق بشر، اعتماد کنند هر چند نمی‌توان از همکاری با آنان در کارهای مشروع، خودداری کنیم.

۷- سرانجام باید به فکر تشکیل یک سپاه اسلامی آماده به خدمت برای دفاع از اسلام و مسلمین، از هر راه که ممکن باشد برآمد، و غفلت از این واجب گناه است.

حال، دولتهای اسلامی، رهبران مسلمان، سازمان کنفرانس اسلامی و کلیه اتحادیه‌های موجود بین کشورهای اسلامی، باید توان خود را در تشکیل چنین ارتشی به کار بندند، و در کنفرانسهای آینده خود، در این خصوص به بحث بنشینند. باشد که با یاری و توفیق خداوند به نتیجه مطلوب برسند، و دیگر کسی از ترس این سپاه، (که حتماً باید مجوز دفاع از کشورها و مجامع اسلامی را برای خود، از مجامع بین‌المللی کسب کرده باشد، جرئت نکند به مسلمانان زور بگوید. به امید آن روز.

## ۲۲

بازگشت به فهرست

## سه نهضت اسلامی:

بعثت رسول اکرم ﷺ، انقلاب اسلامی، قیام مهدی عجیلاً

به مناسبت تقارن بعثت رسول اکرم با ایام الله دهه فجر روزهای پیروزی انقلاب اسلامی و نیمه شعبان سالروز ولادت مهدی امت، محیی شریعت، مجدد اسلام و منجی عالم بشریت، بر آن شدیم تا در باره هر سه حادثه تاریخی و حرکت اسلامی، سخن بگوییم و مزایای هر کدام و وجود مشابهت و افتراق آنها را بیان کنیم.

این سه نهضت، سه نوع انقلاب اسلامی هستند که در آغاز، وسط و پایان حرکت اسلامی جای دارند و بطور حتم، در احیاء و حاکمیت اسلام، عهده دار نقش مهمی هستند و میان آنها از جهاتی مشابهت، و از جهات دیگر، افتراق وجود دارد، و پس از روشن شدن آن جهات، کسی تعجب نخواهد کرد از این که ما، در صدد مقایسه میان آنها برآمده ایم بخصوص که دو حرکت اخیر مکمل و متمم حرکت اول است، و چیزی جدا و مابین با آن نیست و اینک توضیح:

## بعثت و انقلاب اسلامی

باید اعتراف کنیم به این که بعثت رسول اکرم، آغاز و اصل اسلام و مایه کلیه حرکت‌های اسلامی و سرچشمه تمدن و فرهنگ گسترده اسلام، و به وجود آورنده امت واحده اسلامی است، و از این لحاظ هیچ حرکتی را نمی توان با آن مقایسه کرد، بلکه کلیه نهضت‌های علمی و فرهنگی و سیاسی در تاریخ اسلام که در جهت بسط و نشر اسلام بوده همه ناشی از آن حرکت الهی و آسمانی است و همه خیرات و برکات و مواهب عالم اسلام و مفاخر مسلمین، از آن دعوت حق، الهام گرفته و خواهد گرفت.

علاوه بر این حقیقتِ انکارناپذیر، حقیقت دیگری وجود دارد که باید خاضعانه و از سر تسلیم به آن نیز اعتراف کنیم و هیچ گاه از آن غفلت نوزیم، که همان حرکت اولیه اسلام، در کلیه ابعاد فرهنگی و علمی و سیاسی و اقتصادی، بدون شک، همواره، ملاک و معیار و میزان اصالت و درستی همه حرکت‌های پس از خود در قلمرو اسلام است و حرکت‌هایی که به نام اسلام در میان مسلمین رخ داده یا خواهد داد، به شرطی حرکت اسلامی شمرده می‌شود که با اصول اولیه اسلام منطبق باشد، و به تبعیت از اسلام پدید آید و گسترش یابد، و اگر در آغاز، یا در ادامه، از خط اصیل اسلام منحرف باشد، آن حرکت اسلامی نیست، و گاهی ضد اسلامی است.

با اعتراف به این دو حقیقت به نظر ما میان انقلاب اسلامی و بعثت رسول اکرم و هم قیام مهدی علیه السلام با اشتراک آنها در ایده‌تولوژی واحد و در الهی بودن و در جهت به کرسی نشاندن حاکمیت و بسط و نشر اسلام در جهان، جهات تشابه و جهات افتراق وجود دارد، و ما نخست از مشترکات و مشابهات انقلاب اسلامی و بعثت یاد می‌کنیم:

### شباهت‌های بعثت و انقلاب اسلامی

**۱- تقارن با جاهلیت:** هر دو حرکت در عصر غلبه جاهلیت و انحطاط اخلاقی بشر، اتفاق افتاد. جاهلیت دوران بعثت یا به تعبیر قرآن (الجاهلیة الاولى)<sup>۱</sup>، در بین عرب به اوج خود رسیده بود. قوم عرب در آن هنگام، گرفتار امیت و حرمان علمی و فرهنگی و هم غوطه‌ور در جاهلیت اخلاقی بود که نیاز به شرح ندارد و اقوام دیگر آن عصر، هر چند از لحاظ علم و فرهنگ و به اصطلاح تمدن، قابل قیاس با قوم عرب نبودند، ولی از لحاظ انحطاط اخلاقی و روحی و تضادهای قومی و ملی و جنگ‌های خونبار پی در پی، بخصوص میان دو ملت ایران و روم، دست کمی از قوم عرب نداشتند و این خصلت‌های ناپسند چنان پیش می‌رفت تا بنیاد این اقوام و ملت‌ها را بکلی نابود کند.

اما جاهلیت عصر ما که سید قطب نویسنده مسلمان و مبارز مصری آن را جاهلیت قرن بیستم (جاهلیة القرن العشرين) نامیده و در کتابی به همین نام، این جاهلیت و جاهلیت پیش از اسلام را مقایسه نموده و ثابت کرده است که تمام مفاصد اخلاقی آن عصر، با رنگی نو و مدرن و به صورت صنعتی و فنی، اینک در جاهلیت قرن بیستم وجود دارد و بشریت را تهدید به نیستی می‌کند.

نتیجه این که، بعثت و انقلاب اسلامی هر دو در وقتی اتفاق افتاده که بشر از لحاظ اخلاقی و فرهنگی، نهایت نیاز را به یک حرکت الهی فراگیر و هشدار دهنده داشته و هر دو حرکت اسلامی، بر آن است که با این جاهلیت مبارزه، و فساد را از جامعه بشری، ریشه کن کند، و با کلیه عوامل فساد نه تنها در قلمرو اسلام که در کل جوامع بشری به مقابله برخیزد. حال تا چقدر این دو حرکت الهی، در این پیکار بزرگ، توفیق داشته‌اند، این مطلبی است که در مقایسه قیام مهدی علیه السلام با آن

۱- وَ لَا تَبْرَحَنَّ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى (الاحزاب / ۳۳).

دو حرکت خواهیم دید.

**۲- استقلال مکتب:** بعثت و انقلاب اسلامی نه تنها در محیط خود، که در سطح جهان، مکتبی مستقل و از همه مکتبهای حاکم بر جهان، و حتی از مکتبهای دینی رایج جهان، جدا می‌باشد، و بر آن است تا طرحی نو و نظمی نوین، در سطح جهان پدید آورد، و به هیچ وجه دنباله‌رو مکتبهای بشری اعم از مکتبهای فلسفی یا اقتصادی و یا سیاسی نیست، و در همه این زمینه‌ها، خود مکتبی است مستقل و بخصوص در بُعد اقتصادی مکتبی واسطه میان کمونیستی و سرمایه‌داری است.

**۳- قدرت سوّم:** بعثت رسول اکرم در عرصه گیتی قدرت سوم بود میان ایران و روم که درباره آن بحث خواهیم کرد. این قدرت، کاملاً مستقل و بری از هر گونه وابستگی به قدرتهای دیگر بود. انقلاب اسلامی نیز در میان قدرتهای جهان و عمده میان بلوک شرق و غرب، قدرت مستقل و با قدرت سوم شمرده می‌شود، این قدرت الهی و اسلامی، مانند قدرت صدر اسلام، روی پای خود ایستاده و از هیچ یک از ابرقدرتها کمک نگرفته و کاملاً متکی به خود است. رسول اکرم هم از دو ابرقدرت عصر خود کمک نگرفت و مانند سیاستمداران و سیاستبازان جهان، نبود که با یک قدرت بسازد و کنار بیاید یا به یکی رشوه دهد و از دیگری کمک بگیرد، یا یکی را علیه دیگری بشوراند، تا خود در پناه درگیری آنان، سالم بماند. ابداً چنین نبود انقلاب اسلامی هم چنین نبوده و نیست و اینک در سطح جهان به عنوان یک قدرت مستقل و جدا از دو ابرقدرت شرق و غرب شناخته می‌شود.

**۴- تشکیل حکومت الهی:** با توجه به آنچه گفته شد یکی از وجود تشابه میان بعثت و انقلاب آن است که هر دو حرکت بر اساس دین حکومت تأسیس کردند؛ حکومتی بسیار نیرومند با کلیه ساز و برگ و اسباب و لوازم و ضوابط یک حکومت. و با این کار دین را از گنج معابد بیرون آوردند و به صحنه سیاست کشانیدند. چیزی که هم در صدر اسلام و هم در عصر ما ابداً انتظار آن نمی‌رفت و کاملاً خلاف انتظار ابرمردان جهان و حتی بیرون از امید و توقع و انتظار خود مسلمانها در گذشته و حال بود.

آری، جهان هرگز انتظار آن را نداشت که لااقل در عصر حاضر، دین بتواند قدرت سیاسی را به دست گیرد، اما ما شاهد بودیم که اسلام، در آغاز ظهور و هم در عصر انقلاب، در میان بهت و حیرت جهانیان، حکومت الله را بر پایه قوانین الهی و دستور قرآنی استوار کرد و شخص رسول اکرم و جانشینانش در آن زمان و نیز شخص امام و جانشینش در این انقلاب شکوهمند، با قدرت تمام، زمام امر دین و سیاست و کار دنیا و آخرت را به دست گرفتند و حتی در جنگ و صلح، که عنصری اجتناب‌ناپذیر در عرصه سیاست و حکومت است، نقش عمده را به عهده داشتند و سرانجام، پیروز و سرفراز از غائله بیرون آمدند.

**۵- مشابهت مکانی:** هر دو حرکت الهی، همان طور که در اصل پیدایش خلاف انتظار جهانیان

بودند، در جا و مکان پیدایش و ظهور هم، بیرون از انتظار بودند. بعثت رسول اکرم، در میان نادان‌ترین و بی‌سوادترین مردم (که قرآن آنان را «امیین» نامیده) و نیز فاسدترین و منحط‌ترین اجتماعات آن روزگار، اتفاق افتاد، و به همین جهت تا چند سال پس از بعثت، ایران و روم در امر قدرت منطقه، به آن اهمیت نمی‌دادند و حتی کسی احتمال نمی‌داد که این دعوت در جای خود پابگیرد چه برسد به این که به خارج جزیره‌العرب سرایت کند و در بسیط زمین، گسترش یابد و سرانجام هر دو ابرقدرت را از میان بردارد، در حالی که اگر این حادثه در شام یا در مصر یا ایران آن روزگار، اتفاق می‌افتاد موفق می‌گردید، به لحاظ سابقه تمدن و علم و فرهنگ آن بلاد، دور از انتظار نبود.

انقلاب اسلامی هم؛ عیناً چنین سرنوشتی داشت، ما می‌دانیم احزاب و حرکت‌های اسلامی و انقلابی، سالها پیش از این انقلاب، در مصر و افریقا و قبل از آنها، در هند و در قلمرو عثمانی وجود داشته‌اند، از جمله حرکت اخوان المسلمین در مصر، از حدود ۵۰ سال پیش از این با میلیون‌ها طرفدار و عضو رسمی، در چند کشور عربی و اسلامی فعالیت داشته و دارد و اگر قرار بود حکومت اسلامی در عرصه جهان برقرار گردد، پیش‌بینی می‌شد که این حکومت نخست، در مصر، یا یک کشور دیگر عربی (و در گذشته دور) در کشور عثمانی یا در شبه قاره هند، روی کار بیاید نه در ایران. ایران قبل از انقلاب، به لحاظ وضع مذهبی و سیاسی خاص خود، بسیار دور از انتظار بود که بتواند چنین حکومت اسلامی را به جهان اسلام عرضه کند. از لحاظ مذهبی نیز، ایرانیان پیرو مذهب شیعه هستند که در انتظار ظهور مهدی به سر می‌برند، و توده مردم ما، قبل از قیام مهدی تاب تحمل حکومت دینی دیگر نداشتند. بعلاوه، از لحاظ سیاسی، سالهای سال، حتی پیش از فروپاشی خلافت عثمانی، که در هر حال رنگ دینی و اسلامی داشت، حاکمان و سلاطین ایران از عنوان خلافت و حکومت شرعی، فاصله گرفته بودند و علما و مردم، آن حکومتها را اسلامی نمی‌دانستند، ولی همان حکومتها به مردم و احیاناً به علما حالی کرده بودند که قبل از ظهور صاحب‌الزمان برای اداره کشور چاره‌ای جز همین حکومت‌های سلطنتی و غیر دینی نیست، و در برخی از طبقات عوام یا وابستگان به دستگاه‌های دولتی این پندار، جا افتاده بود که حکومت شاه حکومت خدا است و گاهی «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» را زمزمه می‌کردند.

اضافه بر همه اینها، استعمار غرب، بخصوص آمریکا میراث‌خوار استعمار، و به قول امام راحل «شیطان بزرگ» کاملاً بر سیاست ایران مسلط بود و ایران را برای خود (سرزمین امن و جزیره ثبات) می‌دانست، در چنین محیطی بسیار بسیار خلاف انتظار و بیرون از توقع بود که چنین انقلابی ظهور کند و چنین نظامی استقرار یابد.

#### ۶- درگیری با دو ابرقدرت شرق و غرب: یکی از وجوه تشابه انقلاب اسلامی با بعثت رسول

اکرم آن است که هر دوی آنها همزمان با سیطره دو ابرقدرت شرق و غرب بر جهان، اتفاق افتادند.



هنگام ظهور اسلام، دو ابرقدرت ایران و روم بر بخش عمده جهان متمدن آن روزگار، حکمرانی می‌کردند و دولتهای دیگر مانند امپراطوری چین، از منطقه دور و از نقش داشتن در سرنوشت جهان، برکنار بودند و یا مانند خاورمیانه، آسیای وسطی و شمال افریقا، زیر نفوذ یکی از این دو ابرقدرت و یا رسماً مستعمره آن، شمرده می‌شدند.

این دو ابرقدرت، سالها با یکدیگر روابط دوستی و دشمنی و جنگ و صلح داشتند و بارها در کشاکش جنگ، بر هم پیروز شده بودند اما هرگز یکی از آن دو قدرت عظیم و دارای سابقه تمدنی گسترده و ارتشی کارآمد، نتوانستند دیگری را بکلی از میان بردارند، کاری را که پیش از ایشان اسکندر مقدونی از غرب، و کوروش و جانشینانش از شرق، انجام دادند و طرف مقابل خود را یکجا از پای درآوردند و از صفحه روزگار برانداختند، بطوری که جز در تاریخ مدون یا غیر مدون و در سنگ‌نوشته‌ها اثری از آنان باقی نماند و برای همیشه از نقشه جهان و هم از خاطره‌ها محو شدند.

آخرین درگیری میان ایران و روم، در منطقه فلسطین نزدیک حجاز، در دوران بعثت رسول اکرم اتفاق افتاد و قرآن برای اولین و آخرین بار، در یکی از سوره‌های مکی، مسلمانها را در جریان این جنگ و این پیروزی و شکست قرار داد و فرمود:

أَلَمْ غَلَبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ<sup>۱</sup>.

یعنی: الف، لام، میم. رومیان مغلوب شدند در نزدیکترین سرزمین، و آنان پس از مغلوب شدن بزودی غالب خواهند شد در مدت چند سال. فرمان، فرمان خداست چه پیش از پیروزی و چه بعد از آن، و در آن روز مؤمنان از پیروزی خدادادی شادمان می‌شوند. خدا هر کس را که بخواهد یاری می‌کند زیرا او پیروزمند و مهربان است.

بنظر من این آیات (که حاوی چند خبر غیبی است: پیروزی ایران بر روم، در نزدیکترین نقطه به مکه (فلسطین)، غلبه بعدی روم بر ایران، ظرف چند سال، شادی مؤمنان در آن هنگام) اولین ندای قرآنی است که مسلمانها را در جریان سیاست جهانی، قرار می‌دهد و آنان را از سست بودن پایه حکومت دو ابرقدرت منطقه، که پی در پی و به نوبت، بر یکدیگر غلبه می‌کردند، آگاه می‌کند که این درگیریها و شکست و پیروزیهای دائم، باعث انقراض و تباهی آنان خواهد شد، و این مسلمانها هستند که باید خود را برای جانشینی ایشان در قلمرو منطقه نفوذشان، آماده کنند و سرانجام زمام امور منطقه را در پناه ایمان به خدا و در سایه تعالیم اسلام و قرآن به دست گیرند.

شاید جمله «و یومئذ یفرح المؤمنون» این نکته را در بر داشته باشد: روزی که روم بر ایران غلبه کند، این پیروزی، راه را برای نفوذ عقیدتی و فرهنگی و سیاسی اسلام در داخل ایران، باز می‌کند و ایران،

قبل از روم در برابر اسلام سر تسلیم فرود خواهد آورد، و قهراً پس از آن هم روم، که دیدیم چنین شد.

اینک با ناباوری تمام، می‌بینیم که انقلاب شکوهمند اسلامی، در عصری رخ نمود که دو ابرقدرت شرق و غرب سالها روبروی هم ایستاده و به روی هم غرش می‌کردند، پس از جنگ بین‌الملل دوم که بازنده آن تنها آلمان و متحدانش نبودند، بلکه کل اروپا از جایگاه ابرقدرتی سقوط کرد، ناگهان، بر ویرانه‌های قدرت اروپا، دو ابرقدرت دیگر، قد راست کردند: ابرقدرت شرق: شوروی با مکتب سوسیالیستی و ابرقدرت آمریکا با مکتب سرمایه‌داری. و این دو قدرت، روبروی هم قرار گرفتند، هر چند جنگ نظامی به طور رسمی میان آن دو اتفاق بیفتاد، اما جنگ روانی و اقتصادی و سیاسی بین آنان بشدت، دوام داشت و به اوج خود رسید که گاهی ترس از درگیری نظامی هم میان آنان، قوت می‌گرفت، ولی هرگز به جنگ نینجامید.

اما جنگ غیر مستقیم میان آنان، به صورت جنگ میان اقمارشان در همه جای جهان، وجود داشت و در کلیه درگیریهای پراکنده جهان، میان دو قدرت محلی، هر یک از این دو قدرت، پشت سر یکی از طرفین درگیر، کمین کرده بود و به آن نیرو می‌رسانید و برای او تبلیغات راه می‌انداخت، از جمله در جنگ ویتنام، در جنگ کره و در کودتاهای پی‌درپی کشورهای عربی و افریقایی و در همه جا.

در همین زمینه، تشابه دیگری وجود دارد که اسلام، ابرقدرت شرقی (ایران) را خیلی زود از پا درآورد و ابرقدرت غرب را هم (روم) بزودی متزلزل و ناتوان کرد، به طوری که قلمرو نفوذ آن را به کشور روم شرقی (بخشی از ترکیه کنونی) محدود نمود، سرزمینهای وسیع شامات، مصر، شمال افریقا را از چنگ وی بیرون آورد و تحت نفوذ معنوی و سیاسی خود قرار داد، و بالاخره پس از هشت قرن و اندی کشور روم شرقی (روم الکبری) را از صفحه روزگار برانداخت به گونه‌ای که گویا چنین کشوری و قومی با تمدنی بزرگ وجود نداشته است. به جای عنصر رومی مسیحی، عنصر ترکی مسلمان و به جای کلیسای روم شرقی که پایگاه مذهب ارتدوکس مسیحی بود، سرانجام، مرکز خلافت اسلامی را برای بیش از پنج قرن، جایگزین کرد، که تا قلب اروپا رفت و بخش عمده کشورهای اسلامی را زیر نفوذ خود درآورد.

حال، ما با کمال تعجب، شاهد سقوط ناگهانی ابرقدرت شرقی زمان خود، همزمان با شکوفایی انقلاب اسلامی هستیم. البته من نمی‌خواهم غلو کنم و بگویم انقلاب اسلامی، آن قدرت جهانی و صد در صد الحادی را برانداخت، مسلماً سقوط آن، علل و عوامل درونی و برونی فراوان داشته است از جمله ناتوانی صنعتی و نظامی و اقتصادی در برابر قدرت غرب، سستی و پوچی ذاتی مکتب کمونیست در بُعد عقیدتی و اقتصادی، و چیزهایی از این قبیل، اما بطور حتم، تأثیر انقلاب اسلامی را فی‌الجمله در فروپاشی یا در سرعت سقوط آن ابرقدرت، نمی‌توان انکار کرد و اینک توضیح:

پیروزی انقلاب اسلامی که خواهیم گفت آوازه جهانی داشت و بخصوص به جهان اسلام روح جدید و امید تازه‌ای بخشید بخصوص در مسلمانهای آسیای میانه و افغانستان و کشورهای دیگر همسایه ایران، شور و هیجانی به پا کرد و شعور اسلامی آنان را برانگیخت، و گویا برای مهار کردن و محاصره انقلاب اسلامی ایران، ناگهان و بلافاصله، در این کشورها تحولات و رویدادهای سیاسی اتفاق افتاد. در عراق، احمد حسن البکر کنار گذاشته شد و صدام حسین، رأساً زمام قدرت را به دست گرفت، در پاکستان و هم در ترکیه همزمان کودتا شد و قدرتهای جدید زمام امور را به دست گرفتند، اما افغانستان که بیش از همه کشورها انقلاب اسلامی را لمس کرده بود و می‌رفت که در آن، یک حکومت اسلامی زمام قدرت را از دست کمونیستها بیرون آورد، ناگهان مورد هجوم ارتش شوروی قرار گرفت، گویا ابرقدرت غرب هم قبلاً از این هجوم باخبر بود و در هر حال چندان با مخالفت وی مواجه نگردید چرا؟ به خاطر این که افغانستان زیر نفوذ شوروی برای غرب، قابل تحمل تر و گوارتر بود از افغانستان زیر نفوذ اسلام. به علاوه این دخالت خام شوروی، حربه خوبی بود در دست غرب، که شوروی را در افغانستان به دام اندازد و او را خسته و ناتوان کند به همان گونه که شوروی آمریکا را در ویتنام و در جنگ کره، به دام انداخته بود.

لذا آمریکا و امارش و از همه بیشتر پاکستان و سعودی تا توانستند به جنگجویان افغانی کمک رسانیدند. ایران نیز که کاملاً احساس خطر می‌کرد و نیز به حکم وظیفه اسلامی، از هیچ کمکی به آنان دریغ نکرد، از جمله پناه دادن به حدود سه میلیون آواره افغانی با آزادیهای فراوان شغلی و اقتصادی و سیاسی. گرچه اینک گروههای جهادی افغانی گاهی، از سقوط شوروی منحصرأ توسط خودشان دم می‌زنند که قدری مبالغه و تندروی است، اما نباید انکار کرد که پایداری و جهاد هشت ساله آنان، ضربه محکمی به نیروهای شوروی هم از لحاظ نظامی، و اقتصادی و هم در سطح بین‌المللی، از لحاظ وجهه سیاسی و پایمال کردن حقوق بشر، وارد آورد، که کمر راست نکرد. بخصوص که در همین اثنا، حرکت سیاسی گورباچف اتفاق افتاد که نتوانست جلو از هم پاشیدگی شوروی بزرگ را بگیرد.

مسلمانهای آسیای وسطی و قفقاز و نقاط دیگر شوروی، که هفتاد سال بار سنگین نظام کمونیستی، کاسه صبرشان را لبریز و تحملشان را تمام کرده بود، و از طرفی، به برکت انقلاب اسلامی ایران، بیداری خود را باز یافته بودند، از فرصت استفاده کردند و یکی پس از دیگری استقلال کشورشان را اعلام کردند و آزادی خود را جشن گرفتند.

البته نباید انکار کرد که تماس هشت ساله نظامیان شوروی که از عنصر اسلامی بودند با جنگجویان مسلمان افغانی، و مشاهده شکستهای خودشان در قبال پایداری مسلمانان، در بیداری و تحریک احساسات اسلامی آنان بی اثر نبوده است و از این راه، جنگ افغانستان در فروپاشی شوروی سهم بسزایی داشته است.

این که گفتیم انقلاب ایران، مسلمانان شوروی را به خود آورد، حرفی است که جملگی برآند، در همان زمان که امام راحل رضوان الله تعالی علیه به گورباچف نامه نوشت و نیز فتوای قتل سلمان رشدی را صادر کرد. از قول سراسقف کلیسای ارتدوکس شوروی نقل شده است که: نامه امام به گورباچف تنها مسلمانها را بیدار نکرد بلکه برای مامسیحیها هم نافع بود و بطور کلی به دین، حیات تازه‌ای بخشید.

بنابراین، تأثیر انقلاب اسلامی را در فروپاشی ابرقدرت شرق، نباید دست کم بگیریم، و اینک بر اثر انقلاب اسلامی حرکت‌های اسلامی در سراسر کشورهای مسلمان و در میان اقلیتهای مسلمان ساکن اروپا و آمریکا و از جمله انتفاضه در فلسطین، ابرقدرت غرب و اقمارش از جمله اسرائیل را به وحشت انداخته و دائماً جهان را از آن می ترسانند و خود نیز حالت دفاعی در برابر اسلام به خود گرفته‌اند و انتظار آن می رود که اسلام انقلابی متأثر از انقلاب اسلامی ایران، ابرقدرت غرب را هم واپس زند و لااقل از صحنه یکه تازی در جهان معاصر برهاند. ان شاء الله تعالی.

در پایان بحث از دو ابرقدرت در همین رابطه، مشابهت دیگری میان حرکت صدر اسلام و انقلاب اسلامی را یادآور می شویم.

همان طور که دو ابرقدرت شرق و غرب در آن هنگام تا چندی توسط ایادی خود با اسلام می جنگیدند، در عصر انقلاب هم هر دو ابرقدرت، با واسطه با ما، در حالت جنگ بودند، حمله عراق به ایران و پشتیبانی علنی و پنهانی هر دو ابرقدرت و اقمار و ایادی آنان از عراق، چیزی نبود که کسی بتواند آن را انکار کند (و اگر می کرد، پس از حمله عراق به کویت، بدان اعتراف کرد) به همان گونه که غسانبهای شام و حمیریهای عراق، هر کدام به تحریک ابرقدرت حامی خود، تا مدتی در برابر اسلام، می ایستادند و از حامیان خود کمک می گرفتند.

باز در همین راستا، مسلمانان در مکه دچار محاصره اقتصادی و اجتماعی و سیاسی مشرکان شدند. انقلاب اسلامی نیز، با محاصره اقتصادی و سیاسی غرب و تا حدی شرق، مواجه گردید، و به طور کلی شیوه مبارزه با اسلام در هر دو انقلاب یکسان بود زیرا علاوه بر مبارزه نظامی، جنگ روانی، دورغ پراکنی و شایعه سازی، مسخره و اهانت، و نیرنگهای دیگر سیاسی هم دامنگیر هر دو انقلاب گردید.

**۷- درگیری با منافقین:** هر دو انقلاب از همان آغاز دوران شکوفایی دچار نفاق و منافقین گردیدند، نقش منافقین در صدر اسلام و عمده پس از هجرت، در سراسر سوره‌های مدنی قرآن بازگو شده و هر قدر اسلام پیش می رفت و عمر رسول اکرم به سر می رسید، نقش آنان بیشتر و مبارزه قرآن هم با آنان، گسترش می یافت تا جایی که یک سوره تمام، درباره منافقین نازل شد و در سوره‌های مائده و براءت که از آخرین سوره‌های مدنی هستند نبرد اسلام با نفاق به اوج خود می رسید.

اینک ما همه شاهد بودیم که انقلاب اسلامی پس از پیروزی عیناً به چنین دشمن خودی که از بیگانه بدتر و ضربه‌اش کاری‌تر است مبتلا گردید و سرگذشت منافقان چه در صدر اسلام و چه در عصر انقلاب هر کدام در خور کتاب یا کتابهایی است.

**۸- نقش یهود و نصاری:** در هر دو انقلاب در جناح مخالف اسلام، دست یهود و نصاری در کار بود بخصوص ضربه‌های قوم یهود در آغاز، و حرکت‌های شیطنی صهیونیسم جهانی در عصر انقلاب، بر همه آشکار است و تاریخ صدر اسلام به تفصیل نقش یهود را در ضدیت با اسلام در عصر رسول اکرم و پس از آن تا زمانهای طولانی، ضبط کرده و خود قابل تجزیه و تحلیل مجدد است.

اما در عصر انقلاب، بیشترین سهم را در مانع‌تراشی در قبال انقلاب، صهیونیسم جهانی دارد و از جمله هماهنگی صهیونیسم با صلیبیان که در گذشته هم سابقه داشته، اینک به اوج خود رسیده است و همان طور که بارها سران اسرائیل گفته‌اند: اسلام انقلابی یا به تعبیر آنان (اصولگرای اسلامی) بزرگترین خطر برای اسرائیل محسوب می‌شود.

**۹- مشابهت در زمان:** هر دو انقلاب، دوران مهاجرتی را طی کرده آن‌گاه، شکوفا و پیروز گردیدند و مدت این دو دوره هجران و شکوفایی تقریباً در هر دو انقلاب، یکسان بود، کما این که دوران مهاجرت هر دو با اختناق شدید همراه بود. در صدر اسلام اختناق مکه، از هر لحاظ عرصه را بر مسلمانها و بر شخص پیغمبر تنگ کرده بود به طوری که مسلمانها در چند گروه، ناچار شدند به حبشه و بعداً به مدینه هجرت کنند، و رسول اکرم هم با هجرت از مکه زادگاه خود به پیروزی رسید و سپس پیروزمندانه به زادگاه خود وارد شد، انقلاب اسلامی هم، دوران اختناق پیش از هجرت امام و بعد از آن را پشت سر گذاشت و سرانجام، امام، در دوران هجرت پیروز شد و با چنین پیروزی به کشور برگشت.

عجیب این است که زمان اختناق و مهاجرتی در هر دو انقلاب تقریباً برابر است: رسول اکرم از بعثت تا هجرت ۱۳ سال، دوران اختناق را طی کرد و پس از هجرت ده سال حیات داشت و از اسلام حمایت می‌کرد و آنگاه جان به جان آفرین تسلیم نمود، امام هم از سال ۴۲ تا سال ۵۷ حدوداً ۱۴ سال با اختناق و تبعید خود و یارانش مواجه بود، و پس از پیروزی هم فقط ده سال زنده بود و انقلاب را هدایت و راهنمایی کرد و آن‌گاه چشم از جهان فرو بست.

باز هم از عجایب باورنکردنی است که امام بزرگوار هشت سال از این مدت ده سال را در مقابله با جنگ تحمیلی سر کرد، رسول اکرم هم از اوایل سال سوم هجرت تا دم مرگ حدوداً هشت سال به دفاع و مقابله با دشمن، طی جنگ‌های پیاپی، به سر برد.

و سرانجام رسول اکرم و هم امام راحل، در حالی چشم از جهان فرو بستند که انقلابشان صدور یافته بود و از چهار دیوار زادگاه و کشورشان به بیرون، راه یافته بود. انقلاب صدر اسلام هنگام

رحلت رسول اکرم، از محدوده جزیره العرب فراتر رفته بود و به دروازه‌های ایران و روم و بلکه تا حدودی به درون قلمرو این دو ابرقدرت، سرایت کرده بود.

امام هم، در دم مرگ، ناظر صدور انقلاب اسلامی به خارج ایران بود و بیداری اسلامی یا بقول عربها (الصحوۃ الاسلامیه) در همه جا در حال رشد بود، که هنوز هم ادامه دارد، همانطور که اسلام هم، پس از رسول اکرم از حرکت باز نایستاد و همچنان، پیش رفت تا از مرزهای آسیا هم گذشت و به دیگر اقالیم نفوذ کرد. آنچه گفته شد وجوه اشتراک و مشابهت میان دو انقلاب بود و اینک وجوه افتراق آن دو.

### وجوه افتراق بعثت با انقلاب اسلامی

۱- **استناد به وحی و اجتهاد:** همان گونه که همه عقیده داریم بعثت رسول اکرم متکی به وحی الهی و همراه آیات و معجزات بود، در حالی که انقلاب اسلامی، هر چند همان طور که در آغاز بحث گفتیم ناشی از اسلام و دنباله‌رو آن است، اما عمده مستند به اجتهاد و رأی یک فقیه مبرز است. مسأله ولایت مطلقه فقیه، که سابقه بحث و اختلاف نظر، در فقه اسلامی دارد، مورد تأیید و تأکید امام خمینی رضوان الله علیه قرار گرفت، و بر همان پایه انقلاب آغاز شد و به نتیجه رسید و بر همان اساس هم، قانون اساسی جمهوری اسلامی تدوین گردید.

ما هم از این مقایسه میان این دو انقلاب، و هم بین آنها و بین قیام مهدی، پا را از همین حد، فراتر نمی‌گذاریم.

بعثت رسول اکرم و قیام مهدی، هر دو ریشه وحی و الهام و رابطه مستقیم با عالم غیب دارد، در حالی که انقلاب اسلامی تنها ناشی از حکم اسلام و اجتهاد فقهی است و البته که پیروزی همه به اراده و مشیت خداوند ذوالجلال متکی است: *وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ*<sup>۱</sup>.

۲- **شهرت دفعی و تدریجی:** این دو انقلاب، به حکم اوضاع و احوال زمان و وجود وسایل ارتباط جمعی همزمان در عصر ما و فقدان چنین وسایلی در صدر اسلام، از لحاظ آوازه جهانی دفعی یا تدریجی، با هم فرق دارند.

بعثت رسول اکرم و آوازه‌اش، بسیار کند و بطور تدریجی به گوش جهانیان رسید، در مکه تنها اهل آن شهر و اطراف آن، از این حادثه غیبی و ندای آسمانی خبردار شدند، پس از هجرت هم حدوداً تا دو سال و عمده تا غزوه بدر، که به طور حیرت‌انگیز و اعجاز‌آمیز عده قلیل مسلمانها با نداشتن عده و عده، بر سپاه هزار نفری و مسلح مشرکین پیروز گردیدند، بجز قبایل حجاز و شاید اندکی، فراتر از آن و حداکثر تا محدوده جزیره العرب، از آن اطلاع درستی نداشتند، و کمتر درباره آن

گفتگو می‌کردند یا اصلاً به گوششان نخورده بود.

گمان من آن است که در سال ششم هجرت پس از صلح حدیبیه و فتح خیبر که رسول اکرم دو دشمن اصلی خود یعنی مشرکان مکه و یهود مدینه و خیبر را با جنگ و صلح تسلیم کرده بود و تقریباً از این بابت خاطر شریفش جمع شده بود، به خارج جزیره عطف توجه فرمود و به سران کشورهای ایران و روم و مصر و بحرین و دیگران نامه نوشت و آنان را به اسلام، فراخواند، تنها در این هنگام بود که فرمانروایان کشورهای مجاور، دعوت اسلام را شنیدند و آن را جدی گرفتند، اما مردم این کشورها ظاهراً چیزی از اسلام نشنیده بودند، مگر کسانی که به جزیره العرب رفت و آمد می‌کردند و یا روابط دوستی و تجارتي با این منطقه داشتند.

و ما نمی‌دانیم، هنگام رحلت رسول اکرم، بنیانگذار اسلام، مردم جهان تا چه حد از رسالت و حرکت انقلابی آن حضرت، اطلاع داشتند، و یا حتی پس از غلبه اسلام بر ایران و بر شام و مصر، سایر نقاط دور دست جهان، چه اندازه از این هنگامه الهی با خبر بودند. و اگر خبری داشتند آیا با واقع امر منطبق بود، یا به گونه افسانه (چنان که قرن‌ها در اروپا و در قلمرو کلیسا شایع بود) جسسته گریخته، دورنمایی از آن در خاطر داشتند؟

این وضع حرکت رسول اکرم بود، اما از انقلاب اسلامی قبل از پیروزی، کم و بیش در کشورهای اسلامی گفتگو می‌شد. حادثه ۱۵ خرداد را روزنامه ارگان «جماعت اسلامی» پاکستان به رهبری مرحوم ابوالاعلی مودودی و به توصیه او، نشر داد و باعث ناراحتی شاه شد و دولت پاکستان عاملان نشر خبر را به زندان افکند.

در سال ۱۳۵۱ شمسی که طی یک سفر علمی یکساله به کشورهای اسلامی و عربی، از الجزایر دیدن کردم و در دانشگاه با جوانان مسلمان تماس گرفتم، یکی از آنان از من پرسید (آین کاشانی؟) گفتم به رحمت ایزدی پیوست بعد گفت: (آین خمینی؟) گفتم: شما از خمینی چه خبر دارید؟ گفتند داستان قیام او راعلیه رژیم شاه شنیده‌ایم، در پاسخ گفتم وی اینک در عراق به سر می‌برد و یکی از پیشوایان بزرگ اسلامی است.

این بود وضع پیش از سال ۵۷، اما هجرت امام در این سال از نجف به پاریس، تقریباً در همه روزنامه‌های جهان، و نیز در رادیوها و تلویزیونها منتشر گردید، و هر قدر انقلاب، در داخل ایران اوج می‌گرفت، اخبار ایران و انقلاب و امام هم به همان نسبت، در رسانه‌های جهان با آوازه فراتر و به طور فزاینده جلب نظر می‌کرد و هنگامی که شاه از ایران فرار کرد، و امام در پاریس آماده بازگشت به ایران می‌گردید و بعداً هنگامی که به ایران آمد، و با آن استقبال بی سابقه در تاریخ، روبرو شد، ظاهراً هیچ انسان بالغ و هیچ بچه ممیزی در جهان نبود مگر این که نام امام خمینی و حتی تصویر او را در روزنامه‌ها و در صفحه تلویزیون شنیده یا دیده بود.

آری، انقلاب اسلامی، با چنین هنگامه جهانی به پیروزی رسید، و تقریباً اخبار مربوط به آن،

ماهها در صدر اخبار جهان جای داشت، و همین امر باعث تحریک عواطف و احساسات عموم مسلمین حتی سران کشورها و مسئولان امور گردید. و بعداً به یک خیزش اسلامی اصیل و بیداری همگانی یا بقول عربها (الصحوۃ الاسلامیه) مبدل گردید. بخصوص که انقلاب، چند حادثه پر سر و صدای دیگر را هم، به دنبال داشت: قصه گروگان‌گیری دیپلماتهای آمریکایی، توقیف اموال و داراییهای ایران در آمریکا، حمله پنهان آمریکا به طبرس و ناکامی رسوایش، و سپس هجوم ارتش عراق به ایران و جنگ تحمیلی هشت ساله، و حوادثی از این قبیل، اخبار مربوط به ایران و انقلاب را همواره در طلیعه اخبار جهان قرار می‌داد. بخصوص، ترورهای پیاپی رجال نامی انقلاب و از همه پرغوغراتر، فاجعه انفجار مرکز حزب جمهوری و شهادت ۷۲ تن از یاران مخلص و مؤثر انقلاب در آن، و همچنین حوادث دیگر نظیر تغییر و تبدیل دولتهای پس از انقلاب بخصوص سقوط بنی‌صدر و فرارش از ایران، در رسانه‌های عمومی جهان پخش می‌گردید و انظار جهانیان را به ایران و انقلاب اسلامی جلب می‌کرد.

به خاطر دارم، پس از پیروزی انقلاب، استادی از مصر به ایران آمد و برایم نقل کرد که به مجرد پیروزی انقلاب، انور سادات رئیس جمهور مصر، که شدیداً تحت تأثیر آن قرار گرفته بود، هیجان‌زده در پارلمان، طی نطقی گفت: (هذه الثورة لم تقع و لن تقع): چنین انقلابی نه در گذشته واقع شده و نه در آینده رخ خواهد داد.

استاد دیگری که در آن هنگام در الجزایر بود، نقل کرد، انقلاب ایران، در سراسر الجزائر زلزله‌ای ایجاد کرد و همه مردم حتی سران دولت، با سرور و شادی آن را دنبال می‌کردند، و بدون فکر آینده خودشان، بیدریغ اخبار ایران را پخش و راجع به عظمت آن اظهار نظر می‌نمودند. تا این که وزیر اوقاف عربستان سعودی، به الجزایر آمد و به دولتمردان گفت شما می‌دانید دارید چه می‌کنید؟ و به ریشه خود تیشه می‌زنید؟ اگر وضع به همین منوال پیش رود، شما دیگر نمی‌توانید حکومت کنید و این مردم، به پیروی از ایران انقلاب خواهند کرد که ما دیدیم پس از چند سال این خطر (به قول آن وزیر) آنان را جداً تهدید کرد، انقلاب اسلامی الجزایر می‌رفت که زمام امر را به دست گیرد، و اگر نبود همکاری ارتش و دولت با بیگانگان، پیروزی آنان حتمی بود و هنوز هم احتمال آن از میان نرفته است.

باری، هشدار دادن آن وزیر سعودی دولتمردان را بیدار کرد و به فکر چاره انداخت. اولین کارشان جلوگیری از ورود دختران با حجاب به دانشگاهها بود که به طور فزاینده گسترش می‌یافت. شاید بتوان گفت در همین رابطه، تفاوت دیگر انقلاب اسلامی ایران با بعثت رسول اکرم، در آن بود که این انقلاب، مسبوق به چند انقلاب دیگر است که گرچه همه آنها صد در صد اسلامی نبودند، اما به هر حال تا حدودی رنگ اسلامی داشتند، از جمله جنبش تنباکو، نهضت مشروطه، حرکت آیه‌الله کاشانی و مصدق در داستان ملی کردن صنعت نفت، و از همه اسلامی‌تر، جنبش فدائیان اسلام



که رابطه تنگاتنگی با انقلاب اسلامی داشت و جز اینها در حالی که ظهور اسلام، بجز تمایلات توحیدی عده انگشت‌شمار (أحناف) مسبوق به حرکت توحیدی دیگری در ظرف چند قرن پیش از خود، (البته پس از دین عیسوی) نبود.

**۲- دشمنی دولتها:** تقریباً اکثر قریب به تمام دولتهای مقتدر جهان، تدریجاً با انقلاب اسلامی به مقابله دست زدند، در حالی که ملت‌های جهان، اکثراً طرفدار و هواخواه انقلاب بودند، در این زمینه باید گفت، انقلاب، به همان گونه که در آغاز برای مردم جهان جالب بود، بعداً هم در میان توده‌ها، این حالت را حفظ کرد و تنها این دولتمردان هستند که چنین قدرت صرفاً مذهبی، به کامشان تلخ می‌آید. البته نباید از این نکته غفلت داشت که تبلیغات سوء و شایعات روزمره، تدریجاً برخی از اذهان بی‌طرف و هواخواه رامخدوش کرده و می‌کند و نباید این خطر را دست کم گرفت.

این بود وضعیت انقلاب، اما اسلام در آغاز، همان‌طور که گفتیم رشد تدریجی داشت و به هر جا نزدیک می‌شد، ابتدا دولتمردان و بعداً توده‌ها به تحریک دولتها به مقابله بر می‌خواستند. در عین حال شواهدی از لابلای تاریخ به چشم می‌خورد مبنی بر این که برخی از ملتها از جمله مردم مصر و بخشی از مردم ایران و شام، حتی پیش از ورود اسلام به آن مناطق قلباً به اسلام تمایل داشتند و پس از ورود اسلام به حمایت از آن برخاستند.

در همین رابطه، باید گفت، پیشرفت اسلام همراه با جنگ و مقاومت و پیروزی و شکست بود، و سالها به طول انجامید تا در قلمرو خود استقرار یافت، اما انقلاب، بجز دفاع هشت ساله نیاز به جنگ نداشته و ندارد، و این تنها نام و آوازه و تبلیغات و حوادث انقلاب بود که حرکت‌های اسلامی را به راه انداخته و بدانها نیروی معنوی می‌رساند. بلی، جنگ روانی با انقلاب از سوی دولتها و رسانه‌های گروهی ادامه دارد و مبارزه با آنها هم کار آسان و مقطعی و زودگذر نیست و باید با جد هم‌چنان ادامه یابد.

## قیام حضرت مهدی علیه السلام و ممیزات آن

قیام حضرت ولی عصر عجل الله فرجه در مقایسه با بعثت رسول اکرم و انقلاب اسلامی ممیزات و مشترکاتی دارد به این شرح:

**۱- انتظار عمومی:** قیام مهدی علیه السلام مسبوق به انتظار اکثر قریب به اتفاق مسلمانهای جهان است با همه تفاوتی که از لحاظ شدت و ضعف این انتظار و اختلافی که راجع به شخص او در بین مذاهب اسلامی وجود دارد. شیعیان اثنی عشری مسأله ظهور مهدی را در طلیعه عقاید خود می‌دانند و شب و روز، مؤمنان پاکدل به یاد او سخن می‌گویند و هفته‌ای یک بار به خواندن دعای ندبه و ادعیه فرج می‌نشینند و هم پس از نمازهای جماعت به این قبیل دعا ترنم می‌کنند.

اما مسلمانهای دیگر از جمله شیعیان زیدی و اسماعیلی تا این حد در این انتظار حساسیت

ندارند هر چند در اصل عقیده به آمدن مهدی امت، آنان و سایر مسلمانان با شیعیان امامیه شریک هستند.

دلیل بر این انتظار عمومی مسلمانان، همانا ظهور مهدیهای متعدد، در غرب و شرق عالم اسلامی است در طول تاریخ اسلام، که بسیاری از آنان، انبوهی از هواخواهان داشته و دارند، و برخی از آنها اساس و پایه یک نوع دین را نهاده‌اند، مسلماً این مدعیان از حس انتظار مردم مسلمان، استفاده می‌کردند، و حرکت خود را با نام و عنوان مهدی آغاز کرده‌اند.

نکته قابل توجه آن است که اکثر این قیامها در میان اهل سنت بوده و تنها برخی از آنها از بین شیعیان، برخاسته است.

انتظار ظهور منجی به گونه‌های مختلف، در ادیان دیگر نیز، وجود دارد، کما این که مسأله مهدویت در اسلام، در آیات قرآن به عنوان غلبه دین اسلام بر همه ادیان، و در روایات فراوان که تقریباً تواتر معنوی دارد و قابل تردید نیستند، و اوصاف او و نشانه‌های ظهورش به تفصیل آمده است.

این، در حالی است که انقلاب اسلامی ابداً مورد انتظار کسی نبود و خبری و آیه‌ای در آن باره به ما نرسیده و آنچه هم در این باب نقل می‌شود یا اصل ندارد، یا انطباق آن بر این انقلاب بسیار مشکل است، و اصولاً انقلاب نیازی به آن قبیل نشانه‌سازی‌ها ندارد و مانند آفتاب خود دلیل خود است.

اما بعثت رسول اکرم، هر چند جسته‌گریخته، مسبوق به ذکر علائم و بشارتهایی در کتابهای آسمانی می‌باشد ولی این نشانه‌ها انتظار عمومی را باعث نشده بود و تنها افراد معدودی از رهبانان مسیحی یا علمای یهود (چنان که در آیات و روایات اشاره شده) به آن معتقد بوده‌اند و پس از بعثت رسول مکرم اسلام، آن نشانه‌ها را بر وجود مبارک آن حضرت منطبق می‌کرده‌اند، اما مسلماً چنین انتظاری که در مورد حضرت مهدی وجود دارد نسبت به آن حضرت وجود نداشته است.

**۲- جهان شمولی:** آنچه از روایات صریحاً بر می‌آید و چند آیه از قرآن را هم می‌توان بر آن منطبق کرد آن است که قیام مهدی عجله الله فرجه در همه جهان اثر می‌گذارد و حرکتی است فراگیر و جهانشمول، اما بعثت رسول اکرم، فراگیر نشد، هر چند مژده فراگیری و غلبه آن بر سراسر گیتی توسط، مهدی امت، در قرآن و روایات آمده است و در حقیقت غلبه اسلام بر سایر ادیان به طور کامل توسط آن حضرت محقق خواهد گردید، و همین امر تضمینی برای گسترش کلی اسلام است، اما فراگیری حرکت امام مهدی تضمین شده و این حدیث: «بِهِ يَمَلَأُ اللَّهُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا» ورد زبانها است و شاید در حد تواتر.

اما انقلاب اسلامی، هر چند که می‌رود لا اقل در جوامع اسلامی فراگیر شود و اگر دولتهای بیگانه و عمال دست‌نشانده آنان نبودند چه بسا کشورهای اسلامی یکی پس از دیگری به دامن پر لطف قدرت اسلامی بر می‌گشتند، و در آینده انتظار آن هست ولی هیچ تضمینی برای این امر چه برسد به

فراگیری انقلاب در کل جهان، وجود ندارد و صرفاً یک امید و یک آرزو است که از ایمان مؤمنان و دل‌های پاکان مدد می‌گیرد.

هر چند همین اندازه هم که هواخواه پیدا کرده پشت ابرقدرتها، از جمله آقای کلینتون و صهیونیست‌های جهانی و بسیاری از قدرتهای مستکبر جهان را لرزانده و حتی صحبت آن به محافل بین‌المللی هم سرایت کرده است. آقای رئیس‌جمهور آمریکا برای مقابله با انقلاب اسلامی و اسلام انقلابی ادعا می‌کند که بیست سال راجع به اسلام مطالعه کرده است. در پاریس، دولتمردان به فکر تربیت مبلغ اسلام فرانسوی افتاده‌اند تا از فراگیری اسلام پاک محمدی مانع شوند و با تکبیر گفتن «تکبیر» رابکشند، اما تا چه حد موفق خواهند شد خدای دانده؟، در کشور سعودی هم سالها است که تربیت مبلغ اسلام آمریکایی را با جدیت ادامه می‌دهند.

به هر حال دشمنان اسلام، مقابله با اسلام را نه تنها با جنگهای صلیبی و صهیونی و هندویی نه، که با تبشیر مسیحی و اغوای مستشرقین، و نیرنگهای سیاسی و تفرقه‌افکنی‌های مذهبی میان مسلمانان، سالها است آغاز کرده و با قدرت تمام، بدان ادامه می‌دهند تا کدامین در نبرد غالب آید ولی بنا به وعده الهی حتماً نصرت و غلبه از آن اسلام است.

**۳- عدل جهانی حضرت مهدی:** قیام حضرت مهدی به استناد روایات از جمله همان روایت مشهور بر قراری عدل جهانی را مطرح می‌نماید در حالی که بعثت رسول اکرم بسط توحید و دین الهی را انگیزه خود می‌دانست که البته عدل هم در داخل آن بود، ولی به صورت جدا و مجزا عدل جهانی در اهداف اسلامی مطرح نمی‌شد و لاف‌شعار اسلامی ملموس نبود.

اما انقلاب اسلامی عمده‌احیاء اسلام، تجدید حیات مسلمین، حاکمیت اسلام در کلیه ابعاد و انگیزه‌هایی مانند اینها را مطرح نموده و از جمله مبارزه با استکبار جهانی و حمایت از مستضعفین که قربانی با همان عدل دارد، اما نه به گونه جهانی در هر حال هدف اسلام اصلاح جامعه است و این هدف در کلیه قیامهای حق، پس از اسلام از جمله در انقلاب اسلامی ایران و هم در قیام مهدی علیه السلام دنبال می‌گردد.

**۴- مکتب واسطه اقتصادی:** این تنها انقلاب اسلامی است که دقیقاً به اقتصاد نظر دارد و گاهی به عنوان یک طرح و نه یک شعار دائم، مکتب واسطه اقتصادی را مطرح می‌کند که بر آن است تا نظامی واسطه میان مکتب سوسیالیسم و سرمایه‌داری به وجود آورد اما حد و حدود و تعریف و شرایط آن، هنوز هم که هنوز است مشخص نشده و کسی نمی‌داند سرانجام این نظام واسطه چگونه چطور پیاده می‌شود.

اما در قیام حضرت مهدی صرفاً عدل جهانی و صلح کل حتی میان گرگ و میش مطرح است نه مکتب واسطه، در اصل اسلام هم، احقاق حقوق همه طبقات مطرح بوده نه عدل جهانی و نه مکتب واسطه.

کما این که در پاره‌ای از روایات، تکامل عقول بشر توسط امام مهدی عنوان شده است، حال از روی اعجاز یا به طریق تعلیم و تعلم درست، (الثانی اولی عند اهل البصرة) و اگر چنین است که رشد و رقاء عقلی و نفسانی بشر، هدف همه انبیاء عظام بوده و آنان آمده‌اند تا به قول علی علیه السلام: «لِیُتَبِّرُوا دِفَائِنَ الْعُقُولِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱) تا آنچه در عقلها مدفون و پنهان است بیرون بیاورند.

**۵- جهش ناگهانی، حرکت مهدی علیه السلام:** بنا به روایات، حرکتی است ناگهانی و فراگیر، مانند قیام قیامت و توأم با نشانه‌ها و علائم و اعجازها، و هم این قیام به وسیله ندای جانبخش وی که از کنار کعبه به گوش جهانیان می‌رسد (الا یا اهل العالم...) و شاید هم با همین وسائل روز با امواج رادیویی این ندا در گستره جهان، به زبانهای مختلف پراکنده شود.

**۶- مخالفت زورمندان:** این قیام مقدس، مانند قیام رسول اکرم و مانند انقلاب اسلامی حتماً با مقاومت زورمندان جهان مواجه خواهد گردید، اما این مقاومت دیری نمی‌گذرد که از پای در می‌آید، و شمشیر عدالت‌گستر او همه را نابود و خونهای ناپاک را می‌ریزد و جهان را از عناصر پلید پاک می‌کند.

فرق دیگر این قیام با دو حرکت قبل از خود، اینکه آن دو حرکت، نشیب و فراز داشته و مراحل را طی کرده‌اند، اما قیام مهدی به زودی پیروز می‌شود و نشیب و فراز و شکست و عقب‌نشینی به خود راه نمی‌دهد. حال اگر کسی در این باب شک و تردیدی دارد، نگاهی به دو قیام اول بیندازد تا باور کند که مردی یا مردانی الهی با دست خالی و با فقدان مال و اسلحه، قادرند رسالت خدایی خود را به کرسی بنشانند.

ظهور اسلام، در آن روزگار و پیروزی چشمگیر و پیشرفت سریع آن در جهان، و همچنین پیروزی انقلاب اسلامی و مقاومت و پایداری آن در برابر ابرقدرتهای شرق و غرب، و گسترش روزافزون آن، در میان توده‌های مسلمان و بالاخره شروع هر دو انقلاب از صفر و موفقیت غیرقابل تجزیه و تحلیل آنها حتی برای تحلیلگران کارکشته، خود گواه صادق بر صدق قیام سوم و پیروزی آن است. به انتظار آن روز موعود.

## انقلاب اسلامی و نهضت حسینی

### عظمت فاجعه کربلا

مسلماً حادثه کربلا در نوع خود نه تنها در تاریخ اسلام که در تاریخ اقوام و ملل و در سرگذشت انبیا و اوصیا و پیشوایان ادیان، نظیر ندارد. و می توان گفت به طور مطلق این فاجعه، بزرگترین مصیبت انسانی و اسلامی است.

ما در گذشته دور و نزدیک و دوران قبل و بعد از اسلام، فجایع خونبار و حوادث ناگوار بسیار دیده و شنیده ایم، ولی هیچکدام از آنها دارای خصوصیات و امتیازات و هم آثار و تبعات فاجعه کربلا نبوده اند و جمله (لا یوم کیومک یا ابا عبدالله) کاملاً مطابق واقع است.

به نسبت عظمت و بی نظیر و منحصر به فرد بودن حادثه، آثار و تبعات آن نیز عظیم و ضرورت پاسداری و بزرگداشت آن، جهت احیاء اهداف و انگیزه های مقدس این فداکاری، بر مسلمین و بر کلیه هواخواهان حق و بخصوص بر پیروان اهل بیت واجب قطعی است و نباید آن را امری مستحب و سنتی نیکو و غیر لازم پندارند که اگر هم فراموش گردد صدمه ای به دین وارد نمی آورد.

شاید کسانی در اهمیت و عظمت حادثه تا این حد تردید داشته باشند و بپرسند چرا بر مسلمانها پاسداری از حادثه کربلا و یادبود مداوم و همیشگی آن با این کیفیت که گفته شد لازم باشد؟ در پاسخ، خوانندگان را به سرّ عظمت حادثه در تاریخ اسلام توجه می دهیم.

### انگیزه قیام حسینی

حادثه کربلا نمایانگر حدوث یک انحراف عظیم و بدعت جدید در عرصه سیاست اسلامی و جهت جلوگیری از آن انحراف به وجود آمد، انحرافی که کیان و هستی اسلام را تهدید می کرد و سررشته امور مسلمانها را به دست ناهالان می داد، و ما می دانیم که حکومت در اسلام پایه و اساس

اجرایی کل تعالیم و احکام و معارف اسلام و ضامن حفظ و اجرای صحیح آنها است، و اینک توضیح:

همان طور که همه می‌دانیم در دوران خلفای اربعه یا بنا به اصطلاح معروف (خلفای راشدین) نظام حکومت در اسلام بر اساس یک نوع شورا و نظرسنجی از (اهل حلّ و عقد) و بیعت عمومی مسلمانها قرار داشت. هر چند در کمّ و کیف آن شورا سخن بسیار است که آیا حقیقتاً در آن حکومتها شورا و آراء عمومی نقش عمده را داشته است یا خیر؟ و هر چند شیعیان خاص اهل بیت از روز نخست و تا کنون با اصل اعتبار شورا در نظام حکومتی اسلام نسبت به انتخاب حاکم اسلامی حرف داشته و دارند.

شیعیان می‌گویند در حکمرانی اسلام، شورا وجود دارد و از وظایف حاکم است که پس از بدست گرفتن زمام امر، باید با صاحب نظران (اهل حلّ و عقد) مشورت کند و آیه (وشاورهم فی الامر...) همان طور که رسول اکرم را به شورا مکلف می‌نماید جانشینان او هم به این دستور صریح مکلف هستند.

اما ملاک مشروعیت و اعتبار اصل حکومت در اسلام، شورا نیست و حاکم با رأی مردم و با نظر اهل حلّ و عقد، انتخاب نمی‌گردد. بلکه تعیین حکمران، منوط به نص خدا و رسول است و از آن به (امامت) تعبیر می‌کنند و برای آن شرایطی قایلند.

با همه این حرفها که در جای خود صحیح و مستند و به دلیل است، مع الوصف، شکی در این نیست که طرفداران خلافت، در صحت و اعتبار خلیفه، شورا و آراء عمومی را شرط می‌دانستند و نسب به خلفای راشدین ادعا بر این است که این شرط رعایت شده است.

حتی از جای جای «نهج البلاغه» و سخنان دیگر ائمه بدست می‌آید که اگر در تعیین حاکم به نص عمل نکردند به عنوان ثانوی، نظام شورایی از باب ضرورت، اعتبار دارد و «علی‌علیه السلام» بر همین اساس با خلفای پیش از خود قهراً مماشات می‌فرمود این بود وضعیت ظاهری خلافت تا دوران علی‌علیه السلام. و حتی خود حضرت علی‌علیه السلام هم با همین معیار روی کار آمد و نه بر اساس (نص) که عده معدودی از یاران و صحابه خاص آن حضرت، بدان متعهد بودند و او را خلیفه و امام منصوص می‌دانستند. اما عموم مسلمانها که با علی‌علیه السلام بیعت کردند او را بر معیار شورا خلیفه بر حق می‌دانستند، و تنها طرفداران دادخواهی از خون عثمان در جنگ جمل و صفین از خلافت علی‌علیه السلام سرباز زدند و با او بیعت نکردند.

اما پس از شهادت علی‌علیه السلام، سرانجام، معاویه با پیروزی بر علی در مسأله تحکیم و عدم توفیق علی در جنگ صفین به استناد صلح با امام حسن‌علیه السلام، خلافت را قبضه کرد و همان صلح را یک نوع موافقت اهل حلّ و عقد به شمار می‌آورد و خلافت خود را مشروع می‌دانست و به همین جهت آن سال را (عام الجماعة) نامیدند یعنی سالی که همه مسلمین دور یک خلیفه گرد آمده‌اند.

و در هر حال، پس از نشستن معاویه بر اریکهٔ خلافت (و به تعبیر صحیح‌تر سلطنت) شیعیان، مجال مبارزه با وی را نسبت به اصل خلافت نداشتند و به احترام «امام حسن» و قرارداد صلح او هر چند مورد رضایت عده‌ای از حامیان خاص اهل بیت نبود، قیام نمی‌کردند. حرکت‌های «رشید حجری»، «حجر بن عدی»، «میثم تمار» و دیگران هم، جهت انکار سب و لعن علی علیه السلام بود، و نه قیام علیه خلافت معاویه. باز به همین علت امام حسن و پس از وی امام حسین علیهما السلام تا پایان حیات معاویه علیه او قیام نکردند، هر چند به کارهای خلاف او از جمله سب و لعن علی علیه السلام اعتراض داشتند.

تا اینکه برای اولین بار و به طور بی‌سابقه، بدعت توارث مقام خلافت و مسألهٔ تعیین ولیعهد اجباری از سوی معاویه با بیعت گرفتن جبری از مسلمانان برای خلافت پسرش «یزید» مطرح گردید، این خود مسألهٔ دیگری و بدعت نوی بود بجز قبضه کردن خلافت با نیرنگ و توطئه و بالاخره با صلح تحمیلی معاویه. تحمیل یزید شراب‌خوار و قمارباز بر کردهٔ مسلمین و پایه‌گذاری یک نوع سلسلهٔ سلطنت، در اسلام، بدعت جدیدی بود پس از انحراف اول مسلمانان و عدول از معیار نص، به معیار شورا، این بدعت بدتر و زیان‌بارتر از انحراف اول بود و وظیفهٔ امام بود که در برابر آن قیام کند.

این بدعت، نه با معیار نص خدا و رسول سازگار بود و نه با شورا که ملاک مشروعیت خلافت‌های قبل از آن شمرده می‌شد و در عقد صلح هم قید نشده بلکه بر خلاف شرایط صلح بود زیرا در متن قرارداد صلح قید گردیده بود که معاویه باید بعد از خود امر خلافت را به شورای مسلمین واگذارد. و بیعت گرفتن برای یزید بر خلاف این شرط بود.

بنابراین، مشروعیت قیام حسین علیه السلام در برابر این بدعت جدید، به شیعیان و طرفداران (نص) در خلافت و امامت، اختصاص نداشت، بلکه با همهٔ معیارهای اسلامی از جمله معیار شورای (اهل حل و عقد) مخالف بود، و لهذا همهٔ مسلمانان باید آن قیام را مشروع می‌دانستند و با امام حسین علیه السلام همگام می‌شدند، و کم و بیش قیام‌های بعدی بخصوص قیام فرقه‌های خوارج عمدهٔ به همین انگیزه بوده است.

شاید سخن فرزدق شاعر که در بین راه کوفه هنگامی که امام از وی وضعیت کوفه را سؤال کرد گفت: «دل‌های مردم با تو است ولی شمشیرهای آنان علیه تو است» مبین همین مشروعیت قیام حسین علیه السلام در انظار عمومی باشد.

هر چند اکثریت اهل عراق، علاوه بر این که می‌باید در حمایت از خلافت شورایی قیام می‌کردند، اصولاً با معاویه و طرفدارانش دشمن بودند و علاقهٔ خاصی به علی و خاندانش داشتند و این همان تشیع به معنی عام است در قبال تشیع به معنی خاص یعنی اعتقاد به امامت منصوص علی و فرزندان او که خاص طایفهٔ شیعه بود.

پس قیام حسین علیه السلام، چه به استناد قرارداد صلح و چه از نظر مکتب خلافت شورایی، کاملاً صحیح و منطقی بود، و در حقیقت پاسخ مثبت به تقاضای باطنی و میل قلبی همه مسلمانها حتی فرقه خوارج به شمار می‌رفت و همان‌طور که گفتیم، مسلماً انحراف جدید (توارث سلطنت) از اصل انحراف خلافت از (نص) به شورا زیانبخش‌تر بود و سیر حوادث هم این ادعا را تأیید کرد.

پس قیام امام حسین علیه السلام، مبارزه با انحرافی بود که با سرنوشت کل اسلام و مسلمین مربوط می‌گردید، و دست آنها را جهت دخالت در امر سرنوشت‌ساز حکومت می‌بست. و همین امر، قیام و شهادت حسین را در صدر قیامها و شهادتهای دیگر قرار می‌داد و به همه مسلمین ارتباط پیدا می‌کرد و نه فقط با شیعیان. لهذا همه علما و عقلا مسلمین از شهادت حسین ناراضی بوده و هستند و نباید افراد انگشت‌شماری از نواصب و دشمنان «اهل بیت» را به حساب همه مسلمانها گذاشت.

### مصیبت کربلا بزرگترین مصیبت است

علاوه بر این اصل حقوقی، شهادت حسین از آن چنان سوز و گدازی برخوردار است که هر انسان با وجدان و با عاطفه‌ای را ناراحت می‌کند، و از این لحاظ بی‌ظنیر است. همان‌طور که در حدیث امام صادق از قول رسول خدا آمده است: «ان لقتل الحسین حرارة فی قلوب المؤمنین لاتبردا ابداً...»<sup>۱</sup>.

مرحوم «سید علی اکبر برقی قمی» کتابی درباره حسین علیه السلام نوشته و نام آن را کانون احساسات گذاشته است، بلی حقیقتاً داستان کربلا کانون احساسات و اگر دقت شود سراسر این واقعه صحنه بروز عواطف و احساسات و مظاهر اخلاقی است.

از مرحوم آیه الله العظمی بروجردی رضوان الله تعالی علیه شنیدم که می‌فرمود: مرحوم شیخ عبدالمجید سلیم از فاجعه کربلا بشدت ناراحت بود و می‌گفت: این فاجعه لکه ننگی است بر دامن اسلام، و ای کاش چنین حادثه‌ای در تاریخ اسلام رخ نداده بود. شیخ عبدالمجید سلیم، شیخ اسبق جامع‌الازهر و استاد شیخ محمود شلتوت و یکی از طرفداران جدی تقریب مذاهب اسلامی، و از جمله پایه‌گذاران «دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیة» قاهره بود و با مرحوم آیه الله بروجردی مکاتبه داشت.

برای بزرگداشت واقعه عاشورا در دوران «شیخ شلتوت» - شیخ ازهر وقت - در محوطه (جامع ازهر) در روز عاشورا مجلس عزاداری برگزار کردند و به خاطر دارم در همان موقع، روزنامه‌های ایران، این خبر را نشر دادند.

عزاداری امام حسین، اختصاص به شیعیان ندارد، و در اکثر جوامع اسلامی قبلاً رواج داشته و

۱- مستدرک الوسائل، ط جدید، ج ۱۰، ص ۳۱۸.



هنوز هم آثار آن دیده می‌شود.

در سفر چند ماه قبل به کشور مغرب (مراکش) آقای دکتر خطیب یکی از رهبران انقلابی حرکت اسلامی مغرب به من گفت: «خدا لعنت کند فرانسویها را که در دوران سیطره خود بر مغرب عزاداری امام حسین را برانداختند، من در دوران جوانی آن مجالس را درک کرده‌ام.»

مرحوم دکتر عبداللطیف سعدانی استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فاس و دانشگاه رباط که در کنگره هزاره «شیخ طوسی» در حدود ۲۳ سال پیش از این شرگت کرده بود و من با وی آشنا شدم، برای آن کنگره سخنرانی به زبان عربی تحت عنوان «نمودهای تشیع در مغرب» تهیه کرده بود که در جلد دوم یادنامه شیخ طوسی چاپ شده است و در آنجا نوشته است: «بمجرد این که ماه محرم شروع می‌شود، حزن و اندوه مردم مغرب را فرا می‌گیرد و تا آخر ماه صفر ادامه دارد، مجالس عروسی تعطیل می‌گردد، اما غالباً مردم علت آن رانمی‌دانند»، در حالی که مردم مغرب سنی مالکی هستند ولی از دوران روی کار آمدن سلسله علوی «آدارسه» تا کنون که بیش از هزار و دویست سال می‌گذرد همواره یکی از سلسله‌های سادات، بر آنها حکومت می‌کردند و محبت و احترام خاصی نسبت به اهل بیت دارند. سلسله پادشاهان علوی کنونی در مغرب نزدیک به چهارصد سال است که فرمانروایی می‌کنند و نسب ایشان به (محمد نفس زکیه) می‌رسد.

در شبه قاره هند، در ترکیه، در آلبانی، آذربایجان، و سایر کشورهای آسیای میانه وضعیت به همین منوال است.

### عاشورا از ایام الله است

مسئلاً ایام عاشورای حسینی، از ایام الله است، و ایام الله را باید زنده نگه داشت تا از خاطرها محو نشود. حتی سلسله بنی عباس با ذکر مصیبت کربلا، دعوت خود را آغاز کردند و مردم را علیه بنی امیه شورانیدند، بسیاری از اهل سنت، جهت وفاداری به رسول اکرم و پرهیز از ناصبی بودن برای حسین عزاداری می‌کردند. الآن «سپاه صحابه» در پاکستان و همفکران آنان در نقاط دیگر با عزاداری امام حسین علیه السلام مخالفند و در حقیقت به این وسیله بغض خود را به اهل بیت و وفاداری خویش را به بنی امیه ثابت می‌کنند، حال اگر آنان این قصد را هم ندارند و به بهانه پیکار با خرافات و بدعتها دست به این اعمال می‌زنند، ولی مردم آن را دشمنی با خاندان پیغمبر تلقی می‌کنند.

عظمت واقعه عاشورا از لابلای تواریخ مشهود است، مثلاً طبری در تاریخ خود اوراق زیادی را به این حادثه و تبعات آن اختصاص داده است و هیچ یک از حوادث دیگر تاریخ اسلام، این چنین مشروح و مفصل در تاریخ طبری و دیگر تواریخ نیامده است.

بسیاری از مورخین، کتابهای جداگانه راجع به حادثه کربلا نوشته‌اند، هم به لحاظ عظمت حادثه و هم به این منظور که گویندگان و ذاکران حسینی آنها را در منبرها بخوانند. مرحوم ملاحسینی کاشفی

سبزواری (م ۹۱۰ هجری) کتابی در مصائب کربلا به نام (روضه الشهداء) نوشته که مدتهای مدید مصائب کربلا را ذاکران از روی آن کتاب می خواندند و از همین جا اصطلاح (روضه خوان و روضه خوانی) پیدا شد.

### سابقه عزاداری حسین علیه السلام

عزاداری برای امام حسین و شهدای کربلا به نظر من از همان میدان کربلا، توسط خود امام حسین آغاز گردیده است خطبه‌ها، رجزها و سخنان امام حسین قبل از فاجعه کربلا و در کشاکش این واقعه در مقتله ضبط شده است و در حقیقت همه آنها روضه خوانی امام حسین علیه السلام است. کما این که پس از واقعه کربلا عزاداری و روضه خوانی از سوی زینب کبری و امام زین العابدین آغاز شد و در کوفه و شام و بعداً در مدینه ادامه پیدا کرد و همه در تواریخ ثبت شده است و نیاز به ذکر نیست.

مطلب جدیدی که در کتاب زینبیات با مقدمه مرحوم آیه الله نجفی مرعشی رضوان الله علیه به نظر رسید آن است که پس از مراجعت اهل بیت از سفر کربلا و شام به مدینه، حضرت زینب در مجامع عمومی سخنرانی می کرد و با ذکر مصائب کربلا مردم را علیه یزید می شورانید، حاکم مدینه جریان را به اطلاع یزید رسانید، یزید پاسخ داد بگویند زینب به هر کجا مایل است برود و در مدینه نماند، حاکم مدینه این فرمان را به اطلاع زینب رسانید، زینب فرمود مایلم به مصر بروم و لهدا با عده ای از زنان اهل بیت، راهی مصر شد و داستان اقامت او را در خانه فرمانروای مصر و وفات آن حضرت در مصر به تفصیل در این کتاب آمده است.

حال، اگر این داستان اصل داشته باشد خود گواه است بر اصالت (زینبیه) مصر و طبعاً (زینبیه) شام مربوط به زینب دیگری بجز زینب کبراست، سخن در این باب فراوان است.

باری، عزاداری و مرثیه خوانی امام حسین علیه السلام در حضور ائمه اهل بیت، در کتابها فراوان آمده است، از جمله داستان (دعبل خزاعی ۱۴۸-۲۴۶)) و قصیده وی در باره شهدای اهل بیت که در محضر حضرت رضا علیه السلام خوانده است شهرت دارد.

اینها قبلاً بوده است ولی عزاداری عمومی و رسمی، مسلماً از عصر آل بویه در بغداد و سایر شهرهای زیر فرمان آنان آغاز گردیده است و شرح آن در کامل التواریخ جابجا آمده است، و همچنین در مصر در عصر فاطمیان رواج داشته تا برسیم به دوران صفویه که یکی از وسایل تبلیغی آنان و از مظاهر قطعی تشیع شمرده می شد و تاکنون ادامه دارد و هرگز بر نیفتاده است، حتی در عصر رضاخان که شدیداً با عزاداری حسینی ستیز می کرد، بخاطر دارم که عزاداری پشت درهای بسته و در نیمه های شب در مشهد و تهران و دیگر شهرها برگزار می گردید تا این که با فرار وی این مراسم آزاد شد.

## مراسم گوناگون عزاداری

در دوران ائمه بجز همان مرثیه‌خوانی و سفارش به عزاداری و بکاء بر حسین نسبت به کیفیت آن، چیزی مشهود نبوده است، بلکه این مردم بودند که در هر شهر و دیار به سلیقه خود یک نوع عزاداری برگزیدند. آنچه از این مراسم بین همه مشترک و با روش ائمه هم سازگار است همان ذکر مصیبت و مرثیه‌خوانی است که مسلماً مستند به ائمه اهل بیت است. گرچه نسبت به کم و کیف آن سخن بسیار است و من در اینجا نمی‌خواهم وارد آن بحث شوم، همین قدر باید دانست که بهترین شیوه مرثیه‌خوانی عبارت است از خواندن متن مرثی که در کتابهای مقتل معتبر آمده و ترجمه کردن و یا به نظم کشیدن آنها بدون کم و زیاد برای مردم.

و در این باب حتماً لازم است مرثیه‌خوان سواد کافی داشته باشد تا مرثی درستی و راست را انتخاب کند و از خواندن روضه‌های بی‌اساس و دروغ‌پرهیزد و این کار علمای دین و دانشمندان است که خود بتوانند صحیح را از ناصحیح تشخیص دهند.

در کتاب آیین سخنوری (محمد علی فروغی) راجع به سخنرانی مذهبی آمده است که: «به عقیده نویسنده حتی مقتل را باید علمای بزرگ و مجتهدین بخوانند نه دیگران».

راجع به روضه‌ها و مرثی دروغ، مرحوم محدث بزرگ حاج میرزا حسین نوری رضوان‌الله تعالی علیه در کتاب لؤلؤ و مرجان داد سخن داده و لازم است همه مرثیه‌خوانان، آن کتاب را بخوانند و بدان عمل کنند. مسلماً مصیبت دروغ خواندن کار مطلوبی نیست و مصیبت‌های راست، ما را از دروغها کفایت می‌کند. و ثواب اخروی هم مسلماً در خواندن همین مصائب راست است.

حتی در مورد اشعاری که به عنوان زبان حال سروده می‌شود باید دقت کنند تا با اوضاع و احوال واقعه و شأن امام حسین و سایر شهدا انطباق داشته باشد. در این خصوص مرحوم آیه‌الله میرزا علی‌اکبر نوغانی رحمه‌الله علیه از علمای میرز مشهد مقدس می‌فرمود «این که می‌خوانند (علی‌اکبر فدای کاکل بی استخوانت)، این زبان حال کدخدای ده است نه زبان حال امام حسین».

از سیره ائمه و عموم شیعیان و علما بدست می‌آید که مسلماً ذکر مصیبت و مرثیه‌خوانی هر دو مطلوب است، یعنی هم واعظ و روضه‌خوان در منبر می‌تواند با شرح وقایع و ذکر مصائب عاشورا مردم را بگریاند و هم مرثیه‌خوانان. و مداحان، با خواندن اشعار که محتوای صحیح دارد. هر دو مصداق قطعی عزاداری مرضی ائمه است.

اما مراسم دیگر عزاداری از قبیل سینه‌زدن و زنجیر زدن و جز آن تا آنجا که موازین شرعی رعایت شود مانعی از آن نیست و تاکنون کسی از علما از آن منع نکرده است، و هر اندازه این عزاداریها مجلل‌تر و پرمحتواتر و با حفظ همه حدود الهی از جمله پوشیدن بدن از نامحرمان صورت گیرد مسلماً به نفع دین است و احساسات مردم را علیه دشمنان اهل بیت برمی‌انگیزد و حزن و اندوه و گریه بر اهل بیت، خود باعث کسب فیوضات و تلطیف احساسات و مزید علاقه و محبت به اهل بیت

و در نتیجه موجب شایستگی بیشتر برای پیروی بهتر از آن بزرگواران است. و همین است هدف اصلی از عزاداری که مردم را در راه هدف اهل بیت و اقامه شریعت و برقراری عدل و احسان در جامعه و خلاصه به امر به معروف و نهی از منکر وادار نماید، یعنی همان چیزی که امام حسین علیه السلام در وصیت نامه خود به برادرش محمدبن حنفیه به عنوان انگیزه قیام خود نوشته است.

پس شیوه عزاداری صحیح آن است که در راه اهداف امام حسین علیه السلام و به کرسی نشاندن دین باشد و اگر نتیجه ای بجز این داشته باشد و یا خدای نخواسته ضد آن را نتیجه دهد مسلماً مطلوب نیست.

حال، اگر هدف از عزاداری صرفاً گریه کردن و اظهار حزن و محبت نسبت به اهل بیت باشد مطلوب است و قهراً شیوه خاصی هم دارد.

ولی اگر منظور احیاء اهداف اصلی امام حسین علیه السلام باشد حتماً باید علاوه بر گریه و حزن و اندوه، عزاداری دارای پیام باشد، یعنی مردم را بر ضد ظلم و جور و ظالمان و طاغیان بشوراند بینش مردم را نسبت به اوضاع و احوال اسلام و مسلمین و محیط زندگی خودشان زیاد کند و حتی مردم را به قیام علیه ظالمان و ستمکاران و مبارزه در راه احیاء دین و بسط عدل و داد وادارد.

### عزاداری امام حسین علیه السلام و انقلاب اسلامی

یکی از امتیازات انقلاب اسلامی ایران رابطه مستقیم آن با ماه محرم و عزاداری حسین است همان عزاداریهای با هدف و بی هدف که از قبل رایج بود روح ظلم ستیزی و دلسوزی برای اسلام و مسلمین را در مردم ما پرورش داده بود، بخصوص که امام راحل رضوان الله علیه انقلاب خود را از ایام محرم و مجالس عزاداری آغاز کرد. ۱۵ خرداد، ۱۲ محرم سال ۱۳۴۲ بود، در آن سال بنا به امر مبارک امام بیشتر سخنرانیها و مرثیه خوانیها در محور مبارزه با ظلم و با مظاهر بی دینی دور می زد، برخی هم صریحاً نظام شاهنشاهی را مورد هجوم قرار می دادند، و از فجایع شاه و درباریان و دولتهای دست نشانده و آمریکای جنایتکار شیطان بزرگ پرده بر می داشتند.

پس اگر گفته شود: انقلاب اسلامی زائیده مجالس حسینی است سخن گزافی نیست. بخصوص در سالهای بعد از پیروزی انقلاب لازم است در منبرها و در مرثیه ها بر بیان انگیزه امام حسین که همان امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ستمکاران و تبهکاران و جبّاران، و دعوت به اسلام ناب محمدی است تکیه شود و بحمدالله تا حدود زیادی چنین است.

مقصود آن است اگر قبلاً صرفاً به منظور گریه و اظهار حزن و اندوه بر مصائب امام حسین و یارانش مجالس برگزار می گردید که این انگیزه مطلوبی است، پس از انقلاب علاوه بر این انگیزه باید هدف والاتری را در نظر گرفت که عیناً همان انگیزه قیام حسین علیه السلام است.

پس تا حدودی شیوه عزاداری بعد از انقلاب چه در شکل و چه در محتوا باید از آنچه بوده عوض شود و با ایده‌های مقدس انقلاب اسلامی، هماهنگ گردد، نه تنها ظلمهای بنی امیه و بنی عباس و جباران گذشته بر اهل بیت عصمت باید محکوم و از آنها اظهار نفرت شود، بلکه ستمکاران روزگار ما چه آنان که قبل از انقلاب در ایران حکمرانی داشتند و چه آنها که هم اکنون در کشورهای اسلامی حکمرانی دارند و نیز ابرقدرتهای جهانخوار همه آنها باید مورد نظر باشند و مورد هجوم واقع شوند.

و بنا به سخن (الكفر ملّة واحدة) ظالمان و طاغیان هم یک گروهند و از یک قماش و سر و ته یک کرباسند. قیام انبیا و اولیاء و حضرت امام حسین علیه السلام برای از میان بردن یک دسته از ستمکاران نبوده و شامل همه ستمکاران جهان می‌شود. این حرکت، مقطعی نبوده و در همه جا و همه وقت باید ادامه داشته باشد (کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا).

هم اکنون که انقلاب اسلامی در صدد صدور انقلاب به همه اقطار اسلامی و بلکه غیر اسلامی می‌باشد پس عزاداری‌ها هم باید مرزهای دورتر و فراتر و ستمکاران و جانیان بزرگتر و همه جهان را هدف قرار دهد و مسلمانها را علیه همه جنایتکاران بشورانند.

این عزاداری با آنچه پیش از انقلاب وجود داشت با هم تفاوت بین و آشکار خواهد داشت. این هماهنگی بین انقلاب و عزاداری حسین باید در همه ابعاد فرهنگی و علمی و تبلیغی ما وجود داشته باشد، درسهای دوران گذشته برای عصر انقلاب کافی نیست و نیاز انقلاب را بر نمی‌آورد باید هم محتوا و هم شکل درسهها و بحثها و تبلیغات عوض شود و به همان روش مقدس صدر اسلام برگردد که انقلاب اسلامی تجدید حیات همان اسلام محمدی راستین و همان اسلام و تشیع حسینی و زینبی است. سخن در این باب زیاد است و به همین قدر فعلاً اکتفا می‌شود.

### قمه‌زنی و بدعت در عزاداری

ما می‌دانیم که از دوران صفویه در ایران همه مظاهر تشیع از جمله عزاداری برای حسین و دیگر شهیدان به طور فزاینده و بدون حدّ و مرز توسعه یافته و کسی هم در صدد کنترل آنها برنیامده است. یکی از آن مراسم که دقیقاً معلوم نیست از کی و در کجا پیدا شده، قمه‌زنی و فقل‌زنی در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام است. مسلماً هیچ یک از علما و صاحبان فتوا به این کار امر نکرده و حتی اکثراً از آن ناراضی بوده‌اند و این کار صرفاً از طرف عوام مردم و افراد جاهل و بی‌اطلاع از موازین دینی و بیشتر از سوی داشها شروع شده و رواج یافته است و همواره هم در محافل علمی و مذهبی مورد بحث و در جواز و عدم جواز آن گفتگو بوده است و ما هیچ زمانی را سراغ نداریم که علمای دین بر جواز آن اتفاق نظر داشته باشند و یا کسی مردم را به آن ترغیب نماید. بلکه روش علما در

قبال این پدیده گوناگون بوده است.

برخی از افراد خوش عقیده ولی سطحی و غیر مسؤول می‌گفتند: درباره امام حسین هر چه بشود خوب است و کسی حق ندارد مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام را محدود کند. من در عمر خود چنین عالمانی را دیده‌ام، اما آنان در این نظر، مانند عوام مردم صرفاً تسلیم عواطف و احساسات خود بودند و هیچ دلیلی ارائه نمی‌کردند.

عده دیگر، تنها به سکوت در برابر آن اکتفا می‌کردند حال یا از باب عوام زدگی یا ترس از احساسات مردم و جلوگیری از ایجاد فتنه و اختلاف در صفوف عزاداران امام حسین، چیزی نمی‌گفتند اما سکوت این دسته از علما که در مجالس خصوصی و در خفا اظهار عدم رضایت می‌کردند ابداً دلیل بر رضایت آنها نیست البته اگر واقعاً سکوت آنان صرفاً برای جلب نظر عوام و مردیها باشد، مسلماً خطای بزرگی است ولی اگر از روی ملاحظات دیگر و مصلحت‌اندیشی باشد، طبعاً شاید تقصیر شمرده نشود و من در این سخن قاطع نیستم زیرا هر حرف حقی یک عده مخالف دارد و عالم و پیشوا باید شجاعت تحمل این واکنشها و عکس‌العملها را داشته باشد و بالاخره ترس از اختلاف و فتنه همیشه و در همه جا عذر موجه شرعی شمرده نمی‌شود.

برخی مانند عالم معروف اصفهان مرحوم ششمانی گفته بود: «این کار، کار عشق است ربطی به دین ندارد» اما برخی دیگر می‌گفتند: «در صورتی که ضرر جانی نداشته باشد و باعث وهن دین نباشد جایز است». بنا به قول این گروه، طبعاً تشخیص ضرر جانی با پزشک است اما وقتی عالم دین با آن سیطره روحانی از ترس مردم سکوت می‌کند یا سخن دوپهلوی می‌گوید پزشک بیچاره چطور می‌تواند صریحاً اظهار نظر منفی کند. اصولاً قومه‌زنها به حرف پزشک گوش نمی‌دهند کما اینکه در ادوار گذشته به حرف عالمان دین هم گوش نمی‌دادند. داستان آیه‌الله بروجردی و دسته‌جات عزاداری قم معروف است که وقتی آن مرجع بزرگ، از مراسم (شبییه) قم اظهار عدم رضایت فرمود، آنان پیغام دادند در دوره سال، ما از شما تقلید می‌کنیم، در روز عاشورا شما از ما تقلید کنید!!

اما تشخیص وهن داشتن این عمل برای اسلام و تشیع با عقلای مردم و بخصوص علمای دین است که در عصر ما با این همه روابط بین کشورها و ملتها و سرعت پخش اطلاعات از راه رسانه‌های گروهی سمعی و بصری و مطبوعاتی ظاهراً تردیدی در آن نباشد و نه تنها ملل دیگر که بسیاری از اقشار درس خوانده خودمان هم آن را عملی جاهلانه و خارج از کارهای عقلانی می‌دانند، حال این ضرر اگر از ضرر جانی مهم‌تر نباشد از آن دست کمی ندارد.

عاقلان می‌گویند این گروه مردمی احساساتی و ساده‌لوحند، این کار چه فایده‌ای برای دین و اجتماع دارد. و کدام عاقل چنین عملی انجام می‌دهد. بلی می‌گویند شمشیرهایی که باید بر فرق دشمنان دین و وطن فرود آید اکنون به سر خود شما فرود می‌آید.

در این زمینه بجا است داستان عالم جلیل‌القدر و علامه متتبع سوریه مرحوم سید محسن امین

جبل عاملی را بخاطر بیاوریم وی که از اعظام علمای شیعه و در شام پایتخت بنی امیه مرزدار مذهب بود فتوا به حرمت قمه زنی داد، این فتوا عکس العمل شدیدی در عراق به وجود آورد که برخی بر ردّ او کتاب نوشتند و به او اهانت کردند و حتی یکی از مراجع تقلید نجف تصمیم گرفته بود صریحاً او را محکوم کند. اما مرحوم آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی رضوان الله علیه به آن مرجع معاصر خود پیغام داد که سید محسن عالمی است مانند ما مجتهد و غمخوار دین است بگذارید بیاید به نجف ببینیم چرا چنین فتوایی صادر کرده است؟ به هر حال انتظار کشیدند تا مرحوم سید محسن به نجف آمد. آیه الله اصفهانی استقبال شایانی از او به عمل آورد و آنگاه نقطه نظر سید محسن را جویا شدند. وی فرمود: شیعیان در شام عدّه کمی هستند اکثر اهالی اهل سنت اند، و جماعتی از یهود و نصاری هم در آنجا زندگی می کنند هنگامی که شیعیان در کوچه و بازار به قمه زنی مشغول می شدند این کار در نظر دیگران مسخره و نیز باعث وهن شیعه بود، من وظیفه خود دانستم که جلو این عمل جاهلانه و وهن آور را بگیرم. با این توضیحات همه علمای نجف حق را به سید محسن دادند.

آن مرحوم، برای رشد فکری و فرهنگی شیعیان مدارس مخصوصی تأسیس کرد که من یکی از آنها را دیده ام. بنا به قول مرحوم آیه الله حاج سید هاشم نجف آبادی که غالباً هر سال به حج می رفت و از راه شام و عراق مراجعت می کرد می فرمود: من مقید بودم که دهه اول محرّم را در شام بمانم و در مجلس عزاداری که مرحوم سید محسن امین در مدرسه برگزار می کرد حاضر شوم زیرا از نظم مجلس و مصیبت های صحیح که روضه خوان می خواند و کلمه ای بر خلاف مقتل اضافه نمی کرد، لذت می بردم، خود مرحوم نجف آبادی هم با بسیاری از روضه خوانیها و عزاداریهای بی منطق و خلاف واقع سخت مخالف بود، حتی می فرمود پس از نماز من کسی آمد بنابر معمول فریاد زد برای سلامتی آقا صلوات بفرستید من او را منع کردم و گفتم دیگر به اینجا نیاید.

مرحوم امین برای مصائب حضرات معصومین و در سایر موضوعات کتابهای مفیدی نوشته که از بهترین کتابها در موضوع خود است و در رأس آنها کتاب نامی *اعیان الشیعه* است او با این کتاب عظیم به مذهب شیعه آبرو داده است.

### نظری به فتوای رهبر معظم انقلاب

حال که تا حدودی از سابقه قمه زنی و عزاداریهای شبیه آن مطلع شدیم می توانیم بهتر به اهمیت فتوای تاریخی و شجاعانه رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیه الله خامنه ای پی ببریم. حقیقتاً روحانیان و خیرخواهان و مصلحان شیعه از این کارها رنج می بردند به خصوص که در سالهای اخیر گویا دستی در کار است برای رواج این اعمال در بین مردم و کوششهای زیادی برای گسترش آنها در همه شهرها با راه انداختن دسته های بزرگ به عمل می آید. از جمله در دو شهر مقدس مشهد و قم که در ایام محرم، از جمعیت های عزاداری غوغا است، سعی بر این بود که بخصوص در این دو شهر

مذهبی و در جوار حوزه علمیه و محضر مراجع بزرگ، این کار انجام گیرد تا برای شهرهای دیگر حجت و سند باشد. حالا من هر چه در اهمیت این حکم و مزایا و منافع آن برای اسلام و تشیع بگویم کم گفته‌ام، این حکم، مصداق واضح حدیث شریف نبوی است «اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل فعلیه لعنة الله»<sup>۱</sup> هرگاه بدعتها در امت من بروز کند بر عالم دین است که دانش خود را اظهار کند (و جلو آن بدعتها را بگیرد) وگرنه لعنت خدا بر او باد.

اصولاً یکی از وظایف علما جلوگیری از بدعتها و انحرافات و تندروها و سخنان یا اعمال غلوآمیز است در حدیث امام صادق علیه السلام آمده است: «... فَإِن فینا أهل البیت فی کل خلفٍ عدولاً ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین»<sup>۲</sup>: همانا در بین ما خاندان پیغمبر در هر نسلی افراد عادل و میانه‌روی هستند که تحریف غالیان و بدعتها را باطل و تأویل جاهلان را از دین می‌زدایند.

من درباره حکم تاریخی رهبر معظم بیش از این سخن نمی‌گویم و نظر خوانندگان را به بیانات ایشان در جمع روحانیان کهکیلویه و بویراحمد و به نامه ایشان به امام جمعه اردبیل و پاره‌ای از اعلامیه‌های دیگر، که در پایان همین شماره از مشکوة آمده، جلب می‌کنم.

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴.

۲- همان مأخذ، ص ۳۲.



## پاسداری از فرهنگ و تمدن اسلامی

در حال حاضر، سخن از تهاجم فرهنگی یا شبیخون فرهنگی غرب، موضوع بحث روز است و راجع به آن سخنان فراوانی گفته شده که در رأس آنها تذکرات مکرر رهبر معظم انقلاب حضرت آیه‌الله خامنه‌ای قرار دارد و اخیراً در کتاب پرحجمی به نام «فرهنگ و تهاجم فرهنگی» با موضوع‌بندی جالب گردآمده است. این مسأله بسیار مهم، باز هم در خور بحث است که به یاری خداوند ما در مقاله دیگری بدان می‌پردازیم.

در کنار این بحث، بحث دیگری مطرح است و آن حفظ و حراست از فرهنگ و تمدن اسلامی است که در ماههای گذشته کنفرانسی به نام «فرهنگ و تمدن اسلامی» در تهران برگزار گردید و دانشمندان مسلمان و چند تن غیر مسلمان از اقطار جهان و از کشور ایران، در آن شرکت کرده و پیرامون این مسأله در ابعاد مختلف بحث کردند و این جانب نیز نظر خود را بیان کرد. همان بحثها و نقطه‌نظرها در حقیقت انگیزه گردید که این امر مهم و خطیر را در این جا مورد بحث قرار دهیم.

### فرهنگ و تمدن و فرق آن دو

یکی از بحثها راجع به تعریف فرهنگ و تمدن و فرق میان آن دو بود. حاصل همه بحثها که در سخنان چند تن از حاضران در کنفرانس مطرح گردید آن بود که فرهنگ، بیشتر به جنبه آداب و رسوم افکار و اندیشه‌ها و عادات نظر دارد، و تمدن بیشتر به نحوه زندگی و آثار و ابنیه و رقاء یا انحطاط ما مرتبط است.

در عین حال باید اعتراف کرد که این دو واژه در عربی «الثقافة و الحضارة» از آنها تعبیر می‌شود، نمودار کلی رقاء و انحطاط ما است و با یکدیگر پیوند و همبستگی ناگسستنی دارند. شاید اولین کسی که در اسلام، این بُعد از حیات بشری و اسلامی را مورد بحث و بررسی و

پژوهش قرار داده است ابن خلدون (۷۳۴-۷۷۹ هجری) جامعه‌شناس مسلمان، در مقدمه محققانه خود بر تاریخ عمومی «العبر» باشد هر چند در لابلاهای کتابهای تاریخ اسلام و از همه بیشتر در نوشته‌های مورخ معروف قرن چهارم، علی بن الحسین مسعودی متوفای ۴۶، نمونه‌هایی از آن به چشم می‌خورد، و در بُعد علوم و فرهنگ اسلامی، بی‌همتای فهرست ابن ندیم که در سال ۳۷۷ هجری تألیف گردیده حق تقدم دارد.

ما در مورد تعریف فرهنگ و تمدن و سابقه آن در آثار اسلامی به همین اندازه اکتفا می‌کنیم و جهت رسیدن به هدف اصلی یعنی راههای حراست فرهنگ و تمدن اسلامی و جلوگیری از خطرهایی که آن را تهدید می‌کند نظری گذرا به سایر بحثهای مطرح شده در «کنفرانس فرهنگ و تمدن اسلامی» می‌اندازیم. و نقطه‌نظرهای خود را راجع به هر کدام به معرض داوری دانشمندان می‌گذاریم و در پایان خلاصه سخنرانی خود را می‌آوریم. ابعاد مختلف آن بحثها را می‌توان در چهار امر خلاصه کرد:

#### اول - گزارش مبسوط از پیشرفت و رشد فرهنگ و تمدن اسلامی و زمینه‌های اسلامی

آن: توسط چند تن از دانشمندان، از جمله آقای دکتر عبدالعزیز عثمان تویجری مدیر کل سازمان اسپسکو واقع در شهر (رباط) پایتخت کشور مغرب بود. این سازمان یکی از سازمانهای وابسته به «سازمان کنفرانس اسلامی» و عهده‌دار بخش فرهنگی آن سازمان است.

وی و دیگر محققان، ابعاد فرهنگ و تمدن اسلامی از جمله پیشرفتهای علمی مسلمانها را در طب، نجوم و ریاضیات، بتفصیل مورد بحث قرار دادند. اسپسکو، در این بخش کتابها و انتشارات فراوان به زبان عربی و زبانهای اروپایی دارد که تعداد آنها به دهها کتاب و مجله می‌رسد.

در این بُعد از فرهنگ اسلامی، هر قدر مسلمانها کار کنند جا دارد و صدها کتاب و رساله باقی مانده از میان هزاران اثر علمی اسلامی از دست رفته، به زبان عربی و زبانهای دیگر از جمله به زبان فارسی، در انتظار طبع و نشر و تحقیق محققان است.

به هر حال، این بحثهای کنفرانس هر چند بسیار ارزنده و مایه مباهات بود، اما کافی نیست و گنجایش و ظرفیت بحثهای دیگر و حتی کنفرانسهای متعدد و مستمری را دارد. کما این که بخشی مهم از خطرات و آفات فرهنگ و تمدن اسلامی به شرحی که خواهیم گفت، متوجه همین بُعد از فرهنگ و تمدن اسلامی است.

در همین راستا هنگام بحث از رشد و گسترش فرهنگ و تمدن اسلامی سخنانی راجع به زمینه‌های اسلامی و غیر اسلامی آن، ایراد گردید. برخی از باحثان، معتقد بودند سهم اسلام در پیدایش و رشد این فرهنگ گسترده و بی‌نظیر، در اصرار و تأکید اسلام و کتاب و سنت و آثار اسلامی دیگر بر کسب علم و تعلیم و تعلم و تعظیم علما و در ترغیب به تفکر، انحصار دارد، اما استخوانبندی علوم اسلامی (البته غیر از علوم شرعی) از سوی ملت‌های دیگر، از جمله از فرهنگ و

تمدن ایران باستان گرفته شده ولی در بستر آماده‌فراهم آمده از سوی اسلام، در خط ترقی و تکامل افتاده و از سوی دانشمندان اسلام بارور گردیده است. در این مورد، گاهی، مبالغه می‌شود و سطح پایین معرفت و فرهنگ منحط عرب جاهلی مستمسک قرار می‌گیرد تا اسلام را فاقد مایه‌های علمی و دیگر ملتهای اسلامی از جمله ایران قبل از اسلام را از این لحاظ، غنی جلوه دهند.

به نظر من، این بُعد از فرهنگ و تمدن اسلامی در خور کنجکاوی بیشتر و بحثهای منصفانه و بیطرفانه و دور از افراط و تفریط است تا معلوم شود چه اندازه از علوم در اسلام، متخذ و مقتبس از ملل دیگر است و چه اندازه در خود اسلام و در متون اسلامی ریشه داشته است.

شکّی نیست که منطق و فلسفه و طب و هیئت و نجوم، بیشتر از یونان و کمی از ایران و هند و روم گرفته شده و در اسلام، با استمداد از نصوص کتاب و سنت بخصوص در مباحث فلسفه الهی، گسترش یافته است. سهم اسلام را در رشد بحثهای فلسفی نباید انکار کرد. شهید مطهری، در یکی از آثار خود رئوس مسائل فلسفی متخذ از یونان و نیز عناوین بحثهای مطرح شده در اسلام را بیان کرده است، و من نمی‌خواهم در ارزیابی علوم اسلامی از این لحاظ، در این جا سهم اسلام را دقیقاً تعیین کنم، این بحثها باید در تاریخ هر یک از علوم اسلامی با دقت همراه مقایسه میان آثار یونانی و آثار اولیه مسلمانها در قلمرو این علوم، بررسی گردد.

این جانب، مقاله‌ای به کنفرانس تقدیم کردم تحت عنوان «تأثیر قرآن، در جنبش فکری، نهضت علمی، تمدن و تکامل بشر» هر چند موفق به ایراد آن در کنفرانس نشدم<sup>۱</sup> و فرصت کوتاه خود را که

۱- علت عدم توفیق آن بود که در وقت تعیین شده برای سخنرانی این جانب، خبر دادند که حضرت علامه عسکری، دانشمند متبع و محقق پرکار اسلامی در جلسه حضور یافته و مایل به ایراد سخنرانی هستند، و از من خواسته شد که بخشی از وقت خود را به ایشان واگذارم، من گفتم ایشان با خاطر جمع سخنرانی کنند اگر وقتی بود من خلاصه بحث خود را می‌گویم والا از آن صرف نظر می‌کنم. آقای عسکری به سخنان خود آغاز و از من تشکر کرد و من گفتم همه حضاران از سخنان شما استفاده می‌کنند اتفاقاً چنین شد، زیرا وی نقاط اصلی اختلاف شیعه و سنی را در حضور آن جمع از دانشمندان که بیش از چهل تن از آنان، از بزرگترین محققان و استادان سایر کشورهای اسلامی بودند، مطرح کرد و گفت: مسلمانها همه در حجّیت و سندیت کتاب و سنت اتفاق دارند، قرآن را با دست بالا برد و به حضاران نشان داد و گفت: بدانید که قرآنی بجز این قرآن در بین مسلمین وجود ندارد و آنچه به شیعه در این خصوص اتهام می‌زند کذب محض است.

وی صریحاً اظهار داشت: مسأله خلافت را مربوط به گذشته می‌دانیم و در حال حاضر بحث آن را کنار می‌گذاریم و اصلاً آن را مطرح نمی‌کنیم، می‌ماند مسأله سنت پیغمبر، که جمهور مسلمین آن را از طریق صحابه اتخاذ می‌کنند و شیعه از طریق اهل البیت، به استناد حدیث ثقلین، حال اگر دیگران این حرف را از ما پذیرفتند فیهما، والا خدا را شاهد می‌گیرم که من همه را در آغوش می‌کشم و دستهای خود را باز کرد و گفت: این نقطه هم باعث دشمنی با برادران مسلمان نمی‌شود.

کلمات مخلصانه و صریح علامه عسکری، با خاطره‌ای که حضاران از وی در حمایت از مذهب اهل بیت داشتند، بسیار سودمند و مؤثر بود و مورد توجه و تقدیر حضاران قرار گرفت. من هم از این وقت که خود را به این محقق پرتلاش و مخلص واگذار کردم، بسیار خوشوقت شدم.

بعداً به من داده شد، در بیان خطرهای و آفات تهدیدکننده فرهنگ و تمدن اسلامی در عصر حاضر به شرحی که در پایان مقال خواهم گفت صرف نمودم، ولی آن مقاله در شماره ۴۲ مجله مشکوة در بهار سال جاری (۱۳۷۳) به چاپ رسید.

در آن مقاله، این جانب توضیح داده‌ام که سهم اسلام در پیشرفت علوم و تمدن اسلامی، بیش از ترغیب به کسب علم و تفکر و تعظیم علما و چیزی علاوه بر آن است، و گفته‌ام که قرآن و به تبع آن سنت، سررشته علوم و رازهای آفرینش را در ابعاد مختلف، به دست داده و اسلام خود منطق خاصی در کشف رازهای طبیعت و مبانی فلسفی دارد که به روش علمی بیش از روش فلسفی محض، تمایل دارد و مسلمانها در شعاع آن تعالیم، در آغاز نهضت علمی خود، راه صحیح علوم را، که همان کشف رازهای آفرینش است پیدا کرده و در آن پیشروی کردند. ولی مآلاً آن راه درست را که بر اساس تفکر در خلقت و تجربه حسی، هر دو، مبتنی بود، رها کرده و به سمت فلسفه صرف و استدلال عقلی خالص روی آوردند و نتیجتاً فلسفه عاری از تجربه حسی، بر فرهنگ اسلامی غلبه کرد. و این خود، اولین انحراف مسلمانها از راه و رسم تعلیم و تعلم علمی و فلسفی اسلام بود. متأسفانه در این زمینه ابداً در کنفرانس اظهار نظری نشد. این خود بحثی است ارزنده که من در مقاله خود به آن اشاره کرده‌ام و باید از سوی دانش‌پژوهان مسلمان دنبال شود تا سهم اسلام در رشد علوم چنان که بوده، منصفانه ارزیابی گردد و حقی بزرگ از حقوق اسلام بر تمدن و تکامل بشری بازگو شود.

به هر حال، در ارزیابی ریشه‌های فرهنگ و تمدن اسلامی از جانب بیگانگان و مستشرقان و به تبع آنها از سوی محققان خودی، افراط و تفریطها و احیاناً غرض‌ورزی‌هایی رخ داده و می‌دهد. کما این که در سهم‌بندی و تعیین حق، و در تقسیم این فرهنگ عالی میان ملت‌های مسلمان، از سوی محققان غرب‌زده خود مسلمانها در شعاع جاذبه ملی‌گرایی ارمنان غرب، درگیری و دعوا درگرفته است و سر سهم الارث هر یک از ایشان از فرهنگ و تمدن اسلامی، با هم به جنگ علمی و نبرد فکری و قلمی پرداخته‌اند. همچون میراث بازمانده از میت، هر کدام سهم بیشتری می‌طلبند و غالباً از سهم خود اسلام، که عامل اصلی این تمدن گسترده است غفلت می‌کنند، این نهایت بی‌انصافی و حق‌کشی و جفا در حق اسلام است. متأسفانه، طی آن کنفرانس بجز همان کلمات کوتاه من، ابداً از آن خطر بزرگ، به شرحی که خواهم گفت بحث نشد.

و این خود نشان می‌دهد که تشکیل این قبیل کنفرانسها اگر از سوی محققان مخلص مسلمان و مصون مانده از غرب‌زدگی، برگزار نگردد، شاید بیش از آن که مفید باشد ضرر دارد. به نظر این حقیر، همین امر، خود یکی از ابعاد پنهانی و مبهم «تهاجم فرهنگی» است که جز اندکی از عالمان مسلمان بدان توجه ندارند و بدون توجه به این حقیقت، غافلگیر می‌شوند و با سکوت خود، بر آن تهاجم ناخواسته و من حیث لایشعر و بدون نیت سوء، صحنه می‌گذارند.

**دوم - بیان بُعد اخلاقی و معنوی فرهنگ و تمدن اسلامی:** به نظر می‌رسد این بخش از

بحثها که از سوی چند تن از استادان و محققان مسلمان از جمله آقای دکتر خیاط وزیر اوقاف سابق کشور اردن و شخصیت برازنده کنونی آن کشور، عنوان گردیده مثبت ترین ابعاد کنفرانس بود. محققان، بر این نکته تأکید داشتند که تفاوت بارز میان نهضت علمی و تمدن و فرهنگ اسلامی با تمدنهای قبل از اسلام و بخصوص بانهضت علمی اروپا و تمدن فرنگی، در همین امر مهم نهفته است که آن تمدنها بر اساس تقوا و اخلاق، پی‌ریزی نشده و رشد نکرده است. بخصوص تمدن اروپایی در آغاز پیدایش خود و در دوران «رنسانس» از مذهب و تعالیم دینی مسیحیت که بحق مانع رشد علمی بود فاصله گرفت و در جاذبه نفرت از کلیسا، به پیشرفت خود ادامه داده و می‌دهد. کوششهای بعدی کلیسا هم که خود را به سلاح علوم روز مسلح کرد، چنان که باید سودی نبخشید و کاروان علم و تمدن اروپا همچنان با ترک تازی در خط ضد ارزشهای دینی پیش می‌رود و در جهتگیری سایر ملتها از جمله امت بزرگ اسلام هم همین اثر سوء را از خود بجای گذاشته است. این در حالی است که نهضت علمی و تمدن اسلامی، همان طور که گفتم و خواهم گفت که عمده از اسلام نشأت گرفته، به همان کیفیت هم همراه تعالیم اخلاقی و تقوای اسلامی به پیشرفت خود ادامه داده است.

بزرگترین فلاسفه اسلام و متفکران مسلمان از قبیل فارابی، ابوریحان، ابن سینا، ابن رشد، خواجه نصیرالدین طوسی و دیگران، از متعبدترین و پایبندترین مردمان به اسلام و تعالیم عالی آن بوده‌اند و بندرت، عالمان ملحد و بی‌عقیده و بی‌تقوا در قاموس فرهنگ و تمدن اسلامی در دوران شکوفایی و اوجگیری‌اش، به چشم می‌خورند، و در قبال دانشمندان متعهد به اسلام، انگشت شمار هستند.

همان طور که بزرگترین شعرا و ادبای مسلمان از هر ملت و با هر زبانی که بوده‌اند متأثر از ادب و عرفان اسلامی و در جاذبه کتاب و سنت و فقه و حدیث و با اقتباس از آن متون و نصوص نورانی آثار ادبی خود را فراهم آورده‌اند، هر چند در سالهای اخیر برخی از غرب‌زدگان ملت‌های مسلمان سعی می‌کنند این بزرگان علم و ادب را از خاندان اصلی و از اصل اسلامی خود جدا کنند و به آنان رنگ ملی بدهند، چیزی که حتی در مخیله بسیاری از آن بزرگان، خطور نکرده است. و این خود خطر دیگری است که فرهنگ و تمدن و ادب اسلامی را در شعاع و یا به تعبیر درست‌تر در «تاریکی ملی‌گرایی»، تهدید می‌کند.

حقیقتاً دور از انصاف است که شعرا و عرفایی مانند مولوی و سعدی و حافظ را با آن همه معلومات اسلامی متخذ از کتاب و سنت و با احاطه آنان علوم اسلامی و حضور ذهن آنان از قرآن و حدیث و با آن همه اقتباس فراوان از آن دو نص اصلی اسلامی در الفاظ و تعبیر و در محتوای اشعار خود تنها ایرانی و نه اسلامی بدانیم و فقط آن بزرگان را از مفاخر ایران بدانیم و لاغیر، سهم اسلام را در پرورش آنان نادیده انگاریم. این قبیل قضاوت، مصداق واضح قول خداست: «وَجَعَلُوا بَیْهَا وَ

اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ<sup>۱</sup>».

این نوع داوری از سوی آن گروه که از علوم و متون اسلامی با خبرند یک نوع عناد با اسلام است، اما از سوی کسانی که عربی نمی‌دانند و با متون اصیل اسلامی آشنایی ندارند، جهل مرکب و یک فاجعه برای ادب اسلامی است. متأسفانه، شمار این گروه در کشورهای اسلامی بخصوص در کشوری مثل ترکیه و کشورهایی با سابقه استعمار غربی، مانند بسیاری از کشورهای آفریقایی و آسیایی، کشورهای که خط عربی و اسلامی را رها کرده و با الفبا و زبانهای بیگانه اعم از انگلیسی و فرانسوی و اسپانیایی و دیگر زبانهای کشورهای استعمارگر، انس و آشنایی دارند، تعدادشان بسیار است و می‌توان گفت آنان، زمام فرهنگ کشورهای خود را هم در دست دارند. در ایران پیش از انقلاب اسلامی هم تقریباً وضع به همین گونه بود. این قماش از قلمزنان پیشقراولان فرهنگ استعماری هستند که در دامن استعمار تربیت یافته و به جان فرهنگ اصیل اسلامی افتاده‌اند و با ملت‌های مسلمان خود که هنوز از روی صدق پایبند و مؤمنین راستین اسلام هستند، سنخیت روحی و فکری ندارند و دیر یا زود ملت‌های اسلامی آنان را از میان خود طرد می‌کنند.

بخش عمده درگیری‌های کشورهای اسلامی در حال حاضر با دولتهای خود، از سوی مسلمانان انقلابی، بر سر همین دو طرز فکر و دو نوع فرهنگ است. مسلمانان انقلابی احساس می‌کنند که همان طور که از لحاظ سیاسی و اقتصادی به طور پنهان یا آشکار تحت تأثیر استعمار هستند، از لحاظ فرهنگی به طور آشکارتر مستعمره آنان‌اند. این فکر در سراسر کشورهای اسلامی و بخصوص در ترکیه انگیزه اصلی حرکت‌های اسلامی است، و من طی سفرهای خود این راز را دریافته و در این خصوص خاطراتی دارم.

در یکی از سفرها به ترکیه از دانشکده ادبیات استانبول بازدید و با استادان آن دانشکده که غالباً فارسی می‌دانستند تماس گرفتم. یکی از استادان آن دانشکده، آقای «دکتر تحسین»، گفت: ادب ترکیه قبل از انقلاب (انقلاب آتاترک) تحت تأثیر اسلام بود و پس از انقلاب، تحت تأثیر ادب اروپا است. آثار اسلامی در در و دیوار مساجد، مدارس، سقاخانه‌ها، حتی سردر دانشگاه استانبول که قبلاً مرکز سپاه بود و نوشته است «الادارة العسكرية...» و در جاهای دیگر و نوشته‌های اسلامی به عربی و فارسی و ترکی فراوان است که متأسفانه اکثر مردم ترکیه با آنها بیگانه‌اند همان طور که مردم اسپانیا با آثار اسلامی و عربی باقیمانده از دوره اسلامی بکلی بیگانه‌اند. و اگر به حرف چند تن غرب‌زده از رجال فرهنگی گذشته ایران گوش می‌دادند و خط فارسی را به لاتین تبدیل می‌کردند نسل کنونی ایران هم همان سرنوشت ملت مسلمان ترکیه را داشت که خداوند ایران را از این حرکت ضداسلامی ننگه داشت<sup>۲</sup>.

۱- نمل/ ۱۴

۲- من در این خصوص، در یادداشتهای سفر علمی یکساله خود در ۲۴ سال قبل به این کشورها که از نشریه

این وضعیت، در غالب کشورهای استعمارزده بچشم می خورد و در الجزایر بیشتر انتشارات کتابفروشیها در تاریخ یاد شده، به زبان فرانسه بود، حتی روزنامه معروف «المجاهد» هم به همین زبان منتشر می گردید و تنها کلمه «المجاهد» به عربی نوشته می شد و هم اکنون اقلیتی در الجزایر هستند طرفدار «تفرنس» یعنی خط و فرهنگ فرانسه که در رأس دشمنان انقلابیون مسلمان آن کشور قرار دارند.

در کشور مغرب، یکی از استادان با سابقه و مسن دانشگاه (رباط که جامع بین تعلیمات حوزه (قرویین) و دانشگاه است و عمدتاً در رشته های ادبی و تاریخی آثاری دارد نزد ما با فرزندش که دکتر طب بود صحبت می کرد، پسر نمی توانست به عربی صحبت کند که ما بفهمیم، ناچار شد حرف خود را به فرانسه بگوید، پدرش گفت: خدا لعنت کند فرانسه را که این طور فرزندان ما را با زبان خودشان بیگانه کرد.

در کنگره هزار و دویست ساله «سیبویه» در دانشگاه شیراز که گویا در سال ۱۳۵۴ برگزار گردید به خاطر دارم استاد جوانی از عربستان سعودی که در خارج درس خوانده بود نتوانست سخنرانی خود را به عربی که زبان مادریش بود ایراد کند و پس از ادای چند جمله عربی غلط و با لکنت، به زبان انگلیسی سخنرانی خود را ادامه داد. در ایران نیز کم نیستند کسانی که فارسی درست نمی دانند و همواره معنویات خود را با کلمات بیگانه می کنند.

آیا حقیقتاً اینها رنج نیست؟ آیا اینها خطرهای عمده و بنیان کن فرهنگی تمدن اسلامی نیست؟ بلی هست. ولی متأسفانه نه در آن کنفرانس و نه کنفرانسهای مشابه آن، مطرح نمی شود، و اگر کسی مانند من جرأت کند از این مقوله دم بزند قطعاً مورد استقبال آن خیل عظیم از اروپا رفته ها و اروپازده ها، قرار نمی گیرد. من در شرح سخنرانی خود در این مسأله بحث خواهم کرد.

این خطر، یعنی گرایش به فرهنگ غرب، همان طور که مسلمانها را از فرهنگ خود جدا و با آن بیگانه می کند، همان طور هم آنان را از اخلاق اسلامی و معنویات که خمیرمایه و رنگ لون اصلی فرهنگ و تمدن اسلامی است، دور کرده و به یک نوع الحاد فرهنگی و لابلالی گری فکری و شکاکی گری و به فساد اخلاقی می کشاند که بوضوح در این قشر از تحصیل کردگان مسلمان، دیده می شود.

ای آفرین به قرآن که حقیقتاً این حکم اعجاز آمیز را صادر کرده و فرموده است: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»<sup>۱</sup> این سبیل و سیطره منحصر به برتری سیاسی نیست بلکه بُعد اقتصادی و فرهنگی را هم شامل است. پس سیطره فرهنگ بیگانه بر مسلمانها، خلاف صریح این آیه و آیات

دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد چاپ شده به تفصیل سخن گفته ام از جمله در اولین گزارش که مربوط به برکيه است از زبان تغییر خط در آن کشور بحث کرده ام. این گزارشها انشاء الله در آینده به توصیه برخی از دوستان تجدید چاپ خواهد شد.

مشابه آن است که متأسفانه در این قبیل کنفرانسها حتی نمی‌توان آن را عنوان کرد زیرا حمل بر تحجّر و عقب‌ماندگی می‌کنند و آن را منافی تمدن به شمار می‌آورند.

سوم - علل ضعف فرهنگ و تمدن اسلامی در گذشته تاریخ اسلامی: راجع به علل و عوامل ضعف و ناتوانی و انحطاط فرهنگ و تمدن اسلامی، نظرات گوناگونی در آن کنفرانس ارائه گردید که من آنها را دسته‌بندی می‌کنم:

۱- سیطره حکومتها و سلسله‌های سلاطین متعصب در مذهب خاص مانند روی کار آمدن سلاجقه پس از سامانیان و پس از دوران مرقی و شکوفای سلاطین آل‌بویه که از سال ۳۲۰ تا ۴۴۸ هـ در شرق جهان اسلام و بر مرکز آن بغداد، حکمرانی داشتند بازار ادب و اندیشه و علوم عقلی، گرم بود و عمدتاً متفکران معتزله و شیعه بر حُکام و بر وزرا سیطره داشتند. وزیر دانشمند و معتزلی مسلک و شیعه مذهب، صاحب بن عباد (۳۲۶-۳۸۵ هـ) و عالم متکلم معتزلی مشهور همزمان وی قاضی عبدالجبار معتزلی (۴۱۵ م) و عالمی شیعه از قبیل شیخ مفید (۴۱۳ م)، سید مرتضی (۴۳۶ م)، شیخ طوسی (۴۶۰ م) و استادان و شاگردان و هم‌ردیفان آنان، با گرایش عقلی و فکر اجتهاد بر مبنای قواعد اصول، زمام امر تحقیق و علوم فقه و کلام و فلسفه را به دست داشتند و در پناه این طرز تفکر، یک نوع آزادی علمی و فکری رشد یافت که خود نیاز به ارزیابی و تحقیق دارد تا بتوان آن را با دوران سلاجقه دقیقاً مقایسه کرد.

پس از غلبه سلجوقیان سنی مذهب و بخصوص با وزارت خواجه نظام‌الملک (۴۸۵ م) طرفدار جدی مذهب شافعی با تفکر اشعری و با تأسیس نظامیه‌ها در بغداد و دیگر شهرها، فکر یک بُعدی مذهب شافعی و اشعری در قلمرو فقه و کلام رواج یافت و از آن نوع آزادی پیش از آن جلوگیری به عمل آمد. هر چند در کنفرانس از سوی برخی از باحثان در ارزیابی نظامیه‌ها قدری تفریط به چشم می‌خورد، آنان اگر زبانها را گفتند حق بود محاسن آن مؤسسه‌های علمی منظم را که در نوع خود در تاریخ اسلام تازگی داشت و هزاران دانشمند و ادیب و عارف و شاعر مانند سعدی را به فرهنگ اسلامی تقدیم کرد می‌گفتند «عیب آن جمله بگفتی هنرش نیز بگو»، اما نگفتند و هنوز هم برخی به اسم حمایت از مذهب شیعه نمی‌گویند. در حالی که بجز تندرویه‌های آغاز کار سلاجقه، نظامیه‌ها صدمه‌ای به مذهب شیعه نداشته است و این خود شایان ارزیابی و بررسی دقیق است تا حق مطلب ادا شود.

باری، داستان کنار زدن علمای معتزله و شیعه و منزوی کردن ایشان و سوختن کتابخانه‌های آنان، یکی از نقاط سیاه تاریخ اسلام است، بخصوص آنچه در بغداد به دست طغرل بیک سلجوقی در ۴۴۸ هـ نسبت به کتابخانه‌های شیعه از جمله کتابخانه شیخ طوسی انجام گرفت که باعث فرار وی از بغداد به نجف و انزوای وی از آن دیار گردید. هر چند همین فرار باعث پیدایش یا گسترش حوزه هزار ساله نجف شد و جمله «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» بار دیگر مصداق پیدا کرد.



۲- در همین راستا بود بروز تعصبات سنی‌گری علیه شیعیان در بغداد و دیگر شهرها از قبیل ری و نیشابور که تا حمله مغول ادامه داشت و یکی از عوامل سستی و ضعف مسلمانان در برابر حمله مغول گردید. برخی از حضار در کنفرانس، جو کنفرانس را به حمایت از شیعه در قبال سنی تبدیل کردند و روضه جنگهای فریقین را خواندند، غافل از این که در حال حاضر استعمار فرهنگی دارد ریشه هر دو فریق را می‌زند و باید آن بحثها را عجله کنار گذارد و به داد اسلام رسید و اسلام را از تهاجم فرهنگی غرب نجات داد.

۳- سیطره تصوف و روح‌درویشی در قرن ۶ و ۷ و ۸ و ۹ بر محیط اسلامی که مردم را به بی‌قیدی در زندگی و بی‌ارزشی علوم رسمی و درسی (علم رسمی سر به سر قیل است و قال) و ناخودآگاه مردم را به غفلت از رویدادهای جهان اسلام، دعوت می‌کردند.

این جریان، هر چند در بُعد ادب و عرفان اسلامی، مثبت ارزیابی می‌شود ولی در بُعد اجتماعی و سیاسی قطعاً، آثار منفی داشته و دارد.

یکی از انقلابیون الجزایر از دست طُرُق تصوف که آلت دست فرانسویها بودند شکایت می‌کند که زاویه‌ها (خانقاهها) به لانه‌های استعمار تبدیل گردیده بودند. این نوع تفکر به گونه انحرافی‌اش برای اسلام و مسلمین خطرناک است، ولی همین اندیشه عرفانی در راه اصیل عرفان اسلامی، مردان انقلابی ضد استعماری را تقدیم اسلام کرده است: از قبیل امیر عبدالقادر جزایری مرید مخلص محی‌الدین که به وصیت وی در پایین پای محیی‌الدین دفن شده است. و سالها با استعمار فرانسه دست و پنجه نرم کرد تا سرانجام او را مانند شیری در قفس کردند.

و ماند سیدجمال‌الدین اسدآبادی (م ۱۳۱۵ ه) که در مکتب عرفانی آخوند ملاحسینقلی همدانی تربیت یافت و علیه استعمار بیگانه بخصوص انگلیس، قیام کرد و مسلمانها را به بیداری و وحدت دعوت نمود.

و مانند شاگرد و یار وی شیخ محمد عبده که زندگی علمی خود را با الهام از شیخ طریقت خود، آغاز کرده و باعث تجدید حیات علمی و روش درست‌تعلیم و تعلم علوم اسلامی و اصلاح «جامع الازهر» گردید.

و بالاخره مانند نابغه عصر حاضر و مجدد قرن پانزدهم امام خمینی که از مکتب عرفان سیراب شد و علیه طاغوتهای داخلی و خارجی قیام کرد و مایه تجدید حیات سیاسی و بلکه حیات علمی و فرهنگی اسلام گردید.

کسانی از این قبیل در گوشه و کنار جهان اسلام فراوان بوده‌اند، که عرفان و انقلاب را با هم جمع کرده‌اند و خود می‌تواند موضوع یک مقاله، یا یک بحث مستوفی باشد.

پس، عرفان و تصوف را به طور کلی نباید مایه رخوت و سستی مسلمانها دانست بلکه تنها بخش قلندری و درویشی آن، که ملتزم به احکام و معارف اسلامی نیست چنین آثار شومی داشته و خواهد

داشت و خود یک خط انحراف از عرفان اسلامی شمرده می‌شود، مانند اخباری‌گری در قلمرو فقه سلفی‌گری در قلمرو عقیده و تفسیر و حدیث که بعداً از آن بحث خواهیم کرد ولی آن گرایش اصیل و متعهد عرفان، باعث بیداری در معارف دینی و در سیاست و اخلاق و اندیشه است و این ابعاد مختلف، در اسلام راستین، از هم انفکاک ندارد و فکر اسلامی اصیل هیچ‌گاه باعث رخوت و سستی جامعه اسلامی و غلبه کفار بر مسلمین نمی‌گردد: «الاسلامُ یعلو ولا یعلیٰ علیه» پس هر نوع اندیشه و علمی که موجب تعالی و غلبه کفار بر مسلمین شود از اسلام نیست و خط انحرافی است. این امر تکلیف علمای اسلام را در گستره علوم اسلامی سنگین می‌کند و باید مواظب کار خود باشند.

۴- حمله مغول که نقش آن در تضعیف فرهنگ اسلامی قابل انکار نیست ولی در کنفرانس از آن کمتر صحبت شد و جا دارد عده‌ای از محققین با اطلاع مسلمان ارزیابی دقیقی از صدمات و زیانهای فرهنگی حمله مغول به کشورهای اسلامی به عمل آورد و اگر احیاناً فواید ناخواسته‌ای هم بر آن حرکت بار شده است آن را هم بازگو کنند.

۵- ضدیت با منطق و فلسفه در ادوار مختلف اسلامی در حوزه‌های اهل سنت و گاهی در حوزه‌های شیعه، در این خصوص سخنرانان هر کدام نمونه‌هایی را عرضه کردند که مقاومت مذهبیین سنتی در قبال علوم عصری را هم شامل می‌گردید و نقاط مثبت و منفی در این سخنرانیها وجود داشت که من بعداً به آنها اشاره می‌کنم.

**چهارم - دعوت به فراگیری فلسفه غرب:** که چندان با موضوع کنفرانس (تمدن و فرهنگ اسلامی) ارتباط نداشت و چنان که خواهیم گفت نوعی از آن حرفها خود مصداق بارز تهاجم فرهنگی و نبرد با فرهنگ و تمدن اسلامی است.

این فکر از سوی چند تن مطرح گردید که مدعی بودند برای اسلام خطری در بر ندارد و من در سخنان خود عمده‌ی به این طرز فکر اعتراض کردم و خواهد آمد.

**پنجم - آفات و خطرات متوجه فرهنگ و تمدن اسلامی در حال حاضر:** که موضوع

بحث این جانب در کنفرانس بود و به شرح آن می‌پردازم و آنها را در چند امر خلاصه می‌کنم.

۱- رواج فکر سلفی‌گری که اینک توسط وهابیت و با پشتوانه مالی نامحدود عربستان سعودی دنبال می‌شود، و در هر سال، از سوی آن کشور، به نام ترویج اسلام و جلوگیری از بدعتها و انحرافها، میلیاردها دلار در کشورهای اسلامی از جمله در کشورهای آسیای میانه تازه رهیده از چنگال کمونیست و استعمار شرق، و نیز در بین اقلیتهای اسلامی کشورهای اروپایی و افریقایی و آمریکایی، صرف می‌شود و تقریباً کلیه مؤسسات اسلامی در کشور سعودی در همین راه فعالیت می‌کنند به طرق گوناگون از قبیل ساختن مساجد و مدارس، تشکیل جمعیتها و انجمنها و احزاب دینی، تأسیس دانشگاهها و دانشکده‌های شریعت و زبان عربی و جز آن، تأسیس مراکز تحقیق اسلامی و نفوذ در مراکز اسلامی سایر کشورها به هر وسیله ممکن و بالاخره دخالت مستقیم و غیر مستقیم در امر تبلیغ

و تعلیم و تربیت مسلمانهای جهان.

عربستان، در این راه تلاش همه جانبه و فراگیر دارد که اگر من بخواهم اطلاعات خود را که حاصل سفرها و خبرها و گزارشهای فراوان است به قلم بیاورم از حد یک مقاله خارج می‌شود و خود تألیف کتابی را می‌طلبد و باید این کار صورت گیرد.

خطر وهابیت و سلفی‌گری ناشی از آن را می‌توان در دو بُعد خلاصه کرد: فرهنگی و سیاسی. در بُعد فرهنگی، اساس این فکر به ادعای ایشان بر پیروی از روش «سلف صالح» یعنی صحابه و تابعین است که پیش از پیدایش مذاهب فقهی و کلامی شایع بوده است. آنان مدعی هستند، مذهب، در اسلام بدعت است اعم از مذاهب سنی و مذاهب شیعه و یا خوارج. ما می‌دانیم که مذاهب، صرف نظر از اختلاف سیاسی پس از رحلت رسول اکرم بر سر خلافت، عمدتاً ناشی از طرز استنباط علمای فقه و کلام و گرایشهای عقلی و یا حدیثی آنها است. هر دینی اگر در خط اجتهاد و تحقیق بیفتد قهراً در مسایل غیر ضروری یا غیر منصوص، میان علمای آن دین اختلاف نظر پیدا می‌شود و این اختلافها تدریجاً به گرایشها و یا مذاهب بدل می‌گردد که امری طبیعی است. کما این که در عرصه علوم و دانشهای بشری وضع چنین است.

حال اگر فرقه‌گرایی و مذهب‌گرایی و تعصبات طائفی، مورد انکار باشد و لااقل از نظر اسلام ناپسند و مردود شمرده شود که هست و مسلماً حرف حقی است ولی غیر از حرف وهابیت است، اما از اظهار رأی و تصادم آراء در مسایل نظری و غیر ضرور، چاره‌ای نیست و خود باعث رشد معارف اسلامی در عرصه فقه و کلام و فلسفه و سایر علوم، بوده است، زیرا اگر راه اجتهاد و اظهار نظر و نتیجتاً راه بحث و اندیشه آزاد سد شود، در قلمرو علوم پیشرفتی حاصل نمی‌شود و در گذشته اگر وضع بر این منوال می‌بود اصلاً علمی به نام فقه و کلام و تفسیر یا به نامهای دیگر، پدید نمی‌آمد، و کاروان اندیشه و فرهنگ اسلامی به راه نمی‌افتاد و اسلام و مسلمین، از این افتخارات محروم می‌گردیدند.

وهابیت، با نفی مذاهب، در حقیقت جلو پیشرفت علوم اسلامی را می‌گیرد و پیشرفتهای بدست آمده را هم ناچیز و ناصواب و بی‌ارزش، جلوه می‌دهد.

پس، خطر فرهنگی این مسلک، خط بطلان کشیدن بر کلیه ذخایر و سرمایه‌های علمی اسلام است. و این خود بزرگترین خطر و خسارت و یک فاجعه برای اسلام و مسلمین است، که هنوز ابعاد آن شناخته نشده و ارزیابی نگردیده است.

مخالفان وهابیت، صرفاً بُعد مذهبی آن را و خطری که برای مذهب شیعه یا سایر مذاهب اسلامی دارد، مورد بحث قرار داده‌اند در حالی که خطر فرهنگی آن بمراتب زیان‌بارتر است و هنوز ارزیابی نگردیده است.

از دیدگاه هواخواهان این مسلک، بجز کتابهای حدیث مورد قبول آنان، باید کتابهای فقه، کلام،

فلسفه و عرفان و تفسیر را از میان برد. فرع بر این خطر، خطر تحجّر و سطحی‌نگری در فقه و کلام و سایر علوم است و نیز پیروی ظاهر کتاب و سنت که گاهی فکر توحیدی را به سوی تجسیم خدا می‌کشاند و برخی از علمای آنان از جمله مؤسس این مسلک ابن تیمیه (م ۷۲۸ هـ) از اعتراف به این امر باک ندارد و جابجا می‌توان نمونه‌های آن را در کتابهای ابن تیمیه و محمدبن عبدالوهاب و دیگران دید.

بگذریم از این که ادعای این مسلک مبنی بر پیروی از «سَلَف صالح» و نسبت دادن صحابه و تابعین را به عدم دقت در مسایل عقیدتی و فقهی، هر دو مورد سؤال است نویسنده‌ای به نام «سَقْف» در کشور اردن در این زمینه کتابهایی از جمله کتابی به نام «بن تیمیه لم یکن سَلَفیاً» نوشته است. آقای دکتر رمضان بوطی استاد دانشکده شریعت دمشق، در برخی از آثار خود می‌گوید: سَلَفی‌گری رایج مذهب شمردن خود نیز یک بدعت است و در گذشته سابقه نداشته است. به هر حال، با رواج مسلک سَلَفی‌گری، باید بسیاری از آثار علمی اسلامی را به دست نسیان سپرد و در کلیه آثار اسلامی با نظر سطحی فاقد دقت به ظواهر کتاب و سنت، تجدید نظر کرد، و آن همه تحقیقات متفکران اسلامی را به باد فنا داد هر چند در آنها خطا هم وجود دارد. و به طور کلی از اجتهاد و اندیشه جدید هم جلوگیری نمود. این است خطر فرهنگی وهابیت و سَلَفی‌گری.

در این جا لازم است یادآور شویم ابنیه و بقاع متبرکه و مشاهد و قبور بزرگان اسلام که در شرق و غرب جهان اسلام پشتوانه محکمی برای عقیده مسلمانان از همه مذاهب است، همه از دید وهابیت، بدعت و زیارت آنها شرک است. و باید آنها را ویران کرد. و این زبانی بزرگ به شمار می‌رود. از این دیدگاه، مسلمانان همه مشرک و واجب‌القتل هستند این مطلب را وهابیه در آغاز نهضت خود به صراحت نسبت به همه مسلمانان اظهار می‌داشتند و عمل می‌کردند، و اینک لبه تیز تبلیغات آنها متوجه شیعه و صوفیه است، اما در واقع شامل همه مذاهب اسلامی و همه مسلمانان می‌شود. با توجه به این امر، وهابیون در حال حاضر، بزرگترین عامل تفرقه میان مسلمین هستند که علاوه بر زیان فرهنگی، زیان سیاسی هم دارد و بهترین جاده صاف‌کن استعمار و خود مصداق آشکار اسلام آمریکایی است.

لازم به توضیح است که سَلَفی‌گری در کشور مغرب و برخی از نقاط دیگر اسلامی به معنی پیروی از حدیث، وجود داشته و دارد ولی هرگز به تکفیر و تفسیق دیگران نینجامیده و مانند همه مسلمانان برای قبور اولیاء احترام قائل هستند، فکر آنان در حقیقت همان فکر اهل حدیث در قبال معتزله است. چند تن از متفکران مسلمان در سالهای اخیر پیرو این مسلک بودند از آن جمله علامه قاسمی محدث شام و محمد عبده و دیگران نباید روش آنان را با مسلک وهابیت اشتباه کرد. من نیز اگر گفتم سَلَفی‌گری یک خطر است مرادم «وهابیت» بود نه روش اهل حدیث هر چند آن روش نیز در گذشته در جلوگیری از فکر اسلامی، همان طور که از سوی محققان شرکت کننده در کنفرانس

اظهار شد نقشی داشته است اما بطور کلی ریشه تفکر اسلامی را از بین نمی برد. و مثل آن در قلمرو و عقیده مانند روش اهل حدیث است در برابر اهل رأی در قلمرو فقه.

اما در بُعد سیاسی، خطر وهابیت خواب نگه داشتن مسلمانها از دسایس استعمار و سرسپردن به حکام وابسته به آنها است. این فکر، شبیه تفکر سیاسی دوران بنی امیه است که می گوید اطاعت از اولوالامر هر که باشد واجب و قیام و اقدام در برابر آنها خلاف است و جایز نیست. اینک ما بوضوح می بینیم حکام سعودی به دست انگلیس روی کار آمدند و اینک در دامن آمریکا، به حکومت خود ادامه می دهند و زیر چتر استعمار قرار دارند و در فضای استعمار تنفس می کنند. وعاظ السلاطین درباری آنان توسل و تبرک به رسول خدا و اولیا را شرک می دانند اما از سیطره کفار بر مسلمانها و دخالت آنان در کلیه مسایل سیاسی و اقتصادی و فرهنگی مسلمانها ابداً دم نمی زنند، با این که این امر خلاف صریح گفتار خداست «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً»<sup>۱</sup>.

آنان مسایل اصلی جهان اسلام را نادیده می گیرند و حتی مسلمانها را به صلح با اعدی عدویشان اسرائیل دعوت می کنند<sup>۲</sup> و ذهن مسلمانها را متوجه مسائل جزئی خاص مسلک خودشان می کند، شیطان بزرگ را رها کرده و به جان مسلمانهای بی دفاع افتاده اند.

۲- تهاجم فرهنگی غرب یا رواج غرب گرایی، درست همان چیزی که برخی از استادان ما در کنفرانس از آن حمایت می کردند. من در کنفرانس گفتم ما از علوم و صنایع غرب و پیروی و اقتباس از آنها باک نداریم و از آن با حفظ استقلال خود، استقبال می کنیم ولی رواج افکار فلسفی غرب در میان دانشجویان ناآگاه و بی اطلاع از مبانی اسلامی را یک خطر می دانیم، من یکی از استادان حاضر در جلسه را که سابقه طلبگی داشت و در سخنرانی خود گفته بود: «فراگیری فلسفه غرب ضرری به اسلام نمی زند» مخاطب قرار داده گفتم شما با آن همه معلومات حوزوی و اطلاع از مبانی عقیدتی اسلام، معلوم است که با خواندن افکار غرب گمراه نمی شوید، اما شما باید به فکر جوانان بی اطلاع ما باشید که هنوز چیزی از مبانی اسلامی نمی دانند، ذهنشان با فلسفه های غربی آشنا می شود و در یک حالت تزلزل و شک و تردید به سر می برند، بسیارند استادان جوان و دانشجویان مسلمان که صرفاً تبعداً به اسلام عمل می کنند اما ذهنشان مملو از شبهاتی است که از ناحیه آشنایی با ادب و فلسفه و علوم انسانی غرب برای آنها پیدا شده است. تعلیم آن افکار و آموزش مثلاً فلسفه هگل به دانشجویان پیش از این که از کلام و فلسفه اسلامی در حد لازم آگاه شوند، گناهی است نابخشودنی،

۱- نساء/ ۱۴۱

۲- در این خصوص به نامه من به بن باز مفتی کل سعودی رجوع شود، این نامه در شماره ۳ و ۴ مجله «رسالة التقريب» عربی نشریه مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی و نیز جداگانه از سوی ستاد فرهنگی هفتمین کنفرانس وحدت اسلامی، که در سال جاری، در هفته وحدت، توسط «مجمع جهانی تقریب» برگزار گردید، انتشار یافته است.

و این کاری است که چند تن از اساتید و محققین ما دارند انجام می‌دهند.

یکی از مبانی فلسفی که ریشه مارکسیستی دارد مسأله عدم ثبات و عدم اصالت هیچ ضابطه عقلی و شرعی و عدم تسلیم در قبال اصول و مبانی عقلی و دینی است و اعتقاد به این که همه اصول دستخوش تحوّل است که اینک در عرصه فقه، اصطلاح «قبض و بسط شریعت» را پدید آورده است اساس این فکر آن است که باید صرفاً همگام علم پیش رفت و اسلام را هم همراه آن برد، یا آن را بکلی رها کرد که شاید همین امر دوم ظاهراً هدف اصلی باشد. متأسفانه در کنفرانس «آرتودکس و اسلام» که چند هفته قبل در تهران تشکیل شد از این فکر دفاع کردند و کسی جلو آنان نایستاد.

من در این خصوص بیش از این صحبت نمی‌کنم زیرا نیاز به بحثهای مفصل دارد که از محدوده بحث ما خارج است ولی می‌گویم در حال حاضر این فکر، در رأس هجوم به اسلام در محوطه دانشگاههای ایران است و باید برای آن چاره‌ای اندیشید.

۳- رواج فکر ملی‌گرایی در بین مسلمانها که بزرگترین ضربه را به وحدت امت می‌زند و شیوع این امر صرف‌نظر از خطر سیاسی، خطر فرهنگی را به دنبال دارد و آن این که ملت‌های اسلامی، میراث عظیم فرهنگ و علوم اسلامی را هر کدام به خود نسبت می‌دهند و بر سر تقسیم آن با هم نزاع می‌کنند، یا این که بکلی آنها را رها کرده به فرهنگ غرب رو می‌آورند.

در نیم قرن اخیر، عربها به تبع مستشرقین، کل آثار اسلامی را فرهنگ عربی می‌نامند و کلمه «عرب» را به جای کلمه «اسلام» به کار می‌برند. این امر حسّ ملیّت و غیرت ملت‌های مسلمان غیرعرب را بر می‌انگیزد و آنها نیز سعی می‌کنند سهم عمده فرهنگ اسلامی را هر کدام از آن خود بدانند. ترک‌ها فرهنگ اسلامی را به لحاظ خلافت پانصد ساله عثمانی و سیطره‌شان بر بیشتر کشورهای اسلامی، فرهنگ ترکی می‌دانند.

ایرانیان هم به لحاظ سابقه فرهنگی ممتدشان و پدید آمدن هزاران عالم در رشته‌های مختلف علوم اسلامی در ایران، در این راه گام بر می‌دارند که این علوم را میراث ایران بدانند و دانسته‌اند. مقدمه کتاب «میراث اسلام» را به قلم سعید نفیسی بخوانید.

در این بین آنچه به حساب نمی‌آید اسلام است که مایه پیدایش این تمدن عظیم بوده به شرحی که قبلاً گفتم. این ملت‌ها بر سر میراث (اسلام) که گویا مرده یا دارد می‌میرد دعوا دارند و هر کس سعی می‌کند سهم بیشتری نصیب او گردد. این است خطر مهمی که فرهنگ اسلامی را تهدید می‌کند.

۴- در حالی که میراث فرهنگی اسلام قویترین رشته ارتباط این ملت‌ها و بزرگترین عامل وحدت امت اسلام است باید این میراث را با همین کیفیت و به عنوان میراث اسلام حفظ کرد و سعی کرد مسلمانها با نصوص اسلامی که اکثراً به زبان و با خط عربی نوشته شده قطع رابطه نکنند. متأسفانه در کشورهای مسلمان استعمارزده همان طور که قبلاً گفتم خط عربی اسلامی را به خط لاتینی و در بسیاری از جاها زبان محلی را به زبان بیگانه تبدیل کردند تا رشته ارتباط این ملت‌ها با اسلام بکلی قطع

شود. عجیب است آنان که دم از ملیت می‌زنند و با کلمات عربی در زبان خود سرچنگ دارند، بیش از همه به زبان و فرهنگ بیگانه اقبال می‌کنند و انسان نمی‌داند این دوگانگی را بر چه حمل کند؟ آنان، در همین حال، که از زبان عربی، زبان اسلام و قرآن دور افتاده‌اند در کنفرانسهای بین‌المللی به زبان انگلیسی یا فرانسه با هم تبادل نظر می‌کنند و به بحث می‌نشینند، در حالی که مانند قرون اولیه اسلام تا قبل از حمله مغول لازم است زبان مشترک اسلامی یعنی زبان عربی وسیله تفهیم و تفاهم ملت‌های اسلامی باشد، و این امر بجز آن انحصار طلبی عربها است که همه چیز را فرهنگ عربی می‌خوانند.

انصاف آن است که فرهنگ اسلامی غالباً در لباس زبان عربی عرضه گردیده اما در زبانهای دیگر آثار فراوانی یافت می‌شود که آنها نیز جزو فرهنگ گسترده اسلام است بلکه خود این زبانها با تأثر از اسلام، خود جزء فرهنگ اسلامی هستند و همه را باید حفظ کرد.

این مسایل که خیلی بسادگی مسلمانها از کنار آنها می‌گذرند، از لحاظ حفظ یا نابودی فرهنگ و تمدن اسلامی بسیار شایان توجه است و اگر از آنها غفلت کنیم کما این که تا کنون کرده‌ایم، دیگر چیزی به نام «فرهنگ و تمدن اسلامی» باقی نمی‌ماند که درباره آن به بحث بنشینیم و برای آن کنگره بپا کنیم. مگر به عنوان بررسی امری که متعلق به گذشته بوده است.

جان کلام آن که از خطرات کنونی فرهنگ و تمدن اسلامی که اینک با شدت جریان دارد نباید غافل باشیم روضه‌خوانی برای گذشته که غلبه تسنن یا تصوف یا جز آن باعث ضعف فرهنگ و تمدن اسلام شده است هر چند تا حدودی کار بجایی است و خیلی از حقایق را روشن می‌کند و مسلمانها باید از آنها پند گیرند، اما نباید ما را از آفات و خطرات موجود که ریشه همه چیز را بر می‌کند غافل نماید و داستان «خر برفت و خبر برفت» مثنوی یک بار دیگر تکرار گردد.

## ۲۵

بازگشت به فهرست

## بودجه حوزه علمیه

از دیر باز در بین اساتید و فضلا و طلاب و روحانیان دلسوز و روشنفکر و اصلاح طلب، این بحث مطرح بوده که چگونه می توان در حوزه های علمیه، نظم و انضباط برقرار کرد و از تر معروف: «نظم حوزه در بی نظمی است» که سالها ورد زبانه ها بوده و چون سدی آهنین و دیواری پولادین، جلو هر گونه حرکت اصلاحی را در حوزه های علمیه گرفته است، نجات یافت؟ و این مراکز علمی و تحقیقی و پایگاه های علوم اسلامی و معارف حقه جعفری و نقطه های امید ائمه طاهریین علیهم السلام، را به راه مستقیم اسلام، که سراسر، نظم و انضباط است، هدایت نمود؟ چگونه می توان پذیرفت که در سراسر عالم خلقت و جهان تکوین، نظم و حساب حکم فرما باشد: کل شیء عندنا بمقدار<sup>۱</sup>. و در کلیه احکام تشریحیه اسلام، از عبادات و معاملات گرفته تا قضاوت و سیاست و حقوق، انضباط، ترتیب، درجات و مراتب به چشم می خورد. و علی علیه السلام، در وصیت خود، فرزندان را به نظم امور توصیه می فرماید: «أوصیکم بتقوی الله و نظم أمرکم».

در علم اخلاق و سیر سلوک الی الله و تهذیب نفس نیز، دقیقاً، نظام خاص در تکامل تدریجی نفس باید رعایت شود و سالک الی الله، پله پله و درجه به درجه بالا رود تا به مقام وصل نائل شود و به نتیجه مطلوب برسد. در علوم و فنون و صنایع، در آموزش و پرورش بنی نوع بشر، حتماً باید برنامه، حدود، درجات و مراتب، در نظر گرفته شود. و خلاصه در سراسر جهان تکوین و تشریح و کار و صنعت و آموزش و پژوهش و سیر و سلوک، نظم وجود دارد. تا آن جا که مستقیماً به خداوند عالم مربوط می شود در ذرات عالم، این نظم را به بهترین وجه رعایت فرموده و عالم تکوین و تشریح را به احسن وجه نظم داده است، و تا آن جا که به بشر متمددن و عاقل ربط دارد، عقلا و علمای جهان در کارهای خود نظم و انضباط را دنبال می کنند و عقیده دارند: نظم بهتر، نتیجه عالی تر به دنبال



دارد، و اگر خللی و نقصی در کارها دیده شود، فوراً آن را ناشی از عدم رعایت برنامه یا در برنامه ریزی نامنظم می‌دانند و با ایجاد نظم در صدد رفع آن نقیصه هستند. حال، در برابر این همه نظم و انضباط در جهان هستی، تنها یک مورد استثناء وجود دارد و آن حوزه علمیه است که «نظم آن در بی‌نظمی است!» آری، حوزه علمیه‌ای که استوارترین نظام‌های سیاسی جهان و بزرگترین انقلابها را تحویل جهان اسلام داده است و به گفته مقام رهبری، حضرت آیه‌الله خامنه‌ای، قاعده و اساس و ستون اصلی انقلاب اسلامی است، این جایگاه، نظم بردار نیست و جهان اسلام، باید از مرکزی بی‌نظم و بی‌انضباط هدایت شود! آیا این سخن باور کردنی است؟ آیا رندان نخواهند گفت:

ذات نیایافته از هستی بخش      کی تواند که شود هستی بخش

آیا همانطور که حضرت امام، رضوان‌الله تعالی علیه، در وصیت نامه مهم خود نسبت به «جدایی دین از سیاست» گوشزد کردند که این مطلب القای بیگانه بوده است، احتمال ندارد که تز «نظم حوزه در بی‌نظمی است» یک نقطه انحرافی دیگر باشد که با القای بیگانگان شیوع یافته و استعمار، جهت سامان نگرفتن حوزه‌های علمیه، که چنین نفوذ حیرت‌انگیزی در نفوس مسلمانان دارند، این نقش را ایفا کرده باشد.

و اگر بخواهیم این سخن را حمل بر صحت کنیم باید بگوئیم: این حرف، در شرایطی گفته شده که دولتی یا اشخاصی به بهانه نظم دادن به حوزه، خواسته‌اند آن را از میان بردارند و یابی محتوی و به صورتی بی‌روح و کالبدی بدون جان، مبدل کنند. کما این که مسلماً در دوران رضاخان و تا حدودی در دوره محمدرضا با این توطئه به ظاهر منطقی! حوزه‌های علمیه را یا از بین بردند و یا تضعیف کردند و یا در صدد تضعیف بودند. در دوره اخیر، با پدیده نامیمون سپاه ترویج دین، در صدد قبضه کردن حوزه‌ها برآمدند اما به لطف حق توفیق نیافتند.

برای اولین بار در تاریخ حوزه‌های علمیه، در سالگرد رحلت رئیس مذهب، حضرت امام صادق علیه السلام خوشبختانه سمینار مسایل حوزه به نام: «مجمع مقدماتی اجرای فرمان امام» جهت پیاده کردن پیام امام، در منشور روحانیت، و در سایر رهنمودها و پیامهایش، در شهر قم، در مدرسه حضرت آیه‌الله العظمی گلپایگانی، دامت برکاته، با شرکت جامعه مدرسین، نمایندگان منتخب طلاب، سرپرستان حوزه‌های علمیه کشور و یا نمایندگان آنان، اعم از قم، مشهد، اصفهان، شیراز و سایر شهرستانها، به طور بسیار با شکوهی برگزار گردید و طی سه روز متوالی، صبح و عصر، در ۸ کمیسیون، مسایل حوزه را تحت ۸ عنوان مورد بررسی قرار داد که شرح آن طولانی است و باید جداگانه مورد بحث قرار گیرد. هیأتی از حوزه علمیه مشهد مقدس در این سمینار شرکت کرد و این جانب از آن هیأت به کمیسیون تحقیقات حوزه راه یافتم که کار آن بسیار مفید و سازنده و پربار بود. کار دیگر کمیسیونها نیز، به طوری که در گزارش پایانی آنها گفته شد، بسیار ثمربخش و امیدوار کننده بود. یکی از کمیسیونها، کمیسیون امور مالی و اقتصادی حوزه بود که این امر مهم را از جهات

مختلف، مورد رسیدگی قرار داد و بنده رئوس مسایل آن را در برنامه سمینار، که بسیار دقیق و حساب شده تهیه شده بود، دیدم. ولی به خاطر حضور دائم در کمیسیون تحقیقات، از کم و کیف بحثهای آن، بی خبر ماندم. اما قبلاً به برخی از مسئولین محترم، در خصوص وجوهای شرعی، طرحی را ارائه کرده‌ام و حقیقت را بگویم: مایل بودم در سمینار مسایل حوزه، راهی همان کمیسیون امور مالی و اقتصادی بشوم تا از طرح خود، در آن جا دفاع نمایم، ولی یکی از محققان حوزه، راهم را به سوی کمیسیون تحقیقات منحرف کرد!

اینک در این مقاله، آن طرح را به طور مشروح‌تر دنبال می‌کنم تا چه مصلحت بدانند و چه قبول افتد و چه در نظر آید.

### وجوهای، شریان حیات حوزه‌های علمیه

گر چه حوزه‌های علمیه، که گاه، از انفاقات و تبرعات مردم خیر و از خدماتی که به طور رایگان، مؤمنین خیراندیش ارائه می‌دهند، بخصوص در بنای مدارس علمی، بهره برده و می‌برند؛ اما سرمایه‌ی اصلی بودجه‌ی مستمر حوزه‌های علمیه، که در حقیقت، شریان حیات آنهاست، همان «وجوهای شرعی» است که از سوی مؤمنین به مراجع تقلید و نمایندگان آنان پرداخت می‌شود.

این وجوهای، عمدتاً عبارت از خمس ارباب مکاسب و سود تجارت است که طبق عقیده مشهور بین شیعه، نیمی از آن، سهم سادات است و نیم دیگر سهم مبارک امام، که اگر حضرت امام زمان، عجل الله فرجه الشریف، ظاهر باشد، باید به او برسد. اما در عصر غیبت، سرگذشت دیگری داشته که در این سطور، مختصراً یاد می‌شود.

در قرنهای اخیر، سنت بر آن قرار گرفته که مؤمنین، غالباً، سهم سادات را به اذن یکی از مجتهدین، یا مرجع تقلیدشان (که خود یک امر احتیاطی است) خودشان به سادات فقیر و مستمند می‌پردازند. اما سهم امام را به مجتهد و غالباً هر کسی به مجتهد مورد تقلید خود و یا نماینده او تحویل می‌دهد و یا از وی اذن می‌گیرد که به عالم و مسأله‌گوی شهر و طلاب ساکن قریه و شهر خود و یا به شخص خاصی از علماء بدهد.

باز هم سنت بر آن قرار گرفته که مجتهدین مرجع وجوه، آن وجوه را صرف اداره حوزه‌های علمیه می‌کنند و هر کدام از آنان، در خور امکانات خویش، دفتری و حسابی و کتابی و مقسمی مستقل و جدای از دیگران دارند و در یک یا چند حوزه، شهریه و مستمری که مقدار آن بستگی به کثرت و قلت مقلدان و مراجعان هر کدام دارد، می‌پردازند و به این وسیله به سهم خود کمکی به زندگی و معیشت زاهدانه و طلبگی طالبان علم الهی می‌کنند.

این شهریه‌ها با نوساناتی، که ناشی از دیر و زود رسیدن و احیاناً ناشی از وضع بازار و رونق کسب و کار و کمیت و کیفیت اقتصادی مقلدان هر یک از مراجع عظام است، تا آخر حیاتشان ادامه

دارد. اما به مجرد درگذشت آن مرجع، غالباً این کتاب و دفتر بسته می‌شود و حساب مطالبات و دیون وی با کرام‌الکاتبین و بسته به انصاف و صداقتِ وراثت و اطرافیان و مریدان اوست. ولی به جای آن دفتر، از طرف چند تن دیگر، که مقلدین شخص درگذشته را میان خود قهراً تقسیم می‌کنند، یعنی مقلدان آن مجتهد درگذشته، بنابر تحقیق خودشان و نظر دادن اهل بصیرت و خبرگان شهر، هر عده‌ای به یکی از مجتهدان جوان‌تر و یا مجتهدان همدوره و هم سن و سال مجتهد متوفی، که پس از وی موقعیت و شانس بیشتری داشته‌اند، رجوع نموده‌اند. از طرف این مجتهدان راه یافته به مقام مرجعیت تقلید، که مرجعیت و جوهات را، بنابر سنتهای موجود نیز، به دنبال دارد، بساط تازه‌ای پهن می‌شود و از نو هر کدام از آنان، دفتری و حسابی و منشی و مقسمی و همراه آن رساله عملیه و دستگاه تبلیغاتی می‌گستراند و به اصطلاح شهریه برقرار می‌کنند. دیگر پیشرفت آن هم، بسته به همت کرام‌الکاتبین است. آنان وارد این گود می‌شوند، یا می‌گیرند، یا نمی‌گیرند.

در آغاز امر، گاهی و یا غالباً، این شهریه‌های تازه برقرار شده، با وقفه و رکود موقت و یا دائم روبه‌رو می‌گردد. و بالاخره، مسلماً، این قبیل شهریه‌ها در ابتدای مرجعیت یک مجتهد، که هنوز جا نیفتاده و جوهی منظم به دست وی نرسیده، با اشکالات و مضایقی و خون دل‌هایی روبه‌رو می‌شود. معروف است:

«پس از درگذشت مرجع بزرگ و مبارز شیعه، مرحوم آیه‌الله میرزا محمد تقی شیرازی [معروف به میرزای شیرازی کوچک در برابر میرزای شیرازی بزرگ، قهرمان تنباکو]، که اعلان جنگ به انگلیس داد و استقلال ظاهر عراق را تأمین کرد. امر تقلید، به چند تن از مجتهدین محول گردید که یکی از آنان، آیه‌الله العظمی مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی، اعلی‌الله مقامه، بود. این مرد بزرگ، که آهی در بساط نداشت، جهت حفظ حوزه و جلوگیری از پاشیدگی آن، فوراً خانه مسکونی محقر خود را فروخت و پول آن را بین طلاب، تقسیم کرد.»<sup>۱</sup>

همین فداکاری و حسن ابتکار، به اضافه فضایل و خصلتهای فراوان دیگر آن عالم ربانی که من در سالهای پایان عمر او از نزدیک، شاهد بودم، باعث شد که جوهات از اطراف، به طرف وی سرازیر بشود.

این رهبر باهوش و خردمند و این فقیه بی‌بدیل و مدیر و مدبر، در حدود ۳۷ سال (از سال ۳۹ هجری قمری، تا سال ۱۳۷۵)، در تاریکترین ادوار تاریخ اسلام و ایران، با قدرت بی‌سابقه و با مشکلات و گرفتاریهای ناشی از حکومت لعنتی رضاخانی، زمام امور جهان تشیع را در آغاز، با وجود مجتهدان نامدار دیگر، امثال: آیه‌الله میرزای نائینی، آیه‌الله حائری، اعلی‌الله مقامهما، و در اواخر، تقریباً یک تنه و در موضع مرجع تقلید منحصر به فرد جهان تشیع، به دست گرفت.

۱- و بروایتی دیگر، وجه خرید منزل را که میرزای شیرازی به او داده بود، اما هنوز منزل تهیه نکرده بود، آن وجه را بین طلاب تقسیم کرد.

خاطره مرجعیت وسیع و نفوذ ناپذیر این مرد بزرگ، هنوز زبانزد علماست و در محافل علمی، یاد او زنده است.

به دنبال اقدام بی سابقه آیه الله اصفهانی، گاهی بر سبیل مزاح و شوخی در مجالس طلاب گفته می شود: که پس از وی کسان دیگر هم خانه خود را از دست دادند، اما شاهد مقصود را در آغوش نگرفتند و تا آخر عمر، خانه به دوش بودند، ذلک فضل الله یوتیه من یشاء نه هر که سر بتراشد قلندری داند!!

### اختلاف فتاوی در کتب فقهی

باری، این که گفتیم: سنت بر این قرار گرفته که سهم امام را به مجتهد و یا مرجع تقلید خود می دهند و او هم آن وجوه را صرف اداره حوزه علمیه می کند. به آن علت است که امر خمس و سهم امام با این که در عصر حضور ائمه علیهم السلام، مستقیماً با خود آنان بود. و هر کدام وکلا و نمایندگانی در بین شیعه داشتند که حقوق را می گرفتند و به امام می رسانیدند. ولی در عصر غیبت حضرت ولی عصر، عجل الله فرجه، شدیداً مورد اختلاف واقع شده و تا حدود ده قول در کتب فقهیه در باره آن دیده می شود. شیخ مفید در مقنعه، به این اختلاف تصریح می کند:

«قد اختلف اصحابنا فی حدیث الخمس عند الغیبة و ذهب کل فریق منهم فیہ الی مقال.<sup>۱</sup>»

در بسیاری از کتب و متون فقهی قدماء، از قبیل: «هدایه و مقنعه» شیخ صدوق، «خلاف» شیخ طوسی، «ناصریات» سید مرتضی و «منفردات امامیه» وی و غیر اینها اصلاً حکم خمس در عصر غیبت، طرح نشده است. در برخی از کتب قدما و متأخرین، به حکم توقیع حضرت ولی عصر: «... و أموال المتلبسون بأموالنا فمن استحل منها شيئاً فأكله، فانما يأكل النيران، و أما الخمس فقد أبيع لشيعتنا وجعلوا منه في حل إلى ان يظهروا أمرنا لتطيب ولادتهم و لاتخبث»<sup>۲</sup>.

خمس را به طور مطلق، یا خصوص سهم را، در عصر غیبت، در کلیه اموال و یا در خصوص مناکح، متاجر و مساکن بر شیعه حلال کرده اند.

صاحب حدائق، در ضمن نقل اقوال، این قول را ترجیح داده می گوید:

«صرف حصّة الأصناف إليهم و إباحة حصته عليه السلام، للشيعة»<sup>۳</sup>.

بعد می افزاید:

«هو ظاهر السيد في المدارك حيث قال: و الاصح إباحة ما يتعلق بالإمام عليه السلام من ذلك للاخبار

الكثيرة الدالة عليه»<sup>۴</sup>.

ظاهراً، کهن ترین متن فقهی شیعه که مسأله سهم امام را در عصر غیبت، طرح کرده است، شیخ

۲- وسایل الشیعه: ج ۶: ۳۸۳.

۱- المقنعه، چاپ جامعه مدرسین: ۲۸۵.

۴- همانجا: ۴۲۲.

۳- الحدائق، ج ۱۲: ۴۳۷.

مفيد (م ۴۱۳ هـ.ق) است. وی بر این عقیده است که: خمس را فرد مکلف باید تا واپسین ایام حیات نگهدارد، آن گاه به شخص امینی وصیت کند تا آن رابه امام، یا به کسی بدهد که او بعداً به امام برساند، یا آن را دفن کند تا امام، آن را بیرون آورد، یابه سادات فقیر و یا فقرای شیعه بدهد. می گوید:

سبب اختلاف اصحاب ما در این باب این است که: لفظ صریحی که التجا و تمسک به آن واجب باشد، وجود ندارد که البته سبب آن هم شدت محنت امام علیه السلام بوده است. به اضافه این که به مقتضای دلیل عقل و نقل، تصرف در مال کسی، بدون اجازه او جایز نیست<sup>۱</sup>.

اینک متن سخنان ایشان:

«قد اختلف أصحابنا في حديث الخمس عند الغيبة و ذهب كل فريق إلى مقال... بعضهم يرى عزله لصاحب الأمر فإن خشي إدراك الموت قبل ظهوره وصى به إلى من يثق به في عقله و ديانته حتى يسلم إلى الام عليه السلام. ثم إن ادرك قيامه و الاوصى به إلى من يقوم مقامه في الثقة و الديانة. ثم على هذا الشرط إلى أن يظهر إمام الزمان عليه السلام».

بعد از نقل این قول، می گوید:

«هذا القول عندي أوضح من جميع ما تقدمه. لأن الخمس حق و جب لصاحبه لم يرسم فيه قبل غيبته حتى يجب الانتهاء إليه فوجب حفظه عليه الى وقت إبابه، و التمكن من إيصاله إليه أو وجود من انتقل بالحق إليه. و يجري ذلك مجرى الزكاة التي يعدم عند حلولها مستحقها، فلا يجب عند عدم ذلك سقوطها و لا يحل التصرف فيها على حسب التصرف في الأملاك و يجب حفظها بالنفس او الوصية إلى من يقوم بإيصالها إلى مستحقها من أهل الزكاة من الأصناف».

بعد می افزاید:

«و ان ذهب ذاهباً إلى ما ذكرناه في شطر الخمس الذي هو خالص للامام و جعل الشرط الآخر لایتام آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و ابناء سبيلهم و مساکينهم على ما جاء في القرآن، لم يبعد إصابته الحق في ذلك بل كان على صواب».

سپس در علت پیدایش این اختلافها می گوید:

«إنما اختلف أصحابنا في هذا الباب لعدم ما يلجأ إليه من صريح الألفاظ و انما عدم ذلك لموضع تغليظ المحنة مع إقامة الدليل بمقتضى العقل و الأثر من لزوم الأصول في خطر التصرف في غير المملوك إلا باذن المالك و حفظ الودائع لأهلها و رد الحقوق»<sup>۲</sup>.

پس از شیخ مفید، شیخ طوسی (م ۴۶۰ هـ.ق) در کتاب «نهایه» امانت گذاردن یا دفن را از باب احتیاط جایز می داند:

«و ما يستحقونه من الأحماس في الكنوز و غيرها في حال الغيبة فقد اختلف قول أصحابنا فيه، و ليس فيه نص معين إلا أن كل واحد منهم قال قولاً يقتضيه الاحتياط... قال قوم يجب ان يقسم الخمس

۱- المغنعة: ۳۸۷.

۲- المغنعة: ۳۸۷.

سته أقسام فثلاثة للامام عليه السلام، تُدفن أو تُودع من يوثق بامانته والثلاثة الأخر تفرّق على مستحقّيه من أيتام آل محمد عليه السلام و مساكينهم و أبناء سبيلهم.

و هذا من ما ينبغي ان يكون العمل عليه لأنّ هذه الثلاثة الاقسام، مستحقّها ظاهر و ان كان المتولّي لقبضها و تفريقها ليس بطاهر و لا احد يقول في الزكاة انه لا يجوز تسليمها إلى مستحقّها، و لو أنّ انساناً استعمل الاحتياط و عمل على الأقوال المتقدم ذكرها من الدفن او الوصاية لم يكن مأثوماً...<sup>۱</sup> ابن ادریس (م ۵۹۸ هـ.ق) در کتاب سرایر، همین وجه را مقتضای اصول مذهب و ادله عقلی و نقلی و دلیل احتیاط دانسته است که محققان اصحاب و محصلان و باحثان از مأخذ شریعت بر آن، اعتماد نموده‌اند.

ابن براج (م ۴۸۱ هـ.ق) ظاهراً اولین فقیه شیعی است که می‌گوید: در صورت عدم ادراک امام، خمس را به فرد مورد وثوق از «فقهای» مذهب بسپارند و به او وصیت کنند که آن را به امام برساند و این وجه اقوی در برائت ذمه است:

«... فان كان عليه السلام غائباً، فينبغي لمن لزمه إخراج الخمس أن يقسّمه ستة أسهم على ما بيّناه و يدفع منها ثلاثة إلى من يستحقّه من الأصناف المذكورة فيما سلف، و الثلاثة الأخر للامام عليه السلام و يجب عليه أن يحتفظ بها أيام حياته، فان أدرك ظهور الامام عليه السلام دفع إليه، و إن لم يدرك ذلك، دفعها إلى من يوثق بدينه و أمانته من فقهاء المذهب و وصّى بدفع ذلك إلى الإمام»<sup>۲</sup>.

در همه این اقوال، مباشر دفع خمس و صرف آن در این وجوه مختلف، شخص مکلف است که خمس به او تعلق گرفته است.

ظاهراً، تا آن جا که ما تتبع کردیم، اولین فقیهی که می‌گوید خمس را به بعضی از فقهای ربانی بدهند تا وی متولی قسمت آن میان مستحقین باشد، همانا ابن حمزه، دانشمند قرن ششم هجری در کتاب وسیله است:

«ان كان الامام غائباً... إن دفع الى بعض الفقهاء الديّانين ليتولى القسمة كان أفضل...»<sup>۳</sup> قبل از وی ابن براج هم نامی از فقهاء برده بود، اما به این عنوان که نزد او به امانت بگذارند و وصیت کنند که به امام عليه السلام برساند، نه این که خودش آن را تقسیم کند.

پس از آن، از زمان علامه حلّی به بعد، این عبارت در متون فقهی دیده می‌شود که آن را به امام، در صورت حضور و به یکی از نواب او در عصر غیبت بدهند تا به مصرف برساند و دیگر سخن از امانت گذاردن و وصیت کردن و یا دفن کردن نیست.

در کتابهای فقهی متأخران از قبیل: جواهر<sup>۴</sup>، مصباح الفقیه، مستمسک العروة الوثقی و جاهای

۱- النهایه: ۲۰۰.

۲- «المذهب»، ج ۱ / ۱۸۱-۱۸۰، مؤسسة النشر الاسلامی.

۳- «جوامع الفقیه»، ۷۱۸.

۴- جواهر ج ۱۶ / ۱۵۸.

دیگر، این مبحث مطرح شده که وجه تصدّی فقیه، تقسیم خمس را از چه باب است. آیا مبنی بر ولایت و نیابت عامه است تا موقوف بر اثبات ولایت مطلقه فقیه باشد، یا از باب امور حسبیّه ضروری است، مانند: نصب قیّم برای ایتم و یا هیچ کدام؟

برخی هم، خمس را از قبیل مال مجهول المالک می‌دانند که هر چند مالک آن معلوم است، اما به لحاظ این که دسترسی به او نیست، حکم مال مجهول المالک را دارد و باید به حاکم شرع برسد. بالاخره محققین از متأخرین می‌گویند:

«فقیه جامع الشرائط، خمس را می‌گیرد، سهم سادات را به آنان می‌دهد، و یا خود مکلف به آنان می‌پردازد، با اذن فقیه، از باب احتیاط. و فقیه سهم امام را در راهی مصرف می‌کند که احراز کند مورد رضایت امام علیه السلام است.»

حتّی می‌گویند:

«خود مالک، اگر احراز چنین رضایتی بکند، می‌تواند آن را در همان راه مصرف کند.»

تا این اواخر، فقط سخن از فقیه جامع الشرائط بود. تا این که، ظاهراً، مرحوم آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی، اولین کسی بود که از باب احتیاط، پرداخت سهم امام را به مرجع تقلید مطرح فرمود. مرجعیّت آن مرحوم، همزمان با حکومت ضد اسلامی رضاخان بود که سعی می‌کرد از ارسال وجوه شرعیّه به نجف اشرف جلوگیری نماید. حکومت جهانخوار انگلیس هم، در هند و جاهای دیگر؛ از ارسال وجوه به نجف اشرف، مانع می‌شد.

شاید همین امر باعث چنان فتوای احتیاطی مرحوم اصفهانی شده بود تا به این وسیله از انحلال حوزه نجف مانع شود و شد.

پس از مرحوم آیه‌الله اصفهانی، حضرت امام (راهش پایدار) در تحریر الوسیله فرمود:

«و یشکل دفعه إلى غیر من یقلّد إلا اذا كان المصرف عنده هو المصرف عند مقلّده کما و کیفاً او یعمل علی طبق نظره»<sup>۱</sup>.

از این جمله به دست می‌آید که نظر امام به مصرف است که باید بر طبق نظر مجتهد مرجع تقلید هر کسی باشد، و الزام در رساندن به وی یا به یکی از وکلای او نیست و اذن او هم مدخلیّت ندارد. به نظر ما تحویل وجوه به مجتهد عادل و صرف آن توسط وی در اداره حوزه‌های علمیه، صرفاً یک سنّت حادث است و دلیل صریح و قطعی ندارد. دلیل عمده آن، علم به رضایت امام و یا مسأله ولایت فقیه است. حال که چنین است، این بحث پیش می‌آید که اگر ولایت فقیه در این امر، تأثیر دارد، آیا فقیهی که عملاً متصدّی اعمال ولایت است و مردم او را به عنوان «ولی فقیه» و رهبر خود شناخته‌اند، بر دیگر فقهاء، حتّی بر مرجع تقلید، مقدم نیست و اولویت ندارد، و لا اقل احتیاط در نظارت وی، در مصرف وجوه نمی‌باشد؟

۱- تحریر الوسیله: ج ۱: ۳۶۶.

ما می‌دانیم که بیت‌المال مسلمین زیر نظر او باید اداره شود. جمع زکوات و خراج و سایر اموال و مالیاتهای شرعی از اختیارات اوست.

سهم امام، هر چند جزء بیت‌المال مسلمین نیست، بلکه متعلق به شخص امام علیه السلام، در حال حضور اوست که می‌توان از آن به بیت‌المال امام تعبیر کرد، و در برخی از روایات، در مورد خمس، کلمه «بیت‌المال» آمده که مراد از آن بیت‌المال امام است. در هر حال، ولی فقیه، مبسوط‌الید و متصدی ولایت و رهبری، اولی به اداره بیت‌المال امام است، زیرا جانشین امام، در کلیه وظایف محوله به اوست.

با توجه به این نکته است که سهم امام، حق منصب امامت اوست، نه مال شخصی وی، و لهذا اموال باقی‌مانده از امام، که به عنوان سهم امام نزد او گرد آمده است، به امام بعد از او می‌رسد، نه به وراثت شرعی او. به آنچه گذشت، باید این نکته را افزود که اختیار خمس غنائم، در عصر غیبت، به طور حتم، با ولی امر مسلمین است و دلیلی وجود ندارد که بین خمس غنائم و خمس مکاسب، فرق باشد.

خلاصه این که بر اساس ولایت عامه فقیه پس از استقرار ولایت بر یک فقیه، مسلماً، او، اولی است از دیگران برای به مصرف رساندن این قبیل اموال. بر همین اساس، طرح ما، با توجه به همه جهات و رعایت همه احتیاطها پی‌ریزی گردیده است.

اما پیش از عنوان کردن آن، لازم است نظری به کیفیت مصرف و جوه در حال حاضر بیندازیم.

### وضع و جوه شرعی و سهم امام در حال حاضر

همه می‌دانیم: مردمی که سهم امام و خمس به آنان تعلق گرفته است، سهم سادات را، غالباً، خودشان و گاهی از باب احتیاط، با اذن مجتهد و یا مرجع تقلید خودشان به سادات فقیر می‌پردازند. و گاهی همه خمس را، اعم از سهم سادات و سهم امام، در اختیار مجتهد قرار می‌دهند. غالباً، افراد، مستقیماً آن را به دست مرجع تقلید و یا وکلای او می‌رسانند. گاهی هم به یکی از علمای شهر، که اجازه اخذ و جوه از مرجع تقلید دارد، می‌دهند. بالاخره عمده و جوه، سرانجام توسط مراجع و یا وکلای آنان، صرف حوزه‌های علمیه می‌شود. شکی نیست که سهم امام، در حال حاضر، حق شخص امام زمان علیه السلام، است. در سیره آن حضرت آمده است که: هنگام ظهور، در بین رعیت به عدل رفتار می‌کند و اموال را، بالسویه تقسیم می‌کند «یعدل فی الرعیة و تقسیم بالسویة». حال چطور می‌توان باور کرد که برخی از مراجع در تقسیم سهم امام، تبعیض روا بدارند و امام زمان، راضی به این وضع باشد؟

اتفاقاً در مورد خمس، در فقه مطرح است که: آیا باید میان مستحقین بالسویه تقسیم شود و به همه آنان بدهند، یا می‌توان آن را به بعضی از مستحقین داد و یا با تفاوت میان همه تقسیم کرد؟



مسئلاً، احتیاط در تقسیم بالسویه است، مگر موجب قطعی برای تقسیم با تفاوت پیدا شود. منکر نیستیم که گاهی حفظ جان و آبروی یک فقیه نامی یا یک مدرس توانا و یا اداره منزل و تشکیلات یک روحانی مقتدر در یک شهر، نیاز به صرف مال بیشتری دارد و نباید او را در حد یک طلبه، سهم بدهند. این مطلب و امثال آن را می‌پذیریم، ولی بالاخره باید برای آن حد و حدودی باشد. هستند کسانی که بدون حد و مرز، از وجوه دریافتی در مصارف شخصی استفاده می‌کنند، در حالی که طلاب و اهل علمی هستند که برای ضروریات زندگی معطل می‌باشند.

استقلال و تعدد مراکز اخذ وجوه، خود مشکل دیگری پیش می‌آورد. چه بسا یک عالم با امکانات مالی خود، و جاهتی که در بین مردم کسب کرده، صلاح می‌داند میلیونها تومان از وجوه را در ساختن یک مسجد، یا حسینیه صرف کند، در حالی که صدها طلبه در همان شهر، یا در شهرهای دیگر، نیاز مبرم به آن وجوه دارند. این امر دائماً در حال وقوع است و نیاز به ذکر شاهد و دلیل ندارد.

### طرح حساب مشترک و صندوق وجوه

حال برای آن که از نابسامانیهای یاد شده و صدها یاد نشده در مورد وجوه، رهایی پیدا کنیم، ظاهراً، راه چاره منحصر به باز کردن حساب و تشکیل صندوق وجوهات است، با شرایط خاص. اگر ما در ایران اسلامی، بزرگترین مشکل اجتماعی و سیاسی، یعنی حکومت طاغوتی را حل کردیم و به جای آن حکومت اسلامی را بر اساس ولایت فقیه مستقر نمودیم، چرا نتوانیم مشکل اساسی حوزه‌های علمیه که شریان حیات حوزه است، یعنی وجوهات را حل کنیم؟

مگر جامعه مدرسین، مجلس خبرگان و مدیریت حوزه با وجود دهها مجتهد عادل و روشنفکر و فداکار و مبارز و زاهد و متقی در بین آنان، چه عیبی دارند که متصدی اخذ و پرداخت وجوهات نباشند. البته زیر پوشش ولایت فقیه و نظارت مراجع تقلید.

اگر خبرگان امت، در مجلس خبرگان حق داشتند، ولی فقیه را برگزینند و مردم هم آن را پذیرفته‌اند و اعتماد کردند که مقدرات کشورشان را به دست این مجلس بدهند، چرا همین افراد و یا کسانی مانند آنان از جامعه مدرسین و مجتهدین شاغل در حوزه‌ها، نتوانند اعتماد مردم را در خصوص وجوه جلب کنند و صرف آنها را در راه اداره حوزه علمیه، به عهده بگیرند؟ آیا وجوهات از امور کشور مهمتر است؟ مسلماً اگر کسی بخواهد احتیاط کند و اخذ و صرف سهم امام علیه السلام، و حوزه‌ها را از این هرج و مرج و نابسامانی نجات دهد، و با اطمینان بیشتر به رضایت امام علیه السلام، به کیفیت تصرف در اموال او گام بردارد، آنچه در این جا مطرح می‌شود، از آنچه هم اکنون جریان دارد، اولی است.

تقاضا از رهبر معظم انقلاب، مراجع عظام و مدرسان و علمای بزرگ و هیئت مدیره مجلس خبرگان آن است که صندوقی به نام صندوق وجوهات، با حساب بانکی معین، تشکیل دهند، و

مجمعی متشکل از نماینده رهبری، نمایندگان جامعه مدرسین و هیأت مدیره مجلس خبرگان و طلاب و مراجع عظام آن را زیر نظر بگیرد و هر چه زودتر، تشکیل این مجمع و تعیین صندوق و حساب بانکی را به اطلاع مسلمانان برسانند. تا مردم، با اطمینان خاطر، وجوه خود را به آن واریز کنند و آنگاه با رعایت مقررات خاصی، به طلاب و مدرسین و دیگران پرداخت گردد که به طور حتم مورد رضایت خدا و رسول و امام زمان و مطابق احتیاط است و مورد استقبال مردم مسلمان همه خواهد بود.

در پایان، استعدعا دارد، موافقین و مخالفین این طرح، اعم از مراجع عظام و مدرسین و طلاب عزیز، نظر خود را نسبت به این طرح و کیفیت اجرای آن و تعدیلهایی که شایسته است در آن به عمل آید، در همین مجله (مجله حوزه) اعلام نمایند. البته با دلیل و برهان و با ذکر شواهد وافیه و کافی، بی تفاوت از آن نگذرند و این ستون را باز بگذرانند. مانعی ندارد صاحب نظران دیگر نیز، نظر خود را ابراز دارند<sup>۱</sup> و با طرح این مبحث، یکی از مشکلات دینی و اجتماعی را حل نمایند.

ذکر این نکته نیز مناسب است که این جانب، مبتکر اصل این طرح نمی باشم و قبلاً نیز دانشمندان بزرگ روحانی در این خصوص، اظهار نظر کرده اند و نمونه آن را در کتاب: «مرجعیت و روحانیت» به قلم استاد شهید مطهری و استاد دکتر بهشتی، رضوان الله علیهما، و دیگران می توان دید.

از همه بالاتر، مرحوم آیه الله العظمی شاهرودی، که در زهد و تقوا زبانزد، بود، پس از رحلت آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی، در آغاز مرجعیت خود در نجف اشرف، پیشنهاد کرد: همه مراجع تقلید، وجوه را در صندوقی و یا نزد فرد امینی بسپارند و اعلام کنند مقلدین با همان مرکز تماس بگیرند و دیگر خودشان در امر وجوه، دخالت مستقیم ننمایند. مرحوم آیه الله شاهرودی، به طوری که در آن موقع شنیدم، تا مدتی بر طرح خود، پافشاری داشت، و از کسی وجوه قبول نمی کرد، ولی پس از این که دیگران به آن عمل نکردند، او نیز مانند همه به تنهایی به دخل و تصرف در وجوه پرداخت. رضوان الله علیه و علی جمیع العلماء الربانیین.

۱- پس از انتشار این مقاله دو روزنامه اطلاعات و در مجله حوزه در تأیید آن چند مقاله در اطلاعات و یک اظهار نظر در مجله حوزه منتشر گردید.

---

 مرجعیت
 

---

با درگذشت و رحلت یکی از مراجع بزرگ شیعه، معمولاً بحث مرجعیت، در حوزه‌های علمیه و در بین توده مردم مؤمن و مسلمان و متعهد به دین، به دو گونه مطرح می‌شود: کبروی و صغروی، یا کلی و جزئی و مصداقی مقصود از بحث کلی و کبروی، بحث راجع به مقام و منزلت مرجع در بین شیعه، شرایط مرجع و گاهی وظایف و مناصب او است.

این بحث، غالباً در حوزه‌های علمیه و در سخنرانیها و مقالات علمی، مطرح می‌شود، اما مراد از بحث جزئی و مصداقی، جستجو و تحقیق و گفتگو درباره مرجع یا مراجع پس از آن مرجع راحل است که این بحث، هم در میان علما و حوزه‌های علمیه، و هم در بازار و میان توده مردم، مطرح می‌شود و گاهی این بحثها بسیار داغ است و تا مدتی ادامه دارد. بحث در مصداق و در تشخیص مرجع، دو حالت دارد، گاهی پس از یک مرجع بزرگ که تمام یا اکثریت مردم مقلد او بوده‌اند و مشخصاً پرچمدار و رئیس طایفه شیعه شمرده می‌شود: مانند شیخ مرتضی انصاری (م ۱۲۱۴-۱۲۸۱هـ.ق)، میرزای شیرازی بزرگ میرزا محمد حسن (م ۱۲۳۵-۱۳۱۲هـ.ق)، سید محمد کاظم یزدی طباطبایی (م ۱۲۴۷-۱۳۳۷هـ.ق) میرزای شیرازی کوچک میرزا محمد تقی (۱۲۷۰-۱۳۳۷هـ.ق)، سید ابوالحسن اصفهانی (م ۱۳۶۵هـ.ق)، آیه‌الله بروجردی (م ۱۳۸۰هـ.ق)، حضرت امام خمینی و آیه‌الله خوئی و پس از آنان آیه‌الله گلپایگانی و آیه‌الله اراکی رضوان‌الله تعالی علیهم اجمعین.

این حالت هنگامی، است که مرجع در گذشته پس از مراجع دیگر هم عصر و هم طبقه خود، وارث امر مرجعیت گردیده و پایان نسل خود است، که در این صورت قهراً نوبت به مراجع طبقه بعد می‌رسد، یعنی فقهای جوانتری که هنوز شهرتی نیافته‌اند و بجز علما و طلاب و شاگردان ایشان، کسی آنان را نمی‌شناسد، مانند وضعیت کنونی که پس از رحلت آیه‌الله العظمی اراکی پیش آمده است.

اما حالت دوم، هنگامی است که چند تن از مراجع هم طبقه و هم عصر، وجود دارند، مردم نام آنها را شنیده و هر جماعتی از یکی از آنها تقلید می‌کنند و همه آنان به عنوان مراجع تقلید شناخته می‌شوند. این مراجع، معمولاً در طبقه متأخر از یک مرجع بزرگ هستند و در عرض هم، شهرت می‌یابند. که قهراً بحثها در این حالت برای انتخاب مرجع حادثتر و طولانی‌تر است. مثلاً پس از میرزای شیرازی بزرگ نام عده‌ای از شاگردان وی بر سر زبانها افتاد: آیات عظام: مرحوم شریبانی (۱۲۴۸-۱۳۲۲هـ.ق)، سیداسماعیل صدر (۱۲۵۸-۱۳۳۸هـ.ق)، میرزا محمدتقی شیرازی (۱۲۷۰-۱۳۳۸هـ.ق)، سیدمحمدکاظم یزدی، آخوند خراسانی (۱۲۵۵-۱۳۲۹هـ.ق)، شریعت اصفهانی (۱۲۶۶-۱۳۳۹هـ.ق) که البته مرجعیت عمده سرانجام در سیدکاظم یزدی و آخوند خراسانی متمرکز گردید و بعداً نوبت به میرزای شیرازی کوچک و شریعت اصفهانی رسید.

پس از فوت میرزای بزرگ، اسامی این بزرگان به عنوان مرجعیت مطرح شد و اهل فن برای هر کدام مرجع‌حاتی ذکر می‌کردند.

همچنین پس از این طبقه که غالباً شاگردان میرزای شیرازی و معاصران او، و برخی شیخ انصاری را هم کمی درک کرده بودند، نوبت به طبقه بعد رسید که شاگردان آنان بودند و غالباً از همه این بزرگان علم آموخته بودند، هر چند شاگردان آخوند خراسانی اکثریت داشتند و کمتر مجتهدی در این زمان یافت می‌شد که از درس آخوند بهره نبرده باشد. آنان سرانجام همه گرد میرزای شیرازی کوچک ساکن کربلا، جمع شدند و او عده‌ای از آنان رابه عنوان مجتهد معرفی فرمود، هر چند نزد او درس نخوانده بودند.

معروفترین مراجع از این طبقه عبارت بودند از آیات عظام میرزامحمدحسین نائینی (م ۱۳۵۵هـ.ق) (که از لحاظ طبقه مقدم بر همه بود و از شاگردان میرزای بزرگ و سید محمد اصفهانی فشارکی به شمار می‌آمد و از ملازمان جلسه استفتای آخوند خراسانی بود) سید ابوالحسن اصفهانی، حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم (م ۱۳۵۵هـ.ق)، حاج میرزا علی آقای شیرازی فرزند میرزای بزرگ، حاج آقا حسین قمی (م ۱۳۶۶هـ.ق)، حاج آقا حسین بروجردی و برخی دیگر.

از این طبقه پس از میرزای نائینی و مرحوم حائری، مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی (م ۱۳۶۵هـ.ق) تقریباً مرجع کل شد و پس از وی نام عده‌ای از طبقه بعد بر سر زبانها افتاد اما عمده دو تن از معاصران باقی مانده از دوران مرحوم اصفهانی بیشتر مرجعیت یافتند: مرحوم قمی که پس از چند ماه درگذشت و مرحوم بروجردی (م ۱۳۸۰هـ.ق) هر چند آن عده هم مقلدانی داشتند، مانند آیات عظام قم: سید محمد حجت (م ۱۳۷۲هـ.ق)، سید محمدتقی خوانساری (م ۱۳۷۱ هـ.ق)، سید صدرالدین صدر (م ۱۲۷۳ هـ.ق)، و آیات عظام نجف: سید محسن حکیم (م ۱۳۹۰هـ.ق)، سید محمود شاهرودی (م ۱۳۹۵هـ.ق)، سید عبدالهادی شیرازی (م ۱۳۸۲هـ.ق)، میرزا مهدی شیرازی ساکن کربلا، سید محمد

هادی میلانی ساکن مشهد و بعداً آیه‌الله خوئی، امام خمینی، آیه‌الله گلپایگانی، آیه‌الله سید احمد خوانساری ساکن تهران و آیه‌الله اراکی و آیه‌الله سبزواری در نجف.

برخی از این بزرگان، درس مرحوم آخوند خراسانی و معاصران وی را هم درک کرده بودند اما عمده‌نزد مرحوم میرزای نائینی، حاج شیخ حائری، سید ابوالحسن اصفهانی، آقا ضیای عراقی و شیخ محمد حسین اصفهانی، معروف به (کمپانی) و دیگران درس خوانده بودند. برخی از مراجع قم منحصراً شاگرد شیخ عبدالکریم حائری بودند.

این بود سیر مرجعیت در قرن اخیر پس از شیخ انصاری تاکنون، و ما در پایان این بحث، راجع به مرجعیت پس از آیه‌الله اراکی و معیارهای مرجعیت، سخن خواهیم گفت.

### بحث کبروی و کلی

گرچه بحثهای کلی معمولاً در اطراف صفات و شرایط مرجع از قبیل فقاقت، عدالت و تقوا و گاهی در شرایط اعلامیت و اتقی بودن و راههای اثبات این صفات است، اما اخیراً شرایطی از قبیل مدبر و شجاع و مجاهد بودن، مطرح می‌شود، اما ترجیح می‌دهیم اول راجع به اصطلاح مرجع یا مرجع (به کسر جیم)، مقلد، مقلد (به فتح و کسر لام)، مجتهد و اجتهاد و تقلید، بحث کنیم.

عنوان «مرجعیت» مسلماً در گذشته شاید بیش از قرن حاضر مطرح نبوده است، اما چون مردم برای اخذ احکام و تقلید به مجتهد و فقیه رجوع می‌کنند کم کم این عنوان رواج پیدا کرد، هر چند اگر بخواهیم شاهی از روایات برای آن پیدا کنیم از کلمه (فارجعوا) در توفیق شریف: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا»<sup>۱</sup> می‌توانیم چیزی به دست آوریم.

کلمات مقلد و مقلد و تقلید هم، در بین شیعه در اعصار اولیه، مصطلح نبوده و ما در جایی ندیده‌ایم که مثلاً بگویند: «مردم از شیخ طوسی یا سید مرتضی تقلید می‌کردند: در حالی که این الفاظ در بین اهل سنت از عصر پیشوایانشان شهرت داشته است. بلی، راجع به علمای متأخر از شیخ طوسی تا پیش از محقق حلّی (م ۶۷۲هـ.ق) که از کتابها و فتاوی شیخ، به لحاظ عظمت او، تخطی نمی‌کردند، کلمه (مقلد) در عبارات ابن ادریس حلّی (م ۵۷۸هـ.ق) دیده می‌شود و در کتاب معالم الاصول نقل گردیده است.

علاوه بر این، در حدیث معروف عمر بن حنظله: «و أما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه، مخالفاً علی هواه، مطیعاً لامر مولاه فللعوام أن یقلدوه...»<sup>۲</sup> کلمه «یقلدوه» به کار رفته است، از باب این که مقلد مسئولیت دین خود را به گردن فقیه مقلد می‌اندازد.<sup>۳</sup>

۱- بحارالانوار ۳۸۰/۷۸

۲- احتجاج طبرسی ۴۵۸/۲

۳- در کافی (۴۱۳/۶) باب من اضطرّ الی الخمر للدواء اوللعطش او للتمقیة، این روایت را از ابی بصیر نقل کرده است: قال دخلت امّ خالد العبیدیة علی ابی عبدالله علیه السلام و أنا عنده، فقالت: جعلت فداک انه یعتبرینی قراقر فی بطنی و

اما کلمه اجتهاد و مجتهد، در اصل در بین اهل سنت رواج داشته زیرا آنان پیشوایان خود را مجتهد و صاحب رأی می‌دانستند و کلمه «اجتهاد» در آن عصر، ردیف کلمات «رأی و قیاس» به کار می‌رفت. شیعه امامیه امامان خود را معصوم و دارای علم موهبتی موروث از پیغمبر می‌دانستند، راویان احادیث و اصحاب ائمه اهل بیت هم، ناقل و روای احکام بودند نه مجتهد، و لهذا کلمه اجتهاد به قول مرحوم استاد شهید مطهری نخست (سنی) بود و بعداً شیعه شد. در حالی که مسلماً یک نوع فقاقت و استنباط وجود داشت اما آن را اجتهاد نمی‌نامیدند.

زیرا پس از دوران ائمه اهل بیت علیهم‌السلام و محدثان بزرگ: امثال کلینی (م ۳۲۹هـ.ق) و شیخ صدوق (م ۳۸۱هـ.ق) و معاصران و مشایخ آنان، تقریباً در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری که دسترسی به امام نبود و متون احادیث شامل همه «حوادث واقعه» و نیازهای تازه نبود علمای شیعه هم همان راه اجتهاد را در پیش گرفتند. البته با التزام به روایات اهل بیت و با اجتناب شدید از قیاس، و از این تاریخ کلمه اجتهاد در میان علمای شیعه رواج پیدا کرد. در قرن چهارم بزرگانی مانند ابن ابی عقیل معاصر کلینی، ابن جنید اسکافی معاصر صدوق، ابن قولویه (م ۳۶۸هـ.ق)، استاد شیخ مفید، بعداً خود مفید (م ۴۱۳هـ.ق) و شاگردان وی: سید مرتضی (م ۴۳۶هـ.ق) و شیخ طوسی (م ۴۶۰هـ.ق) و دیگران، که با علم اصول و مبانی اجتهاد اهل سنت آشنا بودند و خود، در فقه و اصول، مبانی خاصی طبق مذهب اهل بیت، تأسیس کردند، در این هنگام، فقه اجتهادی به روش معمول قرنهای بعد، رواج پیدا کرد و همواره رو به تکامل رفته است. در حالی که این نوع فقه با مبانی خاص و از جمله تمسک به قیاس و رأی، از قرن دوم با تفاوتی در مذاهب اهل سنت شایع بوده است.

با این همه، در همان زمان پیدایش این روش، برخی از محدثان شیعه در قم و کوفه و در اعصار متأخر از قرن ۱۱ به بعد اخباریون شیعه با این روش مخالف بوده و هستند و عنوان مجتهد و مقلد را یک نوع بدعت دانسته و خود را پیرو حدیث می‌دانند که البته با این طرز تفکر جایی برای گسترش فقیه باقی نمی‌ماند و خود یک نوع جمود علمی و فقهی به شمار می‌رود. این بحث بسیار دامنه‌دار و در قرن دوازدهم به اوج خود رسیده است. تا این که در این قرن، مرحوم ملا محمدباقر معروف به وحید بهبهانی (م ۱۲۰۶) با قدرت علمی خود روش فقه تحقیقی و اجتهادی را که به روش اصولی شهرت یافته در قبال روش اخباریه به کرسی نشاند و تا کنون ادامه داشته و بلکه همواره رو به پیشرفت و تحول بوده است.

این نوع فقه را در قبال فقه اهل حدیث و اخباریها می‌توان فقه پویا نامید، که البته این اصطلاح در عصر ما پس از مطرح شدن ولایت مطلقه فقیه و تصدی امر حکومت به وسیله فقیه و تشکیل نظام کامل حکومت اسلامی، به لحاظ نیازهای زیادتر، دامنه بیشتری پیدا کرده و هنگامی که گفته می‌شود

---

قد وصف لی أطباء العراف النبیز السویق، و قد وقفت و عرفت کراهنک له، فاحببت أن أسألك عن ذلك، فقال لها، و ما يمنعک عن شربه؟ قالت: قد قلدتک دینی...

فقه پویا مراد، آن نوع فقه گسترده و باز است که بتوان با آن کلیه مشکلات جامعه را در بُعد اقتصادی و سیاسی و فرهنگی حل کرد، که قهراً باید فقیه و ولی امر در بخشی از مسائل از اختیار ولایتی خود استفاده کند. این بحث نیز نیاز به کاوش زیاد دارد و اینک بحثهای جدیدی بر فقه و اصول اضافه گردیده و می‌گردد. و شاید نیاز باشد در مبانی گذشته این دو علم، تجدید نظر و نوسازی به عمل آید. این بحثها مانند فقه اجتهادی و تحقیقی در گذشته، اگر درست عمل شود و پایبندی به کتاب و سنت و عترت محفوظ بماند، هیچ اشکالی ندارد و نباید آن را تبدیل و تغییر دین و بدعت دانست.

## وظایف مرجع

از جمله بحثهای کلی و کبروی در باب مرجعیت، همانا شناخت وظایف و مسؤولیتهای مرجع تقلید است. که باید گفت: وظایف مرجع، در عصر غیبت امام علیه السلام، همان وظایف امام است در حال تصدی مقام امامت، وظایف امام هم همان وظایف پیغمبر است. امام، حافظ شریعت، مبین احکام، هادی انام، رهبر سیاسی و حاکم مردم و هم قاضی و داور است. علاوه بر این در هنگام تصدی منصب حکومت، کلیه وظایف سیاسی به عهده او است، همه اموال و زکات و خمس باید به دست او برسد و یا با نظر او اخذ و صرف گردد. تصدی امور حسبیه عموماً از وظایف امام است. ائمه اهل بیت، بجز علی علیه السلام در دوران خلافتش و نیز امام حسن علیه السلام در چند ماه خلافت، طبعاً در امور سیاسی و اداره امور مسلمین نقش رسمی و علنی نداشتند مگر ارشاد و هدایت و مبارزه آشکار یا پنهان با خلفا، ولی در نظر شیعه مسلم بود که کلیه این مناصب، از آن ائمه اهل بیت است که دیگران تصاحب کرده‌اند.

این بود که سمت قضاوت و امور حسبیه و زکات را به فقها ارجاع می‌دادند، خمس را هم خود می‌گرفتند و وکلای آنان در بلاد واسطه ابلاغ احکام به مردم و نیز اخذ وجوه و ایصال آنها به امام بودند.

اما پس از غیبت امام، بنا به توصیه او فقها مرجع احکام بودند و مردم به آنان رجوع می‌کردند و امر قضاوت نیز با آنان بود، زیرا امام، فقها و راویان احادیث را بطور عموم به منصب قضاء نصب کرده بود.

از امور حسبیه، به غیر از حکومت هر چه را میسور بود فقها انجام می‌دادند، رسیدگی به امور ایتام و فقرا و نصب قیّم، با آنها بود، شاید بیشتر فقها، حق دخالت در حکومت را برای خود محفوظ می‌داشتند، ولی عملاً از آن برکنار بودند. اما گاهی از حکام عادل و مدافع حق اهل بیت، حمایت می‌کردند و با آنها رابطه داشتند. این نوع رابطه حسنه در عصر آل بویه و بیشتر از آن در عصر صفویه وجود داشت، در این عصر، حتی اقامه نماز جمعه، اجراء حدود، و تصدی مقام شیخ الاسلامی را از سوی پادشاهان می‌پذیرفتند. مجلسی اول و دوم (م ۱۰۷۰ و ۱۱۱۰ هـ.ق)، شیخ الاسلام کشور بودند،

پدر شیخ بهائی (م ۱۰۳۰ هـ.ق) در هرات شیخ الاسلام بود و همچنین پیش از آنان محقق کرکی (۸۶۸-۹۴۰ هـ.ق)، که البته گروهی از علما از این کارها اجتناب می‌کردند و نظر خوشی به سلاطین و به علمایی که با آنان همکاری می‌کردند نداشتند.

امر قضاوت، به طور رسمی از عصر صفویه تا دوران رضاخان به دست فقها بود و حکومتها احکام آنان را به رسمیت می‌شناختند، همچنین سایر امور حسبه.

### وجوهات شرعیه

باقی می‌ماند مسأله وجوهات شرعیه، زکات را در عصر خلفا آنان می‌گرفتند، اما در دوران صفویه به بعد که شیعه حکومت رسمی داشت، مردم خود می‌پرداختند و حکومت به جای زکات از زمینها عشریه و از زراعت و اموال و تجارت مالیات می‌گرفتند.

اما خمس، که از آن امام است و نه حکومت، در عصر غیبت امام در قرون اولیه مورد اختلاف نظر شدید واقع شد، تا چند قرن، می‌گفتند: مردم خود از جانب امام به اهلش بپردازند یا این که نزد کسی به ودیعت بگذارند و یا دفن کنند تا امام خود بیاید و آن را بیرون بیاورد، ولی از قرن پنجم تقریباً این نظر رجحان پیدا کرد که خمس را به فقها بدهند تا برای امام نگه دارند، گاهی می‌گفتند به نیابت از امام به مصارف مقرر برسانند.

این نظر اخیر تدریجاً بدون این که دلیل مشخصی داشته باشد، در قرون اخیر شایع شد و مردم خمس را به فقیه شهر می‌دادند و او نصف آن را به سادات، و نصف دیگر را به فقرا و طلاب می‌داد و یا در راه ترویج اسلام صرف می‌کرد که تاکنون این سنت ادامه داشته و بودجه حوزه‌ها راتا حدودی تأمین می‌کند.

البته پس از حکومت ولایت فقیه و استقرار نظام اسلامی، این مسأله مورد بحث قرار گرفته که خمس را باید به ولی امر داد یا به هر فقیه و مرجع تقلید می‌توان داد. این جانب چند سال پیش از این، مقاله‌ای در این خصوص نوشتم<sup>۱</sup> که در روزنامه اطلاعات و هم در مجله حوزه چاپ شد، من در آنجا ترجیح دادم که خمس بنابر قول به ولایت عامه فقیه، از آن ولی امر است زیرا امام هم به جنبه ولایت، خمس را اخذ و صرف می‌کرد. و سرانجام پیشنهاد کردم که از باب احتیاط و به لحاظ جلوگیری از هدر رفتن وجوهات در حسابی زیر نظر ولی فقیه و دیگر مراجع گرد آید و با نظم خاصی به مصرف طلاب، حوزه‌های علمیه و مراکز تبلیغی برسد. در پیام خود به جامعه محترم مدرسین که در اطلاعات و در پایان این شماره چاپ شده بر این امر تأکید کردم.

۱- این مقاله پیش از مقاله مرجعیت چاپ شد.



## بحثهای جدید راجع به مرجعیت

در سالهای اخیر قبل از انقلاب و بعد از آن، به لحاظ گسترش وظایف مرجع و پراکندگی و توسعه مباحث فقهی، بحثهای تازه‌ای راجع به اجتهاد و مرجعیت، مطرح شده است که فهرست‌وار به آنها اشاره می‌کنم:

**۱- مرجعیت فردی یا شورایی:** آیا اگر به جای این که یک فرد یا افرادی مستقلاً، فتوا بدهند، بهتر نیست جمعی از فقهای صاحب‌نظر، با مشورت و تبادل نظر در مسائل مستحدثه مهم و یا در کل مسائل، فتوا صادر کنند و از سوی شورا، به استفتاء‌کنندگان ابلاغ شود و یا رساله عملیه‌ای از سوی شورا انتشار یابد؟ آیا از شورا می‌توان تقلید کرد، یا حتماً باید از فرد یا افراد مشخص تقلید کنند؟ در این زمینه باید کلیه منابع و مأخذ و نیز مزایا و مرجحات هر یک از این دو را بررسی کرد شاید بتوانیم به نتیجه مطلوب برسیم.

**۲- مرجعیت عمومی و کلی یا موضوعی و تخصصی:** آیا با گسترش فوق‌العاده فقه، و ارتباط مسائل فقهی با علوم و تخصصهای گوناگون، یک فرد می‌تواند در کلیه ابواب فقهی اعم از عبادات، معاملات، حقوق و سیاسات، مسائل مالی و اقتصادی و جز اینها مجتهد صاحب‌رأی و متخصص در هر کدام باشد، یا این که لااقل به خاطر احتیاط بیشتر و حصول اطمینان، بهتر است موضوعات فقهی به صورت تخصصی دسته‌بندی شود، و برای هر یک متخصصانی تربیت شوند، تا به سهولت و با خبرویت و سرعت، به نیازهای فقهی پاسخ بدهند و یا برای یک موضوع خاص مثلاً مسائل اقتصادی یک رساله عملیه تألیف و منتشر شود؟

مسئله تجزی در اجتهاد، قبلاً هم در علم اصول مطرح بوده است، اما به این معنی که اگر کسی تنها در برخی از مسائل فقهی مجتهد است آیا می‌توان از او تقلید کرد؟ یا این که مقلد باید در کل ابواب فقه، مجتهد باشد، زیرا از اجتهاد در کل ابواب طبیعتاً بصیرت بیشتری برای او پیدا می‌شود، اما مجتهد در برخی از مسائل، در حقیقت مجتهد کامل و فقیه مورد اطمینان نیست؟ پیدا است، این دو بحث کمی با هم فرق دارد، زیرا در بحث اول مسئله تخصص مطرح است که عاده در کل ابواب فقه امکان ندارد، نه اجتهاد در کل مسائل، که در بحث (تجزیه در اجتهاد) عنوان می‌شود و برای یک نفر امکان دارد.

**۳- تقسیم و مسائل عمومی و فردی:** پس از استقرار نظام ولایت فقیه، که در رأس آن حتماً باید ولی فقیه جامع همه شرایط مجتهد جائزالتقلید به اضافه شرایط خاص رهبری، وجود داشته باشد و مسائل کلی کشوری و اسلامی؛ مسائل سیاسی و اجتماعی را که متعلق به کل جامعه است حل و فصل و در آنها اظهار نظر نماید، آیا بهتر نیست مسائل فقهی عمومی از مسائل فردی مجزاً گردد، در مسائل عمومی منحصرأ به ولی امر رجوع شود و دیگران در آنها رأی ندهند، مگر به عنوان کمک فکری و ارائه نظر مشورتی به ولی امر، اما در مسائل فردی از قبیل عبادات و معاملات شخصی،

دیگران هم می‌توانند نظر بدهند و مورد تقلید قرار گیرند؟ هر چند ولی امر هم، در این قبیل مسائل می‌تواند مقلد قرار گیرد. یا مانند امام امت مرجع کل باشد و یا بنابر مصلحت خاص، این قبیل مسائل را به دیگران واگذار نماید. کما این که واگذار فرمود.

من، زیر عنوان «معیارهای عملی مرجعیت» ذیلاً در این خصوص بحث می‌کنم و مشکلات و راه‌حلها را ارائه می‌دهم.

پیدا است مجموعه این بحثها که در حقیقت بحثهای کلی و کبروی مرجعیت است، اگر بخواهد به طور مستوفی و مستدل مورد بحث قرار گیرد، کتابی را در خور است، بخشهایی از آنها، در کتاب «روحانیت و مرجعیت» پیش از انقلاب به قلم مرحوم استاد مطهری و دکتر بهشتی و دوستانشان، یا در مقالات پراکنده پس از انقلاب، مورد بحث قرار گرفته، اما هنوز هم جای بحث فراوان باقی است.

### معیارهای عملی مرجعیت

مسئله مرجع، پس از دارا بودن شرایط کلی و مورد اتفاق، مانند: فقاہت، عدالت و تقوی، یا مورد اختلاف مانند: اعلییت، اُرعیت، اتقی بودن، شرط حیات در تقلید ابتدایی یا استمراری، مدیر، مدبّر، شجاع، بصیر به اوضاع زمان، آگاه از پیشرفتهای علمی جهان و هر چه در شرایط کنونی دنیا در امر افتاء دخالت دارد، با این وجود، ملاحظه می‌شود که در هنگام تعدد افراد ذی صلاحیت، یک یا چند تن از آنها بر دیگران مقدم می‌شوند و به مرجعیت کلی و ریاست عامه شیعیان یا بخشی از آنان می‌رسند اما بقیه مجتهدان هم‌تراز آنان، با داشتن شرایط لازم، نصیبی از مرجعیت نداشته‌اند، آیا علل و عوامل اجتماعی، سیاسی، قومی و اخلاقی افراد، در احراز مقام مرجعیت، دخالت دارند یا خیر؟ بلی، مسلماً دخالت دارند. اما لازمست پیش از توضیح، بر این نکته تأکید کنیم که بحمدالله پایه‌های مذهب شیعه امامیه آنقدر مستحکم است که تا کنون فردی فاقد شرایط لازم مثلاً غیر فقیه یا غیر عادل به مرجعیت شیعه نرسیده و نمی‌تواند برسد، زیرا شرایط کلی جامعه تشیع، هیچ‌گاه پذیرای چنین کسی نیست. پس اگر تقدّم و تأخیری صورت می‌گیرد حتماً بین کسانی است که این شرایط را واجد هستند. و اینک توضیح:

**۱- کثرت تألیفات و شاگردان:** مسلماً این دو امر نقش عمده را در گرایش علما و طلاب به یک مرجع دارد، آثار علمی و شاگردان برجسته بهترین معرف یک مجتهد است برای احراز مرجعیت، بزرگانی مانند وحید بهبهانی، شیخ انصاری، آخوند خراسانی، امام خمینی، آیه‌الله خویی از این بابت سهم بیشتری داشته‌اند، هم اکنون نیز مدرّسان بزرگ حوزه، از حمایت شاگردان خود کاملاً برخوردار می‌باشند.

**۲- مدیریت حوزه:** یکی از علل و مزایای مهم مرجعیت از اسباب تقدّم کسی بر دیگران، همانا صلاحیت عملی اداره حوزه یا حوزه‌های علمیه است، زیرا مسلماً، خبرگان حوزه بیش از هر چیز،

مصلحت حوزه را در نظر می‌گیرند و کسی را بر می‌گزینند که توان اداره حوزه را داشته باشد. و من برای این ادعا، شاهد دارم. پس از درگذشت مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی (۱۲۴۷-۱۳۳۸ هـ.ق) در کربلا، که تقریباً مرجع مقتدر و منحصر به فرد بود، نام چند تن در عرض هم مطرح بود که قبلاً نام بردم ولی ستاره اقبال آیه الله «سید ابوالحسن اصفهانی» بیشتر درخشید و سهم عمده مقلدان به او اختصاص یافت. کسان دیگر، مانند مرحوم «میرزای نائینی»، با وجود درس مهم و داشتن شاگردان فاضل و حتی تقدم در طبقه و در سن، عقب افتادند. برای من در نجف، افراد متعددی نقل کردند که مرحوم سید، مردی محبوب و گوشه‌گیر و خوشنام، اما بلند نظر و بسیار زیرک بود، همین که دید حوزه نجف بی سرپرست مانده، خانه محقر خود را که حتماً با خون دل، تهیه کرده بود، فروخت و پول آن را میان طلاب تقسیم کرد. آیا شما فکر نمی‌کنید این مردانگی و دست و دل بازی، چه اثری در میان طلاب و مدرّسان می‌گذارد؟

در نجف به مزاح گفته می‌شد دیگران هم خانه را از دست دادند اما به مرجعیت نرسیدند. خودمان هستیم مطلب پنهانی نیست، که موازین اعلمیت و اصل اعتبار آن، اگر در بحث‌های علمی مطرح است، اما عملاً مصلحت‌سنجی حوزه و جامعه اسلامی بر آن مقدم است. مرحوم سید تا اواخر حیات پربرکتش که من از سال ۱۳۱۸ ش. تا سال ۱۳۲۰ در نجف ناظر آن بودم، و گاهی با پدرم خصوصی به محضرش شرفیاب می‌شدم، همین رویه را داشت، کاملاً نظر بلندی او مشهود بود و نه تنها افراد سرشناس و کارآمد شیعه را می‌شناخت و هر کس را مطابق شأنش کمک مالی و احترام و تعظیم می‌کرد، که با اهل سنت عراق نیز، همین رفتار حکیمانه را داشت. من در این باره خاطرات فراوان دارم که باید بعداً جداگانه تدوین گردد. بودند در همان زمان مراجعی که برای پرداخت یک‌ربع دینار عراقی که در آن هنگام، خرج یک نفر طلبه مجرد را در ماه کفایت می‌کرد، استخاره می‌کردند و اگر بد می‌آمد نمی‌دادند.

**۳- سیاست اداره امور مسلمین:** مرحوم سید ابوالحسن در این خصوص هم، برازنده بود که من جنگ عراقیها را در آن هنگام با انگلیسها با قیام «رشید عالی گیلانی» کاملاً بخاطر دارم که موضع سید با دیگران کاملاً فرق داشت و کسانی را از علما و رجال می‌فرستادند که سید را بر فتوای جهاد با انگلیسها، ترغیب کنند، سرانجام پس از این که دیگر بزرگان، امثال مرحوم علامه کاشف الغطاء (م ۱۳۷۳ هـ.ق) در نجف و آیه الله قمی در کربلا، صریحاً فتوا دادند و اعلامیه منتشر کردند، سید فرمود: «در هر زمان که کفار، به مسلمانها حمله کنند بر مسلمانها فرض است از اسلام دفاع کنند» گویا سید اصل ماجرا را توطئه می‌دانست.

اما شاهد زنده دیگر مرحوم میرزای بزرگ شیرازی است که در برابر قرارداد تنباکو با درایت و سیاست تمام قیام کرد، و خواهیم گفت که او را به لحاظ عقل و درایت برگزیدند نه از لحاظ تقدم علمی. در این زمینه می‌توان شواهد بسیاری را ذکر کرد نسبت به بزرگانی دیگر.

۴- تأثیر سیاست نفیاً یا اثباتاً: مقصود آن است که مسائل سیاسی و یا قدرتهای سیاسی در تقدم و تأخر مراجع، تأثیر داشته و دارد، مثلاً مرحوم «میرزای نائینی» با این که گفتیم از لحاظ آثار علمی و تدریس و تربیت شاگردان مجتهد بر مرحوم آیه الله اصفهانی، مقدم بود، ولی به لحاظ این که در حمایت از مشروطیت، کتاب «تنبيه الأمة» را نوشته بود و خواهیم گفت که مشروطیت از آغاز نزد علمای محتاط و عموم مقدسین، خوشنام نبود و گاهی مشروطه خواهان را تا حد تکفیر و لعن طرد می کردند در حوادث بعدی مانند به دار آویختن مرحوم شیخ فضل الله نوری که خواهان مشروطه مشروعه بود، بنا به نقل پدر من که در بطن قضایا قرار داشت، نزدیک به هفتاد مجتهد مسلم، در شهرهای گوناگون به لحاظ مخالفت با مشروطه، شهید شدند. سیطره جناح لائیک بر مشروطه هم مزید بر علت گردید. به هر حال مرحوم نائینی ناچار شد آن کتاب را جمع کند، اما باز هم اتهام حمایت از مشروطیت اثر خود را گذاشت و اکثر مردم به مرحوم آیه الله اصفهانی رجوع کردند.

همین مسأله حمایت یا مخالفت با مشروطیت باعث شد، به نقل پدر من، که مرحوم آخوند خراسانی در سالهای آخر عمر، در بین مقدسین، طرفدار نداشت و به عکس مرحوم «سید کاظم یزدی» صاحب عروة الوثقی، جلو افتاد، در این زمینه راجع به مظلومیت مرحوم آخوند داستانهایی از پدرم و مرحوم آیه الله بروجرودی و دیگران شنیده ام. پدرم گفت جریان به صورتی در آمده بود، که مرتباً از مقلدان آخوند خراسانی و صف جماعت او کم می شد و بر مریدان مرحوم سید کاظم یزدی افزوده می گردید. پدرم می فرمود سید کاظم یزدی در دهه آخر عمر، به حدی از عظمت رسید که کمتر سابقه داشت، در صحن کربلا در ایام زیارتی، نماز جماعتش تمام صحن را پر می کرد، پس از نماز فوراً او را در یک حجره صحن، پنهان و در راه روی او قفل می کردند که هجوم مردم به او صدمه نزنند.

بخاطر دارم، اولین نوبت که با پدرم در نجف اشرف در سال ۱۳۱۸ شمسی به زیات قبر «سید یزدی» رفتیم، پدرم که خود از مخالفان مشروطه بود به من گفت: «بابا اگر نفس این سید یزدی نبود، اسمی از اسلام باقی نمی ماند». داستانهایی از امساک سید از پرداخت و جوه به طلاب و علمای مشروطه خواه، نقل می کنند که نه مجال و نه صلاح است که من از آنها یاد کنم.

البته طرفداران مشروطه، بعداً این عقب ماندگی را جبران کردند و فرزند سید کاظم (سیدعلی) را که من همان هنگام او را دیدم و داستانهایی از او دارم، با تدبیر خاصی، که خودش با گریه برای پدرم نقل می کرد، کنار زدند، همچنین مرحوم شیخ احمد کاشف الغطاء برادر شیخ محمد حسین کاشف الغطاء را که تقریباً جانشین سید بود، از جرگه مرجعیت، تا حدود زیادی بیرون کردند. بعداً هم، سراغ شاگردان و ملازمان خاص آخوند مانند آیه الله اصفهانی میرزای نائینی رفتند و از روی کار آمدن مخالفان آخوند خراسانی، جلوگیری کردند. به نظر اینجانب، دولت ایران و حامیان مشروطه و مخالفان آن، مخصوصاً شاه مستبد قاجار، در حوادث مربوط به مرجعیت بی نقش نبودند و این مطلب

قابل اثبات است.

شاید عظمتِ بیش از حدّ میرزای شیرازی هم پس از مخالفت با قرارداد تنباکو بود که جنازه او را مردم از سامراء تا نجف سر دوش بردند. و گویا غیر از امام امت مرجعی، به عظمت او نیامده باشد. اینها که گفته شد برخی از آثار منفی یا مثبت دخالتِ سیاست در مرجعیت بود. اما شاهد زنده در این باب، مرجعیت مرحوم امام بود، ایشان پس از آیه‌الله بروجردی خود را مطرح نفرمود، و چون نسبت به اداره حوزة در جلسه‌ای که مراجع و کاندیداهای مرجعیت، گفتگو می‌شد، امام مسؤولیتی در قبال اداره حوزة به عهده نگرفت، ولی همین که «تصویرنامه ایالتی ولایتی» کذائی مطرح شد، و امام باقاطعیت تمام، کار را ادامه داد و در حقیقت، در مخالفت با شاه در بین علما، شاخص گردید، مرجعیت وی که صلاحیتش نزد شاگردان فاضل او قطعی بود، در سطح وسیعی مطرح شد، به طوری که پیش از پیروزی انقلاب، اگر فعالیت‌های سیاسی و روحانی نبود امام رقیب نداشت.

من در این زمینه مایل نیستم اطلاعات خودم را بیان کنم فرصت هم نیست.

همین امر، به صورت منفی، کسانی را از صحنه خارج کرد که نیاز به ذکر ندارد، باید تاریخ روحانیت شیعه را لافل در قرن اخیر در رابطه با سیاست با دقت خواند تا معلوم شود سیاست، در جلو آوردن یا عقب زدن مراجع، نقش داشته است یا نه؟ البته مراجعی که دارای فقاقت و تقوی و صالح برای مرجعیت بوده‌اند.

رسم بود که اگر شاه، به یکی از مراجع، پس از فوت یک مرجع بزرگ، تلگراف تسلیت می‌زد، توده مردم بخصوص تجار و ثروتمندان که همواره همراه عقربۀ قدرت هستند به آن سمت می‌رفته‌اند و این امر در تلگراف شاه به نجف، پس از درگذشت آیه‌الله بروجردی و به دو نفر از مراجع قم و تهران پس از درگذشت آیه‌الله حکیم، کاملاً مشهود بود، هر چند تلگراف اخیر هنگامی مخابره شد که کار از کار گذشته بود و دیگر کسی به تلگراف شاه وقعی نمی‌گذاشت، بلکه خود، مایه سوءظن هم نسبت به مرجع طرف تلگراف، می‌گردید.

**۵- گرایشهای قومی و همشهری‌گری:** این امر، کاملاً مشهود بود، پس از رحلت مرحوم اصفهانی، علمای آذربایجان پس از شور با هم اکثراً مردم ناحیه را به مرحوم آیه‌الله حجت تبریزی، ارجاع دادند. بیشتر اعراب، به مرحوم حکیم رجوع کردند، پس از فوت مرحوم آیه‌الله بروجردی و بلکه در حیات او، اهالی شاهرود و شاید بیشتر شهرهای خراسان، به مرحوم آیه‌الله شاهرودی، رجوع کردند و همچنین در موارد دیگر، و این امر قطعاً تصادفی نبوده است، بلکه حمل بر صحت آن، این است که اهل هر دیاری فرد همشهری خود را بهتر می‌شناسند و زمینه‌های تقلید او از قبل در آن شهر، فراهم گردیده بوده است.

قبل از این هم مرحوم آیه‌الله شریانی (۱۲۴۸-۱۳۲۲ه.ق) و همچنین شیخ حسن ممقانی (۱۲۳۸-۱۳۲۳ه.ق) در نجف، بیشتر مرجع ترکها بودند تا فارسها، البته نسبت به مرحوم شریانی

گفته می‌شود که عمدهٔ مورد حمایت سلسلهٔ قاجار و اولیاء دولت بوده است.

**۶- اتفاقات و تصادفات:** گاهی اتفاق می‌افتد که یک نفر مجتهد، از دور مرجعیت خارج می‌شود؛ در سالهای اقامت من در نجف اشرف، عالم پیرمردی را کرباس پوش می‌دیدم که می‌گفتند قبل از غلبهٔ کمونیستها بر قفقاز، وی مرجع تقلید اهالی قفقاز بود، و پس از سقوط قفقاز به دامن کمونیست‌ها، وجوهات آن ناحیه بکلی قطع شد و این عالم محترم خودش هم نیازمند کمک دیگران گردید چه برسد که بخواهد، حوزه را اداره کند. فکر می‌کنم نامش فاضل قفقازی بود که البته غیر از مرحوم فاضل قفقازی ساکن قم از اصحاب خاص مرحوم آیه‌الله بروجردی بود.

گاهی این عوامل، عمدی بود مثلاً پدر من نقل می‌کرد، پس از درگذشت میرزای بزرگ، نام و آوازهٔ مرحوم «سید اسماعیل صدر» پدر مرحوم سید صدرالدین صدر یکی از سه مدیر حوزهٔ قم پس از مرحوم حائری مؤسس حوزه، و جد شهید صدر و فقیه سعید امام موسی صدر و حاج آقا رضا صدر رضوان الله تعالی علیهم اجمعین، بر سر زبانها افتاد و نوع مردم به او رجوع کردند، اما آن مرحوم، گویا پذیرای مرجعیت نبود و همواره بین نجف و کربلا و کاظمین در حرکت بود تا این که ظاهراً اخیراً در کاظمین سکنی گزید و در همان جا درگذشت، قبر او در اتاق دست راست درب حرم مطهر، از سوی ایوان طرف قبله قرار دارد.

یکی از اهل اطلاع، می‌گفت: خاندان صدر، خوش می‌درخشند ولی عاقبت ندارند، مانند همین سید اسماعیل صدر، مرحوم سید صدرالدین صدر که با هجرت آیه‌الله بروجردی به قم، محل درس و نماز جماعت خود را در صحن مطهر به او واگذار فرمود و خود منزوی گردید و مانند شهید صدر و امام موسی که در اوج شهرت، یکی شهید و یکی مفقود گردید.

از جملهٔ این اتفاقات، همانا درگذشت یک فقیه که انتظار مرجعیتش می‌رود، در عصر مرجع مقدم بر وی است. من در عصر مرحوم آیه‌الله اصفهانی در نجف اشرف، چند تن از علمای بزرگ را می‌دیدم که انتظار آن می‌رفت که پس از سید، به مرجعیت برسند، مانند مرحوم شیخ آقا ضیاء عراقی (م ۱۳۶۱ هـ.ق) که یکی از شاگردان مبرز مرحوم آخوند خراسانی و سالهای سال مدرس بزرگ نجف بود و چند نسل از شاگردان را تربیت فرمود که چند تن از آنان، بعداً در نجف و قم به مرجعیت رسیدند مانند: آیه‌الله حکیم، آیه‌الله خویی، و برخی دیگر در نجف و آیه‌الله سید احمد خوانساری، آیه‌الله سید محمد تقی خوانساری و آقای حجت، در قم و تهران: درس خارج فقه و بخصوص اصول وی به درس مرحوم نائینی تنه می‌زد، حتی گفته می‌شد بیشتر شاگردان مرحوم نائینی نزد وی ملا شده بودند اما بیشتر خود را به مرحوم نائینی که شهرت زیادی پیدا کرده بود نسبت می‌دادند البته نزد او هم درس خوانده بودند.

و مانند مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (م ۱۳۶۱ هـ.ق) معروف به کمپانی که او نیز مانند آقا ضیاء مدرسی بزرگ و دارای شاگردهایی بود که چند تن از آنان بعداً به مرجعیت رسیدند از قبیل

مرحوم خوبی و مرحوم میلانی. این دو تن: یعنی مرحوم آقا ضیاء و مرحوم کمپانی در سالهای اقامت من در نجف، بزرگترین مدرّسان نجف بودند، میان شاگردان ایشان یک نوع رقابت وجود داشت زیرا مبانی اصولی آن دو با هم و نیز با مبانی مرحوم نائینی برخورد داشت و مدار بحث بود و تا امروز، آراء این سه محقق در رأس مبانی اصولی قرار دارد و هر کس آراء آنها را بفهمد و خوب بیان کند، مثلاً و محقق به شمار می‌آید. مرحوم عراقی و مرحوم کمپانی، آخرین ماههای اقامت من در نجف، هر دو به شدت بیمار بودند و آنان را برای معالجه به بغداد برده بودند و در منابر و مجالس نجف، برای شفای آنان دعا می‌کردند، حتی یک شب، شاگردان آنان در پشت بام مدرسه سید، ختم «امن یجیب» برای شفای آنان گرفتند. پس از مراجعت من به مشهد پس از چند ماه خبر رحلت آنان آمد، که به فاصله یک هفته اول آقای عراقی بعداً مرحوم کمپانی درگذشتند.

گاهی در حیات مرحوم سید اصفهانی، شاگردان و مریدان آنان برای مرجعیت ایشان تلاش داشتند و رساله مرحوم کمپانی راهم به چاپخانه دادند، ولی به نتیجه نرسید، از مرحوم عراقی که مردی صریح اللهجه و بذله‌گو بود راجع به عدم مرجعیت خودش داستانهای شیرینی نقل می‌کردند. دو تن دیگر از بزرگترین شاگردان مرحوم نائینی، مرحوم حاج شیخ موسی خوانساری، صاحب تقریرات مکاسب استاد خود، و مرحوم شیخ محمد علی کاظمینی صاحب تقریرات، اصول او، نیز زمینه مرجعیت پس از سید را داشتند که در حیات سید درگذشتند، مرحوم خوانساری، در همان وقت درس مهمی داشت که پس از درس آقا ضیاء و آقای کمپانی در مرتبه دوم بود و فضایی از طلاب در آن حضور می‌یافتند. اما آقای کاظمینی پس از مرحوم عراقی جلسه درس مهمی پیدا کرد که متأسفانه دوام نیاورد.

دو تن دیگر را هم باید بگویم یکی مرحوم سید جمال‌الدین گلپایگانی از قدیمیترین شاگردان نائینی، بسیار مورد توجه بود که او نیز در حیات سید درگذشت. دیگری مرحوم حاج شیخ کاظم شیرازی از شاگردان آخوند خراسانی و میرزا محمد تقی شیرازی، بسیار شهرت داشت و در همان هنگام درگذشت، این افراد، بر کسانی که پس از سید به مرجعیت رسیدند مانند آیه‌الله بروجردی، در رتبه مقدم بودند اما فوت آنان مانع گردید که به مرجعیت برسند.

همچنین، در رتبه بعد، باید از مرحوم حاج میرزا حسن بجنوردی یاد کرد که در آن هنگام از طلاب می‌شنیدم که او را از جهاتی بر آقای خوبی رجحان می‌دادند ولی در عصر مرجعیت آقای حکیم از دنیا رفت و به مرجعیت نرسید.

بنابراین، ضوابط و معیارهایی که یاد می‌کنم، هیچکدام کلیت ندارد اگر واقعاً کثرت شاگردان، میزان باشد. حتماً مرحوم آقا ضیاء و مرحوم کمپانی بر دیگران تقدم داشتند. بلی، اینجا است که باید گفت تقدیر الهی آخرین حرف را می‌زند «ماشاء الله کان و مالم یشاء لم یکن» نمی‌دانم صحیح است بگویم: قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدْلِلُ مَنْ تَشَاءُ

بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ<sup>۱</sup> یا نه، در این باب مطالب زیادی در شانس مرجعیت بخاطر دارم، اما بحث رابه نقل مطلبی در این باب از مرحوم آیه‌الله اصفهانی پایان می‌دهم. نقل کردند از مرحوم سید در اواخر عمرش سؤال کردند، اگر حادثه‌ای خدای نکرده برای شما رخ دهد، چه کسی مرجع خواهد شد؟ سید فرمود: «تایار که را خواهد و میلش به که باشد» دو مرتبه سؤال کردند باز هم فرمود: «تایار که را خواهد و میلش به که باشد» فاعتبروا یا اولی الابصار.

پیداست، مرحوم سید که بارها معیارهای مرجعیت را آزموده و حدود ۳۰ سال با قدرت، این سمت رابه عهده داشته است، افراد شاخص برای مرجعیت پس از خود رادر نجف و قم می‌شناخته با درایتی که خاص او بود می‌دانست پس از وی نام آن عده بلند خواهد شد، اما سرانجام این حظ نصیب که خواهد شد. منوط به مشیت الهی است. مرحوم سید اهل ذکر و ورد و ریاضت و توسل بود، هرگاه در اداره حوزه در مضیقه می‌افتاد به مسجد سهله می‌رفت و متوسل به حضرت ولی عصر<sup>علیه السلام</sup> می‌گردید. در این رابطه گفته می‌شد شیخ محمد کوفی (که من در نجف او را دیدم) از سوی حضرت برای او پیغام آورد، که «افتح الباب واقض حوائج الناس، نحن ننصرک!!» چنین کسی حق دارد بگوید: «تایار که را خواهد و میلش به که باشد» هم اکنون نیز مطلب همین است و لاغیر، و بسیاری از تدابیر، بی‌اثر خواهد شد.

بلی، همان‌طور که سید، پیش‌بینی کرده بود، پس از وی تا چند ماه راجع به جانشین او در عراق و ایران و دیگر بلاد، بحث بود، اقلأ ده نفر نامشان برده می‌شد و برای هر کدام تبلیغ می‌کردند تا سرانجام، مرحوم آیه‌الله بروجردی شاخص شد و در درجه بعد دیگران. گفته می‌شد که ملک فیصل دوم پادشاه جوان عراق که هنوز جرمی از او مشاهده نشده و بسیار محبوب بود، پرسید، «لمن صار امر التقليد؟»: بالاخره امر تقلید به چه کسی موکول شد؟ در پاسخ گفتند: «وکل یدعی وصلاً بلیلی!!». که حق بود می‌گفتند: «الامر الی العلی الاعلی».

البته با همه این اتفاقات، که مجرای مرجعیت را تغییر می‌داد، یک سنت، همواره رعایت می‌گردید: تقدم در سن و در طبقه تحصیلی، که هنوز هم، رعایت می‌گردد.

**۷- خروج از حوزه یا هجرت به حوزه:** این هم عامل مهمی است مثلاً اگر مرحوم حاج سیداحمد خوانساری (م ۱۴۰۵ هـ ق) از قم به تهران نرفته بود یا بعد از مرحوم بروجردی به حوزه برمی‌گشت، بر همه مقدم بود، یکی از یاران امام امت نقل می‌کرد که در حیات آیه‌الله بروجردی، از امام پرسیدم پس از آقای بروجردی، مرجعیت چه می‌شود؟ فرمود: هیچ، بازاریان تهران، آقای خوانساری را به قم می‌آورند و وجوه را در اختیار او قرار می‌دهند می‌شود رئیس مطلق. البته پیش‌بینی امام درست بود ولی به نتیجه نرسید. بازاریان تهران به نزد علما و مدرسین قم آمدن که ما می‌خواهیم آقای خوانساری را به قم جهت اداره حوزه بیاوریم!!، شنیدم هر کدام پاسخی دادند و



سرانجام وی به قم نیامد. مقام علمی و تقوای وی منکر نداشت، امام امت پس از درگذشت آیةالله شیخ محمد باقر آشتیانی (م ۱۴۰۴ هـ ق) متولی مدرسه مروی تهران به آقای خوانساری پیغام داد که بنا بر وقفنامه مدرسه، امر تولیت آن با اعلم بلد است، شما اعلم بلدید نظر بدهید من آقای کنی را برگزیدم اگر مصلحت می‌دانید ابقا کنید و الا دیگری را به تولیت مدرسه نصب کنید!! وی فرموده بود چند روز صبر کنید، آنگاه تولیت آیةالله کنی را انجام فرمود. گاهی گفته می‌شد، امام، نزد مرحوم خوانساری در جوانی درس خوانده بود.

نمونه دیگر، مرحوم آیةالله بروجردی است که حدود چهل سال پس از مراجعت از نجف در بروجرد مسقط الرأس خود، توقف فرمود، تا این که مدرسان عالی‌رتبه قم و شاید در رأس همه حضرت امام، ایشان را به قم دعوت کردند. او زمام امر را به دست گرفت و در سال ۱۳۲۵ شمسی که مرحوم اصفهانی در گذشت به شرحی که گفتم مرجع اعلائی شیعه گردید. حال اگر ایشان به قم نمی‌آمد، هر چند در نظر اهل فن مجتهدی متبحر و کم‌نظیر بود، اما مسلماً چنین مرجعیت کلی پیدا نمی‌کرد.

پس از فوت مرحوم آیةالله قمی، مرحوم میرزامهدی شیرازی یکی از ملازمان جلسه استفتاء ایشان، در کربلا رحل اقامت افکند و اهل کربلا که از دیرباز در پذیرایی از مرجع تقلید، یک نوع رقابت با نجف داشتند، او را به مرجعیت برگزیدند و اگر از آنجا خارج می‌شد، ظاهراً چنین شانسی نداشت. شاید مرحوم آیةالله میلانی (م ۱۳۹۵ هـ ق) و نیز آیةالله سیدعبدالله شیرازی (م ۱۴۰۵ هـ ق) اگر به مشهد نمی‌آمدند، در نجف معلوم نبود که تا این حد، نوبت مرجعیت، به آنان برسد.

لابد در این چند روز از رسانه‌ها شنیده و یا خوانده‌اید که مرحوم «شیخ انصاری»، می‌گفت سعیدالعلماء مازندرانی (م حدود ۱۲۷۰ هـ ق)، در دوران تحصیل، از من اعلم بود، او اولی است به تقلید، عالم مازندرانی فرموده بود: بلی در آن هنگام من از او بهتر می‌فهمیدم ولی شیخ، سالها در نجف با طلاب و فضلا، محشور بود و من در اینجا از این مزیت محروم بودم. الان او اعلم از من است.

**معیارهای گذشته و امروز:** مسلماً تا قبل از صفویه، مردم هر شهر به فقیه شهر خود یابه نزدیکترین عالم، در احکام رجوع می‌کردند، و هیچ شهادتی در دست نیست که مردم به یک یا چند تن در یک مرکز علمی دوردست رجوع کنند، البته در مراکز علمی بغداد و اصفهان، علمای بزرگی بودند که در جاهای دیگر شهرت یافته بودند مانند شیخ مفید سید مرتضی، شیخ طوسی و دیگران، اهل علم، مسائل علمی فقهی یا کلامی را از آنان سؤال می‌کردند و آنها پاسخ می‌دادند، اما این سؤال و جوابها مختص علما و غالباً مستدل بود، نه از قبیل سؤال مردم عادی از مقلد خود. در این دوران نشانی از بحث اعلمیت فقها در میان مردم نبود و کسی به فکر نمی‌افتاد که تحقیق کند کدام عالم اعلم است. در عصر صفویه و اندکی پس از آن، در ایران، شهرهای اصفهان، قزوین، کاشان، قم، نراق و

مشهد و در عراق و کربلا و نجف علمای بزرگی بودند که مردم از آنان تقلید می‌کردند، شاید اصفهان، از این بابت، مقدم بر دیگر شهرها بود، حوزه علمیه آن هم مهمتر بود. علاوه بر این از سوی سلاطین صفویه شیخ‌الاسلامی نصب می‌شد و مردم غالباً از او احکام را می‌گرفتند.

به نظر می‌رسد برای اولین بار، آقا باقر وحید بهبهانی (م ۱۲۰۶ هـ.ق) در کربلا مرجع عمومی و شاخص شد هر چند مسلماً در شهرهای یاد شده بزرگان دیگر هم بودند. علت تبرز وی، مقاومت علمی محکم او بود در قبال مسلک اخباریت که از قرن یازدهم توسط ملا محمد امین استرآبادی (م ۱۰۳۳ یا ۱۰۳۶ هـ.ق) پدید آمد و خیلی از علما را به خود جلب کرد. از جمله مرحوم شیخ یوسف صاحب حدایق در کربلا، فیض کاشانی در کاشان، سید هاشم بحرانی (م ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹ هـ.ق) در بحرین، سید ماجد بحرانی در شیراز و دیگران در جاهای دیگر. مرحوم وحید در کربلا با مرحوم صاحب حدایق، مصاف می‌داد، بحثهای کتبی و شفاهی آنان معروف است، سرانجام در این حیص و بیص، مکتب اصولی که اجتهاد را چنان که گفتم تجویز می‌کرد بر مکتب مخالف آن پیروز گردید، این تلاش علمی بعداً از سوی شاگردان برجسته وحید، که در شهرها پراکنده بودند مانند میرزا مهدی شهید در مشهد، میرزای قمی (م ۱۲۳۱ هـ.ق) در قم، بحرالعلوم (م ۱۲۱۲ هـ.ق) و شیخ جعفر کبیر (م ۱۲۲۷ یا ۱۲۲۸ هـ.ق) در نجف، میرزای مهدی شهرستانی (م ۱۲۱۶ هـ.ق) در کربلا و دیگران بعداً دنبال گردید.

بدین مناسبت، وحید بهبهانی، سرفصلی در تاریخ اجتهاد شیعه است و بسیاری از مبانی او تا امروز، اعتبار دارد. همین امر، سبب شد که یک نوع مرجعیت کلی برای وی پیدا شود. اما پس از او، امر تقلید، به سیره سابق برگشت و شاگردان او در هر جا بودند، بدون آن که از اعلم و غیر اعلم تحقیق شود، مرجع مردم گردیدند، حتی خود وحید در کبر سن که از نود سال گذشته بود، از شاگردانش تقلید می‌کرد. می‌گویند: از شاگرد برومندش بحرالعلوم پرسید: «من کشمش پلو میل دارم شما آن را حرام می‌دانید؟» (به لحاظ شبهه جوشیدن جوف کشمشها) بحرالعلوم به استاد عرض کرد: من احتیاط می‌کنم ولی شیخ جعفر (مقصود شیخ جعفر کبیر است) آن را جایز می‌داند شما به فتوای او عمل کنید. حقیقتاً چه صداقت و یکرنگی و صفا در بین آن بزرگان وجود داشته است؟

**تقسیم مناصب:** نیز نقل می‌کنند که بحرالعلوم مناصب را میان خود و شیخ جعفر و شیخ حسین نجف که همه از شاگردان (وحید) بودند تقسیم کرد: تدریس را خود برداشت، نماز را به شیخ حسین نجف و تقلید را به کاشف الغطاء واگذار کرد.

**شورا در مرجعیت:** این دوره گذشت، بعداً نوبت به شیخ موسی و شیخ علی فرزندان کاشف الغطاء و شیخ محمد حسن صاحب جواهر (م ۱۲۶۶ هـ.ق) رسید، از این هنگام، می‌بینیم مسأله انتخاب مرجع با مشورت مدرسان عالیقدر و «اهل حل و عقد» پا به میدان می‌گذارد، چیزی که ظاهراً تا آنجا که من اطلاع دارم سابقه نداشت. آنان، جمع شدند تا جانشین مرجع قبلی را که ظاهراً شیخ

جعفر یا فرزندش شیخ موسی بود، انتخاب کنند، پس از بازگشت از مجلس شور، صاحب جواهر به طعنه فرمود: «ما فَعَلْتُ سَقِيفَتِكُمْ؟» یعنی سقیفه شما چه کرد؟ پاسخ دادند: «نصبوا علیاً»، یعنی علی را (شیخ علی کاشف الغطاء) برگزیدند. من نمی دانم آیا پس از (شیخ علی) باز هم صاحب جواهر با شور انتخاب شد یا مقام علمی او بی رقیب بود و قهراً مرجعیت، به وی محول گردید؟

پس از شیخ جعفر کاشف الغطاء (۱۱۵۶-۱۲۲۸ هـ ق) (یا شیخ جعفر کبیر در برابر نوه اش شیخ جعفر صغیر) سه فرزند وی به ترتیب به مرجعیت رسیدند: شیخ موسی (م ۱۲۴۱ هـ ق) که شیخ انصاری یک سال نزد او تلمذ نمود، شیخ علی (م ۱۲۵۴ هـ ق) آخرین استاد شیخ انصاری، و شیخ حسن (م ۱۲۶۲ هـ ق) که پس از برادرش شیخ علی، در عرض صاحب جواهر (م ۱۲۶۶ هـ ق) مرجعیت یافت.

راجع به این شیخ موسی از (کتاب ماضی النجف ص ۲۰۰) نقل شده که پس از فوت شیخ جعفر کبیر، با آن که در میان شاگردان او و علامه بحر العلوم (م ۱۲۱۲ هـ ق) فضایی نامداری وجود داشتند، مع ذلک مردم در تعیین اعلم مردم بودند تا آن که محقق قمی برای زیارت به عتبات عالیات آمد، مردم اجتماع کرده از او خواستار تعیین اعلم شدند. محقق فرمود: مسائل چندی می نویسم و جواب آنها را از چند نفری که در نظر صلاحیت این مقام را دارند می خواهم، شیخ موسی نیز یکی از آنان بود، آن چند نفر جواب مسائل را نوشتند. محقق امر کرد مردم در صحن جمع شدند، سپس بر منبر رفت و فرمود: در این محضر و محل شریف شهادت می دهم که مرجع عام و حجت خدا بر شما شیخ موسی فرزند شیخ جعفر است، زیرا او در علم از همه برتر است (کتاب زندگانی شیخ انصاری ص ۱۸۴).

**تعیین جانشین:** به هر حال، صاحب جواهر، هنگام فوت علمای طراز اول نجف را گرد آورد، در بین آنها شیخ مرتضی انصاری را - که آوازه علمیت و جلسه درس او بلند شده بود - ندید فرمود: شیخ را حاضر کنند، شیخ آمد صاحب جواهر او را بر بالین خویش نشانید و دستش را گرفته بر بالای قلب خود نهاد و گفت: «الآن طابَ لی الموتُ» سپس فرمود: «هذا مرجعکم من بعدی» و به شیخ گفت: «قلل من احتیاطک فإنَّ الشَّریعةَ سمحةٌ سهلةٌ»، و این به منزله تعیین شیخ بود به جانشینی خود، که این هم ظاهراً بی سابقه بوده است، در این هنگام، شیخ انصاری مرجع اعلای شیعه گردید و مبانی علمی تازه ای بر مبانی گذشتگان افزود که امروز محور بحثهای اصولی و فقهی است.

**شورای مجتهدین:** پس از شیخ انصاری (م ۱۲۸۱ ق) می گوید: شاگردان مبرز او از جمله میرزا حسن شیرازی، میرزا حبیب الله رشتی (م ۱۳۱۲ هـ ق) و دیگران به شور نشستند، میرزای رشتی فرمود: در بین ما اعلم از میرزا وجود دارد، اما نظر به درایت و عقل میرزا، او برای مرجعیت متعین است، میرزای شیرازی، مرجع اعلای شد و داستانهای هیجان انگیز و پر سر و صدای مبارزه با قرارداد تنباکو را دامن زد. پدر من یک بار در خردسالی و یک بار در جوانی میرزا را در سامرا دیده بود می فرمود در

سن جوانی دیدم میرزا پشت شبکه فلزی مانند ضریح نشسته و دستش را از دریچه بیرون می‌کند که مردم بیوسند و به او هجوم نیاورند، داستان ملاقات با او در خردسالی هم بسیار شیرین است که از آن می‌گذرم.

**دوران تک‌روی:** گویا این آخرین بار بود که مرجعی با شور کاندیداهای مرجعیت، برگزیده شد و پس از آن تاریخ دیگر اثری از چنین شورایی به چشم نمی‌خورد، بلکه هر کسی به یکی از مجتهدین رجوع کرد تا این که بالاخره در سید یزدی و میرزای شیرازی کوچک، همان‌طور که گفتیم، تقریباً متمرکز گردید و بعداً در مرحوم سید ابوالحسن و معاصرانش.

**جامعه مدرسین قم:** بلی، اندکی پیش از انقلاب بطور غیر رسمی و پس از انقلاب بطور رسمی جامعه مدرسین قم، دست به تعیین مرجع زد، نخستین مرجع برگزیده آن جامعه، حضرت امام بود و پس از وی آیات عظام گلپایگانی و اراکی. پس از رحلت این دو عالم کهنسال، باز به شور نشستند و هفت تن، از جمله رهبر معظم انقلاب را برای مرجعیت برگزیدند که در پایان این شماره بیانیه‌های گوناگون آن را می‌توانید بخوانید.

**وحدت و تعدد مراجع:** اینک این بحث مطرح است که آیا یک مرجع و احتمالاً ولی فقیه، رجحان دارد یا مراجع متعدد؟ من در پیام خود به جامعه مدرسین به این مطلب اشاره کردم و در یک جلسه درس برای طلاب قم جهات مسأله را مورد بحث قرار دادم، نتیجه این که بر فرض، تعدد مراجع را مصلحت بدانند، حتماً باید از دو نحو برخورد و بی‌نظمی، مانع شوند: تضاد در فتوا و تشتت در اخذ و صرف وجوهات. اینک کمی راجع به این دو امر بحث می‌کنم و سخن خود را به پایان می‌رسانم.

**اول - تضاد در فتوا:** در مسایل شخصی و فردی تعدد مراجع، و اختلاف فتوا، مانع ندارد و محذوری بر آن مترتب نمی‌شود بجز تجزیه و تقسیم قدرت مرجعیت که تاکنون هم سابقه داشته است، زیرا هیچ‌گاه چنین اتفاقی نیفتاده که در کنار مرجع بزرگ شاخص، مراجع محدودتر دیگری وجود نداشته باشند، حتی در دوران بزرگان یاد شده از قبیل وحید بهبهانی و مراجع پس از او. اما در مسائل عمومی که به کل جامعه تشیع یا کل جهان اسلام ارتباط دارد، چنین اختلاف نظری، فاجعه است و من چند نمونه را یاد می‌کنم:

**تضاد در حکم عیدین:** بارها اتفاق افتاده که دو مرجع در تعیین روز عید مخصوصاً عید فطر، اختلاف نظر پیدا می‌کردند تا جایی که باعث درگیری مقلدان آنان می‌گردید: در زمان آیه‌الله بروجردی سالهای قبل از ۱۳۳۹ شمسی که من در قم تحصیل می‌کردم، در عید فطر میان قم و تهران اختلاف افتاد، مرحوم آیه‌الله خوانساری در تهران به عید، حکم کرده بود و نماز عید را هم بجا آورده بود، هنگامی که سراغ آیه‌الله بروجردی رفتند، به ایشان گفته شد: آقا روزه هستند و خوابیده‌اند، دو مدعی رؤیت ماه، به قم آمدند و شهادت دادند، آیه‌الله به شهادت آنان قانع نگردید، نقل می‌شد، در

بازار تهران، میان روزه‌داران و روزه‌بازکردگان، دعوا در گرفته است، این به آن می‌گفت: در روز عید روزه حرام است و تو کار حرام مرتکب شده‌ای و آن به این می‌گفت: در ماه رمضان، داری روزه می‌خوری!!

عجیب است که به نظر می‌رسید، دستگاه دولت پنهانی، و دو عالم سرشناس تهران مرحوم بهبهانی و مرحوم کاشانی، که در دو خط سیاسی متقابل قرار داشتند یکی طرفدار شاه و دیگری مخالف آن بود، هر کدام از یکی از این دو مرجع، حمایت می‌کردند آقای بهبهانی طرف آیه‌الله خوانساری را گرفت و مردم رابه باز کردن روزه فرمان می‌داد، مرحوم کاشانی هم، در خانه‌اش نشسته و مردم دور او گرد آمده بودند، او می‌گفت ما منتظر نظر آیه‌الله بروجردی هستیم، سرانجام، در بین‌الصلاتین مسجد اعظم قم که به امامت آیه‌الله بروجردی اقامه می‌شد و بسیار مهم بود، مرحوم حاج شیخ ابوالفضل زاهدی، به منبر برآمد و گفت: «آیه‌الله می‌فرماید: بعید نیست امروز عید باشد، ما همین سخن ایشان را حکم عید، تلقی می‌کنیم و امروز را عید می‌گیریم»، بعد از ظهر آن روز کم‌کم مردم افطار کردند و غائله خوابید.

در کشاکش صف‌آرایی علما با مسأله «تصویب‌نامه ایالتی و ولایتی» شاه، اختلاف میان دو عالم و مرجع مشهود در گرفت یکی به عید بودن حکم کرد و دیگری حکم نکرد و من دیدم طاغوتیان و وابستگان به شاه، مجال برای اخلال پیدا کرده و به تشدید اختلاف میان این دو مرجع، دامن می‌زنند. جای دوری نرویم چند سال قبل، مقام معظم رهبری بیانیه‌ای در عید فطر صادر کردند که ماه دیده نشده و عید نیست، بلافاصله مقلدان و طرفداران مرحوم آیه‌الله خویی، اعلان کردند که طبق فتوای ایشان که اگر در یک نقطه روی زمین ماه دیده شد برای همه جا اعتبار دارد، و چون در عراق ماه دیده شده است پس عید است، آن هنگام نیز ضد انقلابها که شاید اهل روزه هم نبودند، چاقوشان دسته پیدا کرده بود و برای کوبیدن مقام معظم رهبری، راه افتادند به ایجاد اخلال بین مردم. عجیب این است که عده‌ای از طرفداران مرحوم آیه‌الله خویی که برای عید بیانیه داده بودند، خودشان احتیاط کردند و آن روز به سفر رفتند!! این اعمال را بر چه حمل کنیم، آیا صرفاً، عملی مذهبی است یا سیاسی در ضدیت با نظام، یکی از شاگردان مرحوم خویی جریان را به ایشان خبر داد که چه ضرورت داشت شما نظر خود را اعلام کنید و مردم را به جان هم بیندازید، مرحوم خویی نوشته بودند: حق با شما است دیگر این کار تکرار نخواهد شد.

به نظر اینجانب که بارها این ماجراها را دیده و در اطراف آن فکر کرده‌ام، این مسأله اختلاف گاه در رمضان در بین شیعه و اختلاف در ماه ذی‌الحجه در بین همه مسلمین، یکی از حربه‌های کاری علیه اسلام است، استعمار و طاغوتیان، از این امر، بسیار استفاده کرده و می‌کنند. این امر در بین، کشورهای عربی و اسلامی هم، مایه رقابت با هم است که از نقل داستان ماه رمضان مصر، که من ناظر آن بودم که چطور سیاست بر آن سایه افکنده بود می‌گذرم.

بالتر از اختلاف در عید، اختلاف در قبله است، یکی از بستگان دانشجوی من، که در کانادا تحصیل می‌کند می‌گفت: در بین دانشجویان شیعه در سمت قبله اختلاف است برخی به فتوای آیه‌الله خوئی به سمت شرق و برخی دیگر به فتوای رهبر انقلاب و دیگران به سمت غرب (یا بالعکس) نماز می‌خوانند!! ملاحظه کنید یک مشت جوان متعهد در ینگه دنیا می‌خواهند نماز بخوانند، صرف نظر از ضرر این اختلاف، در بین خود آنان، در بین دانشجویان مسلمان دیگر مذاهب، چه انعکاسی دارد؟ آیا این نوع فتوا دادن، همان «شَرِيعَتِ سَمَّحَهٗ سَهْلَهٗ» است که اسلام برای ما آورده است، من اگر بخواهم تضاد فتاوی را بر شمرم «مثنوی هفتاد من کاغذ شود».

در ایام جوانی، یکی از علمای بزرگ مشهد مرحوم شیخ محمد قوچانی رحمه‌الله علیه، فوت کرده بود، در آغاز تشییع، میان دو عالم بزرگ شهر: مرحوم حاج سید یونس اردبیلی (م ۱۳۷۷ ه.ق) و حاج میرزا احمد کفایی (م ۱۳۹۵ ه.ق) فرزند آخوند خراسانی، اختلاف در گرفت، یکی می‌گفت: مستحب است جلو جنازه حرکت کنیم، دیگری به عکس می‌گفت: باید در عقب جنازه حرکت کرد. حالا مردم بیچاره جنازه را روی دست، نگه داشته‌اند تا دعوی این دو عالم حل شود، یک نفر روحانی با جرأت، و بی‌باک، دخالت کرد به یکی گفت: تو جلو برو و به دیگری گفت: تو هم عقب جنازه حرکت کن دعوا نکنید. صلوات بفرستید.

داستان اختلاف مرحوم سید عبدالله بهبهانی و شیخ فضل‌الله نوری در مشروطیت معروف است، مرحوم شیخ فضل‌الله مدرسه مروی را پایگاه خود قرار داده بود و مریدان و مرحوم بهبهانی مدرسه سپهسالار را (مدرسه عالی شهید مطهری)، و سالها با هم مشاجره سیاسی داشتند، شاه مستبد قاجار «محمد علیشاه» که با مشروطیت مخالف بود، طرف شیخ فضل‌الله (م ۱۳۲۷ ه.ق) را گرفته بود و این باعث اتهام به آن مرد بزرگ شده بود، مشروطه‌خواهان هم طرف بهبهانی را، عاقبت هر دو شهید شدند یکی بر دار و یکی در بستر.

باری، نزدیکترین نمونه‌های اختلاف نظر میان فقها در مسائل اجتماعی و سیاسی، تنشهای دوران قبل و بعد از انقلاب اسلامی ایران است که نیاز به ذکر ندارد و خوانندگان از آن آگاهند و بیش و هوشیاری امام، خطر آن را پشت سر گذاشت.

**دوم - وجوهات:** به هر حال به هر دلیلی بوده فعلاً امر و جوهات با مراجع تقلید است و هر یک از آنان، جداگانه و منفرداً وجوهات را می‌گیرد و به مصرف می‌رساند. عمده وجوهات به مصرف طلاب و حوزه‌های علمیه می‌رسد. گاهی هم در ساختمان مسجد، حسینیه، مدرسه و درمانگاه، صرف می‌شود. حال این پراکندگی اخذ و صرف وجوهات، چقدر ضایعات دارد و اختلاف سلیقه‌ها بر سر سهم مبارک امام چه می‌آورد، بماند. گاهی در یک کوچه یا در یک محله، مردم یا عالمان محل به همچشمی یکدیگر مسجد و حسینیه بنا می‌کنند، در حالی که شاید اصلاً نیاز به آن نباشد یا یکی کفایت می‌کند، میلیونها تومان وجوهات صرف می‌شود در حالی که بسیاری از طلاب جوان، و علما

و عَاطِظَ از کار افتاده، در مضیقه به سر می‌برند و هیچ کس به فکر آنها نیست تا جان به جان آفرین تسلیم کنند. می‌گویند دلیل عمدهٔ اخذ و صرف و جوه توسط مراجع، علم به رضایت امام علیه السلام است، آیا امام زمان که هنگام ظهور (یعدل فی الرعیة و یقسم بالسویة) به اختلال نظام در صرف حق خود راضی است؟ فکر نمی‌کنم.

در تشنّت و پراکندگی و بی‌نظمی در امر وجوّهات، چه قدر سوء استفاده می‌شود که من نمی‌خواهم داستانهایی را که می‌دانم ذکر کنم، من در درس قم به طلاب گفتم از همین دو محدود اجتناب کنند، بگذار مراجع متعدد باشند این امر وظیفهٔ جامعهٔ مدرسین یا مدیریت حوزه است، حالا که چند مرجع را معرفی کرده‌اند، از این تضاد و بی‌نظمی جداً جلوگیری کنند، راه آن را در یک مقاله و در پیام به جامعهٔ مدرسین پیشنهاد کرده‌ام. قبلاً هم دیگران گفته‌اند، اگر این فداکاری و از خودگذشتگی را مراجع به خرج دهند، کار درست می‌شود و الا فلا والسلام علی من اتبع الهدی.